نظام های اداری تطبیقی پیشرفته

زیر بناهای فکری اداری و سازماندهی

مهم‌ترین عامل فلج کننده تغییر الگوواره و تراریخته گی ذهنی، ناتوانی ما در آگاهی از فراسوی اصولی الگوی تفکر جاری است.

Advanced Administrative Systems
Comparative Adaptive

مؤلف: دکتر محمود دهگان
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی
دانشکده مدیریت

By:
Dr.Dehgan Mahmood

بنام پروردگار;

سلام به بشریت و بشردوستان گرامی;

این کتاب هدیه می شود به # بیماران کرونای جهان.

دانلود و نشر این کتاب کاملا "رایگان" است.

در صورت تمایل، اگر دوست دارید; لطفا به اندازه توان خود برای بهبودی و سلامتی بیماران کرونایی دنیا کمک فرمائید. متشکرم, دکتر محمود دهگان

نظام‌های اداری تطبیقی پیشرفته

زیر بناهای فکری اداری و سازماندهی

مؤلف: دکتر محمود دهگان

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

واحد دانشکده مدیریت

بنام پروردگار؛

سلام به بشریت و بشردوستان گرامی؛

این کتاب هدیه می شود به # بیماران کرونای جهان.

دانلود و نشر این کتاب کاملا "رایگان" است.

در صورت تمایل، اگر دوست دارید؛ لطفا به اندازه توان خود برای بهبودی و سلامتی بیماران کرونایی دنیا کمک فرمائید. متشکرم, دکتر محمود دهگان



سرشناسه	: دهگان، محمود، ۱۳۴۰ - Dehgan, Mahmood
عنوان و نام پدیدآور	: نظام‌های اداری تطبیقی پیشرفته : زیربناهای فکری اداری و سازماندهی/ مولف محمود دهگان.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات نوآوران دانش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: 709 ص. : مصور،جدول،نمودار.
شابک	: 978-600-99613-2-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: مدیریت تطبیقی
موضوع	: Comparative management
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ 30/55د۹ن۶HD
رده بندی دیویی	: ۶۵۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۰۲۲۷۵۷

مرکز پخش: انتشارات نوآوران دانش

عنوان	:	نظام‌های اداری تطبیقی پیشرفته
تألیف	:	محمود دهگان
طراح جلد	:	مریم مرادقلی
تیراژ:	:	1000 جلد
قیمت	:	380.000 ریال
شابک	:	978-600-99613-2-0

حق چاپ، محفوظ و مخصوص ناشر است.

انتشارات نوآوران دانش: میدان انقلاب، ابتدای خیابان آزادی، تقاطع خیابان جمالزاده جنوبی، پلاک 84 واحد 4

تلفن مرکز پخش: 66568917 – 66568903 – 09379664608

نظام‌های اداری تطبیقی پیشرفته

زیربناهای فکری اداری و سازماندهی

مؤلف: دکتر محمود دهگان

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

واحد دانشکده مدیریت

مهم‌ترین عامل فلج‌کننده تغییر، الگوواره و تراریختگی ذهنی است،
ناتوانی ما در آگاهی از فرایسوی اصولی از الگوی تفکر جاری است.
ارابه‌ی افکار همان جسم است، و رابطه‌ی بین این دو روان است
که توسط رأس هرم یعنی روح به حرکت درمی‌آید.
حال مدیران و کارکنان، و نظام‌های اداری شما در کدامین منزلگاهند؟

Advanced Administrative Systems
Comparative Adaptive
By:
Dr.Dehgan Mahmood

زمستان 1396

تقدیم به آن دوست که هر چه هست از اوست.

این مجموع نوشتار؛ تلاش‌های چندین ساله و صدها ساعت مطالعه و جستجو با ابعاد گوناگون از کتب و سایت های علمی و بازخورگیری از تدریس است. در کوتاه سخن؛ امید است در تدبیر و ابعادنگری شما عزیزان مؤثر آید.

از تمامی نویسندگان مقالات، کتب و دیگر مطالب علمی و خبری مستند که در این کتاب از آن بهره‌ای بـُرده شده است، تشکر و آرزوی موفقیت دارم.

جا دارد از همسر و فرزندانم که در تهیه این کتاب کمافی السابق حوصله و همراهی نمودن تشکر نمایم.

و به پدر و مادر مهربانم که از دیدار دنیوی آنها محروم شدم.

رحمت *الهی* بر همه‌ی پدر و مادران گرامی.

مع الوف؛ گر از این کسب ثوابی شود هدیه بر همه‌ی شما عزیزان است.

محمود دهگان

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	
فصل اول: نظریه ها	5
فصل دوم: مطالعات تطبیقی نظام‌های اداری	151
فصل سوم: دولت، حکومت	269
فصل چهارم: پارلمان؛ وظایف، مسئولیت‌ها و امتیازات	395
فصل پنجم: ساختار اداری و مدیریت اجرایی کشورها	503
پیوست‌ها	619
اصطلاحات و واژه های مهم فلسفی سیاسی اجتماعی	
بیست مکتب فلسفی	
سیر تاریخی حکومت‌ها در ایران	
سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق 1404 هجری شمسی	
منابع	698

پیشگفتار:

هر مطالعه و تحقیق بستگی به هندسه‌ی ***چهارچوب*** **پایه فکری** و بسترهای اجتماعی و نگاه بر محیط دارد.

انحراف از مسیر و مسیر منحرف **برخاسته** از پارادایم***های*** ادعاء آمیز و ادا اطوار و تقلیدی، و خواستگاهای محرک‌آمیز روانی و کسالت‌گاهای جسمانی است که قابل بازسازی و آموزش است **ولی** بی عُرضه‌گی به تدریج رفته‌رفته در مثلث جسم و روان و روح راسخ می‌شود که اگر حاکم شود سازمان و جامعه را نابود می کند.

انطباق به تطبیق و تطبیق به قیاس ثمره‌ی

چنین تفکری است. پیروی از اینگونه تفکرات نه تنها از روی جهل بلکه از روی تنبلی تدبیر و تعقل است که بندِ و ریسمان منبعِ روان و جسم را رها تا از تابعیت یگانگی پاک بسوی اسیری تقلید چندگانه اخـلاط می‌گردد و روح مجرد الهی را بیرون می بَرد. ؟!

به سوالم نه تعجب است و به تعجبم نه سوالی؟! خود اندیشه‌ی آنم، آنم به چند چانی.

نمایشخانه ما دنیا شد، عبادتگه ما نمایش شد، کی فرصت ساختِ به تدبیر شد؟

مقدمه:

برای اینکه موضوعی را خوب درک و بر آن تفکر و تدبیر کنیم نیاز به معماری و ساماندهی افکار و دوری از هرج و مرج فکری هستیم.

در دنیای نظری و کلامی، تفکراتِ حباب سازِ افراد یا فلاسفه برای درک مطلب یا انحراف در مسیر، عموماً از حربه یا روش طبقه‌بندی استفاده می‌کنند مانند سنتی و جدید/ قدیم و جدید / کهنه و تازه و.... اگر هیجان زده نشویم! این را هم خوب می‌دانیم و هم خوب درک می‌کنیم استفاده از هر لغتی در کلامی معنی خاصی به همراه دارد.

شاید سوال کلید ما در اینجا این باشد:

- آیا معنا و مفهوم زمانی و مکانی این لغت‌های با هم یکی است: مُد و مدل/ سنتی و جدید/ کهنه و تازه/ دیروز و امروز/ خوب و بد/ نطق و جدال/ درست و غلط/ سیاه و سفید/ عقل و جهل/ شفاف و کدر/ روشن و مبهم/ کیسه من و جیب تو و.....!؟
- می‌دانیم اگر بخواهیم به چیزی ایمان داشته باشیم باید نسبت به موضوع اطمینان بدون شک داشته تا اینکه اعتماد و سکینه قلبی حاصل آید. سؤال اینجاست آیا گرگ می‌تواند چوپان شود؟ آیا حرف پریشان حال و نَفسِ بمن و بعد به حزب من، پایداری دارد؟ آیا تمام‌نگر و چندی‌نگر یکی است؟ آیا مدیریت رودررو بایستی (رودررواسی یا تعارفات) با مدیریت مبتنی بر اصول و بهبود مستمر بر وضعیت جامعه یکی است؟
- آیا صادق با ناصادق یکی است؟ آیا جهان‌گردان دورگرد جنگ افروز و هیروشیما و حلبچه و ... آفرینان با هدایت‌گران مسیر کمال بی منعت یکی است؟؟؟و .....

فصل اول

نظریه‌ها

قبل از ورود به بحث شیرین **زیربناهای فکری اداری و سازماندهی**، امور زیربنای کار را به کلام و به شرح زیر نگاهی می‌اندازیم تا بر آن درکی حاصل آید:

الف- نظام اداری از دو بخش تشکیل شده است:

- بخش اول آن نظام است بعبارتی مبنای ماهیتی و هویتی آن از نظم و انسجام تشکیل شده است. منظومه‌ای که در آن انسجام ابعادی و اضلاعی وجود نداشته باشد در هسته و محیط جهانی خود هرج و مرج و آشفتگی به پا می‌کند و هر اندیشه و اندیشمندی را در مسیری از ابعاد به اصطلاح هدفمند بر اساس نقشه راهی به سوی مغناطیسی خود می‌کشد! و نهایتاً در آهنگ آن نت‌هایی بنا می‌شوند که هر شنونده‌ای و درک کننده‌ای را نسبت به آن آهنگ، تحریک به آگاهی و هشدار به فهم می‌دهد.
- بخش دوم که اداره‌ی امور چه از نوع خود فردی یا سازمانی یا حکومت‌داری بر قلمروی و حتی بر جهان فیزیکی و هندسی و برتر از آن نفسی و افکاری باشد. حال شما خواننده‌ی محترم این نوشتار بفرمائید؛ کسانی که بر نفس خویش مسلط به اداره

کردن نباشند چگونه می‌توانند بر سازمانی، قلمروی یا جهانی و حتی خانواده خویش مدیریت و رهبری کنند؟

ب- بستر و پیکره‌های فکری یا ساختار و چاچوب یا دین و اصول اندیشه‌ها و اعتقادات عموماً تشکیل شده‌اند از:

1- ساختار و چارچوب ادیان مذهبی، که می‌تواند دو بخش داشته باشد:

- **چارچوب ناب:** چارچوبی که نگارنده و تبیین و تدوین‌کننده‌ی آن پروردگار بی‌همتا است و صرفه و صلاح مخلوق خود را بهتر از خود آن می‌داند، پس قاعده و ساختار افکاری که بر چارچوب مذهبی ناب نباشد، دانش کنکاش‌گر را پی آن می‌کشد و از این رو قالب و قاب‌فکری اندیشمند شکل گرفته از آن است و وی را به ابعادنگری و نوقهمی وا می‌دارد که نظام محیطی خود را بر اساس اصل کمال‌رسانی پی می‌کند. محصول این اندیشه برند و مارکی می‌شود که بجای خودنمایی فردی و نفسی، خود و دیگران را به پردازش رفتار نفسی و جسمی و روانی هدایت می‌کند. اما پیامد این نوع محصولات باعث حرکت جامعه بسوی ایثار و خودگذشتگی، مدنیت، رشد و توسعه، بهداشت و سلامت مذهبی و اداری نظام می‌شود.
- **ساختار فکری رانت** و سوء استفاده از دین و مذهب: چارچوب فکری که رانت را بر اساس اقتضاء محیطی و قلمروی کنکاش‌گر دانش را به خود می‌کشد بعبارتی پایه و اصول اعتقادی فرد فیلسوف یا نگاه‌کننده با طعمه‌ی درونی مخلوط شده و مذهب را ابزار و نردبانی برای نیل به ارتقاء خود می‌بیند و آنچه در نطفه‌ی ذهنی و فکری

دارد و به مرور زمان بر خود نقشه‌ی راه را نقوش کرده است، این همان بهره‌جویی ناجوان‌مردانه از مذهب است، شاید بهتر است بگویم این نوع نگرش‌ها فرد را تبدیل به کارشناس مذهب‌فروشی می‌کند که من‌بعد در سوپر مارکت فردی و شاپینگ‌سنترهای گروهی و حزبی آنچه باید بخواهد موجود است!

2- ساختار و چارچوب فکری استوره یا دین استوره‌پذیری تا استوره‌سازی مارپله‌ای که می‌تواند دو بخش داشته باشد:

- **چارچوب فکری نقدی:** کنکاش‌گر برای اینکه خود را نمایانگر کند از قاعده‌ی نقد زیر خم کار را می‌گیرد و نه تنها از لحاظ قیافه‌ی ظاهری بلکه از لحاظ قیافه‌ی ذهنی و فکری و حتی عملیاتی بر عقاید به اصطلاح منطق ریاضی و هندسی و حکم به کلام شهودی به عین را پی می‌گیرد. در این نوع ساختارهای فکری گاهی قوت‌ها برجسته می‌شوند و گاهی ضعف‌ها، آنقدر با این قاعده بازی می‌کنند تا در آنتن‌های خبری یا دانشگاهی و یا جامعه‌ی کوچک خود که بر خود بزرگند! بر سر زبان‌ها آیند و با کیف کردن کیف بانکی داده و اطلاعات کتب، ثبت گردند.
- **چارچوب فکری انتقادی:** کنکاش‌گر برای نیل به قدرت سیاسی و علمی پا بر بی‌اصولی و بی‌کفایتی کردن دیگران از طریق استوره قرار دادن سایر افکار ملل، حرکت ذهنی و فکری خود را بر پایه‌ی اصول تغییرات پارادایمی می‌گذارد و با کلام‌های بزک شده فضله‌گذاری می‌کند و بجای آنکه نخ و ریسمان یا فرمان پرواز ذهنی و افکاری خود را در دست تدبیر بی‌طرفانه عقلی و منطقی بدهد بلکه به دست

قال نفوس خود و سایرین داده تا بر پایه‌ی درون‌دادهای‌شهوتی شهودگرایانه بنا نهد و استوره شود.!

3- ساختار و چارچوب فکری تجاری یا دین تجاری که می‌تواند دو بخش داشته باشد:

- **چارچوب فکری مال‌اندوزی:** این نوع کنکاش‌گران گروهی هستند که برای خودنمایی در قالب فکری تجاری برای کسب شهرت مالی دنیوی و یا برحسب وسوسه‌ی درونی و برونی دنیا و آخرت خود را بجای یک کاسه نگاه کردن در دو کاسه دیدن به دنبال قاعده‌بازی‌های حرکت می‌کنند که به هر طریقی بر خود ثروت‌آفرینی در قالب کلام‌های‌خدمت به جامعه‌ی مدرن و مدنیت، جیب مالی و ذهنی انسانها را می‌ربایند. در این نوع تفکرات قاعده‌ی بازی قدرت دارایی و سرمایه‌ی افزونی است که لازمه‌ی آن داشتن بازیکنان خبره و زدو بنده‌ای سیاسی است. شاید شما هم داستان چه کسی پنیر مرا برداشت نوشته‌ی اسپنسرجانسون، کتاب قورباغه را قورت بده نوشته برایان‌تریسی و امثالهم را شنیده‌اید.
- **چارچوب فکری تجارت جنسی:** گروهی جنجالی هستند که برای برتر شدن خود، سوار اسب احساسات مردم و سوار اسب سرکش شهرت طلبی خود می‌شوند و برای سوارگیری و رام‌سازی اسب‌های سرکش از نقطه‌ی بر جسته‌سازی جنسی و حیوانی انسانی مطالعه و بر حکام خروج از قلمروی انسانی بر شیپورهای خود آزادی و دموکراسی سر می‌دهند و انسانی را از انسانیت به تحریک قوای حیوان می‌کشند و هر آنچه در مسیر فکری است که انسان‌ها باید فکر کنند و بر اساس زندگی سالم و

بهداشتی تدبیر کنند به مسیری معکوس کمال سوق داده می‌شوند تا جای که جمال ظاهری فدای جمال انسانی و باطنی می‌شود. این چارچوب فکری سیاه‌کاری بر اساس تقویت و ارتقاء پارادایم‌های وسوسه‌ای و خوره‌های‌ذهنی تشکیل می‌شوند مانند باگوان شری راجنیش (اوشو)، متالیکا و شیطان پرستی...

چارچوب فکری و نظام اداری و سازماندهی شما چیست؟

قاره های کره زمین را با قلمروهای کشوری آن چگونه تقسیم بندی می‌نمائید؟

راهکار کمکی:

بزرگان جعلی و واقعی بهمراه پیروان هر کشور را مطالعه فرمائید.

نوشتار قانون اساسی هر کشور را نسبت به پایه‌بندی اجرای آن مطالعه نمائید.

از ماکیاول تا جان لاک

یکی از تفاوت‌های اصولی تفکرات عصر جدید با دوره‌ی قبل، **ویژگی اندیشه‌ی سیاسی** در این دوره است. مشکل اساسی اندیشمندان عصر جدید **برخورد با** مقتضیات جامعه‌ی سنتی و قرون وسطایی بود. با پیشرفت طبقه‌ی متوسط تجاری و بازرگانی و تحول در ابعاد اقتصادی، اجتماعی ساخت سیاسی نیز دگرگون شد و به صورت حرکتی منظم در پاسخ به طبقه جدید عمل کرد. **نظر شما چیست؟**

با توجه به این که در دوره‌ی قرون وسطی اقتصاد بشری به شکل اقتصاد کشاورزی و زمین‌داری بود، ساختمان دولت و سیستم حکومتی نیز به شکل فئودالی بود که با واگذاری اختیارات به اشخاص و دادن امتیازات به آن‌ها قدرت شاه از بالا به پایین منتقل می‌شد. **در** کنار این سیستم، **مسیحیت** و بینش کلیسایی نیز مطرح بود. **در** حالی‌که در عصرجدید با رشد تجارت و بازرگانی و ظهور طبقه‌ی **بورژوازی** فروپاشی در ساخت اقتصاد فئودالی صورت پذیرفت و این امر **تغییر در ساخت سیاسی** حکومت را امری ضروری ساخت. **پیدایش مکتب** استبداد در پاسخ به چنین شرایطی شکل گرفت. از آنجا که **طبقه‌ی جدید** برای عقب‌راندن فئودال‌ها و کاهش قدرت کلیسا برای وحدت بازار داخلی نیازمند **یک قدرت برتر** بود، **به پادشاهان** روی آورد تا با کمک آن‌ها به سرکوب فئودال‌ها و اشراف بپردازد.

حمایت بازرگانان و طبقه‌ی متوسط از شاهان برای اعمال حاکمیت‌تام به پیدایش حکومت‌های مستقل ملی منجر شد. **با مشخص شدن** حدود و ثغور ملی زبان و ادبیات ملی شکل گرفت و به کمک همین ادبیات‌ملی ترجمه‌ی متون کتب مقدس آغاز شد و سرانجام ضربات اساسی را بر کنترل و اعمال حاکمیت کلیسا وارد کرد. **پادشاهان** که سخنگوی منافع

ملی شدند! با دریافت **مالیات** از طبقه‌ی متوسط جدید به تقویت ارتش‌ملی پرداخته و به **سرکوب** ساختار دیوانسالاری اشراف و فئودال‌ها پرداختند و توانستند آن‌ها را از صحنه‌ی سیاسی عقب برانند. در این زمینه دو تئوری مطرح شد، **نخست تئوری** الهی‌بودن سلطنت در برابر الهی‌بودن قدرت پاپ و **دیگری** تئوری قدرت مطلقه و فائقه دولت.؟!!

در فاصله‌ی قرون پانزدهم تا هفدهم میلادی ***مکتبی پدید آمد به نام قدرت مطلقه*** که این مکتب در اندیشه‌ی سیاسی **توماس هابس** اوج گرفت. **اما در قرن هفدهم میلادی** با از دست رفتن قدرت پاپ‌ها و فئودال‌ها دیگر نیازی به مکتب استبداد دیده نمی‌شد. رشد و گسترش مناسبات بورژوایی و کسب ثروت بیشتر از سوی آنان خشم پادشاهان اروپایی را برانگیخت.؟؟؟؟ پادشاهان با **ایجاد موانع** بر سر راه بورژوازی موجبات آسیب و زیان آنان را فراهم کردند؛ یعنی قدرت مطلقه **دیگر** برای طبقه‌ی متوسط مضر بود. با چنین تحولاتی افکار جدیدی در بعد **اندیشه‌ی سیاسی** بُروز کرد که می‌توانست با طرح حقوق طبیعی و بین‌المللی در برابر قدرت فرمانروایان حقوق ملت را مطرح کند. **بدین معنی** که توافق بین ملت و حکومت بر ***اساس میثاق و پیمان اجتماعی*** صورت گرفت و اگر دولت یا حاکمیت به پیمان خود عمل نکند، شورش حق ملت است. !!!!؟؟؟؟ بدین شکل ایده‌ی شورش، طغیان و سرانجام انقلاب به صورت **پادزهری** برای مکتب استبداد درآمد و با طرح عقاید حقوق خصوصی، عمومی و بین‌المللی حاکمیت مطلقه‌ی شاه را زیر سؤال برد و **در برابر** حقوق شاه حقوق ملت مطرح شد. ***بدین ترتیب در اروپای عصر جدید از ماکیاول تا لاک شاهد احیاء تفکرات باستان و تحول اندیشه‌ی سیاسی از شکل استبدادی مطلقه به سوی انقلاب هستیم.***

آراء و عقاید ماکیاول (1469–1527 م.) ماکیاول نخستین کسی است که تقریباً بعد از دو هزار سال پس از مرگ ارسطو به مفهوم **اندیشه‌ی سیاسی** جان تازه‌ای بخشید و موضوع **دولت و قدرت** را در چارچوب جدیدی مطرح کرد و بنیاد **اندیشه‌ی جدید سیاسی** را پی‌ریزی کرد. **ماکیاول** متعلق به عصری است که دو پدیده‌ی رنسانس و رفرم‌مذهبی در غرب ظاهر شده است. در این دوره فئودالیسم به تدریج در مسیر انحطاط سیر می‌کند و نظام سرواژی (به فرانسوی Servage/ فئودالیته اشاره دارد. رعیت‌داری چهرهی نرم‌شدهی برده‌داری بود) در حال فروپاشی است و روابط بورژوازی (بورژوا و بورژوازی، در قرون وسطی فردی از اهل شهر آزاد یا «بورگ» را، که نه ارباب بود نه دهقان، بورژوا می‌گفتند. نویسندگان، از مولیر تا بالزاک، بورژوازی را نمودگار آزمندی، پستی‌طبع و بی‌ذوقی شمرده‌اند و برای آن جز پول‌پرستی انگیزه‌ای نمی‌شناسند. بورژوازی، از نظر اهل فرهنگ و هنر، طبقه‌ای‌ست که همه چیز را به شیء و کالا تبدیل می‌کند). جای آن را می‌گیرد. این امر بین ایده‌آل‌های عصر جدید و قرون‌وسطی **شکاف** ایجاد خواهد کرد. در این دوره شاهد تحولات‌سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی هستیم و **ماکیاول** به چنین دوره‌ای تعلق دارد که **تفکر نوگرایی** را در آثارش منعکس می‌کند. آراء سیاسی او از بسیاری جهات با آراء متفکران قبل **تفاوت** دارد. **عصرماکیاول** عصر انحطاط فئودالیسم و فروپاشی جهان‌بینی قرون وسطایی است. با برداشت‌های جدیدی که از کائنات، ستاره‌شناسی و علوم هیأت به وسیله **گالیله و کپرنیک** انجام می‌گیرد، به تبع آن تحول در آراء سیاسی نیز شکل می‌گیرد. اندیشه‌ی سیاسی **ماکیاول** تحت **تأثیر چنین** شرایطی پدیدار می‌شود. **برای شناخت هر چه بیشتر ماکیاول نیازمند شناخت اوضاع و احوال او هستیم.**

ماکیاول ممکن است فرزند خلف عصرخویش باشد. به همین دلیل برای شناخت تفکرات او ضرورت دارد که سیر زندگی شخصی و سیاسی او تا حدودی روشن شود. **ماکیاول** در نیمه‌ی قرن **پانزدهم** میلادی متولد شد. با توجه به این که او در یک خانواده‌ی متوسط متولد شده بود، اما خانواده‌اش در کار حکومت دست داشتند. مخصوصاً پدر او که **حقوقدان** بود و به نظر می‌رسد **ماکیاول** نیز تحصیلات **حقوق** داشته است. محل تولد او شهر **فلورانس ایتالیاست.** شهری که از لحاظ تجارت و بازرگانی و وجود کارخانه‌های ریسندگی معروفیت خاصی داشت و جزء شهرهای مهم ایتالیا در عصر رنسانس تلقی می‌شد. در این عصر خانواده مدیچی حکومت می‌کردند و در این دولتشهر از امکانات سیاسی و اقتصادی فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. به گونه‌ای که این خانواده وابسته به محافل بانکی و مالی بودند و در پیشرفت رنسانس ایتالیا نقش اساسی داشتند. ***شرایط تاریخی ایتالیا به گونه‌ای بود که هر یک از خانواده‌های آن مدعی حکومت بودند و از آنجا که ایتالیا هیچ‌گاه متحد و یکپارچه نشده بود، دولت‌شهرهای آن می‌کوشیدند تا تعادل قدرت را حفظ کنند.*** دولت‌هایی چون ونیز، فلورانس، ناپل و جنوا جزء دولت‌هایی بودند که به تعادل نظر می‌اندیشیدند. اوضاع و احوال ایتالیا به دلیل عدم اتحاد آن مشکلات فراوانی را برای آن کشور فراهم کرده بود. به گونه‌ای که کشورهایی چون فرانسه و اسپانیا به این کشور چشم داشتند و حملاتی را نیز علیه ایتالیا انجام دادند. این شرایط موجب شد که در زمان جانشینان خانواده‌ی مدیچی، یعنی پیر، فلورانس سقوط کند و یک کشیش با تبلیغات خود به صحنه آمد و حکومت را به دست گرفت. این کشیش مردم را به زندگی اخروی و ترک زندگی دنیوی و تجملاتی تشویق کرد. اما فعالیت‌های

سیاسی این زمان به یک دولتشهر(جامعه‌ی سازمان‌یافته یک نهاد " طبیعی " و انسان) محدود نبود. پاپ‌الکساندرششم معروف به بورژیا با دولت فرانسه تماس‌هایی برقرار کرد و سبب شد که این کشیش را سرنگون و اعدام کنند. **در اواخر قرن پانزدهم ماکیاول موفق شد** شغلی را در تشکیلات دولت جمهوری به دست آورد. این جمهوری به وسیله‌ی **ساوونارولا** از سال 1493 به بعد در فلورانس ایجاد شده بود. جمهوری ظاهری **ساوونارولا** *بر پایه‌های دیکتاتوری مذهبی با سیمایی دموکراتیک همراه با زهدگرایی و ریاضت‌کشی بود که به وسیله‌ی یک شبکه‌ی خبرچینی گسترده به وجود آمده بود.*

در تشکیلات این دولت جمهوری ماکیاول دبیر دولت شد. این شغل به او اجازه داد که ترقی کند. مقام مسئول شهر او را همراه سفرا به اطراف واکناف می‌فرستاد. **ماکیاول چهارده سال** این سمت را دارا بود و به کشورهای زیادی مسافرت کرد و از راز و رمز فنون سیاست به معنی عملی کلمه آگاهی یافت و نفس سیاست را درک نمود. بعد از تغییر اوضاع و احوال سرانجام هنگامی‌که طرفداران جمهوری تضعیف شدند، پاپ توانست به کمک فرانسه جمهوری را براندازد. این‌گونه بود که مجدداً خانواده‌ی مدیچی به قدرت رسیدند و این بازگشت مترادف **با تبعید ماکیاول** شد. سرانجام دوستان وی تلاش کردند که روابط او را با خانواده‌ی مدیچی التیام بخشند و موفق شدند او را به فلورانس بازگردانند. او که شغلی را در این زمان به دست آورد به تألیف اثر معروف خود پرداخت، اما کمی بعد دوباره اوضاع و احوال فلورانس دگرگون شد. این مسأله همزمان با **رفرم‌مذهبی** («نهضت رفرم یا اصلاح مذهب») بود. چون پاپ از خانواده‌ی مدیچی حمایت می‌کرد، پس از این که پاپ تضعیف شد خانواده‌ی مدیچی هم سقوط کرد و

مجدداً حکومت جمهوری روی کار آمد. ماکیاول مایل بود که مجدداً شغل دبیری حکومت را به دست آورد. اما حکومت جمهوری دیگر او را نپذیرفت و کس دیگری را برای این شغل منصوب کرد. چند سال بعد هم **ماکیاول از دنیا رفت**. مسلماً اینجا اوضاع و احوال زمان ماکیاول و وضعیت دولتشهرهای ایتالیا تا حدودی در فهم آراء سیاسی ماکیاول تأثیرگذار است. هر چند که ماکیاول آثار متعددی دارد، اما یک اثر او مشهور است و آن کتابی است با عنوان «**حکومت‌های پادشاهی**» یا **پرنس** که در زبان فارسی با نام **شهریار** شناخته شده است. این اثر دستورالعمل‌هایی در خصوص زندگی سیاسی دارد. **قساوت، جنایت و کشت و کشتار به طور عادی در این اثر توصیه شده است.** این کتاب خصوصیات اخلاقی ندارد و به نظر می‌رسد که او این اثر را به دوستانش ارائه و اشاره کرده که این کتاب ماحصل تجارب سیاسی اوست؟! اما از آنجا که این کتاب را به فردی به نام «ژولین» از خانواده‌ی مدیچی تقدیم کرده بود موضوع اهمیت پیدا کرد. هر چند که این کتاب برای خواص و برای کسانی که در کار حکومت دست داشتند نوشته شده بود، ولی بعد از مرگ او در عرض بیست سال **25** بار چاپ شد. مسائلی که در این کتاب وجود دارد انسان را دچار حیرت می‌کند. به گونه‌ای که توصیه هر عملی و هر خیانتی از جانب او برای حفظ قدرت این تصور را به وجود می‌آورد که **افکار او شیطانی** است. طوری که «**باتلر**» نام کوچک او را مترادف شیطان می‌داند. این اثر واکنش کلیسا را نیز دربرگرفت و کلیسا آن را جزء **کتب ضاله** معرفی کرد و سوزاند. مطالب این اثر ماکیاول را در قرون شانزدهم و هفدهم به عنوان یکی از افراد **بدنام** معرفی کرد. این مطلب حکایت از آن دارد که گفته‌های او مورد توجه قرار نگرفت بلکه

اعمالی که بر اساس گفته‌های او انجام شد مورد توجه قرار گرفت. اما با گذشت زمان، هنگامی که کلیسای کاتولیک تضعیف شد و دولت‌های مستقل ملی شکل گرفتند، وضعیت ماکیاول و نظرگاه‌های پیرامون شخصیت او تغییر کرد. به گونه‌ای که عده‌ای او را نماینده‌ی آزادی و اتحاد ملی تلقی کردند؟! *مهمترین اصل در تئوری ماکیاول وحدت بخشی ایتالیا بود. به همین دلیل او را سخنگوی آزادی ایتالیا می‌نامند.* تا قرن نوزدهم و حتی پس از انقلاب کبیر که مفاهیم ناسیونالیستی! گسترش یافت، ماکیاول به عنوان نماینده‌ی آتشین ناسیونالیسم معرفی شد. حتی در سال 1869 که سال وحدت ایتالیا بود، چهارصدمین سال تولد او را جشن گرفتند. این شهرت ماکیاول تمامی گذشته او را تحت‌الشعاع قرار داد. به رغم اظهارنظرهایی که در مورد این شخصیت صورت گرفته باید گفت که هر دو برداشت صحیح است؛ اما هیچ‌یک گویای حقیقت نیست. ماکیاول آن‌طور که باید و شاید شناخته نشد و شناخت حقیقی او فقط از طریق آثارش میسر است. **کتاب شهریار ماکیاول**، کتابی نسبتاً مختصر و برخلاف آثار دیگر متفکران کتاب پیچیده‌ای نیست. مطلبی که در آن جلب توجه می‌کند نگرش جدیدی است که وی که در مورد سیاست دارد. ***ماکیاول یک فیلسوف نیست که دستگاه فلسفی خلق کند؛ بلکه وقایع عملی سیاست را مطرح می‌کند و این موضوع او را از اوتوپیاسازی(utopia) دور کرده است.***

(آرمان‌شهر) در زبان‌های غربی (utopia برای نخستین بار توسط توماس مور در سال ۱۵۱۶ در کتابی به همان عنوان بکار گرفته شد. پیش‌تر مفهوم‌های مشابهی از این واژه در آرای فلاسفه یونان باستان) افلاطون و ارسطو (عرضه شده و در فلسفه‌ی اسلامی از آن به عنوان «مدینه‌ی فاضله» یاد شده است.آرمان‌شهرخواهی

(به انگلیسی utopianism) : عبارت است از دلبستگی به ایجاد یا خیال‌پردازی درباره‌ی یک نظم اجتماعی آرمانی.[۱] از روزگار افلاطون تاکنون بسیاری از نویسندگان طرح جامعه‌های آرمانی ریخته‌اند و همچنین بسیاری از گروه‌های دینی و بهبودخواهان سیاسی در اروپا کوشش‌هایی برای برپاکردن جامعه‌های آرمانی کرده‌اند. فارابی هدف و غایت شهر آرمانی را رسیدن به سعادت می‌داند. سعادت، خیر مطلق است و خیر آن چیزی است که به وجهی در رسیدن انسان به خوشبختی سود افتد. سعادت مورد نظر فارابی تنها، سعادت این جهانی نیست، بلکه سعادتی است که همه زندگانی این جهانی آدمی را به وجه دلخواه تأمین کند و هم رستگاری او را در جهانی دیگر تحقق بخشد. هدف و منظور از آفرینش انسان نیز، رسیدن او به سعادت است، اما لازم است که انسان، نخست سعادت را بشناسد. اصطلاح «آرمان‌شهرخواهی» (اوتوپیسم) در نوشتارهای مارکسیستی کاربرد خاصی دارد. این اصطلاح با کتاب انگلس به نام سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم آرمان‌شهری نامدار شد. مارکسیست‌ها کسانی را که با انگیزه‌های اخلاقی و بشردوستانه سوسیالیسم را سفارش می‌کنند، خیالپرداز (اوتوپیک) می‌خوانند و این نوع سوسیالیسم را به نام «سوسیالیسم خرده بورژوایی» رد می‌کنند. به عقیده‌ی مارکسیست‌ها، سوسیالیسم با عمل انقلابی در جامعه‌ی موجود (نه با بیرون رفتن از آن به شیوه‌ی بنیانگذاران آرمان‌شهرها) و تعبیر نظام آن بر حسب قانون‌های ناگزیر تاریخ دست‌یافتنی است نه با اندرزگویی. از این رو «اوتوپیسم» در ادبیات مارکسیستی برابر با خیال‌پردازی است.

نگرش ماکیاول تا حد زیادی متأثر از عصر خویش است. هنگامی که او در ایتالیا بود این کشور گرفتار نظام دولتشهری و پراکندگی بود و اشخاصی که در ایتالیا بودند عموماً شخصیت‌های تاریخی بودند که ماکیاول آن‌ها را می‌شناخت. **بنابراین نوشته‌های** او واقعیت‌هایی بود که از خانواده‌های سلطنتی ایتالیا سر می‌زد. **صراحت و صداقت ماکیاول** در این است که او حقایق را بیان کرده و به خوبی و بدی اعمال کاری نداشته است.

مسأله‌ی دیگری که در اثر او جلب توجه می‌کند برداشت او از انسان و تاریخ است. **او معتقد است** که زمان تغییر می‌کند ولی چیزی که تغییر نمی‌یابد نفس انسان است. **انسان** به لحاظ فطرت و روانشناسی تغییر نمی‌یابد. انسان موجودی است زیاده طلب و به آنچه دارد قانع نیست و همیشه از وضعیت خود ناراضی است. انسان موجودی است دو بعدی. امکانات انسان کم اما آرزوها و امیالش زیاد است. به همین دلیل انسان همیشه ناراضی باقی می‌ماند و نسبت به گذشته حسرت می‌خورد و آن را طلایی می‌بیند. پس انسان در طول تاریخ تغییر نمی‌کند. **وی بر این عقیده است** که شناخت انسان مهم است. حتی زمانی که می‌خواهد در مورد انسان و **حکومت** تحقیق کند می‌گوید **که چیزی نیست جز علم شناخت مردم**. برداشت او **از تاریخ** این است که می‌گوید **هر آنچه از حوادث تاریخی دیده می‌شود تکرار گذشته است و هرچه نسبت به حوادث گذشته شناخت پیدا کنیم می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم و مشکلات آن را حل نماییم. او معتقد** است که چاره درد، **تاریخ** است و از طریق مطالعه‌ی تاریخ می‌توان مشکلات دولت و حکومت را حل کرد. **وی حتی** در یکی از کتاب‌هایش با عنوان **ده گفتار** در باب لئوی به شواهد و مصادیقی اشاره می‌کند. **این دو خصوصیت** یعنی شناخت روانشناسی انسان و شناخت تاریخ تا حدودی به فکرش میدان می‌دهد. **از نظر** او انسان، شریر، بدطبیعت و بدذات است و این موضوع همواره در هنگام طرح مساله حکومت باید در ذهن حاکم وجود داشته باشد که با مردمی بد و شرور سر و کار دارد.

بنابراین نمی‌توان با مردم صداقت رفتاری داشت. ***او در سیاست اصولی را پیاده می‌کند که در بعد اخلاقی جایگاهی ندارد، هر چند که به مسائل ایمانی هم می‌پردازد.*** شکافی که ایده‌ی

ماکیاول را از قرون‌وسطی جدا می‌سازد این است که **او در توجیه قدرت از دین کمک نمی‌گیرد** و معتقد است که سخنان متفکران قرون وسطایی که حکومت منشأ الهی دارد قابل‌قبول نیست. **او می‌گوید** دولت‌هایی که در ایتالیا به وجود آمدند، هیچ‌یک منشأ الهی نداشته‌اند، **بلکه به مدد شمشیر و خونریزی** قدرت را کسب کرده‌اند. بدین وسیله او منشأ الهی قدرت فرمانروایان را رد می‌کند و **بر این عقیده است که دین هنگامی می‌تواند مفید باشد که در خدمت دولت باشد.؟؟؟!!!!!!!!! او دین را غایت نمی‌داند بلکه آن را وسیله‌ای برای خدمت به دولت می‌داند.** اینجاست که از کلیسا انتقاد می‌کند و آن این که **می‌گوید:** دین در دنیای قدیم کاربرد داشته، زیرا در خدمت دولت بوده و قدرت را تضمین می‌کرده است. او معتقد است که اگر جنس مردم ایتالیا خراب شده است، همه به دلیل مسیحیت است؛ زیرا مسیحیت به جای قوی کردن فیزیکی، روح افراد را تقویت می‌کند. **از نظر او کلیسایی** که در مرکز ایتالیاست مانع وحدت ایتالیا شده است. بدین ترتیب هر چند که او دین را می‌پذیرد اما آن را برای خدمت به دولت می‌داند و از نظر او دیگر قدرت، منشأ متافیزیکی ندارد. از سوی دیگر ماکیاول در بعد اخلاقی نیز از مفاهیم دینی فاصله می‌گیرد و تمامی سخنانش را در باب فرمانروایان می‌گوید نه مردم. از نظر او با شناختی که از روانشناسی انسان داریم **فرمانروا به لحاظ خصوصیات اخلاقی باید بداند که در سیاست، اخلاقیات ضرورتی ندارد. البته او نمی گوید** که اخلاقیات بد است، بلکه می‌گوید برای فرمانروا و حاکم ضرورتی ندارد و نباید وی پایبند تعهدات اخلاقی شود چرا که به زیان اوست. رعایت نکردن اصول اخلاقی به سبب مصالح عالیه دولت و نفع حکومت است، **پس دولت باید** رذایل را جایگزین فضایل سازد و

پا بر روی موازین اخلاقی بگذارد. در گذشته فرمانروا در کنار موجود نیمه انسانی و نیمه حیوانی تعلیم می‌یافت، پس **سیاست هم یک نیمه انسانی و یک نیمه حیوانی** دارد و دولت باید یک بعد حیوانی همچون روباه داشته باشد که مکر را به کار ببرد و یک بعدش شیر باشد که بر دشمنانش بتازد. **ماکیاول** هیچ دغدغه‌ی اخلاقی ندارد و توصیه می‌کند که هرگاه ضرورت ایجاب کند، فرمانروا باید هزاران تن را از بین ببرد و به هر وسیله‌ای که می‌شود قدرت را حفظ کند.

هنگامی که ماکیاول در باب انواع حکومت سخن می‌گوید، دو نوع حکومت را بر می‌شمارد: یکی حکومت موروثی و پادشاهی و دیگری حکومت اکتسابی.

درباره‌ی نوع اول توضیح زیادی نمی‌دهد، بلکه معتقد است که فرمانروا جانشین نیاکان خویش است. در حالی‌که بحث عمده او پیرامون حکومت‌های اکتسابی است. **او معتقد است** که **شرایطی** موجب شده است که فرد قدرت را به دست آورد و **همان شرایط** به او کمک می‌کند که در قدرت بماند. از نظر او این دولت‌ها پایه‌ی چندانی ندارند. یعنی **کسب قدرت سخت است، اما سخت‌تر از آن حفظ قدرت** است. تلاش **ماکیاول** این است که به فرمانروایان بیاموزد که چگونه قدرت را به دست آورند و آن را حفظ کنند.**!!! او می‌گوید** سیاست عملی عبارت است از یک فن یعنی شناخت مردم. **وقتی که فرمانروا** می‌خواهد حکومت کند باید مردم را بشناسد. یعنی نمی‌توان به مردم اعتماد کرد و اتکا داشت. از نظر او شهریاری با زور و قدرت مترادف است. او با علاقه تمام خود را طرفدار برپاداشتن چریک‌های ملی نشان می‌دهد و رو به **شاهزاده توصیه** می‌کند که هیچ‌گاه بر سربازان مزدور خویش تکیه نکند. **؟!**

از نظر ماکیاول قانون‌طبیعت بر اساس زور استوار است و هر دولتی که بخت و شانس با او یاری کند به توسعه‌طلبی می‌پردازد. **پس نفس گسترش** دولت‌ها امری طبیعی است؛ اما اگر دولتی امکانات توسعه‌طلبی ندارد و بخواهد به این امر بپردازد، بیهوده تلاش کرده است. از نظر او نوع دیگر شهریاری ضمیمه کردن قلمروی دیگری به قلمروی خویش است و از آنجا که حفظ این قلمروی مشکل است، باید مردم این سرزمین را قتل عام کرد تا خطری برای دولت نباشد. **در اینجا ترحم، شفقت و عاطفه معنایی ندارد** و اگر فرمانروا این کار را بکند اشتباهی کرده که موجب نابودی حکومتش می‌شود. به این دلیل عده‌ای ماکیاول را متهم می‌کنند که او همه نوع اعمال و جنایاتی را توصیه کرده است. در حالی که باید گفت بین نویسنده و زندگی شخصی و کردار او با آثاری که خلق کرده است تفاوت وجود دارد. **او در زندگی شخصی‌اش هیچ‌گاه چنین رفتاری را نداشته است**، اما در اثرش این سخنان را اظهار می‌کند. پس باید اثر او را از زندگی شخصی‌اش جدا کرد. **از نظر ماکیاول** اثر او دارای علم سیاست است و علم سیاست یک فن است. پس نمی‌توان درباره‌ی یک فن، قضاوت‌اخلاقی نمود. او نمی‌توانسته پیامدهای نظریاتش را بررسی کند، **همچون شیمیدانی** که با ساختن یک سمّ نمی‌تواند کاربردهای گوناگون آن را پیش‌بینی کند. از این نظر می‌توان گفت که کار او تا حدودی توجیه‌پذیر است، **چرا که به سیاست به عنوان یک فن حکومتداری** نگاه و پاره‌ای از مسائل سیاسی را به طور علمی مطرح کرده است.

ماکیاول به رغم نظریاتش فردی منطقی است؛ اما در جاهایی به تنگنا می‌افتد و **دچار تناقض‌گویی** می‌شود. در بحث درباره‌ی حکومت‌های تازه به دوران رسیده معتقد است که

بعضی از این حکومت‌ها ناگهان از بین می‌روند. او در این مورد معتقد است که انسان موجودی است که همیشه در تلاش و کوشش است و در فکر تغییر و دگرگونی و این تنوع‌طلبی بدعت است.

از آنجا که منجمان با دقت در ستارگان، آینده افراد را پیش‌بینی می‌کردند، **ماکیاول** هم تحت‌تأثیر این بینش بود که ستارگان در انسان تأثیر می‌گذارند. اینجاست که **عنصر بخت و شانس** به صحنه می‌آید؛ یعنی حکومت‌هایی که باقی می‌مانند بخت همراهشان است و شانس دارند. اما باید گفت اگر تقدیر و مشیت الهی سرنوشت انسان را می‌سازد پس انسان خود چکاره است. در این‌باره او مقداری متعادل‌تر شده و معتقد است که بخشی از سرنوشت انسان در دست خودش است و بخشی در دست بخت و تقدیر. یعنی انسان می‌تواند با پیش‌بینی‌هایی از بخت بد جلوگیری کند. این‌چنین است که به امیر و فرمانروا توصیه می‌کند برای گریز از بخت بد باید همواره آماده باشد و به مبارزه با آن بپردازد. او معتقد است که موعظه و نصیحت موجب حفظ قدرت نمی‌شود بلکه شمشیر و نظام‌گیری است که موجب به وجود آمدن حکومت، قدرت و حفظ آن می‌شود.

ماکیاول معتقد است که قدرت به دو صورت است یا به کمک قوانین و یا به کمک زور. از نظر او قوانین خوب هنگامی خوب است که زور هم پشت آن باشد و معتقد است که با شمشیر خوب می‌توان قدرت را خوب حفظ کرد. از سوی دیگر برای حفظ ارتش نیاز به ضرابخانه است تا افراد از لحاظ مالی تأمین شوند. پس فنون کشورگشایی از نظر او، شمشیر خوب و طلای خوب است. تنها این دو مورد است که یاور فرمانرواست. غیر از این حکومت او ساقط

خواهد شد. او اعتقادی به ارتش مزدور ندارد. از نظر او مردم خود باید از کشورشان دفاع کنند.

بیشتر نظرها بر این است که ماکیاول فردی خلاق در زمینه‌ی سیاست است. اندیشه‌ی او در زمان اثر می‌کند و این اثر به دو صورت است:

1) شناخت روش‌ها و کاربردهایی که مرسوم بود.

2) کاربرد روش‌های عاقلانه‌تری در حکومت.

ماکیاول نخستین کسی بود که بر اصل قومیت و ناسیونالیسم صحّه گذاشت. از نظر او برای دولت‌شهرهای ایتالیا اتحاد آن‌ها و ایجاد حکومت‌های قومی ضرورت دارد. هرچند که او به خلق یک تفکرنظری نپرداخت اما در زمینه‌ی مسائل سیاسی اثر گذاشت. وقتی به این جنبه‌ها اهمیت داده شود اثر ماکیاول قابل فهم است. این‌گونه است که ماکیاول در طول زمان دستخوش تحول شده است. تحولات عصر جدید، این جهانی بودن حکومت را در نظر او مطرح کرد.

ماکیاول به انقلاب هم توجه نشان داد. ذکر این نکته لازم است که ماکیاول در سال 1527 در گذشت؛ اما اثر او چندین بار در رم و فلورانس به چاپ رسید. در سال 1523 شخصی به نام «اگوستینونیفو» استاد دانشگاه «پیز» این کتاب را به لاتین برگرداند و با بعضی دستکاری‌ها و حذف فصل آخر، آن را به نام خود منتشر کرد و با عنوان جدیدی به لاتین آن را به شارل‌کن اهدا نمود.

سرتوماس‌مور و دیگر اوتوپیست‌ها یکی از ویژگی‌های قرن پانزدهم و شانزدهم این است که انسان‌های این زمان در حال گذارند. یعنی از دوره‌ی فئودالیسم به سوی انقلاب

تجاری سیر می‌کنند. انسان عصرجدید یک چشمش به قرون‌وسطی و چشم دیگرش به آینده است. این انسان که دارای تفکرات عصرمیانه است، **خواهان یک جهان پرجلال و شکوهتری** است. **ولیکن** این بینش هنوز در افکار سیاسی جذب نشده است و **خلق** یک جهان‌بینی جدید مورد نظر است. ***یکی از دلایل رشد اندیشه‌های تخیلی یا اوتوپیایی همین مسأله است.*** یعنی همه‌ی متفکران عصر جدید مانند ماکیاول نیستند که سخت گرفتار مسائل علمی سیاست باشند، بلکه تفکر آن‌ها بیشتر حوزه‌ی نظری را دربرمی‌گیرد و همین مفهوم در پیدایش اوتوپیا تأثیر می‌گذارد. این تصور همواره ایجاد می‌شود که اروپای عصر جدید، یونان قدیم است. **در یونان** تفکرات اوتوپیایی **افلاطون** مطرح شد، اما در گذشته چندان مورد توجه واقع نشد. **افلاطون** از جمله کسانی بود که از واقعیت‌گریز داشت و به **عالم مثل** معتقد گردید. اما در عصرجدید و در قرن شانزدهم میلادی افکار و اندیشه **افلاطون** مجدداً احیا شد. عصرجدید به دلیل شرایطی که داشت مدینه‌ی فاضله را توجیه‌پذیر می‌ساخت. **افلاطون** که با مسأله تغییر و دگرگونی در نظام عالم، کائنات و اوضاع سیاسی در یونان مواجه شده بود و اوتوپیا پناه برد. در عصرجدید نیز جهان در حال تغییر است؛ اقتصادیات و اجتماعیات دگرگون شده و نابرابری‌هایی پدید آمده است که همه‌ی این تحولات در اندیشه و افکار نیز بازتاب می‌یابد. **متفکران سیاسی** می‌خواهند جامعه‌ای پدید آورند که این نابرابری‌ها و مشکلات در آن نباشد. این مسأله علت پیدایش اوتوپیاست. کلمه اوتوپیا ریشه یونانی دارد و به معنی ناکجاآباد است. در یک معنای عامتر اوتوپیا همان مدائن فاضله و سرزمین‌های خیالی است. چرا که اوتوپیا جایی نیست که در عالم تاریخی محقق شود و لیکن به صورت خیالی در اذهان وجود دارد.

بیشتر اوتوپیست‌های عصرجدید، انگلیسی هستند. ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا در عصرجدید فقط انگلستان به اوتوپیا نظر دارد؟ در پاسخ باید گفت که این مسأله به وضعیت انگلستان در عصر جدید برمی‌گردد. یکی از معروفترین اوتوپیاپردازان انگلیسی شخصی است به نام سرتوماس مور که مهمترین اوتوپیست عصرجدید است که همپای ماکیاول به شمار می‌رود. زمان او زمان ماکیاول است یعنی نیمه دوم قرن پانزدهم و نیمه‌ی اول قرن شانزدهم. **توماس مور در اصل از یک خانواده‌ی قدیمی ایتالیا بود که به انگلستان مهاجرت** کردند. او در خانواده‌ای اشرافی متولد شد و مسلماً تحصیلات مناسبی داشت و در دانشگاه‌هایی مثل کمبریج و آکسفورد کسب معرفت کرد و زبان لاتین را فرا گرفت و در نهایت با مسافرت به شهر رم و ایراد سخنرانی‌هایی کسب اعتبار کرد. **او در ابتدا می‌خواست که به سلک رهبانیت درآید اما منصرف شد و ازدواج کرد** و در برابر شرایط سخت از خود پایمردی نشان داد. به طوری که موفق شد تا حد مقامات عالیه در تشکیلات دولت پیش برود و سرانجام به صدراعظمی هانری هشتم دست یافت. او در مسافرتی که به فنلاند داشت کتاب مشهور خود **اوتوپیا** را تألیف کرد. *اما در مقام حمایت و اطاعت از دولت دچار تردید شد و هنگامی که هانری هشتم او را به مقام اسقفی کانتربری منصوب نمود، افکار او در برابر تکالیف دینی و اطاعت از پادشاه دچار مشکل شد و خواست تا از مقام معنوی و مذهبی دفاع کند.* **این زمان عصر رفرم بود** و منافع ملی دولت انگلستان ایجاب می‌کرد که روابط با کلیسای رومی قطع شود و پادشاه بتواند کلیسا را کنترل کند. مسأله ازدواج هانری هشتم با «آن بولین» را به اطلاع پاپ رساند و این موضوع نشان داد که توماس مور از پاپ اطاعت می‌کند و نه از

پادشاه، در نهایت به همین دلیل سرش را بر باد داد. ولی به هر حال مخالفت با پادشاه موجب شد که بعدها مقام روحانیتش ارتقا یابد. موضوع برخورد **دین و دولت** در چارچوب بحث نظری توماس مور واقع نمی‌شود؛ بلکه توجه به جامعه‌ی تخیلی در کتاب معروفش اوتوپیا یا یوتوپیا مورد توجه واقع می‌شود. این کتاب را توماس مور از زمانی که در فنلاند بود نوشت و تا بیست سال بعد از تألیف آن زنده بود. دو اوتوپیای توماس‌مور پاره‌ای از مسائل نو و جدید جلب توجه می‌کند. این اثر در مقایسه با اوتوپیای افلاطون تفاوت‌هایی دارد و آن عناصر جدید است که با کشف قاره آمریکا پیش آمده است و استنادات این اثر کمی هم تاریخی دیده می‌شود. **داستان اوتوپیا** عبارت است از یک حادثه‌ی تاریخی یعنی سفری که امریکو وسپوچی به امریکا دارد. در این سفر توماس مور نشان می‌دهد که ناخدایی هم به دنبال امریکو به راه می‌افتد و به جزیره‌ای به نام اوتوپی می‌رسد که فرمانروای آن شخصی به نام «**یوتوپوس**» است که در آن دنیای خیالی توماس مور ترسیم می‌شود. **توماس مور** در این کتاب می‌نویسد که این جزیره از ابتدا یک جزیره نبوده، بلکه فرمانروای آن دستور می‌دهد که کانالی بکنند و منطقه‌ی تحت فرمان او را از قاره جدا کنند. در این جزیره بیگانگان **حق ندارند وارد شوند** و اگر کسانی بخواهند از این سرزمین به کشورهای دیگر بروند باید از **فرمانروا اجازه بگیرند** که اجازه‌نامه هم باید تاریخ رفت و برگشت داشته باشد. در این اوتوپیا زندگی بسیار ساده‌ای ترسیم می‌شود که جامعه‌ان مصون از تغییر و دگرگونی است. جامعه‌ای که مردم آن در **آرامش** به سر می‌برند و در زندگی هیچ مشکلی ندارند. در این سرزمین **مالکیت وجود ندارد**، چرا که مالکیت سبب منازعات می‌شود. **یعنی دولت** تمام مزارع،

کشتزارها و انبارها و مخازن را در اختیار دارد. **دولت مالک اصلی** آنهاست و **اشخاص مالک هیچ چیز نیستند و لیکن افراد** برای رفع حوائج خود اجازه دارند که به انبارها و مزارع بروند و در حد نیاز خود برداشت کنند. در این جامعه فقیر و ثروتمند وجود ندارد. این جامعه فاقد مراتب اجتماعی است و نوعی تساوی اقتصادی وجود دارد. این سرزمین به لحاظ اداری براحتی اداره می‌شود. به گونه‌ای که در این جامعه **سی خانواده متدین** به یک طایفه تبدیل می‌شوند و رئیس دارند که در رأس همه آن‌ها عالی‌ترین مقام‌دینی جامعه قرار دارد. او مقامات را تعیین می‌کند و به کمک آن‌ها به اداره‌ی امور می‌پردازد. افراد به کارهای او نظارت دارند و اگر خلاف کند او را از کار برکنار می‌کنند. تعیین میزان کار و تولید به عهده‌ی **کل شهروندان** است. در اینجا ساعت کار کم و متناسب با نیاز است. یعنی افراد روزانه شش ساعت کار می‌کنند. بیشتر کارها کشاورزی است، اما کارهای تولیدی دیگری هم وجود دارد. در اینجا نظام بهره‌برداری به طور طبیعی وجود دارد و بردگان یا **اسرا کسانی** هستند که یا در اثر جنگ به بردگی افتاده‌اند و یا از جایی آورده شده و یا به سبب ارتکاب جرم برای تنبیه مدتی به بردگی کشیده شده‌اند. کسان دیگری نیز هستند که اجازه داده‌اند آزادی کشورشان را از دست بدهند و به بردگی افتاده‌اند.

تفاوت اصولی توماس مور و افلاطون در مسأله خانواده است. افلاطون خانواده را منحل اعلام می‌کند، ولی **توماس‌مور** خانواده را می‌پذیرد و معتقد است که خانواده ضرورت دارد ولی اعمال خلاف را نمی‌پذیرد. یعنی ازدواج آزاد است، اما زناکاری **ممنوع**. طلاق هم وجود دارد. در این جامعه جمعیت‌ها محدودند و خانواده‌ها نباید بیشتر از حد **نصاب فرزند** داشته

باشند. کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند، خانه‌هایشان متعلق به خودشان **نیست** و خانه‌ی شخصی وجود ندارد. این خانه‌ها هر ساله بین افراد این سرزمین **قرعه‌کشی** می‌شود و به این ترتیب خانه‌ها هر ساله عوض می‌شود. از طرف دیگر بنیاد این جامعه بر نوعی **تفکر آزادی و مذهبی** استوار است و آیین‌ها آزادند و هیچ کس نمی‌تواند دیگران را مجبور به پیروی از آیین خاصی کند. در واقع پرستش **خداوند و طبیعت** مطرح است. **ولی اگر افراد آیین خاصی را تبلیغ کنند از شهر رانده می‌شوند.**

برای روشن شدن مطالب کتاب اتوپیا باید موقعیت انگلستان را در نظر گرفت. یعنی هدف توماس مور نشان دادن نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی است که در جامعه‌اش پدید آمده است. این زمان برای انگلستان پایان جنگ‌های صدساله و آغاز **جنگ‌های داخلی** است و کشمکش قدرت **بین اشراف** برای به دست آوردن **قدرت سلطنتی** است. مسأله دیگر تغییراتی است که در **وضعیت اقتصادی** پدیده آمده است. از آنجا که این اواخر انگلستان به صورت صادر کننده‌ی پشم دیده می‌شود، بازرگانان و تجار برای تولید پشم اضافی به کمک اشراف توانستند مزارع کشاورزی را از آنان بگیرند و به مراتع تبدیل کنند. این مسأله مشکلات عدیده‌ای را برای روستاییان به وجود آورد. **روند درهم‌کوبیدن** مناسبات سرواژی/ **رعیت‌داری** سبب خانه‌خرابی روستاییان و در نهایت مهاجرت آنان به شهرها شد. از آنجا که آنان **تخصصی نداشتند** به **راهزنی و دزدی** پرداختند و دولت برای وضع موجود قوانین سختی را وضع کرد. **توماس‌مور** که این وضعیت را دیده است به انتقاد از شرایط موجود می‌پردازد. از نظر او رشد تجارت و بازرگانی موجب می‌شود که پول به جریان افتد و در واقع طلاست

که سیاه را سفید می‌کند و خود به خود گرانی نرخ نان و گندم و مسائل دیگر همه در اوتوپیای توماس مور منعکس می‌شود. پس واکنش او پناه بردن به **اوتوپیاست**. در مورد اینکه آیا چیزی از اتوپیا می‌توان دریافت باید گفت که **کشور اوتوپیایی در واقع سرزمین انگلستان است**. یعنی به طور حیرت‌انگیزی وضع انگلستان عصرجدید با اتوپیای توماس‌مور یکی است. تصویری که از اتوپیا و سیاست‌خارجی به دست می‌آید، همان سیاست‌خارجی انگلستان است. در این اتوپیا شرایطی وجود دارد که در تقابل با وضعیت انگلستان است و آن **آزادی افکرا و آزادی مذهب** است. **یعنی اتوپیا مدلی است** که به کمک آن می‌توان جامعه واقعی را با توجه به آن اصلاح کرد. مثلاً اگر در جامعه آزادی مذهب نیست، می‌توان به الگوهای اوتوپیا مراجعه کرد. از نظر توماس مور همه مسائل در اتوپیا یافت می‌شود و **همه کارها شدنی** است. **در *جامعه‌ای*** که مالکیت وجود ندارد اختلافات طبقاتی نیز وجود ندارد؛ پول / مسکوکات رایج نیست؛ آزادی فکری و مذهبی وجود دارد؛ **افراد همه در خدمت دولتند**؛ جنگجویی مطرح نیست و سربازی وجود ندارد. در این جامعه که توماس مور تصویر می‌کند نه مالکیت وجود دارد و نه ثروتمند و گدا و در واقع رگه‌های اساسی از نخستین جرم اندیشه‌های **کمونیستی** در افکار او منعکس است. پس اثر توماس مور الگویی برای اصلاح و تصحیح جامعه انگلستان و رفع مشکلات آن محسوب می‌شود. **گذشته از توماس‌مور** کسان دیگری نیز بودند که این افکار را ارائه دادند که یکی از آن‌ها شخصی به نام «فرانسیس بیکن» است.

فرانسیس بیکن نیز اوتوپیاپرداز است، اما اتوپیای او برخلاف اتوپیای توماس‌مور که سیاسی بود، علمی است. از نظر بیکن تماس با دیگر سرزمین‌ها ضرورت دارد. او معتقد است که

انسان باید از طبیعت استفاده کند. پس برای این امر باید از فناوری و امکانات دیگران استفاده شود. **کتاب بیکن** اثری است به نام **آتلانتیس نو** که پادشاه آتلانتیس نو، **سلیمان شاه** است و با آنکه مردم را از رفتن به خارج و دیدن بیگانگان **باز** می‌دارد، اما خواستار بهره‌برداری از فرهنگ **بیگانگان** است.!!! هر **دوازده** سال یک بار یک کشتی از این سرزمین به سرزمین‌های دیگر می‌رفت و در آن **سه تن** از برادران خاندان سلیمان که سازمان علمی و تحقیقی کشور بودند به سرزمین‌های دیگر می‌رفتند تا از امور دولت و اختراعات و فنون آن سرزمین‌ها **باخبر** شوند و همه پیشرفت‌های علمی و کتاب‌ها و وسایل را به آتلانتیس نو **بیاورند**. باید گفت که ***نمی‌توان روش و عمل دیگران را گرفت، اما فرهنگ آن‌ها را نگرفت***. **ولی از نظر بیکن این کار شدنی است.**

نوع دیگر از اوتوپیا که مدیون اوتوپیای ایتالیایی است اوتوپیای شخصی به نام «توماس کامپانلا»ست. **کامپانلا** راهبی ایتالیایی است که به فرقه‌ی **دومینیکن** تعلق داشت و از مردمان جنوب ایتالیا بود که تحصیلات ابتدایی خود را در ناپل به پایان رساند. وی در جوانی پرشور و شر بود و از شهری به شهر دیگر می‌رفت و در این دوره با مسافرت به شمال ایتالیا به علت افکار خاص خود مورد توجه واقع شد. از وقتی که به ناپل بازگشت ایتالیا عصر هرج و مرج را طی می‌کرد که در این زمان **ناپل در دست اسپانیا** بود. سازمان تفتیش عقاید اسپانیا کامپانلا را به خاطر **افکارش دستگیر** و زندانی کرد. افکار او **ملقمه‌ای** از تفکرات قرون وسطایی و برداشت‌های عصر جدید است. او به مدت **27 سال** در زندان بود ولی در آنجا نیز همواره مشغول تدوین آثار خودش بود و به صورت یک فرد جنجالی شناخته می‌شد. او برای اینکه

از زندان رهایی یابد خود را **به ارتداد** (برگشتن از دین و جز آن) زد و سرانجام آزاد شد و به فرانسه رفت و سال‌ها در آنجا زندگی کرد. کامپانلا بیشتر عمر خود را صرف تألیف کرد. برداشتی که کامپانلا دارد این است که *در هر دوره‌ای یک دولت، دولت برتر و قوی‌تری است. زمانی روم قدرت برتر بود و زمان دیگر ایران، ولی حالا قدرت برتر اسپانیاست.*

جالب اینکه سقوط اسپانیا در قرن **هفدهم** در آثار او منعکس است و از نظر او اسپانیا لیاقت برتری داشتن را ندارد. او برتری فرانسه را پیش‌بینی می‌کند. اما مهمترین اثر کامپانلا که خصلتی اوتوپیایی دارد کتابی است با عنوان **چیتادل سوله**؛ یعنی **شهر آفتاب** یا شهر خورشید. در این اثر او تفکر اوتوپیایی خود را در سرزمین «ناپارانا» که سیلان(سیلان نام پیشین کشور سری‌لانکا است) کنونی است پیاده می‌کند. در اینجا یک جامعه‌ی **اشتراکی و کمونیستی** وجود دارد، اما علت پیدایش این جامعه را به گونه‌ای دیگر تحلیل می‌کند. **او می‌گوید** که در این سرزمین یک فرمانروا وجود دارد که **متافیزیسین** است و عالم به **علوم الهی** است و خود به خود رهبری جامعه با اوست. اما **اگر** کس دیگری از او عالم‌تر باشد او به رهبری می‌رسد. از نظر کامپانلا متافیزیسین به کمک وزرایی که انتخاب می‌کند به اداره‌ی امور می‌پردازد. وی معتقد است که هر بخش وظایف خاص خود را دارد. در این سرزمین مالکیت وجود **ندارد** و ساعات کار هم **کمتر** از ساعت کار در اتوپیای توماس‌مور است؛ یعنی افراد چهار ساعت کار می‌کنند. او می‌پذیرد که در جامعه‌ی اوتوپیایی اگر افراد مرتکب خلاف شوند باید مجازات گردند. در این جامعه همه باید کار کنند و افراد بیکار و تنبل باید طرد و تنبیه شوند. **از نظر او خانواده معنی ندارد** و افراد به خانواده تعلق ندارند. فرزندان هیچ‌گاه والدین خود را

نمی‌شناسند؛ یعنی توسط دولت بزرگ می‌شوند.! ؟ کامپانلا جامعه‌ای **بی‌طبقه** را متصور است. از نظر او افراد این جامعه با دیگر جوامع در ارتباطند و اگر کسی از جایی وارد شود باید به او احترام گذاشته شود و وی می‌تواند به شهروندی پذیرفته شود. این یک نوع دیگر اوتوپیاست. اما این جامعه هم تغییرپذیر است، زیرا کسانی که از خارج وارد این جامعه می‌شوند، موجب تغییر جامعه خواهند شد. **در نظر کامپانلا تفکیک قوای سه‌گانه وجود دارد.** نخست، مسئول یا وزیری که برای تعلیم و تربیت است. **دوم** کسی است که مسئول قدرت و دفاع است و **سوم** کسی که مسئول امور زندگی و ازدواج است. **کامپانلا** در عین حالی که فردی مذهبی بود تفکرات گوناگونی داشت. او به مسائل تاریخی نیز تا حدودی می‌پردازد؛ مثلاً در مورد اسپانیا معتقد است که اگر این کشور بخواهد قدرت برتر که بزرگترین قدرت دریایی زمان است بماند باید تمامی مردمانش مسلح شوند.

مدینه‌ی فاضله دیگر به جیمز هارینگتون تعلق دارد. وی بعد از شکست **کرامول** و بازگشت نظام سلطنتی در انگلستان به زندان افتاد و بیمار شد. بعد از رهایی از زندان با وجود ناتوانی‌اش به نوشتن مدینه‌ی فاضله خویش پرداخت. مدینه‌ی فاضله او همان «**لاسه‌دمون**» است. الگوی او در لاسه‌دمون سرزمین یونان است. در این سرزمین **هیچ تماسی با بیگانگان** وجود ندارد و جامعه از تغییر در **امان** است. جمیز هارینگتون در این کتاب مفصل از جمهوریت افلاطون و جامعه اسپارتیان باستان الهام گرفته و در این جامعه‌ی آرمانی از هرگونه تغییر گریزان است.

وقتی که همه این اوتوپیاها را با هم مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که این آثار حاوی نکات مهمی هستند، یعنی جامعه‌ی اروپا در حال تغییر و تحول است و این آثار بیانگر اوضاع و احوال اروپا در عصر جدید است. چراکه انسان‌های اوتوپیست این دوره از یکسو به سنت‌های کهن نظر دارند و تفکر عصر میانه در ذهن آن‌هاست و از سوی دیگر، خواهان رفع مشکلاتی هستند که در این عصر به وجود آمده است. این خصلت در همه اوتوپیاها وجود دارد. این اوتوپیاها به دنبال جامعه‌ای هستند که بی‌طبقه بوده و آزادی داشته باشد. این خصلت‌ها دقیقاً در جامعه‌ی سیاسی اروپا وجود ندارد و همه اوتوپیست‌های عصر جدید در تلاشند تا این خصلتهای اوتوپیایی را وارد جامعه اروپایی کنند.

اندیشه‌ی سیاسی لوتر و کالون در حرکت **رفرم**مذهبی که به وسیله‌ی لوتر و کالون صورت گرفت وحدانیت کلیسای کاتولیک در هم شکست. جنبش اصلاح‌طلبانه مذهبی از لحاظ دینی چیز جدیدی ارائه نکرده، ولی از این نظر که **موجب رشد** ناسیونالیسم و سرمایه‌داری شد، اهمیت دارد. بنابراین حرکت **رفرم** حرکتی است که در انقلاب تأثیر گذاشت. **تأثیر رفرم** در ساخت سیاسی عبارت است از اقدامی که لوتر و کالون انجام دادند و به استقلال مذهبی و تأسیس کلیساهای ملی و محلی منجر شد. در آلمان لوتر و طرفدارانش کوشیدند که زمین‌های کلیسا را به دست آورند و از پاپ امتیازات زیادی بگیرند. پس حرکت رفرم در **تصرف اراضی** شاهزادگان آلمانی مؤثر بود. این‌گونه بود که **دوک** خردمند ساکسونی از لوتر حمایت کرد. از سوی دیگر تأثیر این حرکت بر دیگر قسمت‌های اروپایی آشکار شد و آن اینکه به تبع آن، کلیساهایی که در این دوره پدید آمدند، کلیساهای پروتستانی بودند که آزادی

خاص خود را داشتند. تأثیری که آیین پروتستانتیسم در افکار سیاسی دارد این است که با تأکید بر قدرت شاهزادگان و شاهزاده‌نشین‌ها، قدرت **پاپ را تضعیف** کرد. از یکسو لوتر به کمک فرمانروایان به پاپ تاخت و قدرت او را تضعیف کرد و از سوی دیگر با تاختن به کلیسا موضوع ودیعه‌ی الهی بودن سلطنت را مطرح کرد. هرچند که رفرم بیشتر، مطالب دینی را مطرح می‌کند، اما مسائل سیاسی را هم در بر می‌گیرد؛ یعنی قدرت ریشه الهی دارد و هرکس باید از بزرگتر خویش اطاعت کند. افراد نباید مخالفت کنند، چون فرمانروایان را خداوند مقدر کرده است. او معتقد است که باید از فرمانروایان اطاعت کرد، حتی اگر دیوانه باشند. **لوتر درباره‌ی شورش‌ها می‌گوید:** من طرفدار کسی هستم که شورش را تحمل نکند و مخالف کسی هستم که سر به شورش بردارد و به همین دلیل دستور داد که جنبش دهقانی آلمان را سرکوب کنند. **در اینجا لوتر فقط** در زمینه‌ی آزادی مذهبی صحبت کرده ولی در مورد آزادی سیاسی حرفی نزده است. او دستور سرکوب شورش‌ها را می‌دهد **و معتقد** است که افراد باید به اطاعت محض بپرازند.

کالون نیز در عصری است که بیشتر انقلاب تجاری را درک کرده و سعی نموده است که سخنگوی محافل تجاری باشد. در حالی که **بینش کلیسای کاتولیک مخالف تجارت بود** چون در آن رباخواری و سوداندوزی بود و به همین دلیل آباء کلیسا به آن روی خوشی نشان نمی‌دادند. **اما کالون** می‌کوشید که اناجیل را به نفع تجار و سرمایه‌داران ترجمه و تفسیر کند. از نظر او بهره‌وری از منابع مادی و اقتصادیات لازم است و خداوند آن‌ها را در افراد به ودیعه نهاده است. **از نظر کالون**، رشد و رونق تجارت در واقع نشانه‌ی رحمت‌الهی است. این کالون

بود که تئوری «**تقدیر ازلی**» را ارائه کرد. یعنی هرکس که کارش رونق و شکوفایی یابد، نشان رحمت‌الهی است. در مورد قدرت، کالون می‌گوید: همه‌ی فرمانروایان لازم الاطاعه هستند، مگر اینکه اطاعت از آن‌ها با قوانین شرع مغایرت یابد. او وظیفه‌ی رعایا را این می‌داند که حرمت فرمانروایان را نگه دارند، مالیات بپردازند و وظایف خود را انجام دهند و علیه فرمانروایان شورش نکنند. هرچند که ممکن است فرمانروایان مرتکب کارهای خلاف شوند، اما نباید علیه آن‌ها شورش کرد. زیرا قدرت او ناشی از اراده‌ی خداوند است و این خداوند است که سزای او را می‌دهد. پس کالون نیز همانند لوتر معتقد است هر کسی شورش کند **لعن** خواهد شد. بنابراین در عصرجدید راه برای الهی بودن قدرت سلاطین در حال هموار شدن بود. **در عصرجدید**، قدرت پاپ‌ها تضعیف می‌شود و به همان میزان شاهزادگان قدرت کسب می‌کنند. در عصر جدید قدرت «دولت‌های مستقل ملی» روبه افزایش است که همین مسأله راه را برای دعاوی پادشاهان در مورد قدرت الهی داشتن هموار می‌کند. زیرا در این عصر پادشاهان حکومت‌های ملی را تشکیل می‌دهند و ارتباط خود را با مذهب و کلیسای کاتولیک قطع می‌کنند. این چنین است که خواسته‌های پادشاهان و مردم همچون دو روی یک سکه خصوصیات عصر جدید را منعکس می‌کند. انقلاب تجاری و رشد ناسیونالیسم در این عصر با عملکرد نظام سرمایه‌داری و تکوین دولت‌های مستقل ملی همراه است.

رابطه‌ی علی دو طرفه میان ذهن و بدن امری است که با شهود خود آن را درمی‌یابیم و انکار آن نیازمند دلیل بسیار قوی و قدرتمندی علیه این شهود است.

1- رساله‌ای درباره‌ی حکومت (جان لاک)

پس پرسش اصلی اینست:

چه رابطه‌ای بین اندیشه‌های سیاسی لاک با جهان امروز می‌تواند وجود داشته باشد؟ به باور من سازنده‌ی هر رابطه‌ای، وجود مسایل و یا مقولات مشترک است. وحال اگر بدانیم، مقولاتی چون «آزادی»، «امنیت» و «مالکیت»، نه تنها از عمده وحیاتی‌ترین مسایل دوران لاک بوده، بلکه مبارزه بر علیه مسئله‌ی «انحصارگرایی» یکی از اصلی‌ترین دل‌مشغولی‌های سیاسی لاک نیز بوده، آنگاه متوجه این رابطه می‌گردیم. با اینکه امروز مؤلفه‌های تهدیدگرِ آزادی، امنیت و مالکیت با قرن هفدهمی که لاک در آن می‌زیست تفاوتی ماهوی دارد، اما نفس تهدیدگری های فوق و انحصار- به عنوان ابزار سلطه‌ای که لاک بر علیه‌اش شوریده بود- پویاتر از زمان وی عمل می‌کند. دیر زمانی است که «کنترل» (یار غار انحصار) به عنوان ابزاری کارآمد در خدمت منافع صاحبان قدرتی است که نقشی فعال در جریان سرمایه دارند. ابزاری که از قدرت به تعلیق درآوردن تمامی حقوقی برخوردار است که لاک و هم عصران وی اصطلاحاً بدان «حقوق طبیعی» می‌گفتند. درحالی‌که در این قرن (قرن بیست‌ویک) برخلاف ادبیات سیاسی و فلسفی قرن گذشته کمتر از آگاهی دست کاری شده و یا آزادی سیاسی تقلیل یافته

به آزادی مصرف سخن می‌رود، با این وجود کنترل فرد در جهان امروز شیوه‌ی خشونت‌بارتری به خود گرفته است. زیرا علاوه بر تهدید آگاهی و ممانعت از آزادیِ تأمل و تفکر از سوی انگاره‌های به شدت قوت گرفته‌ی «کالا شدگی»، حیطه‌های شخصی و خصوصی نیز مورد هجوم اقتدار پلیسی ـ نظامیِ قدرت‌های حاکمه قرار گرفته است. استفاده‌ی به اصطلاح قانونی – جهت کنترل و پیگرد تروریسم – از دستگاه‌های استراق سمع، شبکه‌های ماهواره‌ای و دسترسی به اطلاعات شخصی کامپیوتری و همگی هم تحت لوای حفاظتهای «امنیتی» (!) به طرزی پارادوکسیکال امنیت، آزادی، حقوق فردی و مالکیت حیطه‌ی خصوصی را به خطر انداخته است. در چنین وضعیتی مفهوم سیاسی ـ فلسفی «حیطه‌ی خصوصی» به ابهام می‌گراید و مشروعیت قانونی ـ اجتماعی آن به عنوان دستاوردی مدرن، بی‌اعتبار می‌شود. از سویی دیگر، کنترل و انحصاری که این چنین حیطه‌ی خصوصی را در تنگنای سیاسی قرار داده، بالطبع قلمرو عمومی را خارج از دسترسی سیاسی همگان قرار می‌دهد. بنابردیدگاه فلسفه‌ی سیاسی لاک، خود این وضعیت، به تنهایی به معنای انحلال جامعه‌ی سیاسی (مدنی) و ورود به وضعیت جنگی است. جنگی که صاحبان قدرت با توسل به زور و خشونت و تحت لوای قانون، امنیت فردی را با خسران مواجه می‌سازد. «زیرا خسارت و خشونت از هر جانبی وارد شود باز هم خسارت و خشونت به شمار می‌آید؛ حتا اگر تحت نام و شکل قانون و توسط کسانی صورت گیرد که از سوی قانون مأمور اجرای عدالت‌اند»

جان لاک در پرتو قرن هفده :

با وجودیکه لاک در «رساله درباره‌ی تساهل» دست به نظریه‌پردازی در مورد آزادی و تساهل دینی می‌زند – و همانگونه که در بالا دیده شد نظریه‌پردازی آزادی دین در کل به لحاظ تاریخی در آن دوران بر نیاز و ضرورتی کاملاً مادی و عینی استوار بود– وی از طریقی دیگر در فصل اول «رساله‌ای درباره‌ی حکومت» با اتخاذ موضعی روشن نسبت به عقاید رایج آن زمان– در خصوص الهی دانستن سلطنت مطلقه– به تفکیک نظری دین از سیاست می‌پردازد. و برخلاف نظریه رابرت فیلمر (مروج و نظریه‌پرداز سلطنت) برقراری نسبت الهی بین حضرت «آدم» و شخص «شاه» را رد می کند. و سپس وی بلافاصله پس از ویران‌سازی بنیاد الهی قدرت سیاسی، «وضعیت طبیعی» را به جای آن می‌نشاند: «برای درک حق قدرت سیاسی و پی بردن به سرچشمه‌ی آن، باید به وضعیتی توجه کنیم که همه‌ی انسان‌ها طبیعتاً درآنند، یعنی وضعیتی که در آن انسان‌ها در کارها و نظم و ترتیب دادن به دارایی‌ها و شخص خود، همانطور که مناسب می‌دانند، آزادی کامل دارند... وضعیت طبیعی همچنین وضعیت مساوات و برابری است». به بیانی لاک با رویکردی متافیزیکی، بنیادی کاملاً مادی و طبیعی به قدرت سیاسی می‌دهد که البته از قانون طبیعی یعنی عقل پیروی می‌کند: «وضعیت طبیعی دارای قانون طبیعی است که آنرا کنترل و هدایت می‌کند و همه را به رعایت آن وامی‌دارد. این قانون... همان عقل است». قانونی که از غایت نیز برخوردار است: صلح و بقای نوع بشر.

طبق نظر لاک از آنجا که انسان‌ها نمی‌توانند در وضعیت طبیعی مطابق با شأن انسانی خویش زندگی کنند، اجتماعات سیاسی را به وجود می‌آورند. ضمن آنکه بر این امر تأکید دارد که

«همه‌ی انسانها، تا زمانی که با توافق خود جامعه‌ای سیاسی تشکیل نداده‌اند، طبیعتاً در وضعیت‌طبیعی خواهند ماند». اما همانگونه که پیش از این گفته شد، وضعیت‌طبیعی از نظر لاک، وضعیتی منطبق با قانون عقل است که در آن آزادی، برابری و حفاظت از خود و دارایی، امری کاملاً طبیعی و عقلانی است و فقط از اینرو که انسان‌ها به تنهایی قادر به سامان‌بخشیدن خود در حد شأن انسانی خویش نیستند، با تفویض قدرت اجرایی- موجود - در وضعیت طبیعیِ خود به جامعه، عضوی از آن می‌شوند. بنابراین عودت دادن انسان به « وضعیت‌طبیعی» از سوی لاک - به هنگامی که اصل توافق در میان نیست- بیش از هر چیز تأکید بر حق طبیعی حفاظت از خود (بقاء)، دارایی و آزادی دارد. بدین لحاظ جامعه‌ی‌سیاسی از نظر وی **ماهیتی قراردادی** دارد: **قراردادی** مبتنی بر قانون عقلی در جامعه که «قدرت قانون‌گذاری را در دستان کسانی قرار می‌دهد که مورد تأئید و اعتماد اعضای جامعه است... در غیر اینصورت صلح، آرامش و دارایی مردم در همان وضعیت نامعین طبیعی باقی خواهد ماند». و این می‌رساند که جامعه‌ی سیاسی (یا مدنی) جدا از غایت صلح آمیزش برای اعضاء خود، باید اهدافی کاملا مشخص را دنبال کند: «***هدف اصلی انسان‌ها از پیوند خوردن در درون یک تنواره‌ی سیاسی و قراردادن خود تحت یک حکومت، حفظ و مراقبت از مالکیت خویش است***». طبق فلسفه‌ی سیاسی لاک، هر گاه به ساحت آزادی، زندگی و دارایی افراد جامعه تعرض وارد شود، مطابق با قانون عقلی –که غایت آن صلح و بقای انسانی است و در عین حال وضعیت طبیعی و جامعه‌ی‌سیاسی بر آن مبتنی هستند - به معنای اعلام وضعیت جنگی است. زیرا بنا بر قانون‌عقلی در وضعیت طبیعی افراد موظفند برای دفاع از آزادی،

زندگی و دارایی خویش تا حد نابودسازی متجاوز اقدام کنند و در جامعه‌ی‌سیاسی به دلیل واگذاری حق قدرت اجرایی خویش به جامعه، برای مجازات متجاوز باید به قانون متوسل شد. اما زمانی که «**به دلیل انحرافات موجود در نهاد داوری و چرخش بی‌شرمانه‌ی قانون**، حراست یا جبران خسارت خشونت و آسیب‌هایی که به انسان یا گروهی از انسان‌ها وارد شده است انکار شود، به دشواری می‌توان تصور کرد که وضعیتی که افراد در آن قرار دارند چیزی غیر از وضعیت جنگی است».

در چنین شرایطی یعنی زمانی که با وجود قانون، بی‌قانونی و تمایلات خودسرانه‌ی عده‌ای قدرتمدار بر مردم حاکم است، لاک حکم به انحلال حکومت می‌دهد. چرا که از نظر وی صاحبان اصلی قدرت در جامعه‌ای سیاسی– مبتنی بر میثاقی اجتماعی– مردم هستند. «از اینرو مردم حق دارند که این قدرت را بازپس بگیرند و آزادی طبیعی و آغازین خود را دوباره به دست آورند، و با استقرار یک قدرت قانون‌گذاری جدید (قدرتی که در نزد آن‌ها مناسب است) امنیت و سلامتی را که به دلیل آن وارد جامعه شده‌اند تأمین کنند». *بنابراین از نظر لاک این حکومت است که منحل می‌گردد نه جامعه‌ی‌سیاسی و یا دولتی که نمایندگی آنرا به عهده دارد*. بدین ترتیب پافشاری لاک بر ذاتی بودن حق در وضعیت طبیعی، و قراردادی (توافقی) بودن جامعه‌ی‌سیاسی، وی را نه تنها به تمایزگذاری بین دولت و حاکمیت وامی‌دارد، بلکه او را مبدل به نظریه‌پرداز انقلاب می‌کند. *او که از شکست انقلاب‌های پیاپی در تغییر ساختار حکومت انگلستان به تنگ آمده*، عامل را به «تنبلی و بیزاری مردم نسبت به رها کردن حکومت دیرینه‌شان» نسبت می‌دهد. و از **اینرو می‌گوید:** «همه‌ی تلاش‌ها و تحریکاتی که

منجر به جدا کردن تاج از سر شهریاران ما شده است، هرگز نتوانسته مردم را تا بدانجا پیش ببرد که شکل حکومت را یکسره تغییر دهند». به لحاظ شرایط عینی و مادی، آنچه لاک و همفکران وی را در قرن هفده به نظریه‌پردازان انقلابی تبدیل کرده بود، بیش از هر چیز مربوط به حقوق مالکیت (آزادی عمل در خصوص دارایی و ایجاد امنیت برای آن) بود. هرچند که لاک در دو جا از کتاب خود، *حفاظت از مالکیت و دارایی را به معنای کلی «حفاظت از زندگی، آزادی و دارایی» می‌گیرد*، اما معنای غالب در کتاب وی و نیز تفسیر آن در مباحث‌سیاسی آن زمان در همان معنایی به کار می‌رفته که امروزه از آن برداشت می‌شود: مالکیت فردی و حقوق متعلق به آن؛ **اصلاً از نظر لاک هدف اصلی حکومت «مراقبت از دارایی» است.** و «افراد به همین دلیل وارد جامعه شده‌اند... انسان‌ها در جامعه‌ای که در آن دارای مالکیت‌اند، نسبت به دارایی‌هایی که بر اساس قوانین آن جامعه متعلق به آن‌هاست محق‌اند و هیچ کس حق ندارد کل یا بخشی از داراییِ آن‌ها را بدون موافقت آن‌ها تصاحب کند» (همانجا). از این گفته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که در نظریه سیاسی لاک، جامعه – به عنوان قدرت قانون‌گذاری و تشکیل‌دهنده دولت– زیر بنایی کاملاً اقتصادی دارد. و تنها از اینروست که در تز سیاسی لاک، هدف اصلی حکومت حفاظت از دارایی می‌گردد. **تاونی** در این خصوص می‌گوید جامعه مورد نظر لاک که تعیین کننده‌ی مضمون تفکر اجتماعی در قرن هجده نیز بود، به هیچ وجه «اجتماعی از طبقات دارای وظایف متفاوت که تعهدات متقابل ناشی از روابطشان با هدفی مشترک آن‌ها را با یکدیگر متحد کرده باشد، نیست. بیشتر شرکتی سهامی است تا یک ارگانیسم، و مسئولیت سهامداران دقیقاً محدود است. آن‌ها به این منظور

وارد آن می‌شوند که حقوق را که پیشاپیش قوانین تغییرناپذیر طبیعت در آن‌ها به ودیعه گذاشته تضمین کنند. وجود دولت که امری قراردادی است و نه تجویزی ماوراءطبیعی، برای حفاظت از این حقوق است». به بیانی **جامعه ایده‌آل لاک**، جامعه‌ای لیبرالیستی است که هدف و غایتش تضمین آزادی عمل و رشد و شکوفایی مالکیت‌فردی است. وانگهی بنا بر چنین نگرشی، کاملاً طبیعی است که تصمیم‌گیرندگان جامعه‌ای که منشأ و اساسی تماماً اقتصادی دارد، می‌باید مالکین و مولدان ثروت باشند. در این لحظه است که متوجه اهمیت تاریخی مخالفت لیبرالیستی لاک با قدرت مطلقه‌ی شاهی و ساختار انحصارگرای حکومتیِ آن می‌شویم. مخالفتی که در سراسر قرن هفده به دلیل ظهور مولدان جدید ثروت (طبقات بورژوازی) رشدی چشمگیر یافته بود تا به طور جدی از طریق روش‌های سیاسی، موانعِ بر سر راه فعالیت‌های تجاری و اقتصادی را از میان بردارند. همینقدر بگوئیم که حتی در عرصه‌ی کشاورزی، به واسطه‌ی نگرش جدید (اخلاق بورژوازی؟) در به شکوفایی رساندن پول از راه افزایش بهره‌های مالکانه، تحولی بزرگ در ساختار جامعه‌ی روستایی انگلیس به وقوع پیوست که در شکل‌گیری کشاورزِ سرمایه‌دار تأثیری به سزا داشت. اکنون «زمین» به منزله‌ی کالایی سرمایه‌ای نگریسته می‌شد. چنانچه بخواهیم بازتاب این وضعیت جدید را در نظریه سیاسی لاک نشان دهیم، بهترین راه تأکید بر تفاوت نگرشی او نسبت به «مالکیت» در «وضعیت طبیعی» و «جامعه سیاسی» است. بنا بر نگاه او بنیاد مالکیت در وضعیت طبیعی «کار» است، حال آنکه در جامعه‌ی سیاسی این بنیاد مبدل به «دارایی و پول» می‌گردد: «در آغاز [یعنی در وضعیت طبیعی] کار آدمی موجد حق مالکیت هر کسی بود». به بیانی «زمین»

به عنوان حق مشترک همه‌ی انسان‌ها تنها زمانی در تعلق کسی قرار می‌گرفت که با کار آن شخص درآمیخته بود. «کاری که متعلق به من بود، با جدا کردن آن‌ها از وضعیت مشترک، حق مالکیت مرا تثبیت نموده است». و این حق مالکیت از طریق کار، فقط زمانی بی‌اعتبار و باطل می‌گردید که آنچه با کار گردآوری گشته بود، قبل از مصرف فاسد گردد و یا اگر زمین است بایر بماند. اما بعدها با اختراع پول (سکه طلا یا نقره)، انسان‌ها از امکان رشد و گسترش دارایی خویش برخوردار گشتند. زیرا می‌توانستند آنچه را که بیشتر از حد نیاز گرد آورده بودند، قبل از آنکه فاسد گردد و از حق تملک خارج شود، به فروش برسانند. و چنانچه پیش از این دیدیم، بر اساس نظریه لاک، *نیاز و اشتیاق به امنیت و حفاظت از همین دارایی بود که افراد را به ایجاد جامعه سیاسی برانگیخت*. اما نکته‌ی جالب توجه اینجاست که از نگاه او «انسان‌ها قبل از بستن قرارداد اجتماعی و مقرر کردن محدودیت‌های آن، توافق کردند تا مالکیت نامتجانس و نابرابری بر زمین داشته باشند. چرا که در اجتماعات سیاسی، قوانین حکومتی شیوه‌ی مالکیت را تنظیم و تعیین می‌کند». *بنابراین جامعه‌ی سیاسی از نظر لاک نه تنها جامعه‌ای مبتنی بر «**مالکیت خصوصی**» است- و هدف اصلی حکومت حراست از آن است- بلکه جامعه‌ای نابرابر به لحاظ دارایی و حمایت حقوقی از این نابرابری نیز هست.*

به گفته‌ی مکفرسون (در مقدمه کتاب) «زمانی **که لاک** دو رساله را نوشت نه پژوهشگری ساده و بی‌چیز بلکه مردی صاحب ملک و املاک و به شدت علاقه‌مند به حفظ نهادهای موجود مالکیت بود... او در دهه‌ی **1670 مردی ثروتمند بود** که در تجارت کالاهایی مانند ابریشم، شرکت سلطنتی آفریقا (تجارت برده)، و شرکت باهاما ادونچرز سرمایه‌گذاری هنگفتی

کرده بود». از اینرو می‌توان گفت به لحاظ جایگاه اجتماعی، **لاک متعلق به همان طبقه‌ی بورژوازیی بود** که از مدتی پیشتر برای سهم‌طلبی در قدرت‌سیاسی، بر علیه انحصارات شاه، طبقه‌ی اعیان و کلیسا – گروهی که هیچ نقشی تولیدی نداشتند– جنگیده بود. آزادی و امنیتی که لاک خواهانش است، معطوف به طبقه‌ی اقتصادی خاصی است: همان‌هایی که بر مبنای مالکیت خصوصی و دارایی عضو جامعه‌ی سیاسی هستند و در آن مالیات پرداخت می‌کنند. شناسایی واژه‌ی «مردم» در ادبیات سیاسی لاک، به ما کمک بزرگی در روشن شدن این وضعیت می‌کند. به عنوان مثال در خصوص «نمایندگان منتخب مردم» لاک می‌گوید:«تنها مردم‌اند که می‌توانند شکل تنواره‌ی سیاسی را تعیین و بنای آن را توسط قانون‌گذارانی که خود انتخاب می‌کنند، پی‌ریزی کنند». *اما اگر ندانیم که بنا بر شواهد تاریخی آن دوران، نه زنان و نه طبقات فرودست جامعه هیچیک از حق رأی برخوردار نبوده‌اند*، به احتمال زیاد به اشتباه همان معنای امروزی از «مردم» (توده‌ی‌کثیری از انواع طبقاتی، قومی، نژادی، جنسیتی، سنی، جایگاهی ـ منزلتی) را برداشت کنیم. و این درحالی است که در سراسر کتاب لاک، هیچ نظریه‌ای برای رد و فراتر بردن آن نگرش مبتنی بر مالکیت – در خصوص ارتباط مفهومی کلمه مردم با آن – **وجود ندارد.** آستین و ولریج در خصوص موقعیت شعور اجتماعی و وضعیت سیاسی– اجتماعی آن دوران می‌نویسد: «اکثریت عظیمی از مردم نه تنها پائین‌تر از سطحی بودند که بتوانند در سیاست شرکت جویند، بلکه از نظر فکری نیز پائین‌تر از سطح آگاهی و شعور سیاسی زمان خود قرار داشتند... در آن زمان، از زنان انتظار نمی‌رفت که در امور سیاسی شرکت جویند. به علاوه، این زمین بود که بیش از هر شکل دیگری از ثروت به

فرد منزلت اجتماعی و قدرت سیاسی می‌بخشید». حتی در رادیکال‌ترین مواضع سیاسی آن قرن انقلاب‌زده‌ی انگلستان، مساوات‌طلبانی (لولرها) که برای الغای سلطنت و منصب لردی تلاش می‌کردند، «از صحه‌گذاشتن بر حق رأی برای همگان اکراه داشتند؛ چرا که هنگام درخواست تعمیم حق‌رأی، پیشخدمت‌ها و صدقه‌بگیران را نیز مانند زنان مستثناء کردند... در ارتباط دادن حقوق سیاسی به دارایی، این اعتقاد را بروز می‌دادند که افراد درمانده در رقابت موفقیت‌آمیز در اقتصاد مبتنی بر رقابت، حق شهروند بودن را از دست داده‌اند».

با این حال، به موازات این نگرش غالب سیاسی- اجتماعی، در همان قرن شاهد جنبش سوسیالیستی مساوات‌طلبان در «ارتش‌جدید»ی هستیم که از سوی **الیورکرامول** ایجاد شده بود. ارتشی که به دلیل ساختار اداریِ مدرن – به عنوان مثال تأمین هزینه‌هایش از طریق مالیات ملی- و نیز مدیریت دموکراتیک و شورایی آن – به عنوان نمونه، آزادی بیان و بحث و نظر و نیز مشارکت تمامی سربازان در تصمیم‌گیری‌ها از طریق شورایی کردن تمامی هنگها- در جنگ‌های داخلی و خارجی برای مقابله با آتش‌افروزی‌ها و دسیسه‌های چارلز اول، رشادت‌های بی‌نظیری از خود نشان داد تا جایی که همچنان زبانزد تاریخ‌نگاران و پژوهشگران است. **تاونی می‌نویسد** «اگر جنبش سوسیال دموکراتیک انگلیس یک سرچشمه منحصر به فرد داشته باشد، این سرچشمه را باید در ارتش طراز نوین [ارتش جدید] جستجو کرد». به بیانی اگر ساختارمدرن و بخصوص شورایی ارتش جدید به عنوان زمینه وجود نمی‌داشت، هرگز امکان نفوذ مساوات‌طلبان در آن و بروز مطالبات خرده‌بورژوازی بدست نمی‌آمد تا امکانات جنبش فراهم گردد. هرچند که در نهایت کرامول – به دلیل خصلت‌های

محافظه‌کارانه‌ی طبقاتی‌اش– مجبور به سرکوبی آن شد. چرا که تبعات ساختارنوین‌ارتش، فراتر از حد و نگرشی بود که وی در مقام خالقی وابسته به منافع بورژوازی، از آن انتظار می‌داشت.

اکنون بی‌آنکه نیازی به قضاوت اخلاقی باشد، می‌توان گفت آزادیِ مورد نظر لاک نه آزادیِ بیان است و نه آزادی اندیشه؛ **بلکه آزادی عمل** است. آن هم عملی اقتصادی در کنشی معطوف به هدفی عقلانی و تماماً فردی: ایجاد ثروتِ شخصی و محافظت از آن از طریق تأسیس حکومتی که بتواند حمایت و حفاظت از فردیت اقتصادی را سرلوحه خود قرار دهد. پافشاری بر این مطلب از اینرو اهمیت دارد که اندیشه سیاسی لاک را آنگونه که هست درک کنیم و با حذف مضامین ذهنی آن– به عنوان مثال در خصوص آزادی که هم اکنون با فقدان‌های سیاسی‌اش آشنا گشتیم– و جایگزین کردن مضامین ذهنیِ زمانه‌ی خویش، از بزرگ‌نمایی اندیشه‌های وی خودداری کنیم. چرا که به دلیل همین فقدان‌های سیاسی و دموکراتیک است که علی‌رغم مبارزه‌ی انقلابی لاک با انحصارگرایی، همان مقاومت و انکار به دلیل ترجیح‌دادگی حقوق اقتصادی بر حقوق سیاسی ماهیتاً به سمت ساختن بنای انحصاری دیگر پیش می‌رفت: انحصاری که امروز پس از گذشت سه قرن هنوز از تبعات آن در رنجیم.

قوای پنج‌گانه در فلسفه‌ی سیاسی اجتماعی جان لاک

لاک دو اصل را دلایل موجه برای صدمه رساندن به دیگران می داند و آن دو اصل، ترمیم و مهارکردن مجرم است. لاک معتقد است که قانون شکن با زیر پا گذاشتن قانون طبیعت، دچار انحرافی از اصول طبیعت‌بشری است و جدای از این یک آسیب‌همگانی نیز وارد شده است. و شخصی که در این حالت صدمه دیده است علاوه بر حق مشترکی که در کیفردادن مجرم دارد دارای حق ویژه‌ای برای دریافت غرامت از شخص مجرم است. لاک برای انسان‌ها حق‌حفاظت و مراقبت از بشریت را قائل است و آن را ملاکی برای اعمال قانون‌طبیعت و مجازات مجرم می‌داند. لاک با دیدی خوش‌بینانه امیدوار است که نوع بشر با توسل به عقل و وجدان در حفظ وضع طبیعی که همان وضع آزادی کامل است بکوشد و برای حفظ این وضع مجاز است هر چیزی را که برایش زهرآگین و فسادآور است، نابود کند. کمی ساده انگارانه است که این دیدگاه را قبول کنیم که انسان با قدرت‌طلبی و روحیه‌ی برتری بر دیگری به عقل و وجدان پایبند بماند و به بهانه‌ی حفاظت از نوع بشر به ناروا بر دیگری صدمه‌ای نزند آن هم در وضع طبیعی که به اعتقاد هابز در شرایطی فاقد قدرتی عمومی به سر می‌برد، شرایطی که همگان را در حالت ترس نگاه می‌دارد و این دقیقاً همان حالتی که هابز آن را جنگ همه بر ضد همه می خواند و آن را بر اساس مشخصه وضع‌طبیعی وضعی ناعادلانه نمی‌داند. « در وضع جنگ همه بر ضد همه هیچ چیز ناعادلانه نیست. وقتی قدرتی عمومی در کار نباشد، قانونی هم وجود ندارد؛ وقتی قانونی وجود نداشته باشد، عدالتی متصور نیست.» (هابز 1380: 160) در فرضیه‌ی هابز، در وضع طبیعی که همه‌ی افراد انسانی در برابری قرار دارند، وضع جنگ همه بر علیه همه حاکم است و وضع طبیعی بی‌اعتمادی را به دنبال دارد.

وی هدف تأسیس اجتماع سیاسی را بَرون رفت از وضع جنگ همه علیه همه می‌داند. قانون‌طبیعت نیز مانند هر قانون دیگری که ناظر بر حیات دنیوی انسان است، به مجری نیاز دارد و قانون‌طبیعی از آنجایی که فاقد مجری است از درجه اعتبار ساقط است. لاک از این نقد بر رساله خویش به خوبی آگاه است و برای پاسخ به منتقدین خود این گونه می‌نویسد: «در نزد مخالفان، این که انسان داور اعمال خود باشد عقلانی نیست؛ چرا که از یک سو، خودخواهی انسان را بر آن می دارد که جانب خود و دوستانش را بگیرد، ... من به سادگی می پذیرم که حکومت مدنی داروی مناسبی برای ناسازگاری‌های وضعیت طبیعی است.» (لاک 1387: 80) و تنها پیمانی را که به وضع طبیعی و رهایی از (free from) هر گونه سلطه و قدرت، خاتمه می دهد توافقی می داند که مردم برای ورود به جامعه و ایجاد یک اجتماع سیاسی (common wealth) با یکدیگر می‌بندند. لاک خاطرنشان می‌کند که این اجتماع سیاسی زمانی ایجاد می شود که شماری از افراد، در وضع طبیعی، در اجتماعی وارد شوند که از مردمی (people) واحد و پیکر سیاسی واحدی (one body politic) تحت حکومت عالیه فراهم آمده است.

لاک هدف اصلی ورود انسان‌ها را به جامعه، بهره‌مند شدن از حق‌زندگی، حق‌مالکیت، و حق‌آزادی خود در شرایط صلح و امنیت می‌داند و اصلی‌ترین وسیله و ابزار برای رسیدن به این هدف، داشتن قوانین است و اولین و بنیانی ترین قانون نهاده شده توسط پیکره سیاسی، تأسیس و بنا نهادن قدرت قانون‌گذاری است. قانونی که واجد رضایت اجتماع (consent of society) است. با این حال قدرت قانون‌گذاری قدرتی نیست که بتواند خودسرانه و مستبدانه

باشد، چرا که این قدرتی جز قدرت متشکل (joint power) همه‌ی اعضای جامعه نیست، قدرتی که افرا در وضعیت‌طبیعی از آن برخوردار بودند و آن را تسلیم جامعه کرده‌اند و انسان‌ها تنها قدرتی را به جامعه و از آن طریق به قانون‌گذار تفویض می‌کنند که قانون‌طبیعت برای حفظ و مراقبت از خود و انسان‌های دیگر در اختیار او قرار داده است. با تفویض قدرت قانون‌گذاری به یک فرد یا گروه انتقال از وضع طبیعی به اجتماع سیاسی صورت می پذیرد. از طرفی قانون نمی‌تواند قدرتی را برای خود فرض کند چرا که محدوده چنین قدرتی اجرای عدالت و تصمیم‌گیری در مورد حقوق افراد توسط قوانین است. قدرت قانون‌گذاری نمی‌تواند بخشی از دارایی کسی را بدون توافق او تصاحب کند، چرا که هدف اصلی حکومت مراقبت از دارایی‌های افراد است و به همین دلیل است که وارد جامعه شده‌اند و ضرورت ایجاب می‌کند که مالک دارایی خود باشند. قانون‌گذار نه باید و نه می‌تواند قدرت قانون‌گذاری خود را به هیچ فرد دیگری واگذار نماید، چرا که این قدرتی است توسط مردم به او تفویض شده است و تنها مردم می توانند شکل پیکره‌ی‌سیاسی را تعیین و بنای آن را توسط قانون‌گذارانی که خود انتخاب کرده اند پی‌ریزی کنند، اینگونه است که لاک مردم را یگانه قدرت مؤسس می داند.

لاک در مورد قدرت قانون‌گذاری این‌گونه می‌نویسد، «قدرت قانون‌گذاری قدرتی است که حق سرپرستی و هدایت نیروهای اجتماعی را، به منظور حفظ و نگهداشت جامعه و اعضای آن، در اختیار دارد. اما از آنجا که وضع قانون در زمانی کوتاه امکان‌پذیر است، نیازی نیست که قانون‌گذاری امری همیشگی باشد، چرا که کار آن دائمی نیست.» (لاک 1387: 193) اما

از آنجا که این قوانین که یکبار و در زمانی کوتاه به تصویب می‌رسند نیازمند اجرا یا مراقبت دائمی هستند، از ضرورت ایجاد قدرتی دائمی نام می برد و آن را قدرت مجریه نام می نهد، قدرتی که قوانین را زیر نظر می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد قوانین قدرت خود را از دست بدهند. قدرت مجریه قدرتی است جدا از قدرت قانون‌گذاری، چرا که اگر قدرت قانون‌گذاری با قوه‌ی مجریه یکی باشد این احتمال وجود دارد که قانون‌گذاران خود را از دایره‌ی شمول قانون معاف کند و در تدوین قانون و در اجرای آن منافع خصوصی خود را در نظر بگیرند. اگرچه افراد یک اجتماع سیاسی تمایزها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، اما، در درون کشور تابع قانون‌های واحدی هستند و از آن‌ها تبعیت می‌کنند. به عبارت دیگر، اگرچه با تشکیل اجتماع سیاسی وضع طبیعی میان افراد یک کشور به پایان می‌رسد، اما در مناسبات میان دولت‌ها وضع طبیعی ادامه پیدا می‌کند. به همین دلیل «مدیریت و حل و فصل مجادلات میان هر یک از اعضای جامعه با افرادی که خارج از آن قرار دارند توسط آحاد مردم آن جامعه صورت می‌گیرد؛ و اگر صدمه‌ای به یکی از اعضای این بدنه وارد شود کل جامعه متعهد به ترمیم آن است. بر این اساس کل یک جامعه، در ارتباط با جوامع و یا افراد دیگری که خارج از آن قرار دارند، همان بدنه واحد در وضعیت طبیعی به شمار می‌رود. این امر شامل قدرت جنگ و صلح، پیمان‌ها و ائتلاف‌ها و همه دادوستدهایی می‌شود که با افراد و اجتماعاتی انجام می‌شود که مشترک المنافع نیستند. این همان چیزی است که می توان آن را قدرت فدراتیو (federative power)نامید.»

به نظر لاک، اگر چه دو قوه‌ی فدراتیو و مجریه قوه‌هایی متمایز از یکدیگر هستند، اما پیوسته در پیوند با یکدیگر قرار دارند. قوه‌ی مجریه مسئول اجرای قانون‌های کشوری (municipal) در داخل و قوه فدراتیو ناظر بر مدیریت امنیت و مصالح عمومی در خارج است. «باید این نکته را درک کرد که این دو تقریباً همیشه در پیوند با یکدیگر قرار دارند؛ ضمانت اجرایی قوانین داخلی، در درون خود جامعه، از وظایف اصلی قدرت اجرایی است، و ساماندهی امنیت و برآورده کردن خواست‌های عمومی در خارج از آن، با همه منافع و مضراتی که ممکن است از آن به دست آید، از وظایف اصلی قدرت فدراتیو است». با این حال لاک معتقد است که قدرت اجرایی و فدراتیو نباید در اختیار افرادی مجزا باشد چرا که قرار دادن این دو نیروی جامعه در دستانی مجزا موجب به وجود آمدن جامعه‌ای مستعد بی‌نظمی است و جامعه به سمت نابودی سوق داده می‌شود. «قدرت‌های اجرایی و فدراتیو همه‌ی جوامع حقیقتاً قدرت‌هایی متمایز و مجزا در خود هستند، اما نمی‌توان به آسانی آن‌ها را از هم جدا کرد و همزمان به دست افراد جداگانه‌ای سپرد؛ چرا که هر دوی آن‌ها، برای اعمال قدرت خود، نیازمند نیروی جامعه هستند. به همین دلیل تقریباً کاری غیرعملی است که نیروی جامعه را در دستانی مجزا قرار داد که از یکدیگر اطاعت نمی کنند.» با این حال لاک همچنان تنها قدرت‌عالی موجود در جامعه را همان قدرت قانون‌گذاری می‌داند که همه قدرت‌ها تابع آن هستند. «در همه‌ی موارد و تا زمانی که حکومت برجاست، قدرت قانون‌گذاری قدرت برتر است. زیرا هر آنچه تعیین کننده قانون برای دیگری است ناگزیر باید برتر از او باشد. از آن جا که قانون‌گذار نمی‌تواند قانون‌گذار باشد مگر آن که حق قانون‌گذاری، تفویض

قدرت‌اجرایی و تجویز مقررات برای همه بخش‌ها و اعضای جامعه را داشته باشد، ناگزیر باید قدرت برتر بوده و همه قدرت‌های اعضا و بخش‌های دیگر جامعه از آن نشأت بگیرد و مطیع آن باشد.» لاک افزون بر سه قدرت قانون‌گذاری، مجریه و فدراتیو، به دو قدرت مؤسس و قضائیه نیز اشاره می کند. نخستین قدرت مهم در اندیشه لاک قدرت مؤسس است، که همانا مردم هستند که بر اساس قرارداد برای بیرون آمدن از وضعیت طبیعی با یکدیگر می بندند و پیکره‌ای سیاسی را تشکیل می‌دهند. مردم که حاکمیت از آنان ناشی می شود، اجتماع سیاسی را با اراده آزاد خود تأسیس می‌کنند و قدرت مؤسس بیش از آن که در قلمروی‌حقوق قرار گیرد، سیاسی است و در واقع، همچون مبنایی برای تکوین قوای حقوقی اجتماع و شرط امکان تأسیس آن به شمار می رود. لاک در رساله‌ی خود از قدرتی به نام قدرت قضائیه نیز نام می‌برد که مانند قدرت مؤسس، یکی از مهم‌ترین ضابطه‌های حکومت قانون و پیکره‌ی سیاسی است. وجود یا فقدان داور یکی از نشانه‌های تمایز میان وضع طبیعی و اجتماع سیاسی است. در وضع طبیعی هر فردی داور، طرف دعوا و مجری قانون است، در حالی که در اجتماع سیاسی داوری مشترک وجود دارد و قانون را در مورد همه‌ی افراد به طور برابر اجرا می‌کند و وجود قدرتی که صلاحیت حقوقی آن شامل افراد اجتماع می‌شود، از مهمترین ویژگی‌های هر اجتماع سیاسی است و از این حیث، قدرتی مانند دیگر قدرت‌های مطروحه نیست، بلکه با ایجاد چنین قدرتی وضع طبیعی پایان می‌یابد. لاک قدرت قضائیه را در شخص قاضی و نهاد داوری می‌داند، اما خاطر نشان می‌کند که قدرت قضائیه حق آغازین و خاستگاهی (original right and rise) است که قدرت قانون‌گذاری و مجریه و نیز خود حکومت‌ها و انواع

اجتماع از آن ناشی می‌شود. بدین‌سان، با توجه به نظر لاک، دو قدرت تأسیس و قضائیه، که خاستگاه اجتماع سیاسی و حکومت قانون به شمار می‌روند و در واقع، دو قدرت مؤسس هستند، که دولت بر اساس آن‌ها تأسیس می‌شود. شاید بتوان فلسفه‌ی سیاسی جان‌لاک و رساله‌ای درباره‌ی حکومت را یکی از تأثیرگذارترین و پایه‌ای ترین نظریات درباره‌ی خاستگاه و شکل‌گیری حکومت‌های امروزی دانست و رد پای رساله‌ی جان‌لاک را به خوبی در آثار متأخر درباره‌ی حکومت مشاهده نمود. رساله‌ای ارزشمند و قابل تأمل که یکی از آثار کلاسیک و به یادماندی فلسفه سیاسی غرب است. فلسفه‌ای که مطالعه‌ی آن برای شناخت حکومت‌های غربی و خاستگاه آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ادراک Perception : عبارت است از فرایند پیچیده آگاهی یافتن از اطلاعات حسی و فهم آن‌ها. همچنین، ادراک، فرایندی است که افراد، به وسیله‌ی آن، پنداشت‌ها و برداشت‌هایی را که از محیط خود دارند، تنظیم و تفسیر می کنند و بدین وسیله، به آنها، معنی می‌دهند؛ ولی، ادراک می تواند که با واقعیت عینی، بسیار متفاوت باشد.

2- آموزه‌های منتسکیو از منظر حقوق بشر

"چنان عمل کن که انسانیت را، چه در شخص خود و چه در شخص هر کس دیگر، همیشه در عین حال همچون غایت به کار بری، نه هرگز صرفاً همچون وسیله"شارل منتسکیو" ، نویسنده، فیلسوف و حقوقدان نامدار فرانسوی در ژانویه 1689 در شهر «بوردو» فرانسه چشم به جهان گشود. اگرچه به لحاظ موقعیت‌خانوادگی، راه وی به صعود به مقامات‌عالی سیاسی در فرانسه هموار بود، از این موقعیت صرفنظر و راه دنیای اندیشه را در پیش گرفت. وی از سرآمدان «عصر روشنگری» و از برجسته‌ترین و پرنفوذترین متفکران فلسفه‌ی سیاسی مدرن و همچنین از سیاسی‌ترین فیلسوفان آن عصر است. اهمیت آموزه‌های منتسکیو از منظر حقوق بشر، تقسیم قوای‌دولتی در خدمت «تضمین آزادی و محافظت» از آن است. اگرچه وی در آموزه‌ی تقسیم **قوای دولتی خود، تحت تأثیر جان لاک بود، اما آن را بطور عمیق‌تری مورد بررسی و ارائه کرد.**

منتسکیو، در طی سفر خود به کشورهای اروپایی، به منظور مطالعه اوضاع سیاسی آن کشورها، دو سال در لندن اقامت کرد و *تحت تاثیر آزادی‌های سیاسی در انگلستان قرار گرفت*؛ از این روی، قانون اساسی انگلستان جای مهمی در اندیشه‌ی او پیدا کرد. وی در کتاب «روح القوانین» خود به آموزه «تفکیک قوا» و لزوم آن می پردازد؛ این کتاب، تنها در مدت دو سال، بیست و دو بار مورد تجدید چاپ واقع می‌شود. *آموزه‌های منتسکیو با تأثیر از مطالعه نهاد سیاسی انگلستان و الهام‌گیری از اندیشه‌ی سیاسی جان لاک*، منشأ یک تحول تاریخی در

فلسفه‌ی سیاسی و اندیشه‌ی مدرن گردید که نتایج آن را در قانون اساسی آمریکا به سال 1787 و قوانین اساسی فرانسه به سال 1791 و نروژ به سال 1814 می‌توان دید.

منتسکیو نیز به مانند بسیاری از متفکرین و پژوهشگران عصر روشنگری، به شدت تحت تاثیر نظام دموکراسی مستقیم یونان باستان بود. مشارکت فعال شهروندان در امور سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی خود، از خودگذشتگی فعالین سیاسی، نظریات نخبگان جامعه روی توده‌های مردم و بالعکس، نقاط قابل توجهی بودند که مورد مداقه منتسکیو قرار گرفتند.

«حقانیت سیاسی» مفهومی است که فلسفه‌ی سیاسی به آن می‌پردازد؛ پرسش‌هایی نظیر : کدام اشکال حکومتی از منظر اخلاقی و عقلی قابل پذیرش است و چرا؟ عالی‌ترین مقام سیاسی، به کدامیک از نهادهای قدرت اختصاص می‌یابد؟ قانون اساسی چگونه نوشته شود و چگونه به اجرا در می‌آید؟ حد و مرز آزادی‌های فردی و رابطه‌ی آن با آزادی دیگران چگونه تعیین می شود؟

فلاسفه‌ی«عصر روشنگری»، در پاسخ به این پرسش‌ها، به آموزه‌هایی چون تفکیک قوا، نهاد دولت مشروع، جامعه‌ی مدنی مستقل از دولت رسیدند. منتسکیو در «روح القوانین» نظریه‌ی «تفکیک قوا» را برای نخستین بار بطور مبسوط و مستدل و براساس عقل و تجربه مورد بررسی قرار می‌دهد. او توضیح می‌دهد که برای پرهیز از استبداد، قدرت حکومت می‌بایستی به «چند قوه‌ی مستقل و جداگانه» تقسیم شود؛ در صورت عدم چنین تفکیکی، قدرت مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و استبداد و خودکامگی را نتیجه می دهد. منتسکیو، همچنان بر لزوم کنترل و نظارت سه قوه بر کار یکدیگر و نقش ویژه پارلمان منتخب مردم، در این امر

تأکید زیادی دارد. وی با توجه به تجربه دموکراسی دوران باستان، متذکر می‌شود که قوانین خوب به تنهایی کافی نیستند، بلکه کوشش و کنترل در راه اجرای آن‌ها نیز اهمیت اساسی دارد. آموزه‌ی «تفکیک قوا»، اساس دموکراسی‌های قانونی را تشکیل می‌دهد و استقلال قضات در برابر قوه‌ی‌مجریه و عدم دخالت سه قوه در کار یکدیگر از اصول مهم آن است. منتسکیو معتقد است، همان خرد که در آدمی است، در طبیعت نیز وجود دارد و بر آن «حاکم » است؛ این خرد حاکم بر طبیعت، در نزد منتسکیو، همان «قانون طبیعی» است؛ و لازم است که انسان، اصل‌های چنین قانونی و ارتباط آن با خرد بشری را کشف کند و آن قوانین را در زندگی اجتماعی خویش بکار گیرد؛ و آدمی تنها از این راه است که می تواند خود را از پیش داوری‌های منفی رها سازد؛ این **پیش‌داوری‌ها مانع می‌شوند** تا انسان، خود را به عنوان «ذاتی خردمند» در وحدت با قوانینِ عقلیِ آفرینش بشناسد.

منتسکیو بر این باور است که چنین پیش‌داوری‌هایی ناشی از وابستگی انسان به «مراجع اقتدار» اعم از «دینی و دولتی» است. این پیش داوری‌ها متکی بر ادعاهای خردگریز هستند و بر انسان است تا به یاری روشنگری، خود را از اسارت آن‌ها رها سازد. در نظر منتسکیو، آدمی همانند سایر موجودات زنده، دارای نیازها و محدودیت‌هایی است، اما توانایی‌های او در مقایسه با موجودات دیگر، او را در موقعیت برتر قرار داده است. انسان از یکسو دارای محدودیت است و از سوی دیگر، برخوردار از آزادی، اما مجهز به سلاح خرد است؛ وی می‌تواند به مدد خرد خود، قوانینی را که خاص زندگی اوست، تشخیص دهد و آن‌ها را در زندگی خود به کار گیرد. بصیرت و توانایی شناخت این «قوانین» و اراده در جهت «اعمال»

آن‌ها، آدمی را به موجودی تبدیل می کند که طبیعت، مقرر کرده است؛ یعنی «ذات خردمند»ی که سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویشتن را بطور خردمندانه رقم می‌زند. منتسکیو، قوانین ناظر بر زندگی اجتماعی انسان را به «قوانین طبیعی» و «قوانین موضوعه» تقسیم می‌کند. «قوانین طبیعی» که برای همه‌ی انسان‌ها، در همه‌ی زمان‌ها و در همه‌ی مکان‌ها، جاری است، عبارتند از: نیاز به صلح، تلاش برای بقاء، تمایل به جنس مخالف و کشش برای زندگی اجتماعی؛ و همینکه انسان ها وارد مرحله زندگی اجتماعی می‌شوند، باید آن قوانین طبیعی را به «قوانین موضوعه» تبدیل سازند؛ که وظیفه آن تنظیم مناسبات زیر در جامعه است:

1- مناسبات میان یک جامعه با جامعه‌ی دیگر که منتسکیو آن را تحت عنوان حقوق خلق‌ها (حقوق بین‌المللی) جمع‌بندی می‌کند.

2- مناسبات میان کسانی که حکومت می‌کنند و کسانی که برآنان حکومت می‌شود که آن را تحت عنوان «حقوق سیاسی» مطرح می‌کند.

3- مناسبات میان شهروندان در یک جامعه که منتسکیو آن را تحت عنوان حقوق مدنی، به بحث می‌گذارد.

منتسکیو، مجموعاً سه شکل حکومتی را از هم متمایز می‌کند: **جمهوری، سلطنت و استبداد.** وی با بررسی مشخصات و اصول اساسی نظام‌های سیاسی، درمی یابد که *نظام «جمهوری» بر اصل «فضیلت» استوار است، نظام «پادشاهی» بر اصل افتخار و شکوه و نظام «استبدادی» بر اصل ترس و ارعاب*. او در کتاب خود «روح القوانین» به تعریف «فضیلت» می‌پردازد و میان فضیلت اخلاقی و دینی و سیاسی، تفکیک قائل می‌شود. منظور وی از «فضیلت سیاسی»،

«وطن دوستی و برابرخواهی» است؛ اما وی وارد این بحث نمی‌شود که فضیلت دینی یا فضیلت اخلاقی، مختص فقط یک نظام سیاسی است و یا اینکه «فضیلت سیاسی» در نظام پادشاهی ممکن نیست؛ اما تأکید می‌کند که محرک و جوهر نظام جمهوری، «فضیلت سیاسی و عشق به وطن» بر اساس برابری همه آحاد ملت است؛ همچنین **در نگاه منتسکیو، جمهوری، خود می تواند** به دو شکل دموکراسی یا آریستوکراسی پدیدار گردد، این دو شکل از جمهوری از حیث همان «فضیلت سیاسی» با هم تفاوت دارند؛ چه اینکه جمهوری مبتنی بر دموکراسی است ولی در آریستوکراسی، دموکراسی یا وجود ندارد یا بسیار ضعیف است. از طرفی، او نظام پادشاهی را نظامی انحصارطلب و خودمحور می‌داند و نظام‌استبدادی را «بردگی ملت» می‌خواند که پایه‌هاش بر «ارعاب» استوار است.

منتسکیو، میان «ماهیت حکومت» و «اصل حکومت» تفاوت قائل می‌شود و تأکید می‌کند که ماهیت حکومت، آن است که از هر حکومت، آنچه را که هست، می سازد، ولی اصل، آن چیزی است که حکومت را به عمل و کنش وا می‌دارد؛ یعنی آن اولی، شالوده خاص هر حکومت است و دومی آن، شورمندی‌های مردم است که به حرکت در می‌آیند، این شورمندی‌های مردمی، اصول را می‌سازند. او بیش از شکل و صورت حکومت به مضمون ومحتوی آن نظر دارد؛ اگرچه وی، به سلطنت مشروطه تمایل بیشتری دارد اما در هر صورت، مفهوم «دموکراسی» در کانون مضمون حکومتی وی قرار می‌گیرد.

منتسکیو بر این باور است که اصل نظام دموکراتیک، «فضیلت» است؛ و دموکراسی برای بقای فضیلت خود نیازمند به رسمیت شناختن «برابری اصولی شهروندان» خویش است؛ البته وی

به اختلاف طبقاتی میان شهروندان به عنوان یک واقعیت اذعان دارد و ایجاد برابری کامل میان افراد را با توجه به استعدادهای گوناگون و جایگاه‌های مختلف اجتماعی آنان، غیرواقع‌بینانه و تنها با تکیه بر جبر و خشونت میسر می‌داند؛ اما این اختلاف طبقاتی نباید مانعی در راه تحقق دموکراسی و اصل «برابری» افراد ایجاد کند.

از دیدگاه منتسکیو، طبیعت و ذات «دموکراسی» از آن طریق تعیین می‌گردد که مردم در آن دارای عالی‌ترین قدرت در قانون‌گذاری هستند. مردم حق دارند تا ساختار اساسی دولت و جهت‌گیری سیاسی آن را تعیین کنند؛ یعنی درباره‌ی «قوانین اساسی» تصمیم بگیرند. لذا، اگرچه مردم، فاقد دانش کارشناسی در امور هستند، اما از تصوراتی عقلانی درباره‌ی دولت و سیاست برخوردار هستند؛ و با اتکاء به همین درایت و خرد، می‌توانند افرادی را برای حکومت برگزینند که از دانش و بصیرت هدایت جامعه برخوردارند. وی بر این عقیده است که در چنین گزینشی که مربوط به سرنوشت مردم می‌باشد، خود مردم صلاحیت بیشتری دارند تا شاهانی که در کاخ‌های خود در انزوا بسر می‌برند و خود را عین دولت می‌پندارند. در راستای همین تحلیل است که وی به آموزه‌ی «تفکیک قوا»ی خود می‌رسد.

در هر صورت وی، پس از تشریح خصوصیات نظام‌های سیاسی سه‌گانه‌ی فوق، به این دریافت می‌رسد که نظام‌جمهوری مبتنی بر دموکراسی از هر نظر برای عشق به وطن و برابری همه آحاد ملت، شایسته‌تر و برازنده‌تر است، زیرا، امکان پرورش جوانان و سازندگان کشور را بر اساس وطن‌دوستی آگاهانه و مبتنی بر برابری و رفع انواع تبعیض‌ها، فراهم می‌سازد. وی سپس به علل سقوط رژیم‌های سیاسی می‌پردازد و پس از تأملات تاریخی و انجام یک

بررسی مقایسه‌ای میان انواع نظام‌های سیاسی و بویژه توجه به ثبات سیاسی نظام انگلیس به یک نتیجه‌ی قطعی می‌رسد که مفهوم «آزادی» و یا فقدان آن در هر جامعه، جایگاه مرکزی و کلیدی می‌یابد. لذا، قوانینی که آزادی را تأمین و تضمین می‌کنند و حکومت را در استفاده از قدرت بر علیه شهروندان، خلع‌سلاح می‌کند، ضامن اصلی «تداوم» نظام‌های سیاسی و نیز مایه‌ی عشق به وطن و برابری میان ملت می‌باشند.

منتسکیو، بر اساس همین نتیجه‌گیری به مفهوم کانونی نظریه خود در کتاب «روح القوانین» می‌پردازد که عبارت از لزوم «نهادینه کردن آزادی در قانون» است. با نهادینه کردن آزادی در قانون و تدوین یک قانون اساسی مبتنی بر آزادی، می توان هم به «ثبات نظام سیاسی» دست یافت، هم «وطن‌دوستی» را تحکیم کرد و هم «برابری آحاد ملت و شهروندان» را متحقق ساخت. بنابراین، «آزادی» و «تفکیک قوا» مهمترین مبنای حقانیت نظام سیاسی محسوب می‌گردد. در کنار این دو مفهوم کلیدی، او معتقد است که مقنن در امر قانون‌گذاری، می‌بایست به واقعیت «روح‌ملی» نیز عنایت داشته باشد؛ وی «روح‌ملی» را یک رشته از عوامل گوناگون می‌داند که در زندگی و تفکر و هدایت انسان‌ها تأثیر جدی می‌گذارند، مانند : مذهب، تاریخ گذشته، عادات و ارثیه فرهنگی. او می‌گوید، اولا: نظام سیاسی و قانونی بدون توجه به این روح‌ملی، نمی‌تواند استوار باشد و کارآیی لازم را داشته باشد. ثانیاً: در کوشش برای تغییر روح‌ملی و مشخصات فرهنگی هر ملت و هر کشور باید فوق‌العاده محتاط بود؛ وی بر این نکته انگشت می‌گذارد که حتی اگر این خصوصیات، دارای کمبودها و ضعف‌هایی هم باشد، چنین نیست که با کمک قوانین و سیاست به تنهایی، بتوان هویت و روح‌ملی را

بطور سریع و همه جانبه دگرگون کرد؛ وی چنین استدلال می‌کند که :«اگر آزادی و رفتار مردم طبق میلی درونی‌شان، تا جایی که به کسی صدمه نزند، مورد پذیرش قرار نگیرد، هیچ بهبودی در جامعه فراهم نمی‌شود.»؛ در واقع در فلسفه‌ی سیاسی او، نهادهای سیاسی و نهادهای اجتماعی از هم مستقل‌اند و در تحلیل هر یک باید به دقت توجه داشت که این تمایز رعایت شود؛ وی همچنین یادآور می‌شود که در جامعه‌ای که مردم آن از فرهنگ و اخلاق مثبت و پرمایه‌ای برخوردارند، کار تدوین و اجرای قانون، به مراتب ساده‌تر از جامعه‌ای است که با سقوط اخلاقی روبروست.

منتسکیو، در «روح‌القوانین» به مذهب نیز توجه می‌کند و یادآوری می‌کند که این کتاب را نه از منظر یک فرد مذهبی یا مذهب شناس، بلکه از منظر «فلسفه سیاسی» نگاشته است و تأکید می‌کند که نظام سیاسی و قوانین حاکم بر آن را نمی‌توان بدون توجه به «نقش مذهب» تبیین کرد. همچنین وی به نقش «تجارت و بازرگانی» در نظام سیاسی نیز، توجه می‌کند و بر مبنای شواهد و تجارب گوناگون، براین باور است که دادوستد و بازرگانیِ یک کشور با کشورهای دیگر، به رشد آزادی و دموکراسی، کمک بزرگی می‌کند، زیرا امر تجارت به افزایش دانش و شعور و تبادل فکری با دیگر کشورها منجر می‌شود و نیز میزان «مدارا» در داخل هر کشور و در سطح جهان را ارتقاء می‌دهد.

موضوع دیگر مورد توجه منتسکیو، «حق حاکمیت ملی» است که در «مجلس منتخب ملت» ظاهر می‌گردد و این مجلس مظهر و نماد «حاکمیت‌ملی» است. او متذکر می‌شود، چنانچه

میان اصول پایه‌ای «تفکیک قوا» و «حق حاکمیت ملی» اختلافی پیش آید، حق تقدم با حاکمیت ملت یا مجلس است.

اصل «تفکیک قوا» نخستین بار در قانون اساسی آمریکا بیان شد و پس از آن در قانون اساسی فرانسه به رسمیت شناخته شد و از آنجا به دیگر دموکراسی‌های قانونی راه یافت. یکی از نتایج مهم اصل «تفکیک قوا» در نظام‌های سیاسی، استقلال قوه‌ی قضاییه و استقلال قضات از جناح‌های سیاسی و حکومت است.

از دیگر نکات مورد توجه منتسکیو، لزوم احترام به خصوصیات فرهنگی و دینی کشورهای گوناگون است؛ اما مرز این نسبیت‌گرایی را به روشنی ترسیم و چنین می گوید:«توجه به ویژگی‌های فرهنگی و دینی هر کشور و احترام به آن‌ها، نباید مانع آن شود که یک نظام سیاسی از الگوی قانونی و آزادی‌های سیاسی که زیربنای هر حکومت مشروع است، چشم بپوشد. بنابراین، دوری جستن از اصل تفکیک قوا و حق حاکمیت ملی و استقلال قضات را نمی‌توان با توجه به ویژگی‌های دینی و فرهنگی و اقلیمی توضیح داد.» این عبارت آخر وی، گویای این مطلب است که صرف‌نظر از ویژگی‌های فرهنگی و دینی، «اصل تفکیک قوا» و «حق حاکمیت ملی» و «استقلال قضات» بالاصاله، موضوعیت می‌یابند و به صورت تابعی از آن ویژگی‌ها در نمی‌آیند و همچنین آن ویژگی‌ها، قدرت تحدید حدود این اصول را ندارند.

نکته قابل ملاحظه دیگر در نظریه منتسکیو، توجه وی به «روح عصر» می‌باشد؛ بدین ترتیب که هر نظام سیاسی با وجود نسبیت‌گرایی باید قدرت جاذبه داشته باشد؛ این قدرت جاذبه،

از طریق شناخت روح عصر و نیازهای موجود و ملحوظ داشتن آن‌ها در امر قانون‌گذاری، ایجاد می‌شود.

النهایه آنکه، اندیشه‌ی منتسکیو، در کلیت خود، تمرکز بر «تأمین و تضمین» آزادی فردی است که از چه راه و چگونه به بهترین وجه تحقق می یابد؛ و او برای تأمین این منظور، به نظریه «تفکیک قوا» رو می‌آورد. این اصل، یکی از مهم‌ترین ابزار را برای تضمین حقوق اساسی مدنی فراهم می آورد.

منتسکیو؛ نظریه پرداز تفکیک قوا

" مونتسکیو بر این عقیده بود که تاریخ نیز همانند **منطق و فلسفه تابع اصل کلی علت و معلول** می‌باشد. وی این اصل را یک اصل حتمی و جزمی خوانده و قائل بر این تفکر بود که انسان‌ها می‌توانند با اقتباس از نتایج رابطه‌ی علیت به مداخله در سرنوشت و تاریخ مملکت خویش مبادرت ورزند. با این توصیف، مونتسکیو سرنوشت را قابل تغییر و دگرگونی می‌دانست.

از منظر وی قانون ممکن است به دو صورت وضع گردد :

۱– قانون مدون و کتبی . ۲– قانون نانوشته و غیر مدون .

وی قانون را برای تضمین رفاه، آزادی و امنیت مردم ضروری و لازم تلقی می‌نماید. وی معتقد است بهترین قانون آن است که انسان را تا اندازه‌ای که مصلحت عامه اقتضا دارد به نهایت آزادی نایل ساخته و منتها درجه امنیت یعنی مساعدترین اوضاع برای خوشی مردم را

فراهم سازد. وی در جایی اظهار می‌دارد: "نهایت سعادت من این است که کاری بکنم که فرمان‌دهندگان بر وظیفه‌ی خود آگاهتر شوند و فرمان‌برندگان از فرمان‌بردن دلخوش باشند." وی آزادی را این‌گونه تعریف و توصیف می‌نماید که شخص در آنچه قانون منع نکرده است مختار عمل خویش بوده و از هیچ چیز ممنوع نباشد مگر به حکم قانون. وی همچنین معتقد است که در وضع قوانین می‌بایست احوال تاریخی، مادی و معنوی خاصی که هر قومی دارد، شرایط اقلیمی و اخلاقی، آداب و رسوم و باورهای آن جامعه مورد توجه و التفات قرار گیرد. وی همچنین دیدگاه فلاسفه‌ی طبیعی را مورد خدشه قرار داده و مطلوب نفس نمی‌پندارد. وی بر این باور است که هرچند برخی امور به طور طبیعی و در همه جا ثابت و قابل احترام است. اما این امور طبیعی، اصول کلی می‌باشند و لذا نمی‌توان آن‌ها را قانون تلقی نمود. وی نادیده نمی‌انگارد که قوانین نیز باید به صورتی مقرر گردد که این اصول کلی را مرعی و منظور خویش گرداند.

مونتسکیو بر این باور است که قانون همانا روابط ضروری است که میان چیزها است و از طبیعت آن‌ها برمی‌آید. قانون حقیقی انسانی همان عقل انسان است که باید حاکم باشد. از منظر وی عقل کلیات را به دست می‌دهد و قوانین هر قوم و هر کشور موارد خاصی است که آن کلیات عقلی به کار می رود.

- ✓ **نقد و بررسی آرای منتسکیو**

۱) باید اذعان داشت اندیشه‌های مونتسکیو اندیشه و تفکری است که ظرف زمان و مکان خاص خود را می‌طلبد. مونتسکیو نقطه‌نظرات خویش را برحسب مقتضیات زمانی روزگار

خویش و ساختار جامعه‌ی اروپایی و شرایط، منش، آداب و رسوم و باورهای ملل غرب به تصویر کشیده است. لذا این اندیشه‌ها صرفاً منطبق با تفکر غربی بوده و برای دیگر ملل مفید فایده نخواهد گشت. تا جایی که وی در برخی موارد به صراحت به تخطئه آداب و رسوم کشورهای شرقی و عربی مبادرت ورزیده است.

۲) تعریف مونتسکیو از آزادی دارای ابهام و تسلسل می‌باشد. چرا که وی آزادی را جهت تضمین حقوق و امنیت مردم تلقی می‌نماید. حال آنکه مفاهیم حقوق، امنیت و سعادت خود مفاهیمی کلی می‌باشد که نیازمند موشکافی و بررسی ابعاد و زوایای آن می‌باشد. تعریف وی از آزادی با توجه به اینکه امکان پرداخت به تمامی ابعاد زندگی اجتماعی در قوانین وجود نخواهد داشت، ناقص بوده و موجب سوء استفاده افراد و برداشت‌های مغرضانه خواهد گشت. در واقع وی با این انگاره‌ی ذهنی که بسیاری از مفاهیم چون امنیت، آزادی، سعادت و عدالت مفاهیمی بدیهی است از پرداخت دقیق، عمیق و جزئی به آن اجتناب ورزیده است. حال آنکه عدم شناخت دقیق این مفاهیم و تعابیر و عدم روشن نمودن زوایای آن و نیز حدود و ثغور این استعاره‌ها و تعابیر اساسی، موجب ابهامات گسترده‌تر شده به سرگردانی بیشتر مخاطب منجر خواهد گشت.

۳)در اندیشه‌های مونتسکیو بر تضمین منافع اکثریت جامعه و نیز عنصر اجتماعی بودن انسان تأکید فراوان گشته و این دیدگاه به فردیت قائل نبوده و استعدادهای فردی را نادیده انگاشته است.

۴) نقطه‌نظرات مونتسکیو به شدت از آموزه‌های دینی و مذهبی خالی بوده و وی تنها به بعد اجتماعی و دنیوی امور می‌پردازد که آن هم در پوستینی آسیب‌پذیر و شکننده آذین گشته و از ژرفا و جامعیت بی‌بهره می‌باشد. در حالی که سرنوشت و سعادت اخروی انسان، بیش از امور دنیوی وی اثربخش و مهم می‌باشد، این دیدگاه با غفلت از پرداخت به امور دینی و مذهبی بر تک بعدی بودن خود صحه گذاشته و نقصان و سطحی‌نگری خود را بیشتر به رخ می‌کشاند.

۵) این دیدگاه با این پیش‌فرض که هر "ساختار حکومتی" را مورد پذیرش قرار می‌دهد به اندیشه‌های استبدادی نیز دامن می‌زند. در رویکرد مونتسکیو این پیش‌فرض وجود دارد که سردمداران حکومت، همواره افرادی موجه و با فضیلت بوده که به یقین به فکر تضمین رفاه و سعادت جامعه و حمایت از آن‌ها خواهند بود. لذا این دیدگاه به شدت بر این باور و پیش‌داوری غلط و غیرموجه متکی بوده و مورد پذیرش نخواهد بود. حال آنکه واقعیت‌های تاریخی خلاف این دیدگاه را اثبات نموده است. در واقع موجه و دلسوز جلوه دادن تمامی سردمداران ملل خود نشان از محافظه‌کاری افراطی این اندیشمند می‌باشد. تأکید و اصرار مونتسکیو بر تطبیق رابطه‌ی علیت در امور تاریخی هرچند در ظاهر موجه و خوشایند به نظر می‌رسد. ولی بسیاری از امور مهم را نیز نادیده می‌انگارد. این رویکرد که ملت‌ها خود سرنوشت خود را می سازند بسیاری از فجایع تاریخی را موجه شمرده و حتی قربانیان این فجایع را نیز در رفتارهای ظالمانه قدرت های فاجر سهیم می‌داند. لذا این دیدگاه را نمی‌توان

با این قطعیت و جزمیت پذیرفت و در پی آن بود تا روابط علوم طبیعی را به روابط اجتماعی و انسانی که از پیچیدگی‌ها و ظرایف خاص خود برخوردار است تسری داد.

احساس، را انتقال پیام عصبی به طرف کورتکس حسی، می‌نامیم.

اما، ادراک، از ترکیب اطلاعات حسی با مکانیزم تفکر بوجود می‌آید.

3- نظریه‌های کلاسیک پیرامون جهانی شدن اگوست کنت

اگوست کنت که بسیاری از او به عنوان بنیان‌گذار جامعه‌شناسی یاد می‌کنند، جامعه‌شناسی را علمی اثبات‌گرایانه می‌دانست. رویکردی که معتقد است جهان اجتماعی را می‌توان با روش‌های علوم طبیعی و باور این علوم به وجود قوانین طبیعی بررسی کرد. اثبات‌گرایان اجتماعی در پی کشف قوانین اجتماعی هستند تا از طریق آن رفتارهای اجتماعی را پیش‌گویی کنند. کنت برای علم اجتماعی واژه فیزیک اجتماعی را به کاربرده بود که نشان می دهد وی "علوم دقیق" را به عنوان الگویی برای جامعه‌شناسی در ذهن داشته است. کنت با معرفی نظری و نظام‌مند *جامعه به مثابه رشته ای علمی، بر تحلیل‌های تجربی تأکید می‌کرد* و بر معاصران و آیندگان تأثیر بسیار داشت. او در پی راهی برای تجدید سازمان نظم‌اجتماعی در زمینه‌های فکری، اخلاقی و سیاسی بود که نگرش علمی را برای تغییر ساختار جامعه ضروری می‌دانست. از نظر او هدف علوم به ویژه جامعه‌شناسی پیش‌گویی رویدادهای آینده به منظور بررسی ارتباط عینی موجود بین ساختار و تغییر است که کنت این دو مقوله را با ایستایی

اجتماعی و پویایی اجتماعی مرتبط ساخته است. از نظر او، مفاهیمی چون حقوق طبیعی و آزادی فکری و علمی افراد که در عصر روشنگری طرح شدند، ایده‌هایی متافیزیکی‌اند که بر تحلیل‌های علمی استوار نیستند. نظریات کنت در چندین مبحث کلی حایز نکاتی است که بر همگرایی و وابستگی جوامع و شکل‌گیری ساختارهای کلان بر اساس پیوستگی تاریخی تأکید می‌ورزد.

کنت مبدع واژه‌ی جامعه‌شناسی است و به عبارتی اولین جامعه‌شناس محسوب می‌شود. هرچند پیش از او دانشمند مسلمان ابن‌خلدون به جامعه و یا افرادی چون مونتسکیو، توکویل و ماکیاول نیز به واقعیت‌اجتماعی اشاره نموده‌اند، اما کنت با توجه به شرایط زمانی خود که مصادف با بحران‌های انقلاب فرانسه بود، دنبال علم اجتماعی جدیدی رفت که منطبق با علوم طبیعی دیگر باشد.

پویایی و ایستایی: کنت می‌کوشید تا شرایط لازم را برای استواری جامعه در هر زمان معین تاریخی تعیین کند. بررسی پویایی‌اجتماعی و ایستایی‌اجتماعی یعنی همان بررسی پیشرفت و نظم، یا دگرگونی و استواری جامعه،دو ستون بنیادی نظام ساخته و پرداخته او را تشکیل می‌دهد.

ایستایی عبارت است از مطالعه‌ی موضوعی که او آن را اجتماع اجتماعی می‌نامد (اجتماع از تعدد نهادها در یک کل پدیدار می‌شود).

ایستایی، نظم اساسی را هویدا می‌کند و پویایی نشیب و فرازی که این نظم بنیادی برای رسیدن به پوزیتیویسم پیموده. در واقع پویایی تابع ایستایی است.

روش تحقیق علوم اجتماعی از نظر کنت: مشاهده (به کمک نظریه مقدماتی)، آزمایشگری (آشفتگی در مسیر کلی) و مقایسه (روش علمی)

هرچند هر سه روش فوق در جامعه‌شناسی به کار می‌آید، اما علم جامعه‌شناسی از همه بیشتر بر روش چهارم – روش تاریخی – تأکید دارد.

او هم در روش و هم در مبانی و هم کارکردها، جامعه‌شناسی است که پیرو علوم طبیعی می‌باشد. او اعتقاد دارد که در جامعه‌شناسی هیچ چیز مطلق نیست و همه چیز نسبی است.

قانون طبقه‌بندی علوم: ریاضی، فیزیک و شیمی جزو علوم تحلیلی‌اند. زودتر اثباتی می‌شوند، زیرا دارای پیچیدگی کمتری هستند. اما علمی مانند زیست‌شناسی علمی ترکیبی است. دارای پیچیدگی بیشتری است و دیرتر به مرحله اثباتی می‌رسد. جامعه‌شناسی از نظر کنت در مرحله‌ی بعد از زیست‌شناسی است و دیرتر اثباتی شده و پیچیده‌ترین علم می‌باشد.

در واقع هرچه علمی عمومیت، سادگی و استقلالند از انواع دیگر بیشتر باشد زودتر اثباتی می‌شود. در زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی تأکید بر وحدت ارگانیک (کل‌گرایی) می‌شود در نتیجه این علوم پیچیده‌تر بوده و دیرتر به مرحله اثباتی می‌رسند.

از نظر کنت کل بر عنصر سازنده خویش تقدم دارد. زیرا نمود اجتماعی خاص، در کل اجتماعی بررسی می‌شود. منطق تقدم کل بر عنصر سازنده، سرانجام به این فکر منتهی می‌شود که آنچه در درجه اول اهمیت است و موضوع حقیقی جامعه‌شناسی است همانا تاریخ نوع بشر است.

قانون مراحل سه‌گانه پیشرفت بشر

مرحله‌ی اول: مرحله‌ی خداشناسی یا افسانه‌ای یا الهی : Theological در این مرحله ذهن به دنبال ماهیت ذاتی و علل نخستین می‌گردد. پدیده‌ها بر اثر کنش بی‌میانجی ایجاد می‌شود. ذهن بشر نمودها را بدینسان تعیین می‌کند که آن‌ها را به موجودات و نیروهای قابل قیاس با خود انسان نسبت می دهد.

این دوره تحت تأثیر و سلطه‌ی کاهنان و مردان نظامی می‌باشد. واحد اجتماعی خانواده بوده؛ نظامی‌گری در این عصر گسترش مادی یافته است. پیوند خویشاوندی مهمترین پیوند در این دوره است.

مرحله‌ی دوم: مابعدالطبیعی یا تجریدی : Metaphysicion نیروی انتزاعی و موجود حقیقی بوجود آورنده پدیده‌ها می‌باشد. یعنی، به موجودات مجرد چون طبیعت متوسل می‌شود.

این دوره تحت سلطه مردان کلیسا، فیلسوفان و حقوقدانان ست. واحد اجتماعی در این مرحله دولت است. قانون‌مداری در این مرحله گسترش مادی می‌یابد. پیوندها بر اساس روابط قانونی و حقوقی است.

مرحله‌ی سوم: اثباتی، علمی : Positivism بجای جستجوهای قبلی، دنبال قوانین پدیده‌ها، یعنی روابط توالی و همانندی است. انسان به این اکتفا نمی‌کند که نمودها را مشاهده کرده، بستگی‌های منظمی را که ممکن است خواه در مرحله‌ای معین و خواه طی زمان در بین آن‌ها یافت شوند تعیین کند. یعنی به دنبال تعیین قوانین حاکم بر پدیده ها است.

این دوره تحت سلطه‌ی مدیران صنعتی و دانشمندان و جامعه‌شناسان قرار دارد. واحد اجتماعی نوع انسانی یا جامعه‌ی جهانی است. صنعتگری بصورت مادی در این مرحله گسترش می‌یابد. پیوندها بر اساس روابط سازمان‌های صنعتی یا دیوانسالاری می‌باشد.

آغاز اندیشه‌ی **کنت** تفکر درباره‌ی تناقض درونی جامعه زمان خود، تناقض میان نوع الهی، نظامی و نوع علمی و صنعتی است. از نظر **کنت** صنعت مبتنی بر سازماندهی علمی کار است و افزایش دائمی ثروت و تمرکز کارگران در کارخانه‌ها نتیجه‌ی آن است.

گذار از یک مرحله به مرحله دیگر پیوسته و مستقیم نیست. افزایش جمعیت، تقسیم کار و تکامل فکری عامل تکامل اجتماعی است.

عوامل اجماع از نظر کنت: دین ، زبان و تقسیم کار است.

دین: **سنگ بنای سامان اجتماعی است و برای مشروع ساختن فرمان های حرکت اجتناب ناپذیر است.**

زبان: عامل پیونددهنده است. زبان میانجی رفتار است نه راهنمای مثبت. زبان نیاز به اعتقاد مذهبی مشترک را هویدا می‌سازد.

تقسیم‌کار: پیوند دهنده اجزا به یکدیگر است.

- واحد راستین اجتماعی از نظر کنت خانواده است.
- تضاد ذهنی موتور حرکت اجتماعی از منظر اوست.
- هدف جامعه شناسی کشف قوانین جامعه می باشد.
- معتقد به وحدت روش و موضوع است.

- بنیانگذار دین اثباتی و معتقد است جامعه و انسان دارای ماهیت واحدی هستند. گوناگونی تاریخ را ناشی از نژاد (به یکسان مواهب نداشته اند.)، آب و هوا (شرایط بعضی بهتر از دیگران است) وعمل سیاسی (درک روح زمان دامن زدن به اختلافات)می داند.

از فلسفه تا مذهب

کنت در بیان تصویری که خود از "اصلاح ضروری" دارد عوامل اقتصادی – سیاسی را کم اهمیت شمرده و به علم و اخلاق اهمیت بیشتری می‌دهد. او منتظر نظم بنیادی اجتماعی است که خود به خود پیش می‌آید و بیشتر منطبق بر جبر تاریخی است و در تقابل با مصلح اجتماعی قرار می‌گیرد. به عقیده‌ی کنت انسان مجهز به ذهن علمی، دیگر نمی‌تواند بر طبق دریافت متعارف، به وحی، به اصول دین، به الوهیت اعتقاد داشته باشد. اما از سویی انسان نیاز به مذهب دارد. جوامع به مذهب نیاز دارند چون به قدرت معنوی محتاجند. آن مذهبی که به این نیازهای ثابت بشریت جویای عشق و وحدت، پاسخ می‌دهد همانا مذهب خود انسانیت خواهد بود. سامان اثباتی نوین باید عشق را اصل، نظم را پایه و پیشرفت را هدف خویش قرار دهد. **کنت خودش را پیامبر دین جدید انسانیت می‌خواند. ویژگی دین اثباتی او نوع دوستی و حوزه اخلاقی بوده است.**

ملاصدرا، قاعده‌ی «اتحاد عقل و عاقل و معقول» را طرح کرده است. وی معتقد است در تکوین ادراک، قوه‌ی شناخت و شخص ادارک کننده (مدرک) و موضوع ادراک‌شونده (مدرک)، سه چیز مستقل از یکدیگر نیستند. در هر عمل شناخت، وجودی پدید می‌آید که در همان حال که نوعی وجود شیء ادراک‌شونده است در ظرف ادراک، نوعی وجود برای نفس ادراک‌کننده هم هست. نفس ادراک کننده این وجود را، که فعل خویش است، به وسیله قوّه فاعله ادراکی خویش آفریده است.

4- تقسیم کار اجتماعی » و « نظم اجتماعی »؛ با توجه به نظریه‌ی امیل دورکیم

در بحثی که داشتیم دیدیم که «کار» و«رابطه‌ی‌اجتماعیِ» برآمده از آن، بنیان هستی اجتماعی آدمی را می‌سازد. در همان بحث این را هم گفتیم که کارل‌مارکس در مقام متفکرـ فیلسوف معتقد بود که به جای تفسیر جهان، می‌باید آنرا ساخت ! اصلا شاید جالب باشد که *بدانیم اندیشه‌ی«ساختن جهان»، و مقابله با نیروی کور طبیعت و رام‌کردنِ آن، یکی از مشخصات دوران مدرن است. و از قضا میدان‌دارِ واقعی چنین خواستی، همانا دستیابی به صنعت، و علم جدید بود. بنابراین همانگونه که تاریخ گواهی می‌دهد، آدمی به یاری علم و تکنولوژیِ آن روزگار (ماشین بخار)، فقط به تولید کالاها نمی‌پردازد، بلکه با توجه به شیوه‌ی تولیدِ استثمارگرایانه‌ای که در پیش می‌گیرد (تا به ثروت بیشتری برسد)، اقدام به ساختنِ رابطه‌ی اجتماعیِ خاصی می‌کند که به هیچ‌وجه نمی‌شد سلامتِ اخلاقی آنرا تضمین کرد.* بهرحال در چنین جهانی است که امیل دورکیم (1858ـ 1917)، متفکر و جامعه‌شناس فرانسوی، پا به عرصه‌ی جامعه‌شناسی می‌گذارد و از «اخلاقِ» برخاسته از روابط اجتماعیِ غالبِ زمانه‌اش شکوه و گلایه می‌کند : « ***ایمان ما به لرزه درآمده است؛*** *سنت، چیرگی و سیطره‌ی خویش*

را از دست داده، و نیروی قضاوت افراد از سلطه‌ی احکام جمعی رها شده است. ... [اما] درمان درد این نیست که همان سنت‌ها و اعمالی را که بر اثر ناسازگاری با شرایط اجتماعی زندگی کنونی فقط به صورت مصنوعی می‌توانستند بر سر پا باشند، دوباره زنده کنیم.... پس، درد ما، برخلاف آنچه گاه تصور می‌رود، درد فکری نیست؛ بلکه علل عمیقتری دارد. ما از آن جهت در رنج نیستیم که نمی‌دانیم مبنای نظری اخلاقی که تا کنون به کار می‌بسته‌ایم چه باید باشد، بلکه رنج ما این است که پایه‌های این اخلاق در برخی از اجزاء خویش بلرزه درآمده در حالیکه اخلاق دیگری که ما بدان نیاز داریم هنوز شکل نگرفته است».

به نظر شما از سخنان دورکیم چه نتایجی می‌توان گرفت؟ اصلاً اینطور فرض می‌کنیم که برحسب اتفاق کتاب «تقسیم کار اجتماعی» دورکیم به دستمان رسیده (آنهم در حالیکه هیچ اطلاعاتِ تاریخی از قرن 19 نداریم)، آیا طبیعی نیست که با خواندن سطور بالا این تصور برایمان پیش آید که عامل بدبختی و سیه‌روزی مردم در آنزمان پیدایش علم جدید و دستیابی بشر به تکنولوژی و صنعت بوده؟ همان چیزی که دورکیم از آن با نام «تمدن» یاد می‌کند!؟ چنانچه خودِ وی چند صفحه جلوتر همین پرسش را از ما می‌کند: «آیا این بدان معناست که این نتایج غم‌انگیز را باید به پیشرفت، و به تقسیم کار که شرط آن است، نسبت داد؟» **پرسش معقولانه‌ای است که به نظر می‌رسد انسان متمدنی که از مزایای تمدن برخوردار است با توجه به مشکلات جهان اجتماعی‌اش جداً باید روزی با آن برخورد کند و درباره‌اش اندیشه کند؛ حتی اگر یک قرن از زمان پرسش دورکیم گذشته باشد!**

تا جایی که می‌دانیم در طول تاریخ بشر، تک تک گام‌های برداشته شده به سوی رشد و پیشرفت‌ِهای علمی، صرفاً به دلیل «نیل به سعادت» بوده است. شاهد بزرگِ این ادعا، همانا ساختار و ماهیتِ کاملاً بی‌نظیرِ «آگاهیِ بشری» است؛ که از قضا به واسطه‌ی همان هم موجودی به نام انسان از سایر موجودات متمایز شده است؛ شاید حتا بشود گفت اصلاً به صِرف وجود همین آگاهی است که «خواست سعادت» شکل می‌گیرد و من و شما می‌توانیم درکی مفهومی از آن داشته باشیم در حالیکه سایر موجودات مطلقاً اعتناء و حساسیتی نسبت به آن ندارند. چرا؟ ـ زیرا این آگاهی، همانگونه که کم و بیش در بحث‌های پیشین هم گفته شد، مبتنی بر ساختن و آفریدنِ جهان اجتماعی است: جهانی که خود در آن واقع شده است و به اصطلاح از آن «آگاهی» می‌گیرد و (در همان هم) پا به پای ساختن اشیاء، به خَلق نمادهای زبانی و غیره روی می‌آورد. آنهم صرفاً از اینرو تا برای دستیابی به شعورِ قابل تمایزش از حیوانات، مقیم زبان و دیگر نُمادهایی شود که در طی روابط اجتماعی‌اش می‌سازد. درست مانند همان خانه‌ای که می‌سازد تا در آن زندگی کند. اکنون با توجه به نحوه‌ی ساختِ ماهیتِ «آگاهی بشری»، آیا می‌توان از «مضر بودن» تمدن و پیشرفت، اصلاً سخنی به میان آورد؟ یعنی وقتی آگاهی‌ای که درباره‌ی مضر بودن تمدن و پیشرفت سخن می‌گوید، خود حاصل تمدن و پیشرفتِ بشر است، آیا می‌تواند چنین حکمی صادر کند!؟ از این مسئله که بگذریم، چنانچه دورکیم هم در بالا اشاره کرده است، «افزایش تعداد بینوایان»، به معنای «کاهش ثروت عمومی» نیست، بلکه به معنای تمرکز ثروت در دست گروهی خاص است. و همین اشاره‌ی کوتاه اما بسیار مهم و قابل اعتناء، کافی است تا نشان دهد با وجودیکه دورکیم

چندان پی‌گیر مسئله‌ی «تمرکز ثروت» نمی‌شود، اما با این حال آگاه به علت اصلیِ بحران‌های اجتماعی، اخلاقی و اقتصادیِ زمانه‌ی خود است: پایمال شدن حقوق اجتماعی. همان چیزی که به نام حاکمیت تبعیض و تمایزات حقوقی می‌شناسیم؛ چنانچه می‌گوید» : امروز دیگر همگان بیش از پیش به برابری هر چه بیشتر شهروندان با یکدیگر باور دارند و معتقدند که این برابری امری درست و برحق است. احساسی تا این حد عام و همه‌گیر را نمی‌توان ناشی از پندار دانست بلکه باید معتقد بود که چنین احساسی، نشانه‌ای مبهم از جنبه‌ای از واقعیت موجود است.» بنابراین اخلاقی که دورکیم جای خالی (و یا ضرورتِ وجودی اش) را در قرن 19 تشخیص داده است، پیش از هر چیز «اخلاقی اجتماعی» است. و از قضا ما هم با این «اخلاق» (**که به برابری حقوق شهروندی تأکید دارد و آنرا می‌طلبد**) به خوبی آشناییم و از ضرورت وجودی‌اش نیز به خوبی آگاهیم. نه به این دلیل که در ایران زندگی می‌کنیم، بل به این دلیل که چه بخواهیم و چه نخواهیم در عصر مدرن زندگی می‌کنیم: عصری برخوردار از قلمروی عمومی با امکان کشف انواع حقوق؛ باری، در زمان دورکیم و شرایط تاریخیِ کشور اروپاییِ فرانسه که دوران صنعتی‌شدن را می‌گذراند، این مطالبات بیشتر از درون روابط اجتماعیِ «کار» سرباز می‌کند. بنابراین کاملاً طبیعی است که از نگاه مردمان آن روزگار، بحران اخلاق اجتماعی‌ای که دورکیم از آن یاد می‌کند، معلول عصر جدید و تقسیم‌کار ناشی از آن شناخته شود. یعنی این اندیشه شکل بگیرد که مثلاً عرصه‌ی جدید کار است که بحران‌های صنعتی و بازرگانی را دامن می‌زند، انواع ورشکستگی‌ها را ایجاد می‌کند و در نهایت موجب گسست در همبستگیِ اجتماعی می‌شود. ضمن آنکه از دید بسیاری از

کارشناسان و متخصصان باعث شکل‌گیری تخاصم میان کار و سرمایه نیز می‌شود. خودِ دورکیم با توجه به نقل قول‌های دیگران (که در اینجا مشخصات آن‌ها را حذف می‌کنیم) **دراین‌باره می‌گوید»** : *هرچه نقش‌های صنعتی، تخصصی‌تر می‌شوند، مبارزه حادتر می‌شود بی‌آنکه همبستگی افزایش یابد. در قرون وسطی، کارگر در همه جا در کنار کارفرمای خویش است و در یک کارگاه و روی یک میز کار با وی شریک. هر دوی آن‌ها جزو یک صنف بودند و زندگی واحدی را می‌گذراندند. هر دو به تقریب با هم برابر بودند هر کسی که دوران شاگردی‌اش را گذرانده بود، دست کم در بعضی از حرفه‌ها، می‌توانست اگر وسایلش را داشت میز کار شخصی‌اش را دائر کند. به همین دلیل تعارض‌ها بسیار نادر و استثنایی بودند. از قرن پانزدهم به بعد اوضاع شروع به عوض شدن کرد. هیأت حرفه‌ای، دیگر پناهگاهی مشترک نیست؛ ملک انحصاری استادکارانی است که به تنهایی در آن درباره‌ی همه چیز تصمیم می‌گیرند...»*

به زبان ساده یعنی یادآور شویم که در آن دوران معمولاً یک شاهی بود با یک گروه اشراف و درباری در اطرافش که تمامی‌شان از زمینداران بزرگ بودند و مردم هم به عنوان رعایا در خدمت اینان بودند. ضمن آنکه در آن زمان‌ها خبری هم از کلمه‌ی شهروند و این جور کلماتی که با خودش «حقوقی» را حمل کند نبود. اما این فقط نیمی از داستان است، بقیه داستان شامل شرح حال گروهِ دیگری می‌شود به نام اربابان کلیسا که اینها هم برای خودشان تشکیلاتی داشتند که دست کمی از دربار پادشاهان نداشت. یعنی هم جزو بزرگترین ملاکان بودند (به بیانی شریک شاه و اشراف و درباریان در ثروت ناشی از دسترنج دهقانان و

کشاورزان مفلوک)، و هم شریک در قدرت کشوری و لشکری؛ چنانچه پیداست، نه این گروه طرفدار مردم فلک زده بود و نه آن گروه؛ به عکس هردو هم به اتفاق و گاه در رقابت، بلای جان مردم بودند. **گروه اول** از نظر سیاسی مردم را از حقوق اجتماعی‌شان محروم می‌کرد و سرکوب‌کننده‌ی شورش‌های دهقانانی بود و **گروه دوم** هم به لحاظ شرعی و دینی، مردم فلک‌زده‌ی گرسنه و عاصی را از شورش منع می‌کرد و با الهی شمردن قدرت شاهان و سلطنت، عصیان مردم بر علیه وضع موجود را به آتش دوزخ حواله می‌کرد. چنانچه خواهیم دید دورکیم نیز، هم معترف به «اجتماعی» بودنِ کشمکش‌ها و همبستگی‌های ناشی از تقسیم‌کار است و هم به اجتماعی بودن نحوه‌ی استفاده از تکنولوژی، اعتراف دارد و حتی به آن استناد هم می‌کند» :در تقسیم‌کار بحث بر سر افراد نیست، بحث بر سر نقش‌هااست، یعنی سخن بر سر نحوه‌های معین عملکرد است که در شرایط معین تکرار می‌شوند و همانند هم هستند چرا که خود از شرایط عام و ثابت حیات اجتماعی برمی‌خیزند. پس روابطی که مابین این نقش‌ها برقرار می‌شوند نیز به درجه‌ی معینی از ثبات و نظم خواهند رسید[...] پس، [این] قاعده نیست که حالت وابستگی متقابل اندام‌های همبسته را ایجاد می‌کند، بلکه قاعده فقط این حالت را به نحوی محسوس و معین و به تبع یک وضعیت مشخص بیان می‌کند» از صحبت‌های دورکیم این را می‌فهمیم که وی چشم از «عمل اجتماعی» برنمی‌دارد. و تمامی قواعد را ثبت چنین عملی می‌داند و بس. و به همین دلیل است که وی برخلاف بسیاری از هم‌عصران خویش، جوامع مدرن را نه برآمده از «قرارداد خصوصی و آزادانه» می‌داند و نه برخاسته از تقسیم کار؛ از اینرو می‌گوید:

«هستند کسانی که تصور می‌کنند همه چیز به صورت قراردادهای خصوصی و و آزادانه بسته شده شکل می‌گیرد، و بنابراین به نظر می‌رسد که عمل اجتماعی در این میان دخالتی ندارد. اما فراموش می‌کنند که قراردادها در جایی عملی است که در آنجا ... نوعی جامعه شکل گرفته باشد. پس، [اینکه] بعضی‌ها تقسیم‌کار را بنیاد حیات اجتماعی دانسته‌اند، خطاست... تنها در درون یک جامعه است که چنین چیزی ممکن است پدید آید، آنهم زیر فشار احساس‌ها و نیازهای اجتماعی؛ [...] پس خارج از هر گونه تقسیم کار، نوعی حیات اجتماعی وجود دارد و تقسیم کار مستلزم وجود چنین حیاتی است».

از آنجا که رابطه‌ی «حیات اجتماعی» و «تقسیم‌کار»ی که دورکیم از آن یاد می‌کند بسیار مهم است، یکبار دیگر به سراغ مثال وی در خصوص رابطه‌ی اجتماعی استادکار قرون وسطایی و شاگرد او می‌رویم. به نظر شما آیا می‌توان در پَسِ رابطه‌ی پر صلح و صفای استادکار قرون وسطایی و شاگردش، یک نوع روحیه‌ی همبستگی دید؟ و آیا با توجه به تأکید دورکیم به حیاتِ اجتماعیِ موجود در پسِ تقسیم کار اجتماعی، می‌توان گفت این همبستگی، برخاسته از همان چیزی است که شیوه‌ی کار و نحوه‌ی زندگی هر دو را رقم می‌زند؟ همانی که اصطلاحاً به آن «سنت» می‌گوییم!؟ اگر چنین باشد، این بدان معناست که نحوه‌ی ارتباطیِ «تقسیم کار»یِ بین آندو را «روح و یا وجدان جمعیِ» مبتنی بر سنت است که تنظیم می‌کند. یعنی فی‌المثل ما با تصمیم، اراده‌ی فردی و یا اخلاق فردی و نیکوی استادان و شاگردان قدیمیِ قرون وسطایی روبرو نیستیم (زیرا دیدیم که دورکیم از آن به عنوان رابطه‌ی «قرون وسطاییِ» استادکار و شاگرد یاد می‌کند)، بلکه با شکل خاصی از رابطه‌ی اجتماعیِ تاریخی،

مواجه هستیم که ظاهراً بلا استثناء در رابطه‌ی اجتماعی بین آن دو گروهِ اجتماعی حاکم بوده است. به گفته‌ی دورکیم در این نوع همبستگی، فردیتِ فرد صَرف استحکام و همبستگیِ جامعه‌ی به شکل جمعِ «هماهنگ» می‌شود. اما اشتباه نشود منظور از هماهنگی این نیست که در این نوع جوامع، همبستگی بر اساسِ «برابری حقوق اجتماعی» باشد، بلکه منظور این است که با وجود اعتراضاتی که مسلماً در این جوامع وجود داشته (با استناد به همان شورش‌هایی که در تمامی تاریخ بشری همواره نسبت به قدرت غصبی شاهان و سلاطین وجود داشته)، اکثر افراد چنین جوامعی (یا باور و روح غالب چنین جوامعی) همواره خود را با «نابرابریِ حقوق اجتماعی»، هماهنگ کرده‌است. مثلاً قدرت و ثروت شاه و یا صاحب منصبان کلیسا و اطرافیان و حامیان جیره‌خوار آن‌ها را به عنوان «وضع طبیعیِ» ساختار اجتماعی ـ سیاسیِ جوامع به طور کلی پذیرفته‌اند؛ بهرحال نظر دورکیم درباره این شکل از همبستگیِ [جامعه‌ی قرون وسطایی] این است که: «جامعه مجموعه‌ای کم و بیش سازمان‌یافته از اعتقادها و احساسات مشترک [میان] تمامی اعضای گروه است: جامعه، نوع‌جمعی است. [...] شخصیت ما همان خصلت‌های ذاتی و ویژه‌ی خود ماست که ما را از دیگران متمایز می‌کند. پس این نوع همبستگی با تشدید وجوه خصوصی شخصیت ما ارتباط معکوس دارد. ...فردیت نمی‌تواند متحقق شود، مگر آنکه جماعت در وجود ما جای کمتری بگیرد. اینجا دو نیروی متضاد دست‌اندرکار است». بنابراین، آن هماهنگی و نظمی که از دل چنین جامعه‌ای بیرون می‌زند، فقط می‌تواند به بهای از دست رفتن «فردیت» و «تمایز فردی» حاصل شود. به بیانی، تنها به قیمت دست کشیدن از برآورده ساختنِ حقوق اجتماعیِ متعلق به «فرد»؛ حال

آنکه از نظر دورکیم حیات اجتماعیِ مدرن و تقسیم‌کارِ برخاسته از آن اگر از راه انصاف و عدالت خارج نشود، مبتنی بر «تفاوت» است. چنانچه می‌گوید:"همبستگیِ ناشی از تقسیم‌کار، اما به کلی چیز دیگری است. همبستگی نوع قبلی مبتنی بر این بود که افراد به هم همانند باشند، در حالی‌که همبستگیِ ناشی از تقسیم کار، مستلزم آن است که افراد با هم فرق داشته باشند. نوع اول وقتی ممکن است که شخصیت فردی در شخصیت جمعی جذب شود؛ در حالیکه نوع دوم فقط هنگامی امکان‌پذیر است که هر کس سپهر عملی مخصوص به خود، و در نتیجه به شخصیت خاص خود داشته باشد. پس، لازم است که وجدان جمعی به بخشی از وجدان فردی اجازه‌ی بروز بدهد تا نقش‌های خاصی که وجدان جمعی قادر به اداره‌ی آن‌ها نیست در همان بخش پا بگیرند؛ و هر قدر گستره‌ی این بخش بیشتر باشد انسجام ناشی از این نوع همبستگی بیشتر است. [...] پس، در اینجا فردیت کل، همزمان و همراه با فردیتِ اجزاء افزایش می‌یابد؛ جامعه به حرکت کردن همراه با مجموعه تواناتر است و در عین حال هر یک از اجزاء نیز حرکات شخصی بیشتری دارند» به زبان ساده، یعنی جامعه‌ای می‌تواند موفق باشد که منکر حق هستیِ تفاوت‌ها نشود. و باز به زبانی ساده‌تر یعنی جامعه‌ی خواهان موفقیت، تلاش می‌کند به جای یکدست‌سازی انواع «روابط، و هویت‌های اجتماعیِ متفاوت» و در نتیجه، هماهنگیِ مبتنی بر حذف تفاوت، صاحب ابتکار در گسترش عدالت اجتماعیِ هر چه بیشتر باشد و آنرا شرطی برای «دادگری» بداند. **چنانچه دورکیم در جایی دیگر می‌گوید :** ***«آرمان جوامع فروتر این بود که زندگی جماعتی را هر چه بیشتر تقویت کنند چندانکه فرد جزوی از جماعت باشد؛ آرمان جوامع ما هم این است که همواره عدالت بیشتری در روابط***

اجتماعی ما پدید آید تا همه‌ی نیروهای اجتماعاً مفید بتوانند آزادانه گسترش یابند». و اکنون که صحبت از «دادگری» پیش آمده است، شاید جالب باشد که بدانیم دورکیم در خصوص روابط اجتماعی و قوانین مجازاتِ متعلق به دوره‌های تاریخی پیشامدرن، موفق به کشف رابطه‌ی آن نوع قوانین با تعزیر جسمانیِ بدن انسان شده است :«تا جایی که می‌توان در باب وضع حقوق جوامع پایینتر داوری کرد، می‌توان گفت که این نوع حقوق بطور کامل حقوق تنبیهی است. [...] می‌دانیم که شیوه‌های عمل کردن در بین اقوام بدوی، با چه سهولتی شکل می‌گیرند و به اعمال سنتی تبدیل می‌شوند و قدرت سنت را هم می‌دانیم که در بین آن‌ها تا چه حد بزرگ است. [...] وانگهی در مواردی که جزای قانونی مشخصی وجود نداشته، سنت بر این بوده است که در حق کسی که عمل ممنوعی را انجام می‌داده کیفر جسمانی اعمال می‌شده است» باری، با توجه به شیوه‌ی بررسی دورکیم در کتاب «تقسیم‌کار اجتماعی» یکبار دیگر درمی‌یابیم که هیچ امری در جهان اجتماعی، چیزی برای خود و منفک از سایر اجزاء همبسته‌ی خویش نیست. به عنوان مثال نظم اجتماعیِ جوامع مبتنی بر حذف و نادیده انگاشتنِ «حقوق فردی»، نمی‌تواند جز از راه زور و ایجاد ترس برقرار شود. به همان نسبت که تقسیم‌کار چنین جامعه‌ای هرگز نمی‌تواند، بر پایه‌ی بهره‌مندی از حقوق و عدالت اجتماعی برابر باشد.

جمع‌بندی کاوش در ربط دورکیم /منتسکیو /روسو

در نظریه‌ی ژان ژاک روسو و امیل دورکیم، محدودیت‌هایی درباره‌ی حاکمیت عمومی دیده می‌شود که در حقوق، منزلت و استقلال اخلاقی انسان مدرن ریشه دارد. **فلسفه‌ی سیاسی روسو**، جهان اخلاقی و سیاسی ارسطو و روشنگری را با یکدیگر تلفیق می‌کند.

اراده‌ی عمومی با صورتی خاص از آزادی‌خواهی قابل جمع است که بر صورت متفاوتی از فردگرایی تأکید می‌ورزد که بر سنت حقوق طبیعی تکیه دارد.

منتسکیو و **روسو** و مکتب تاریخی آلمان (در افرادی نظیر اشمولر و واگنر)، چارچوب فلسفی لازم را برای بحث در مورد ایده‌ی جامعه به عنوان چیزی که بیش از مجموع افراد است، فراهم آوردند.

جامعه، آن‌گونه که اقتصاد کلاسیک و سودانگاری لیبرال ترسیم می‌کنند، صرفاً انبوهی از جمعیت و اعضایش نیست.

این متفکران فرانسوی و آلمانی به طرح پرسش‌هایی در مورد همبستگی اجتماعی، اجتماع اخلاقی و یکپارچگی اجتماعی پرداختند. و با پاسخ به این پرسش‌ها سبک خاص و جداگانه فکر اجتماعی قاره‌ای را در مقابل ایده اجتماعی آنگلوساکسون بنا نهادند. مبنای قضاوت اخلاقی و آزادی فردی قرار گرفت.

دورکیم، با انکار انگاره‌های قطعی روشنگری، به دنبال پاسخی برای معضله‌ی انسجام جامعه بود. و او می‌خواست با این سازه نظری جدید به تحلیل روابط اجتماعی بهنجار و نابهنجار بپردازد.

منتسکیو و روسو، از طریق پس‌زمینه‌ی کلاسیکِ خود، به دورکیم در بنا نهادن مبنای نظریه‌ی عام درباره‌ی جامعه و نیز نظریه‌اش در مورد وجدان جمعی، همبستگی اجتماعی، آموزش اخلاقی و معرفت‌شناسی اجتماعی کمک شایانی نمودند.

از نظر شهید، شریعت و مقررات اجتماعی دین فلسفه‌ی مخصوص به خود را دارد و آن عبارت است.

از تأمین اهداف پنجگانه حفظ جان، حفظ دین، حفظ و حراست عقل، سلامت نسب و حفظ مال که هر کدام بخشی از مقررات دینی را به خود اختصاص داده است.

5- نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی

سه کتاب شیخ طوسی ـ **نهایه، خلاف، مبسوط** ـ می باشد و با آنکه هر سه کتاب از فقه امامیه بحث می‌کنند ولی رنگ بحث هر یک با دیگری اختلاف دارد از این رو در آغاز گفتار، خود را ناگریز از گزارشی کوتاه درباره فقه اسلام می‌بینم.

پایه‌های فقه

فقه اسلام بر چهار پایه بنا نهاده شده: **کتاب، سنت، اجماع و عقل. مقصود** از پایه فقه آن است که حکم مسئله فقهی را بایستی فقیه از یکی یا بیشتر از این اصول چهارگانه استخراج کند. فقیه یعنی کسی که در فقه اسلام تخصص داشته باشد زیرا نظریات فقهی بایستی در چارچوب اسلام باشد و بس. فقیه در استنباط خود آزادی دانشمندان و کاوش‌گران حقوق را ندارد. پایه‌های فقه را فقهاء اسلام ادله اربعه نامیده اند و در میان محققین آن‌ها اختلافی نیست که پایه‌های فقه اسلام همین چهار است و بس. اختلافی که هست آن است که فقیهان امامی بمناسبت آنکه اصل ولایت را پذیرفته‌اند سنت رسول (ص) را از راه عترت و صحابه بدست می آورند، ولی فقیهان اهل سنت، تنها از راه صحابه.

امامیان، عترت را دوازه تن می‌دانند و همه را بوسیله نص صادر از قبل از رسول خدا (ص) منصوب می‌شمارند. امامیان معتقدند که این دوازده تن معصوم و پاکیزه از گناه می باشند و پیغمبر اسلام از طرف خدای بزرگ ایشان را برای پیشوائی انسان‌ها تعیین کرده است.

امامیه صحابه را از نظر پاکیزگی از گناه مانند سایر مسلمان‌ها می‌دانند. مشهور در میان برادران اهل‌سنت آن است که صحابه همگی عادل هستند. اجماع علمای اسلام در هر مسئله‌ای که باشد نزد همه دانشمندان قطعی و حجت است. حجیت حکم عقل در مستقلات عقلیه می‌باشد. مستقلات عقلیه یعنی موضوعاتی که عقل می‌تواند به تمام جهات آن‌ها پی ببرد. مانند حکم عقل به حسن عدل و احسان به حکم عقل بقبح ظلم و تعدی و آزار. فقهای امامی اوامر و نواهی که از طرف اسلام درباره مستقلات عقلیه رسیده است ارشاد به سوی حکم عقل می‌دانند.

نگاهی به کتاب خلاف

مسائل الخلاف مسائلی که در علم فقه میان فقیهان اسلام مورد بحث و اختلاف نظر قرار گرفته و هر یک از ایشان بر طبق مبانی خود، نظریه ای در آن‌ها داشته و حکم را از دلیل استنباط کرده اند مسائل الخلاف گویند.

کتاب «مسائل الخلاف» شیخ ما ازین دسته مسائل بحث می کند، ولی از مسائلی که در میان فقیهان طوائف اسلام مورد اختلاف نیست، سخن نمی‌گوید.

اگر مسئله‌ای مورد اختلاف نظر در میان فقیهان چند طائفه باشد. لازم نیست که همه فقیهان یک طائفه یک نظر داشته باشند و فقیهان طوائف دیگر نظری دیگر، چنین می‌شود که فقیهان یک طائفه نیز میان خود اختلاف نظر داشته باشند و بعضی از فقیهان با نظریه فقیهان دیگر موافقت داشته و با فقیهان هم‌طائفه خود مخالفت.

این سخن بیشتر در فقیهان طائفه امامیه راست می‌آید، و نسبت به فقیهان طوائف چهارگانه برادران اهل تسنن کمتر. چون فقیهان امامی اصل آزادی اجتهاد را قائلند و دیگران خود را از این اصل محروم کرده اند.

واژه‌ی خلاف که باین کتاب گفته می‌شود، و شیخ هم گفته است کوتاه شده «مسائل الخلاف» می‌باشد که نام اصل آن کتاب است.

نظری بمسائل الخلاف شیخ کتاب خلاف شیخ طوسی نخستین کتاب تمامی است که در فن خود در میان امامیه نوشته شده است بالاتر بگویم نخستین کتابی است که در فن خود در میان فقهای اسلام نوشته شده، فقهای دیگر اسلام چنین کتابی را نداشته و ندارند. شاید پذیرش این سخن بر کسانی دشوار آید ولی اندکی شکیبائی برای شنیدن توضیحی از نویسنده این دشواری را آسان خواهد کرد. کتاب خلاف در دو جهت ممتاز است و همین دو جهت آنرا بی‌نظیر قرار داده است:

- همه‌ی مباحث فقه و همه کتابهای فقه را داراست.
- نظریات همه‌ی فقیهان اسلام را در هر مسئله‌ای متعرض می‌شود. البته در صورتیکه فقیهی دارای نظریه‌ای در آن مسئله باشد.

کتاب‌هائی که دانشمندان اهل تسنن نوشته‌اند چنین نیست. یعنی نظریات همه‌ی فقها را ندارد. اختلاف الفقهای طبری که قبل از شیخ نوشته شده، بدایه‌ی المجتهد ابن رشد که بعد از شیخ نوشته شده نظریه های فقیهان امامی را متعرض نیستند، بلکه فقیهان اهل تسنن کمتر از فقه امامیه و کیفیت استدلال آن‌ها آگاهند. چرا؟ نمی‌دانم. آیا توانسته‌اند یا نخواسته‌اند؟ چرا؟

فقیهان امامی از نظریات فقیهان دیگر اطلاع دارند. ولی بیشتر فقهای اسلام از نظریات فقیهان امامی و کیفیت بحث و استدلال ایشان بی‌خبر بوده‌اند. چنانچه شنیده‌ام درگذشته عالمان اهل تسنن متعلمان را از خواندن تاریخ نهی می‌کردند. چرا؟

اخیراً در پاره‌ای از دانشکده‌های کشورهای مسلمان کرسی تدریس فقه مقارن تأسیس شده است ولی تدریس فقه مقارن موقوف است که استاد مدرس در تمام فقه‌ها متخصص و مجتهد باشد و بتواند بر طبق همه مذاهب فتوی بدهد.

سخنی درباره کتاب خلاف

در گذشته گفتیم که یکی از دانشوران اخباری امامی مذهب درباره خلاف گفته:

شیخ در این کتاب مجتهد و اصولی می‌باشد. و گاهگاهی در مسائل آن بقیاس و استحسان (عبارت از ترک کردن قیاس و اختیارکردن چیزی است که اخذ آن برای مردم آسان باشد) عمل می‌کند.

شاید سخن این دانشمند تا حدی درست باشد. زیرا شیخ دراین کتاب در برابر فقیهان دیگر اسلام قرار دارد. و بسیاری از ایشان بقیاس و استحصان عمل می‌کنند. شیخ در برابر آن‌ها روش منطقی جدل را پیش می‌گیرد. و مذهب خود را بر پایه‌ی دلیلی قرار می‌دهد که مخالف آنرا قبول داشته باشد. خواه آن دلیل مروی بوسیله یکی از صحابه باشد، خواه قیاس، خواه استحسان.

خود شیخ در سرآغاز خلاف بدین نکته اشاره کرده است ولی گویا دانشمند اخباری از آن غافل بوده. زیرا از سخنش بر می‌آید که نظر انتقادی دارد. سید مرتضی در «انتصار» (یاری

دادن، کمک کردن؛ یاری یافتن، نصرت یافتن، پیروزی یافتن، داد ستدن) تصریح می‌کند که در مسائل الخلافش برای اثبات مذهب خود در برابر دگران بقیاس استدالال می‌کند.

نگاهی به کتاب مبسوط

اکنون عنان سخن را بسوی کتاب مبسوط منعطف می‌سازیم و نظری باین کتب دانش و تحقیق می‌اندازیم.

اگر بگوئیم مبسوط بیشتر از نهایه و خلاف نماینده تحقیق و دقت نظر و سعه اطلاع شیخ می‌باشد راه دوری نرفته‌ایم. چون قوه‌ی علمی مجتهد و قدرت فکری او و دقت نظرش در هنگام بحث در تفریعات دانسته می‌شود.

فقه امامیه پیش از نگارش مبسوط

پیش از آنکه شیخ ما بنگارش کتاب مبسوط بپردازد کتاب‌های فقهی مذهب امامی کمتر از مسائل تفریعی (برآوردن مسئله ها را از اصل) بحث می‌کرد و محتویات آن‌ها همان متون فقه بود و بس.

متون فقه مسائلی است که خود یا همانند آن‌ها بطور مستقیم از امام (ع) رسیده باشد. فقیهان امامی تا زمان نگارش مبسوط بر خود فرض می‌دانستند که مسائلی را که مورد کتابت قرار می‌دهند حکم آن‌ها را با همان الفاظی بیان کنند که از امام رسیده است. از این رو فقیهان دیگر فقیهان امامی را خشک و جامد می‌دانستند و اهل تحقیق نمی‌شمردند. بلکه گاه‌گاه تحقیرشان می‌کرده نفی اجتهاد از آن‌ها می‌نمودند. شیخ ما در سرآغاز مبسوط چنین می‌گوید:

من پی‌درپی می‌شنوم که فقیهانی که اصل ولایت را نپذیرفته‌اند فقه یاران امامی ما را کوچک شمرده و بی‌ارزش می‌خوانند! و می‌گویند که فروع و مسائل آن کم است و فقیهان امامی اهل برف انبار و تضادگوئی هستند زیرا کسی که قیاس و اجتهاد را نپذیرد راهی برای بسیار کردن مسائل و افزودن فروع بر اصول ندارد. چون این تنها دو راه است که موجب افزایش شماره‌های مسائل می‌گردد.

ریشه‌ی این سخنان بی‌اطلاعی ایشان از مذهب ما و کمیِ تدبُّر آنها در اصول ما می‌باشد اگر آنها در احادیث ما و فقه ما قدری تفکّر می‌کردند بزودی می‌یافتند که بیشتر آن مسائلی که آن‌ها یاد می‌کنند در احادیث ما مندرج است. و حکم آن‌ها از سوی امامان ما بطور خصوص یا عموم یا تصریح و یا اشاره رسیده است. همان امامانی که سخن آن‌ها از نظر حجیت و اعتبار مانند سخن پیغمبر می‌باشد. آنان که کتاب‌های خود را از **مسائل فروع پر کرده**اند بدانند که هیچ مسئله‌ای **تفریعی** نخواهند یافت مگر اینکه حل آن بر طبق قواعد و اصول ما موجود می‌باشد. **ولی نه از راه قیاس بلکه از راهی که یقین** بیاورند و بایسته است که بر طبقش عمل بشود. راه رسیدن بحقایق برای ما باز است و بنای بر اصل برائت ذمه و جز آن می‌توان گذرد. بیشتر این مسائل تفریعی در ضمن کلیات مسائلی که یاران ما نوشته اند قرار دارد. و حل آن‌ها بخودی خود آسان است. چیزی که هست در اثر اجرای قواعد و بکار بردن صناعت علمی قدری پیچیده و دشوار گردیده.

فلسفه‌ی سیاست مطالعه مسائلی همچون سیاست، آزادی، عدالت، مالکیت، حقوق، قانون و شیوه‌ی اجرایی کردن آن توسط قوای حاکم است،

6- نظریه ابوعلی سینا: «برهان وحدت نفس و برهان "من"»

چنانچه ارسطو «حواس» را یکی از ابزارهای مهمِ «شناخت»، شناسایی کرد. ابن‌سینا، با توجه به این حکم، ضمن استقبال از حواس، به منزله‌ی ابزار شناساییِ جهان محسوس، درصدد اثبات نفسی برای انسان بود که با وجود فنا شدن جسم، در جهانی دیگر از حیات برخوردار باشد. حال آنکه ارسطو جداً بر این باور بود که با مرگ جسم، نفس نیز خواهد مرد. بنابراین در ردّ این نظریه‌ی ارسطو (مرگِ نفس) ظاهراً ابن‌سینا لازم دیده، جوهر آن را عقلانی معرفی کند. کاری که پیشتر افلاطون انجام داده بود. منتها صرف نظر از نیاز نفس به بدن؛ بهرحال وی در «رساله‌ی نفس» می‌گوید: "محل معقولات که آن نفس انسانی است، نه جسم است و نه قوتی در جسم ... اگر این تعقلات نفس (مردم) به آلت جسمانی بودی، «تعقل» ذات خویش نکردی ...". و از قضا در همان رساله نیز دلیل بقای نفس را پس از مرگ جسم (بدن)، جوهر عقلانیِ آن می‌داند: "معلوم شد که نفس مردم جوهری عقلی است مفارق از بدن به ذات خویش. اکنون درست کنیم (اثبات کنیم) که او را (نفس را) فساد نیست و چون بدن بمیرد، نفس نمیرد و جوهر نفس قابل هلاک نیست و فساد نپذیرد... "و جالب است بدانیم از نظر ابن‌سینا علی‌رغم تفاوت و ناهمجنسی بین نفس و بدن، هیچ نفسی نمی‌تواند بدون وجود بدن،

در عالم محسوسات وجود داشته باشد. ضمن آنکه وی معتقد است هر نفسی فقط در تعلق به یک بدن می‌تواند باشد و نه بیشتر از اینرو صریحاً می‌گوید" :اکنون درست کنیم که نفس مردم حادث است با حدوث بدن ... نفس پیش از بدن ماده ندارد، پس متکثر نتواند بود و نشاید بود که یکی باشد، برای آنکه اگر یکی باشد، چون بدن بسیار پدید آید، از دو حال خالی نباشد یا یکی نفس است در همه ابدان یا چون بدن بسیار در وجود آید، آن نفس واحد منقسم شود و بهری بدین بدن و بهری بدان بدن پیوندد و این نیز محال است. برای آنکه نفس «جوهری عقلی است» و [از اینرو] نامنقسم؛ [بنابراین] چگونه قسمت پذیرد. وی در کتاب «شفا»ی خویش، عمیقاً به «نفس‌انسانی» و واکنش‌های جسمانی می‌گوید:

"از خواص انسان یکی این است که چون اشیاء نادره را ادراک کند، انفعالی در او پدید آید که تعجب نامیده شود و این تعجب سبب خنده است. و چون اشیاء زیانمند و آزاررساننده را ادراک کند، انفعالی در او پدید آید که آنرا تنفر خوانند و این تنفر سبب گریه است... و گاه می‌فهمد که دیگری آگاهی یافته که او کاری کرده که انجامش شایسته‌ی او نبوده است، و از آن انفعالی نفسانی در او پدید آید که آنرا شرمساری گویند ... آدمی به سبب نطق و به کار بردن اشاره از دیگر حیوانات ممتاز است «اخص خواص انسان»، تصور معانی کلیه‌ی عقلیه است که به تمام معنی مجرد از ماده‌اند، و رسیدن به معرفت مجهولات تصدیقی و تصوری از معلومات حقیقی. این احوال و افعال در انسان یافته شوند و بیشترشان به او اختصاص دارند، هرچند بعضی بدنی هستند ولی وجودشان در انسان به خاطر نفسی است که در او هست، و در دیگر حیوانات نیست".

ابن‌سینا به قول خودش از این «**احوال و افعال**» نتیجه می‌گیرد که نفس هر شخصی در واقع همان «من» اوست. از سوی دیگر همانگونه که در بالا دیدیم از نظر ابن سینا، هر بدنی فقط متعلق به یک نفس و هر نفسی نیز در فقط در تعلق یک بدن است، و این پیوند وحدت‌آمیز سبب می‌شود که با وجود اینکه اعضاء متفاوت بدن مانند چشم و یا گوش از احوال و افعال متفاوتی برخوردارند، اما همگی به یک نفس منتهی شوند. نفسی که «منِ» آن شخص شمرده می‌شود. چنانچه می‌گوید:

"باید که رشته‌ای این قوای شهوانیه و غضبیه و مدرکه را به هم بپیوندد، به طوری که نسبت آن به این قوا مثل نسبت حس مشترک باشد به حواس ... و ما می‌دانیم که این قوا یکدیگر را به کار می‌گیرند ... و این چیزی که رشته‌ی ارتباط است، نشاید که جسم باشد ... پس در اینکه نفس جسم نیست اعتراضی باقی نمی‌ماند ... انسان می‌گوید فلان چیز را به چشمم درک کردم، یا به فلان چیز میل پیدا کردم، یا از آن خشمگین شدم، همچنین می‌گوید، با دستم گرفتم، با پایم راه رفتم، با زبانم تکلم کردم، با گوشم شنیدم، در فلان موضوع اندیشیدم، پنداشتم، خیال کردم. از این امور دانسته می‌شود که در انسان چیزی است جامع، که این ادراکات و افعال به او منتهی می‌شود. نیز ضرورتاً در می‌یابیم که آن چیز که جامع این ادراکات و افعال است، یکی از اجزای این بدن نیست. زیرا آدمی با گوش نمی‌بیند و با چشم نمی‌شنود، و با دست راه نمی‌رود، و با پا نمی‌گیرد. پس در او چیزی است که جامع جمیع این ادراکات و افعال است. و همین است که انسان به خود اشاره می‌کند و می‌گوید «من». و این چیزی است ورای اجزای بدن. پس «منِ» هر شخصی غیر بدن اوست".

واقعیت این است که ابن‌سینا به دلیل اعتقادات و نگرش متافیزیکیِ خود نمی‌توانست نسبت به «حواس» و «بدن» به عنوان امکانات معرفت‌شناختی وفادار بماند و از سوی دیگر، شاید اگر در وی تمایل مقابله با اندیشه‌ی مادی‌گرایانه‌ی ارسطو (در خصوص فنای نفس) نمی‌بود، هرگز بحث «نفس» و دستیابی به «من» از اندیشه‌ی ابن‌سینا نمی‌گذشت و تاریخ اندیشه‌ی بشری رسماً مبنای بررسی این بحث را برای نخستین بار پایه‌گذاری نمی‌کرد. بهرحال ابن سینا در کتاب «اشارات و تنبیهات» خود نیز علاوه بر تأکید بر وحدت نفس و بدن، نفس را شاخص شناسایی «شخص آدمی» معرفی می‌کند. چنانچه می‌گوید :"*قوای محرکه و مدرکه و حافظه برای مزاج چیزی دیگرند و تو می‌توانی آن قوا را نفس بنامی. و این همان جوهری است که در اجزاء بدن تو و سپس در بدن تو تصرف می‌کند. و این جوهر در تو یکی است و آن، تو هستی.*

آیا این احتمال وجود دارد که به غیر از ملاحظات اعتقادی – دینی، کشف چنین نفسی، چنان برای ابن‌سینا اهمیت داشته که حاضر به پذیرش مرگ و فانی بودن آن نبوده!؟ بهرحال چنانکه خواهیم دید، در عالم نظریه، وی برای فناناپذیریِ جوهرِ آن، لازم می‌دیده که نخست «پاک و منزه» بگرداندش. از اینرو در همان عالم نظر، نفس را از حالت «فردیت من» به درمی‌آورد تا آنرا به وضعیت به اصطلاح «خلود» رساند؛ این مسئله یکی **از مهمترین تفاوت‌هایی است** که فلسفه‌ی ابن‌سینا با فارابی دارد. زیرا به «ثبات نفس» (نفس پالوده شده از «من») و نیز روحانی بودن آن منتهی می‌شود. همانطور که گفته شد، ارسطو بقای نفس را پس از مرگ، به کلی رد می‌کرد. و فارابی فقط نفوسی را پس از مرگ برخوردار از ثبات می‌دانست که در

زمان حیات و قبل از مرگ و فنای جسم، مسیرِ «سعادت» را شناخته و از آن تبعیت کرده باشند. وی آنان را «مخلد در سعادت» می‌شناسد. وانگهی در تقسیمات فارابی به غیر از این **گروه** که پس از مرگ به سعادت خواهند رسید، **گروه** دیگری هم هستند که گرچه در مقام گروه اول قرار نمی‌گیرند اما با این وجود نفسِ آنها از فانی شدن بری است. اینان «مخلد به شقاوت» شناخته می‌شوند زیرا در زمان حیات مسیر سعادت را شناخته، اما از آن روی برتافته‌اند؛ در حالیکه **گروه** سومی هستند که جاهل به سعادت‌اند. از نظر فارابی این دسته از نفوس همراه با فنای جسم نیز فنا شوند، حال آنکه از نظر ابن‌سینا این **گروه آخر** اگر جزو «نفوس ساده‌دل» اما ناآشنا به «شوق کمال» باشند در دریای بی‌کران رحمت‌الهی قرار می‌گیرند، و **گروه** دوم نیز از امکان پاکی نفس برخوردار خواهند شد. از نظر وی تنها کسانی به خلود نفس نمی‌رسند که در زمان تعلق به بدن (یعنی در زمان حیات در جهان محسوس) ضمن آنکه "دارای هیأت‌های پست بدنی شده باشند" ، نه "شوقی به کمال داشته اند" و نه "هیچ جاذبه ای به بالا». از نظر ابن‌سینا حتی نفوس این **گروه** هم فانی نخواهند شد؛ بلکه به جهان مادی خواهد پیوست. چنانچه در کتاب «نجات» خود به تفصیل آنرا توضیح داده است :

" پس هر گاه نفس از بدن جدا شود، در حالی که امکانات حاصل از اتصال با بدن همراه داشته باشد، حال او تا اندازه‌ی زیادی مانند حال پیشین او یعنی حال [در زمان حیات و] تعلقش به بدن خواهد بود. ... در نتیجه به رنج شدیدی دچار می‌شود؛ اما این رنج، نتیجه‌ی حالت لازم و جدایی‌ناپذیر نفس نیست، بلکه بایسته‌ی حالتی بیگانه (غیرذاتی) و عارضی است و هر حالت عارضی، دائمی و پایدار نخواهد بود. پس این حالات سرانجام با ترک

کارهایی که تکرار آنها این حالات و هیأت را باعث شده بود، از میان خواهد رفت ... تا جایی که نفس پاک شده، رشد کند و به سعادت ویژه‌ی خود نائل آید... اما نفوس ساده دلی که شوق کمال یاد شده را نیافته‌اند، اگر از بدن جدا شوند و با وجود این دارای هیأت‌های پست جسمانی هم نشده باشند، در دریای بی‌کران رحمت‌حق قرار می‌گیرند و به نوعی آسایش دست می‌یابند ... و اگر دارای هیأت‌های پست بدنی شده باشند .... و در وجودشان هیچ جاذبه‌ای به سوی بالا نباشد و نه کمالی داشته باشند تا در زمره‌ی سعادت‌مندان قرار گیرند و نه شوقی به کمال تا از بدبختان به شمار روند، همه‌ی هیأت‌های نفسانی و کشش آنها به جهان مادی و به سوی اجسام متمایل خواهد بود".وی در کتاب «نجات» خویش صریحاً از سیر و سلوک نفس آدمی تا پیوستن و «اتحاد»ش به نفس روحانی و جمال حق سخن می‌گوید :

"**پس می‌گوییم**: *کمال ویژه‌ی نفس ناطقه در حقیقت، آن است که به جهانی عقلی تبدیل شود که در آن، صورتِ همه‌ی هستی و نظام معقولِ آن، و خیری که به آن افاضه می‌شود، نقش بندد. از مبدأ نخستینِ هستی گرفته تا جواهر شریف، سپس جوهرهای روحانی مطلق، و پس از آن جوهرهای روحانیِ به گونه‌ای وابسته به جسم و بدن، سپس اجسام آسمانی با همه‌ی هیأت و قوالبشان، و به همین ترتیب، تا جایی که تمام هستی را در نفس خود داشته باشد و در نتیجه، جهان معقولی موازی و برابر با همه‌ی جهان موجود شود که بتواند چیزی را که حُسن و خیرمطلق و جمال حق است، مشاهده کند و سپس با آن متحد شود ... و با جوهر آن یکی گردد*".

بنابراین، در اینجا با ابن‌سینایی مواجه می‌شویم که چهره‌ای آشنا برایمان دارد. چهره‌ای ماقبل ارسطویی؛ به عبارتی صحیح‌تر عالم عقلانی افلاطون (یا همان حقایق قائم به ذات) که با چهره‌ی ارسطویی در هم آمیخته است. البته تحت بیانی که کاملا ملاحظات دینی به خود گرفته است. می‌دانیم که افلاطون، به «جوهریت نفس» باور داشته و در این مورد چنانچه می‌بینیم ابن‌سینا نیز از وی پیروی کرده است؛ اما در خصوص وحدت نفس و بدن و اینکه هیچ نفسی نمی‌تواند بدون وجود بدن در جهان محسوس و فانی حضور داشته باشد، ابن‌سینا معتقد به ارسطو بوده است. در حالیکه افلاطون معتقد بوده نفس آدمی مقدم بر کالبد اوست. بهرحال به نظر می‌رسد هر چند ابن‌سینا برای ورود به مبحث «نفسِ» مورد نظر خویش با ارسطو آغاز می‌کند، اما در پایان بحث خویش به افلاطون ملحق می‌شود. چرا!؟ شاید به این دلیل که این مسئله یکی از لطائف فلسفه‌ی اسلامی است که چنانچه دیده می‌شود، بر اساس نیاز و ضرورت عقلانی‌سازیِ دین، معمولاً تمام بزرگان آن، یک جوری اندیشه‌های این دو فیلسوف بزرگ را به هم متصل می‌سازند. و از این طریق به امکان عقلانی‌سازیِ روابط اجتماعیِ مورد تأیید دین دست می‌یابند. ضمن آنکه در نهایت مسیر فلسفه‌ی خویش را به عالم «عرفان»ی باز می‌کنند که فراتر از ساختاری که خود در عقلانی کردنش کوشیده‌اند قرار می‌گیرد. و مسلماً ابن‌سینا نیز از این وضع مستثنا نیست. از اینرو در فلسفه‌ی وی در بحث الهیات با خدایی مواجه می‌شویم که "ایجاد همه‌ی پدیده‌ها از تعقل [او] سرچشمه می‌گیرد... پس حیات «واجب» غیر از علم او نیست و همه‌ی این صفات برای او ذاتی است... و علم او عین اراده‌ی اوست"؛ همانگونه که «عنایت» الهی، فارغ از قصد و غرضی بشری است. بدین

معنی که "عنایت‌هایی که علت‌های عالی انجام می‌دهند، به خاطر ما نیست. و امکان ندارد چیزی برای علل عالی، دارای اهمیت باشد یا آن‌ها انگیزه‌ای برای انجام کار خود داشته باشند ... پس باید بدانی که عنایت، عبارت است از: علمِ ذاتی مبدأ نخستین به نظام خیرِ هستی و این که ذاتاً علت خیر و کمال است. و به این خیر و کمال با آن نظام یاد شده، خشنود است. پس او نظام خیر را به برترین وجهِ ممکن تعقل می‌کند". و بالاخره اینکه، ابن‌سینا نیز چون فارابی، در مقام فیلسوف، از افلاطون **تبعیت** می‌کند و به جامعه‌ی انسانی و نیاز انسانها به «همکاری» توجه نشان می‌دهد. چنانچه در کتاب «نجات» **می‌گوید:** "*اکنون می‌گوییم، همه می‌دانند که انسان با سایر حیوانات تفاوت دارد و به تنهایی نمی‌تواند زندگی مطلوبی داشته باشد. به گونه‌ای که امور مربوط به نیازهای ضروری خود را بدون همکاری دیگران انجام دهد... از اینرو انسان به زندگی دسته جمعی گردن نهاده و به ایجاد شهر و جامعه پرداخته است.*

منتها به پیروی از فارابی، در چارچوب بحث نظری خویش، به جای «فیلسوفِ» افلاطون (که مسئولیت راهنمایی و هدایت مردم را به عهده گرفته است)، «پیامبر» را می‌نشاند: "وجود شخصی که پیامبر است، در همه‌ی اوقات تکرارپذیر نیست؛ زیرا ماده‌ای که چنان کمالی را می‌پذیرد، در مزاج‌های اندکی تحقق می‌یابد.... و نکته‌ی مهم اینکه از نظر ابن‌سینا کلام پیامبر از اینرو عاری از پیچیدگی‌های فلسفی است که مردم بتوانند متوجه راهنمایی‌های الهیِ او شوند:

"پس تعلیم همه‌ی این افراد بر پایه‌ی حکمت الهی، ممکن نیست و او هرگز نباید بگوید که حقایق را از مردم پنهان کرده، و نباید این مسائل را با کنایه و به گونه‌ی غیر صریح بیان کند. و در برابر باید به کمک تشبیه و تمثیل، مردم را از عظمت پدیده‌های محسوس به بزرگی و جلال الهی رهنمون شود و در تعلیم آنان به این اندازه بسنده کند که او بی‌نظیر، بی‌شریک و بی‌مانند است. همچنین باید مسئله‌ی معاد را به گونه‌ای مطرح کند که مردم چگونگی آنرا دریابند و به آن علاقه‌مند شوند و برای مسئله‌ی سعادت و شقاوت اخروی نیز بیانی در خور فهم آنان، با تشبیه و تمثیل ارائه دهد".

بنابراین چنانچه مشاهده کردیم، فلسفه‌ی شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا، مطابق تمامی فلاسفه‌ی پیش (و پس) از خود، به شدت تحت تأثیر افلاطون و ارسطو بوده است. اما همانگونه که دیدیم، بر اساس شرایط زمانه‌ی خود، در چارچوبِ فلسفی آن‌ها دخالت‌های خود را داشته و آن‌ها را به شیوه‌ی مورد نیازِ زمانه‌ی خویش درآورده است. رسمی که در قلمروهای فکری از هر متفکر با ذوق و با استعدادی سر می‌زند. و نکته‌ی آخر اینکه، چنانچه به اتفاق دیدیم، علاقه و توجه ابوعلی‌سینا به «نفسِ بشری» و ورود به بحث «بدن»، هر چند بسیار روشنگرانه و آموزنده است، اما برای شخص خود وی ظاهراً تنها از اینرو بوده که بتواند توانایی و قدرت نفسِ ناطقه را آشکار سازد. نفسی که ظاهراً از نظر ابن‌سینا، مجوز ورودش به عالم عقلی، نخست داشتن بدن و بعد ترک آن است.

منِ من که در من است به مجرد که من است
لیک در خودِ خود یک من از دو من است.

7- ابن خلدون

ابن‌خلدون(808-732 قمری)، سیاست‌مدار، جامعه‌شناس، انسان‌شناس، تاریخ‌نگار، فقیه و فیلسوف مسلمان در تونس به دنیا آمد. عبدالرحمن آموزش‌های آغازین را را نزد پدرش فراگرفت و سپس نزد علمای تونسی قرآن و تفسیر، فقه، حدیث، علم رجال، تاریخ، فن شعر، فلسفه و منطق آموخت. او در دربار چند امیر در مراکش و اندلس(اسپانیا) به کار سیاسی پرداخت، اما در 42 سالگی به نگارش کتابی پیرامون تاریخ جهان رو آورد که مقدمه‌ی آن بیش از خود کتاب شناخته شده است. او را از پیشگامان تاریخ‌نویسی به شیوه‌ی علمی و از پیشگامان علم جامعه‌شناسی می‌دانند. ابن‌خلدون در 76 سالگی درگذشت و در مزار صوفیان، در بیرون باب النصر(دروازه پیروزی)، قاهره، به خاک سپرده شد.

ابن‌خلدون در مقدمه، ارتباط دانش عمران با تاریخ را روشن می کند. منظور او از دانش عمران (علم العمران) علم جامعه شناسی است. به نظر او تاریخ‌نگاران باید با دیدی جامعه‌شناختی، تاریخ را بنویسند. به روشنی می‌گوید که تاریخ‌نگار باید خبرها را در چارچوب علم عمران عرضه کند و می‌نویسد که تاریخ دارای ظاهر و باطن است. تاریخ در ظاهر اخباری است درباره‌ی روزگاران و دولت‌های پیشین و معمولا برای تمثیل و تزئین کلام

به کار می‌رود، اما در باطن تفکر و تحقیق درباره‌ی حوادث و مبادی آن‌ها و جست‌وجوی دقیق برای یافتن علل آن‌ها است و چون از کیفیت روی‌دادها و علت حقیقی آن‌ها بحث می‌کند "علمی" است سرچشمه گرفته از حکمت و سزاست که ازدانش‌های آن شمرده شود. ابن‌خلدون هر فصلی از مقدمه را با نقل یکی از آیه‌های قرآنی پایان می‌بخشد. بنابراین گفته‌اند که او عقل و عرفان هر دو را با هم داشته و هر دو را به کار برده است. ابن‌خلدون عامل‌های بسیاری را که در جامعه‌های بشری باعث جهش و ترقی می‌شود، نام می‌برد. یکی از این عامل‌ها عصبیت است؛ **عصبیتی** به مفهوم همبستگی اجتماعی. همبستگی که او از آن یاد می‌کند، عصبیت دوره‌ی جاهلیت نیست بلکه همبستگی‌های عقلانی است که پس از دوره‌ی جاهلی باعث ایجاد دولت و ملت واحدی در محدوده‌ی جغرافیایی خاص می‌شود. جامعه‌شناسان معاصر، ابداع مفهوم ناسیونالیزم در جامعه‌های بشری را در اصل از نوآوری‌های ابن‌خلدون می‌دانند که آن‌ها را در سده‌های چهاردهم میلادی به صورت عصبیت عنوان نمود. ابن‌خلدون کلید شناخت علمی تاریخ را در گرو شناخت علم عمران (جامعه شناسی) می‌داند. به همین جهت است که می گوید : **" انسان دارای سرشتی مدنی است، یعنی ناگزیر است اجتماعی زیست کند که در اصطلاح آن را مدنیت گویند و معنی عمران همین است."**

ابن‌خلدون از علت انحطاط و سقوط قوم ها نیز بحث می کند و می‌گوید : توحش، همزیستی، عصبیت‌ها و انواع جهان‌گشایی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر، در ترقی و انحطاط ملت‌ها تأثیر مستقیم دارد. به همین دلیل است که ابن‌خلدون را مونتسکیوی جهان اسلام

می‌گویند، زیرا مونتسکیو نیز، پس از ابن‌خلدون، از دید تاریخی علمی درباره‌ی انحطاط رومیان نظریه‌هایی داده است که مورد تأیید همه‌ی تاریخ نگاران قرار گرفته است.

ابن‌خلدون بر این باور بوده است که برای بهره‌مندی درست از تجربه‌های گذشتگان، که به صورت خبرها و روایت‌هایی به ما رسیده است، به منبع‌ها و دانش‌های گوناگونی نیاز هست که باید آن‌ها را به نگرش درست با هم مقایسه و تجزیه و تحلیل کرد تا از لغزیدن در پرتگاه نادرستی در امان بمانیم. به همین خاطر است که در مقدمه‌ی خود مطالب گوناگونی پیرامون زندگی اجتماعی انسان بیان می‌کند تا جایی که اندیشمندان پیشین و کنونی گاهی آن را یک دانش‌نامه(دایرةالمعارف) دانسته‌اند.

بر اساس نظریه‌های تاریخ‌شناسان برجسته‌ی‌معاصر، آرنولدتوین‌بی و جامعه‌شناسان معروفی چون پیترام سوروکین و دیگر اندیشمندان اروپایی و امریکایی، ابن‌خلدون در پیشنهاد کردن نظریه‌های جامعه‌شناسانه و پژوهش‌های تاریخی فراتر از عصر خویش حرکت کرده است. ابن‌خلدون واژه‌ی توسعه را در عام‌ترین شکل و در اشاره به تحولات مکانی و زمانی جامعه‌ها به کار برده است. بنابراین از نظر وی علم تحول و تطور و یا جامعه‌شناسی (علم‌العمران) در بستر علمی خویش به تاریخ مربوط بوده، زیرا این علم طریقه‌ای برای بررسی و درک تاریخ بوده است.

ابن‌خلدون در تشریح روابط پویای جوامع چادرنشین قبیله‌ای، روستایی و شهری نشان داد که چگونه جامعه‌ها از سازمان‌های ساده به سوی سازمان‌های **پیچیده حرکت** می‌کنند. عصبیت یا همبستگی گروهی و پیوستگی اجتماعی در میان جامعه‌های قبیله‌ای مستحکم‌تر است. به

این ترتیب، او به وجود دو نوع جامعه اشاره می کند. جامعه‌ی بدوی و اولیه (جامعه‌البادیه) و جامعه متمدن و پیچیده (جامعه‌الحاضره). جامعه‌ی متمدن که از شهرنشینی ناشی می شود برسه عامل متکی است :جمعیت، منابع طبیعی و کیفیت حکومت.

از نظر او توسعه تنها به معنی پیشرفت کمی بر حسب رشد اقتصادی نیست، بلکه پاره‌ای از عامل‌های اجتماعی، روانشناختی، فرهنگی وسیاسی نیز برای تداوم و کیفیت توسعه در جامعه‌ی پیشرفته ضروری است. به این ترتیب، انحصار فزاینده‌ی قدرت از سوی حاکم و نهادهای حکومتی، افزایش مصرف غیرضروری، افراط مردم در تجمل، افول عصبیت (همبستگی و پیوستگی اجتماعی)، رشد فردی، از خود بیگانگی در جامعه، همه از دیدگاه ابن‌خلدون نشانه‌های نخستین فروپاشی جامعه‌های متمدن و شهری و توسعه یافته به حساب می‌آیند. ابن‌خلدون در بخش‌های گوناگون مقدمه‌ی خود به اصول و روش‌های آموزش پرداخته است. او گرچه در جاهایی واژه‌ی تعلیم را به مفهوم عمومی از تعلیم و تربیت به کار برده و موضوع‌های اخلاقی، تربیتی و روانی را زیر همان عنوان بررسی می‌کند، اما درباره‌ی اصول و روش‌ها، بیش‌تر مفهوم ویژه‌ی آن یعنی آموزش را در نظر داشته است.

ابن‌خلدون در مورد جایگاه دانش در ایران پیش از اسلام نوشته است: *" جایگاه علوم عقلی در نزد پارسیان بسیار والا بود و حیطه‌های آن ها بسیار گسترده بوده است. چرا که دارای حکومت‌های پایدار و با شکوه بودند. گویند پس از کشته شدن داریوش به دست اسکندر و چیره شدن اسکندر به سرزمین کیلیکیه و دست یافتن به کتاب‌ها و علوم بی‌شمار پارسیان، این دانش‌ها از پارسیان به یونانیان رسید. هنگامی که سرزمین پارس فتح شد و در آن*

کتاب‌های فراوانی یافتند. سعدابن ابی وقاص به عمر ابن خطاب نوشت و از او درباره‌ی کتاب‌ها و انتقال آن‌ها به مسلمانان کسب اجازه کرد. عمر در پاسخ به او نوشت که تا کتاب‌ها را به آب ریزد با این استدلال که اگر هدایتی در این کتاب‌ها باشد خداوند ما را به بیش از آن‌ها هدایت کرده است و اگر در آن‌ها گمراهی باشد، خداوند ما را از آن‌ها حفظ کرده است. به این ترتیب، کتاب‌ها را در آب ریخته یا آتش زدند و دانش پارسیان از دست ما رفت".

ابن‌خلدون در دیباچه خود در ارتباط با نام، محتوای آن و روشی که به کاربرده است اضافه می‌نماید: از اینرو آنرا به کتاب العبر...نامیدم و درباره‌ی آغاز نژادها و دولت‌ها و همزمانی ملت‌های نخستین و موجبات انقلاب و زوال ملت‌ها، در قرون گذشته و آنچه در اجتماع پدید می‌آیداز قبیل: دولت و ملت و شهر و محل اجتماع چادرنشین‌ها، ارجمندی و خواری و فزونی و کمی جماعات و دانش و کسب و گردآوری ثروت و از دست دادن آن و کیفیات واژگون شدن و پراکندن اقوام و دولت‌ها و چادرنشینی و شهرنشینی و آنچه روی داده و آنچه احتمال و انتظار روی دادن آن می‌رود هیچ فروگذار نکردم، بلکه جملگی آن‌ها را بطور کامل و جامع آوردم و براهین و علل آن‌ها را آشکار کردم... و پس از آنکه کوشش در تألیف این کتاب را به کمال رسانیدم و مانند شمعی فروزان آن را بر سر راه بینندگان قرا داشتم و در میان دانش‌ها، روش و اسلوب آنرا آشکار ساختم و دایره آنرا در میان علوم توسعه بخشیدم و گرداگرد آنرا دیوار کشیدم آن را از دیگر علم‌ها جدا ساختم و اساس آنرا بنیان نهادم، این نسخه از آن کتاب را به کتابخانه خداوندگارمان، خواجه و پیشوا... ارمغان داشتم.

آنچه که در بالا از قول ابن خلدون نقل شد نشانگر ارزش و اهمیتی است که تحلیل وقایع و پدیده های اجتماعی از دید تاریخی و با روشی جدید که مبتنی بر کشف رابطه علی بوده، برای وی داشته است و به همین دلیل، چنانکه بعداً خواهیم دید ابن‌خلدون در بحث از کلیه‌ی وقایع و پدیده های مورد مطالعه‌ی تاریخ، **سعی در ارائه‌ی کشف نوعی رابطه علت و معلولی می‌نماید و پدیده‌ی مورد نظر را با پدیده های دیگر اجتماعی یا جغرافیایی درارتباط قرارمی‌دهد.** درحقیقت شهرت وی نیز در این است که برای اولین بار وقایع تاریخی وحوادث اجتماعی را در رابطه علی جستجو نموده و بدنبال کشف قانونی عام حاکم بر حیات اجتماعی ملت‌ها است. ابن‌خلدون درباره‌ی دولت نیز که یکی از نهادهای اساسی است به تفضیل به بحث پرداخته و ظهور و سقوط دولت‌ها را در مراحل مختلف مورد بررسی قرار داده است.

عصبیت یا قوه‌ی عصبیه از نظر ابن‌خلدون

اصطلاح عصبیت به کرات در نوشته‌های ابن‌خلدون آمده است. نویسندگان و دانشمندان این اصطلاح را که در حقیقت محور اصلی سخنان و نظریات اوست به صورت‌های مختلف مورد تفسیر قرار داده‌اند. گو اینکه در حال حاضر، غالب جامعه‌شناسان، اصطلاح انسجام اجتماعی دورکیم را برای عصبیت به کار می‌برند، ولی چنانچه بخواهیم این اصطلاح را بازتر مورد مطالعه قرار دهیم، لازم است به مطالعات و بررسی هایی که در این مورد شده است اشاره کنیم.

یکی از پژوهشگرانی که درباره‌ی ابن‌خلدون وخصوصاً در مفهوم عصبیت به بحث پرداخته لاگوست مؤلف کتاب جهان‌بینی ابن‌خلدونم است وی درباره‌ی مفهوم عصبیت و تعاریف مختلفی که توسط نویسندگان ارائه شده است چنین می نویسد: معذلک غالب مفسرین و شارحین ابن‌خلدون به معنای عمیق آن توجه نکرده اند. بعضی عصبیت را فقط بر اساس بخشی از نتایج سیاسی حاصله از آن تعریف کرده اند. بعضی دیگر برای آن تعاریفی ساخته‌اند که با مضامین کلی جامعه‌شناسی مترادف است، دسته‌ی سوم عصبیت را با شرایط و مقتضیاتی که موجب توسعه و قوت آن می‌شود یکی گرفته‌اند. خلاصه به تعداد مفسرین و شارحین ابن‌خلدون، تعریف‌هایی برای عصبیت وجود دارد. مضافاً اینکه عده‌ای از آنان یکی پس از دیگری حدسیات یگدیگر را تکرار کرده‌اند. از این جهت، نقد این تفسیرها و تعبیرهای مختلف و مقابله آن‌ها با محتوای (مقدمه)، خود می‌تواند به ما کمک کند تا به تدریج معنای پیچیده عصبیت را استخراج کند. برخی که عصبیت را از مجرای نتایج آن تعریف کرده اند، اصطلاحات

زیر را پیشنهاد کرده‌اند: (جنبندگی دولت)(قوه‌ی حیاتی یک قوم) و...از نظر روزنتال عصبیت قوه‌ی محرکه تأسیس دولت است. تعاریفی امثال (وطن پرستی)،(شعور ملی)به کلی نادرست است. این‌ها مفاهیم عام و جدیدی هستند که با شرایط افریقای شمالی ذرقدون وسطی، ابدا تطبیق نمی‌کنند. در آن زمان ملت به معنای دقیق کلمه وجود نداشته است و نهادهای قبیله‌ای، اصل شمرده می‌شده‌اند. برای تعریف عصبیت، مفاهیم کلی جامعه‌شناسی نیز بکار رفته است. نظیر روح عام، همبستگی‌اجتماعی، همبستگی‌گروهی، اراده‌ی مشترک و همبستگی در معنای وسیع آن.

به عقیده‌ی توین‌بی(toynbee) **عصبیت عبارت است** از باقت روحانی که کلیه‌ی اعضای سیاسی و اجتماعی از آن ساخته شده‌اند. این تعریف گرچه مبالغه‌آمیز است، ولی اهمیت عصبیت را بخوبی نشان داده است. گروهی دیگر از محققین که بطور کلی عصبیت را با تعاون مترادف کرده‌اند، خواسته‌اند تعریف دقیقتری برای آن پیدا کنند. از این رو، اصطلاحاتی نظیر تعاون بر اساس سلحشوری و روحیه سلحشوری را پیشنهاد کرده‌اند....

از تعابیر متعددی که شرحشان به اختصار گذشت چنین استنتاج می‌شود که : **اولاً** ، عصبیت مفهومی است مهم و پیچیده و **ثانیاً**، هر یک از این تعابیر فقط نمایانگر بخشی از واقعیت است، بعضی زیاده کلی هستند و بعضی دیگر زیاده جزئی و محدود که در آن‌ها فقط به یکی از عوامل متشکله عصبیت توجه شده و حال آنکه عصبیت مجموعه ای است پیچیده، مرکب از عواملی که دارای طبیعت‌های بسیار مختلفی هستند. **بعضی** نیز عصبیت را روح گروهی یا روح جماعت یا روح جمعی، نیروی رقابت خون، غرور ملی و نژادی دانسته اند. **ابن‌خلدون**

عصبیت را درمعنای وسیعی به کار برده و آن را مهمترین عامل تبیین تحولات اجتماعی می‌داند. بر روی هم اشتراک اعضای دولت در کارهای گوناگون و هم سودی و همفکری آنان، موجد عصبیت است. البته معنای اشتراک اعضای دولت اشتراک نسبی است. پیوند خویشاوندی بجز در مواردی اندک در بشر طبیعی است و لازمه آن نشان دادن غرور قومی نسبت به نزدیکان است، در موقعی که ستمی به آنان برسد یا در معرض خطر واقع شوند، زیرا عضو هر خاندانی وقتی ببیند که به یکی از نزدیکان وی ستمی رسید یا نسبت به او دشمنی و کینه توزی شده است در خود یک زبونی و خاری احساس می‌کند.

ابن‌خلدون عقیده دارد که بعد از این که جامعه‌ی قبیله‌ای، تبدیل به جامعه یکجانشین گردیده و دولت استقرار یافته و شالوده آن محکم گردد نیروی عصبیه بتدریج از مردم رخت بربسته و بجای آن رفاه جویی، تن‌آسایی و تجمل‌پرستی بوجود می‌آید و در نتیجه سستی و رخوت و عاری شدن جامعه از خصائل و صفاتی که افراد را در مقابل سختی ها و شدائد مقاوم نموده بود زمینه برای اضمحلال جامعه و سقوط دولت فراهم می‌گردد و این جایگزینی قبائل و تبدیل آن‌ها به جوامع یکجانشین، دائماً ادامه یافته و این همان نظریه‌ای است که بعنوان سیر تطور دورانی تاریخ از آن نام می‌برند منشأ عصبیت بر اساس آرا ابن‌خلدون در عوامل زیر می باشد:

1- فطرت 2- نسب و حسب 3- دین 4- محیط جغرافیایی و نوع معیشت.

بطور خلاصه بر اساس آنچه از نظریت ابن‌خلدون در ارتباط با سیر تطور دورانی تاریخ بر می‌آید، وقتی بدویان به دلیل داشتن عصبیت بیشتر بر یکجانشینان غلبه می‌یابند و موجبات

تأسیس دولت جدیدی را فراهم می‌آورند، رؤسای قبایل با تجملات شهری و خلق و خوی شهریان خو گرفته و بتدریج، شجاعت و مناعت و سخت‌کوشی و سایر صفات و خصائل نیکوی چادرنشینی جای خود را به ترس و جبن و دوستی و روحیه‌ی محافظه کاری داده و در نتیجه عصبیت آن‌ها به ضعف گراییده و زمینه، مساعد و آماده می‌شود تا قبیله‌ی دیگری که دارای عصبیت شدیدتر و قویتری است بر آن‌ها چیره گشته و دولتی را که قبیله پیشین مستقر کرده بود، مضمحل نموده و دولت جدیدی تأسیس گردد و این دور تسلسل و توالی همچنان ادامه می‌یابد و بدین ترتیب عصبیت، قدرت محرکه قبیله و شرط اساسی استقرار دولت در بین مردم ابتدائی محسوب می‌گردد.

ابن‌خلدون در ارتباط با تحول فرهنگ‌ها و فرهنگ‌پذیری نیز می‌گوید: *... و فرمانروایان و پادشاهان، هرگاه بر دولتی استیلا یابند و زمام امور آن را بدست گیرند، ناچارند آداب و رسوم و عاداتی از روزگار پیش از فرمانروایی خویش را بپذیرند و بسیاری از آن‌ها را اقتباس کنند و گذشته از این عادات نسل خویش را نیز از یاد نبرند، از این رو در آداب و رسوم و عادات دولت آنان، برخی از اختلافات با عادات نسل اول پدید می آید و باز وقتی پس از این دولت، دولت دیگری روی کار آید و عادات خود را با عادات آن دولت در آمیزد باز هم برخی از اختلافات روی می‌دهد که نسبت به دولت نخستین شدیدتراست. آنگاه بتدریج این اختلافات در دولت‌های بعدی همچنان ادامه می‌یابد تا سرانجام روی هم رفته به تضاد و تباین منجر می‌شود و بنابراین تا روزگاری که ملت‌ها و نسل‌ها به توالی ایام و اعصار، در کشورداری و*

سلطنت تغییر می‌یابند. اختلافات عادات نیز همچنان پایدار خواهد بود و وقوع چنین کیفیاتی اجتناب ناپذیر بشمار خواهد رفت.

زایش و نابودی تمدن‌ها از دیدگاه ابن‌خلدون

ابن‌خلدون، در کتاب خویش از واژه عمران، بسیار یاد می‌کند که معنای تحت‌اللفظی آن را می‌توان فرهنگ پنداشت. آنچه هویدا می‌نماید آن است که **ابن‌خلدون عمران را به 2 دسته تقسیم می‌کند: عمران بدوی و عمران شهری.** افراد جامعه نخست تلاششان برای رفع نیازهایی چون خوراک و جان پناه است و آن را با کشاورزی و دامپروری به دست می‌آورند. اعضای دومین اجتماع جهت تأمین معاش از بازرگانی یا صنعت بهره می‌گیرند. بنابراین جامعه به چادرنشینان (بدو) و شهرنشینان (حضر) تقسیم می‌شود. در هر کدام از این دو، سازمانی اجتماعی وجود دارد که برای کمک افراد در دستیابی به ابزار معاش و تأمین حمایت متقابل اعضای جامعه رشد یافته است. اجتماع شهری، از آن جهت که در کنار ضروریات زندگی به تجملات و وسایل آسایش نیاز دارد، از جامعه بدوی پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر است.

زندگی در بیرون شهرها نیازمند سازمان قبیله‌ای است و این نظام به سهم خود موجد نیروی یکپارچگی است که قوام آن بر پایه پیوندهایی ناشی از ارتباط، که خود بر پیوندهای خونی، هم‌سوگندی (حلف) و... استوار است. ابن‌خلدون این مفهوم را عصبیت می‌نامد. به باور او از آنجا که همه انسان‌ها به خانواده خود علاقه دارند و از ستم بر دیگران خودداری نمی‌کنند، باید در هر جامعه بیابانگرد و چادرنشین، خانواده‌ای حاکم و فرمانروا باشد، خانواده‌ای که عصبیت آن قوی‌تر از دیگر خانواده‌ها باشد. این قدرت برتر به آنان امکان می‌دهد که سلطه

یا پادشاهی خود را بر دیگر خانوارها تحمیل کنند. این فرآیند گسترش و ادغام تدریجی تا بدانجا ادامه می‌یابد که دولت موجود تصرف و فتح شده یا دولتی جدید ایجاد شود. ابن‌خلدون معتقد است که فرهنگ بدوی با میل به قدرت، توانگری و آسایش به سوی تمدن سوق می‌یابد. اعضای چنین جامعه‌ای قادرند دولتی متمدن را فتح کنند یا چنین دولتی را تشکیل دهند، زیرا توانایی، دلاوری و بردباری و بالاتر از همه همبستگی داخلی دارند. با این همه پیمودن راه به سوی تمدن همواره برای یک گروه بدوی آسان نیست. فضایل جوامع بادیه‌نشین می‌تواند منبع ناسازگاری جدیدی شود. همبستگی جامعه بدوی ثبات ندارد و هرگاه افراد آن به اهداف معینی دست یافتند ممکن است با تقاضاهای دیگر حاکم خویش، مخالفت در پیش گیرند و با بسنده کردن به آنچه بدان دست یافته‌اند، ممکن است تحت سلطه دولتی متمدن درآمده و فریفته راه و روش‌های آن شده و به پاداش ناچیزی در مقابل مزدوری برای آنان دلخوش کنند. علاوه بر این، شکل بدوی زندگی ایشان به گونه‌ای است که آنها عاداتی مغایر با راه و رسم تمدن کسب کرده‌اند و این عادات شاید طبیعت دوم آنان شده است و رفتارها و روحیات اجتماعی و روانی خاصی گرفته باشند که آنان را از ایجاد یک تمدن بازدارد و به تباه کردن تمدنی که بر آن غلبه یافته‌اند، وادارد. اینان حتی ممکن است مقدمات مدنیت را در منطقه‌ای محدود به وجود آورند یا دولت شهرنشین ناتوانی را مسخر سازند، اما معمولا مدنیتی که بدان دست می‌یابند ماندگاری چندانی نخواهد داشت و دولتی که به تصرفشان درآمده رو به تباهی می‌نهد. به باور ابن‌خلدون، حکومت همواره با زور و قدرت استقرار می‌یابد و دولت‌های بدوی، اسلاف از کار افتاده خود را به کنار زده و آنگاه خود نیز رو به زوال می‌روند.

البته در دیدگاه ابن‌خلدون در رسیدن به یک مدنیت بزرگ، عصبیت به تنهایی کافی نیست و باید نیروی دیگری وجود داشته باشد تا عصبیت را افزایش داده و استواری بخشد. آن نیرویی که می‌تواند چنین کند **دین** است که خود برای استقرار نیازمند عصبیت است. خویشاوندی بدون عصبیت به دست نمی‌آید، دعوت دینی هم منهای عصبیت، توفیقی نخواهد داشت. **دین قوی‌ترین نیرویی** است که می‌تواند تمدنی را پدید آورد و احکام آن موثرترین ابزار برای پاسداری از آن است.

جانمایه کلام آن که به نظر ابن‌خلدون هر تمدن 3 مرحله‌ی اصلی را طی می‌کند:

مرحله‌ی پیکار و مبارزه‌ی اولیه، مرحله‌ی پیدایش خودکامگی و استبداد و سرانجام مرحله تجمل و فساد که پایان تمدن به شمار می‌رود. وی همچنین نماد برجسته تمدن دولت را نیز تابع قانون طبیعی رشد، بلوغ و انحطاط می‌داند و اذعان می‌دارد که **گذر از 5 مرحله** برای آن محتمل است:

1- دوران فتح: در این مرحله، عصبیت استوار بر خویشاوندی و دین در حفظ دولت حیاتی است و فرمانروا موقعیت خویش را بیشتر مدیون احترام داشتن همانند یک رئیس قبیله است تا یک پادشاه.

2- دوران خودکامگی: در این دوران، حاکم همه قدرت را به انحصار خویش درآورده و خودکامه و عنان‌گسیخته می‌شود. همبستگی طبیعی و دین چون به معنای مشارکت قدرت است تحت کنترل درآمده و در خدمت حاکم به کار گرفته می‌شود. همبستگی جای خود را به سپاه مزدور و نظام اداری که خواسته‌ها و آمال حاکم را پیاده می‌کند، می‌دهد.

3- دوران اوج قدرت: این مرحله عصر تجمل‌گرایی و رفاه‌خواهی است. هزینه‌های گزافی صرف بناهای عمومی و زیباسازی شهرها می‌شود. هواداران حاکم از بخشش‌های او بهره‌مند می‌شوند. هنرهای زیبا و صنایع از سوی طبقه حاکم ترویج می‌شود. شکوفایی و رونق اقتصادی به دنبال می‌آید.

4- دوران انحطاط: شاخصه‌ی اصلی این دوران شادکامی است. حاکم و محکوم هر دو راضی و خوشحالند. رفاه و ارضای هوس‌ها خوی و عادت همه است. در این مرحله دولت به آنچه پیشینیان به دست آورده‌اند متکی است و در برابر هر قدرتی که به از هم گسیختن رونق آنان بینجامد، ناتوان. در این دوران دولت بتدریج رو به فرسودگی و تجزیه می‌نهد.

5- دوران سقوط: اسراف در این دوران فراوان است، دولت به پیری رسیده و مرگی تدریجی، دردناک و خشونت‌بار سرنوشت محتوم آن است. لشگریان مزدور و اداریان برای به چنگ آوردن قدرت حاکم دسیسه‌سازی می‌کنند و جز نام و نشان برای حاکم باقی نمی‌گذارند. سرانجام هجومی از بیرون به حیات دولت خاتمه می‌بخشد یا ممکن است دولت آنقدر به انحطاط ادامه دهد که همچون فتیله چراغی که نفت آن پایان یافته خاموش شود.

شیوه‌ی کار ابن‌خلدون

ابن‌خلدون، که دارای شهرت جهانی می باشد، شخصی است فیلسوف، مورّخ، سیاست مدار، جامعه‌شناس، اقتصاددان و مبدع «علم عمران» که بیش از ششصد سال پیش با روش کاملاً علمی و فراتر از عصر خویش، به مطالعه و تحقیق ابعاد گوناگون پدیده‌های اجتماعی پرداخته است. این علم تعداد زیادی از رشته‌های علوم انسانی زمان ما را در برمی گیرد.

وی همه تجارب و تأملّات و اندیشه‌های خود را در کتاب مفصّل مقدّمه که سبب اشتهار جهانی‌اش شد، به ودیعه نهاد. مقدّمه تصویر گویایی از زندگی اجتماعیِ جوامعی است که در عصر ابن‌خلدون وجود داشتند. جنبه‌ی برجسته این کتاب بُعد اجتماعی آن، یعنی تحلیل پدیده‌های اجتماعی است. وی در مطالعات خود، به دنبال سازوکاری می‌گشت که بتواند با آن تفسیر مناسبی از تحوّلات اجتماعی ارائه دهد که چگونه پدیده ای متولّد می‌شود، رشد می کند و به تکامل می‌رسد و پس از چندی از هم فرو می‌پاشد. اگر با دقت بیشتری به مقدمه وی بنگریم، هسته‌ی اولیه همه علوم اجتماعی و بسیاری از مسائل را در آن می‌یابیم. از این رو، مقدّمه‌ی وی می‌تواند منبع ارزشمندی برای مطالعات جامعه‌شناختی و تاریخی باشد. هر قدر محقق در مباحث وی دقیق‌تر شود، به اهمیت و ژرف‌بینی‌اش بیشتر واقف می‌گردد. بحث وی در این کتاب، از یک مقدّمه به مفهوم عادی فراتر است؛ زیرا به ارائه و تأسیس رشته‌ی علمی مستقل پرداخته و اهداف، فواید، مسائل و موضوع آن را بیان داشته و برای اثبات استقلال آن، روابطش را با سایر علوم مشابه بررسی کرده است و از آیندگان خواسته کار نو و بدیع وی را ناتمام رها نکنند «تجربه» و «اندیشه» دو منبع اساسی مقدّمه هستند که خود

وی بارها بدان‌ها اشاره کرده که آنچه را نوشته، از ذهن خودش تراوش نموده و از جانب خداوند به او اضافه شده است: «... مقدّمه آن را به این شیوه شگفت، که در آن عالم تنهایی به آن رهبری شدم، تکمیل کردم و در آن ایّام، سیلی از علوم و معارف بر فکرم هجوم آورد و من فقط زبده و مغز آن را امتخاض کردم و در این تألیف آوردم... و خداوند مرا به سوی آن الهام کامل نموده است...» با ترجمه‌ی مقدّمه به زبان‌های مهم جهان، بسیاری از محققان دریافتند که وی بر بسیاری از محققان اروپایی در آراء و نظریه‌های با ارزش و مهم سبقت جسته است. از آن پس، دانشمندان رشته‌های گوناگون نظریه‌های ابن‌خلدون را مورد مطالعه قرار دادند و دریافتند که وی بر بسیاری از مشهورترین صاحب‌نظران رشته‌های اجتماعی همانند ویکو، ماکیاول، اگوست کنت، کورنو، جان بودن، دیوید هیوم، آدام اسمیت و دیگران مقدّم است و بذرهای نظریات دانشمندان زیادی را می‌توان در آن یافت. پس از این آشنایی بود که اظهارنظرهای جالبی درباره‌ی شخصیت و اثرش شروع شدند. در اینجا فقط به بیان سه اظهارنظر اکتفا می‌شود:

- آرنولد توین بی، مورّخ شهیر بریتانیایی، در تألیف بزرگ خود، به نام مطالعه‌ای در تاریخ چنین آورده است: «... ابن‌خلدون در مقدّمه‌ی خویش بر تاریخ جهان، فلسفه‌ای از تاریخ در تصور گنجانیده و صورت‌بندی کرده است که بی تردید، سترگ‌ترین اثری است از نوع خود که تاکنون در هر عصری یا سرزمینی به وجود آمده است... به نظر می‌رسد که وی در زمینه‌ای که برای تحقیقات خویش برگزیده، ملهم از هیچ یک از پیشینیان خود نبوده است».

- رابرت فلینت، فیلسوف انگلیسی، در کتاب خود به نام تاریخ فلسفه تاریخ نوشته است: «... در زمینه‌ی علم یا فلسفه‌ی تاریخ، نامی درخشان زینت بخش ادبیات و علوم عرب شد. نه در دوره‌ی کلاسیک و نه در عصر قرون وسطای مسیحی نمی‌توان شخصیتی یافت که حتی اندک به درخشش ابن‌خلدون باشد... او در مقام نظریه‌پردازِ تاریخ، در هیچ عصر و سرزمینی همتا نداشته است... افلاطون، ارسطو و آگوستین همطراز با او نیستند و سایرین شایستگی آن را ندارند که حتی نامشان در جوار نام او ذکر شود. اصالت و فرزانگی و ژرف بینی و جامعیت وی همه یکسان، قابل تحسین و ستایش است».
- جورج سارتن، محقق آمریکایی، در وصف ابن‌خلدون می‌نویسد: «... ابن‌خلدون مورّخ، سیاست‌مدار، جامعه‌شناس، اقتصاددان و محققی ژرف در امور بشر بود و در پس تجزیه‌وتحلیل گذشته بشر برای دریافت حال و آینده او. وی در زمره‌ی نخستین فلاسفه تاریخ است و بر ماکیاول، جان بودن، ویکو، اگوست کنت و کورنو تقدّم فکری داشته است.»

علم عمران

ابن‌خلدون تلاش علمی و نظریه‌پردازی خود را با انتقاد از مورّخان پیشین و ارائه‌ی نگرشی نو از تاریخ شروع می‌کند و با ابداع دانشی جدید به نام «علم عمران» و بیان موضوع و بعضی از مسائل و قوانین حاکم بر آن، کارش را به پایان می رساند و ادامه راه را از محققان پس از خود طلب می‌کند.

آنچه بیش از هر چیز دیگری موجب شد وی از علم تاریخ به «علم عمران» رهنمون گردد، نحوه‌ی مطالعه و دیدگاه انتقادی او از تاریخ بود. وی از پیشینیان خود بدین علت که حسّ کنجکاوی و شیوه‌ی علمی نداشته‌اند انتقاد می‌کند و خود با بررسی های خاصش تحوّلی در تحلیل‌های علمی زمانه به وجود می‌آورد.

وی در دیباچه‌ی مقدّمه، وارد بحث علم تاریخ می‌شود و بیان می‌دارد: تاریخ از جمله فنون متداول در میان ملت‌هاست که هم مردم عادی و هم پادشاهان به معرفت آن اشتیاق دارند و در درک و فهم آن همه مردم یکسانند. وی ادامه می‌دهد که تاریخ دارای دو بعد است: ظاهری و باطنی. در بعد ظاهری، تاریخ مورد شناسایی مورّخان پیشین قرار گرفته، موضوع علم تاریخ را تشکیل می‌دهد. در نظر وی، تاریخ در بعد ظاهری عبارت است از: بیان اخبار درباره‌ی گذشتگان و اینکه چگونه اوضاع و احوال آن‌ها منقلب می‌شود و دولت‌هایی می‌آیند و به جهانگشایی و عمران می‌پردازند و چگونه پس از مدتی منقرض می‌شوند و جای خود را به دیگران می‌دهند. ولی او خود بُعد دیگری از وقایع و حوادث تاریخی را کشف کرد که مورد توجه و درک مورّخان قرار نگرفت و آن را مسئله علم جدید خود، یعنی «علم عمران» قرار داد. در نظر وی، تاریخ در بُعد باطنی عبارت است از: تفکر، تحقیق و علت‌یابی دقیق درباره‌ی حوادث و مبادی آن‌ها و همچنین علمی دقیق به چگونگی وقایع و علل تحقق آن‌ها. به سبب بعد دوم، ابن‌خلدون تاریخ را از علوم حکمت می‌داند و معتقد است: تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و شایسته می‌داند که از علوم آن شمرده شود. گرچه علم «عمران» رابطه‌ی نزدیک و تنگاتنگی با علم تاریخ دارد، ولی به دلیل جدا بودن موضوع و هدف، آن را مستقل

از تاریخ می‌داند. به اعتقاد وی، هدفِ «تاریخ» خبر دادن از حالات و کیفیاتی است که در اجتماع روی می‌دهند، ولی هدف علم «عمران»، کشف علل و عوامل مؤثر در رویدادهای اجتماعی و بیان شرایط و زمینه‌های تحقق آن‌ها است، نه صرف توصیف و ذکر وقایع اجتماعی. در واقع، ابن‌خلدون با نقد تاریخ و ارائه‌ی تلقّی جدید از آن، اولین گام را در طراحی علم جدیدش برداشته است.

ابن‌خلدون عقیده داشت: عمران (اجتماع) و تمدن، در تحوّلات خود، طبیعت‌هایی (علل و قوانین) دارند که می‌توان با کشف آن‌ها اخبار و آثار را به آن ها ارجاع داد و بر آن‌ها حمل کرد. ولی شیوه‌ی کار مورّخان به گونه‌ای بود که این طبیعت‌ها را مورد تحقیق و توجه قرار نمی‌دادند؛ چنان که می‌نویسد: در بین مورّخان تحقیق و تفحّص از علل حوادث نادر است. وی با نقد این شیوه ها به کشف و تدوین علم عمران نایل آمد.

ابن‌خلدون پس از ردّ شیوه مورّخان پیشین، به تألیف کتابی مستقل اقدام کرد. وی دراین‌باره می‌نویسد: کتابی درباره‌ی تاریخ نگاشتم که در آن، حجاب را از روی سرگذشت نسل‌ها برداشتم و عبرت‌ها و اخبار آن را فصل‌بندی کردم و در آن علل و اسباب شروع دولت‌ها و عمران (جوامع) را روشن ساختم... و ابعاد تاریخ را کاملاً منقّح کردم و آن را در خور فهم دانشمندان و خواص گردانیدم و در ترتیب و فصل‌بندی آن، روشی نو در پیش گرفتم و در بین روش‌ها، آن را روشی بدیع و طریقه‌ای شگفت‌آور قرار دادم و در آن حالات عمران و تمدن و هر آنچه را از عوامل ذاتی در اجتماع بشری روی می‌دهد تشریح کردم؛ عوارضی که تو را از علل و اسباب موجودات بهره مند می‌سازد... و در آن چیزی را از قلم نینداختم... و

همه آن‌ها را به طور کامل و جامع بیان داشتم و براهین و علل آن‌ها را آشکار ساختم. از این رو، این کتاب تألیفی یکتا و بی‌مانند است... و من با همه این‌ها به قصور خود یقین دارم... پس از آنکه تألیف این کتاب را به کمال رساندم و آن را مایه روشنی اهل بصیرت قرار دادم و چراغ آن را برافروختم و در بین سایر علوم، روش و طریقه آن را آشکار ساختم و قلمروی آن را در بین معارف وسعت بخشیدم و گرداگرد آن را دیوار کشیدم، به کتاب خانه «ابوفارس»... هدیه نمودم.

وی هدف خود را از تألیف کتاب مقدّمه ارائه‌ی یک رشته‌ی علمی مستقل می‌داند. به نظر وی، این علم نوبنیاد او تمامی ویژگی‌های یک رشته‌ی علمی مستقل را داراست: «... هدف کتاب، اول از تألیفات ما همین است. گویی این شیوه، خود علمی مستقل است؛ زیرا، هم دارای موضوع است که عمران بشری و اجتماع انسانی است و هم دارای مسائل که عبارت از بیان رویدادها و حالاتی است که یکی پس از دیگری در عمران روی می دهد. داشتن موضوع و مسائل از ویژگی‌های هر رشته‌ی علمی است، چه وضعی باشد، چه عقلی.»

ابن‌خلدون ابتکار خود را در نوآوری علم جدید، شگفت انگیز و پرفایده می‌داند و اطلاع از آن را نتیجه تحقیق و ژرف‌بینی‌اش نسبت به حوادث عمران می‌انگارد و تصریح می‌کند: «آن را از جایی اقتباس نکرده، بلکه خود آن را استنباط و بنا نموده است. و حتی سوگند یاد می‌کند که من مطلّع نشده‌ام کسی درباره‌ی ابعاد این علم جدید سخن گفته باشد؛ نمی‌دانم آیا به خاطر غفلت آن‌ها از این علم بوده ـ البته چنین ظنی به آن‌ها ندارم ـ یا شاید در این‌باره مطالبی نوشته‌اند و حتی آن را به کمال هم رسانده‌اند، ولی به ما نرسیده است.

این علم به دنبال تحقیقات و مطالعات ممتدی که ابن‌خلدون شخصاً انجام داده بود و تجربه‌هایی که سالیان دراز در مناصب گوناگون اندوخته بود و همچنین پس از ارزیابی‌ها و انتقادهایی که از معرفت شناسی در عصر خود داشت و اطلاعات و دیدگاه‌های جدیدی که بدان‌ها دست یافته بود، به ذهنش خطور کرد و سپس این دستاوردها را در قالب علم مستقلی ارائه داد. وی سپس کوشید بر اساس امکانات و توانایی‌های نظری و تجربی‌اش، به تمایز بین علم جدید و آنچه در زمانش وجود داشت، بپردازد. او نخست تلاش می کرد تا علم جدید را از خطابه و سیاست متمایز سازد؛ **چون معتقد بود:** هدف و غایت علم جدید با هدف آن دو علم بالذات متفاوت است؛ علم عمران را نباید از مسائل علم «خطابه» دانست؛ زیرا خطابه گفتارهای اقناعی برای جلب یا انصراف توده‌ی مردم از عقیده‌ای مفید است، در حالی که علم «عمران» دانشی عقلی و برهانی است که با واقعیات محسوس و طبیعی سر و کار دارد. وی علم عمران را جزو علم «سیاست مُدُن» هم نمی‌دانست، زیرا سیاست مدن علم تدبیر منزل یا شهر به مقتضای حکم اخلاق و حکمت است تا عامّه مردم را به روشی که متضمّن حفظ نوع و بقای آن‌ها است وادار سازد. بنابراین، علم عمران، که اجتماع بشری را مطالعه می‌کند، علمی مستقل است، هرچند ممکن است در برخی مواقع با دانش‌های دیگر، اشتراک موضوع پیدا کند، ولی دیدگاه آن‌ها متفاوت است. وی در گام بعدی، برای اثبات استقلال علم عمران، آن را با علوم وضعی مقایسه می کند و معتقد است: علوم وضعی، به ویژه فقه، هرچند در براهین خود با مسائلی سروکار دارند که از حیث موضوع و نقطه‌ی بازگشت مانند مسائل علم عمران هستند، ولی در اصل از علوم غیرعقلی‌اند و از وحی ناشی می‌شوند و بررسی مسائل علم

عمران در آن علوم جنبه‌ی عرضی دارد. این علوم با مطالعه جامعه قصد پی بردن به مقاصد و اهداف شرع را دارند تا بتوانند تشخیص دهند که چگونه باید احکام شرع را در موارد عملی به مرحله‌ی اجرا درآورند، اما هیچ‌گاه از اجتماع به عنوان موضوع مستقل بحث نکرده‌اند، بلکه همچنان مطالعه اجتماع، فرع بر غرض اصلی آن‌ها باقی می‌ماند. غرض اصلی آنان تشریع اوامر شرع است، در حالی که علم عمران منوط به وحی و الهام نیست و با اثبات عقلی و استنتاج‌های خود، قطع نظر از اوامر شرع سروکار دارد و تحقیقی عقلانی درباره‌ی طبیعت انسانی و اجتماعی است. بالاخره، وی علم «عمران» را با آثار عظیم و عامه‌پسند حکیمانی همچون مسعودی، ارسطو، طرطوشی و ابن مقنّع، که غالباً به شیوه خطابی نگاشته شده و پر از پند و اندرزند، مقایسه کرده و وجوه تمایز آن‌ها را برشمرده است. اما چون آن‌ها درباره‌ی موضوع خاصی بحث نکرده و به دنبال کشف علت‌ها نیستند، آن‌ها را علم حقیقی نمی‌داند، در حالی که به نظر وی، علم «عمران» پدیده‌های اجتماعی را با علل، اسباب، منشأ و طبیعت آن‌ها با دلایل برهانی توضیح می‌دهد. وی معتقد است: تمامی حقایق و پدیده‌ها از قوانین خاصی پیروی می‌کنند و عوارض ذاتی مخصوص به خود دارند. از این رو، پیشنهاد می‌کند: درباره‌ی عوارض ذاتی هر حقیقتی تحقیق و بررسی شود و برای هر یک رشته‌ی علمی خاصی تأسیس گردد.

مبادی علم عمران

1. تعریف علم عمران

ابن‌خلدون به عنوان مبتکر و مبدع علم «عمران» ناگزیر از استعمال واژه‌های معمول زبان در مفاهیمی نو شده و گاه براساس ریشه‌های لغوی موجود، با تسلّطی که بر زبان و ادب عرب داشته، واژه‌هایی خاص وضع کرده است. از این رو، در مقدّمه به اصطلاحات و تعبیرات ویژه‌ای برمی‌خوریم که مفهوم کامل آن با توجه به منظومه‌ی اندیشه و بیان ابن‌خلدون شناخته می‌شود؛ از آن جمله است واژه‌های عمران، عصبیت، ابنیه، وازع، خلاقیّه، عجم‌العرب، فارسیه، ملکه، اثقافه‌ی، استعداد، دولت، عمارت، بدوی، تمدن، طبیعت و حضارت. از این میان، تعبیر «عمران» از اهمیت بسیاری برخوردار است و ابن‌خلدون توجه ویژه‌ای به آن داشته و در واقع، بسیاری از مباحث مقدّمه را بر محور آن متمرکز ساخته و حتی اسم علم نوبنیاد خود را از این واژه گرفته است. برای شناخت موضوع و مسائل این علم و همچنین برای شناخت بهتر منظور وی از علم «عمران»، روشن شدن معنای این واژه ضروری است. واژه‌ی «عُمران» از ریشه «عَمَرَ» است که دارای معانی وسیعی از جمله سکونت کردن، محل سکونت، مسکون، ساختن، تأسیس کردن، مزروع، کشت کردن، حاصلخیز، آباد شدن، زیستن، پیشرفت دادن، معاشرت کردن و مترقّی شدن می‌باشد. محققان و مترجمان مقدّمه مفهوم «عمران» را به شکل‌های گوناگون تعبیر نموده اند، ولی به طور عموم، کلمه‌ی «تمدّن»، «فرهنگ» و «جامعه» را به جای آن استعمال کرده‌اند. این طرز تلقّی از واژه‌ی «عمران»، پیچیدگی معانی واژه عمران را می‌رساند که شامل مفهوم جغرافیای انسانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

می‌شود. ابن‌خلدون «عمران» را این‌گونه تعریف می‌کند: «العمرانُ و هو التساکنُ و التنازلُ فی مصر اوجله‌ی للانس بالعشیرِ و اقتضاءِ الحاجات و مِن هذا العمرانُ ما یکون بدویاً... و ما یکون حضَری»؛ عمران یعنی هم سکونی و هم فرودی در شهر یا هر محله ای به منظور انس‌گیری با عشیره‌ها و جمعیت‌ها و تأمین نیازمندی‌ها. یک نوع عمران، صحرانشینی و نوع دیگرش شهرنشینی است. وی در این تعریف، عمران را با اجتماع و تشکیل جامعه برابر گرفته که در آن انسان‌ها برای تأمین نیازمندی‌های خود، با یکدیگر انس می‌گیرند و جامعه‌ی واحدی تشکیل می‌دهند. او همچنین در عبارت‌های زیاد دیگری به مساوی بودن آن دو تصریح کرده است.

2. موضوع علم عمران

هر علمی برای خود موضوعی دارد که در آن، از عوارض ذاتی آن موضوع بحث می‌شود. عوارض ذاتی، اوصافی از موضوعند که به اقتضای ذات یا به اقتضای اجزای ذات، بر آن عارض می‌شوند. برای نمونه، بدن انسان موضوع علم طب است؛ زیرا در آن، از اوصاف عارض بر بدن از قبیل صحّت و مرض بحث می‌شود. عوارض ذاتی همان مسائل علم هستند که مطلوب علم می‌باشند و از آن‌ها بحث می‌کند. علم‌عمران نیز موضوعی دارد که در آن از عوارض ذاتی و کیفیات عارض بر موضوع بحث می‌کند و آن به تصریح ابن‌خلدون «عمران بشری و اجتماعی انسانی» است.

3.مسائل علم عمران

ابن‌خلدون مسائل علم‌عمران را عوارض ذاتی عمران بشری و اجتماع انسانی می‌داند و درباره‌ی آن می‌نویسد: «... درباره‌ی آغاز پیدایش انسان‌ها و دولت‌ها و همزمانی ملت‌های نخستین و اسباب تحوّلات و تزلزلات در نسل‌ها و ملت‌های گذشته و آنچه در این عمران رخ می‌دهد، نظیر دولت و ملت، عزّت و ذلّت، کثرت و قلّت، علم و صناعت، شهر و دهکده، درآمد و هزینه، حوادث حال و آینده، حالات فروپاشی و پراکندگی، چادرنشینی و شهرنشینی، چیزی را فروگذار نکردم، مگر اینکه جملگی را بررسی کردم و علل و براهین آن‌ها را توضیح دادم.» از مسائلی که وی در عبارت مزبور مطرح کرده است، فهمیده می‌شود: وی علم‌عمران را برای بررسی کلیه‌ی مسائل اجتماع ابداع نموده و دارای شمول فراوانی است. وی هنگامی که راه را برای علم نوین هموار می‌ساخت، ناگزیر تنها به مسائل مهم آن پرداخته و اظهار امیدواری نموده است که آیندگان پس از وی تحقیقات او را تکمیل کنند و مسائل جدیدی بر آن بیفزایند.

4. غایت و منفعت علم‌عمران

برای علم «عمران» دو فایده متصور است: یکی فایده‌ی اصلی یا ذاتی، که غرض مستقیم است و آن مانند تمامی علوم طبیعی، وقوف بر طبیعت پدیده‌ها و کشف قوانین حاکم بر آن‌ها است. بنابراین، فایده‌ی اصلی علم «عمران» شناخت ماهیت حوادث و وقایع اجتماعی و کشف قانونمندی‌های آن است. با شناخت ماهیت پدیده‌ها و کشف قوانین حاکم بر آن‌ها،

می‌توان به پیش‌بینی، کنترل و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی پیرامون آن‌ها دست زد. فایده دوم علم «عمران»، فایده‌ی فرعی یا غیرذاتی است که هدف غیرمستقیم می‌باشد و آن مصونیت مورّخان از وقوع در خطا و اشتباه است؛ مانند قبول اخباری که طبیعت عمران به امتناع و محال بودن آن ها حکم می کند.

5. استقلال و مرتبه‌ی علم عمران

ابن‌خلدون کوشید تا تمایز و رابطه‌ی علم‌عمران را با علوم زمان خود روشن سازد که حکایت از حسّاسیت و اصرار وی در استقلال این علم دارد. از این رو، موضوع، مسائل، غایت و روش آن را به وضوح مشخص کرد و خود تصریح نمود که «گویی این شیوه، خود علمی مستقل است؛ زیرا دارای موضوع... و مسائل... است و داشتن موضوع و مسائل از ویژگی‌های هر رشته‌ی علمی است...»

ابن‌خلدون درباره‌ی بدیع بودن این علم و حفظ حق انتساب آن به وی چنین می‌نویسد: «... اگر توانستم مسائل این علم را به کمال و تمام بررسی نمایم و دیدگاه‌ها و جوانب آن را از دیگر علوم بازشناسم، توفیق و هدایتی از جانب خداوند است، و اگر نتوانستم همه‌ی مسائل آن را مطرح سازم و یا تداخلی صورت گرفته، اصلاح آن بر خوانندگان محقق است، ولی فضیلت انتساب این علم به من اختصاص دارد؛ زیرا من راه را پیمودم و طریق رسیدن به آن را روشن ساختم....».

متأسفانه کار ابن‌خلدون و مطالعات وی توسط دانشمندان بعدی پی‌گیری نشد. خود او نیز این مشکل را پیش‌بینی کرده بود و به همین علت از محققان پس از خود درخواست کرد تا دانش

نوبنیاد وی را تکمیل کنند. ابن‌خلدون در پایان مقدّمه و پیش از آغاز کتاب العبر با صراحت، خود را مبتکر این رشته‌ی علمی دانسته و با تأکید بر وظیفه‌ی دانشمندان پس از خود برای گسترش علم نوبنیاد عمران چنین می‌نویسد: «... نزدیک بود از غرض خود خارج شویم. از این رو، بر آن شدیم عنان سخن را، که درباره‌ی طبیعت عمران و حوادث آن بود، گرفته و به کتاب خاتمه دهیم. به گمان خود، درباره‌ی مسائل این علم به مقدار کفایت مطلب را به انتها رساندیم و امیدواریم کسانی که بعد از ما می‌آیند و با اندیشه‌ی صحیح و علم آشکار از جانب خداوند تأیید شده‌اند، بیش از آنچه ما بررسی کردیم در مسائل این علم تعمّق و کنجکاوی کنند؛ زیرا بر مبتکر یک رشته بررسی تمام مسائل آن لازم نیست، بلکه آنچه بر مبتکر لازم است تعیین موضوع و بیان سرفصل‌های آن است و همچنین نظر خود را درباره‌ی آن مسائل اظهار کند و متأخّران پس از مبتکر، اندک اندک بر مسائل آن می‌افزایند تا به مرور زمان، آن علم تکمیل گردد.

وی به اهمیت پیدا شدن پیروانی کنجکاو و ژرف‌بین برای بسط علم نوبنیاد عمران آگاه بوده است، ولی متأسفانه پس از او این علم مورد توجه هیچ دانشوری، حتی خلف وی ابن‌ارزق29 نیز قرار نگرفت و توجهی به نوآوری ارزشمند وی که می‌توانست جهان اسلام را در تمامی رشته‌های علوم‌اجتماعی سرآمد جهانیان قرار دهد، نشد. به احتمال قوی، اروپاییان پس از آشنایی با اندیشه‌های مسلمانان، به ویژه ابن‌خلدون، به تدوین علوم اجتماعی به سبک جدید پرداختند. ابن‌خلدون در ایجاد علم جدید، همچنان که سلفی(برهان / پیشینیان) نداشت،

متأسفانه خلفی(خلاقی/ برهان خلف؛ اثبات مطلوب به ابطال نقیض آن . قیاس خُلف) هم نداشت.

تأملی بر نظریه‌ی ابن خلدون درباره‌ی دولت تمدن و چرخه‌ی عدالت

به لحاظ معرفت‌شناسی، ابن‌خلدون درون یک مثلث معرفت شناختی در جهان اسلام قرار دارد که **اضلاع سه گانه این مثلث را می توان با عنوان:**

۱ -تاریخ‌نگاری عقلی مسلمانان۲ -فلسفه‌ی غرب تمدن اسلامی و۳ -نظریه‌ی مقاصد یا فقه مقاصد، نامید.

1) در مورد نخستین ضلع باید گفت، در طول تاریخ در جامعه‌ی اسلامی دو نوع تاریخ‌نگاری دیده می شود: **تاریخ‌نگاری نقلی** که مهمترین نماینده آن طبری است و **تاریخ‌نگاری عقلی** که مهمترین نماینده آن مسعودی است. این دو همیشه در مقابل هم قرار داشتند. خصلت تاریخ‌نگاری عقلی، این است که به جای توصیف شخصیت‌ها و رفت و آمد حاکمان بر علل و دلایل رواج و زوال دولت ها و تمدن‌ها تکیه دارد. این خصلت تاریخ‌نگاری عقلی است که موجب می‌شود ابن‌خلدون از صورت تاریخ نگاری به محتوای تاریخ نگاری عبور کند.

2) دومین مکتبی که ابن‌خلدون در آن زیست می‌کرد و از لحاظ معرفتی هم اهمیت دارد، مکتبی است زیر عنوان فلسفه‌ی مغرب تمدن اسلامی، همان چیزی که امروزه به «**ابن‌رشدگرایی**» معروف است. مکتب ابن‌رشدگرایی یا مکتب فلسفی غرب تمدن اسلامی، دقیقاً **در مقابل** مکتب «سینوی» است و به شدت بر حفظ استقلال عقل تأکید می‌کند. به همین دلیل در جریان‌های اروپایی ما قبل آکویناسی به راه دوگانه درک حقیقت، راه عقل و راه شرع تکیه می‌کردند. ابن رشدگرایی مکتب فلسفی بسیار سنگینی بود. بیشترین حوزه نفوذ این

مکتب شمال آفریقا و اندلس بود. ولی متأسفانه هیچ گاه به مکتب غالب تمدن اسلامی بدل نشد. در واقع، دولت‌های اسلامی بیشتر دولت‌هایی با ماهیت شرقی و خاورمیانه‌ای بودند.

3) به نظر می‌آید سومین مکتبی که ابن‌خلدون درون آن رشد کرد؛ نگاهی به فقه و اصول آن است با عنوان فقه‌المقاصد یا نظریه مقاصدی شناخته شده است. این نظریه دستگاهی از استدلال داخل فقه اسلامی است. در این روش به جای این که احکام شرعی را به صورت مستقیم و تک‌تک به ادله شرعی استناد دهد، به ادله عمومی مقاصد تکیه می کند. به همین دلیل در این نظریه، دولت جایگاه مهمی دارد. یعنی دولت حد فاصل یا مفصل میان شریعت و مصلحت عمومی در جامعه است. در واقع نوعی توازن بین شریعت و مصلحت ایجاد می‌کند. به همین دلیل این مکتب، قوی و اثر گذار بود. *ابن‌خلدون به عنوان قاضی و پیرو این مکتب (که در شمال آفریقا جریان داشت) تلاش می‌کند از این مکتب الهام بگیرد.*

نتیجه این می‌شود که ابن‌خلدون به دولت به عنوان نیرو محرکه تمدن تکیه می‌کند. در واقع رویش و زوال تمدن را به اعتبار زایش و زوال یا چرخه‌ی دولت تحلیل می‌کند. ابن‌خلدون در آثارش قیاسی را مطرح می‌کند به این صورت: این دولت‌ها هستند که تمدن‌ها را می‌سازند و عمران، تابعی از ملک است. می‌خواهم به قسمتی از حرف‌های ابن‌خلدون بپردازم که به بیان نسبت عمران با ملک، قدرت و دولت می‌پردازد. عده‌ای فکر می‌کنند ابن‌خلدون جبرگرا یا ساخت‌گرا است. اما ابن‌خلدون به دولت اهمیتی فراتر از ساختارها و ساخت‌گرایی (آن‌گونه که در نظریه‌های ساخت‌گرایی وجود دارد) می‌دهد. ابن‌خلدون در سه جا به طرح دایره عدالت می‌پردازد. **هر سه جا هم در جلد اول مقدمه است.**

قرض ابن‌خلدون بر این استوار است که برای فرار از چرخه‌ی طبیعی زوال دولت‌ها راهی وجود دارد و آن راه عبارت است از: افتادن در چرخه‌ی آگاهانه عدالت. یعنی ابن‌خلدون قرض نمی‌کند دولت‌ها با توجه به زایش و زوال عصبیت‌ها رشد پیدا می‌کنند؛ آن‌گاه به طور قهری زائل می‌شوند. ابن‌خلدون در واقع برای دولت ارگانیزم قهری قائل نیست؛ بلکه معتقد است وقتی دولت به حدّ رشد رسید، تمدنی را بنا می‌گذارد. (زیرا او به این مسأله معتقد است که عِمران به شدت تابع قدرت است) او اضافه می‌کند دولت می‌تواند به صورت آگاهانه و با تکیه بر چرخه‌ی عدالت بقای خود را تضمین کند و توسعه دهد. به همین دلیل است که از این پس ابن‌خلدون به جای زوال، راه‌حلی برای بقا و توسعه عمران طرح می‌کند. او بحث عدالت را در سه جا نقل کرده است و در هر سه مورد آن را به سنت ایرانی ارجاع داده است: بهرام ابن بهرام، از پادشاهان اسطوره‌ای ایران و موبدان و عالمان زرتشتی.

ابن‌خلدون قصه‌ای را با عنوان بوم (جغد) مطرح می‌کند. داستان از این قرار است که در یکی از خرابه‌های گورستانی از شهر مخروبه، دو جغد نر و ماده عاشق هم می‌شوند. جغد ماده برای مهریه خود بیست روستای خراب می‌خواهد. جغد نر می‌گوید: این دولتی که می‌بینی مطابق عدالت عمل نمی‌کند، و موجب می‌شود بتوانم طی یکی دو سال، بیش از صد شهر خرابه برای شما پیدا کنم. بعد از بیان این داستان، ابن‌خلدون اضافه می‌کند که بهرام یا یکی از غلامان بهرام ابن بهرام این داستان را شنید و به سراغ یکی از موبدان زرتشتی رفت و از او درباره‌ی این داستان رمزآلود پرسید.

موبد توضیح داد که جغد هم فهمیده که دولت در چرخه‌ی عدالت قرار ندارد و در چرخه‌ی زوال طبیعی خود حرکت می‌کند. بهرام‌ابن‌بهرام از موبد راه حل می‌خواهد و موبد زنجیره‌ی عدالت را به عنوان راه‌حل به او معرفی می‌کند. به نظر می‌آید ابن‌خلدون این داستان را پایه‌ی تحلیل خود در همه جا قرار می‌دهد. آنچه برای ابن‌خلدون حائز اهمیت است، این است که چگونه می‌توان چرخه‌ی زوال را متوقف کرد و چگونه دولت می‌تواند به نیرومحرکه توسعه تبدیل شود. *ابن‌خلدون در این بین به توضیح و تشریح جایگاه دین و قانون‌گذاری و نقش آگاهی دولت و تخصص دولتمردان می‌پردازد.*

ابن‌خلدون این روایت را از مروج الذهب مسعودی نقل می‌کند. او می‌گوید: موبدان بهرام‌ابن‌بهرام این چرخه را برای او توضیح می‌دهند و **این چرخه به دو** صورت ذکر شده است. اولی، چرخه‌ی ثمانیه است که مراحل هشت گانه‌ای دارد. دیگری چرخه‌ی خمسه یا خماسیه است که پنج مرحله دارد.

ابن‌خلدون در صفحه ۳۹ نقل می‌کند: موبدان به انوشیروان می‌گویند: «*جهان یعنی جامعه، بوستانی است که نگهبان و آبیاری کننده آن دولت است. می‌دانید که باغچه بی باغچه‌بان افسرده و نابود می‌شود. دولت در جامعه، نقش همان باغچه‌بان را دارد. دولت قدرتی است که با شریعت و قانون حفظ می شود*». سپس اضافه می کند: «*شریعت یا سنت و قانون چیزی است که دولت آن را وضع یا اجرا می‌کند. دولت شرعی مجری یا واسط احکام شرعی اولیه و مصلحت است. یعنی بر حسب مقاصد پنج‌گانه: حفظ جان، مال، نسل، عقل و دین مردم*

است. (این دولت است که این ها را برقرار می کند) اما دولت نمی‌ماند مگر آنکه در درون چرخه‌ی عدالت قرار گیرد. **به چرخه توجه کنید:**

۱ -عالم بوستانی است که دولت نگهبان آن است. ۲ -دولت قدرتی است که سنت یا شریعت آن را حفظ می کند.

۳ -سنت یا قانون چیزی است که دولت آن را حفظ می‌کند. دولت اگر قدرت نداشته باشد نمی‌تواند قانون را اجرا کند. اگر هزاران قانون هم وضع کند نمی تواند آن را اجرا کند.

4- بنابراین دولت نظامی است که ارتش آن را حفظ می‌کند. (یعنی بخشی از قانون به حمایت نیروی نظامی و انتظامی اجرا می‌شود. دست کم در مورد افرادی که تخطّی از قوانین می کنند این مسأله مطرح است .) »

5- او می گوید: «ارتش یار دولت است. لیکن شرط آن ثروت است.

6- یعنی اگر دولت پول کافی برای پرداخت به نیروی نظامی نداشته باشد، در نخستین اقدام، نیروهای نظامی و انتظامی به مداخل رو می‌آورند. یعنی درآمد خود را از مجرم می‌گیرند. به همین دلیل است که به جای این که مجری قانون باشند، مجری مصلحت مجرم می شوند».

7- او اضافه می کند: «ثروت، رزقی است که جمع کننده‌ی آن رعیت است. رعیت به معنای افرادی است که باید حقوقشان رعایت شود.

8- رعیت با امنیت می‌تواند به جمع‌آوری درآمد و ثروت بپردازد». و می‌گوید: «این امنیت را عدالت درست می کند و عدالت را دولت باید برقرار کند».

ابن‌خلدون این چرخه را بدین صورت وارد تحلیل‌های خود می‌کند. ابن‌خلدون در فصل ۴۳ جلد اول مقدمه، مسأله‌ای را مطرح می‌کند. او می‌گوید :

«در صورتی که عدل را قرینه ظلم بدانیم که با آن شناخته می شود، ظلم دو نوع است: اول: ظلم‌های کوچک و آشکار است. از قبیل این که کسی اموال دیگری را بدزد، تجاوز به حریم خصوصی افراد».

ابن‌خلدون ظلم‌های آشکار را ظلم‌های کوچک می‌داند. در مقابل آن، ظلم بزرگ را ظلمی می‌داند که دولت یا قانون‌گذار انجام می‌دهد. این ظلم آشکار نیست، چون خود دولت بنیانگذار این قانون اشتباه است. بنابراین در ظاهر ظلم دیده نمی‌شود. اما به ویرانی جامعه می‌انجامد. ابن‌خلدون اشاره می‌کند: «چنین ظلمی خطرناک ترین ظلم است». او در **فصول ۴۴ و ۴۰ دو راه حل در جهت حل این مسأله که چگونه می‌توان از ظلم دولت جلوگیری کرد، ارائه می‌دهد. (تفصیل مطالب را به صفحات ۳۸ و ۳۹ و ۱۸۷ و۱۸۸ و ۱۸۹ جلد اول مقدمه ابن خلدون ارجاع می دهم).**

حکومت نظامی است که تحت آن یک کشور یا یک اجتماع اداره می‌شوند.
حکومت ابزاری است که به وسیله‌ی آن سیاست‌های دولت مورد اعمال واقع می‌شوند و همین‌طور این نهاد خود سیاست گذار و تعیین کننده راهبردهای پیش روی کشور است.

8- آرمان‌های حکومت از دیدگاه امام علی(ع)

دولت State و حکومت Government ، همواره یکی از اصلی‌ترین مباحث علوم سیاسی بوده است، تا جایی که سیاست به عنوان "هنر حکومت کردن یا حکمرانی" تعریف گشته است. یکی از سؤالات شایع در این حوزه، هدف یا وسیله بودن دولت و حکومت است. برخی ایده‌آلیست‌ها دولت را یک هدف و واحدی فوق مردم و فرد می‌دانستند و برخی دیگر از مکاتب و اندیشه‌گران سیاسی، دولت و حکومت را وسیله‌ای برای عمل به برخی اهداف مورد نظر جامعه انسانی به شمار می‌آوردند و ارزش ذاتی را مختص فرد دانسته و دولت را ابزاری مکانیکی و مصنوع دست بشر برای دستیابی به اهداف خویش محسوب می‌نمودند. همچنین متفکران سیاسی از منظرهای مختلفی به آرمان‌ها و اهداف دولت نگریسته‌اند.

به عقیده‌ی ارسطو، هدف راستین حکومت تحقق زندگی خوب است. "جان لاک" معتقد بود هدف حکومت "خیر عمومی" یا "خیر نوع بشر" است. "آدام اسمیت" بر این نظر بود که دولت سه هدف بزرگ دارد؛

نخست: حفظ حکومت و مملکت از تجاوز خارجی یا خشونت بین المللی؛ **دوم:** حمایت از افراد در برابر بی‌عدالتی یا سرکوب از سوی اعضای دیگر جامعه؛ **سوم:** ایجاد و حفظ آثار خاص و نهادهای عمومی که هیچ فرد یا گروهی تمایل به ایجاد و حفظ آن‌ها ندارند.

به گمان "هولزندورف" اندیشه‌گر آلمانی، دولت سه هدف دارد؛

نخست: توسعه‌ی قدرت ملی؛ **دوم:** حفظ آزادی فرد؛ **سوم:** پیشبرد ترقی اجتماعی و رفاه عمومی.

"گارنر" ضمن رتبه‌بندی اهداف و آرمان‌های حکومت بر این باور است که هدف اصلی و اولیه و بلاواسطه دولت، حفظ صلح و نظم و امنیت و عدالت در میان افرادی است که آن را به وجود می‌آورند؛ **هدف دوم** ـ که فراتر از خواست‌های فردی است ـ توجه به تأمین رفاه عمومی در راستای پیشرفت و ترقی ملی است، اما **هدف نهایی** و آرمان عالی دولت، اعتلای تمدن بشری است. به عقیده "ویلسون"، از مؤلفه‌های جدید برای دولت، این اهداف را می‌توان بر شمرد:

1ـ ترضیه‌ی اراده‌ها و پاسخگویی به خواسته‌ها؛ 2ـ کسب ترقی اخلاقی؛ 3ـ تحقق بیشترین سعادت برای بیشترین افراد؛4ـ رشد شخصیت فرد؛ 5ـ حفظ حقوق؛ 6ـ متوازن کردن و نیز حمایت از منافع .

به عقیده‌ی "پنوک" هدف‌های اصلی "دولت‌نو" در مفهوم عام عبارتند از: تأمین‌امنیت؛ عدالت؛ آزادی و رفاه. این هدف‌ها و آرمان‌ها توجیه کننده‌ی موجودیت دولت و نیز فراهم آورنده زمینه‌های **تکلیف سیاسی** اند.

می‌توان به دیدگاه‌های امام(ع) در آرمان‌های حکومت نگریست؛

منظر عام و منظر خاص. در بخش‌هایی از نهج‌البلاغه همانند عهدنامه‌ی مالک اشتر، ایشان در بخش‌هایی، اهداف عالیه حکومت را برشمرده‌اند و در منظرهای خاص به صورت مباحثی فرعی، مقاصد و آرمان‌ها را تصریح کرده‌اند. در این جا از این دو زاویه به بحث نگریسته می‌شود:

آرمان‌ها و اهداف عالیه حکومت از دیدگاه کل‌نگر

مباحث مستقلی از نهج‌البلاغه مختص ترسیم اهداف و آرمان‌های عالیه و کلی تشکیل حکومت و دولت است. به عنوان مثال امام(ع) در یکی از سخنان خویش، ضمن تضرع با خداوند، عرض می‌کند: بارالها! تو آگاهی که هدف ما از قیام، عشق به قدرت و دستیابی به فزونی متاع دنیا نیست و تنها بدان منظور است که نشانه‌های دین تو را به جایی که بود، بازگردانیم و اصلاح را در شهرهای تو ظاهر سازیم، تا بندگان ستمدیده‌ات در امان باشند و حدود ضایع گشته تو اقامه شود".

آرمان‌ها و اهداف عالیه حکومت از دیدگاه جزء نگر

تفاوت حکومت علی(ع) و حکومت‌های دیگر این است که حکومت برای حضرت، **هدف نیست، بلکه وسیله‌ای** برای رسیدن به آرمان‌های معنوی است. امام برای حکومت شأن واقعی قائل نیست، اما بنا به حق شرعی خویش و اشتیاق و نیاز فوق‌العاده مردم به حکومت ایشان، این امر را به عنوان وظیفه‌ی الهی می‌پذیرد و با پایداری از آن دفاع می‌کند: اگر وضع موجود و حجت اینکه یارانی هستند، وجود نداشت ... **مهار خلافت را بر پشت آن افکنده و رهایش می‌ساختم**، و پایانش را چون آغازش می انگاشتم".در حکومت علوی، مفهوم سلطه‌گری و زورمداری و افزون‌طلبی وجود ندارد و مقصد اصلی امام(ع) آخرت است که از گذرگاه دنیا می‌گذرد و وظیفه‌ی اصلی حکومت تمهید بستر زمینی این حرکت برای آدمیان است.

آخرت‌خواهی و توشه‌برگیری دنیوی برای سرای باقی از دید امام چنین بیان شده است:

دنیا آخرین نقطه‌ی پایانی دید کوردل است، کوردل چیزی از ماورای دنیا نمی‌بیند، ولی دید انسان بینا، دنیا را می نوردد و می‌داند منزلگه نهایی در پس آن است. انسان بینا از دنیا به

حرکت می‌افتد ومقصد را پیش می‌گیرد، و انسان کوردل به سوی دنیا [به عنوان مقصد نهایی] حرکت می‌نماید! انسان بینا از دنیا توشه می‌گیرد و شخص کوردل توشه را برای به دست آوردن دنیا تحصیل می نماید".

امام علی(ع) در حکومت خویش عُلُو مادی و معنوی مردم را بیش از هر چیز واجد اهمیت می‌دانست و به استانداران خویش، از جمله مالک‌اشتر (**عهدنامه مالک**) این امر را توصیه می نمود:

"... من تو را برای اداره‌ی کشور مصر می‌فرستم که چونان باغبان عاشق نهال‌های باغ خود، مردم آن سرزمین را احیا نمایی و شخصیت آنان را در این گذرگاه معنادار که دنیا نامیده شده است، به ثمر برسانی، و از بدبختی‌ها و رذالت‌های اخلاقی و ناگواری‌های جانکاه نجاتشان بدهی، نه چونان درنده‌ای خون‌آشام که قدرت حکومت مستت کند و زندگی و مرگ مردم را به بازی بگیری و برای رسیدن به خواسته‌های جاه‌طلبانه خود حیات مردم را که شعاعی از اشعه‌ی الهی در روی این کره‌ی‌خاکی است، طعمه‌ای لذیذ برای خود تلقی نمایی. آن کس که با تکیه بر قدرت، انسان‌ها را طعمه خود بداند، پیش از آن‌که انتقام ماورای طبیعی بر سرش تاختن بیاورد، دیر یا زود لقمه‌ای ناچیز در دهان گرگ‌هایی مانند خودش خواهد گشت، زیرا مردم بر دو صنفند: یا در دین برادر تو هستند، یا در خلقت نظیر تو

چونان باغبانِ عاشق نهال‌های باغ خوداند....

نه چونان درنده ای خون آشام که قدرت حکومت مستت کند و زندگی و مرگ مردم را به بازی بگیری

9- جهان‌بینی حاکم بر مکتب

استاد شهید مرتضی مطهری در تعریف مکتب بیان می‌دارد: مکتب؛ یک تئوری کلی و یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم است که هدف اصلی آن کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن؛ خطوط اصلی و روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوب‌ها و بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها، دردها و درمان‌ها و مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص است و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه افراد می‌باشد.

به عبارت دیگر "مکتب" مجموعه‌ای است که در ابتدا به تفسیر انسان و جهان می‌پردازد و سپس بایدها و نبایدهای انسانی را مشخص و معین می‌سازد. مکتب یک نظام ارزشی برای زیستن و چگونه زیستن ارائه می‌دهد و مجموعه جهان‌بینی و ایدئولوژی یک انسان است.

تعریف "جهان‌بینی" عبارتست از نگرش انسان به هستی و توجیه و تبیین آن در رابطه با انسان. به عبارت دیگر دید کلی که انسان از جهان هستی دارد و بر اساس آن به تعبیر و تفسیر جهان هستی می‌پردازد، جهان‌بینی نامیده می‌شود. شهید مطهری معتقد است: نوع تفکر و برداشتی که یک مکتب و دین نسبت به جهان و هستی عرضه داشته و در واقع تکیه‌گاه فکری همان مکتب محسوب می‌گردد، جهان‌بینی نامیده می‌شود.

بر این اساس برای مطالعه یک مکتب ابتدا باید جهان‌بینی حاکم بر آن شناسایی و بررسی شود. از آنجاییکه جهان‌بینی حاکم بر مکتب اقتصاد کلاسیک، دئیسم (خداپرستی طبیعی) و

جهان‌بینی حاکم بر مکتب اقتصاد اسلامی، دین مبین اسلام است، در این قسمت ویژگی‌های مکتب دئیسم و تفاوت آن با اسلام ذکر می‌گردد «دئیسم» مکتبی است که در قرن 17 میلادی پدید آمد و در قرن 18 رو به افول نهاد. این مکتب که رویکردی عقل‌گرایانه داشت، دین را از جهات جدیدی مورد بررسی قرار می دهد.

اصول مکتب دئیسم عبارتند از:

1- «خدا» به عنوان علت اولی، جهان را خلق‌کرده است. 2- خداوند، قوانین غیرمتغیری را خلق کرده است که اداره‌ی جهان توسط آن صورت می‌گیرد. 3- خداوند به هیچ وجه در خلقت خود، نافذ مطلق نمی‌باشد. بلکه همچون "ساعت سازی که ماقوق ساعتی که آن را ساخته و به حرکت در آورده قرار دارد"، خداوند نیز ماقوق خلقت خود و کاملاً جدا و بیگانه از آن می‌باشد. 4- وحی باید مطابق با عقل بوده و کاملاً عقلانی باشد. (البته چنین برداشتی در عمل منجر به انکار وحی و یا تفسیرهای صرفاً عقلانی از گزاره‌های کتاب مقدس گردید) 5- وظیفه‌ی اصلی و اساسی زندگی انسان در این جهان، تطبیق رفتاری خود با قوانین طبیعی که توسط خداوند خلق شده است، می‌باشد.

می‌توان تأثیرپذیری «اصول نظام اقتصادسرمایه‌داری» از فلسفه‌ی دئیسم را با یک واسطه یعنی تأثیرپذیری این اصول از نظریه‌ی «نظام طبیعی» جست‌وجو نمود.

قوانین طبیعی، مرکز ثقل تأثیر فسلفه‌ی «دئیسم» بر افکار فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها می‌باشد. براساس این فلسفه، خدا منشأ جهان هستی است. او عالم طبیعت را براساس قانون‌مندی‌هایی به وجود آورده است که به صورت خودکار عمل کرده و به حیات آن ادامه می‌دهد. به همین

خاطر، پس از خلقت نیازی به دخالت خداوند در امور عالم نمی‌باشد. به نظر کلاسیک‌ها چنین قوانینی در سطح پدیده‌های اجتماعی نیز وجود دارند و آنها در «نظام طبیعی» به دنبال قوانینی هستند که بر رفتار اقتصادی افراد جامعه حاکم است. بنابراین نظام طبیعی (و انگیزه های مادی قرارداده شده در درون انسان مانند منفعت طلبی) در نظر آنان خواست خدا می‌باشد و برای سعادت انسان‌ها مقدر شده است.

به اعتقاد کلاسیک‌ها، همان‌طور که قوانین طبیعی، نظام طبیعی را از مداخله‌ی خارج بی‌نیاز می‌سازد، قوانین اجتماعی نیز باید طوری تنظیم شود که مداخله‌ی دولت را در امور اقتصادی نفی کند. بنابراین «ندای طبیعت»، آدمیان را به آن چه سودمندتر است هدایت می‌نماید و در جست‌وجوی خیر و صلاح، ضرورتی به الزام و اجبار ندارد.

الگوی «نظام طبیعی» که درصدد تبیین خودکار بودن پدیده‌های اجتماع بشری و بی‌نیازی آن‌ها از خارج برای ایجاد تعادل بوده و خودکار بودن آن را ترسیم می‌نماید، مقدمه‌ی بسیار مناسبی برای طرح یکی دیگر از اصول نظام اقتصاد سرمایه‌داری یعنی «**تعادل اقتصادی خودکار**» می‌باشد.

تصویری که آدام اسمیت با نظریه‌ی تقسیم‌کار و تمثیل «دست نامرئی» از خودکار بودن این نظام ارائه کرد، موفق‌ترین تلاش در این زمینه می‌باشد. بنابراین اصل تعادل اقتصادی خودکار مبتنی بر یکی از ویژگی‌های «نظام طبیعی» یعنی «خودآیی» آن است. عبارت زیر بیان روشنی از «خودآیی» و «خودکار» بودن این نظام و تعادل حاصل از آن دارد:

«جهان به خودی خود پیش می‌رود و در تشکیل و تنظیمش نیازی به مداخله‌ی هیچ اراده‌ی جمعی پیش‌بینی کننده و هیچ نوع هم داستانی قبلی خردمندانه‌ی افراد بشر نیست».

نتیجه اینکه اصول نظام اقتصاد سرمایه‌داری از تأثیر عمیق «فلسفه‌ی‌دئیسم» بر مکاتب فیزیوکراتیسم و کلاسیک، که در تمثیل «دست‌نامرئی» نمود کامل پیدا می‌کند، بهره مند بوده است. بر اساس تفکر دئیسم، خداوند همچون معمار بازنشسته‌ای پس از خلقت جهان و قراردادن امکانات، روابط و قوانین مورد نیاز زندگی بشر در نظام هستی، رابطه‌ی خود را از زندگی بشر قطع کرده و این انسان است که باید با شناسایی و استفاده از امکانات و روابط طبیعی و اجتماعی خلق شده توسط خداوند، زندگی توأم با رفاه، سعادت و خوشبختی را برای خود فراهم کند. بر این مبنا، ویژگی‌ها و انگیزه‌های درونی انسان مانند انگیزه‌ی قدرت‌طلبی، منفعت‌طلبی و .. همانند روابط فیزیکی و شیمیایی که در جهت رفاه انسان خلق شده اند، مفید و لازم‌الاطاعه می‌باشند.

آدام‌اسمیت بنیانگذار مکتب اقتصاد کلاسیک در کتاب "ثروت‌ملل" خود، «**اصل لذت‌جویی**» را که مبتنی بر اصالت فرد می‌باشد و ریشه در افکار فیزیوکرات‌ها دارد، شایسته شمرده و معتقد است:

«هر کس لزوماً کوشش می‌کند تا آنجا که ممکن است درآمد خود را به حداکثر برساند. در این عمل او و دیگران عمداً قصدی برای ازدیاد منافع اجتماع ندارند و در عین حال نمی‌دانند که فعالیت آن‌ها تا چه حد به نفع جامعه است. شخص مذکور و سایر افراد جامعه به وسیله‌ی یک دست نامرئی هدایت شده‌اند و تأمین اجتماع هدف اصلی آن‌ها نمی‌باشد».

البته اسمیت در تبیین «نظام‌طبیعی» فیزیوکرات‌ها به تمثیل «دست‌نامرئی» بسنده نکرد و به معرفی اجزاء آن پرداخته است. از جمله تلاشی را که می‌توان در این‌باره به اسمیت نسبت داد، نظریهٔ او **درتقسیم‌کار** می‌باشد.

به نظر وی تقسیم‌کار، نظام و سامانی است که به وسیله‌ی آن بدون زحمت و به طور طبیعی همکاری افراد برای تولید محصولات مورد احتیاج عموم، صورت می‌گیرد. یک حیوان معمولاً به طور مستقیم در پی رفع حاجت‌های فردی خود می‌باشد. ولی انسان به جای آن که درصدد تهیه‌ی تمام مایحتاج خود باشد، همه‌ی وقت خویش را در ساختن یک محصول معین صرف می‌کند و بعداً آن را با اشیاء دیگری که مورد حاجت او است، معاوضه می‌نماید. از همین عمل ساده که ناشی از نفع‌طلبی فردی است، افزایش حیرت‌انگیزی در ثروت حاصل می‌شود. بنابراین تقسیم‌کار که به وسیله‌ی همکاری عموم برای رفع حوائج هر فرد شکل می‌گیرد، سرچشمه‌ی حقیقی ترقی و رفاه و نشانهٔ تشخص و امتیاز طبیعت آدمی است.

همانطور که مشاهده می‌شود تأیید و به رسمیت شناختن انگیزه منفعت‌طلبی به عنوان شاخص اصلی نظام سرمایه‌داری، ریشه در قبول عقاید دئیسم و ضرورت تبعیت از انگیزه‌های قرار داده شده توسط خداوند در وجود انسان دارد.

این در حالی است که در اسلام، خداوند مدیر و مدبر دائمی نظام هستی معرفی شده و در قرآن کریم می‌فرماید: «او امر عالم را – به نظام احسن و اکمل– از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند.» در آیه‌ی دیگر نیز می‌فرماید: «و یهود گفتند: دست خدا بسته است – و دیگر

نمی‌تواند تغییری در خلقت بدهد، بنابراین به واسطه‌ی این گفتار- دست آن‌ها بسته شد و به لعن خدا گرفتار گردیدند. همانا دو دست خدا گشاده است و...».

مراد از «دست‌خدا» چنان که روایات به آن اشاره دارند، قدرت و تصرف خداوند می‌باشد. در کیفیت شأن نزول آیه‌ی مزبور نظریه‌های متفاوتی مطرح است. اما در هر صورت می‌توان گفت که یهود درصدد تبیین این نظریه بوده که خداوند پس از خلقت، قدرت تصرف نداشته و دیگر قادر به مداخله نمی‌باشد. تفسیر نمونه با تمسک به روایات در این رابطه می‌گوید:

«آنان معتقد بودند که در آغاز خلقت، خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملاً نمی‌تواند تغییری در آن ایجاد کند».

صاحب تفسیرالمیزان، انصاف خداوند به چنین نسبت‌های ناروایی را از جانب یهود با توجه به پیشینه‌ای که آن‌ها در نسبت دادن بعضی صفات نقص به پروردگار داشته‌اند، بعید نمی‌داند. اگرچه این نسبت‌ها با اصول عقاید ادیان توحیدی سازگاری ندارد ولی امیال دنیوی و سیاسی می‌تواند انگیزه‌ی بسیار قوی جهت چنین انتساب‌هایی باشد.

شهید مطهری درباره‌ی این تفکر و عمق تأثیر آن بر اندیشه‌ی متکلمین اسلامی چنین بیان می‌کند: «خلقت، امر آنی نیست. بلکه جهان طبیعی دائماً در حال خلق شدن است و دائماً در حال حدوث است. قطع رابطه‌ی طبیعت از خدا تفکری یهودی است که هر وقت می‌خواهد از خلقت عالم بحث کند، دنبال (آن) اول می‌رود و وقتی هم که خلق شد دیگر ارتباطی با خالقش ندارد. این فکر یهودی تدریجاً شیوع پیدا کرد و همه جا را گرفته و متأسفانه غالباً متکلمین اسلامی هم تحت تأثیر همین فکر یهودی قرار گرفتند».

از طرف دیگر در نگرش اسلامی، انسان هرگز مجبور به پیروی از غرائز نیست. انسان می‌تواند عقل خود را بر تمایلات حیوانی‌اش حاکم کرده، بدین ترتیب راه کمال را بپیماید و می‌تواند شهوات را حاکم وجود خود ساخته و عقل را به اسارت هوس درآورد و سقوط نماید. خداوند در آیه 40 سوره‌ی نازعات می‌فرماید: "و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید و از هوای نفس جلوگیری کرد، بهشت جایگاه او خواهد بود." به عبارت دیگر خداوند با تأیید وجود ویژگی‌هایی چون "حرص" (انسان، حریص خلق شده است– معارج، آیه 25) و "بخل" (انسان طبعاً بسیار ممسک و بخیل است– اسراء، آیه 100 و بخل در همه نفس‌ها حاضر شده است– نساء، آیه 128) و "مال دوستی" (مال را به قدر افراط دوست می‌دارید– فجر، آیه 20) همواره از انسان می‌خواهد تا با غلبه بر این ویژگی‌ها و غرائز، خود را به سعادت و خوشبختی دنیوی و اخروی نزدیک سازد. آیه‌ی 10 سوره‌ی زمر می‌فرماید: "برای نیکوکاران در دنیا پاداش نیک خواهد بود". آیه‌ی 1 سوره‌ی عصر نیز می‌فرماید: "به جز اهل ایمان و کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند و یکدیگر را به حق و صبر توصیه می‌کنند، بقیه‌ی انسانها زیانکار و خسران‌دیده هستند." آیه‌ی 9 سوره‌ی شمس نیز می‌فرماید: "هرکس جان خود را از گناه – پیروی از هواهای نفسانی– پاک سازد، رستگار خواهد شد".

در این نگرش، نه تنها انسان ناگزیر به پیروی از تمایلات حیوانی نیست؛ بلکه برای دستیابی به کمال، باید عقل را بر غرائزش حاکم نماید.

نتیجه آنکه در دیدگاه اسلامی، خداوند افزون بر آن‌که آفریدگار مخلوقات است، پروردگار آن‌ها نیز هست. تدبیر الهی دربرگیرنده‌ی هدایت تکوینی مخلوقات و هدایت تشریعی آنان از

طریق فرستادن پیامبران است به این ترتیب، برخلاف مکتب دئیسم و اومانیسم که به انسان، اصالت و ارزش مستقل داده بودند، اندیشه‌ی اسلامی براساس اصالت و محوریت خداوند و ارزش الهی شکل می‌گیرد. در این تفکر، انسان؛ بریده‌ی از خدا و واگذار شده به نفس اماره‌ی خویش نیست؛ بلکه بنده و جانشین خدا در زمین است و همواره در حال آزمون پیروی یا عدم پیروی از هواهای نفسانی است.

رحیم پورازغدی *«جهانی‌شدن» یا «جهانی‌سازی» و یا همان «غربی سازی جهان» پروژه یا پروسه مدیریت شده‌ای است که غرب به رهبری آمریکا در حال پیگیری آن است. «گلوبالیزاسیون» به مفهوم لازم (جهانی شدن) به عنوان گسترش طبیعی سیطره‌ی تمدنی است که فعال‌تر و علمی‌تر است. غرب، نه به مفهوم جغرافیایی بلکه به مفهوم سیاسی و ایدئولوژیک، دنیا را به دو بخش برتر و بربر تقسیم می‌کند !*

گلوبالیزاسیون به معنای متعددی آن یعنی جهانی‌سازی با همه کار اقتدار آمیزی که دارد، این دیگر یک پروسه‌ی طبیعی نیست، یک پروژه‌ی برنامه‌ریزی شده است. این توسعه‌طلبی استعماری، هژمونی لیبرال سرمایه‌داری در غرب، برای تسلط بر تمام جهان است. جهانی‌سازی به این مفهوم، سلطه غرب است و بر جهان و به خصوص جهان اسلام؛ و در هر سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ تعقیب می‌شود.

در حوزه‌ی اقتصاد، جهانی‌سازی به مفهوم سلطه کمپانی‌های سرمایه‌داری غرب بر منابع خام جهان اسلام است و به مفهوم سلطه این کمپانی‌هاست بر بازار جهانی و جهان اسلام و تغییر ذائقه‌ی مصرفی مردم .

درحوزه‌ی فرهنگ، جهانی‌سازی فرهنگ‌سازی برای رشد مصرف‌گرایی، تنوع‌طلبی و لذت‌طلبی است.

سومین حوزه‌ی جهانی‌سازی، به مفهوم دوم، حوزه‌ی فرهنگ است که به نام گسترش فرهنگ مدرنیته، روش زندگی آمریکا را در تمام دنیا ترویج می‌دهد. جهانی‌سازی فرهنگی به این معنا یعنی غربی‌سازی آمریکایی.

فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی که قرار است با پوشش جهانی‌سازی بر دنیا تحمیل شود، چه مشخصاتی دارد؟ یک از مشخصاتش اخلاقی‌زدایی و تئوریزه کردن فحشا است. فحشا و فساد اخلاقی، همیشه در تاریخ بشر بوده است؛ اما همیشه مخفی می‌شده است. برای اولین بار در این دوره جدید است که فحشا و فساد – مثل همجنس‌گرایی – علنی و تئوریزه می‌شود و به آن افتخار می‌کنند و گروه‌های صنفی تشکیل می‌دهند.

مشخصه‌ی دوم، گسترش فرهنگ سرمایه‌داری است که مبتنی به اسراف و تبذیر و ربا است. آن‌ها می‌گویند: جهانی‌سازی فرهنگی، عبارت است از گسترش اجباری، و به عبارت دیگر، گسترش اجتناب‌ناپذیر فرهنگ مدرنیته. آن‌ها می‌گویند: یا ماییم که جلو داریم، یا بقیه که در دوره‌ی گذار از سنت به مدرنیته هستند. مفهومش این است که این، یک جاده یک طرف است، تونلی است که همه‌ی بشریت باید به دنبال ما بیایند؛ بعضی دیرتر و بعضی زودتر، این همان ادبیاتی است که کمونیست‌ها به کار می‌بردند و می‌گفتند: دوره‌ی سوسیالیسم آینده قطعی بشریت است؛ ما جلوتر می‌رویم و بقیه در حال گذار هستند و باید به ما برسند؛ و الا نابود خواهند شد. این همان ادبیات فاشیستی است که ما قبلا از موسولینی و هیتلر هم شنیده بودیم.

اما واقعاً کدام فرهنگ، مستحق جهانی‌شدن است؟ فرهنگی که به نظر من این چند مشخصه را داشته باشد :

1- به دنبال حقیقت باشد، نه قدرت و سیطره بر دنیا؛ 2-به انسان‌ها به چشم موجودات شریف بنگرد، نه با نگاه ابرازی؛ 3- انسان را موجودی منطقی بداند، نه غریزی؛ 4- حق‌طلبی و کمال‌خواهی را در شمار امور ذاتی انسان بداند و به آن احترام بگزارد.

حالا این سؤال مطرح است: آیا فرهنگی که نه حقیقت بلکه قدرت را غایت‌الغایات زندگی و علم و سیاست بداند و از دریچه‌ی منافع خودش به دیگران و به عالم نگاه کند، می‌تواند مستحق جهانی‌شدن باشد؟ آیا فرهنگی که انسان و جهان را عاری از هر جهت‌گیری ارزشی می‌پسندد و سکولاریزه می‌کند و صبغه‌های اخلاقی را فقط در حوزه‌ی انتخاب فردی و سلیقه‌ای محدود می‌داند و باب داوری اخلاقی را می‌بندد، لایق جهانی‌شدن است؟

آنچه امروز زیر پوشش دموکراسی، پلورالیسم و تولرانس تبلیغ می‌شود، دوباره یک ایدئولوژی توتالیتر است. به مسلمان‌ها می‌گویند: نسبت به عقاید خودتان شکاکانه و نسبی‌گرایانه نگاه کنید. نوبت به خودشان که می‌رسد، به نام مدرنیته سرمایه‌داری، فرهنگ کاملاً جزمی و بسته را به بشریت تحمیل می‌کنند. امروز آن‌ها به دنبال یک انحصار جهانی قدرت، ثروت و حتی تکنولوژی هستند و مرادشان از جهانی‌سازی، کنترل پلیسی بر کل دنیا و اعمال نظم نوین جهانی است. آنان تحت پوشش مدرنیته جهانی، به دنبال یک‌دست کردن فرهنگ جهان در جهت و سترنیزه شدن و غربی شدن هستند. حتی می‌گویند: دین اسلام را آن‌گونه بفهمید که با محکمات و مختصات سرمایه‌داری لیبرال سازگار باشد!

طبیعی است که در نقطه‌ی مقابل، اسلام است که آن هم یک دین جهانی است. خدا در قرآن کریم فرموده که پیامبرش،«کافه اللناس»(1) مبعوث شده است؛ یعنی برای همه‌ی بشریت. این پیامبر، اهداف و مطالبات جهانی دارد اما این مطالبات جهانی، انسانی است و در جهت مدح انسان و عدالت و فضیلت است، نه پامال کردن حقوق انسان.

در دعایی که از پیامبر اکرم (ص) برای ماه مبارک رمضان نقل شده، آمده است: «اللهم اغن کل فقیر؛ اللهم اشبع کل جائع؛ اللهم اکس کل عریان؛ اللهم اقض دین کل مدین؛ اللهم فرج عن کل مکروب؛ اللهم رد کل غریب؛ اللهم فک کل اسیر «...در این دعا از خدا می‌خواهد که تمام فقیران جهان به رفاه برسند و تمام گرسنگان جهان سیر شوند و تمام برهنگان جهان لباس بپوشند. پیداست این دین مطالبات جهانی و بشری دارد و با مطالبات جهانی تفکر مقابل حتماً اشتقاق تئوریک پیدا می‌کند و پیدا کرده است.

معنویت اسلام نه از نوع معنویت بودایی است که هیچ ارتباطی به زندگی عینی نداشته باشد، و نه امری حاشیه‌ای و سلیقه‌ای از نوع معنویت و عرفان آمریکایی است که مثل یک سرگرمی با ال. اسی. دی و ماری جوانا تامین می‌شود. ما معتقدیم تنها دین و مکتبی که می‌تواند جهانی باشد، چنین مکتبی است و اساساً مفهوم خاتمیت همین است. اگر ما معتقدیم پیامبر اکرم (ص) خاتم تمام انبیا است و پس از او دیگر هیچ پیامبری نیست. معنی آن این است که این دین جهانی است؛ برای همه و برای همیشه.

«پس دولت و حکومت در حقیقت، یعنی مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی

و مظهر عدالت و امنیت داخلی است

فصل دوم

مطالعات تطبیقی نظام‌های اداری

مطالعه‌ی تطبیقی عبارت است از نوعی روش بررسی که پدیده‌ها را در کنار هم می‌نهد و به منظور یافتن نقاط افتراق و تشابه آن‌ها را تجزیه‌وتحلیل می‌کند. در مطالعه‌ی تطبیقی اداری که به طور علمی با مسائل برخورد می‌کنیم کار کمی پیچیده‌تر می‌شود و برای بررسی باید ابعاد مختلف را در نظر گرفت تا مطالعه جامع باشد. **نخست** اگر دو پدیده مورد مقایسه ما دو سازمان باشد، دو سازمان را به گونه‌ای انتخاب نماییم که مقایسه‌پذیر و تطبیق‌پذیر باشند، با هم کاملاً بیگانه یا کاملاً مشابه نباشند و حداقل دارای یک وجه اشتراک باشند. **دوم آنکه** باید دقیقاً معین سازیم چه عوامل و متغیرهایی را در دو سازمان با هم مقایسه می‌کنیم، زیرا مقایسه باید بر مبنای ملاک‌هایی باشد که اعتبار سازمان خدشه‌دار نشود.

مطالعه‌ی تطبیقی کاربرد روشی است که به مدد آن می‌کوشیم تا اختلافات و تشابهات دو یا چند مورد را با بررسی در کنار هم بشناسیم. به عبارت دیگر یعنی بررسی به منظور دریافت وجوه شباهت یا اختلاف بین دو پدیده. غربیان منتسکیو را جزء اولین کسانی دانسته‌اند که مطالعات خود را با مقایسه و تطبیق بین جوامع انجام می‌داد. آگوست کنت و دورکیم نیز روش مقایسه‌ای را روش اساسی تحقیق در علوم اجتماعی تلقی می‌کردند. اما شاید به جرأت بتوان ادعا کرد در شرق مطالعات تطبیقی با قدمت بیشتری می‌باشد. ابوجعفرمحمدبن‌حسن ملقب به

شیخ‌طوسی از علمای بزرگ شیعه از پایه‌گذاران این بررسی‌هاست. وی در کتاب "الخلاف" چندین هزار مسئله در ابواب مختلف فقه در مذاهب مختلف اسلامی را بررسی کرده است. علامه حلی از فقهای بزرگ شیعه در قرن هفتم نیز کتابی با عنوان " مختلف‌الشیعه‌فی‌احکام‌الشریفه" تألیف کرده است که مطالعه‌ای تطبیقی به شمار می‌رود. اما در این میان ابن‌خلدون را می‌توان عرضه‌کننده و اشاعه‌دهنده‌ی الگوی تاریخی مقایسه‌ای در تبیین و تحلیل پدیده‌های اجتماعی دانست.

بنابراین از مطالعه وجوه اشتراک و افتراق میان نظام‌های اداری و مدیریت از ابعاد و جنبه‌های گوناگون می‌تواند بین سازمان‌های مختلف مقایسه کرد.

انواع مطالعات تطبیقی نظام‌های اداری:

الف) طبقه‌بندی کاربردی:

1) مطالعه‌ی تطبیقی اداری بین کشورها، جوامع و فرهنگ‌های مختلف: این مطالعات ممکن است بین دو کشور یا دو گروه از کشورهایی که هر گروه دارای نظام اداری تقریباً مشابهی هستند انجام می‌گردد. همان‌گونه که به دلیل تعدد کشورها اختلافاتی در بین آن‌ها وجود دارد اما باید توجه داشت که تشابهات بین کشورها نیز بسیار زیاد است و با توجه به وجود این تشابهات می‌توان کشورهارا از جهت نظام اداری آن‌ها در گروه‌بندی‌های کلی مطالعه تطبیقی کرد که **دو حالت** دارد:

o) برخی کشورها نظام سازمانی و اداری خود را از کشورهای دیگر اخذ کرده‌اند و یا در دوره‌ای مجبور به پذیرش و کاربرد آن شده‌اند.

oo) گاهی یکسانی فرهنگ و آیین و شرایط اقلیمی در یک گروه از کشورها باعث نوعی تشابه در نظام اداری آن‌ها شده و آن‌ها را در یک خانواده از جهت ساخت اداری قرار داده است. بدین‌سان مطالعه‌ی تطبیقی اداری می‌تواند بین این گروه‌ها یا خانواده‌ها انجام می‌گیرد و لزوماً بین یکایک کشورها نباشد.

2) مطالعه‌ی نظام‌های اداری در دوره‌های مختلف تاریخ: در اعصار مختلف هر جامعه‌ای شکل خاص داشته و با گذشت زمان تغییرات و تحولاتی در آن رخ داده است. بدین ترتیب سازمان هر تشکیلات و سازمانی را می‌توان در دوره‌هایی که به نحوی از هم متمایزند مورد مطالعه‌ی تطبیقی قرار داد و دریافت که گذشت زمان و تغییر و تحولات جامعه چه تأثیری بر سازمان‌ها برجای گذاشته است.

3) مطالعه‌ی نظام‌های اداری در درون یک جامعه یا یک گروه از کشورهای مشابه (هم‌خانواده از نظر مدیریت): در این نوع مطالعات سازمان‌های جامعه نسبت به هم بررسی تطبیقی می‌شوند. مثلاً دو سازمان را از جهت توفق یا تضاد هدف‌هایشان در جامعه می‌توان بررسی کرد.

4) برداشت‌های مختلف از نظام‌اداری در یک جامعه یا یک دوره: شاید این مطالعه‌ی تطبیقی اندکی از مفهوم سنتی مقایسه دور باشد ولی باز هم روشی مقایسه‌ای است. منظور از این روش گسترش بخشیدن به روش مقایسه‌ای است که در علوم اجتماعی گرایش بیش از پیشی به پیشرفت دارد. به جای اینکه مانند مقایسه‌های کلاسیک پدیده‌های مشابه بسیاری را با هم مقایسه نمایند، تحقیق را بر روی یک پدیده متمرکز می‌سازند، ولی این مطالعه را با برداشت‌ها

و شیوه‌های مختلفی انجام می‌دهند و سپس نتیجه‌هایی را که بدین ترتیب به دست آورده‌اند با هم مقایسه می‌نمایند.

ب) طبقه‌بندی از نظر تشابه یا اختلاف بین دو پدیده:

1) مقایسه‌ی نزدیک(قریب): مقایسه‌ی نزدیک جانشین روش تجربی در علوم‌اجتماعی است. این روش درباره‌ی انواع ساخت‌های مشابه به کار می‌رود و مقایسه‌ای به طور کلی نهادی است و به ندرت کارکردی.

2) مقایسه‌ی دور(بعید): مقایسه‌ی دور برعکس مقایسه‌ی نزدیک است. در این مقایسه انواع ساخت‌های مختلف در برابر هم قرار می‌گیرند و نهادهایی را که از متن‌های فرهنگی و اندازه‌ای مختلفی‌اند و معانی دقیقاً متفاوتی دارند با یکدیگر مقایسه می‌کنند.

ج) طبقه‌بندی از نظر سطح بررسی:

تقسیم‌بندی دیگری که می‌توان در مطالعات تطبیقی اداری از آن یاد کرد طبقه‌بندی مطالعات تطبیقی به دو سطح خرد و کلان است. در مطالعه در سطح کلان، که مطالعه‌ی سازمان‌ها در جوامع یا فرهنگ‌های مختلف است، سازمان نظامی باز و در تعامل پویا با محیط در نظر گرفته می شود. در مطالعه‌ی تطبیقی در سطح خرد خود سازمان و عوامل تشکیل‌دهنده‌ی آن اعم از ساختاری یا رفتاری بررسی می‌شود.

اهداف مطالعات تطبیقی نظام‌های اداری:

- درک نظریه‌ها، اندیشه‌ها و ابداع‌های سایر جوامع در زمینه‌های مطالعات اداری

- شناخت نظام اداری در ادوار مختلف
- آگاهی از دیدگاه‌ها و تلقی‌های گوناگون نسبت به نظام اداری
- یافتن نظام اداری کارآمدتر و مقرون‌به‌صرفه‌تر
- توسعه‌ی نظام اداری ملی
- دستیابی به نظام اداری مطلوب‌تر

مشکلات مطالعات تطبیقی اداری:

یکی از مشکلات مطالعات تطبیقی اداری انتخاب واحدهای مورد مطالعه و میزان همگونی آن‌هاست. مشکل دیگری که محقق در مطالعه‌ی تطبیقی اداری با آن روبروست دخالت نظریه‌های‌شخصی در این مطالعات است. درعلوم‌اجتماعی این درگیری‌ها بیشتر می‌باشد و ذهنیت و ارزش‌های محقق در برداشت‌های او اثر می‌گذارد و گاهی اوقات او را به پیش داوری‌های نادرست وا می‌دارد.

در علم سیاسی و در اصطلاح معنای واژه‌های «تکنوکرات» و «بروکراسی» و «کاریزما» و «کاریزماتیک» چیست؟

یکم . تکنوکرات؛ به معنای فن‌سالار، فن‌مدار، کارشناس‌فنی، کسی که سلطه‌ی مدیریتی را اعمال کرده و هوادار تکنوکراسی (Technocracy) است. واژه‌ی تکنوکراسی در دو معنای متمایز به کار می‌رود:

1. حاکمیت وسایل فنی بر انسان: در این معنا به پدیده‌ی خاصی اطلاق می‌شود که مخصوصاً در عصرجدید با انباشتگی، گسترش و حضور همه‌جانبه و همه‌جایی وسایل

فنی و ماشین تجلی یافته است. این وسایل چنان پیچیده‌اند که گاه خالق نور یعنی انسان را اسیر خود می‌سازند، آهنگ خاص خود را بر حیات او تحمیل می‌نمایند. با تولید انبوه، مصرف انبوه و فراوان نیز باید همراه گردد. از این رو تبلیغات شدید تجاری، حریم آزادی انسان‌ها را از بین می‌برد.

2. حاکمیت صاحبان فنون: پیچیدگی فنون با خود تخصص‌هایی پیچیده را به همراه می‌آورد. آنان‌که بدین فنون تسلط دارند، آن‌ها را به خواست خود می‌چرخانند و خود به صورتی در زمره‌ی صاحبان قدرت در جامعه‌ی صنعتی به شمار می‌روند، بعضی چون گوریچ سلطه‌ی صاحبان فنون‌جدید را با آزادی انسان‌ها منافی می‌دانند (ر.ک: دایرةالمعارف علوم‌اجتماعی، باقری‌روحانی، ج2، ص876). همچنین تکنوکرات به کسی که مأموریت اداری و مدیریتی خویش را منحصراً بر اساس تئوری‌های اقتصادی انجام داده و به عوامل انسانی توجه کافی ندارد.

دوم . بروکراسی (Bureaucracy)؛ از دو کلمه برو به معنی دفتر کارکنان سازمان‌های دولتی و نیز میزتحریر اطلاق می‌شود. و کراسی که معنای یونانی دارد به مفهوم حکومت و اداره کردن است. بوروکراسی از دیدگاه برخی اندیشمندان بصورت یک نظام فوق‌العاده موفقیت‌آمیز جهت سازماندهی مؤسسات اداری و خدماتی ارائه شده است. بروکراسی در معنای متفاوت دیگری نیز بکار می رود از جمله: الف - گاهی به معنای تشریفات زائد بکار می‌رود یعنی کاغذبازی و مقررات اضافی ب-گاهی به معنای دستگاه اداری است؛ یعنی همه‌ی ابزار و امکانات دولت مرکزی و محلی ج - و زمانی نیز نوعی خاصی از شکل

سازمانی که دارای ویژگی‌های مشخصی چون سلسله‌مراتب اختیار و نظام مقرارت است. (جهت آگاهی بیشتر ر.ک : 1. تئوری‌های مدیریت و مدل سازش. تألیف منوچهرکیا. انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی. 2. سازمان و مدیریت. دکتر علی محمد اقتداری. انتشارات مولوی. 3. نظریه‌های جدید سازمان و مدیریت. ابوالفضل صادقپور جلال مقدس. مؤلفین. 4. مدیریت اسلامی. محمد حسن نبوی. انتشارات بوستان قم.)

سوم . کاریزما؛ در علوم سیاسی حکومت را از حیث منشأ قدرت و مشروعیت، به اقسامی تقسیم می‌کنند. ماکس وبر منشأ قدرت را **سه‌گونه** معرفی می‌کند.

- **حکومت سنتی :** منشأ این حکومت سنت‌های موجود است، که از ادوار گذشته یک سرزمین به جای مانده است (مانند حکومت‌های موروثی و فئودالی).
- **پیشوایی کاریزمایی:** حکومتی است که منشأ قدرت در آن نبوغ فوق‌العاده، جذبه و نیروی معنوی رهبر آن است (حکومت هیتلر را از این دست حکومت‌ها می‌دانند).
- **قانونی – عقلایی :** منشأ قدرت در این حکومت، قدرت قانونی است و در آن، قدرت نهاد یافته است؛ یعنی، قدرت از فرد یا افراد صاحب قدرت به یک شخصیت حقوقی انتقال یافته است (حکومت‌های جمهوری را از این نوع حکومت‌ها می‌دانند). بر اساس همین تقسیم، منشأ فرمانبری مردم از حکومت را نیز به سه دسته تقسیم می‌کنند:

1. فرمانبری ناشی از گرایش‌های سنتی که در حکومت‌های سنتی است.

2. فرمانبری ناشی از عاطفه و انفعال محض که در حکومت‌های کاریزمایی است.
3. فرمانبری ناشی از اعتقاد عقلایی به اعتبار قانون که در حکومت‌های قانونی – عقلایی است.

از ویژگی‌های رهبری کاریزمایی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. رهبر کاریزما غالباً دعوت به تحقق یک رسالت می‌کند.
2. رهبر کاریزما عظیم‌ترین نیروی انقلابی در براندازی حکومت‌های‌سنتی است که عقاید و ارزش‌های مردم را دگرگون ساخته، راه و رسم تازه‌ای را جایگزین می‌کند.
3. پیروی مردم از جان و دل و فداکارانه است.

و بالاخره اینکه کاریزماتیک؛ شخصیت و جذابیت یک فرد که می‌تواند در مردم نفوذ کند و آنان را به شور و فداکاری وادار سازد.

چگونگی پدیدار شدن مفهوم بوروکراسی

منشأ واژه‌ی بوروکراسی

بارن‌دوگریم Baron de Grimm فیلسوف فرانسوی در نامه‌ای به تاریخ اول جولای 1764 می‌نویسد:

«فکر مقررات همواره ذهن ما را پریشان و به خود مشغول نموده است. در مملکت ما ارباب‌رجوع‌های ما از درک این مطلب خودداری می‌ورزند که موارد بسیاری وجود دارد که یک حکومت نباید خود را با آن‌ها درگیر نماید. مرحوم م.**دوگورنی** برخی اوقات عادت

داشت بگوید که«**نوعی بیماری در فرانسه وجود دارد که به نظر می رسد ما را مستأصل می‌کند. این بیماری جنون کاغذبازی یا تشریفات اداری نام دارد.**» همچنین گاهی اوقات وی نوع چهارم، پنجم حکومت را به بوروکراسی تعبیر می‌نمود. **قوانین فرانسه همان بوروکراسی است** که مرحوم دوگورنی از آن بسیار گله می‌کرد، که در اینجا ادارات، کارمندان دفتری، منشی‌ها، بازرسان و مباشران جهت حفظ منافع عموم منصوب نمی‌گردند، بلکه در واقع منافع عموم به عنوان دست‌آویزی مطرح می‌گردد تا ادارات به وجود آیند».

ماکیاولی مصرانه از شاهزاده تقاضا می‌کرد تا وزرایی صالح برگزیند و با دادن پاداش به آنان صداقت و وفاداریشان را ارج بگذارد، به طوری‌که آن‌ها در جستجوی کسب پاداش از هیچ مقام دیگری نباشند. حتی مفهوم کارآیی در اداره‌ی امور نیز مفهوم خاص تفکر مدرن و یا تمدن غربی نیست. از سال 156 قبل از میلاد، **مقامات چینی** از طریق آزمون انتخاب می‌شدند. برای نظام‌اداری چین، مفاهیمی چون ارشدیت، میزان شایستگی، آمارهای رسمی و گزارش‌نویسی، کاملاً آشنا و شناخته شده بود. آثار شن‌پوهای Shen Pu-hay در سال 377 قبل از میلاد، حاوی مجموعه‌ای از اصول بود که با تئوری‌های قرن بیستم در مورد امور اداری قابل مقایسه است.

البته امکان اظهار چنین عقایدی در مورد طرز حکومت توسط فردی غیر از دوگورنی هم وجود داشت. اما به دو دلیل می‌بایست فرمول‌بندی وی را پرمعنی به حساب آوریم. دوگورنی اطلاعات جامعی در مورد رده‌بندی کلاسیک دولت‌ها توسط یونانیان به دست می‌دهد. بدین

ترتیب وی موفق به کشف نوع دیگری از حکومت می‌گردد تا این‌گونه جدید را نیز در کنار انواع شناخته شده قبلی نظیر **مورناشی**، **آریستوکراسی** و **دموکراسی** جای دهد.

دلیل دوم در مورد تکیه نمودن بر اهمیت کشف دوگورنی به همان دلیل اول مرتبط است، اما تقریباً اتفاقی است. این دلیل مربوط به شهرتی است که این واژه کسب کرده است. در قرن هجدهم«Bureau» به همان نسبت که به مفهوم واژه‌ی میز تحریر برای ما روشن است، به مفهوم مکانی بود که صاحب‌منصبان در آنجا به کار می‌پرداختند. افزودن یک پسوند که مشتق از واژه‌ی یونانی قانون است، منجر به پیدایش واژه‌ای با قدرتی درخور توجه گردید که به فرهنگ‌های دیگر نیز نفوذ کرد. برداشت یونانی‌ها از دولت، مدت‌های مدیدی بود که در زبان‌های عمده‌ی اروپایی جا افتاده بود. از این‌رو، این واژه‌ی جدید هم می‌توانست براحتی دستخوش همان استحاله املایی گردد که در مورد دموکراسی یا آریستوکراسی رخ داد. دیری نپایید که سرانجام، این واژه نیز جزء واژه‌های‌سیاسی بین‌المللی گردید. واژه‌ی فرانسوی آن یعنی Bureaucratie با سرعتی چشمگیر در زبان آلمانی به واژه Bureaukrarieو بعدها به Burokrartieتبدیل شد.در زبان ایتالیایی بهBurocrazia، و بالاخره در زبان‌انگلیسی به Bureaucracyبدل شد. مضافاً، در قیاس با مشتقات واژه‌ی دموکراسی، واژه‌هایی نظیر بوروکرات، بوروکراتیک، بوروکراتیزم، بوروکراتیست و بروکراتیزاسیون نیز بوجود آمد.

در نهایت آکادمی فرانسه واژه‌ی بوروکراسی را چنین تعریف کرد:«نفوذ ادارات دولتی و همچنین رژیمی که در آن ادارات بی‌جهت تکثیر می‌یابند.» این معنی دوگانه که به بوروکراسی نسبت داده می شود. اولین نشانه‌ای است که بر ما روشن می‌سازد تا چه حد این واژه

دستخوش تحولات پیچیده ای شده است. شهرت این لغت در فرانسه را می‌توان تا حد زیادی به **بالزاک** نسبت داد. رومان وی به نام کارمندان(1836)در واقع شرح کوتاهی بر عملکرد بوروکراسی است. لحن توهین‌آمیز وی مثالی جالب از طرز تفکری است که همواره هواخواهان بسیاری داشته است.

یک شاهزاده‌ی آلمانی(1832)نظر وی در مورد بوروکراسی را چنین بیان می کند:

«آریستوکراسی جای خود را به بوروکراسی داده است و احتمالاً بوروکراسی نیز به زودی موروثی خواهد شد».

مفهوم بوروکراسی در نظریه‌ی سیاسی جان‌استوارت میل در کتابی به نام بررسی‌هایی پیرامون حکومت منتخب مردم (1861)به اوج اهمیت خود رسید. وی در مقایسه انواع حکومت‌ها چنین استدلال می‌کرد که غیر از حکومت منتخب مردم، تنها شکل حکومت که از مهارت و توانایی سیاسی شگرفی برخوردار است، نظام بوروکراسی است، حتی در زمانی که بوروکراسی در قالب نظام سلطنتی یا آریستوکراسی عرضه شود.«انجام امور دولت در دست حاکمان حرفه‌ای بوده است و این جوهر و معنای بوروکراسی محسوب می‌گردد.»چنین دولتی «تجربیات را جمع‌آوری نموده و آن قواعد و اصول سنتی را که به بهترین وجه مورد سنجش و بررسی قرار گرفته اند، اکتساب می کند و جهت افرادی که سررشته واقعی کار را به دست دادند، دانش کاربردی مناسبی را تدارک می‌بیند.» اما در روی منفی این قضیه، نظام‌های بوروکراتیک توسط یکنواختی روزمره جریان‌کار تخریب می‌گردند.«نظام‌های بوروکراتیک توسط یکنواختی روزمره جریان کار تخریب می‌گردند. «نظام‌های بوروکراتیک به علت

تغییرناپذیری اصول خودشان، مستهلک می‌شوند.» تنها حضور عنصر مردمی در حکومت بود که تحقق ایده‌های متفکران اصیل و نابغه و غلبه آن‌ها بر حماقت بوروکراتیک را ممکن می‌ساخت. **حکومت‌های چین و روسیه** مثال‌هایی هستند از آنچه که پس از رسیدن بوروکراسی به وقوع پیوست. بی‌شک مدیریت دقیق ضروری بود، اما این مدیریت می‌بایست تابع ارگان‌های منتخب مردم باشد.

مدل ایده‌آل بوروکراسی

ماکس‌وبر جامعه‌شناس شهیر آلمانی مدل ایده‌آل بوروکراسی خود را بر اساس پرداختن به نوعی سازمان که دارای اقتدار قانونی – منطقی است بنا نهاد. بوروکراسی به عنوان یک نظام فوق‌العاده موفق در جهت سازمان‌دهی مؤسسات اداری و خدماتی معرفی شده‌است. مدل ایده‌آل وبر به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، دریچه‌های مهمی را به روی تحقیق و کاوش علمی شود.

وبر با ارائه‌ی مدل ایده‌آل بوروکراسی، اساساً نمی‌خواست که پدیده‌ای خوب یا بد را پیشنهاد کند، بلکه در نظر داشت که الگو و ضابطه‌ای برای بررسی سازمان‌های بزرگ به دست دهد.

مهم‌ترین ویژگی‌های مدل ایده‌آل بوروکراسی‌وبر به‌طور خلاصه عبارت‌اند از:

1. تخصصی شدن کارها در حد عالی. (تقسیم کار)
2. ساختار قدرت مبتنی بر سلسله مراتب.
3. اصول و قواعد شکل یافته رفتار (حاکمیت قوانین و مقررات و غیرشخصی‌بودن اداره‌ی امور).

4. جدایی اعضای دستگاه اداری از مالکیت سازمان یا وسایل تولید.
5. استخدام کارکنان بر اساس توانایی و دانش فنی.
6. ضبط و نگهداری سوابق تصمیمات، اقدامات و مقررات اداری.

وبر را می‌توان بنیان‌گذار مطالعات سیستماتیک در مورد بوروکراسی دانست. یافته‌ها و مدل ایده‌آل، روی بسیاری از دانش‌پژوهان و پژوهش‌گران علم مدیریّت اثر گذاشته‌است.

بوروکراسی یا دیوانسالاری

کلمه‌ی بوروکراسی که افزون از قرن بر آن می‌گذرد، به صورت یکی از مهمترین مفاهیم دانش اداری و سیاسی روز درآمده است. بوروکراسی که به سازمان‌های بزرگ و یا مظاهر و آثار آن اطلاق می‌شود، در واقع معلول پیشرفت‌های صنعتی، اقتصادی و سیاسی است. اختلاف بین کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، در استفاده از سازمان‌های بزرگ متناسب با پیشرفت و تحول در اقتصاد و صنعت آن‌ها، در آن است که در کشورهای عقب مانده یا سنتی نگهداشته شده، تناسب لازم بین رشد بوروکراسی و سایر اجزای نظام اجتماعی و هماهنگی مورد نیاز در این زمینه حفظ نشده است. در نتیجه بوروکراسی که در کشورهای پیشرفته توانسته موجب پیشرفت و دگرگونی در جامعه شود، در کشورهای در حال توسعه به عاملی بازدارنده بدل شده است. در ایران، به دلیل عدم رشد و تکامل بوروکراسی، تمامی مظاهر ناخوشایند استفاده از آن به حساب کارا نبودن این قبیل سازمان‌ها گذاشته می‌شود. فرهنگی بوروکراتیک، قرطاس‌بازی، جمودفکری، بی‌اعتباری، نداشتن پیوند با جامعه و عدم شناخت مسائل و مشکلات ارباب رجوع، اسراف در مصرف منابع محدود جامعه و سرانجام عامل‌بازدارنده راه

رشد و پیشرفت سریع اقتصادی و اجتماعی در کشور از جمله مشخصه‌ها و عنوان‌هایی است که در گوشه و کنار از زبان مردم خطاب به سازمان‌های بزرگ و به ویژه عمومی اطلاق می‌کنند.

نظریه‌ی بوروکراسی

تاریخ مطالعات جدید بوروکراسی به ماکس وبر (۱۹۲۰-۱۸۶۴) باز می‌گردد که در آن بوروکراسی مترادف با سازمان بزرگ قلمداد شده است. با این حال، بوروکراسی مورد نظر «وبر» آن‌چنان سازمان بزرگی است که دارای چند ویژگی خاص بوده و در مقایسه با سایر انواع سازمان‌های دیگر از کارایی و مطلوبیت بیشتری برخوردار باشد.

ویژگی‌های مورد نظر وبر در یک سازمان بوروکراسی از این قرار است:

1. مشخص بودن وظایف ادارات و معین بودن چارچوب کاراعضاء.
2. وجود سلسله‌مراتب روشن برای ادارات سازمان.
3. حائز شرایط بودن افراد به کارگمارده شده از لحاظ حرفه‌ای.

در بوروکراسی **شغل مأمور** اداری تنها کار یا حرفه‌ی اصلی او بوده، با انعقاد قرارداد به کارگمارده شده و از حقوق ماهانه و بازنشستگی نیز برخوردار است. ترکیبی از مشاغل دایمی در سازمان وجود داشته، ترفیع مقام براساس ارشدیت یا شایستگی و قضاوت صورت گرفته و مأمور اداری حق ندارد از شغل یا اموال به نفع خود استفاده کند. این نوع بوروکراسی به نظر وبر وسیله و راه‌حل معقولی در راستای برطرف کردن مشکلات پیچیده جوامع مدرن و غلبه بر محدودیت‌های تصمیم‌گیری و محاسباتی در اعضاء یا انواع دیگر سازمان است. با

این حال، مطالعات اخیر نشان داده است، در این قبیل سازمان‌ها باید توجه بیشتری را به واکنش پیش‌بینی نشده اعضاء معطوف داشت. در این ارتباط، بدون نفی کارایی و مطلوبیت بیشتر سازمان‌های بوروکراتیک، تلاش به عمل آورده شده و این پیش فرض یعنی جنبه‌های منفی رفتار اعضاء سازمانی نیز باید بررسی شود.

دیوانسالاری در مدیریت

ویژگی‌های بوروکراسی، به عنوان یک نظام سازنده، در سازمان‌های بزرگ اداری و خدماتی هنوز به روشنی شناخته نشده است. بسیاری از سازمان‌های بزرگ و پیچیده در جهان تنها براساس وجود یک سیستم بوروکراسی انعطاف‌پذیر به طور اثر بخش و کارا اداره می‌شوند. بنابراین باید توجه داشت که بوروکراسی به تقسیم‌کار، تدوین دستورالعمل‌ها، تهیه مقررات و رویه‌ها، تعیین شرح وظایف و حدود اختیارات می‌پردازد.

تاریخچه دیوانسالاری در مدیریت

در سال 1910 جامعه‌شناس شهیر آلمانی ماکس‌وبر موضوع بوروکراسی را تشریح کرد. با توجه به شرایط اقتصادی- سیاسی و بی‌نظمی‌های اداری اوایل قرن بیستم و رویداد جنگ جهانی اول (1914-1918) به مطالعه‌ی سازمان‌های دولتی در اروپا پرداخت و چهارچوبی برای اداره‌ی صحیح و اثر بخش سازمان‌ها معرفی نمود.

تعریف دیوانسالاری

مبنای بوروکراسی بر نوعی ساختار استوار است که ویژگی‌های آن عبارتند از: تقسیم‌کار، سلسله‌مراتب‌سازمانی تعریف شده، حاکم بودن ضوابط بر روابط، جلوگیری از اعمال

سلیقه‌های شخصی، انتصاب بر اساس شایستگی، برقراری نظام پیشرفت‌شغلی برای کارکنان و جدایی صاحبان سازمان‌ها از اداره‌ی آن‌ها است. در واقع بوروکراسی وبر نوعی نظام عقلایی- قانونی و مطلوب است، نظام اداری که براساس منطق و بر پایه مشروعیت باید نهاده شود.

استنباط از بوروکراسی

- **بوروکراسی به عنوان سازمان معقول:** یک مکانیزیم اجتماعی و ایده‌آل تصور شده است که کارایی را به حداکثر می‌رساند و با سازمان‌های بزرگ و پیچیده تطبیق می‌کند.
- **بوروکراسی به عنوان عدم کارایی سازمان:** به عنوان ضدتحرک اداری و ضدنوآوری در سازمان به کار برده شده است که به عدم‌قابلیت‌انعطاف و انهدام حس شخصیت تمایل دارد.
- **بوروکراسی به عنوان حکومت مأموران اداری:** در سیستمی از حکومت به کار می‌رود که کنترل آن به دست مأموران اداری است و قدرتشان آزادی مردم عادی را به مخاطره می‌اندازد.
- **بوروکراسی به عنوان اداره‌ی عمومی:** صرفاً به گروهی از انسان‌ها یا مستخدمان اشاره می‌کند که وظایف معینی را انجام می‌دهند که جامعه‌ی آن‌ها را ضروری می‌داند. در ارتباط، چهار نوع بوروکراسی محافظ، طبقاتی، جانبداری حزبی و مبتنی بر شایستگی تشخیص داده شده‌است.
- **بوروکراسی به عنوان اداره به وسیله‌ی مأموران اداری:** از دید «وبر» اداره به وسیله‌ی مأموران اداری منتسب و محدود می‌شود که براساس آن، هر جا عده‌ای کارکنان منصوب وجود داشته باشند، امکان بحث در مورد وجود بوروکراسی فراهم خواهد شد.

- **بوروکراسی به عنوان سازمان:** سایمون بوروکراسی را مترادف با سازمان بزرگ می‌داند؛ در این مفهوم، سازمان‌ها اشکال کوچک‌شده‌ای از جامعه پنداشته و در آن بین اندیشه‌های جوامع بوروکراتیک و جوامعی که تبدیل به بوروکراسی شده‌اند، اختلاف دیده شده‌است.

انواع سازمان‌های بزرگ اداری

براساس فلسفه و راه رسمی که سازمان‌های اداری جوامع بشر برای ***اداره‌ی امور عمومی*** جامعه دنبال می‌کنند چهار نوع بوروکراسی تشخیص داده شده‌است:

1- **بوروکراسی محافظ (Guardian Bureaucracy)** در این نوع بوروکراسی سازمان‌های بزرگ اداری در جامعه به وجود آمده به کار می‌افتند تا از یک نوع فلسفه‌ی خاص زندگی اجتماعی و آرمان ملی به خصوصی حفاظت و حراست کنند. مجموعه‌ای از معتقدات، آداب و رسوم و سنن پذیرفته شده است و در واقع فلسفه‌ی سیاسی تمامی مردم جامعه به شمار می‌آید. در این نوع از بوروکراسی همه‌جا و همه‌وقت شعار وحدت به گوش می‌رسد. همه‌ی افراد جامعه براین نکته اتفاق دارند که آرمان مقدس سیاسی و فلسفه‌ی زندگی اجتماعی پذیرفته شده موهبتی است ازلی و ابدی تا دنیا دنیاست پایدار و قابل‌اجرا بوده و باید محترم شمرده شود.

2- **بوروکراسی طبقاتی (Caste Bureaucracy)** وقتی سازمان بوروکراسی بخواهد فردی را به صرف عضویت در طبقه‌ای عالماً و عامداً در رأس یکی از مشاغل مهم قرار دهد، بوروکراسی رنگ و ماهیت طبقاتی به خود می‌گیرد. این نوع بوروکراسی در زمره‌ی ابزار غیرقابل‌اجتناب یک حکومت الیگارشی یا اریستوکراسی به شمار

می‌آید. از خصایص این نوع بوروکراسی وجود امتیازات طبقاتی، همبستگی‌طبقاتی، احساس عدم‌امنیت و تأمین خود و جستجو برای یافتن حامیان سیاسی نیرومند است.

3- **بوروکراسی جانبداری حزبی (Bureaucracy Patronage)** فلسفه‌ی کلی بوروکراسی مبتنی بر جانبداری حزبی این است که قدرت سیاسی و اداری را با تمسک به سازمان‌هایی که نفوذ در افکار عمومی اجتماع دارند، تأمین کند. شالوده‌ی این‌گونه نظام اداری، اجتماع برنوعی منطق‌سیاسی است که به موجب آن حکومت اکثریت در یک جامعه‌ی دموکراتیک دیری نمی‌پاید مگر این‌که مردم خود دستگاه دولت و ماشین سازمان اداری حکومت را در دست گرفته باشند. آسان‌ترین راه‌حل به این مقصود، واگذاری مشاغل دولتی در دست افراد و حزب اکثریت و کسانی است که وفاداری خود را به سیاست و معتقدات حزب و اکثریت مردم به اثبات رسانیده باشند. این نوع بوروکراسی بیشتر تحت عنوان اصطلاح دیگری هم که به نام «نظام غنایم جنگی» مشهور و مصطلح شده مطرح است.

4- **بوروکراسی مبتنی بر لیاقت (Merit Bureaucracy)** بوروکراسی جانبداری حزبی با همه‌ی سازگاری که با روح و فلسفه حکومت و دموکراسی دارد، باز به سهولت می‌تواند علیه مردم و منافع آن‌ها به کار افتد. از یک‌سو در اثر این نوع بوروکراسی رشدفکری و بلوغ سیاسی و اجتماعی در مردم افزایش یافته و سطح توقع و انتظار در آنان بالا می‌رود و از سوی دیگر تأمین احتیاج و ترس از دیکتاتوری و ارائه‌ی

خدمت با کیفیت بهتر و کارایی مطلوب تر را الزام‌آور می‌کند. در این نوع بوروکراسی قلمروی اداره از شمول اختیار عامه مردم خارج می‌شود و مشاغل بوروکراسی عمومی در دست اقلیت خبره و متخصص در اداره امور اجرایی قرار می‌گیرد.

مدل‌های بوروکراسی

در بررسی‌های اخیر بوروکراسی توجه پژوهندگان معطوف جنبه‌های بازدارنده و واکنش‌های اعضاء در سازمان‌های بزرگ شده است و این برخلاف نظرات وبر است که معتقد به قدرت تطابق و استفاده از مهارت‌های تخصصی در این سازمان هاست. در سازمان بوروکراتیک به دلیل استفاده از ضوابط از پیش تعیین شده مدرن، ناخواسته به انسان به عنوان یک ماشین نگریسته شده و به استفاده مداوم از نیروی ماشینی در آن منجر می‌شود.

مدل مرتون(Merton Model)

در این مدل، بوروکراسی به عنوان یک وسیله‌ی کنترل، سبب بدآموزی در اعضاء سازمان می‌شود. در اثر آن و در اثر تأکید بر رفتار قابل اعتماد و استفاده از تکنیک‌های مربوط در این مورد سه نتیجه حاصل خواهد شد:

- از ارتباطات بین اعضاء تا حدود زیادی کاسته شده ارتباطات اداری و نقش‌ها جایگزین آن می‌شود.
- مقررات سازمانی جزء شخصیت ذاتی اعضاء می‌شود.

- در اثر وجود سلسله‌مراتب رسمی در تصمیم‌گیری انگیزه برای تحقق در جهت یافتن راه‌های بهتر و آفرین‌شگری از بین می‌رود.

در نتیجه‌ی عوامل فوق صعوبت در رفتار اعضاء افزایش یافته و بر میزان اعتماد به آن افزوده می‌شود، اما در عین حال اعمال و کردار اعضاء در پشت مقررات موضع دفاعی به خود گرفته موجبات اشکال در برخورد با ارباب رجوع را فراهم می‌آورد.

مدل سلزنیک(Selznik Model)

برخلاف مدل مرتون که در آن بر مقررات به عنوان عامل کنترل مورد تأکید قرار می‌گیرد، در مدل سلزنیک تفویض اختیار احتیاج به اعمال کنترل را برآورده می‌کند. در این‌جا نیز نشان داده می‌شود که چگونه در اثر استفاده از یک عامل غیرکنترلی (تفویض اختیار) می‌توان به نتایج ناخواسته دست یافت. تفویض اختیار مستلزم افزایش سطح آموزش در زمینه‌های تخصصی است. دراثر محدودشدن اعضاء در عمل به شمار محدودی از مشکلات، از یک سو تجربه آنان در زمینه‌های مربوط به آن افزوده شده و از سوی دیگر از فاصله‌ها و حاصل کار کاسته می‌شود. این وضع سبب می‌شود که شاخه‌شاخه شدن علایق و واحدی‌شدن امور در سازمان تقویت شده، تضاد بین هدف‌های فرعی واحدها افزوده شود. هدف‌های فرعی واحدها نسبت به هدف‌های سازمان از اولویت بیشتری از نظر اعضاء برخوردار شده و در یک دور تسلسل موجبات تفویض اختیار بیشتر را فراهم می‌آورد.

مدل گولدنر(Gouldner Model)

در این مدل مقررات کلی و غیرشخصی عادی تنظیم شده، رویه‌های کاری در سازمان محسوب و بر آن تأکید می‌شود که چگونه در اثر حفظ **تعادل** در سیستم‌های فرعی در سازمان، تعاون موجود در سیستم بزرگ آن مورد تهدید واقع خواهد شد. از جمله نتایج اجرای این مقررات کاهش آثار حاصله از سرپرستی مستقیم است که در اثر آن تمایل به رفع‌تکلیف در اعضاء گسترش یافته و به دلیل بروز اختلاف در هدف‌های سازمانی در نهایت به ایجاد تقاضا برای اعمال سرپرستی بیشتر و نظارت از نزدیک منجر می‌شود.

سیر تاریخی حکومت‌ها در ایران

حکومت‌ها	گسترش افزایش و کاهش فضایی	اختیارات	نوع سازمان
حکومت ماد	از غرب تا خلیج‌فارس، آذربایجان، خوزستان، خراسان و قفقاز	پادشاه	سازمان حکومتی و اداری
هخامنشیان	از ماوراءالنهر تا سند و پنجاب و از شبه جزیره عربستان تا ماورای قفقاز و از شمال آفریقا تا مدیترانه و جنوب شرقی اروپا	فرمانده قوا- دبیر	سازمان دولتی
اشکانی	از شرق آمودریا تا ترکیه و قفقاز و دریای سیاه و بین‌النهرین	مجلسی مرکب از نجبا، خاندان‌های اشرافی و رهبران دینی	سازمان سیاسی- اداری
ساسانی	از بین النهرین تا پنجاب و از قفقاز تا ماوراءالنهر	یاذگسبان(نایب‌السلطنه)	سازمان سیاسی- فضایی
اسلامی	از شرق تا منطقه کاشمر	امیران	سازمان قومیت
غزنویان	تا ماوراء النهر، خوارزم، سند و پنجاب، اصفهان، ری و همدان	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
سلجوقیان	از ماوراءالنهر تا بین‌النهرین، آسیای صغیر و سواحل مدیترانه	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
خوارزمشاهیان	تا خلیج‌فارس، هندوستان، ایران و قفقاز گسترش دادند	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
ایلخانان	تا بین‌النهرین، مصر، شام، مدیترانه و قفقاز	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
تیموریان و ترکمنان	تا ماوراءالنهر، خراسان، مغولستان، ایران، هندوستان، فارس و آذربایجان	امیر یا حاکم	سازمان قومیت

حکومت‌ها	گسترش افزایش و کاهش فضایی	اختیارات	نوع سازمان
صفویه	تا جنوب و شرق و شمال شرقی و نیز قفقاز	دوایر محلیه	مذهبی
افشاریه	تا آسیای مرکزی و ماوراءالنهر	حاکم	سیاسی
زندیه	نیمه مرکزی و غربی کشور	وکیل الراعیا	سازمان سیاسی- اداری
قاجار	تا خراسان، فارس، بلوچستان، کرمان و قفقاز	ملوک‌الطوایفی	استبدادی
پهلوی	تثبیت فضایی	تشریفات قانونی و اختیارات شاه	استبدادی
جمهوری اسلامی	تثبیت فضایی	تشریفات قانونی	سیاسی- مذهبی

بوروکراسی در ایران

از اواخر حکومت سلسله‌ی قاجاریه دولت‌مردان و مردم ایران تحت تأثیر مسافرت، تجارت و تحصیل نخبگان در کشورهای اروپایی از یک سو، و از سوی دیگر تحت تأثیر قراردادها و امتیازهای تجاری مبادله شده با دولت‌های اروپایی و به کارگیری مستشاران در ادارات نوپای ایران – مانند ارتش، پلیس، گمرک و غیره – به مرور زمان با نحوه نوین (غربی) اداره‌ی امورمملکتی و دستاوردهای آن آشنا شدند. این روند در دوران حکومت سلسله‌ی پهلوی در ایران، تحت‌تأثیر غربزدگی و شیفتگی زیاد عوامل حاکم بر ایران به غرب و دستاوردهای آن، شتاب فزاینده‌ای گرفت. به گونه‌ای که فرصت لازم برای تشکیل زیرساخت‌های اجتماعی مورد نیاز برای درک و فهم درست از این فرایند به خوبی فراهم نشد. در ادامه، با گسترش مدرنیته در ایران و رشد شهرنشینی، ایرادات و اشکالات اجرایی

موجود در بوروکراسی جاری در حکومت منجر به ایجاد شکاف طبقاتی گسترده‌تر و بحران‌های اجتماعی نو و بروز بی‌اعتمادی و ناهنجاری‌های فرهنگی در زمینه‌ی بوروکراسی گردید. پس از انقلاب‌اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ و وقوع جنگ تحمیلی، تا مدت‌ها، مسایل و مشکلات مربوط به بوروکراسی در ایران به صورت منسجم و جدی مورد رسیدگی مسئولین اجرایی قرار نگرفت.

شناخت بوروکراسی موجود در ایران

بوروکراسی در ایران مترادف با سازمان‌های بزرگ دولتی قلمداد شده و هدف از اشاره به آن پرداختن به وضع وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و سایر نهادهایی است که مجموعه سازمان اداره عمومی مملکت را تشکیل داده‌است. ***متأسفانه در ایران هیچگاه تناسب لازم بین رشد بوروکراسی و توسعه اقتصادی و صنعتی برقرار نشده و همواره رشد بخش خدمات در ترکیب تولید، بالاترین درصد نرخ را به خود اختصاص داده‌است.*** البته در تمامی کشورهای در حال توسعه کم و بیش، وضع مشابه ایران قابل تشخیص است.

رشد ناهماهنگ اجتماعی و صنعتی در این کشورها و عدم تناسب توسعه در بخش‌های مختلف می‌تواند عامل اصلی در زمینه‌ی **ناموزونی ساختاری** به شمار آورده شود. با این حال به دلیل محدودیت‌های موجود منابع‌مالی و انسانی ضرورت ایجاب می‌کند، تناسب لازم بین رشد سازمان‌های دولتی و سایر احتیاجات توسعه در کشور در نظر گرفته شود. در غیراینصورت رسیدن به اهداف مورد نظر در برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی با دشواری همراه خواهد شد. **به دلیل عدم احساس نیاز واقعی** به برخی سازمان‌های دولتی در

ایران بوروکراسی به عامل ایجادکننده‌ای در اداره‌ی عمومی کشور بدل شده است. وجود مقررات دست‌وپاگیر، عدم‌توجه به احتیاجات واقعی جامعه و ارباب‌رجوع، نبود مقررات روشن و غیرقابل‌تغییر، انجام کارهای مشابه به وسیله‌ی نهادهای مختلف، پیچیده بودن سیستم‌ها و روش‌های عملیاتی و وجود رابطه‌گرایی و باندبازی و امثال آن سبب شده است تا حایلی بین مردم و بوروکراسی حاکم به وجود آید. از منظر و نگاه مردم، دستگاه‌ها و سازمان‌های دولتی، نه به عنوان مکانی برای حل و فصل امور که به محلی برای ایجاد دشواری‌های بیشتر قلمداد شود.

مقایسه‌ی تطبیقی بوروکراسی در ایران

از لحاظ مقایسه‌ی بوروکراسی در ایران بیشتر با مفهوم بوروکراسی به **عنوان اداره‌ی عمومی** از **نوع محافظ و جانبداری حزبی** در سال‌های گذشته همراه بوده است. در این قسمت به برخی از تشابهات موجود در این مورد اشاره خواهد شد.

مقایسه‌ی بوروکراسی محافظ و بوروکراسی در ایران

حفظ و حراست از یک نوع فلسفه‌ی خاص و یک نوع آرمان ویژه از جمله ویژگی‌های بوروکراسی محافظ است. در دوران جمهوری‌اسلامی نیز پاسداری از شریعت اسلام و پیاده‌کردن الگوی حکومتی مطابق با برداشت‌های فقهی نیز از اولویت‌های جمهوری‌اسلامی است. در بوروکراسی محافظ، آرمان مقدس سیاسی و فلسفه‌ی زندگی اجتماعی پذیرفته شده آن، موهبتی است ازلی و ابدی و از دید حاکمان به صورت بلندمدت پایدار و قابل‌اجرا خواهدبود. از نگاه (تئوریک) جمهوری‌اسلامی، حکومت امانتی الهی است و ایجاد نهادها و

بنیادهای سیاسی آن که خود پایه تشکیل جامعه است، براساس تلقی مکتبی و صالحان عهده‌دار حکومت و اداره‌ی مملکت می‌شوند (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) و قانون‌گذاری که مبین ضابطه‌های مدیریت اجتماعی است، بر مدار کتاب الهی و سیره و عترت جریان می‌یابد. **در بوروکراسی محافظ**، آرمان مقدس که باید به وسیله‌ی سازمان بوروکراسی از گزند حوادث حفظ شود، ارزش پایه‌ای و یا دست کم اعتبار اصول یک مجموعه قوانین اخلاقی مورد قبول را به خود می‌گیرد که در عمق ایمان مردم یا در اعماق اعتقادات و آداب و رسوم زندگی گذشته و حال آنان ریشه دوانیده است و همین دیدگاه در نظام جمهوری‌اسلامی بر سازمان اداری و رسمی حاکم است. در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی **نظامی است استوار بر پایه‌ی ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر او. وحی الهی و نقش بنیادی آن در میان قوانین؛ کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توام با مسئولیت او در برابر خدا.**

با وجود تشابهات موجود بین بوروکراسی در ایران با بوروکراسی محافظ، **یک اختلاف‌اساسی** بین این دو قابل تشخیص است: تفاوت در این است که در بوروکراسی محافظ رهبران مورد اعتماد جامعه که اختیار نگاهبانی از ایدئولوژی پذیرفته شده در دست آن‌هاست، افرادی برتر و مافوق به شمار آمده و فرض لغزش و اشتباه در مورد آنان صادق نیست. درحالی‌که در بوروکراسی ایران این امتیاز عمومیت نداشته و به طور اصولی مخصوص رسالت ائمه و معصومان است و به موجب اصل نوزدهم از فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران،

مردم از هر قوم و قبیله و مذهب و نژادی که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز ویژه و طبقه ممتازه شدن نخواهد بود.

مقایسه‌ی بوروکراسی جانبداری حزبی و بوروکراسی در ایران

بوروکراسی جانبداری حزبی **به دنبال سپردن** مشاغل دولتی در سازمان‌ها به افراد و **طرفداران** حزب اکثریت است. براساس این استدلال **افراد حزب فاتح** به سازمان‌های اداری حکومت راه یافته و به میزان نوع توانایی مصدر یکی از خدمات عمومی که حزب در مبارزات انتخاباتی به مردم وعده داده می‌شوند.

در ایران به ویژه در سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی تلاش شد، **افراد مکتبی** (و نه لزوماً متخصص) که آشنایی با ایدئولوژی و شریعت اسلام شیعی داشتند مسئولیت‌های اجرایی را در دستگاه‌های اجرایی بر عهده داشته باشند. این تجربه نتایج رضایت بخشی کمتری به همراه داشته است که در پی آن، در برخی موارد تلاش شد تا به جای این دیدگاه استفاده از بوروکراسی مبتنی بر لیاقت و شایستگی مبنای انتصابات قرار بگیرد.

مدل بوروکراسی پاسدار مکتب در ایران

مدل بوروکراسی پاسدار اسلام مبتنی بر بوروکراسی محافظ، بوروکراسی مبتنی بر لیاقت و اصول و ضوابط اخلاقی حاکم بر پیروان ایدئولوژی اسلام و قوانین اسلامی به صورتی است که حتی‌الامکان از گزند کاستی‌های مشروحه در مدل‌های بوروکراسی در بخش‌های قبلی این مقایسه در امان باشند. اسلام مانند همه مذاهب عالم تکیه بر روح ایمان اعتقادی راسخ نسبت به مبانی مذهبی دارد و اعتقاد به پروردگار را ضامن سعادت و سلامت و رفاه‌اجتماعی افراد

جوامع بشری به حساب می‌آورد. مؤمن در اعمال و رفتار خود همواره خداوند را ناظر و شاهد می‌داند، اشتیاق به نزدیکی به پروردگار و ترس از خشم و غضب خالق و ضمانت اجرای اخروی باعث می‌شود رهبران و افراد سازمان‌های مختلف اجتماعی فکر انحراف از راه صواب را به مغز خویش راه ندهند و اصول و مبانی مذهب را در رفتار و کردار تخصصی و در روابط اجتماعی همواره ملحوظ دارند.

مدل بوروکراسی پاسدار مکتب، از خلال منابع معتبراسلامی از جمله: نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر، قوانین جمهوری‌اسلامی ایران و به ویژه قانون اساسی قابل تشخیص است. در اسناد و مدارک یادشده ویژگی‌هایی جهت رهبر و توانایی‌های لازم برای رهبری، شیوه‌های رهبری و نحوه‌ی اداره‌ی امور سازمان‌های اجتماعی به تفضیل آورده شده که اهم خصوصیات مدل بوروکراسی پاسدار اسلام با استناد به مدارک مزبور از این قرار است: پاسداری و حفاظت و حراست از ایدئولوژی اسلامی مورد قبول جامعه و محفوظ داشتن آن از گزند آفات و بلیات اجتماعی و زندگی اجتماعی - برای این منظور همه کارگزاران دولت باید در بادی امر خود مظهر و نشانه‌ی خوبی باشند. از رفتار و کردار شایسته‌ای که در آرمان مقدس مذهبی و اصول و سیاست‌های پذیرفته شده سازمان اجتماعی آمده‌است هر یک از مسئولان و مجریان در جامعه موظفند قبل از آن که حکم و امری را برای صیانت و حفاظت از ایدئولوژی اسلامی به مرحله‌ی اجرا و عمل درآورند، به آنچه می‌گویند و امرونهی می‌کنند ایمان و اعتقاد داشته باشند واز این جهت نمونه و **سرمشق دیگران** قرار گیرند. تنها از این طریق است که پاسداری و صیانت از ایدئولوژی مورد نظر در بوروکراسی، در عمل مصداق پیدا می‌کند.

تشخیص نسبی هدف‌های سازمانی و تعیین مقاصد سازمان‌ها

اداره‌ی امور عمومی جامعه مستلزم شناخت چگونگی استفاده از سازمان‌های متنوع و بعضاً پیچیده است. در صورتی که علاوه بر تشخیص بین هدف‌ها برپایی این قبیل سازمان‌ها با توجه به مقدورات انسانی، مالی، تکنولوژی از یک طرف و اختیارات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طرف دیگر صورت نگیرد، بوروکراسی دربردارنده تمام مضراتی خواهد بود که در مدل‌های بوروکراسی قبلاً به آن‌ها اشاره شده است. در حال حاضر بسیاری از سازمان‌های عمومی در کشور به انجام امور مشابه و مضاعف اشتغال داشته و در صورت بازنگری و بررسی مجدد امکان جذب، ادغام یا برچیدن تعدادی از آنها وجود دارد.

تشخیص منابع استعدادها و جلب افراد مستعد به سازمان- تشخیص میزان احتیاج به هر طبقه از کارمندان باید براساس تحقیقات علمی و آماری صورت پذیرد، سپس قابلیت افراد داوطلب از طریق برگزاری امتحان ورودی متناسب سنجیده شده توانایی و استعدادهای افراد مستعد مورد شناسایی قرار داده شود و پس از طی دوران آزمایشی قرار داد استخدام دائمی باآنان منعقد شود.

طرح حقوق‌ها و ارائه و ایجاد نظام پیشرفت شغلی جهت کارکنان

طرح حقوق کارمندان نه تنها باید با توجه به کلیه‌ی عوامل مؤثر حین انجام شغل و با توجه به جنبه‌های دیگر هم عادلانه به حساب آورده شود. در شرایطی می‌بایست فراهم شود که ضمن آن کارمند مایل باشد تا پایان در سازمان باقی بماند. این امر مستلزم ایجاد شرایطی

است که طی آن موجبات ماندن و بالا رفتن روحیه پیشرفت شغلی جهت کارمندان فراهم شده باشد.

استفاده از مقررات اداری و سیستم‌ها و روش‌های مناسب

به طوری که در مدل بوروکراسی کولدنر نشان داده شده، مقررات و دستورالعمل‌های اداری از جمله ابزار و وسایل کنترلی مؤثر در سازمان‌های بزرگ محسوب می‌شود. با این وجود برای پرهیز از اثرات منفی جانبی و ایجاد حالت تدافعی و بی تفاوتی در کارکنان ضرورتاً می‌بایستی از آن‌چنان مقرراتی استفاده به عمل آورده شود که ضمن جامع و مانع بودن آن‌ها موجبات جلوگیری از رشد و تعادل فکری مجریان و مسئولان و باعث دلسردی و سردرگمی آنان در اجرای مقررات نشود. از این گذشته استفاده از سیستم‌ها و روش‌های اداری مناسب تر ضرورت دارد، چه تنها به مدد به کارگیری سیستم‌های نوین اداری است که می‌توان به احتیاجات واقعی جامعه و رفع سریع آن‌ها پرداخت و از طریق آن به حفظ منابع مادی و انسانی که در اختیار اجتماع است، همت گماشت.

آموزش

هنگامی بوروکراسی به عامل بازدارنده در جهت اعتلاء و رشد و توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی بدل می‌شود که متناسب با تحولات و رویدادهای حاصله در آن بخش‌ها از پیشرفت و تکامل بازایستد. برای جلوگیری از این وضعیت و استفاده‌ی مؤثر از بوروکراسی به عنوان وسیله‌ای مفید در جهت دستیابی به هدف‌های توسعه بازسازی و رونق مجدد آن امری واجب و ضروری است. این مهم به دست نخواهد آمد مگر این که طی برنامه‌های آموزشی منظمی به طور مرتب

کارگزاران و مجریان دست‌اندرکار بوروکراسی تحت آموزش و تعلیمات عالیه لازم قرار گیرند و تنها در این صورت است که امید به اعتلاء و تحول در "بوروکراسی حاکم بر ماشین دولتی ایران" متناسب با احتیاجات متحول جامعه ایران وجود خواهد داشت.

حضرت علی(ع) می‌فرماید: به خدا قسم اشتباه می‌کنید، معاویه از من زیرک‌تر نیست، او دغل‌باز است، فاسق است، من نمی‌خواهم دغل‌بازی بکنم، من نمی‌خواهم از جاده حقیقت منحرف شوم، فسق و فجور مرتکب بشوم، اگر نبود که خدای تبارک و تعالی دغل‌بازی را دشمن می‌دارد، آن وقت دیدید که زرنگ‌ترین مردم دنیا علی است، دغل‌بازی فسق است، فجور است، و این گونه فجورها کفر است و من می‌دانم که هر فریبکاری در قیامت محشور می‌شود، در حالی که یک پرچمی دارد.

بوروکراسی چارچوبی برای مطالعات تطبیقی

طرح هدی از میان روش‌های مختلف مطالعه‌ی اداره‌ی امور دولتی، نهاد بوروکراسی را به عنوان وسیله‌ای برای مقایسه انتخاب کرده است، دلیل این انتخاب، نارسا بودن نظریه وظیفه‌گرایی برای مطالعه یک سیستم سیاسی در مقایسه با نظریه‌ی نهادگرایی نیست، بلکه بوروکراسی به عنوان یک ساختار سیاسی تخصصی، مبنای بهتری را برای مطالعه فراهم می‌کند.

از آنجا که هدف اصلی **مقایسه اداره امور دولتی حکومت** هاست ساختار بوروکراسی در مقایسه با سایر راهکارهای وظیفه ای مفیدتر است و در حال حاضر بوروکراسی به عنوان یک ساختار تخصصی، وجه مشترک تمام کشورها است.

انواع مطالعات تطبیقی

1) **مطالعات تطبیقی مبتنی بر ساختار:** سیستم‌های سیاسی به رغم داشتن ساختارهای مشابه وظایف متفاوتی را انجام می‌دهند. انجام مطالعات تطبیقی بر مبنای ساختار مخاطراتی دارد که به سادگی قابل تشخیص است:

الف) فقدان یا ناپایداری نهادهای قابل مقایسه

ب) خطر وجود این تصور که ساختارهای یکسان همواره وظایف یکسان انجام می‌دهند.

2)**مطالعات تطبیقی مبتنی بر وظیفه:** یک وظیفه خاص را در ساختارهای متعددی که آن وظیفه را انجام می‌دهند. انجام مطالعه‌ی تطبیقی بر مبنای وظایف در عمل مشکل‌تر است زیرا

لازمه‌ی آن شناخت ساختارهای ناشناخته و نامأنوسی است که وظایف در آن‌ها انجام می‌شود.

هرگونه مطالعه‌ی تطبیقی در اجزاء سیستم‌های سیاسی اعم از اینکه روش مطالعه وظیفه‌ای باشد و یا ساختاری، ابهام‌هایی را به همراه خواهد داشت. البته این مسئله در کشورهای غربی که همواره بین ساختارها و وظایف آن‌ها درجه‌ی بالایی از همبستگی وجود دارد چندان جدی نیست ولی در کشورهای در حال توسعه از هر دو روش فوق مشکلاتی را به دنبال دارد.

مفاهیم بوروکراسی

وینسنت دوگورنی، منظور وی از بوروکراسی آن شکل از دولت است که در آن کارکنان دولت برای تأمین منافع عامه منصوب نمی‌شوند بلکه نفع عمومی به گونه‌ای ترتیب داده شده است که ادارات بتوانند وجود داشته باشند. بوروکراسی به عنوان یک پدیده‌ی زیاده طلب، مبهم و مشکل زا عنوان شده است اما بوروکراسی نشان داده است که همواره یک قدرت برتر و پابرجاست.

بوروکراسی تشکیل شده است از:

الف) **بورو**: به معنی دفتر کار (مقامات دولتی) و میز تحریر

ب) **کراسی**: حکومت

فرهنگ‌ها و جوامع مختلف تعاریف دیگری نیز از بوروکراسی دارند:

فرهنگ لغت فرانسه: بوروکراسی یعنی قدرت نفوذ رؤسا و کارکنان دوایر دولتی

فرهنگ لغت آلمان: بوروکراسی یعنی قدرتی که ادارات مختلف و شعب آن بر هم‌میهنان خود بدون حق قائل می‌شوند.

فرهنگ لغت‌ایتالیا: بوروکراسی به معنای قدرت کارکنان اداره امور عمومی است.

هرمن‌فاینر یکی از دانشمندان علوم سیاسی نیز بوروکراسی را به عنوان مأموران اداری تعریف کرده است.

بوروکراسی به عنوان اداره امور عمومی

1) بوروکراسی محافظ

2) بوروکراسی طبقاتی

3) بوروکراسی جانبداری حزبی

4) بوروکراسی مبتنی بر شایستگی

5) بوروکراسی به عنوان اداره توسط مأموران اداری

6) بوروکراسی به عنوان سازمان

7) بوروکراسی به عنوان جامعه نوین

مقایسه‌ی تئوری نهادگرایی و بوروکراسی

تئوری نهادگرایی فرآیندی است که با آن فعالیت‌ها **تکرار** شده و **معانی مشابه** معینی برای خود و دیگران پیدا می‌کنند.

به طور خلاصه اینکه **نظریه‌ی نهادی** می‌گوید که سازمان‌ها سیستم‌های **باز** می‌باشند که به شدت **تحت‌تأثیر محیط** خود هستند اما بسیاری از نیروهای سرنوشت‌ساز **نتیجه‌ی فشارهای**

عقلایی برای عملکرد مؤثر نیستند، **بلکه نتیجه فشارهای اجتماعی** و فرهنگی برای تطبیق با باورهای قراردادی است.

در سطحی کلان‌تر باید عنوان شود که فکر بوروکراسی در اصل فرانهادی است که به روش تعمیم‌یافته‌ای تصویری از نظم و قابلیت پیش بینی را ترسیم و به رسمیت گرایی روابط «اخلاقی کردن موارد گمنام» تأکید می‌گردد، **زوکر** می‌گوید سازمان‌ها شکل نهادی برجسته در جوامع مدرن می‌باشند.

رویکرد نهادگرایی جدید :

عبارت «**بازگشت به حکومت**» حاوی این مفهوم است که در سیاست‌های تطبیقی، مجدداً نظرات به طرف مقایسه نهادها، گرایش پیدا کرده است.

توجه مجدد به مفهوم «**حکومت**» عمدتاً یک حرکت همگانی و مشترک است، ولی به رغم تفاوت در تعاریف، لازم است که بین مفهوم «حکومت» و مفاهیم «جامعه» و «دولت» تفاوت قائل شد.

یکی دیگر از جنبه‌های نهادگرایی جدید، آن است که باعث توجه موضوعات هنجاری مرتبط با مفاهیم سنتی (مانند منافع عمومی و علم مدنی) شده است.

یکی دیگر از ابعاد نهادگرایی جدید که مورد توجه خاص نیز می باشد اصطلاح «حاکمیت» است که می‌تواند برای مقایسه جوامع با یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد.

رویکرد وظیفه‌گرایی :

در این رویکرد، تلاش شده است یک چهارچوب نظری ساخته شود که برای اولین بار یک شیوه‌ی تطبیقی برای تحلیل انواع سیستم‌های سیاسی را ممکن سازد.

در این روش ادعا شده است که تطبیق بر پایه‌ی ساختارهای سیاسی فاقد کاربرد می‌باشد زیرا :

1) سیستم‌های سیاسی دارای ساختار مشابه نیستند.

2) بعضی از ساختارهای مشابه وظایف کاملاً متفاوتی را انجام می‌دهند.

طبقه‌بندی دیگری نیز برای مفاهیم بوروکراسی وجود دارد که شامل:

1) مفهوم ساختاری بوروکراسی

2) مفهوم رفتاری بوروکراسی

3) مفهوم تعاملی بوروکراسی

مفهوم ساختاری بوروکراسی: تعریف بوروکراسی بر حسب ویژگی‌های ساختاری آن بیشتر مورد توجه است. بوروکراسی شکل و ذات مشخصی را به وسیله‌ی ساختاری که به سازمان می‌دهد، فراهم می‌سازد، وظیفه هر پست و رده تشریح می‌شود و یک سلسله‌مراتب فرماندهی وجود دارد که در هر سطح برای فعالیت‌های واحدهای زیرین قابل مشاهده و مشخص است. ساختار پدید آمده یک شبکه‌ی ارتباطات منطقی برای همه هدف‌ها و فعالیت‌ها می‌سازد. ساختار وسیله‌ای است تا از تداخل وظایف افراد جلوگیری به عمل آید و با توجه به محدودیت‌های تخصصی اعمال شده از هماهنگی لازم برخوردار شود.

مفهوم رفتاری بوروکراسی: در مورد این نوع رفتار دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد:

الف) عده‌ای بر روی صفاتی که معمولی بوده و مورد نیاز و وظیفه‌ای هستند و در راستای تحقق اهداف سازمان بوروکراتیک قرار دارند، تأکید می‌ورزند. (عینیت، دقت و ثبات و درایت) پیروان این نظریه، بنیانگذاران جامعه عقلایی می باشند.

ب) عده‌ای دیگر به ویژگی‌های رفتاری بوروکراسی اشاره می‌کنند که اساساً منفی، ناقص، بیمارگونه و تخریب کننده‌ی رسالت اصلی بوروکراسی بوده و مانع تحقق اهداف آن می‌شوند و در کل باعث عدم کارآیی سازمان می‌شوند.

آثار نامطلوب برخی رفتارهای بوروکراتیک عبارتند از :

- توجه بیش از حد به قوانین، که موجب ترس و محافظه‌کاری و فن‌گرایی کارکنان می‌شود.
- تأکید بر غیرشخصی‌کردن روابط که منجر به بروز تعارض بین بوروکراسی و اربابرجوع می‌گردد.
- رفتارهای ماشینی
- کاغذبازی
- رفتارهای خشک و بدون انعطاف
- رازپوشی بیش از اندازه
- عدم اشتیاق به تفویض
- اکراه در استفاده از آزادی عمل

مفهوم تعاملی بوروکراسی : پیتر بلاو بوروکراسی را به عنوان:

الف) یک سازمان برای حداکثر کردن کارایی

ب) و یا شیوه‌ای نهادینه شده برای هدایت اجتماعی سازمان یافته در راستای کسب کارایی اداری تعریف کرده است.

سازمان‌های بزرگ عمدتاً دارای ویژگی‌های زیر هستند:

- سلسله‌مراتب
- تخصص‌گرایی
- حرفه‌گرایی نسبی
- مجموعه‌ای از قوانین اجرایی
- ایجاد سازگاری بین وسیله و هدف

بلاو معتقد است ممکن است رفتاری که فاقد مبنای عقلایی است ناقص باشد ولی این رفتار باید به جای اینکه بر مبنای صفات منصوب به بوروکراسی مورد قضاوت قرار گیرد برحسب **نتیجه حاصل از آن قضاوت شود. ممکن است در عین حال که غیرعقلایی است ولی هدفدار باشد.** به نظر می‌رسد که باید ویژگی‌های ساختاری و رفتاری بوروکراسی را **متغیر** دانست زیرا یک سازمان زمانی بوروکراسی نامیده می‌شود که به دنبال انجام **رسالت** خود باشد و ساختار و رفتار آن نیز برحسب **زمان و مکان** تغییر کند. ممکن است رفتاری که در یک بوروکراسی **بیماری** زا باشد در بوروکراسی دیگری **سلامت** بخش باشد.

طبقه‌بندی براساس بوم‌شناسی اداره‌ی امور دولتی در کشورها

همانطور که علم بوم‌شناسی، روابط متقابل بین موجود زنده و محیط را مورد مطالعه قرار می‌دهد، کوشش‌های اصولی نیز باید در جهت برقراری رابطه بین اداره امور دولتی و محیط اطراف آن، به عمل آید. البته نهادهای اجتماعی، موجودات زنده نیستند و این اقدام صرفاً یک قیاس است.

ریگز و سایر پیشقدمان به این نتیجه رسیدند که اگر استفاده از نظریه بوم‌شناسی اداره‌ی امور دولتی برای مطالعه‌ی یک کشور مفید باشد اهمیت آن، برای مطالعه تطبیقی، دوچندان خواهد شد.

آرورا نیز به ایجاد تعادل بیشتر در تجزیه و تحلیل مراودات اداره با محیط تأکید دارد. به اعتقاد وی هر چند در زمینه‌ی مطالعه اثر محیط اجتماعی بر سیستم اداری موفقیت‌های زیادی به دست آمده است ولی به همان نسبت در زمینه اثر بوروکراسی بر محیط اقدامی به عمل نیامده است.

طبقه‌بندی کشورها بر اساس جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه

«توسعه» به یک انتقال و تغییر وضعیت در جامعه و تغییر در سیستم اجتماعی که در سازمان‌های کشاورزی و دهقانی شروع و به سازمان‌های صنعتی ختم می‌شود اشاره دارد. «جذب و نهادینه کردن تکنولوژی نوین فیزیکی و اجتماعی» از اجزای مهم توسعه به شمار می‌رود. اینگونه تغییرات بر روی مسائلی از جمله: ارزش‌ها، رفتار، ساختار اجتماعی، سازمان اقتصادی و فرآیند سیاسی اثر می‌گذارد.

مقایسه ویژگی‌های کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته

ویژگی‌های جوامع در حال توسعه	ویژگی‌های جوامع مدرن و توسعه یافته
1- منزلت را ناشی از پایگاه خانوادگی و وراثت می دانند. تا موفقیت‌های شخصی.	1- موفقیت‌گرا هستند.
2- مبانی تصمیم‌گیری اجتماعی را محدود می‌دانند.	2- اعتقاد به غیرشخصی بودن امور دارند.
3- هر ساختار اجتماعی تعداد زیادی از وظایف را انجام می‌دهد.	3- تفکیک وظایف آن‌ها زیاد است.

وقتی از کلمه‌ی توسعه استفاده می‌کنیم منظور دسته‌بندی کشورها به دو گروه متضاد «توسعه یافته و توسعه نیافته» نیست. *بلکه هدف قرار دادن آن‌ها بر روی یک طیف* است.

بهتر است کشورها را بر حسب سطح توسعه به چهار گروه تقسیم کنیم :

- انگلستان، کانادا، استرالیا، آمریکا، ژاپن
- کره جنوبی، تایوان، چین، سنگاپور
- مکزیک، ترکیه
- هائیتی، بنگلادش

طبقه‌بندی‌جوامع براساس توسعه‌ی سیستم‌های سیاسی

در این طبقه‌بندی فرض بر این است که وجود تفاوت در سیستم‌های سیاسی ناشی از تفاوت در عوامل محیطی می‌باشد که بیشتر این اثر مستقیم و غیرمستقیم را بر بوروکراسی‌ها دارد. **ابزار اصلی** تشخیص تفاوت موجود بین سیستم‌های سیاسی فرهنگ سیاسی است.

فرهنگ‌سیاسی: عبارت است از مجموعه ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها، گرایش‌ها، اسطوره‌ها و باورهایی که مردم درباره سیاست و دولت دارند.

مدل‌های چهارگانه سیستم‌های سیاسی کشورهای در حال توسعه

1)مدل های مردمی (خلقی)

2)مدل های بوروکراتیک

3)مدل های ائتلافی

4)مدل های جنبشی

نوع بوروکراسی برای حکومت‌های نامبرده فوق وجود دارد :

1)سنت‌های تاریخی بوروکراتیک

2)میراث‌های استعماری

3)تنبلی و کاهلی نهادی

4)فشارهای وارده از طرف سایر کشورها

5)سازمان‌های بین‌المللی

6)فشارهای وارده از طرف شرکت‌های چندملیتی

مدل‌های سیستم اداری

1)مدل بوروکراسی « حاکمیت»

2)مدل بوروکراسی « کلاسیک»

3)مدل جامعه « منشوری»

4)مدل بوروکراسی « سالا »

1- مدل بوروکراسی « حاکمیت »

تقسیم‌بندی اداری مورد نظر « هپر»، به منزله‌ی اولین مدل ارائه شده در این زمینه محسوب می‌شود. او بر حسب درجه‌ی حاکمیت، چهار نوع حکومت و شش نوع بوروکراسی مترادف با این حکومت‌ها را پیشنهاد کره است. از مدل هپر، برای نشان دادن روابط منظم سیاسی – اداری استفاده می‌شود.

انواع حکومت‌ها و بوروکراسی‌های مرتبط

حکومت فردی	حکومت عقیدتی			حکومت آزاد	حکومت پروتاریا
حکومت - حاکم	حکومت- حاکم	حکومت-بوروکراسی	حکومت - حزب	فقدان حزب مسلط	فقدان حکومت
بوروکراسی - خادم	بوروکراسی ماشینی	بوروکراسی «بنایارتی »	بوروکراسی تحت کنترل حزب با باقیمانده‌های سنت بوروکراتیک تاریخی	بوروکراسی قانونی – عقلایی و یا وبری	بوروکراسی سیستم غنائم جنگی به عنوان بخشی از جامعه مدنی هگل

2- مدل بوروکراسی « کلاسیک»

در حال حاضر، مفیدترین مدل بوروکراسی همان مدل بوروکراسی « وبری » یا « کلاسیک» است. این مدل اساساً در کشورهای اروپایی که نمونه حکومت‌های توسعه‌یافته یا نوین هستند به کار رفته است. مدل کلاسیک بوروکراسی نه تنها به عنوان یک سازمان، دارای ویژگی‌های ساختاری پذیرفته شده – یعنی سلسله‌مراتب، تقسیم‌وظایف و شایستگی است – بلکه علاوه برآن، بوروکراسی دارای ویژگی‌های رفتاری و ساختاری خاص و البته مهم که معرف این نوع بوروکراسی است، نیز می‌باشد.

در مدل کلاسیک بوروکراسی:

- الگوی اختیار سنتی و کاریزماتیک نیست بلکه قانونی و عقلایی است.
- عقلانیت و رفتار اداره بر مبنای دانش و تخصص مورد تأکید می‌باشد.
- استخدام‌ها بر اساس شایستگی انجام می‌شود نه بر اساس وابستگی‌های خانوادگی.
- وظایف ادارات به وضوح تعیین و تصریح شده است.
- سلسله‌مراتب روشنی برای ادارات سازمان وجود دارد.
- شغل مأمور اداری تنها کار او یا حرفه‌ی اصلی اوست.
- ترفیع مقام به طریق ارشدیت یا شایستگی و طبق قضاوت مافوق امکانپذیر است.
- تنبیه و اخراج‌ها فقط در زمینه‌های خاص و بر اساس روش های خاص صورت می‌گیرد.

3-مدل جامعه « منشوری »

هنگامی‌که بوروکراسی کشورهای در حال توسعه مورد مطالعه قرار می‌گیرد، نارسایی مدل کلاسیک بیش از پیش نمایان می‌شود. در این رابطه فردریگز بهترین و شناخته‌شده‌ترین مدل را به نام «مدل منشوری» برای کشورهای در حال‌توسعه و سیستم اداره‌ی امور دولتی آن‌ها، تدوین و ارائه کرده است.

در مدل اولیه، درجه‌ی تفکیک وظایف یا عدم تمرکز در جوامع به صورت (متمرکز، نیمه‌متمرکز و غیرمتمرکز) بر روی یک محور نشان داده شده و مدل‌های مترادف با آن‌ها به ترتیب (مرکب منشوری و بسیط) معرفی شده است.

بعد دوم که بعداً به مدل اضافه گردید نشان‌دهنده‌ی درجه‌ی یکپارچگی یا عدم یکپارچگی ساختارها در یک جامعه غیرمتمرکز است. البته این موضوع در مورد جامعه مرکب صدق نمی کند، زیرا اینگونه جوامع، متمرکز هستند و نمی‌توانند یکپارچه نباشند.

ریگز با تجدیدنظر در مدل خود، جامعه‌ی غیرمتمرکز و به هم ریخته را جامعه‌ی منشوری، اما جامعه‌ی غیرمتمرکز و یکپارچه را جامعه بسیط نامیده است.

مدل‌منشوری در مجموع، طیف کاملی از پدیده‌های اجتماعی را – که ابعاد سیاسی و اداری از زیر مجموعه‌های آن هستند – شامل می‌شود.

مدل‌منشوری در واقع این مدل به یک سیستم‌اجتماعی نیمه‌مرکب که در حدفاصل یک جامعه‌ی مرکب و یک جامعه بسیط قرار دارد اشاره می‌کند، و برای نشان دادن موقعیت هر جامعه در حدفاصل دو مدل مرکب و بسیط طرحی شده است.

نظریه‌ی منشوری فرد ریگز :

نظریه یا مدل منشوری – سالا فردریگز جامع‌ترین نظریه درباره‌ی نظام‌های اداری کشورهای جهان سوم است اوکشورها را **به سه دسته** تقسیم می‌کند:

جوامع‌متراکم : یک ساختار همه‌ی کارویژه‌های نظام سیاسی را انجام می‌دهد (هر کسی هر کاری انجام می‌دهد).

جوامع تفکیک‌شده : ساختارها، کار ویژه‌های متفاوت انجام می‌دهند در این جوامع کارها بسیار تخصصی است و افراد همه‌فن حریف نیستند.

جوامع منشوری : ترکیبی از جوامع بالا.

کشورهای جهان سوم منشوری‌اند در آن‌ها سنت و تجدد، قدیم و جدید، متخصص و کلی‌دان با یکدیگر همزیستی دارند.

درجوامع منشوری :

– **ناهمگونی:** جامعه‌ی منشوری ساختاری ناهمگون به علت همزیستی دیدگاه‌های گوناگون دارد.

– **تغییراجتماعی ناتمام:** پدیده‌های‌اقتصادی، اجتماعی، مذهبی گوناگون وجود دارد ساختار مدرن در کنار ساختار سنتی و توسعه‌ی ناهمگون در سطح جامعه مشاهده می شود.

– **در جامعه‌ی منشوری دیوان‌سالاری** (کارکنان سازمانهای دولتی) از نفوذ و قدرت بالا برخوردار هستند، درآمد هفتگی دارند و بر منفعت شخصی خود فکر می‌کنند.

– **صوری بودن قانون** : درجوامع منشوری قانون یک چیز و عمل چیز دیگر می‌گوید.

– **هم‌پوشانی:** در جوامع منشوری کارویژه‌ها از طریق ساختارهای‌سنتی در کنار ساختارهای مدرن انجام می‌شوند که باعث سردرگمی می‌گردند.

فردریگز برای تبیین رفتار نظام اداری کشورهای جهان سوم **از واژه سالا** (واحد تشکیل‌دهنده دیوان سالاری درکشورها) استفاده می‌کند. روی هم رفته فردریگز ویژگی‌های زیر را برای واحد تحلیل جامعه منشوری مطرح می‌کند:

1- **خویشاوندمحوری:** در جامعه‌ی منشوری خویشاوندمحوری و دوست‌بازی در پست‌های اداری کارکرد غالب است در جوامع تفکیک شده ملاحظات دولتی جایگاهی ندارد جامعه‌ی متراکم خاصیت موروثی دارد و رابطه‌ی خانوادگی و دوستانه نقش مهمی دارد. قانون و مقررات برای برخی کاملاً اجرا می‌شود و برای برخی اجرا نمی‌شود.

2- **هنجارهای ناهمگون و نبود اجماع:** در جامعه‌ی منشوری اندیشه‌های سنتی و مدرن با یکدیگر در تضادند و مدیر دولتی سالائی برای ارتقا و توسعه شدیداً به پیوندهای خویشاوندی وابسته است.

3- **چندقبیله‌گرائی:** در جوامع منشوری گروه‌های نژادی، مذهبی متفاوت در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند بیشتر آن‌ها تعامل خصمانه (در ظاهر دوستانه) دارند اگر یکی از اعضای قبیله پستی را در بخش دولتی یا خصوصی بدست آورد می‌کوشد که اعضای قبیله خود را استخدام و ارتقا دهد.

برای جلوگیری از چنین وضعی و حفظ منافع گروه :

نظریه‌ی جابجائی مدیران دولتی که مثل نظریه فردریگز رفتار مدیران دولتی را در کشورهای جهان سوم تبیین می کند. تأثیر متقابل مدیریت دولتی در بوم‌شناسی و بعکس که فردریگز آن را مد نظر قرار نداده بود یعنی جابجائی مدیران دولتی سبب شکل‌گیری نظام‌های سیاسی اجتماعی خاصی می‌شود و از سوی دیگر مدیران دولتی خاصی با ویژگی‌های خاص شکل می‌گیرند.

نظریه‌ی چرخش نخبگان با نظریه‌ی جابجائی مدیران دولتی :

نظریه‌ی جابجائی مدیران دولتی: یکی از انتقاداتی که به نظام مدیریتی ایران وارد است این است که فقط افراد خاصی می‌توانند وارد حلقه مدیریتی شوند برای پاسخ به این انتقاد نظریه‌ی جابجائی مدیران دولتی تدوین گردیده است این نظریه علت دست به دست شدن پست‌ها را در کشورها از جمله ایران تبیین می‌کند. در نظریه‌ی جابه‌جائی مدیران دولتی سال‌های سال فقط پست‌های مدیریتی خود را با هم دست‌به‌دست می کنند. در هیچکدام از رده‌های‌عالی، میانی، عملیاتی نظام شایسته‌سالاری حاکم نیست بلکه نظامی قومی، گروهی و بعضاً قبیله‌ای حاکم است که این نظریه جابه‌جائی مدیران دولتی با روح مردم‌سالاری در تضاد است. (نظام شایسته‌سالاری در همه رده‌های میانی، عالی حاکم است و هر کس توان و شایستگی لازم را داشته باشد از هر قوم و قبیله ای باشد می‌تواند به پست‌های مدیریتی انتصاب شود) یعنی مدیریت محدود به افراد خاصی است و مانع از حضور همه‌ی افراد در پست‌های مدیریتی می‌شوند.

نظریه‌ی چرخش نخبگان :

در نظریه‌ی چرخش نخبگان بعکس نظریه‌ی جابه‌جائی مدیران یکی از ارکان نظام مردم‌سالاری جهان مدرن است یعنی در نظریه‌ی چرخش نخبگان همه‌ی کسانی که توانائی مدیریت امور دولتی را در خود می‌بینند، می‌توانند برای تصدی پست‌های عالی کشوری در قالب رقابت‌های حزبی اقدام کنند و در صورت کسب آرای اکثریت مردم پست‌ها را به دست گیرند برای اداره امور دولتی در سطح کشورها در حال حاضرظاهراً نظریه‌ی چرخش نخبگان (قدرت) بهترین گزینه تحقق مردم‌سالاری است.

یعنی همه‌ی افراد متخصص و لایق از شانس تصدی پست مدیریت دولتی برخودارند. پست‌های مدیریتی می‌چرخد پست مدیریت دولتی از آن همگان است.

ویژگی‌های مدیران دولتی در نظام‌های مبتنی بر نظریه‌ی جابه‌جائی مدیران:

1-منطق رفتاری جامعه‌ی کشاورزی : مدیران دولتی در این نظام رفتاری دوران کشاورزی را از خود بروز می‌دهند بدین معنا اگر فرد جدیدی وارد سازمان دولتی شود که از آن‌ها متخصص‌تر باشد گمان می‌کنند سهمشان از ثروت عمومی جامعه کاهش می‌یابد چه بسا که استخدام افراد متخصص تر ارزش افزوده بیشتری برای جامعه در پی‌دارد.

2-ریاست به جای مدیریت: در چنین نظام‌هایی مدیران ریاست می‌کنند نه مدیریت و مدیران به جای آنکه با بهره‌گیری از توان بالقوه کارشناسی اندیشه‌ها را به ارزش افزوده اقتصادی تبدیل کنند بر منافع شخصی خود تکیه می‌کنند.

3-**بی‌توجهی به اندیشه‌ها و نداشتن سازوکار بهره‌گیری از آن‌ها** : در این نظام، به اندیشه‌ی افراد در رده‌ها و سطوح گوناگون جامعه توجه نمی‌شود زیرا سازوکاری برای آن فراهم نیست بسیاری از اندیشه‌ها در اذهان افراد می‌ماند و شکوفا نمی‌شود و افراد مدعی خلاقیت و نوآوری زیادتر می‌شوند.

4-**ناآشنائی با مفهوم اختلاف و نداشتن سازوکار برای رفع آن** : در این گونه نظام‌ها هرگونه اختلافی بد و ناگوار است یکی از تبعات منفی برخورد نا صحیح با اختلافات سازنده مرحوم شدن جامعه از خلاقیت و نوآوری است.

5-**عقده#ی پیشرفت** : در این نظام‌ها زمینه‌ی خلاقیت و نوآوری وجود ندارد رکود بر جامعه تحمیل می‌شود مدیران می‌کوشند تا با اشاعه‌ی خبر کذب و بعضاً صحیح (ولی نه مهم) مردم را از شنیدن خبر رایحه‌ی دلنشین پیشرفت آگاه سازند.

6-**حاکمیت گروه‌اندیشی** : در این نظام‌ها مدیران گروهی تشکیل می‌دهند که گروه حاکم نام دارد.

پیامدهای منفی گروه‌اندیشی:

– توهم آسیب‌ناپذیری: به خطرات آشکارا بی‌اعتنا و با اطمینان دست به کارهای مخاطره‌آمیز می‌زنند.

– کلیشه اندیشیدن: درباره‌ی دیگاه مخالفان با خود به صورت کلیشه‌ای و بی‌اعتنایند و آن‌را آنقدر رذیلانه می‌دانند که حاضر نیستند بر سر میز مذاکره بنشینند.

– خودسانسوری: در مواردی که بدگمان‌اند مهر سکوت بر لب می‌زنند.

– پاسداری از اندیشه‌ی گروه حاکم: این مدیران از هر آنچه موجب دلسردی گروه می‌شود افراد را مصون می‌دارند.

– بزرگ‌نمائی اصول اخلاقی گروه حاکم: گروه حاکم از معنویت بالائی از نظر خودشان برخوردارند.

4- مدل بوروکراسی « سالا »

این مدل ریگز سه کلمه را برای هر کدام از آن‌ها و یک کلمه نیز برای همه‌ی آن‌ها به شرح زیر پیشنهاد می‌کند:

برای بوروکراسی منشوری جدید: سالا :

- دامنه‌ی قدرت بوروکراسی **متوسط** است.
- میزان قدرت بوروکراسی **زیاد** است.
- بین میزان رشد سیاسی و رشد بوروکراتیک **تعادل** برقرار نیست.
- افزایش قیمت تمام شده باعث کاهش کارایی اداری می‌شود.
- اداره اصولاً پرمصرف و ولخرج است.

مدل سالا همواره با مسائل زیر همراه است:

1)توزیع ناعادلانه‌ی خدمات

2)وجود فساد نهادینه‌شده

3)عدم کارایی در اجرای مقررات

4)جانبداری از خویشاوندان در استخدام

5)ایجاد قلمروی بوروکراتیک به منظور حفاظت از خویش

6)وجود شکاف بارز بین انتظارات رسمی و رفتار عملی

بنابراین: بوروکراسی به عنوان یک ساختار سیاسی تخصصی، مبنای بهتری را برای مطالعه فراهم می‌کند و وجه‌مشترک تمام کشورها می‌باشد. هدف اصلی مقایسه‌ی اداره‌ی امور دولتی حکومت‌ها است، و مقایسه‌ی کل سیستم‌های سیاسی مد نظر نمی‌باشد. این محدودیت‌ها، ما را ناگزیر می‌سازد که معتبرترین مبنا را برای مقایسه‌ی اداره امور دولتی انتخاب کنیم. بوروکراسی، اطلاعات لازم درباره‌ی حکومت‌های تحت‌مطالعه را نیز در اختیار می‌گذارد. انتخاب مدل بوروکراسی، به عنوان مبنایی برای مطالات تطبیقی به شکلی که با شرایط محیطی (به خصوص با توسعه اجتماعی و سیاسی و ویژگی‌های سیستم سیاسی) منطبق باشد، الزاماً به معنی منحصربه‌فرد بودن و یا حتی مهم‌بودن این دیدگاه نیست، بلکه انتخاب بوروکراسی به دلیل قابلیت بکارگیری آن، دسترسی آن به انبوهی از اطلاعات اولیه و احتمالاً دقیق‌تر و جامع‌تر بودن تحقیقات آینده است . لذا یکی از محاسن انتخاب بوروکراسی، شهرت آن به عنوان متداول‌ترین مبنا برای مطالعات تطبیقی است. اگر بوروکراسی را به عنوان سازمانی با ویژگی‌های ساختاری خاص بدانیم، بدان معنی نیست که به محض شناخت ساختار، همه بوروکراسی‌ها شناخته شده اند. **جایگاه هرسازمان بر حسب اینکه چه مقدار ویژگی‌ها را دارا می‌باشد، تعیین می‌شود. میزان و چگونگی ترکیب این ویژگی‌ها در مطالعه تطبیقی، مورد استفاده قرار می‌گیرد.**

هر یک از دانش‌های فلسفی و علمی، مولد تمدن متناسب با خود در تاریخ بوده‌اند.

و هر یک عمل به اقدام انعکاس‌گر پیشرفته مثبت و منفی جامعه است.

اداره امور دولتی تطبیقی

اداره امور عمومی

تعریف اداره‌ی امور عمومی عبارت است از هماهنگ کردن کوشش‌های فردی و گروهی به منظور اجرا نمودن سیاست یا خطمشی عمومی دولت. یعنی آنچه که دولت و سازمان‌های دولتی انجام می‌دهند و چگونگی اداره امور دولت. اغلب صاحبنظران معتقدند که موفقیت یا شکست حکومت‌ها، به چگونگی اداره امور عمومی آنها بستگی دارد.

تعریف ادارهی عمومی از نظر **ویلسون**: از نظر ویلسون اداره‌ی امور عمومی به معنی اجرای دقیق و منظم قانون اساسی است. او معتقد است اجرای هر مرحله از قانون عمومی یک عمل اداری محسوب می‌شود.

ویژگی‌های اداره‌ی امور عمومی:

1)تلاش گروهی همکارانه در یک مؤسسه‌ی عمومی است.

2)هر سه شاخه، اجرائی، قانون‌گذاری، و قضائی و ارتباط میان آن‌ها را در برمی‌گیرد.

3)نقش مهمی در ترسیم خطمشی عمومی دارد، بنابراین بخشی از فرآیند سیاسی است.

4)تفاوت‌های عمده‌ای با اداره امور خصوصی دارد.

5)برای فراهم آوردن خدمات جامعه با تعداد زیادی از گروه‌های خصوصی و افراد، همکاری نزدیکی دارد.

ویژگی‌های دیگر اداره امور دولتی:

1- تسلط بی‌چون و چرای سازمان‌های دولتی بر اداره امور عمومی

2- نقش ژاندارمی و کنترلی دولت بر همه امور اقتصادی اجتماعی و غیره

3- **بوروکراسی تنها مسیر مستقیم برای ارائه‌ی کالا و خدمات مورد نیاز جامعه بعنوان یک روش** کار استاندارد

4- قابل تفکیک بودن مسائل دولتی و اداری از موضوعات سیاسی

5- دولت‌ها برای اجرای وظایف خود نیاز به دستگاه‌های بزرگ و پیچیده اداری دارند که در آن‌ها روابط براساس سلسله‌مراتبی و بصورت رسمی تعریف شده باشد.

6- **سیر اختیارات بر اساس مراتب و نیز امور بر اساس قوانین ومقررات تعریف و سامان داده می‌شود.**

7- کارها قابل تقسیم هستند- هر کس به کاری مشغول است- باید از هرگونه روابط غیررسمی پرهیز کرد.

8- وظایف افراد تعیین شده – هرکس در چارچوب مقررات قادر است از منابع و خدمات استفاده کند.

ویژگی‌های مدیریت دولتی:

1- **تأکید بر برخورداری از استراتژی‌های کلان توسعه‌ای متناسب با محیط بیرونی**

2- تأکید بر توانمندی‌های دولتی در سطح ملی و محلی

3- غیرقابل‌تفکیک‌بودن مسائل‌دولتی و اداره‌ی امور عمومی از موضوعات سیاسی

4- تأکید بر نتایج و دستیابی به نتایج بجای پیروی کورکورانه از دستورات و مقررات

5- تمرکز بیشتر بر وظایف حاکمیتی دولت و حمایت از کانون‌های حرفه‌ای و تخصصی

6- مشارکت دادن بیشتر مردم در طراحی سیاست‌ها و ارائه‌ی خدمات و نظارت بر عملکرد دولت

مدیریت دولتی نوین

کریستوفر هود به‌عنوان نخستین کسی که واژه‌ی مدیریت‌دولتی‌نوین را به کار برده، اصول زیر را برای آن در نظر گرفته است:

1. استفاده از مدیریت‌حرفه‌ای، به معنای آزاد گذاشتن مدیران
2. دولتی برای اعمال مدیریت
3. تعیین معیارهای مشخص برای اندازه‌گیری عملکرد
4. تأکید بر نتایج به جای دستورالعمل‌ها
5. حرکت به سمت جداسازی واحدها در سازمان‌های دولتی
6. ایجاد رقابت در بخش‌دولتی
7. تأکید بر استفاده از سبک‌های مدیریت معمول در بخش خصوصی
8. تأکید بر انضباط و جلوگیری از مصرف بی‌رویه منابع

ویژگی‌های مدیریت دولتی نوین

1- بازارگرایی2- برون‌سپاری 3- نتیجه‌گرایی 4- تمرکززدایی 5- مشتری‌مداری 6- استانداردها و سنجش عملکرد 7- حرفه‌گرایی 8- مشارکت‌جویی 9- کیفیت‌گرایی 10- رقابت‌گرایی

حاکمیت‌خوب

حکمرانی به شیوه‌های مختلفی تعریف شده است. از دیدگاه **انیستیتو اوتاوا** حکمرانی ترکیبی از سنت‌ها قواعد آداب رسوم نهادها و فرایندهایی است که تعیین می‌کند **چگونه** قدرت باید اعمال شود **چگونه** شهروندان حق‌مشارکت و اعتراض دارند و **چگونه** تصمیمات در زمینه‌ی مباحث عمومی اتخاذ می‌شود. تعریفی که بانک‌جهانی کمیته‌ی همکاری‌های توسعه‌ی برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد سازمان‌های بین‌المللی بر آن اتفاق‌نظر دارند **عبارتست** از حکمرانی یعنی سیستم پیچیده‌ای از تعاملات بین ساختارها سنت‌ها کارکردها و فرآیندها که بوسیله 3 ارزش کلیدی یعنی 1-پاسخگویی2- شفافیت 3- مشارکت مشخص می‌شود.

همانطور که اصطلاح دموکراسی و توسعه با رویکرد سوسیالیستی و لیبرالیستی و فرایندی مورد تحلیل قرار گرفته است حکمرانی خوب نیز اصطلاحی است که محافل علمی و کشورهای گوناگون متناسب با نوع هدف‌ها و گرایش‌ها تعاریف و ویژگی‌های متنوعی را برشمرده‌اند.

در سال **1992** بانک‌جهانی این ویژگی‌ها را برای حکمرانی خوب معرفی کرد:1- مدیریت بخش‌دولتی2- پاسخگویی‌سازمانی 3- حاکمیت‌قانون 4- شفافیت در تصمیم‌گیری 5- دستیابی به اطلاعات

در سال **1993** اعضای کمیته‌ی همکاری توسعه این ویژگی‌ها را برشمردند:1- حاکمیت قانون2- مدیریت قدرتمند بخش‌دولتی 3- شفافیت 4- پاسخگویی از طریق بهبود عملکرد(عملیات)5- حسابداری و بودجه‌بندی 6- مدیریت مخارج عمومی 7- مبارزه با فساد

بانک‌جهانی در سال **1989** طی گزارشی‌حکمرانی خوب را به عنوان **"ارائه‌ی خدمات عمومی کارآمد نظام قضایی قابل‌اعتماد و نظام اداری پاسخگو"** تعریف کرد پس از آن تعاریف مختلفی از حکمرانی خوب به عمل آمد و ویژگی‌های دیگری به تعریف اولیه افزوده شد. آزادی سیاسی، انتخابات آزاد، حمایت از حقوق‌شهروندی، نظام قضایی مستقل، توسعه‌ی‌اجتماعی و امکانات آموزشی و بهداشتی از زمره‌ی عناصر حکمرانی خوب در تعاریف بعدی بود. در تعریفی که **گراهام** از حکمرانی خوب ارائه می‌دهد فهرست طولانی‌تری از ویژگی‌های حکمرانی خوب را نام برده و آزادی اطلاعات، شفافیت در نظام‌حکومتی و رسانه‌های مستقل و آزاد را به عناصر قبلی می‌افزاید.

در نگاهی کلی ویژگی‌های حاکمیت خوب به ترتیب زیر می‌باشد:

1- مشارکت‌جویی 2- شفافیت 3- قانون‌گرایی 4- اجماع‌گرایی 5- پاسخگویی

6- عدالت‌گرایی 7- کارایی و اثربخشی 8- توجه و واکنش

با عنایت به تعاریف پیش‌گفته و درک‌عمومی از مفهوم حکومت‌داری، می‌توان گفت که حکومت‌داری خوب (GOOD GOVERNANCE)، بر کیفیت و نحوه‌ی انجام وظیفه حکومت‌داری تأکید می‌کند.

براساس یکی از تعاریف ارائه شده، **حکومت‌داری خوب عبارت است** از انجام وظایف حکومت به شیوه‌ای عاری از فساد، تبعیض و در چارچوب قوانین موجود. در این تعریف، حکومت‌داری خوب به عنوان انجام وظایف حکومت به شیوه‌ای منصفانه مورد توجه قرار گرفته است. در حکمرانی خوب مشروعیت حکمرانی بسیار مهم است. در حکمرانی خوب صاحبان اصلی قدرت مردم هستند و به جای پرداختن به کارآمدی و توانمندی دولت از طریق حجم و اندازه‌ی آن به نوع رابطه مردم و حکومت توجه می‌شود و رابطه‌ی نادرست شهروندان و حکومت‌کنندگان را از دلایل عدم توسعه‌ی اقتصادی می‌دانند. پاسخگویی دولت به شهروندان، نبودن فساد، اقدام به اصول مردم‌سالاری، اعتماد عمومی، حق انتخاب و به حداکثر رساندن بهزیستی عمومی از ویژگی‌های اصلی حکمرانی خوب به شمار می‌رود. حکمرانی خوب، فساد را از طریق افزایش آگاهی و تقویت قوانین ضدفساد کاهش می‌دهد. همچنین فساد، توانایی حکمرانی خوب را تحلیل برده و زمینه‌ی انحراف تصمیمات و اجرای سیاست‌ها را میسر می‌کند. با توجه به موارد مذکور، در رویکرد حکمرانی‌خوب، تشکیلات دولتی باز حداقل خواهد بود. اما دولت باید به ایجاد تشکیلات سازمانی غیردولتی جامعه‌ی مدنی پرداخته و همچنین نهادهایی برای ایجاد پاسخگویی دولت فراهم آورد. براساس **معیارهای شناخته شده بین‌المللی مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی خوب عبارتند از:**

- مشارکت مردم در تصمیمات دولت،
- پاسخگو بودن دولت در قبال مردم،
- تأمین ثبات سیاسی کشور،
- بهبود میزان اثربخشی حکومت،
- بهبود کیفیت مقررات برای تنظیم امور اقتصادی،
- رعایت قانون توسط دولتمردان و مردم و کنترل فساد،
- تفاوت عمده در سه نوع نگرش

تفاوت عمده در سه نوع نگرش و دوره‌های فوق اعتقاد به برتری بازار بر سایر شیوه‌های تخصیص منابع است. در حکمرانی‌خوب، این برتری بازار مشروط به‌وجود دست هدایتگر دولت است. در این دوره، بازار به‌عنوان یک آرمان پذیرفته می‌شود اما برخلاف دوره‌ی مدیریت‌دولتی‌نوین، تحقق این مطلوب (اقتصادبازار) منوط به مجموعه‌ای از نهادها است که به‌صورت خودجوش به‌وجود نمی‌آیند بلکه وظیفه‌ی حکومت و مجموعه روابط‌اجتماعی است که آن‌ها را به‌وجود آورند. در اداره‌ی امورعمومی هرگاه احساس می‌شد واگذاری امور به نهاد بازار نتایج مطلوب را به بار نمی‌آورد دولت می‌بایست جانشین بازار شود. در مدیریت‌دولتی‌نوین هرجا که واگذاری امور به دولت به نتایج دلخواه منجر نمی‌شد حکم به جایگزینی بازار به جای دولت داده می‌شد. اما در حکمرانی‌خوب از صدور حکم جایگزینی این نهاد به جای آن نهاد (دولت به جای بازار یا بازار به جای دولت) خودداری می‌شود.

در هر مورد خاص باید ضعف بازار با ضعف دولت مقایسه شده و مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای جبران ضعف‌های بازار و دولت طراحی شود. در اداره‌ی امورعمومی‌دولت، عامل توسعه و در مدیریت‌دولتی‌نوین مانع توسعه محسوب می‌شود. در حکمرانی‌خوب دولت ذاتاً نه مانع توسعه و نه عامل آن است. مسئله‌ی اصلی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت اقتصادی، تحقق حکمرانی‌خوب است. تاریخ توسعه نشان می‌دهد رفتار و ماهیت دولت‌ها بسیار متفاوت بوده است و کلید توسعه‌ی اقتصادی تغییر رفتار دولت به‌گونه‌ای است که به حکمرانی‌خوب منتهی شود.

در حکمرانی‌خوب در شرایطی خصوصی‌سازی مفید است که یا بازار رقابتی باشد یا دولت قدرت تنظیم‌گری و نظارت بر امور را داشته باشد. در شرایط‌انحصاری، مالکیت خصوصی بر مالکیت دولت ترجیح ندارد. در حکمرانی‌خوب مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای توانمندسازی دولت پیشنهاد می‌شود. کوچک‌سازی دولت در برخی موارد یکی از شیوه‌های توانمندسازی دولت است اما کوچک‌سازی همیشه به افزایش ظرفیت‌ها و توانمندی‌های دولت برای انجام وظایف اصلی منجر نمی‌شود. علاوه بر کوچک‌سازی، شایسته‌سالاری، تمرکززدایی، همکاری و نظارت نهادهای‌مدنی و استانداردسازی نظام‌های‌آماری، پولی و بودجه‌ای مهم‌ترین راهکارهای توانمندسازی دولت هستند.

در حکمرانی‌خوب هدف تنها دستیابی به رشداقتصادی نیست. توسعه‌ی پایدار در صورتی تحقق می‌یابد که اهداف مردم‌سالاری، برابری و حفظ محیط زیست توأمان دنبال شوند. این 3 هدف، مکمل رشد اقتصادی هستند. هرچند در کوتاه‌مدت می‌توان با تحمیل دیکتاتوری،

تشدید نابرابری‌ها و تخریب محیط‌زیست، رشد کمی اقتصادی را تسریع کرد اما کیفیت‌رشد، قطعاً تنزل می‌یابد به‌طوری که در بلندمدت چنین رشدی تداوم نخواهد یافت.

تفاوت بین مدیریت‌دولتی‌نوین و مدیریت‌دولتی‌سنتی

ردیف	مؤلفه ها	مدیریت دولتی سنتی	مدیریت دولتی نوین
.1	واژه شناسی	بمعنی پیروی از دستورات و ارائه‌ی خدمات	بمعنی تحقیق نتایج و مسئولیت شخصی مدیر
.2	مبانی نظری	نظریه بوروکراسی وبر نظریه تفکیک سیاست	نظریه انتخاب عمومی – نظریه اصیل و وکیل
.3	نقش مدیران دولتی	بوروکرات	کارآفرین
.4	تأکید سیستمی	تأکید بر داده‌های بودجه و فرآیندها (قوانین)	تأکید بر ستاده ها(اهداف و نتایج)
.5	انگیزه مدیران دولتی	منافع عمومی	منافع شخصی
.6	نگرش به مردم	ارباب رجوع	مشتری
.7	سازوکاراجرایی	مکانیزم‌های بوروکراتیک	مکانیزم‌های بازار
.8	استخدام	مادام‌العمر	قراردادی- پیمانکاری
.9	مالکیت	دولتی – ملی‌سازی	خصوصی – خصوصی‌سازی
.10	اندازه‌ی دولت	میزان حداکثر مداخله دولت- حداقل نقش بازار	حداقل مداخله دولت- حداکثر نقش بازار
.11	نقش دولت	پاروزدن	هدایت کردن
.12	نوع پاسخگویی	پاسخگویی بوروکراتیک و سلسله مراتبی – مدیر به وزیر – وزیر به مجلس- مجلس به مردم	پاسخگویی مدیریتی در قبال تحقق اهداف-پاسخگویی مستقیم مدیر به مشتری
.13	ایدئولوژی سیاسی	ایدئولوژی چپ-سوسیالیسم-دولت رفاه	ایدئولوژی راست-لیبرالیسم-دولت حداقل

هدف کلی مطالعات تطبیقی نظام‌های اداری:

ایجاد وسعت دید، شناخت کامل نظام‌های اداری وچگونگی عملکردآن‌هاست.

مشکلات مطالعات تطبیقی اداری عبارت‌اند از :

- انتخاب واحدهای موردمطالعه
- تعیین متغیرهاوملاک‌های مقایسه ومیزان مقایسه‌پذیربودن آن‌ها
- دخالت نظریه‌های شخصی
- مشکل انتخاب متغیرها
- کمی تحقیقات انجام شده
- **عملی بودن متغیرها با جامع وکامل بودن آن‌ها غالباً درتعارض است و مشکل ایجاد می‌کند.**
- استواری و اعتبار رشته‌های علمی به ذخایر تحقیقی درآن رشته‌ها بستگی دارد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که پژوهشگران شرقی وغربی از دیرباز مقایسه را روش اساسی در مطالعات اجتماعی خویش می‌دانستند، ازاین میان می‌توان از **ابن‌خلدون**، متفکربزرگ تاریخ مسلمانان، یادکرد.

مهمترین دلیل مطالعه‌ی مدیریت تطبیقی این است که به فرد کمک می‌کند شناخت و درک صحیحی از محیط و فرهنگ خود به دست آورد. مدیریت تطبیقی مطالعه در مورد سایر فرهنگ‌ها حاکم بر سایر جوامع و تأثیر آن بر نحوه‌ی مدیریت سازماندهی‌شان است و در نهایت استخراج و استفاده از موارد مثبت و مؤثر آن برای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم. مدیریت تطبیقی دانش نوظهوری است که عمر آن به چند دهه بیشتر نمی‌رسد. اگرچه استفاده از اصول مدیریت تطبیقی شاید به هزاران سال پیش برسد. چرا که در آن سالیان دور نیز افرادی به قصد مطالعه و آشنایی با فرهنگ سایر ملل به دیگر کشورها سفر میکرده‌اند. اگرچه

آنچه برای ما از آن سفرها پر رنگتر است بیشتر مبادلات تجاری بوده است اما الگوبرداری از شیوه‌های نظامی و حکومتی نیز یکی از اهداف افراد برای این سفرها بشمار می رفته است.

در مدیریت تطبیقی زوایای فرهنگ سازمانی هر جامعه‌ای برای ما روشن می‌شود بعنوان مثال در مطالعه‌ی فرهنگ‌سازمانی ژاپن سخت‌کوشی و کارجمعی را مشاهده می‌کنیم و در فرهنگ‌سازمانی شرکت‌های آمریکایی کارفردی – تمایل برای پیشرفت- و اول بودن در بازار- تکیه بر قوانین سخت و کار جدی است.

در مدیریت تطبیقی ضمن بهره‌گیری از نکات برجسته هر فرهنگ آنرا با مشخصات فرهنگی جامعه‌ای که در آن حضور داریم تطبیق می‌دهیم و از آن استفاده می‌کنیم.

نگرانی‌های اصلی در مطالعات اداری و دولتی در حوزه‌ی تطبیق

نگرانی‌های اصلی در مطالعات اداری:

1- خصوصیات و رفتار مدیران عمومی – انگیزه‌ها و رفتار شرکت‌کنندگان در فرایند اداری به ویژه آنان‌که صاحب‌مشاغل حرفه‌ای در خدمت همگان هستند.

2- ترتیبات نهادی برای اداره در مقیاس وسیع در دولت سازماندهی برای اقدام اداری

3- محیط یا بوم‌شناسی‌اداری- ارتباط نظام‌فرعی‌اداری با نظام‌سیاسی که جزئی از آن و با جامعه بطور کلی است.

ترکیب این نگرانی‌ها که از محیطی‌کردن بیشتر به جامع‌تر کردن بیشتر پیش می‌رود چارچوبی اساسی هم برای تحلیل نظام‌های ملی خاص اداره دولتی و هم برای مقایسه بین آن‌ها فراهم می‌آورد.

مزایا و مواهب مقایسه تطبیقی:

1)درک نظریات و ابداعات و تجربیات عملی سایرجوامع در زمینه‌های مدیریت.

2)یافتن معیارها یا اگر خواستی برای مقایسه بین سازمان‌ها و اگر خواستی سنجش و ارزیابی آن‌ها در یک کشور و یا بین کشورهای گوناگون.

3)نتیجه‌گیری از مقایسه‌ی نظام‌ها و شیوه‌های مدیریت در نظام‌های‌اجتماعی مختلف به منظوردستیابی به چارچوب‌های کلی (نظری).

ویژگی‌های نظام اداری کشورهای درحال توسعه از نگاهی دیگر:

1.تقلیدی بودن نظام مدیریت و بی‌اصالتی تشکیلات

2.بازدهی کم و ناموثربودن نظام اداری

3.جایگزینی اهداف فردی به جای اهداف عمومی

4.نظام ناشایستگی درمدیریت نیروی انسانی

5.دیوان‌سالاری‌سیاسی

6.فسادادارى وسازمان غیرپاسخگو

7.مهارگسیختگی دیوان‌سالاری‌ها

8.فرهنگ سخنگویی به جای عمل

9.تشکل‌های غیررسمی درسازمان

10. روحیه‌ی تقلیدگرایی

علت اینکه ساختارهای تقلیدی درنظام اداری کشورهای درحال توسعه کارساز نبوده‌اند :

- ناهماهنگی ساختارهای وارداتی با نیازهای بومی
- روحیه‌ی تقدیرگرایی درنظام‌اداری کشورهای درحال‌توسعه موجب می‌شود: افرادبه وضع موجود بسنده کنند و به آنچه رخ می‌دهد رضایت دهند.
- دولت‌های کشورهای در حال توسعه بایستی سیاست‌هایی را بکار گیرند که اثرات منفی بازدارنده را ضعیف و اثرات انتشاری مثبت را تقویت نمایند.
- میردال دخالت دولت در بازار را در کشورهای در حال توسعه لازم می‌داند.

یکی ازعمده‌ترین علت‌های بازدهی کم و ناموثربودن نظام‌اداری کشورهای درحال‌توسعه تقلیدی بودن نظام‌های اداری است. بی‌تحرک شدن نظام اداری از جمله ضایعاتی است که از فرهنگ حرف به جای عمل درنظام اداری کشورهای درحال توسعه به جای مانده است.

ویژگی‌های مشترک جوامع نوین اروپای غربی

1-الف) نظام سازمان‌دولتی بسیار متمایز و دارای عملکردویژه است. ب)تشخیص نقش‌های‌سیاسی بیشتر براساس موفقیت انجام می‌گیرد تا انتسابی و ویژگی‌های‌عمومی جامعه را بازتاب دهد. ج) نوعی دیوان‌سالاری با درجه‌ی بالائی از تخصص‌داخلی و با صلاحیت یا شایستگی به مثابه استانداردی برای استخدام دیوان سالارانه معنی می‌دهد.

2- الف)شیوه‌ی اتخاذ تصمیم‌های سیاسی بسیار عقلائی و دنیوی اند. ب)موقعیت قدرت نخبگان سنتی متزلزل و درخواست برای ارزش‌های سنتی بسیار ضعیف شده است. ج)یک نظام عمدتاً دنیوی و غیر شخصی قانونی وجود دارد.

3- حجم و حیطه‌ی مناسبت اداری و سیاسی گسترده است بطوریکه به تمام حوزه‌های عمده‌ی زندگی در جامعه نفوذ می‌کند و تمایل بسوی گسترش بیشتری دارند.

4-الف)ارتباط بالایی میان قدرت سیاسی و حقانیت وجود دارد که براساس یک مفهوم شناسایی توده مردم با دولت – ملت گسترده وموثر میباشد.

ب)ارتباطات قدرت غالبا بیشتر در مشروعیت ها تعبیر می‌شوند و اغلب کمتر در خارج از حوزه سیاسی قرار می‌گیرد.

ج)یک اختلاف طولانی کمتری مناسب میان قدرت و مشروعیت ایجاد می‌کند.

5- **الف**)علاقه و در گیری توده مردم در نظام سیاسی گسترده است. اما این موضوع الزاماً بمعنی مشارکت فعال شهروندان در تصمیم گیری سیاسی نیست.

ب)مفهوم نوسازی با هر نظام یا ایدئولوژی خاصی مرتبط نمی‌شود.

ج)قلمرو مشارکت عمومی موثر در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی ممکن است گسترده باشد یا به دلیل برتری یک گروه نخبه نسبتا کوچک بشدت محدود شود.

«فلسفه‌ی فرهنگ» می‌گویید که مقصود از گشایش باب فلسفه فرهنگ، معرفی شیوه جدیدی از تفکر درباره بنیادی‌ترین بخش از مسائل زندگی انسان معاصر است.

فرهنگ راهکارهای شایع موجه در یک جامعه است. برای رفع هرگونه نیاز واقعی یا غیر واقعی.

فرهنگ همواره نرم‌افزار است و تمدن شامل آن و سخت افزارهاست.

فرهنگ سازمانی جهاد بستری مناسب برای اجرای سیاست های کلی نظام اداری

"در فرآیند تحقق چشم انداز افق 1404 ایران"

فرهنگ سازمانی در زمره‌ی مفاهیمی قلمداد می‌گردد که به گونه ای فزاینده و به ویژه از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد در ادبیات مدیریت و سازمان به کار رفته و مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است. اصولا «فرهنگ» معانی مشترک یا الگوی یکسان تفکر و رفتار است که می‌گوید به چه چیزهایی توجه کنیم، چگونه واکنش نشان دهیم و به چه چیزهایی بها بدهیم. در واقع فرهنگ را می توان نوعی نرم افزار ذهنی قلمداد کرد که به رفتار و نگرش افراد جهت می دهد". اهمیت فرهنگ تا به آنجا است که **جین مانته می‌گوید:**"اگر مجبور بودم که دوباره شروع کنم از فرهنگ شروع می‌کردم". در واقع فرهنگ به مثابه شالوده فکری افراد قلمداد می‌گردد. علاوه بر این، از آنجایی که فرهنگ مقوله‌ای نرم‌افزاری است، شکل‌گیری فرهنگ در بلند مدت را نباید از نظر دور داشت. به عبارت دیگر، ساخت و یا تغییر فرهنگ نیازمند زمان طولانی برای نهادینه شدن عناصر فکری مورد نظر در ذهن مخاطبان است. همچنین، پیچیده بودن فرهنگ به دلیل کثرت عوامل تأثیرگذار در ساخت آن و نیز خروجی فرهنگ به صورت رفتار را نباید نادیده گرفت و به تبع همین پیچیدگی فرهنگ است که به سهولت نمی توان نسبت به تشخیص و ارزیابی فرهنگ اقدام کرد.

با توجه به مفاهیم مستخرج از فرهنگ، "فرهنگ سازمانی" سیما و منظری از سازمان است که احساسی خاصی در مورد سازمان ایجاد می‌کند. این تعریف بسیار کلی بوده و در بردارنده مجموعه عواملی است که بر روی هم منجر به ایجاد درکی از سازمان نزد دیگران می شود.

فرهنگ در هر سازمان نقش شخصیت را در فرد ایفا می کند . فرهنگ پنهان است، اما قدرت ایجاد مفاهیم و جهت دهی حرکت ها را دارد. از عبارت بالا هم می‌توان اهمیت فرهنگ سازمانی را استنباط کرد. **دنیسون و لایف** هم ضمن اشاره به غیرملموس بودن فرهنگ سازمانی، بر آشنایی افراد سازمان به نحو با اهمیتی با فرهنگ سازمانی و قوی‌تر بودن قانون فرهنگ نسبت به هر قانون دیگر در سازمان تأکید می‌نمایند. از منظر **ادگار شاین** «فرهنگ سازمانی» ، الگوی پیش‌فرض‌های اساسی یک گروه معین است که در حین فرآیند سازگار ساختن خود با مسائل خارج از سازمان و نیز هماهنگ شدن با هم در درون سازمان، ابداع یا کشف شده و یا شکل می‌گیرد. چون این الگوها برای حل مسائل جواب داده است، اعتبار آن‌ها در نزد اعضای گروه به اثبات رسیده و در نتیجه به عنوان شیوه صحیح درک کردن، اندیشیدن و احساس نمودن در مورد مسائل سازمانی به اعضای جدید نیز آموخته می شود". فرهنگ سازمانی، نقش بسیار راهبردی در انسجام و یا افول سازمانی ایفا می کند. برخی صاحب‌نظان حوزه علمی سازمان و مدیریت معتقدند که فرهنگ سازمانی، نوعی برنامه‌ریزی اندیشه جمعی است که در سالیان اخیر به عنوان یک تفکر غالب در عرصه سازمانها مطرح بوده است. این اندیشه جمعی، متمایزکننده اعضا از یک گونه با گونه‌ی دیگر است. هر کسی که به نوعی با جمع و گروه‌های انسانی کار کرده باشد، از وجود این پدیده مهم سازمانی، آگاه است.

به این ترتیب، فرهنگ سازمانی علاوه بر اینکه بر نظام رفتاری کارکنان یک سازمان حاکم است، به کارکنان جدید هم به عنوان شیوه‌ای صحیح آموزش داده می‌شود و بر اساس همین

آموزه‌های فرهنگ سازمانی است که کارکنان دو سازمان متفاوت به سیاق متفاوت رفتار می‌کنند. **فرهنگ‌سازمانی را سه دسته** عوامل شکل می دهند. این عوامل عبارتند از: گذشته سازمان، محیط، و کارکنان ورودی. از این منظر بنیانگذاران اصلی و اولیه سازمان در شکل‌گیری و تثبیت فرهنگ‌سازمانی نقش بسیاری داشته و بر روندهای تاریخی بعدی سازمان نیز تأثیر غیر قابل انکاری خواهند داشت.

به زعم **استیمسون** از مرکز مدیریت اروپا (MCE) برخی از مؤلفه‌هایی که می‌توانند مدیران را در درک و شناخت فرهنگ سازمانی یاری دهند، عبارتند از :

1- نمادها: اشکال، تصاویر، نحوه‌ی آرایش و معماری محیط کار بیانگر باورهای نهفته در افراد و تصمیم‌گیرندگان است.

2- تشریفات: مراسم رسمی و غیررسمی برخاسته از سنت‌ها و عرف‌ها است که نشان‌دهنده الگوی تفکر و نگرش افراد می باشد.

3- ساختار و سیستم ها: سیستم ها در واقع باورهای قطعی تصمیم‌گیرندگانند که برای استقرار و دوام در فرآیندهای رسمی تعبیه می شوند.

4 – مهارت‌ها: مهارت های بارز افراد و مدیران بیانگر اهمیت آن‌ها از دیدگاه کارکنان و الزامات محیطی است.

5 – برندگان: افرادی که قهرمان تلقی می‌شوند. این افراد بر اساس تعابیر فرهنگی برنده هستند.

6- ارزش‌ها: ارزش‌ها بیانگر نوع تصمیمات در سازمانند و نشان می دهند که چه چیزی خوب و چه چیزی بد است.

شش مؤلفه برشمرده در فوق را به منظور شناخت بیشتر فرهنگ اصیل جهادی با ذکر مصادیقی از هر شاخص می توان به صورت زیر تحلیل نمود :

1 – نمادها. در فرهنگ اصیل جهادی دوری از آرایش ظاهری و تلاش برای همگنی و قرابت هر چه بیشتر با مخاطبان محروم روستایی به منظور نیل به احساس همدلی بالاتر مورد تأکید بوده است. محیط کار در کمال سادگی و ساده زیستی و عاری از تکلف اداری بود. به طوری که در بسیاری از موارد کارکنان در محل کار بر روی زمین می‌نشستند.

2- تشریفات. مراسم های رسمی و غیر رسمی جاری تا حد بسیار زیادی رنگ و بوی مذهبی داشت. انجام مراسم نماز جماعت، دعای توسل، زیارت عاشورا و جشن و سرور در اعیاد مذهبی و سوگواری در ایام شهادت معصومین به عنوان نمونه های از این دست قابل ذکر هستند.

3 – ساختار و سیستم ها . در فرهنگ اصیل جهادی به تبع حاکم بودن صداقت و احساس اعتماد متقابل پرهیز از بروکراسی و تشریفات اداری در انجام وظایف محوله نظیر اسناد هزینه های صورت گرفته را به وفور می توان مشاهده کرد.

4 – مهارت ها. در فرهنگ اصیل جهادی کرامت انسانی محور بوده و به همین دلیل به انسان و مجموعه‌های دانشی و مهارتی انسان ارج نهاده می شد. به علت همین موضوع افراد با درجات تحصیلی مختلف وارد جهاد می شدند و از آنجایی که کسب تخصص اهمیت قابل

ملاحظه ای داشت، تسهیلات گوناگون برا ی اعتلای سطح تحصیلی افراد در داخل و خارج از کشور متناسب با بضاعت علمی کارکنان فراهم می‌شد.

5 – برندگان. افراد ساعی در ارائه‌ی خدمت به خلق خدا برندگان واقعی در نظام ارزشی جهاد قلمداد می شدند. پیش‌قراول این برندگان در فرهنگ جهادی سنگرسازان بی‌سنگر و متجاوز از 3000 شهید اعطایی به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بوده و هستند.

6 –ارزش ها. معیارهای اخلاقی برآمده از مذهب و میراث کهن کشور خمیرمایه و شالوده‌ی نظام ارزشی جهاد را تشکیل می‌دادند. مفاهیمی همچون ایثار، شهادت را به عنوان نمونه‌هایی از مصادیق ارزشی فرهنگ جهادی می‌توان برشمرد.

از آنجایی که نظام اداری یک سازمان می‌تواند از طریق تهیه و تدوین و صدور بخشنامه‌های لازم به ارتقا و بهبود فرهنگ سازمانی و در نهایت اعتلای سطح عملکردی آن سازمان کمک نماید، می‌توان نظام اداری را مهم ترین تجلی گاه فرهنگ سازمانی قلمداد کرد و بر همین اساس تبیین جایگاه سیاست‌های نوین نظام اداری کشور در فرهنگ جهادی مطمح نظر تحقیق حاضر قرار گرفته است.

نظام اداری و سیاست‌های حاکم بر آن

نظام اداری در هر سازمانی جز لاینفک سازمان به حساب می‌آید. این نظام در واقع محملی برای تحقق اهداف و برنامه سازمان بوده و کارایی و اثربخشی کلیه اجزا و مؤلفه‌های سازمان به آن بستگی دارد. **نظام اداری متشکل از چهار زیرنظام «ساختار تشکیلاتی»، «نیروی انسانی»، «روش‌های انجام کار» و «قوانی و مقررات حاکم» می‌باشد.** کیفیت مجموعه این

نظام متأثر از دو گروه سیاست کلی در سطوح ملی و بین‌المللی است. بررسی تحلیلی جایگاه و اثرگذاری برخی از اجزای این نظام شامل کارگزینی و جذب نیروی انسانی، ارزشیابی فعالیت‌ها و برنامه‌ها و کارکنان، آموزش ضمن‌خدمت، روابط عمومی، نظارت، تکمیل و تجهیز منابع فیزیکی و سرمایه‌ای و ... مؤید موقعیت کلیدی و تمام عیار این نظام در موفقیت یا شکست سازمان می‌باشد. بر همین اساس، اصول و سیاست‌های لازم‌الرعایه برای این نظام تعریف می‌شود که مدیران موظف به پیاده‌سازی آن هستند.

قدر مسلم بخش قابل ملاحظه‌ای از ناکارآمدی دستگاه‌های دولتی در کشورهای درحال‌توسعه را باید در نظام اداری این دستگاه‌ها جستجو کرد. محقق معین(1386) ضمن اشاره به اینکه الگوی نظام اداری ایران بروکراسی غربی است به نقل از زنده یاد جمشیدیان یازده خصوصیت نمادین را برای بروکراسی اداری ایران بر می شمارد. این خصایص عبارتند از :

1- ناجور. به این معنی که در مناطق کاملاً شهری تعداد کثیری از ادارات حکومتی و سازمان‌ها با درجات متنوعی از ساختارهای فریبنده‌ی اداری وجود دارند.

2- شکل گرا . بهترین مثال آن ایجاد قانون و عدم اجرای آن است.

3- خویش و قوم پرست.به مفهوم وجود رابطه سالاری.

4- مرید پرور. حاکم بودن انواعی از سوگیری ها در ادارات.

5- موازی کار. یعنی وجود چندین سازمان برای فعالیت های مشابه و موازی.



نمودار الگوی زیرنظام‌های نظام اداری

6- نمایش کار. به این معنی که تلقی از نظام اداری بیشتر ویترین است تا کارخانه‌ای برای تولید.

7- سفره خانه ای. به معنی تلقی اعتبار و حاشیه امنیت از کارمند دولت بودن.

8- نفاق.

9- مدرگ گرا.

10- ذهنیت گرا. به عبارتی یعنی احساساتی بودن در تصمیم‌گیری.

11- مدیر محور . اتخاذ تصمیمات بزرگ و کوچک توسط مدیران.

به نظر می‌رسد که تلقی از تمامی نظام های اداری ایران که مبتلابه نارسایی های برشمرد در بالا باشند، صحیح نباشد. غلامی و طاهری گودرزی (1387) عوامل مؤثر در بروز ناهنجاری‌های اداری در ایران را به شرح زیر نام می برد:

1 – ناهماهنگی بین درآمد و هزینه کارکنان.

2 – نارسائی‌های اطلاعاتی در تصمیم گیری‌ها. این همان خصیصه‌ای است که جمشیدیان از آن با عنوان مدیر محور نام می برد.

3– ساختار اقتصادی ناکارآمد

4– راهبردهای سیاسی غیرواقع بینانه.

5– ضعف در تولید، توسعه و کاربرد صحیح دانش

6– بی‌توجهی به آینده در قانونگذاری

7– سازمان‌های دولتی تا حدی اثربخش ولی فاقد کارایی

8– فقدان مسئولیت و پاسخگویی اجتماعی در سازمان‌های اداری:

9 – بی توجهی به اصول اخلاقی در سازمان‌ها

10 – ساختار اداری متمرکز

11– مدیریت هیئتی در لفافه شعار تفکر سیستمی

به نظر می‌رسد که این محققان که به عنوان نمونه و از میان خیل زیاد صاحب نظران در حوزه نظام اداری مورد اشاره قرار گرفتند، جملگی در خصوص وجود نارسایی هایی چند در نظام اداری ایران اتفاق نظر دارند و این نقایص را با ادبیات گوناگون بیان کرده اند.

بر اساس بررسی های بعمل آمده کشورهای در حال توسعه غالباً با نوعی پایین بودن اثربخشی و کارایی سازمانی مواجه هستند که برای رفع آن، وجود افرادی با تعهد بالای سازمانی که دارای ارزش‌ها و باورهای مشترکی باشند، لازم و ضروری است. اصولاً نظام اداری و سازمانی به منزله‌ی ابزاری جهت تحقق اهداف توسعه در ابعاد مختلف است، بنابراین، وجود یک حس و باور مشترک میان مجموعه اعضای سازمان جهت انسجام بخشیدن به بخش‌ها و مؤلفه‌های مختلف، الزامی استکشورهای درحال توسعه در راه رسیدن به اهداف توسعه در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و...، صرفنظر از مسایل و دشواری‌های فناوری، با نوعی فقدان فرهنگ سازمانی مناسب در نظام اداری خود، مواجه هستند. با توجه به مباحث کلان مطروحه در کارایی پایین سازمان‌های کشور بویژه سازمان‌های دولتی و بهره‌وری پایین منابع انسانی در کل سازمان‌ها، رهبر معظم انقلاب اسلامی با ابلاغ سیاست‌های کلی نظام اداری که پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام تعیین شده است، نظام اداری دستگاه های اجرایی کشور را در آستانه تحول بزرگی قرار دادند. به موجب این ابلاغیه کلیه دستگاه‌های دولتی موظف شدند که زمان‌بندی مشخصی را برای عملیاتی شدن این سیاست‌ها تهیه و پیشرفت آن را نیز در فواصل زمانی معین گزارش نمایند.

این سیاست‌ها عبارت هستند از:

1- نهادینه‌سازی فرهنگ سازمانی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و کرامت انسانی و ارج نهادن به سرمایه‌های انسانی و اجتماعی.

2- عدالت‌محوری در جذب، تداوم خدمت و ارتقای منابع انسانی.

3- بهبود معیارها و روزآمدی روش‌های گزینش منابع انسانی به منظور جذب نیروی انسانی توانمند، متعهد و شایسته و پرهیز از تنگ‌نظری‌ها و نگرش‌های سلیقه‌ای و غیر حرفه‌ای.

4- دانش‌گرایی و شایسته‌سالاری مبتنی بر اخلاق اسلامی درنصب و ارتقای مدیران.

5- **ایجاد زمینه‌ی رشد معنوی منابع انسانی و بهسازی و ارتقای سطح دانش، تخصص و مهارت‌های آنان.**

6- رعایت عدالت در نظام پرداخت و جبران خدمات با تأکید بر عملکرد، توانمندی، جایگاه و ویژگی‌های شغل و شاغل و تأمین حداقل معیشت با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی.

7- **زمینه‌سازی جذب و نگهداری نیروهای متخصص در استان‌های کمتر توسعه‌یافته و مناطق محروم.**

8- حفظ کرامت و عزت و تأمین معیشت بازنشستگان و مستمری‌بگیران و بهره‌گیری از نظرات و تجارب مفید آن‌ها.

9- توجه به استحکام خانواده و ایجاد تعادل بین کار و زندگی افراد در نظام اداری.

10- چابک‌سازی، متناسب‌سازی و منطقی ساختن تشکیلات نظام اداری در جهت تحقق اهداف چشم‌انداز.

11- انعطاف‌پذیری و عدم تمرکز اداری و سازمانی با رویکرد افزایش اثربخشی، سرعت و کیفیت خدمات کشوری.

12- توجه به اثربخشی و کارآیی در فرآیندها و روش‌های اداری به منظور تسریع و تسهیل در ارائه‌ی خدمات کشوری.

13- عدالت‌محوری، شفافیت و روزآمدی در تنظیم و تنقیح قوانین و مقررات اداری.

14- کل‌نگری، همسوسازی، هماهنگی و تعامل اثربخش دستگاه‌های اداری به منظور تحقق اهداف فرابخشی و چشم‌انداز.

15- توسعه‌ی نظام اداری الکترونیک و فراهم آوردن الزامات آن به منظور ارائه مطلوب خدمات عمومی.

16- دانش‌بنیان کردن نظام اداری از طریق بکارگیری اصول مدیریت‌دانش و یکپارچه‌سازی اطلاعات، با ابتناء بر ارزش‌های اسلامی.

17- خدمات‌رسانی برتر، نوین و کیفی به منظور ارتقای سطح رضایتمندی و اعتماد مردم.

18- شفاف‌سازی و آگاهی‌بخشی نسبت به حقوق و تکالیف متقابل مردم و نظام اداری با تأکید بر دسترسی آسان و ضابطه‌مند مردم به اطلاعات صحیح.

19- زمینه‌سازی برای جذب و استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری.

20- قانونگرایی، اشاعه‌ی فرهنگ مسئولیت‌پذیری اداری و اجتماعی، پاسخگویی و تکریم ارباب رجوع و شهروندان و اجتناب از برخورد سلیقه‌ای و فردی در کلیه فعالیت‌ها.

21- نهادینه‌سازی وجدان کاری، انضباط اجتماعی، فرهنگ خودکنترلی، امانت‌داری، صرفه‌جویی، ساده زیستی و حفظ بیت‌المال.

22- تنظیم روابط و مناسبات اداری براساس امنیت روانی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی و نیز رفاه نسبی آحاد جامعه.

23- حفظ حقوق مردم و جبران خسارت‌های وارده بر اشخاص حقیقی و حقوقی در اثر قصور یا تقصیر در تصمیمات و اقدامات خلاف قانون و مقررات در نظام اداری.

24- ارتقای سلامت نظام اداری و رشد ارزش‌های اخلاقی در آن از طریق اصلاح فرآیندهای قانونی و اداری، بهره‌گیری از امکانات فرهنگی و بکارگیری نظام مؤثر پیشگیری و برخورد با تخلفات.

25- کارآمدسازی و هماهنگی ساختارها و شیوه‌های نظارت و کنترل در نظام اداری و یکپارچه‌سازی اطلاعات.

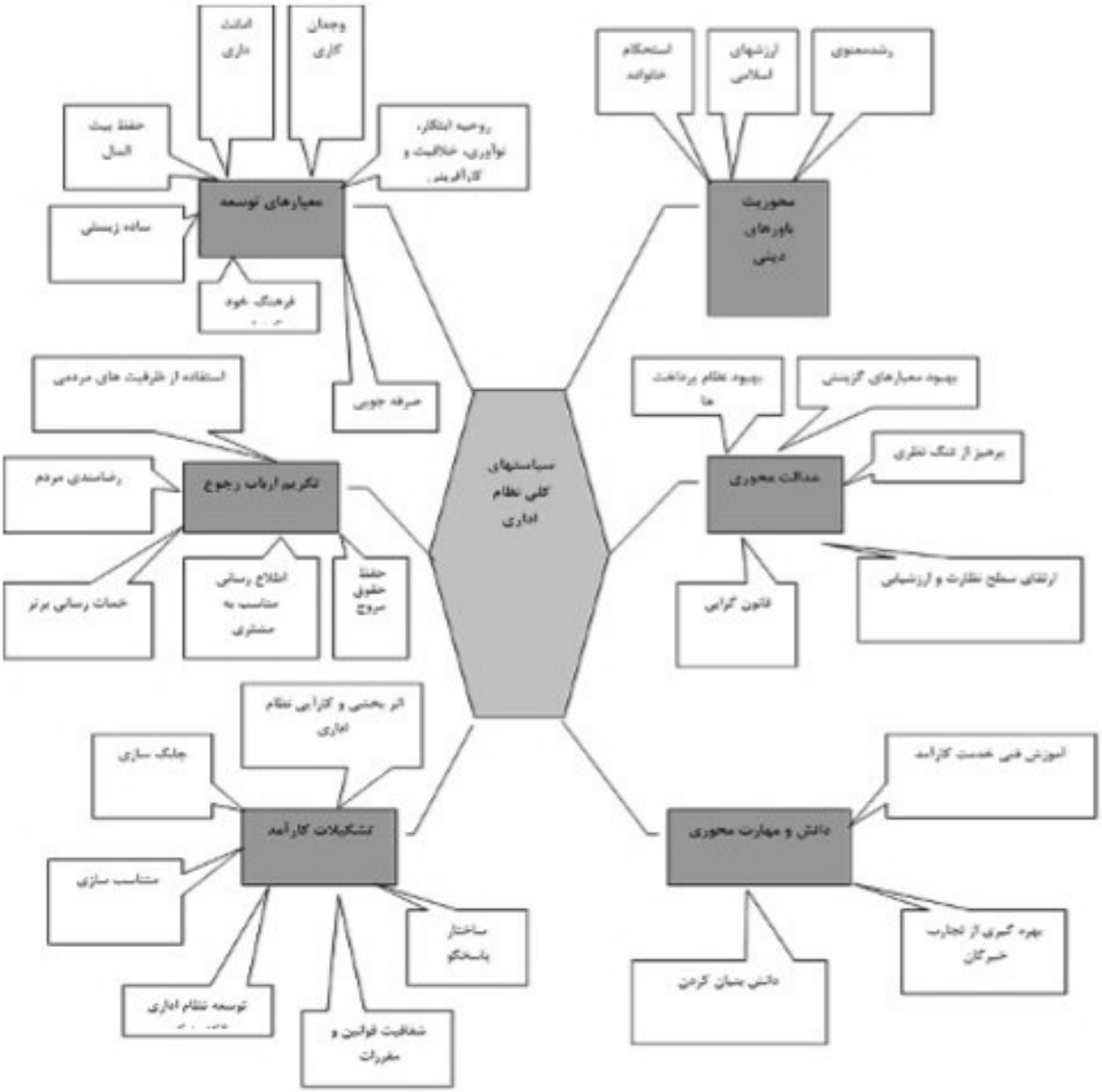
26- حمایت از روحیه‌ی نوآوری و ابتکار و اشاعه‌ی فرهنگ بهبود مستمر به منظور پویایی نظام اداری.

بر اساس نتایج تحلیل مفهومی سیاست‌های یاد شده را می‌توان در شش محور موضوعی به شرح زیر تقسیم‌بندی نمود :

- ✓ عدالت‌محوری
- ✓ دانش و مهارت‌محوری
- ✓ دین‌محوری
- ✓ محوریت معیارهای توسعه
- ✓ محوریت (تکریم) ارباب‌رجوع
- ✓ محوریت تشکیلات کارآمد

بخشی از فرهنگ را هم سنت‌ها و مراسم می‌سازند.

آن‌ها تفکر و باوری‌اند که برخوردار از آدابی تکرارشونده‌اند.


سیاستهای کلی نظام اداری
معیارهای توسعه
امانت داری
وجدان کاری
روحیه ابتکار، نوآوری، خلاقیت و کارآفرینی
حفظ بیت المال
ساده زیستی
فرهنگ خود
سرعه جویی
محوریت باورهای دینی
استحکام خانواده
ارزشهای اسلامی
رشدمعنوی
تکریم ارباب رجوع
استفاده از ظرفیت های مردمی
رضامندی مردم
خدمات رسانی برتر
اطلاع رسانی متناسب به مشتری
حفظ حقوق مردم
عدالت محوری
بهبود نظام پرداخت ها
بهبود معیارهای گزینش
پرهیز از تنگ نظری
قانون گرایی
ارتقای سطح نظارت و ارزشیابی
تشکیلات کارآمد
اثر بخشی و کارایی نظام اداری
جلبک سازی
متناسب سازی
ساختار یادگیر
توسعه نظام اداری
شفافیت قوانین و مقررات
دانش و مهارت محوری
آموزش فنی خدمت کارآمد
بهره گیری از تجارب خبرگان
دانش بنیان کردن

نمودار گروه‌بندی مفهومی سیاست‌های نوین و کلی نظام اداری کشور

تحولات فرهنگ سازمانی جهاد

شکل‌گیری نهاد جهادسازندگی در نخستین ماه‌های پس از انقلاب اسلامی و اقتضائات مترتب بر آن، نوع منحصر به فردی از فرهنگ سازمانی را به نظام مدیریتی کشور معرفی کرد که در ادبیات مدیریت و سازمان در داخل و خارج از کشور نمونه‌ای از آن را نمی‌توان سراغ گرفت. در واقع یک ترکیب سازمانی و مذهبی بود که باورهای دینی نقش ارزشمندی در ایجاد آن داشت. عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ سازمانی جهاد بر اساس نتایج مطالعات حاجی- احمدی و حاجی‌میررحیمی(1388) عبارتند از : وجود اعتماد دو طرفه بین مدیر و کارمند، انعطاف‌پذیری در ساختار سازمانی، تصمیم‌گیری مشارکتی، پویایی در وظایف سازمانی، نظارت کلی بر عملکرد کارکنان بجای نظارت بر جزئیات، تفویض اختیار زیاد به زیردستان، توسعه‌ی چندپیشه‌گی کارکنان، ریسک‌پذیری بالای مدیران، انتقادپذیری مدیران، اجرای نظام پرداخت بر مبنای شرایط و نیاز افراد، جوان‌گرایی در اعطای پست‌های مدیریتی، محدود نبودن ساعات کار روزانه، اولویت و اهمیت داشتن پاداش معنوی بجای پاداش مادی کار، تمرکز بر طرح‌های کوچک و زود بازده روستایی، تمرکز و اولویت دادن به توسعه روستایی، بهره گیری از نیروهای داوطلب پاره‌وقت در اجرای پروژه‌ها و ورود به کارهای زمین مانده در کشور مانند بازسازی مناطق زلزله‌زده، مهندسی جنگ و سیلوسازی .... در مطالعه‌ی دیگری نیز مشخصه‌های فرهنگ سازمانی جهاد، "اهتمام جدی به ساماندهی تشکیلاتی"، "توجه ویژه به فعالیت‌های ترویجی"، "پرهیز از بوروکراسی و تشریفات اداری"، "تأکید بر

مشارکت مردمی در انجام امور" و "توجه به فقیرترین و محروم ترین روستائیان" تعریف شده است.

یکی دیگر از مشخصه‌های بارز فرهنگ سازمانی جهاد "مدیریت دانش" برای ایجاد و توسعه نشر، بکارگیری و ارزشیابی مستمر فرایند انتقال علوم و فناوری در برنامه‌ها و فعالیت‌های وظیفه‌ای می‌باشد. مطالعات در این خصوص مؤید آن است که دانش و مهارت لازم می‌بایست در سطوح مختلف در اختیار طبقات بهره‌بردار قرار گیرد. نتایج مطالعات نشانگر آن است که علیرغم تلاش‌های صورت گرفته نشر نوآوری‌ها و انتقال دانش بخودی خود انجام نمی‌گیرد و باید راه‌های جدیدی برای مدیریت دانش در سازمان‌های کشورهای درحال‌توسعه با تمرکز بر پویایی جامعه مخاطب و مشارکت مؤثر ایشان و سایر عوامل کمک‌کننده به توسعه و انتشار دانش فراتر از فرصت‌های ساده اداری است، دنبال شود.

با ورود نهاد بالنده و سازنده جهاد به حوزه اداری کشور و تبدیل آن به سازمان و سپس به وزارت، زمینه‌ی برخی تغییرات غیرقابل‌پیش‌بینی در اجزا و مؤلفه‌های آن فراهم شد. یافته‌های مطالعات نوروزی(1388) نیز مؤید آن است که بارزترین مشخصه‌های فرهنگ جهادی یعنی "توجه ویژه به فعالیت‌های ترویجی"، "پرهیز از بوروکراسی و تشریفات اداری"، "تأکید بر مشارکت مردمی در انجام امور" و "توجه به فقیرترین و محروم‌ترین روستائیان" کمرنگ شده و رو به افول رفته است. طالب (1388) در نقدی جامعه‌شناسانه بر فرهنگ جهادی و دلایل عدم پایداری این فرهنگ از چهار دسته عوامل کلان نام می‌برد. این عوامل مشتمل هستند بر :

الف) ضرورت تعامل جهادگران اولیه با کارشناسان روستا ندیده و مسئولین امور اداری سازمان‌های دولتی دیگر. این مهم ضرورت ارتقای سطح تحصیلات و کسب تخصص را بر جهادگران مبرهن ساخت و متعاقب آن نه تنها در بسیاری از استان‌ها و شهرستان‌ها مراکز آموزشی راه‌اندازی کردند (برای اخذ مدارج تحصیلی کارشناسی و کارشناسی‌ارشد)، بلکه برخی از آن‌ها به خارج از کشور برای ادامه تحصیل اعزام شدند. اتفاقی که متعاقب توسعه‌ی سطح تحصیلی کارکنان جهاد رخ داد این بود که پاره‌ای از ایشان که از توانایی‌های سببی و قابلیتی بالاتری برخوردار بودند به سایر دستگاه ها منتقل شده و مشاغل مدیریتی را احراز نمودند تا جایی که اکثریت وزرا و معاونین ایشان و رؤسای سازمان‌های مهم از میان جهادگران اولیه بودند. این واقعه تهی شدن تدریجی بدنه جهاد سازندگی از نیروی انسانی که هسته‌های اولیه جهاد سازندگی تلقی می شدند را به دنبال داشت.

ب) در پی ارتقای سطح تحصیلی کارکنان جهاد، دیگر آن عشق و علاقه‌ی اولیه برای ادامه‌ی حضور سازنده در روستاها را نداشته و بیشتر راغب و مایل به ادامه زندگی در شهر شدند. بنابراین، از دوام و قوام حضور جهادگران در نقاط محروم کاسته شد و به دنبال آن پایه و اساس جهاد نیز به سستی گرایید.

ج) قرار گرفتن جهادی‌ها در مسیر کارهایی که سایر دستگاه‌های دولتی از سنوات قبل انجام می‌داند، اتفاق و عامل دیگری بود که در ضعف مدیریت و فرهنگ جهادی تأثیرگذار بود. به عبارت دیگر، به دنبال تعامل جهادی‌ها با کارکنان سایر دستگاه‌های دولتی روزمرگی حاکم

بر دیگر دستگاه‌ها به تدریج بر نهاد جهاد سایه افکند و فرهنگ اصیل سازمانی جهاد را که با آسیب‌هایی همچون خمودگی و رخوت در تعارض قرار داشت را به تدریج متأثر ساخت.

د) ادامه‌ی جنگ تحمیلی و از دست رفتن نیروهای متعهد و انقلابی جهاد در صحنه‌ی جنگ که تهی‌شدن بیشتر جهاد از نیروهای مخلص را در پی داشت. حضور بیش از سی هزار جهادگر به عنوان رزمنده با وجودی که عامل مهمی در تقویت فرهنگ جهادی به عنوان فرهنگ اسلامی در جهاد بود ولی به دلیل ناکارآمدی تلاش‌ها برای جایگزینی مناسب، پیکره جهاد را از منابع انسانی مخلص نسبتاً تهی کرد.

پورعزت و قلی‌پور(1388) با اشاره به نقاط عطف در سیر تحولات ساختاری فرهنگ سازمانی جهاد به سه پی‌آمد «استحاله "ابتکار عمل" در نظام بوروکراتیک»؛ «ضعف "قابلیت کار تیمی" در سلسله مراتب سازمانی»؛ و «"افول روحیات جهادی" در رفتارهای سازمانی بوروکراتیک» به عنوان تحولات منفی در فرهنگ سازمانی جهاد اشاره نموده‌اند.

نتایج مطالعات حاجی‌احمدی و حاجی‌میررحیمی (1388) نیز مؤید آن است که کارکرد فعلی مؤلفه‌های فرهنگ‌سازمانی جهاد کمتر از حد متوسط است و فقط در پنج زمینه: نظارت کلی بر عملکرد کارکنان بجای نظارت بر جزئیات، تفویض‌اختیار زیاد به زیردستان، جوان‌گرایی در اعطای پست‌های مدیریتی، محدود نبودن ساعات کار روزانه و اولویت و اهمیت داشتن پاداش معنوی بجای پاداش مادی کار رابطه معنی‌داری بین مؤلفه‌های واقعی فرهنگ سازمانی جهاد و عملکرد فعلی آن‌ها وجود دارد.

در جمع‌بندی موضوع به این نکته‌ی اساسی می‌توان اشاره نمود که فرهنگ سازمانی جهاد از اجزا و مؤلفه‌های منحصر به فردی تشکیل شده است که می‌تواند محمل مناسبی برای اجرای سیاست‌های نوین و کلی در ساختار اداری کشور باشد، به شرطی که این اجزا و مؤلفه‌ها در چارچوب این سیاست‌ها، توان عکس‌العمل و کاربردی شدن را پیدا کنند.

عدم تمرکز قدرت در نظام‌های اداری و دولتی

واژه‌ی دی‌سانترالیسم (Decentralization) در اصل از واژه‌ی سانترالیسم (Centralism) ریشه می‌گیرد و در علوم سیاسی به معنی تقسیم عادلانه قدرت مرکزی در سطح جامعه بین قدرت‌های محلی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای است. از این روی، دی‌سانترالیسم یک نظام اداری و دولتی است که به موجب آن قدرت دولتی و اداری و اداره‌ی کشور در مرکز متمرکز نشده، بلکه استان‌ها و ایالت‌های مختلف از یک نوع خودگردانی برخوردارند. به عبارت دیگر دی‌سانترالیسم یک نظام اداری و دولتی است که بر پایه‌ی اصل عدم تمرکز قدرت اداره می‌شود.

عدم تمرکز قدرت در نظام های اداری و دولتی از میزان‌های متفاوتی برخوردارند و از میزان مطلق آن نمی‌توان نام برد. بدین منظور که نمی‌شود از سانترالیسم (مرکزگرایی) مطلق یا دی‌سانترالیسم (عدم تمرکز قدرت مطلق) حرف زد، بلکه میزان تمرکز و عدم تمرکز قدرت در نظام‌های اداری و دولتی به صورت نسبی قابل توصیف و بررسی است. عدم تمرکز قدرت در سیستم‌های اداری و دولتی را که به موجب اصل دی‌سانترالیسم صورت می‌گیرد می‌توان به دو شیوه‌ی اصلی دسته‌بندی کرد :

– **عدم تمرکز:** پراکنده کردن قدرت اداری و دولتی از طریق تقسیم عملکردها و وظایف دولتی بین قدرت‌های مرکزی، محلی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای. در این شیوه دی‌سانترالیسم، قوانین و مقررات اداری و کشوری به شیوه‌ای تدوین می‌شود که اداره‌ی کشور مرکزیت ندارد و امکان این امر را فراهم می‌سازد تا قدرت از مرکز به ارگان‌های پایین منتقل شود.

– **عدم‌تراکم** : پراکنده کردن قدرت اداری و دولتی از طریق تقسیم موضوعات اداری و دولتی بین قدرت‌های مرکزی، محلی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای. دراین شیوه دی‌سانترالیسم، دولت مرکزی به صورت آگاهانه برای تقسیم موضوعات مختلف اداری و دولتی بین ارگان‌های کشوری، ایالتی و ولایتی تصمیم می‌گیرد.

اما در حقیقت طرفداران دیدگاه‌های سانترالیسم و همین طور دی‌سانترالیسم علت ضروری بودن نظام‌های اداری و دولتی سانترالیسم و یا دی‌سانترالیسم فرآیند تصمیم‌گیری اداری و سازمانی، کنترل بر روی عملکردهای اداری و سازمانی و داشتن نظریه‌ی کلی بر ساختار اداری و سازمانی را شدت می‌بخشد. از این دیدگاه می‌توان گفت که نظام اداری و دولتی دی‌سانترالیسم میزان شرکت واحدهای محلی، احساس مسئولیت و رشد انگیزه را افزایش می‌دهد.

در قرن حاضر کشورهای مختلف از نظام‌های اداری و دولتی متفاوتی استفاده می‌کنند. به طور کلی می‌توان این‌گونه توصیف کرد که تقریباً اکثر کشورهای درحال‌توسعه، دارای نظام‌های اداری و دولتی سانترالیسم مطلق هستند. زمانی که کشورهای اسکاندیناوی و بعضی از کشورهای اروپای مرکزی و شمالی نظام‌های اداری و دولتی دی‌سانترالیسم نسبتاً مطلق دارند. در همین حال می‌توان از کشورهای قاره‌ی آمریکا، کانادا و استرالیا به عنوان دارنده‌ی نظام‌های اداری و دولتی که در حالت بینابین میان دو گروه فوق قرار دارند نام برد. بدین معنا که این کشورها کمابیش از خودگردانی نسبتاً زیادی در مقایسه با خیلی از کشورها برخوردارند. دانش نامه در علم سیاست، نوشته علی رحیق اعضان، ، انتشارات فرهنگی صبا، 1384.

حقوق اداری در نظام‌های متمرکز و غیر متمرکز

یکی از موضوعات مهم که برای استحکام نظام دموکراسی و مردم‌سالاری تأثیرگذار بوده و طرح بحث آن بخاطر نقش اساسی آن برای حفظ وحدت ملی و انسجام مردمی ضروری هست، حقوق اداری می‌باشد، و نکته مهم وقابل ذکر اینست که حقوق اداری به معنای غیرمتمرکز آن می‌تواند به توسعه، پیشرفت و تکامل جامعه کمک کند.

حقوق اداری به معنای غیرمتمرکز و یا نیمه‌متمرکز گسترش دهنده‌ی حقوق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اعطا کننده‌ی آزادی‌های مدنی و ایجاد کننده‌ی جامعه‌ی مدنی مطابق نظر مردم در تمام نقاط کشور(اعم ازدور ونزدیک) می‌باشد.

حقوق اداری به معنای غیرمتمرکز آن‌چه در نظام‌های بسیط یا قدرال می‌تواند استعدادهای مردمان محلی را به کار اندازد و یک جهش، جنبش و انگیزه‌های خدمت‌رسانی در مناطق‌شان را افزایش دهد اما نظام غیرمتمرکز شرایطی هم دارد که نباید از کنار آن گذشت.

خلاصه اینکه: توجه به اداره‌ی غیرمتمرکز و عقلانی آن یک نوع استعدادیابی درمناطق دوردست کشور است زیرا، بنا به گفته‌ی رضایی‌زاده: «حقوق اداری... باعث محدودیت قدرت نامحدود دولت می‌شود. اگر در یک کشور اشخاص حقوقی دیگری غیر از دولت وجود داشته باشد. در مقابل دولت دارای استقلال اداری یا مالی بوده و بدین ترتیب به نظر می‌رسد که برای رسیدن و استحکام آزادی‌های محلی مؤثر باشد. »

پرسش اصلی

آنچه که مسلم است این است که نظام قانونمند و رعایت قانونمند و رعایت قانون در جامعه، تحت حاکمیت‌های نظام‌های بسیط، فدرال و... توسعه آفرین است و به این ترتیب حقوق‌اداری و مدنی در نظام‌های دموکراتیک و دارای فضای باز بهتر اجرا و رعایت می‌شود نه در نظام‌های بسته و غیردموکراتیک بنابراین، پرسش اصلی در رابطه با حقوق اداری در نظام‌های متمرکز و غیرمتمرکز این است که کدام یک از این دو گزینه (اداره بسته یا متمرکز و باز یا غیرمتمرکز) به شکوفایی استعدادها، توجه به خواسته‌های مردم به منظور توسعه‌ی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در تمام مناطق کشور، تا چه اندازه مؤثر خواهد بود و به عبارت دیگر تأثیرات علمی، تکولوژی مثبت در جامعه را در نظام‌های متمرکز اداری جست‌وجو کنیم و یا در نظام‌های غیرمتمرکز؟ اگر توسعه‌ی اقتصادی را در کشورهای اقتدارگرای مثل کشورهای شرق آسیا چون تایلند، سنگاپور و کره‌ی جنوبی و... جهان مشاهده می‌کنیم، پس حسن نظام غیرمتمرکز در چیست؟ در یک کلام نظام مطلوب ساختار اداری متمرکزرامی طلبد یاغیرمتمرکز را؟

تعریف اداره

اداره یعنی گرداندن ومنظور از آن اینست که یک نهادوسازمانی بنام «اداره» به حل‌وفصل مسایل و تنظیم حقوقی امور جامعه و مردم می‌پردازد و آن را مدیریت می‌کند... اما آقای ابوالحمد می‌نویسد کلمه‌ی « اداره» دارای دو مفهوم است: مفهوم مادی و مفهوم سازمانی، و این دو مفهوم کاملاً با هم مربوط می‌باشند.

اداره بمفهوم مادی کلمه به فعالیت‌های سازمان‌های اداری و محتوای این فعالیت‌ها، توجه دارد. مفهوم سازمانی اداره‌ی عبارت از مجموع وسایل و تشکیلاتی است که مأمور اجرای آن فعالیت‌ها می‌باشند».

تعریف حقوق اداری

حقوق اداری مثل هرپدیده‌ی علمی و یا مفهوم دیگر تعریف ومشخصات یکسان ندارد ولی استاد یک تعریف دقیق حقوق اداری را به قرار زیرگفته است: «به مجموعه‌ای از مقررات اطلاق می‌شود که حقوق و تکالیف سازمان‌های اداری دولت را معین و روابط آن‌ها را با مردم تنظیم می‌کند.» (استاد دشتی).

بنابراین، مطابق این تعریف دو نتیجه حاصل می‌شود:

اولاً: حقوق و تکالیف سازمان‌ها را مشخص کند زیرا که مقدمه‌ی لازم، لازم است یا بگویم مقدمه واجب، واجب است.

ثانیاً: روابط سازمان‌ها را با مردم تنظیم می‌کند یا بگویم روابط مردم را با سازمان‌های دولتی تنظیم و تکالیف و حقوق هر دو طرف را مشخص ومعین و اجرا می‌کند. اما یک تعریف در ساخت نظام فرانسه در قرن بیستم گزارش شده که خیلی جالب و زیباست: «حقوق اداری عبارت است ازحقوق عمومی مرتبط با قدرت همگانی».

موضوعات و مسایل حقوق اداری

سؤال: حقوق اداری به چه مسائلی می‌پردازد؟

تقریباً تمام علمای علم حقوق می‌گویند: حقوق اداری شعبه‌ای از حقوق عمومی و داخلی است که تکلیف تشکیلات اداری و فعالیت‌های اداری را از مجاری و مسیرهای قانونی آن مشخص می‌کند و در نتیجه می‌گویند: مجموعه از مقامات و مأموران که زیر نظر قدرت عمومی قرار دارند، برنامه‌ها و مقاصد دولت و سایر سازمان‌های عمومی را انجام می‌دهند.

به این ترتیب، موضوع حقوق اداری خیلی گسترده و وسیع خواهد بود و شامل مباحث زیر خواهدشد که آقای ابوالحمد آن را به بحث گرفته است:

اولاً- «مطالعه‌ی سازمان‌های اداری کشور که مجموعه‌ی پیچیده و بغرنجی از مقامات و سازمان‌ها هستند، از قبیل: قدرت مرکزی و مقامات محلی و همچنین سازمان‌های مرکزی و سازمان‌های مرکزی و سازمان‌های محلی که وظیفه دارند که تصمیمات مقامات مختلف عمومی مثل مقامات دولتی و سایر سازمان‌های عمومی را انجام دهند.

ثانیاً- اداره فقط از جهت سازمانی و تشکیلاتی مطالعه نمی‌شود، بلکه همچنین وظایف اداره در حقوق اداری مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد و وظیفه‌ی حقوق اداری، تجزیه و تحلیل اعمال اداری است.

ثالثاً- حقوق اداری وسایل اجرای اعمال اداری را مورد مطالعه قرار می‌دهد که کارمندان (مستخدمین و مأمورین به خدمات عمومی) و وسایل مادی که اداره در اختیار دارد از قبیل اموال عمومی و مخصوصاً اموال اداری، موضوع این بحث است.

رابعاً – حقوق اداری شامل دعاوی اداری هم می‌شود و منظور از دعاوی اداری، دعاوی است که بین دولت از طرفی ومستخدمین دولت ویا اشخاص (اعم از حقیقی یا حقوقی) از

طرف دیگر طرح می‌شود و چنانکه خواهیم دید نحوه‌ی رسیدگی به دعاوی اداری در حقوق ما کمی پیچیده و ناروشن است.»

ساختار دستگاه اداری در غرب

اگرچه توصیف ساختار اداری از تعریف حقوق اداری و موضوع حقوق اداری تا حدودی فهمیده شد اما یک نکته مهم درساختار اداری مطرح است که آن چگونگی تقسیم‌بندی اداری در خاستگاه حقوق اداری یعنی جهان غرب است و البته از نظر تاریخی کشورهای فرانسه و آلمان دارای تاریخ اداری دیوان‌سالانه و همت‌گرا و متصلب بوده‌اند و کشور فرانسه بعنوان الگوی دیوان‌سالاری شناخته شده به گونه‌ای که دولت از جامعه‌ی مدنی استقلال داشته است اما کشوری انگلستان الگوی نظام‌های اداری غیرمتمرکز و دارای جامعه‌ی مدنی قوی بوده است و دولت از خود استقلال نداشته است. بهرحال، دستگاه اداری کشورهای غربی و اروپایی مانند اغلب کشورهای مدرن دنیا از دو بخش تشکیل می‌شود:

الف) یکی بخش مرکزی

ب) دیگری بخش محلی

بخش مرکزی عبارت است از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرکزی مستقر در پایتخت‌های کشورها که اداره امور در سطح ملی را بر عهده دارند وهر وزارتخانه زیر نظر شخص وزیر یا کابینه او هدایت می‌شود.

«بخش محلی دستگاه اداری در واقع شعبه‌ای از بخش مرکزی است که هم بخشی از کار ویژه حکومت را برعهده دارد و هم نماینده‌ی حکومت در نقاط مختلف کشور محسوب

می‌شود. تشکیلات محلی معمولا می‌تواند از تشکیلات مرکزی است و به همین دلیل تفاوت آن‌ها در ابعادو مقیاس آن‌هاست.»

تعریف تمرکز اداری یا اداره وحدت‌گرا

کنترل جامعه از وظایف دولت‌هاست اما کنترل دولت‌های نظام متمرکز بسیط بسیارشدید و شبیه حکومت پلیسی است که در حکومت‌های پلیسی مسئولان به میل خود نه قانون جامعه را اداره می‌کند البته دربعضی جوامع که دارای ناپیوستگی جغرافیای طبیعی، اجتماعی، فرهنگی، قومی وزبانی... نیستند اداره‌ی متمرکز لازم است. اما نهادهای جامعه‌ی مدنی تحت کنترل دولت قرار می‌گیرد چنانچه راجع به شدت کنترل نظام اداری متمرکز آلمان برگرفته از الگوی فرانسوی آن نوشته است: « به این ترتیب، قدرت عمومی [دستگاه اداری] خود را مورد حمایت یک حقوق اداری متصلب احساس می‌کرد که از استقلال برخوردار بود و اعضای خود رابر پایه شایسته‌سالاری انتخاب می‌کرد و اکثریت در آن با اعیانی بود که نظام‌سیاسی را مورد هجوم قرارداده و تا عصر حاضر پیوسته بر قدرت خود می‌افزایند تا نمایندگی نظام سیاسی را به خود اختصاص دهند.» به این ترتیب، در آلمان در دوره‌ی حاکمیت دولت مطلقه، ارتش از میان کارمندان انتخاب می‌شدند و در خدمت سلطان قرار می‌گرفتند.

«مفهوم تمرکز اداری ترتیبی است که در آن قدرت مرکزی در نظر دارد سلطه‌ی اداری خود را با انضباط شدید بر تمام واحدهای اداری و اجرایی کشور اعمال کند، نحوه‌ی توزیع قدرت در داخل دولت متمرکز به گونه‌ای است که کلیه‌ی اختیارات و صلاحیت‌های سیاسی و اجرایی

در اختیار دولت مرکزی قرار گیرد و دیگر واحدهای اداری از آزادی عمل و اختیار تصمیم گیری برخوردار نیستند».

مشخصات تمرکز اداری

1) تمرکز قدرت سیاسی در دولت مرکزی: سازمان‌های مرکزی با برخورداری از محوریت سیاسی قدرت تصمیم‌گیری را در اختیار خود گرفته، دیگر سازمان‌ها را مطیع دستورات و احکام خود می‌کنند.

2) تمرکز قدرت اجرایی و اداری: دولت مرکزی به منظور تحقق بخشیدن به اهداف خود کلیه‌ی امور اجرایی و اداری را تحت نظارت شدید خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، نظارت مستقیم دولت بر کلیه‌ی امور کشوری (امور ملی، محلی، استخدامی، خدماتی و...) اعمال می‌شود».

حقوق اداری در نظام‌های بسته یا متمرکز

1) ساخت اداری وحدت‌گرا : در اینجا این پرسش اساسی مطرح است که چگونه وچطور در یک حکومت، اقلّیت‌های یک کشور آزاد سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی... داشته باشد، می‌توانیم بگوییم که در این‌گونه موارد حکومت کثرت‌گرا یا وحدت‌گرا مفهوم پیدا می‌کند، و در حکومت کثرت‌گرا که آن را رژیم باز(غیرمنجمد) نیز می‌خوانند آزادی سیاسی، اجتماعی، مذهبی وعقیدتی... محترم است. به احزاب و دستجات سیاسی، اجتماعی و مذهبی اجازه داده می‌شود که درادارات راه پیدا کنند و در زندگی عمومی و سیاسی شرکت کنند و در صورت

پیروزی در انتخابات مجالس قانون‌گذاری، دولت تشکیل دهند. بحث‌های فوق درنظام‌های تک‌باقت یا بسیط قابل بحث و بررسی است که به آن اشاره می‌شود.

«در حکومت متمرکز، تمام قدرت (اعم ازسیاسی واداری) در دست شخص واحد یا گروه واحدی است، حال آنکه در حکومت غیرمتمرکز، قدرت در دست افراد یا ارگان‌های متعددی است، و اقتدارات و اختیارات بین مقامات مختلف به گونه‌ای توزیع و تقسیم شده است». می‌توان گفت: مصادق تعریف‌های فوق نظام‌های توتالیتر، شاهی وسلطنتی است که به تعریف آن اشاره می‌شود:

2) حقوق اداری نظام‌های توتالیتر (فراگیر) و لیبرال: در رژیم‌های آزاد یا لیبرال، اصل احترام آزادی‌های فردی است... در صورتی که در توتالیتریسم دخالت حکومت در امور اجتماع حد و مرز ندارد. حریم شخصی مصون از تعرض حکومت نیست.» نظام‌های توتالیتر نظام‌هایی هستند که بر طبق ایدئولوژی فراگیر در همه‌ی حوزه هایی زندگی فرد و جامعه دخالت می‌کنند و می‌کوشند آن ایدئولوژی را بر واقعیت تحمیل کنند. به این تعبیر، توتالیتریسم با سیاسی کردن جامعه، حوزه‌های خصوصی و غیر سیاسی زندگی را نابود می‌کند».

3) حقوق اداری درحکومت‌های سلطنتی

ـ سلطنت مورثی: در تمام ممالک سلطنتی کنونی ریاست قوه‌ی مجریه اعم از اداری، سیاسی، نظامی واقتصادی و... در دست یکنفر می‌باشد.

ـ سلطنت انتخابی: در سلطنت انتخابی سلطان برای تمام مدت عمر خود یا مستقیماً از طرف ملت و یا از طرف دیگر نمایندگان آن و یا از جانب اعیان و اشراف انتخاب می‌گردد و امور سیاسی و اداری به او واگذار می‌شود.

ـ سلطنت نامحدود: در سلطنت نامحدود تمام اقتدارات دولتی اعم ازسیاسی، اقتصادی اداری و... در دست پادشاه قرار می‌گیرد.

ـ سلطنت نامحدود قانونی: درسلطنت نامحدود قانونی پادشاه به طور مطلق مملکت را مطابق قوانین اداره نموده و از تجاوز به حقوق خود اجتناب می‌نماید یعنی امکان توزیع قدرت اداری وجود دارد.

ـ سلطنت استبدادی: پادشاه مقید به هیچ اصل و قانونی نبوده و به دلخواه حکومت می‌کند. به این ترتیب و براساس تعریف (موسی زاده) می‌توان دو مشخصه را برای نظام متمرکز اداری ذکر کرد:

الف) تمرکز قدرت سیاسی در دولت مرکزی **ب)** تمرکز قدرت اجرایی و اداری در دولت مرکزی

4)چگونگی تحقق تمرکز یا وحدت اداری: نظام‌های متمرکز ادامه دهنده‌ی راه نظام‌های مطلقه است که این رژیم برای اولین با در فرانسه شکل گرفت، در این کشور شاه و مردم، علیه طبقه اشراف متحد شدند و یک نظام قوی و مستحکم به‌وجود آوردند و البته اوضاع جغرافیای فرانسه هم ایجاب می‌کرده که مردم و شاه فرانسه متحد شوند و علیه متجاوزان خارجی خودشان حفظ کنند. در هر حال، چگونگی تحقق نظام اداری متمرکز بستگی به

استفاده ازطرق اتخاذ شده دارد و بطور مثال می‌گوید: برای اینکه تمرکز تحقق پیدا کند باید چند کار صورت بگیرد:

اولاً: نیروی اجبار و زور به نفع ادارات مرکزی دولت متمرکز(وارد عمل) گردد.

ثانیاً: تمرکز اختیار تصمیم‌گیری در دست قوه‌ی مرکزی باشد.

ثالثاً: تمرکز اختیار، انتخاب و استخدام مأموران (برای نهادهای مرکزی) وجود داشته باشد».

به عبارت واضح‌تر برای تحقق تمرکز اداری، باید بطور مشخص اختیارات ذیل در دست اداره‌ی مرکزی باشد:

الف) تمرکز اختیار تصمیم‌گیری: تمرکز اختیار تصمیم گیری در مرکز. یعنی داشتن حق اتخاذ تصمیمات مقتضی، لازم الاجرا، سریع و قاطع در هر زمان برای اداره ی امور.

ب) تمرکز اختیار اجرایی: تمرکز اختیار اجرایی اتخاذ تصمیم و اجرای آن دو امر جداگانه است، اداره‌ی مستقل و مستقیم امور ایجاب می‌کند که برای اجرای کامل تصمیمات، نیروی اجرایی لازم در اختیار قوه‌ی مرکزی قرار گیرد تا او بتواند تصمیماتی را که می‌گیرد به وسیلهٔ مأموران و ایادی خود اجرا کند.

پیامدهای وحدت اداری

نتایج عملی یا پیامدها در نظام‌های وحدت‌گرا یا دارای تمرکز اداری ممکن است زیاد باشد ولی چند مورد مهم را در اینجا نقل می‌کنیم و آن موارد عبارتند از:

1) وحدت شخصیت حقوقی: منظور از شخصیت حقوقی اینست که تعداد افراد مشخص تکالیف و وظایف معین را تحت عنوان دولت، سازمان و نهادهای مدنی یا سیاسی به عهده داشته که در نتیجه همگی شخصیت حقوقی واحد دارند چنانچه آقای مؤتمنی می‌گوید: «وحدت شخصیت حقوقی در این نظام مراکز اخذ تصمیم‌گیری، وزیرانند که قوه‌ی مرکزی را تشکیل می‌دهند و وزارتخانه‌ها و تمام ادارات تابع آن‌ها در شهرستان‌ها و تقسیمات جزء کشور، در مجموع شخصیت واحدی را به وجود می‌آورند که همان شخصیت حقوقی دولت است...

2) سلسله‌مراتب اداری: سلسله‌مراتب اداری در این نظام، عموم مأموران دولتی به طور سلسله‌مراتب به یکدیگر مرتبطند و مافوق اداری اختیار وسیعی نسبت به افراد زیردست خود دارد؛ به این ترتیب که هر سرپرست اداری در عین اینکه به افراد زیر دست خود فرمان می‌راند، خود از سرپرست اداری بالاتر فرمان می‌برد....

3) سلسله‌مراتبی قانونی: سلسله‌مراتبی و آن اختیاراتی است که قانون‌گذار به مافوق‌اداری داده است تا او بتواند نظم لازم را در دستگاه اداری برقرار کرده، آن را به گونه‌ای که می‌خواهد اداره کند.

قدرت سلسله مراتب اداری

قدرت سلسله‌مراتب اداری به مقامات مافوق در اداره‌ی مرکزی حق می‌دهد تا اراده‌ی خود را نسبت به مأموران زیردست درایالات و استان‌ها نافذ و برتر دانسته و به آن‌ها تحمیل می‌نمایند و نیات خود را بر نهادها وسازمان‌های اداری در سراسر کشور در موارد اساسی مطابق قانون اعمال می‌کنند.

اختیارصدور دستورات به مقامات مافوق‌ها، شکل‌دهنده‌ی نظام سلسله‌مراتبی اداری است و اجازه دادن دستورات از مقامات عالی به مقامات پایین کشوری خواه بطور عمومی خواه بطور انفرادی که مجاز دانسته شده بنا به گفته آقای رضایی زاده به قرار زیر می‌باشد:

- اختیار تأئید قبلی و اختیار ابطال، که به ماقوق اختیار می‌دهد که تصمیم غیرمشروع یا نامناسب مادون را باطل نماید.
- اختیار اصلاح، که ماقوق اجازه تغییر تصمیم را می‌دهد.
- اجازه‌ی تعلیق، که تصمیم بطور موقت اجرا نشود.

البته قدرت سلسله‌مراتبی بدین معنا نیست که ماقوق بتواند جانشین مقام مادون گردد مگر در بعضی حالات استثنائی که قانون پیش‌بینی نماید. قدرت سلسله‌مراتبی همچنین می‌تواند بر شخص مادون نیز اعمال شود: انتصاب – عزل – انتقال

- اختیار اعمال تنبیه انتظامی،در عدم تراکم، باید گفته شود که قدرت سلسله‌مراتب اداری نیز وجود دارد و این قدرت را زیر علامت سؤال نمی‌برد و مانند تمرکز است.»

محاسن و معایب حقوق اداری در نظام بسته یا غیردموکراتیک

گفته می‌شود که اصولا دو عنصر مهم در تعیین شیوه اداره کشور دخالت مستقیم دارند و یا حداقل و تأثیرگذاراند:

عناصر تعیین‌کننده: الف) ماهیت نظام سیاسی ب) میزان رشد فرهنگ سیاسی مردم.

در توضیح آن می‌توان گفت: در نظام‌های سیاسی که ماهیتاً و ذاتاً استبدادی یا اقتدارگرا هستند، گرایش به وحدت و تمرکز قدرت اداری و سیاسی بیش از دیگر نظام‌ها قابل لمس است و اما عدم رشد سیاسی، اجتماعی مردم به عنوان عامل اصلی شناخته می‌شود زیرا تمرکز قدرت اداری و سیاسی در یک نفر و یا گروهی از مردم معلول بلوغ و سیاسی مردم است و آسیب‌های ناشی از جهل عامه مردم و ملی آن قدر عیان است که نیاز به بحث ندارد. مردم به عنوان عنصر دیگر، می‌تواند از درجه‌ی مشارکت عمومی در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و ملی بکاهد و در عمل منجر به تمرکز قدرت سیاسی و اجرایی (عدم توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی) در دولت مرکزی شود.

محاسن وحدت یا تمرکز اداری

نظام تمرکز اداری می‌تواند در برخی از مقاطع تاریخی محاسنی از جهات سیاسی، اجتماعی، قومی و اقتصادی برای بعضی کشورها داشته باشد.

1) **از نظر سیاسی:** از نظر سیاسی تمرکز اداری به شکل عقلانی می‌تواند در جوامعی که از رشد سیاسی کافی برخوردار نیستند، و بطور مثال افغانستان که یک جامعه سنتی، بسته و منجمد است نیازمند یک دیکتاتور مطلوب می‌باشد زیرا این‌گونه نظام‌ها موجبات انسجام و

وحدت ملی را فراهم می‌کند. دولت مرکزی با نظارت مستقیم خود بر امور سراسری کشور از انشقاق قومی، مذهبی و سمتی و... و بین مردم وایجاد تزلزل در ساختار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جلوگیری می‌کند.

2) **از نظر اقتصادی:** از نظر اقتصادی دولت مرکزی با مداخله‌ی مستقیم در تمام امور کشور و البته گاهی با ارائه‌ی خدمات عمومی توسط سازمان‌های دولتی موجبات عدالت اقتصادی وسیاسی (توزیع درآمد و تقسیم قدرت) را فراهم می‌آورد.

تمرکز اداری یا دیوان‌سالاری عقلانی

در غرب نظام تمرکزی اداری و دیوان‌سالاری از دو جهت، رشد وگسترش یافت:

الف) ازنظرکمی: از نظر کمی تعداد کارکنان افزایش یافتند.

ب) از نظر کیفی: «ازطرف دیگر، تحولی که در دستگاه دیوانی غرب حاصل شده؛ سیر عقلایی نظام اداری است که ماکس و بر آن را رکن اصلی توسعه سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کند؛ زیرا استقلال دستگاه اداری که برای حسن اجرای امور و غیرشخصی شدن مسائل اجتماعی ضرورت دارد- در گرو این تحول است.

هر چه مسائل اجتماعی پیچیده‌تر می‌شود، تخصصی شدن کادر اداری نیز ضرورت بیشتری پیدا می‌کند و تخصصی شدن- که همراه با تنوع ساختاری نظام اداری صورت می‌گیرد- این دستگاه را از وابستگی‌های اجتماعی، قومی و طبقاتی می‌رهاند...کارمندان **ازبدو استخدام سه مرحله دارد:**

الف)مرحله‌ی اول: ابتدا، عضوگیری می‌شود...این کارازطریق آزمون‌های استخدامی – که توان علمی و هوشی داوطلب را سنجش می‌کنند– صورت می‌گرد...

ب) مرحله‌ی دوم: آموزش کارمند است. علاوه برآنکه دانشکده‌ها ومؤسسات آموزشی عمومی وجود دارند که کارآموزش قبل ازاستخدام را انجام می‌دهند...بعد از استخدام نیز کارمندان...آموزش‌های لازم را فرامی‌گیرد...

ج)مرحله سوم: زندگی شغلی... »

معایب وحدت یا تمرکز اداری

علی رغم مزایایی که برای تمرکز اداری بر شمردیم که غالباً نیز در مواقع اضطراری قابل تجویز می‌باشند، باید اذعان داشت که این شیوه‌ی اداری خالی از عیب نیست. عمده‌ترین معایبی که می‌توان برای تمرکز اداری برشمرد، عبارتند از:

1)عدم مشارکت عمومی مردم درتصمیم‌گیری‌های سیاسی واجتماعی: به سبب تمرکز اداری و انجام کارها از طریق مقامات دولت مرکزی، افراد جامعه انگیزه‌ی برای مشارکت در عرصه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نخواهند داشت و این امر مانع از اعتلای فرهنگ سیاسی و اجتماعی مردم می‌گردد.

2)عدم کارایی مقامات مرکزی: از آنجا که مقامات مرکزی به مشکلات و نیازهای محلی مردم به خوبی آشنایی ندارند، نمی توانند به طور مطلوب درصدد رفع مشکلات و نیازهای آن‌ها برآیند.

3) افزایش دیوان‌سالاری و تشریفات اداری: تمرکز اداری باعث می‌شود تا تصمیمات اداری در چارچوب یک نظام سلسله‌مراتبی شدید اتخاذ شود که این خود منجر به کاهش سرعت تصمیم‌گیری، اتلاف وقت و هزینه‌های زیاد می‌شود.

تعریف و مشخصات کثرت‌گرا یا عدم تمرکز اداری

1)تعریف عدم تمرکز یا کثرت اداری

عدم تمرکز اداری شیوه‌ی حکومتی خاصی است که در آن مقامات مرکزی صلاحیت تصمیم‌گیری نسبتاً وسیعی را به واحدهای محلی واجرای تفویض می‌کنند تا به امور خاص محلی و اجرایی (فنی) بپردازند. در انجام امور خاص، مقامات مرکزی نظارت خفیفی بر واحدهای مذکور اعمال می‌کنند. چنانچه استاد نقیب‌زاده فرموده است: درمدل غیرمتمرکز، بخش‌ها محلی دستگاه اداری ازاختیارات وسیعی برخوردار است و بسیاری ازتصمیمات به جای آنکه درمرکز و به طور متمرکز و یکسان برای تمامی کشور اتخاذ شود، در ولایات ومنطبق با مقتضیات آن‌ها گرفته می‌شود. که عبارت زیر همین گفته را تأیید می‌کند:

درعدم تمرکز اداری به جای آنکه قدرت مرکزی اختیار انجام کلیه امور عمومی (امور محلی و ملی) را در عهده‌ی خود نگهدارد. اداره‌ی تمام یا قسمتی از امور محلی را طبق قانون به سازمان‌های محلی، که افراد آن از طرف مردم انتخاب می‌شوند، یا به مقامات محلی تفویض می‌کند و این تفویض مآلاً تحت شرایطی عدمتمرکز اداری و سیاسی را موجب می‌شود.

در این سیستم هر یک از سازمان‌ها یا تأسیسات محلی دارای شخصیت حقوقی مجزا از شخصیت قدرت مرکزی بوده با بودجه و وسایل و ابزار کار مستقل و افراد خاص به اجرای

وظایف مخصوص محلی و تحقق هدف‌ها مبادرت می‌ورزند و برای اینکه از حدود اختیارات اعطایی تجاوز نشود و بی‌نظمی پیش نیاید حکومت مرکزی نسبت به اعمال سازمان‌های محلی نظارت می‌کند....

مشخصات یا عدم تمرکز کثرت اداری

1)مشخصه‌ی اول: وجود امور خاص محلی: مشخصه‌ی اول مربوط به محله‌های خاص می‌شود زیرا، دولت‌های مرکزی همیشه نمی‌تواند کلیه‌ی امورات کشوری را زیر نظر مستقیم خود اداره کند، به همین جهت برخی از امور را به واحدهای غیرمتمرکز می‌سپارد. مثلاً کشور آذربایجان اداره‌ی قره باغ را به خود مردم آنجا واگذار می‌کند و...

2)مشخصه‌ی دوم: امور محلی و اجرای: امور محلی به اموری اطلاق می‌شود که مربوط به نیازها و ضروریات یک محل باشد و این امور به واحدهای جغرافیایی سپرده می‌شوند مانند سپردن امور شهری به شهرداری و یا سپردن امور استان، شهرستان و بخش به شوراهای استان، شهرستان و بخش».

3) مشخصه‌ی سوم: امور فنی و اجرایی: «نیز به امور تخصصی و حرفه‌ای اطلاق می‌شود که نیازمند به یک مدیریت خاص است. این امور معمولاً به شرکت‌ها و سازمان‌های تخصصی وابسته به وزارتخانه‌ها سپرده می‌شود. دلیل اعطای این صلاحیت این است که وزارتخانه مربوطه نمی‌تواند کلیه‌ی آن امور را به تنهایی اداره کند، به همین دلیل اقدام به تشکیل سازمان‌ها و شرکت‌هایی پیرامون خود می‌کند و به آن‌ها شخصیت حقوقی مستقلی اعطا

می‌کند. مانند وزارت راه و ترابری که پیرامون خود سازمان‌ها و شرکت‌های متعددی را ایجاد کرده است و...»

مزایای عدم تمرکز یا کثرت اداری

مزایای عدم تمرکز و ساختاری اداری آن‌چه در نظام‌های بسیط و تک‌بافت و چه در نظام‌های فدرال و مرکب از دو جهت قابل بحث و بررسی است:

1) ازجهت مادی: این تعبیر از آقای طاهری است و منظور ایشان اینست که امور هر ناحیه با توجه به امکانات و رعایت بخشی از مقتضیات محلی اداره و یا مدیریت می‌شود و برنامه‌های پروژه‌ای یا سازندگی با در نظر گرفتن امکانات دولت در محل تنظیم می‌یابد.

2) از جهت معنوی: تمام طرفداران نظام غیرمتمرکز استدلال می‌کنند که امور محلی با مشارکت فعال مردم محل بهتر انجام می‌شود، اما آقای طاهری می‌گوید: «هر نظام غیرمتمرکز متضمن سلسله انگیزه‌ها و مزایا و ویژگی‌های خاص است از جمله افکار عمومی و اجتماعی مردم محل را به طور طبیعی و قهری پرورش می‌دهد...»

درهرحال، محسنات نظام غیرمتمرکز عبارتند از: ایجاد احساس مسئولیت در مردمان محلی، افزایش انگیزه‌ی مراقبت ازامکانات اداره محلی، تلاش بی‌وقفه نیروهای ابداع و ابتکار، اعتماد بنفس بزرگان محل، شناخت سریع و بهنگام نیازها.

0)تمایل شرکت درسرنوشت: آقای طاهری می‌گوید: عدم‌تمرکز موافق تمایلات بشری است، یعنی بشر همان‌طور که مایل است در امور سیاسی و حکومتی شرکت کند علاقه دارد در سرنوشت اداری خویش نیز دست داشته یا حداقل مؤثر باشد.

0)اقتضای فرهنگی ومذهبی«در کشورهای متشکل از نژادها ومذاهب و فرهنگ‌های مختلف با شرایط اقتصادی جوی متفاوت ولی در عین حال پیشرفته نظام عدم تمرکز بهترین شیوه اداره امور است».

نظریات موافقان و مخالفان وحدت متمرکز اداری

درباره‌ی نظام‌های متمرکز با هر عنوانی که باشد (سلطنتی، فدرالی، جمهوری و...) درباره‌ی شیوه‌ی اداره (محاسن ومعایب) آن اختلاف نظر وجود دارد و هرکدام از این دیدگاه‌ها برای خود ادله واستدلال‌های دارند که درابتدا دیدگاه و ادله‌ی طرفداران نظام متمرکز را نقل می‌کنیم سپس دیدگاه مخالفان.

دیدگاه طرفداران نظام متمرکز یا وحدت‌گرا

1) وحدت ملی: نظام تمرکز اداری و سیاسی باعث یگانگی و وحدت ملی می‌شود و از هرج و مرج طلبی و آشوب و اغتشاش در مملکت جلوگیری می‌نماید. (قایده‌ی سیاسی)

2) امکان کنترل بهتر: طرفداران وحدت و تمرکز اداری بویژه از نظر سیاسی تأکید بر فواید آن دارند و استدلال می‌کنند اگر تصمیمات سیاسی متمرکز شود در اینصورت حداکثر مسئولیت متوجه رهبران سیاسی می‌گردد و چون غالب این مقامات در مقابل مردم مسئول هستند و اعضای قوه‌ی‌مجریه نیز در مقابل نمایندگان مردم مسئولیت دارند، لذا با امکان اعمال کنترل بر آن‌ها نتایج فعالیت‌ها عاید جامعه می‌گردد. (دلیل سیاسی)

3) برابری درمقابل قانون: برابری افراد در مقابل قانون و دولت که یکی از اصول مهم حقوق اساسی است در این سیستم تأمین و تقویت گردیده و از تبعیضات ناروا جلو گیری می‌شود. (دلیل حقوقی محض)

4)هماهنگی اداری درسطح ملی: نظام تمرکز اداری مانع اتخاذ تصمیمات ناهماهنگ و مختلف و احیاناً متضاد در نقاط مختلف کشور می‌گردد و لذا سبک مدیریت تمرکز یک نوع هماهنگی به امور ملی می‌بخشد. (فایده‌ی اداری)

5) تسهیل چرخش امور اداری: نظام تمرکز باعث تسهیل چرخش امور اداری و کاهش هزینه‌های اداری کشور و افزایش بازدهی سازمان‌های اداری می‌شود.

6) کاهش هزینه‌های اداری: «هزینه‌های مملکتی در صورت اعمال نظام تمرکز اداری کمتر می‌شود. (دلیل مالی و اقتصادی)

بطور کلی از نظر سیاسی، اجتماعی، سیاستمداران و زمامدارانی که خواهان حکومت مستحکم و قوی هستند، بطور طبیعی یک حکومت متمرکز و قابل کنترل را انتخاب می‌کنند. البته روش مدیریت متمرکز و مستحکم ممکن است برای زمان‌های محدود اعمال شود ولی اجرای سیاست بسته و یک جانبه‌گرا، درزمان‌های طولانی، نظام مرکزی را با مشکلات و خطرات جدی مواجه خواهد ساخت.

درهرحال، انتخاب‌ها و انتصاب‌ها بستگی به طرز تفکر سیاسی و حتی ایدئولوژیکی زمامداران و البته مطابق با مقتضیات ملی و بین‌المللی هر جامعه و نظام‌های سیاسی منطقه‌ای دارد.

آقای انصاری می‌گوید: «طبیعی است پس از انتخاب سیاسی، نوبت به انتخاب نظام اداری می‌رسد و در انتخاب خط‌مشی‌های‌اداری نیز بینش‌های سیاسی اثر قطعی و تعیین کننده‌ای را دارا می‌باشد. از میان نظریه‌های مختلف سیاسی، مکاتب فاشیسم و نازیسم و ناسیونالیسم بیش از دیگران از نظام تمرکز دفاع نموده و می‌نمایند. بسیاری از محققان می‌گویند: از دیدگاه تاریخی، تمرکز و دولت‌های متمرکز جانشین نظام خانوادەسالاری و فئودالیسم و حاصل غلبه‌ی انقلاب تجاری و نظام بازرگانی بر نظام زمین‌داری است.»

دیدگاه مخالفان سیستم نظام متمرکز یا وحدت‌گرا

1)ناسازگاری با دموکراسی: مخالفان اداره‌ی متمرکز یا یگانگی اداری می‌گویند سیستم اداری متمرکز با روح دموکراسی سازگاری ندارد زیرا، مردم در اداره‌ی عمومی محلی خود باید شرکت نمایند. مدافعان منافع حقوق خصوصی و فردی، حاکم جامعه را برای تحدید حدود فردی (درامورمحلی) از طریق برقراری با ایجاد یک نظام متمرکز و مستبد مجاز نمی‌دانند.

2)عدم تناسب با شرایط محلی: تصمیماتی که مقامات عالی مرکزی درباره‌ی مردم محل(شهرستانها و روستاها و...) می‌گیرند، متناسب با شرایط جغرافیای منطقه‌ی و واقعیت‌های موجود در محل نیست و گاهی تصمیمات بدون مشورت و نظرخواهی از مردمان محل، صورت می‌گیرد که موجب جدایی یا دوری‌باشندگان در مناطق مختلف کشور از زمامداران مرکزی می‌گردد.

3) عدم سرعت در تصمیم‌گیری‌ها: آقای انصاری می‌گوید: «نظام اداری متمرکز خشک و غیرمنعطف است و اعضای قوه‌ی مرکزی به علت تراکم کارها نمی‌توانند به سرعت تصمیم لازم را بگیرند، بعلاوه تصمیمات متخذه عجولانه و عاری از کیفیت بوده و بر کندی کار دستگاه اداری کشور اضافه می‌نماید و احتمال تجاوز از قدرت و اختیار داری و انحراف را تقویت می‌کند...»

4) اشکالات روانی و ابتکاری: اداره‌ی متمرکز از نظر مصلحت اداره‌ی و سازمانی نیز اشکالاتی دارد از آن جمله آنکه از کارکنان ابتکارات فردی را سلب می‌سازد و اطاعت کورکورانه و تملق را در بین کارمندان ترویج و تشویق می‌کند.

5) انحصار قدرت: سازمان‌های بزرگ اداری (بوروکراسی که معایب زیادی دارند زاییده‌ی سیستم‌های متمرکز می‌باشند. زیرا بوروکراسی‌های بزرگ، پرخرج، کندکار، متمرکزکننده‌ی قدرت و انحصارطلب و کنترل ناپذیر بوده و دارای مضار سیاسی هستند...

بطور کلی بوروکراسی‌های وسیع که مظهر نظام تمرکزی است همه از ناحیه‌ی طرفداران فلسفه‌ی اصالت فردی و هم از ناحیه‌ی مدافعان عقاید سوسیالیستی، چه به لحاظ تباین و تعارض با حقوق و منافع فردی و چه به لحاظ تمایل به حفظ منافع طبقاتی خاص مورد حمله گرفته است». نظرموافق با عدم تمرکز در حکومت‌های کثرت‌گرا وجوددارد که تعریف آن گذشت.

نظام اداری دولت‌های تکبافت

ممکن است تصور شود که بین نظام‌های سیاسی بسیط و تمرکز و یگانگی اداری و یا بین نظام‌های سیاسی فدرال و کثرت یا عدم تمرکز اداری تلازم وجود ندارد، یعنی ملازمه بین نظام تمرکز اداری و نظام بسیط نیست، و همچنین ملازمه بین نظام سیاسی فدرالی به‌عنوان اداره‌ی باز و خودمختاری مطلق دیده نمی‌شود. زیرا انگلستان به عنوان الگوی نظام سلطنتی و بسیط اولین کشوری بوده است که بسوی جامعه‌ی مدنی گام برداشته است. حتی به مستعمرات خودمختاری اداری اعطا می‌کرد. و در ساختار اداری داخلی نیز اختیارات وسیع محلی را به خود مردم می‌سپرده‌اند.

دومین کشوری که به تمرکززدایی پرداخت کشور فرانسه بود و در حال حاضر اکثر کشورها ادعای تمرکززدایی دارند و بعضی از کشورها نیمه‌متمرکز هستند مثل جمهوری اسلامی ایران و... همچنین در مورد نظام‌های فدرال تلازم وجود ندارد زیرا کشور آمریکا بعنوان یک الگوی جهانی نظام فدرالی بیشتر بصورت متمرکز اداره می‌شود و قانون اساسی این کشور نظام اداری متعادل ایجاد کرده است. نتیجه اینکه هیچ تلازم بین فدرال و کثرت اداری یا بسیط و وحدت اداری وجود ندارد بخاطر توضیح بیشتر به مطالب زیر توجه می‌کنیم.

نظام‌های اداری تکبافت یا بسیط بر دو قسم است

1ـ تکبافت ساده یعنی یگانگی سیاسی واداری بصورت یگانه است.

2ـ تکبافت پیچیده که دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) تراکم و عدم تفویض اختیارات: تراکم یا عدم تفویض اختیارات به استانداران، مراکز استان ها، شوراهای شهرها، بخش‌ها، روستاها ودهکده هاو...

ب) عدم تراکم یا تمرکززدایی.

در توضیح مطالب فوق آقای رضایی‌زاده تحت عنوان روش تمرکز می‌نویسد: «تمرکز بدین معنا نیست که فقط یک دستگاه اداری در مرکز واقع شده باشد؛ به این دلیل روشن است که قسمت‌های مختلف سرزمین قوه‌ی مرکزی باید به وسیله‌ی مأمورین محلی نمایندگی شود ولی اختیار این مأمورین و طرز تفکر موجود نسبت به تمرکز بستگی دارد که بر دو نوع است: تراکم، عدم تراکم.

1ـ تراکم: شمار اختیار تصمیم‌گیری به طور کامل به مقامات بالای سلسله‌مراتب اداری یعنی به مقاماتی است که در پایتخت قرار دارند. مأمورین دولت در تمام سرزمین تقسیم می‌شوند و فقط دارای یک نقش و آن تهیه و اجرای تصمیمات اخذ شده در مرکز هستند.

2ـ عدم تراکم: عدم تراکم برای تلطیف تمرکز و برطرف کردن معایبی که دارد به کار می‌رود. عدم تراکم، اعطاء اختیارات تصمیم گیری به نمایندگان محلی قوه مرکزی (به عنوان مثال: استاندار – فرماندار) می‌باشند. این‌ها ارگان‌های ساده‌ی انتقال و اجرا نیستند. بلکه آن‌ها دارای اختیار اخذ تصمیم در حوزه محل می‌باشند».

ج) وحدت انضمامی: وحدت انضمامی یعنی یک قوه‌ی مقننه‌ی مرکزی دست به صدور قواعد قانونی می‌زند. قوانین در همه‌ی مناطق کشور یکسان و مشابه نیستند بلکه قانون‌گذار به برخی از مناطق کشور بر حسب موقعیت نظر دارد.

نتیجه اینکه، دولت بسیط ممکن است به صورت متمرکز و یا غیرمتمرکز اداره شود. در سیستم متمرکز، شاخه‌های اداری طبق ساختار قانونی اداری همه استانی، شهرستان و روستاها

در تمام نقاط کشور تابع یک مرکز است که این واحد مرکزی مرکز فرماندهی تمام امور ملّی و محلّی را بعهده دارد. اما در سیستم عدم تمرکز اداری هر کدام از تقسیمات کشور مانند شهرستان‌ها، شهرها و روستاها واحدهای مستقل هستند که طبق قانون اساسی، امور محلّی خود را اداره می‌کند.

د) منطقه‌گرایی: منطقه‌گرایی که از نظر حقوقی با تمرکززدایی تفاوت چندانی ندارد. و می‌شود گفت: نوع عدم تمرکزاداری است.

نظام اداری فدرال یا مرکب و ویژگی‌های آن حکومت فدرال یا متحده وقتی به وجود می‌آید که چند یا چندین دولت کوچک داوطلبانه تصمیم بگیرند که با هم متحد شده و یک دولت بزرگ را تشکیل بدهند. دولتی که این چنین به وجود آید دولت فدرال یا متحد نام دارد. بدیهی است که دولت‌های کوچک که این اتحاد را به وجود می‌آورند باید قسمتی از استقلال خود را به نفع دولت مرکزی از دست بدهند و قسمتی را برای خود نگه دارند. **امّا ویژگی‌ها:**

الف) حقوق حاکم بر روابط دولت عضو از زمره‌ی حقوق اساسی است.

ب) قانون اساسی، صلاحیت‌های بین‌المللی را در انحصار دولت مرکزی قرار می‌دهد و همچنین دفاع از کشور، روابط و مناسبات بین کشورهای عضو و رفع اختلافات احتمالی را به دوش دولت مرکزی قرار می‌دهد.

ج) دولت‌های عضو نسبت به یکدیگر برابرند. (کوچک و بزرگ، اکثریت و اقلیت بودن مهم نیست) بودن

د) قوه‌ی قضائیه در کشور فدرال اهمیت ویژه‌ای دارد.

هـ) کشور فدرال پویشی از تفرق به تجمع و از پراکندگی به یگانگی است:

1ـ یگانگی در سطح بین‌المللی و شخصیت حقوقی کشور فدرال.

2ـ یگانگی در تابعیت یعنی افراد تابعیت دو گانه (آیالتی ـ فدرال) دارند.

3ـ یگانگی در سرزمین

4ـ یگانگی سیاسی، قانون اساسی فدرال، دولت مرکزی را بطور کامل صاحب حاکمیت سیاسی دانسته است.

سیستم اداری فدرال

نظام‌های فدرال یکی از آرزوهای کشورهای هستند که دچارتفرقه‌ی قومی، زبانی، مذهبی می‌باشد زیرا، یگانه راه بیرون رفت ازبحران‌های سیاسی، اداری، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد.

نکته‌ی مهم در اینست که درنظام‌ها و اداره‌ی فدرال اکثریت قومی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی معیار و ملاک نیست زیرا از این طریق می‌خواهد جلو استبداد اکثریت را بگیرد طرفداران اداره فدرال مصالحه ملی و تسامح اداری را مدنظر قرار می‌دهند.

درهرحال، با توجه به تعریف و مشخصات اداره‌ی فدرال و اهمیت دادن این اداره به خودمختاری محلی، آزادی عمل مسئولان، پذیرش پیشنهادات بزرگان محلی و... به تعریف جامع‌ترزیر نیز توجه می‌کنیم:

در سیستم‌های فدرال واحدهای متعدد ارضی وجود دارد که هر کدام حکومت جداگانه مستقل و وظایف و اختیارات قانونی مخصوص به خود دارند و در قلمروی حکومت خود اعمال قدرت می‌نمایند و حکومت فدرال اداره‌ی امور مهم و مشترک بین واحدهای مختلف

ارضی را بعهده دارد بموجب قانون اساسی معمولاً حدود اختیارات و وظایف هر یک از این دو حکومت مشخص و روشن است و برای اینکه این دو حکومت به حوزه‌ی اقتدار یکدیگر تجاوز نکنند؛ ترتیبات مقتضی در قانون اساسی داده شده است و معمولاً دادگاه‌ها در مورد بروز اختلاف تصمیم نهایی اتخاذ می‌نمایند. سیستم معمولاً با موافقت داوطلبانه کشورهای مستقل ایجاد می‌شوند مثل کشورهای فدرالی سوئیس و آمریکا، ممکن است با توزیع قوای حکومتی در سطح‌های مختلف حکومتی... کشوری را به صورت فدرال درآورند».

اختیاراتی را که دول عضو به دولت مرکزی می‌دهند به سه چیز (سیاست خارجی، امور دفاعی و اقتصاد (ملی) خلاصه می‌شود.

تفاوت عدم تمرکزاداری وفدرالیسم

آزادی‌های محلی، خودمختاری‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی واقتصادی درنظام‌های فدرال بیشترجذاب و دل‌انگیز است زیرا، بنا به گفته‌ی انصاری فدرالیسم شکل پیشرفته عدم تمرکز است و در واقع در فدرالیسم دو نوع عدم تمرکز وجود دارد؛ یکی عدم تمرکز سیاسی و دیگری عدم تمرکز اداری. نتیجه‌ی طبیعی عدم تمرکز سیاسی استقلال و خود مختاری سیاسی و اداری هر یک از حکومت‌های محلی(دول عضو دولت فدرال) است.

بنابراین در نظام فدرال

اولاً: « تقسیم و پراکندگی امور اداری، دوباره و مضاعف و درجه‌ی عدم تمرکز بیشتر است. بهترین مثالی را که در این رابطه می‌توان یادآورد شد این است که کشور انگلستان را با ایالات

متحده از این حیث مقایسه کنیم. می‌دانیم در انگلستان نظام عدم مرکزیت اداری بسیار قوی است تاجایی که گفته می‌شود نظام خود مختاری اداری در این کشور بر قرار است.

در انگلستان 1400 واحد مستقل اداری وجود دارد، در حالیکه در ایالات متحده آمریکا این رقم به ایالت یا به سخن درست کشور نیویورک اختصاص دارد، لذا توزیع قدرت اداری در کشور فدرال بطور معمول بیشتر از کشورهای خود مختار یا متمرکز است.

ثانیاً: درنظام فدرال قیمومت اداری وجود ندارد درصورتیکه در نظام عدم تمرکز غیرفدرالی قیمویت اداری وجود دارد».

طبق تعریف فوق دو تا امتیاز درنظام اداری فدرال وجود دار که درسیستم غیرمتمرکز وجود ندارد وآن دو امتیاز عبارتند:

الف) پراکندگی (توزیع قدرت سیاسی و اداری بین اداره محلی و فدرال وجود دارد)

ب)عدم قیمومت (عواید محلی مثل عوارض شهرداری و... را بدون اجازه اداره‌ی مرکزی مصرف می‌تواند به عبارت دیگر هر گونه اقدام که در قوانین مملکت تصریح نشده باشد طبق حکم دادگاه قابل ابطال است).

نتیجه‌گیری

از آنجایی که طبع وسرشت بشر آزادی‌خواهی است وانسان‌ها دوست ندارند فرمانبردار دیگران باشند و هرگونه اطاعت وفرمانبرداری نیازمند توجیه عقلانی ودینی ومذهبی است. و همچنین از آنجایی که طبع بشر اقتضا دارد که دیگران را به اطاعت درآورد و او را فرمانبردار

خود سازد واصولاً یک معنای سیاست نیز تحمیل کردن اراده خود بر دیگران است و می‌خواهد دیگران را مطیع خود سازد.

بنابراین، نیازمند ابزارهای مشروع وقانونی می‌باشند. و در اینجا بحث اراده‌ی جمعی مطرح می‌شود، پس به این ترتیب به اراده‌ی جمعی مناطق و محله‌های دور افتاده‌ی کشور نیز باید توجه صورت گیرد و از جمله به خواسته‌های اداری محلی!

ازآنجایی که اکثریت قاطع دولت‌ها متشکل از اقوام، مذاهب، نژادها و طوایف مختلف هستند باید به طبع انسانی و آزادی‌خواهی اقوام و مذاهب دیگران نیز توجه کنند و اگرگفته می‌شود یکی ازاصول دموکراسی رأی اکثریت است، احترام به اقلیت نیز مدنظر است.

از آنجایی که گروه‌های محلی به خواسته‌ها، نیازها و ساخت‌وسازهای ضروری در محل خودشان آشنایی کامل دارند، می‌توانند بهتر ازقدرت یا دولت مرکزی برنامه‌ریزی داشته باشند و حتی گروه‌های قومی، مذهبی و زبانی و... از واگذاری اداره و برنامه‌ریزی محلی به آن‌ها راضی و خوشنود می‌شوند و احساس شخصیت بیشتر می‌کنند. و در نتیجه آن‌ها از این طریق می‌توانند به خواسته‌های دولت مرکزی به طور مناسب پاسخ‌گو باشند.

بنابراین، در دنیا کشورهایی بودند و هستند که از طریق تقسیم و توزیع قدرت اقتصادی، سیاسی به خواسته‌های فرهنگی واجتماعی همگان پاسخ مثبت داده و می‌دهند و از جمله‌ی این کشورها، درتاریخ از کشور انگلستان و سوئیس به عنوان الگو نام برده شده است.

در هرصورت، درباره‌ی شکل‌گیری نظام سیاسی و اداری سوئیس آقای بدیع نوشته است: « از دهه‌ی 1960 دموکراسی چندگروهی را شماری از نظام‌های سیاسی به کارمی‌برند که

درمنازعات سیاسی با دوستی فیصله یافته و گروه‌های متعدد سعی دارند تا در چارچوب امتیازدهی و مسامحه و نه از طریق اکثریت، اختلافات خودرا کاهش دهند. این‌ها جوامعی هستند که برپایه‌ی مذهب یا قومیت عمیق از درون تقسیم شده‌اند و در نتیجه وجود گروه‌های متفاوت را در درون خود به رسمیت شناخته اند». بنابراین، در بخش اداری نیز رفع تبعیض، شایسته‌سالاری، میزان پذیرش براساس لیاقت‌ها ازاقوام باشنده‌ی یک کشور برای تأمین وحدت ملی وحدت ارضی مهم وحیاتی است اما مهم‌تر از آن فعالیت‌های آزادانه‌ی سازمان‌ها و نهادهای اداری محلی و ولایتی زیر نظر دولت مرکزی است و باید درنظر داشت که توسعه‌ی نهادها و فعالیت‌های اداری محلی هیچ گونه خطری را متوجه ثبات، وحدت ارضی و امنیت ملی کشور نمی‌کند بشرط اینکه پیوستگی جغرافیایی طبیعی، فرهنگی، زبانی و مذهبی و... وجود داشته باشد و نکته‌ی مهم دیگر اینکه خودمختاری اداری محلی باعث برانگیختن انگیزه‌های خدمت‌رسانی وفعالیت قشرهای مستعد و متحرک را به منظور ساخت‌وساز و تأسیس کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و... گردیده و آن‌ها را بیشتر آماده کنند که به کشور، استان و شهرستان خود خدمت‌رسانی نمایند.

نکته‌ی آخر اینکه: شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی در جوامع مختلف به دلیل فشارهای اداری و سیاسی بیش از حد توسط دولت مرکزی ایجاد می‌شود و همین فشارها منجر به خلق بحران و دشواری‌های اجتماعی و فرهنگی می‌گردد.

در بسیاری از جوامع یک قوم و یا اهل یک زبان که در یک منطقه‌ی خاص قرار داشته‌اند، در ضمن اینکه، ایدئولوژی، سیستم و ساختار نظام حاکم را پذیرفتند و از وحدت ملی حمایت

کردند... اما فقط بخاطر طرفداری از خود مختاری و استقلال اداری داخلی و یا به خاطر خواسته‌های محلی و مردمی به شدّت سرکوب شدند و درواقع درصورت تداوم سرکوب شدند و طبیعی است که در صورت تداوم سرکوب و اعمال خشونت آمیز، بغض و عداوت درسینه‌های آن‌ها مثل آتش زیرخاکستر پنهان بوده و درصدد پیکار و خشونت برخواهند آمد.

انقلاب صنعتی چهارم انقلاب نابودی فرهنگ هاست

ملل را نیاز به انقلاب فرهنگ به صلح جهانی است.

فصل سوم

دولت،حکومت

دولت و حکومت چه فرقی دارند؟

واژه‌ی دولت (state) و واژه‌ی حکومت (government) از مهمترین واژه‌هایی است که هر روز در محافل و رسانه‌ها شنیده می‌شود. در کاربرد کهن و نوین خود به معنای(state) دولت و (government)واژه‌ی حکومت، متعدد به کار رفته اند، که برخی از آن‌ها مترادف یکدیگرند و برخی از موارد معنایی متفاوت یا خاص و عام دارند.

دولت در اصطلاح مدرن آن عبارت است: اجتماع انسان‌هایی که درسرزمین خاص سکونت کرده و دارای حکومتی هستند که بر آن‌ها اعمال حاکمیت می‌کند.

برمبنای این تعریف دولت واحدی است که ازچهار عنصر جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت ترکیب‌یافته است. پس حکومت مترادف با دولت نبوده و صرفاً یکی از عناصر چهارگانه آن است.

امّا اگردولت را قدرت سیاسی سازمان یافته‌ای که امر و نهی می کند، تعریف کنیم، مترادف با حکومت می‌شود. باتوجه به ترادف معنی دولت با حکومت یا عموم خصوص مطلق، **حکومت دارای سه وجه** مشخص و روشن است که تأمل در رسیدن به مقصود ما را یاری خواهد کرد

.

الف - حکومت و دولت، صاحب اقتدار بوده و امر و نهی می کند و فرمان می‌راند. ویژگی تفکیک‌ناپذیر همه صور حکومت می‌باشد (authority). این آمریت و اقتدار است.

ب - حکومت دارای سازمان و ساختار درقالب دموکراتیک آن از ارگان‌ها و نهادهایی برای اعمال حاکمیت خویش مدد می‌گیرد.

ج - حکومت اعمال قدرت می‌کند. یعنی وظایفی را برعهده می‌گیرد و درسطح جامعه در برابر دیگرحکومت‌ها اعمال سیاست می‌نماید.

آیا تاکنون به خود اندیشیده‌اید دولت چیست؟ تفاوت آن با حکومت چیست؟ در زبان محاوره غیرتخصصی این دو واژه مترادف هم استفاده می شوند امّا از لحاظ سیاسی این دو واژه با هم تفاوت عمده دارند. حکومت (government) گروه به خصوصی از افراد است که در چارچوب دیوان‌سالاری اداری، دولت را اداره می کند. حکومت‌های مدرن امروز دارای نهادهای تخصصی تصمیم‌سازی و اجراکننده‌ی تصمیم هستند. در واقع دولت همان دولت ملت است که به آن اشاره کردیم و حکومت به گروه حاکم و سازوکار اجرایی آن اشاره دارد. در واقع این درست است که ما از لفظ حکومت آقای احمدی به جای دولت آقای احمدی استفاده کنیم. در مقابل ما با مفهوم مهم دولت سرو کار داریم. دولت امروز نه تنها مجموعه‌ای از نهادها است بلکه هم‌چنین یک مجموعه از مواضع، اعمال و قوانین رفتار است که ما آن را آگاهانه و ناآگاهانه دنبال می کنیم. این قوانین رفتار می‌تواند شامل تبعیت از قوانین دولتی، رأی دادن متعهدانه در انتخابات، خدمت اجباری سربازی، و .... باشد. برخی متفکران سیاسی براین باورند که دولت مهمترین دغدغه‌ی نظریه مدرن سیاسی است. مفاهیمی مانند حقوق

مردم‌سالاری برابری، عدالت و یا آزادی براساس روابط دولت و افرادی که در آن زندگی می کنند بنا شده است.

ماکس‌وبر جامعه‌شناس شهر آلمانی براین باور است یک ویژگی مشترک تمام دولت‌های مدرن انحصار استفاده مشروع از زور درون محدوده جغرافیایی خود است. وبر همچنین بر سه عنصر سرزمین، انحصار استفاده از ابزار خشونت فیزیکی و مشروعیت برای شکل گیری دولت تأکید می کند.

نکته‌ی مهم این است که به یاد داشته باشیم که هنگامی که ما درباره‌ی دولت سخن می‌گوییم به تمام گستره‌ی نهادهای سازمان‌یافته متفاوت اشاره می‌کنیم که به همدیگر مرتبطند و از انجام برخوردارند. دولت مدرن به شکل سازمان‌یافته‌ای متفاوت شده است و گرایش ملی تمرکزگرایانه دارد. بنابراین دولت یک ساختار واحد نیست بلکه از ساختارهای متفاوت شکل گرفته است. سه بازوی دولت مدرن امروزی قوه قضائیه، مقننه و مجریه هستند که دارای انسجام با یکدیگر می‌باشند.

دولت امروز نه تنها مجموعه‌ای از نهادها است بلکه همچنین یک مجموعه از مواضع، اعمال و قوانین رفتار است که ما آن را آگاهانه و ناآگاهانه دنبال می‌کنیم. این قوانین رفتار می‌تواند شامل تبعیت از قوانین دولتی، رأی دادن متعهدانه در انتخابات، خدمت اجباری سربازی، و .... باشد.

هم اکنون کلمه‌ی دولت در زبان فارسی با کلمه‌ی state در زبان انگلیسی مترادف شده است و از آن استفاده می‌شود. اما باید توجه داشت که ریشه‌ی تاریخی این دو واژه با همدیگر فرق

دارد. دولت در گذشته در زبان فارسی به معنای ثروت، توانگری و یا عظمت استفاده می‌شده است. اما در مقابل واژه state از ریشه‌ی لاتینی stare به معنای ایستادن و status به معنای شرایط و ایستادن نشأت گرفته است. در اینجا باید خاطر نشان کنم که در این متن هر جا سخن از دولت به میان آمد منظور دولت مدرن است. **دولت مدرن شکلی از ساختار سیاسی است** که می‌شود گفت در ابتدای دوره‌ی مدرنیته در اروپا شکل گرفت و از طریق دوران استعمار به بخش‌های دیگر جهان منتقل شد. بنابراین این ساختار دولت مدرن ساختار نظام بین‌الملل به شکل دائم و در طول همه‌ی تاریخ بشر نبوده است و در چند قرن اخیر ابداع شده است.

اندیشمندان علوم‌سیاسی براین باورند که برای اولین بار مفهوم دولت به معنای مدرن در نوشته‌های **نیکولاماکیاولی** در کتاب شهریار (1532) به لفظ state به معنای حاکمیت برسرزمین استفاده شده است.

آن چیزی که میان دولت مدرن و پادشاهی‌های گذشته تفاوت ایجاد می‌کند تفاوت بین فرمان‌روایان و جایگاه سیاسی است که آن ها اشغال می کنند.

دولت مدرن با خصوصیت غیرفردی است تمیز داده می‌شود. دارندگان فعلی قدرت در حکومت خودشان دولت را ایجاد نکرده اند. دولت پیش از آن که آن‌ها برسر قدرت بیایند وجود داشته است و بعد از رفتن آن‌ها نیز ادامه حیات خواهد داد. مثلاً پادشاهی سامانیان را در نظر بگیرید. در دوران سامانی که دوران امپراطوری و شاهان سنتی بود با برآمدن آن‌ها حکومت سامانیان بربخش‌هایی از ایران امروز و افغانستان و تاجیکستان فرمان‌روایی کردند.

اما دولت به معنای مدرن پدید نیامد و با برافتادن شاهان سامانی دولتشان نیز از میان رفت. اما در دوران مدرن با حذف خانواده‌ی قاجار و آمدن خاندان پهلوی دولت ایران به ادامه حیات خود ادامه داد و ایران منوط به قاجاریه نبود.

همان‌گونه که گفته شد شکل‌گیری دولت مدرن به تاریخ اروپا باز می‌گردد در قرن 14و15 در اروپا قدرت سیاسی توسط منابع متفاوتی در اروپا اعمال می‌گردید و شامل شاه، کلیسا و فئودال‌ها و لردها بود. آن‌ها هر کدام اقداماتی سیاسی مانند اعلام جنگ، اعلام صلح، جمع‌آوری مالیات و.... انجام می‌دادند و این معنای تفاوت جایگاه‌ها منابع اقتدار درون جامعه بود. شاه و کلیسا هر کدام ارتش خود را داشتند و هر کدام برای خود اختیار اعلام جنگ و صلح را تصور می‌نمودند. صلح وستفالیا (Westphalia) در پایان جنگ‌های سی ساله در سال 1648 که جنگ‌هایی مذهبی میان دول مطرح آن روزگار بود، به کاهش قدرت کلیسا و سپردن اختیارات سیاسی کلیسا به شاه شد. این امر به تقویت مفهوم حقوق بین‌الملل انجامید که بر پایه‌ی این اصل بود که تمام دولت‌ها به صورت مساوی حق تعیین سرنوشت دارند. **اقتدار پراکنده گذشته سیاسی با اقتدار مدرن متمرکز جابجا شد و دولت به منبع اصلی اقتدار سیاسی تبدیل شد. مدل پس از وستفالیا دارای ویژگی های ذیل بود :**

1- جهان به دولت‌های مستقل و مجزا تقسیم شده است که اقتداری مافوق آن‌ها وجود ندارد .

2- دولت‌ها دارای حقوق حاکمیت، استقلال، سرزمین، مردم و حکومت مخصوص به خود هستند و این چهار رکن ارکان تشکیل دهنده دولت های مدرن می باشد.

حاکمیت به معنای این است که دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی درون سرزمین تحت حکومتش باشد. حاکمیت دارای دو جنبه است: داخلی و خارجی. حاکمیت داخلی به این واقعیت اشاره می کند که درون مرزهای یک دولت هیچ منبع اقتداری بالاتر از دولت وجود ندارد. دولت دارای بالاترین مرتبه است و شهروندان نمی‌توانند علیه دولت به هیچ منبع اقتدار دیگری شکایت کنند. حاکمیت خارجی یا استقلال به آن معنا است که دولت‌های دیگر هویت یک دولت را به رسمیت شناخته و بپذیرند که یک دولت می‌تواند از طرف شهروندانش سخن بگوید حاکمیت خارجی به معنای خود مختاری و استقلال یک دولت در عرصه‌ی بین‌الملل است هم‌چنین رکن دیگر دولت مدرن سرزمین و قلمرو است. این بدان معنا است که دولت اقتدارش را درون مرزهای خودش که توسط سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است اعمال می کند دولت مدرن دارای هیچ اقتداری فراتر از مرزهای خودش نیست.

دولت‌ها دارای جمعیت خاص خود هستند که شهروندان آن کشور خوانده می‌شوند. شهروندان تحت اقتدار و صلاحیت دولت درون مرزها قرار داشته و هویت سیاسی آن‌ها به دولت وابسته است.

نکته‌ی نهایی و عنصر مهم تشکیل‌دهنده‌ی یک دولت، "حکومت" است. حکومت به سازمان اداری و مدیریت کننده دولت اشاره دارد و شکل و ساختارش توسط قانون اساسی دولت به تصویر کشیده شده است.

انواع حکومت

انواع حکومت را از زوایای گوناگون می توان مورد بررسی قرار داد. از جمله نگرش تاریخی به مسأله است که در خلال آن، دیدگاه هر یک از نویسندگان غربی و مسلمان در طبقه‌بندی حکومت بیان می‌شود. در رویکرد دیگر، انواع حکومت‌ها بدون توجه به نظریه‌پردازان مورد بررسی قرار می‌گیرند.

معیار انواع حکومت‌ها را می‌توان در محورهای ذیل خلاصه کرد:

الف) طبقه‌بندی حکومت، بر اساس تعداد حاکمان، در سه محور.

ب) معیار تمرکز قدرت و پراکندگی آن در کشور.

ج) معیار مشارکت شهروندان.

د) معیار جهان‌بینی الهی.

الف تقسیمات سه‌گانه حکومت‌ها (بر اساس تعداد حاکمان)

1. حکومت فردی: در حکومت فردی، سلطان یا شاه در رأس حکومت قرار دارد و بدون مسئولیت و به میل و رأی خود اعمال قدرت می‌کند. در قرآن کریم هرگاه ذکری از تاریخ پادشاهان به میان آمده به حرص و طمع و طغیان آن‌ها نیز اشاره شده است. دراین‌باره در سوره‌ی نمل، آیه 34 می خوانیم:

(و ان الملوک اذا دخلوا قریهٔ أفسدوها و جعلوا أعزهٔ أهلها أذلهٔ) پادشاهان هرگاه وارد شهری شوند آنجا را به فساد و تباهی کشانده، عزیزان آن جا را خوار و ذلیل می‌کنند.

حکومت فردی کهن‌ترین شکل حکومت است. در عصر جدید، به واسطه‌ی افزایش مشارکت شهروندان در اداره امور کشورها از حکومت‌های فردی کاسته شده است. معمولاً حکومت‌های

فردی در شکل پادشاهی به شکل «موروثی» ، «انتخابی» ، «استبدادی» و «مشروطه» یافت شده است:

1-1- پادشاهی موروثی: حکومتی است که بر مبنای رسومی که طی زمان‌های متمادی به وجود آمده است شکل گرفته است و حکومت از طریق ارث به حاکمان بعدی منتقل می‌شود. چگونگی انتقال حکومت را قانون اساسی یا سنت و عرف تعیین می‌کند.

2-1- پادشاهی استبدادی: پادشاهی استبدادی یا مطلقه، حکومتی است که پادشاه قدرت و اختیاراتش را بنا به میل و اراده‌ی خود اعمال می‌کند و اداره‌ی مملکت تابع هیچ قانونی نیست. خواست پادشاه حکم قانون را دارد و هر سه قوه در دست پادشاه است. در گذشته، بسیاری از حکومت‌های پادشاهی استبدادی بوده اند که قانون بنا به خواست آن‌ها وضع و اجرا می‌شده است.

3-1- پادشاهی انتخابی: در گذشته، برخی از پادشاهان توسط بزرگان یک جامعه انتخاب می‌شدند، اما به مرور زمان به موروثی گرایش یافته اند.

4-1- پادشاهی مشروطه: پادشاهی مشروطه یا محدود حکومتی است که قانون اساسی قدرت پادشاه را محدود کرده باشد و پادشاه بر طبق قوانین تصویب شده حکومت کند، نه مطابق میل و دلخواه خود. در نظام مشروطه پارلمان و تفکیک قوا وجود دارد. تفاوت پادشاهی مشروطه با جمهوری آن است که در جمهوری رئیس قوه‌ی مجریه از سوی مردم انتخاب می‌شود، اما در پادشاهی مشروطه انتقال حکومت از

طریق وراثت است. امروزه، در برخی کشورها چون انگلیس و ژاپن نظام مشروطه برقرار است.

2- حکومت گروهی (طبقاتی): در طول تاریخ، با حکومت‌هایی مواجه‌ایم که در آن‌ها حاکمیت در دست گروه خاص است، گروهی که مدعی برتری فکری یا طبقاتی‌اند و خود را برای به دست گرفتن حکومت محق می‌دانند. برخی شکل‌های حکومت گروهی عبارت اند از:

2-1- اریستوکراسی :حکومت به دست گروهی اندک است که مدعی برخورداری از تبار بلند و شرافت طبقاتی‌اند. مبنای اریستوکراسی توارث یا ثروت می‌باشد. این مدل حکومتی در طبقه‌بندی حکومتی ارسطو و افلاطون آمده است. از منظر ارسطو، اریستوکراسی حکومتی است که به دست گروهی از مردم اعمال می‌شود و صلاح عموم را در نظر دارد. پس در اریستوکراسی، بخش کوچکی از شهروندان در اداره‌ی جامعه و تدوین سیاست‌ها نقش دارند.

2-2- الیگارشی: **Oligarchie** در این شیوه‌ی حکومت نیز اداره‌ی جامعه به دست گروهی اندک است. از منظر ارسطو، الیگارشی شکل فاسد اریستوکراسی است که در آن ثروت نقش اساسی دارد. بر حسب این تعریف، بسیاری از حکومت‌ها، در جهان معاصر، الیگارشی هستند. یکی از انتقاداتی که از سوی برخی منتقدان از جمله شومپیتر بر دموکراسی‌های غربی وارد شده، آن است که این حکومت‌ها الیگارشی هستند، گرچه عنوان دموکراسی را یدک می‌کشند. مفهوم رایج الیگارشی عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های معدودی از

ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابراین یکی از اشکال حکومتی در نظام‌های استثماریست.

2-3- حکومت نخبگان: امروزه، در نظریات سیاسی معاصر از حکمرانی اقلیت به حکومت نخبگان یاد می‌شود. در هر جامعه‌ای، شماری از نخبگان فکری، در عرصه های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی، وجود دارند که می‌کوشند به هرم قدرت نزدیک شوند و حکومت را به دست گیرند. از منظر نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی، حاکمیت احزاب در کشورهای غربی حاکمیت نخبگان است، نه دموکراسی که از آن دم زده می‌شود. در ایتالیا و آلمان، فاشیست‌ها خود را گروه نخبه می‌دانستند. در کشورهای مارکسیستی طبقه‌ی کارگر گروهی است که حاکمیت را به دست می‌گیرد. اسلام اشراقیت و برتری‌های طبقاتی، را ملاک تقدم و اولویت نمی‌شناسد.

3- جمهوری: در حکومت جمهوری، اقتدار و مناصب دولتی از طرف مردم به طور مستقیم یا غیرمستقیم به حکام واگذار می‌شود. حکومت جمهوری در مقابل حکومت سلطنتی است و به حکومتی اطلاق می‌شود که اولاً حاکم به طور مستقیم از سوی مردم و یا غیرمستقیم از طرف پارلمان انتخاب شود. حاکم برای مدت محدود انتخاب می‌شود. حاکم هیچ امتیاز شخصی بر دیگران ندارد و در مقابل قانون مسئول است.

حکومت جمهوری امروزه به شکل‌های گوناگونی در کشورها جریان دارد. در بعضی از کشورها رئیس‌جمهور مستقیماً از سوی مردم انتخاب می‌شود و در برخی کشورها به طور غیرمستقیم، یعنی رئیس جمهور با واسطه از جانب مردم انتخاب می شود، مثل رژیم حاکم بر

ترکیه که رئیس جمهور توسط آرای نمایندگان مجلس انتخاب می شود. رژیم جمهوری یا ریاستی و یا پارلمانی است.

3-1- جمهوری ریاستی: در سیستم ریاستی، رئیس‌جمهور عضو قوه‌ی مقننه نیست و قوه‌ی مقننه می‌تواند رئیس‌جمهور را به جهت خطاهایش که در قانون اساسی پیش‌بینی شده محاکمه کند. در این سیستم، وزرا و رؤسای سازمان‌های اداری را رئیس جمهور انتخاب می‌کند و اعضای کابینه در برابر رئیس جمهور مسئول و پاسخگو می‌باشند و تفکیک قوا حاکم است.

3-2- جمهوری پارلمانی: گاهی از آن به سیستم کابینه‌ای نیز یاد می‌شود. در نظام پارلمانی، ریاست تشریفاتی از ریاست قوه‌ی مجریه جدا است. کابینه در دست یک حزب یا ائتلافی از احزاب است و وزرا عضویت مجلس مقننه را دارا هستند. هم‌چنین کابینه وضع قوانین بودجه و انتصابات را به عهده دارد. کشورهای مشترک المنافع و تابع انگلیس سیستم پارلمانی دارند.

ارزیابی سیستم جمهوری

- در نظام‌های بشری، جمهوری از شکل‌های خوب حکومت است که در بسیاری از کشورهای جهان رواج دارد و همان‌طور که اشاره شده یا مستقیم است، یعنی رئیس‌جمهور با آرای مستقیم مردم برگزیده می‌شود و یا غیرمستقیم است، یعنی رئیس‌جمهور توسط نمایندگان مجلس انتخاب می‌شود. طبیعی است که در مقایسه با دیکتاتوری در چنین نظامی ظلم کم‌تری صورت می‌گیرد.
- علی‌رغم آنکه برخی کشورها نام جمهوری را یدک می‌کشند، اما در آن‌ها حاکمیت فردی و دیکتاتوری جریان دارد. برخی از کشورهای جهان سوم در ظاهر جمهوری

اما در مقام عمل دیکتاتوری هستند. در برخی از این کشورها رئیس مادام‌العمر است و قوانین نیز ناشی از خواست و اراده او است. جمهوری آتاتورک در ترکیه، جمهوری عراق و در بسیاری از دیگر کشورها از این جمله‌اند.

- حکومت الهی با حفظ حدود و قوانین اسلامی می تواند در قالب جمهوری جنبه‌ی عملی بیابد. طبیعی است حاکمیت در چنین حکومتی از آن خداوند است و رجوع به آرای عمومی در چارچوب احکام دین صورت می‌گیرد.

ب) طبقه‌بندی حکومت‌ها به متمرکز و فدرال

حکومت‌ها به لحاظ تمرکز قدرت در پایتخت یا پراکندگی آن در ایالت ها به دو دسته متمرکز و فدرال طبقه بندی می‌شوند.

1- حکومت متمرکز: در حکومت متمرکز، قدرت در پایتخت متمرکز است و حق اعمال قدرت به حوزه کوچک‌تری، مثل ایالت و شهر، تفویض نمی‌شود، گرچه ایالت‌ها و استان‌ها اختیارات خاصی دارند که در قوانین عادی پیش‌بینی شده است. از مزایای چنین حکومتی یکسان بودن قوانین و طرز اداره کشور است.

2- حکومت فدرال: در کشورهای فدرال قدرت بین دولت مرکزی و ایالت‌ها تقسیم شده است و هر ایالت سیاست خاص خود را اعمال می‌کند. کشورهایی که دارای قلمرو وسیع، تنوع ناحیه‌ای و جغرافیایی، ناهمگونی نژاد، ملیت، زبان و دین هستند با این نوع حکومت

سازگارترند. در قانون اساسی کشورهای فدرال، به جز وظایف معین و مشخصی که برای دولت مرکزی در نظر گرفته شده، سایر اختیارات و وظایف به دولت های محلی واگذار شده است. (معمولاً امور بین‌المللی، جنگ‌ها، پول رایج و مهاجرت مربوط به دولت مرکزی است و سایر اختیارات بین ایالت‌ها تقسیم می شود).

ج) طبقه‌بندی حکومت بر حسب مشارکت شهروندان

بر حسب مشارکت شهروندان حکومت به دو بخش توتالیتر و دموکراسی طبقه‌بندی می‌شود:

1- حکومت توتالیتر

واژه‌ی توتالیتر نخستین بار توسط موسولینی ابداع شد. وی حکومت توتالیتر را چنین تعریف کرد: سیستمی که در آن همه چیز برای دولت وجود داشته باشد، هیچ چیز خارج از دولت و علیه دولت نباشد[2] .

در حکومت توتالیتر، همه‌ی جنبه‌های زندگی شهروندان زیر نظر حکومت است، تا بر اساس خواست حکومت و حزب هدایت شود. ویژگی‌های حکومت توتالیتر که ویژه‌ی جوامع صنعتی قرن بیستم است عبارتند از:

- ایدئولوژی‌ای که در برگیرنده‌ی همه جنبه‌های زندگی باشد و همه‌ی افراد بدان پایبند و وفادار باشند.

- حزب فراگیری که غالباً یک نفر آن را رهبری می‌کند و متشکل از بخش کوچکی از کل جمعیت است.
- نظام پلیسی نیرومندی که از تکنولوژی مدرن، برای جاسوسی، تعقیب و مراقبت، بهره می برد.
- کنترل کامل رسانه های گروهی به وسیله حزب.
- استفاده‌ی عمدی از ترور جهت نیل به اهداف.
- کنترل متمرکز اقتصادی.
- تعارض و برخورد با امور معنوی.

ارزیابی حکومت توتالیتر

- حکومت توتالیتر استبداد مدرن است و ظالمانه‌ترین حکومتی است که بشر در طول تاریخ با آن مواجه بوده است. در گذشته، حکومت‌های دیکتاتوری فراوان بوده اند، به گونه‌ای که بخش وسیعی از مناطق کره‌ی زمین زیر سلطه حکام مستبد و فاسد بوده است. تفاوت دیکتاتوری جدید که توتالیتر نامیده می‌شود با نظام‌های استبدادی پیشین، در این است که نظام توتالیتر می‌کوشد که صنعت و تکنولوژی را به استخدام خود درآورد و در تار و پود زندگی شهروندانش مداخله کند. در نظام توتالیتر، حریم شخصی معنا ندارد و زندگی فردی شخص نیز در خدمت دولت است. و دولت

مخدومی است که همه در خدمت او هستند به دیگر سخن شهروندان به مثابه ابزاری در خدمت ماشین دولتند.

- حکومت اسلامی هیچ سنخیتی با نظام توتالیتر ندارد، در اسلام حکومت خادم مردم است و حاکمان جامعه‌ی اسلامی بر اساس تعالیم اسلام اعمال حاکمیت می‌کنند. حکومت امانتی الهی در دست حاکمان است و به محض تخطی از قوانین اسلامی و سهل انگاری در آن‌ها مشروعیت ایشان مخدوش می‌شود.

2-حکومت دموکراسی

دموکراسی حکومتی است که در آن، شهروندان مشارکت دارند و احزاب و جامعه‌ی مدنی فعالند. حاکمیت از آن مردم است و مردم در انتخاب حاکمان و تدوین خط مشی‌های اساسی نقش دارند.

حکومت دموکراسی گاه به صورت جمهوری است، چنان که در بسیاری از کشورهای مدعی دموکراسی، برقرار است و گاه به صورت مشروطه است؛ چنانکه حکومت‌های انگلیس و ژاپن در عین دموکراتیک بودن، سلطنتی مشروطه نیز هستند.

د) طبقه‌بندی حکومت‌ها بر حسب جهان‌بینی

حکومت‌ها بر حسب جهان‌بینی به دو نوع، حکومت الهی و طاغوتی، تقسیم می‌شوند:

1. حکومت الهی

در این حکومت منبع قانون خداوند است که بر اساس حکمت، مصالح و شناختی که از ابعاد وجودی انسانی دارد تشریع می‌کند و حکومت امانتی در دست حاکمان به شمار می‌آید. در

حکومت ایده‌آل دینی، حاکم باید دارای ملکه‌ی عصمت بوده از مدیریت و علم به قوانین برخوردار باشد تا جامعه را بر طبق قوانین الهی اداره کند. از آنجا که در تفکر اسلامی حکومت از اهمیت شایانی برخوردار است، در عصر غیبت که جامعه از حضور امام معصوم محروم است امر حکومت به اشخاصی واگذار شده که شباهت بیشتری به امام معصوم داشته باشند. و علاوه بر فقاهت دارای ملکه‌ی تقوا و ورع باشند و توان مدیریت اداره‌ی جامعه را نیز داشته باشند.

حکومت الهی، با حفظ شرایط فوق، می‌تواند در قالب‌های گوناگونی تحقق یابد؛ ولی همان‌گونه که متذکر شدیم، حکومت الهی استبدادی و یا توتالیتر نیست؛ زیرا در حکومت استبدادی ملاک قانون خواست حاکم است؛ اما حاکمیت در حکومت الهی از آن خداوند است و همه‌ی افراد، از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) و در عصر غیبت حاکمان اسلامی، مطیع خداوند و اجرا کننده‌ی قوانین و احکام الهی هستند. قرآن کریم:

و لو تقول علینا بعض الاقاویل. لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی بر ما می‌بست (می‌افزود) او را با قدرت تمام اخذ می‌کردیم، سپس رگ گردن او را قطع می‌کردیم.

در حکومت الهی کار ویژه‌ی حکومت صرفاً ایجاد امنیت و یا رفاه نیست، بلکه همانگونه که در تعریف واژه‌ی سیاست اشاره شد حاکم اسلامی نقش هدایت جامعه از گمراهی به سوی آرمان‌های الهی را نیز دارد و تلاش می‌کند تا ضمن ایجاد محیطی مساعد، زمینه رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان، تقوا، عدالت و فسادزدایی را مهیا کند.

در **نظام جمهوری اسلامی ایران** از سویی، حکومت جمهوری است؛ یعنی اداره‌ی کشور بر آرای عمومی متکی است، انتخاب رهبران عالی جامعه، اعم از رهبری، ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس، مستقیماً یا غیرمستقیم، با مردم است و رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس برای مدت معین انتخاب می‌شوند. **از سوی دیگر**، اسلامیت قیدی است که بیانگر محتوای حکومت اسلامی است. تفاوت جمهوری در ایران با جمهوری‌های دیگر با قید «اسلامی بودن» آشکار می‌شود. در نظام اسلامی، مشروعیت حکومت ناشی از خداوند است و رجوع به آرای مردم نیز در چارچوب احکام اسلامی انجام می گیرد. به هر حال، اسلامیت، بیانگر محتوای حکومت و جمهوریت، بیانگر شکل آن است.

2. حکومت طاغوتی

نظام‌های سیاسی مبتنی بر اومانیسم، که حاکمیت را از آن انسان می‌دانند، در هر شکلی که تجلی یابد طاغوتی است؛ چرا که انحراف از قوانین اسلامی و تجاوز به حق ربوبیت الهی طغیان و ظلم محسوب می‌شود.در قرآن کریم برخی ویژگی‌های نظام طاغوتی ترسیم شده است:

- دیکتاتوری، استبداد و خودکامگی: در گستره‌ی تاریخ، یکی از آفت‌های بزرگ حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی استبداد و خودکامگی حاکمان بوده است. استبداد یعنی پیروی از آرای آمیخته با هوا و هوس شخصی که نتیجه طبیعی آن عدم رعایت

مصالح افراد جامعه است. شخص مستبد به جای مصالح جامعه به مصلحت خود و یارانش می‌اندیشد. اشاره کردیم که اندیشمندان فلسفه‌ی سیاسی کوشیده‌اند تا از تمایل یافتن حکومت به استبداد جلوگیری کنند و در این راستا، پیشگیری از استبداد از دو راه امکان‌پذیر است: یکی قانون و دیگری نظارت عامه مردم. البته در تفکر دینی، علاوه بر این دو راه «تقوا» نیز به عنوان عامل درونی کنترل کننده به شمار می‌رود. امروزه، در نظام بین‌الملل نوعی هرج و مرج حاکم است و قدرت‌های جهانی نوعی استبداد بین‌المللی را حکمفرما ساخته‌اند. کشورهای بزرگ گرچه در ظاهر به آزادی مردمشان احترام می‌گذارند، اما در سطح جهان به آرای مردم اعتنایی ندارند و تعریف حقوق بشر را ساری و منطبق بر آن نمی‌دانند.

- انحصارطلبی (استئثار) : دیگر ویژگی حکومت طاغوتی و جاهلی استئثار و خودگزینی یعنی هر چیز خوب را برای خود خواستن است. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «من ملک استأثر؛ هر کس به حکومت و قدرت می‌رسد، استئثار (انحصار طلبی) پیشه می‌کند. «انحصارطلبی در مقابل ایثار است که در نظام اخلاقی اسلام از اتفاق برتر است. ایثار ویژگی تربیت‌شدگان مکتب اهل بیت است: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة» طبق فرهنگ قرآنی نعمت‌های الهی، اعم از مادی و معنوی، برای همه‌ی انسان‌هاست» :خلق لکم ما فی الارض جمیعا» و هر حرکتی در جهت انحصاری کردن آن امری غیراسلامی است. انحصارطلبی حکام

اولاً موجب تقدم مصالح شخصی بر مصالح عامه می‌شود و ثانیاً موجب سریان این خصلت ناروا به مردم و شهروندان می‌گردد.

- قدرت‌طلبی: حکام طاغوتی قدرت‌طلبند و سعی می‌کنند کلیه‌ی مناصب و قدرت‌ها به آن‌ها ختم شود. در اسلام، مقام و مسؤولیت اجتماعی برای کامجویی نیست و قدرت و سیاست ابزاری در جهت احقاق حق و استکمال انسانی است. هر چه مسئولیت بیشتر و بزرگتر باشد، بار وظیفه سنگینتر است. امام علی (علیه‌السلام) در پاسخ ابن‌عباس که کفش وصله دار حضرت را بی‌ارزش دانست فرمود: "و الله لهی احب من امرتکم هذه الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا"
- تکبر و برتری‌طلبی: حکام طاغوتی مستکبرند و این امر موجب عدم مشورت با مردم می‌شود. خودبزرگ‌بینی مانع نزدیکی به مردم و ایجاد رابطه‌ی صحیح با آنان می‌گردد «ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم» همانا فرعون در زمین تکبر و گردن‌کشی کرد و بین اهل آن تفرقه و اختلاف افکند.

نظام طاغوتی مردم را دسته‌دسته می‌کند و اتحاد آن‌ها را به تفرقه مبدل می‌سازد و آن‌ها را به خود جلب می‌کند: "فاستخف قومه فاطاعوه" فرعون (با تبلیغات دروغ و باطل) قومش را ذلیل و زبون ساخت تا همه مطیع فرمان او شدند. لازمه‌ی به اطاعت واداشتن مردم درهم‌شکستن همه‌ی عوامل استقلال و شخصیت است. در مقابل، نظام اسلامی متکی به مردم است و به جای دولتمداری مردم مدار است. دولت‌اسلامی در خدمت مردم است، چنانکه امام قدس سره، بر دولت جمهوری اسلامی عنوان «دولت خدمتگزار» را اطلاق می‌کرد. بنابراین،

اگر قدرت‌های استکباری به مردم بی‌اعتنایی می‌کنند و از مردم نظرخواهی نمی‌کنند و به افکار مردم اعتنایی ندارند، نظام اسلامی به مردم تکیه دارد و مقتضای حقوق متقابل حکومت و مردم است، بلکه می توان گفت: مقتضای مفهوم ولایت نیز همین است.

بنابراین

حکومت در طول تاریخ اشکال مختلفی داشته و شاید به تعداد کشورهای جهان حکومت‌هایی بوده است؛ لذا تقسیم‌بندی های زیادی برای انواع حکومت بیان شده است.

در دنیای کنونی،برخی، حکومت ها را به طور کلّی به سه دسته تقسیم می‌کنند:

1. حکومت فرد بر مردم (دیکتاتوری یا سلطنتی).
2. حکومت دسته و گروهی بر مردم و به عبارتی حکومت تک‌حزبی (مثل حکومت اشرافی).
3. حکومت مردم بر مردم (دموکراسی).

از نظر (مُنتسکیو) حکومت‌ها سه دسته‌اند:

1. حکومت جمهوری، که به همه یا بخشی از ملت حتی شرکت در حکومت را می‌دهد.
2. حکومت پادشاهی و سلطنتی قانونی، که در آن شاه پس از مشورت با نمایندگان ملت بر کشور حکم می‌کند.
3. حکومت پادشاهی غیرقانونی، که شاه بر اساس هوا و هوس‌های شخصی حکومت می‌کند.

بعد اضافه می کند :حکومت جمهوری اگر از جانب همه ی مردم باشد،(دموکراسی) و اگر از ناحیه‌ی برخی از مردم باشد (آریستوکراسی)- یعنی حکومت اشراف- است.

ارسطو نیز حکومت را سه گونه می‌داند:

1. حکومت عامّه (جمهوری دموکراتیک)، که همگی در رأی شرکت دارند و با قبول رأی اکثریت به اختلافات خاتمه می‌دهند.در این نوع حکومت باید عدالت و مساوات را در میان همه‌ی افراد برقرار کرد.

2. حکومت اعیان و اشراف (آریستوکراسی) که گروهی از قدرتمندان و اشراف بر حکومت سیطره می‌یابند و درجات و مناسبی ساختگی به خود می‌بندند.

3. حکومت ارثی (پادشاهی) که یک مرد نیرومند بر مردم سیطره می‌یابد و سپس حکومت را در خانواده‌ی خودارثی می‌سازد.

سپس در بیان نقطه‌ی ضعف این سه حکومت می‌گوید: در دو قسم اخیر، ظلم و استبداد بر جامعه سیطه می‌یابد، در حالیکه قسمت اول مکر و حیله را انتشار داده مردم را می‌فریبد.

(ماکیاولی) ضمن این که انواع مختلف حکومت را بر حسب اتفّاق می‌داند، می‌نویسد:

بعضی از کسانی که درباره‌ی سیاست مطالب نوشته اند به وجود سه نوع حکومت قایلند:

1.حکومت یک تن (مونارشی(Monarchies))،

2.حکومت اشراف(آریستوکراسی)،

3.حکومت مردم (دموکراسی)؛ و معتقدند کسی که می‌خواهد شهری را بنیان نهد باید یکی از آن اشکال را که مناسب‌تر از همه می‌داند انتخاب کند.

عده‌ای دیگر از نویسندگان که خردمندتر از گروه نخستین به شمار می‌روند، برآنند که (شش نوع حکومت) وجود دارد که سه تا از آن‌ها بسیار بدند و سه تای دیگر به ذات خویش نیک‌اند، ولی چنان در معرض انحطاط قرار دارند که ممکن است مطلقاً مایه‌ی بدبختی شوند. انواع خوب حکومت، همان سه نوعی است که پیشتر برشمردیم؛ و انواع بد،حکومت‌هایی

هستند که در نتیجه‌ی انحطاط انواع خوب پدید می‌آیند، و هریک از آن‌ها به نوع اصلی خود به قدری شبیه است که انتقال از یکی به دیگری به آسانی صورت می‌پذیرد:

منارشی(**حکومت پادشاهی، سلطنتی وعبارت از اداره حکومت و امور دولت توسط یک فرد زمامدار درقالب موروثی**) به سهولت به حکومت استبدادی مبدّل می‌گردد،آریستوکراسی به اُلیگارشی (**گروه اندکی با شیوه‌ی غیردموکراتیک و بر اساس تکیه بر ثروت حکومت می‌کنند،**) و دموکراسی به آنارشی(**هرج و مرج . بی‌نظمی**)....

در تقسیم‌بندی دیگری،حکومت‌های معمول و مرسوم عبارتند از: 1.حکومت دیکتاتوری یا سلطه ی فردی یا سلطنت مطلقه؛2.سلطنت مشروطه،3.جمهوری،4.تک حزبی.

اما با توجه به مطالب یاد شده و با در نظر گرفتن **یک جامعه‌ی دینی** می‌توان اصول حکومت را به سه‌گونه تقسیم کرد:

- حکومت‌های خودکامه، استبدادی و سلطه فردی
- حکومت دموکراسی
- حکومت الهی

در این جا لازم است- اگرچه مختصر- به بیان و بررسی و نقد انواع حکومت بپردازیم و ببینیم در یک جامعه‌ی دینی و اسلامی چه سیستم حکومتی وجود دارد.

1.حکومت‌های دیکتاتوری و خودکامه: این نوع حکومت بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده و بر محور اراده‌ی فرد یا آن گروه دور می‌زند و طبعاً تأمین‌کننده منافع همان‌ها نیز هست؛ و نتیجه‌ی آن بردگی جامعه و بدبختی و سیه‌روزی آن‌ها است. در این نوع حکومت اراده‌ی مردم هیچ‌گونه نقشی ندارد و مصالح آن‌ها مطرح نیست. یکی از اشکال دیکتاتوری

(توتالیتریانیسم) است. در رژیم‌های توتالیتر، نه تنها (دیکتاتو) حکومت را کنترل می‌کند، بلکه اقتصاد، خانه، مدرسه، مطبوعات، رادیو، سینما، مسجد و کلیسا را اگر بتواند- و بالاخره روح و فکر تمام مردم را در کنترل خود دارد.

این نکته نیز لازم به ذکر است که حکومت شاهنشاهی و سلطنتی که از ویژگی‌هایش جانشینی ارثی آن است،گاهی سلطنت شاه توسط مجلس قانون‌گذاری، محدود است، که این نوع را حکومت (سلطنت مشروطه) نامند (اگرچه در حقیقت باز شاه عامل اصلی نفوذ است)؛ و گاهی اقتدارات و اختیاراتش نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه‌گانه از او ناشی می‌شود که آن را (سلطنت مطلقه) گویند؛ اداره‌ی حکومت در چنین رژیمی تنها طبق میل و دلخواه اعلی حضرت است. آن چه اراده کند باید انجام بگیرد، هرچند موجب کشتن هزاران زن و مرد و کودک بی گناه باشد. در این رژیم با به کار بستن عنصر زور و خشونت و با استفاده و تحریک دسته‌های اوباش و با پشتیبانی دسته‌های مجهول الهویه، سعی در استحکام پایه‌های حکومت می‌شود!

حکومت استبدادی شاخه‌های مختلفی دارد: گاهی استبداد فردی است، و گاه استبداد حزبی؛ به طوری که یک حزب کوچک که اقلیتی را تشکیل می‌دهد با توسل به زور بر اکثریت مسلط می‌شود و افکار خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کند. این همان چیزی است که مارکسیست‌ها طرفدار آن بودند و به عنوان (دیکتاتوری پرولتاریا) از آن یاد می‌کردند.

هابز فیلسوف معروف انگلیسی دو گونه دیکتاتوری را شناسایی کرده است:

- حکومت خودکامگی اکتسابی؛ دولت اکتسابی آن است که قدرت حاکم با زور به دست آید، و قدرت حاکم وقتی با زور کسب می‌شود که مردم یا به تنهایی و یا به طور جمعی، از ترس مرگ یا اسارت همه‌ی اعمال آن شخص یا انجمن را که حاکم بر جان و آزادی آن‌هاست، مجاز شمارند. در دولت اکتسابی، مردم خود را تسلیم همان کسی می‌کنند که از وی می‌هراسند.
- نوع دوم از خودکامگی آن است که هابز خود مبلّغ و مروج آن است و چنین حکومتی را مشروع و نوع اول را غیر مشروع می‌داند و آن (دولت خود کامگی تأسیسی) است.او می‌گوید: (حکومت دیگر آن است که آدمیان بین خود توافق کنند که با میل و رضایت! به زیر فرمان یک فرد یا انجمنی از افراد درآیند، بدان منظور که او حافظ آنان در برابر آسیب دیگران باشد)

به هر روی، در این نوع ویژه از قرائت حکومتی، خودکامه، قانون‌گذار است در حالی که او نیز تابع قانون نیست و با هیچ قیدی محدود نمی‌شود.

نقد و بررسی: شکی نیست که حکومت استبدادی با اشکال و شاخه هایش، از زشت‌ترین انواع حکومت‌هاست و مفاسد بسیاری دارد. بیشترین خسارت‌ها از این ناحیه دامنگیر جامعه‌ی بشریت در طول تاریخ شده است، قتل بی‌گناهان، انواع شکنجه‌ها، جنگ‌های بی‌دلیل و مخرّب، غارت سرمایه‌ها، به استضعاف کشاندن محرومان، انواع تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها، صرف کردن سرمایه‌های اجتماع در راه عیاشی و هوسرانی‌ها، از آثار نکبت بار حکومت‌های خودکامه و استبدادی است.

قرآن مجید در یک آیه،حق مطلب را ادا کرده است:

(اِنَّ الْمُلُوکَ اِذا دَخَلُوا قَرْیَهً اَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا اَعِزَّهَ اَهْلِها اَذِلَّهً وَ کَذالِکَ یَفْعَلُونَ)؛پادشاهان خودکامه هنگامی که وارد منطقه‌ی آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنند و کارشان (همیشه) این‌گونه است.

تفاوتی نمی‌کند که استبداد فردی باشد یا گروهی، بلکه آثار سوء استبدا گروهی گاه بیشتر است، و روشنترین نمونه‌ی آن استبداد حزب کمونیسم در روسیه‌ی شوروی بود که فجایع بزرگی را به بار آورد.

2.حزب دموکراسی : حکومت دموکراسی - اعم از مشروطه و جمهوری - به اصطلاح، عالی‌ترین و کامل‌ترین حکومت در دنیای امروز است. در این سیستم حکومتی، اصل بر این است که تمام مردم از هر گروه و قشری، با آزادی کامل به پای صندوق‌های رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت ملت خویش را برای سال‌های معیّن تحت ضوابط خاص به دست آن‌ها بسپارند و آن‌ها نیز با تبادل نظر و مشورتی که ظاهراً آزادانه صورت می‌گیرد، قوانین و مقرّراتی که به عقیده‌ی آن‌ها حافظ منافع مردم است وضع و مقرّر کنند و هیأتی برای اجرای آن تعیین نمایند که رییس این هیأت،گاه به وسیله‌ی این نمایندگان انتخاب می شود (حکومت پارلمانی) و گاه مستقیماً منتخب مردم است که تحت عنوان (رییس‌جمهور) ریاست حکومت را عهده‌دار می‌شود.

این شکل اخیر را (جمهوری دموکراتیک) می‌نامند، و پیداست که این مطلب درباره‌ی نظام جمهوری دموکراتیک از نظر تئوری است وگرنه عملاً حتی در کشورهایی که به قول معروف

مهد آزادی است گذشته از تأثیرات شگرف تبلیغات که به طور غیرمستقیم و سحرآمیزی آزادی را سلب می کند. نظام انتخاباتی طوری مقرّر شده است که رییس‌جمهور به جای اینکه نماینده‌ی اکثریت باشد، نماینده‌ی اقلیت می‌باشد. پس از این نوع حکومت نیز به دو نوع تقسیم می‌شود: نوعی که ظاهراً و واقعاً جنبه‌ی مردمی دارد، و این در دنیای گذشته و امروز بسیار کم است و شاید وجود خارجی پیدا نکرده باشد. نوع دیگر،آن است که آب و رنگی از حکومت مردم دارد ولی در باطن چنین نیست، روح آن (استبداد) و ظاهر آن (دموکراسی) است!

مسأله مهم دیگر درباره‌ی حکومت دموکراسی این است که هرچند نظام دموکراتیک، به معنای آزادی افراد و حاکمیت آنان بر سرنوشت خود معنا می‌شود، ولی با توجه به تاریخ پیدایش آن، در اصل دموکراسی در برابر (تئوکراسی)- یعنی مردم‌سالاری در برابر خداسالاری- و آزادی از قید مذهب و دین بود؛ وگرنه خروج از زیر بار حکومت استبدادی و رسیدن به آزادی، منحصر به حکومت دموکراسی و طرد مذهب و دین نیست، بلکه می‌توان حکومت الهی را پذیرفت و از استبداد نیز رهایی یافت.

این نکته نیز لازم به ذکر است که حکومت ایران، موسوم به (جمهوری اسلامی) است، یعنی حکومت ایران از نوع جمهوری است، اما نه (جمهوری دموکراتیک) که در بسیاری کشورها خصوصاً غرب وجود دارد، بلکه جمهوری، (ماهیتی اسلامی دارد) و (جمهوریت) وجودی مستقل از (اسلامیّت) ندارد به عبارتی همان (حکومت اسلامی) است. و به قول استاد شهید مطهری (رحمت الله علیه): (کلمه‌ی) جمهوری شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند

و کلمه‌ی (اسلامی) محتوای این حکومت را بیان می کند. یعنی پیشنهاد می‌کند که این حکومت با اصول و مقرّرات اسلامی اداره شود.. و در مدار اصول اسلامی حرکت کند، چون می‌دانیم که اسلام به عنوان یک دین، در عین حال یک مکتب و یک ایدئولوژی است. طرحی است برای زندگی بشر در همه‌ی ابعاد و شئون آن) .

امام خمینی (رحمت الله علیه) در این رابطه می‌فرماید: (آن چیزی که ملت ما می‌خواهد (جمهوری اسلامی) است نه جمهوری (فقط،نه) جمهوری دموکراتیک،(نه جمهوری دموکراتیک اسلامی، (جمهوری اسلامی) .

نقد و بررسی:حکومت دموکراسی، اگر واقعاً دموکراتیک و جنبه‌ی مردمی داشته باشد، از جهات زیادی توأم با نارسایی‌ها بلکه ظلم و ستم است، زیرا:

- در بیشتر کشورهایی که ظاهراً یا واقعاً حکومت دموکراتیک دارند، بسیاری از مردم عملاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند. مثلاً تنها شصت یا هفتاد درصد و یا حتی کمتر از آن در انتخابات شرکت می‌کنند، و با این حال گاه جمعی از مردم اکثریت را می‌برند که هرگز اکثریت در جامعه را ندارد، مثلاً سی و یک درصد در مقابل بیست و نه درصد. در چنین صورتی که مصداق‌های فراوانی دارد، اقلیتی از مردم جامعه زمام حکومت را به دست گرفته و اکثریت را تحت سیطره‌ی خود قرار می‌دهند، و بدیهی است که آن‌ها قوانین و نظامات جامعه را طبق منافع گروهی خود تنظیم می‌کنند، و این یک ظلم فاحش است.

- بر فرض که همه ی مردمی که حقّ شرکت در انتخابات را دارند، بدون استثنا شرکت نمایند، (البته فرضی است که هرگز واقع نشده است) باز ممکن است اکثریت ضعیف بر سر کار آیند، مثلاً 51٪ یا بیشتر به یک نفر رأی دهند. چه دلیلی دارد که آن رییس جمهور بر 49٪ یا کمتر باقی مانده حاکم باشد. این نیز در واقع یک نوع (استبداد اکثریت) بر ضدّ اقلیت است، که در همه‌ی دموکراسی‌های حاکم، مشهود و غیرمشهود غیرقابل جلوگیری است.
- به فرض که حکومت دموکراسی هیچ یک از این دو اشکال را نداشته باشدانارسایی اساسی دیگرش این است که حکومت دموکراتیک دنباله رو خواسته‌های اکثریت مردم است. یعنی اگر مردم بر اثر بدآموزی‌ها گرفتار انحرافاتی شوند و خواهان چیزی شوند، می‌توانند با تظاهرات، طومار، متینگ و... از نمایندگان خود بخواهند و آن‌ها نیز به خواسته‌های مردم شکل قانونی جهت اجرا می‌دهند.
- برای نمونه در این نوع حکومت‌ها: روزی که مردم درخواست آزادی معاشرت دختر و پسر را داشته باشند، نمایندگان به آن شکل قانونی می‌دهند و هنگامی‌که پس از مدتی مفاسد آن در جامعه آشکار شد مجدداً از راه نمایندگان و به خواست و اراده‌ی مردم دامنه‌ی آزادی محدود می‌گردد. در هر حال محور گردش این نوع حکومت‌ها،خواست مردم است نه مصالح آن‌ها.

3.حکومت الهی:حکومتی که نه بر محور اراده‌ی فرد یا افراد می‌چرخد، و نه بر محور اراده‌ی اکثریت مردم، بلکه بر اساس اراده‌ی الله است، حکومتی است خدا محور و خدا مدار

نه حکومتی مردم‌سالار؛ و یقیناً خداوند متعال اراده‌ای جز تأمین مصالح واقعی بندگانش ندارد. در این نوع حکومت، حاکمیت اصلی از آن خداست و از ناحیه‌ی خداوند است که حکومت پیامبران و امامان معصوم (علیه السلام) و کسانی که با داشتن شرایط ویژه،حق حکومت را از سوی آن‌ها دریافت می‌دارند مشروعیت پیدا می‌کند.

در این نوع حکومت،آفات سه‌گانه‌ای بر دموکراسی سایه افکنده، وجود ندارد؛ و نیز فرد یا افرادی مستبدّانه بر مردم حکمرانی نمی‌نمایند؛ نه سرمایه دارها برنده هستند،نه آفت استبداد نیمی از مردم نسبت به دیگران وجود دارد، و نه هماهنگی با خواسته‌های انحرافی محیط؛ بلکه حکومت صالحان و حکومت پیشنهادی انبیا و اولیای الهی است.

حکومت دینی، اسلامی، ولایی

سه اصطلاح (حکومت دینی)،(حکومت اسلامی) و(حکومت ولایی) اگرچه در جامعه‌ای چون جمهوری اسلامی ایران در کنار یکدیگر و برای بیان یک مقصود بیان می‌شوند، اما به لحاظ رابطه‌ی اعم و اخصّ که بین آن‌ها وجود دارد نیاز به توضیحی جداگانه دارند. علاوه آن که برخی کاربران این اصطلاحات،گاهی با مقصود خاصّی از آن‌ها بهره می‌گیرند.

حکومت دینی، حکومتی است که در آن مرجعیت دینی و آموزه‌های آن در ساخت‌های مختلف اجتماع و لزوم تناسب امور با اهداف و ارزش های ذینی پذیرفته و عمل می‌شود. این تعریف از حکومت دینی با تعریفی که معمولاً در برخی فرهنگ‌های سیاسی به نام (تئوکراسی) ارایه می‌شود متفاوت است؛ زیرا تئوکراسی که به معنای (ربانی‌سالاری) است در طول تاریخ به دو شکل مختلف مشاهده شده است. صریح‌ترین و در عین حال سخیف‌ترین شکل آن،

اعتقاد به ربوبیت حاکم است که در جوامع ابتدایی قدیم، نظیر مصر و هند و چین باستان سابقه داشته است. شکل دوم تئوکراسی در عالم مسیحیت بروز کرد که رجال کلیسا ضمن محکوم کردن ایده‌ی الوهیت حاکمان، به نوعی حق الهی مقدس در حکومت کردن معتقد شدند. از نظر آنان حکام مورد تأیید کلیسا و پاپ،حق سلطه و حکومت خویش را مستقیماً از خداوند گرفته‌اند و خداوند آن‌ها را برای اعمال سلطه بر بندگان اختیار کرده است.(11)

ملاحظه می شود که حکومت دینی به معنی اعمّ خود ، نه فقط اسلام که سایر ادیان را هم در بر دارد.

امّا حکومت اسلامی- که دایره‌ی شمولش تنگتر می‌شود- به آن حکومتی گفته می‌شود که مرجعیت دینی از منظر آموزه‌های اسلام و موازین و قوانین این دین الهی مورد پذیرش و اجرا قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، در حکومت اسلامی اداره‌ی امور کشور و رسیدگی به مسایل جامعه، مطابق دستورات و قوانین اسلام است. ولی ما حکومت‌هایی را می‌بینیم که به ظاهر اسلامی هستند اما در عمل به بسیاری از اصول و احکام اولیّه آن توجه نمی‌شود و یا عمداً کنار گذاشته می‌شوند. در چنین حکومت‌هایی اغلب، حاکمیت ولی فقیه جامع‌الشرایط نفی می‌گردد.

اما حکومت ولایی که مدلی خاص از حکومت دینی- اسلامی است علاوه بر پذیرش مرجعیت دین اسلام و آموزه‌های آن در ساخت‌های مختلف، انسجام جامعه و هماهنگی و هدایت آن در سیمای رهبری عادلانه و فقیهانه می‌بیند.این حکومت در شکل ایده‌آل خود، نه حکومت فرد و سلایق و علایق شخصی، بلکه حکومت دین و عدالت است. لذا حکومت ولایی اخصّ از حکومت اسلامی و حکومت دینی اعمّ از آن دو است. در حکومت ولایی،

فقیه (یا بنا بر نظریه‌ای دیگر، فقیهان) عادل و اسلام‌شناس که واجد شرایط ولایت و رهبری باشد در رأس قرار دارد و بنابر تئوری نصب، از جانب شرع مقدّس به این مقام معنوی نصب شده است. این حکومت در حقیقت همان نظام ولایت فقیه است که مورد بحث ما می‌باشد و از این پس موضوع بحث ما را به خود اختصاص می‌دهد. استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی قدس سره در این زمینه تصریح می‌فرمودند که «هرکه اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام شده و جامعیّت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است».

بنابراین وقتی از یک سو می‌بینیم که اسلام در زمان غیبت امام معصوم علیهم السلام بدون تردید دارای حکومت است و از سوی دیگر می دانیم که حکومت در درجه ی اول از آنِ اقدس الهی است و سپس برای هر کسی که خداوند به او اعطای حکومت کند، لذا در می‌یابیم که آن کسی حق حکومت دارد که از جانب خداوند برای احراز این مسئولیت، نصب شده باشد، چرا که توحید خداوند متعال در «خالقیّت هستی» ملازم و مستلزم با توحید او در «حاکمیت بر هستی» است و همه‌ی حاکمیت‌های دیگر، چون «حاکمیت بالعرض» است، باید به حاکمیت خداوند که «حاکمیت بالذّات» است منتهی شود. پس حکومت از نگاه یک انسان موحّد باید به نصب از سوی حاکم مطلق بر جهان هستی یعنی خداوند متعال باشد و این مطلب مهم نشان دهنده‌ی آن است که اگر تفکری، حکومت را از سوی پایین ببیند، این تفکر، توحیدی نیست چرا که بر طبق تفکر توحیدی، حکومت اولاً از آنِ خداست و ثانیاً از آنِ

هر کسی که خداوند به او اعطاء کند، در نتیجه، حکومت امری است که از سوی بالا می آید نه از سوی پایین و دقیقاً باید دید که او این اختیار را به چه کسانی اعطاء کرده است . .

اهداف و وظایف حکومت دینی

در فلسفه‌ی سیاسی بحث از ضرورت و مبنای مشروعیت و ماهیت حکومت، انواع نظام‌های سیاسی، مزایا و معایب هر یک، اهداف و ظایف آن از جمله مباحث بسیار مهم است. در این میان، بحث اهداف و وظایف حکومت از مباحث کاربردی است. تعیین موضع در این بحث، خود مبتنی بر مباحث پیشین است. در این نوشتار، اهداف و وظایف حکومت دینی را بررسی می‌کنیم.

مفهوم حکومت دینی

رفتار و سلوک حاکمان متأثر از دریافتی است که از مفهوم حکومت دارند. اگر ذهنیت آنان از حکومت، تسلط بر مردم و استخدام آنان در جهت اهداف و منافع حاکم باشد، طبعاً رفتارشان متناسب با آن خواهد بود. اما اگر مراد حاکم از حکومت، خدمت به مردم و هدایت و مدیریت آنان باشد. همان اهداف را دنبال خواهد نمود و رفتارش به سوی خدمت، هدایت و مدیریت جهت‌گیری خواهد داشت. از این‌رو، لازم است مفهوم حکومت دینی روشن شود. عبارت «حکومت اسلامی» متضمن این معنا است که اسلام چارچوب و خطوط کلی حکومت را و یا دست‌کم مبانی و اهداف حکومت را مشخص نموده است. ورود به بحث مفهوم و ماهیت حکومت اسلامی، به صورت مبسوط خارج از هدف این نوشتار است. از این‌رو، به اختصار، در تعیین مقصود از حکومت اسلامی می‌توان گفت: «حکومت اسلامی اشاره به وجود

سازمانی دارد که تمامی ارکان آن نشأت گرفته از اسلام باشد «به عبارت دیگر، «حکومت دینی حکومتی است که مرجعیت همه جانبه دین خاصی را در عرصه‌ی سیاست و اداره‌ی جامعه پذیرفته است؛ یعنی دولت و نهادهای مختلف آن، خود را در برابر آموزه‌ها و تعالیم دین و مذهب خاصی متعهد می‌دانند.« بنابراین، مراد از حکومت دینی این نیست که مردم یا حاکمان متدین باشند. بلکه دینی بودن حکومت به معنای تعیین مبانی و اهداف آن از سوی دین است.

اهداف حکومت

در عصر حاضر، حکومت‌ها امکانات وسیعی برای اعمال سلطه دارند. از این‌رو، در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تربیتی می‌توانند نقشی مؤثر ایفا کنند. حکومت‌ها می‌توانند در اندیشه‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌ی زندگی و نوع نگرش انسان به خود، جامعه و جهان تأثیرگذار باشند. معمولاً، قدرت‌های سیاسی حاکم، در زمینه‌های مختلف اجتماعی، مانند تعیین ساختار اقتصادی، طراحی و ترویج الگوهای تربیتی، به دست گرفتن جریان اطلاعات، الگوسازی در ساختار خانواده، ترویج سرگرمی‌های معین، بها دادن به هنرهای خاص، نقش عمیق و بنیادین دارند. با این حال، مسئله‌ی مهم این است که هدف از تشکیل حکومت چیست و حکومت چه وظایفی را به عهده دارد؟ از سوی دیگر، تعیین اهداف و وظایف حکومت، مشخص می‌سازد که محدوده‌ی مشروع و مجاز دخالت دولت تا کجا است.

در اینجا لازم است روشن شود که اصولاً به متقضای نگرش عقلانی اهداف حکومت چیست: آیا عقلاً هدف حکومت تنها حفظ نظم، امنیت و تأمین رفاه مادی مردم است یا اینکه حکومت‌ها به عنوان قدرت برتر و نیروی مسلط وظیفه‌ی هدایت و محافظت از ارزش‌ها را نیز به عهده دارند. و از این‌رو، دخالت نهادهای حکومتی در تقویت ارزش‌های مورد قبول، معقول و موجه است. فرضیه‌ی مخالف این است که موضع حکومت در برابر مقوله‌های اررزشی و تعیین خیر و سعادت باید بی طرفی کامل باشد. پاسخ به این پرسش مبتنی بر اتخاذ موضع جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی معین از سوی نظریه‌پرداز سیاسی است. عالمان و نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی، براساس مبانی نظری خود در محورهای یاد شده، دیدگاه‌های مختلفی ابراز نموده‌اند. **دیدگاه‌های عمده در این بابت عبارتند از:**

نظریات سعادت‌گرای کلاسیک

به اعتقاد فلاسفه‌ی کلاسیک مانند افلاطون، ارسطو و فارابی، غایت حکومت تحقق خیر و فضیلت و رستگاری انسان است. به نظر آنان، حکومت موظف است افزون بر استقرار نظم و امنیت و صیانت از حقوق افراد، شهروندان را در نیل به فضایل انسانی یاری نماید. حکومت باید سعادتمندی انسان را از طریق ایجاد جامعه‌ای که افراد در آن زیست سعادت‌مندانه دارند، تأمین نماید. آنان تلاش دارند که **حقیقت و حدود خیر و سعادت را شناسایی و مصادیق آن را تعیین نمایند.**

الف) دیدگاه افلاطون

کاپلستون نظریه‌ی افلاطون درباره‌ی غایت حکومت را این‌گونه تبیین می‌کند:

کشور صرفاً برای این وجود ندارد که حاجات اقتصادی آدمیان برآورد؛ زیرا انسان صرفاً «انسان اقتصادی» نیست، بلکه [کشور] برای سعادت آنان و برای پروردن آن‌ها در زندگی خوب برطبق اصل عدالت وجود دارد. این مطلب تعلیم و تربیت را ضروری می‌گرداند؛ زیرا اعضای کشور موجودات عقلانی اند؛ اما هر نوع تعلیم و تربیتی کافی نیست، بلکه تنها تعلیم و تربیت حقیقی و متضمن خیر مورد نیاز است. کسانی که زندگی کشور را تنظیم و اداره می‌کنند، کسانی که اصول تعلیم و تربیت را معین می‌کنند و کارها و مشاغل مختلف موجود در کشور را به اعضای مختلف آن تخصیص می‌دهند، باید به آن چه حقیقی و خیر است معرفت داشته باشند، به عبارت دیگر، باید فیلسوف باشند.

دیدگاه افلاطون در این زمینه با توجه به نکات ذیل تبیین می‌گردد:

- از دیدگاه افلاطون، انسان موجود عقلانی و فرامادی است.
- خیر و سعادت انسان متناسب با هستی او است، پس خیر و سعادت انسان امری فرامادی است.
- شناخت خیر و سعادت حقیقی برای برخی انسان‌ها مقدور است.
- تنها فیلسوفان توانایی شناخت خیر حقیقی را دارند.
- وظیفه‌ی حکومت رساندن افراد به خیر و سعادت حقیقی است.

بنابراین، وظیفه‌ی حکومت از دیدگاه افلاطون به تأمین نیازمندی‌های مادی جامعه منحصر نمی‌شود، بلکه تربیت درست و رسانیدن افراد به خیر و سعادت از وظایف اصلی حکومت

است. این کار تنها از عهده حکیمان برمی‌آید. از این‌رو، تنها حکیمان شایسته به عهده گرفتن حکومت هستند.

نگاهی به مفهوم دولت – شهر در نظریه افلاطون

نظریه‌ی سیاسی افلاطون با علم اخلاق او ارتباط نزدیک دارد. زندگانی یونانی اساساً گونه‌ای زندگی شهری بود، در دولتشهر (مدینه) به سر برده می‌شد و جدا از شهر تصور کردنی نبود، به طوری که به خاطر هیچ یونانی اصیلی خطور نمی‌کرد که آدمی اگر بکلّی جدا از کشور زندگی کند بتواند یک انسان کاملاً نیک باشد، زیرا تنها در جامعه و به واسطه‌ی جامعه است که زندگی خوب برای انسان ممکن می شود – و منظور از جامعه همان دولتشهر است. تحلیل عقلی این حقیقت تجربی این نظریه را نتیجه می‌دهد که جامعه‌ی سازمان‌یافته یک نهاد " طبیعی " و انسان ذاتاً حیوان اجتماعی است – نظریه‌ای که افلاطون و ارسطو در آن مشترکند: این نظریه که جامعه یک شرّ ضروری و در نتیجه مانع پیشرفت و رشد آزاد انسان است برای یونانی اصیل کاملا بیگانه بود. (البته احمقانه است که هوشیاری و آگاهی یونانی را بر حسب تشبیه همانند انبوه مورچگان یا کندوی زنبوران معرفی کنند، زیرا فردگرایی متداول و شایع بود، خود را در جنگل‌های کشتار همدیگر بین دولت‌ها و در دسته‌بندی‌ها و گروه‌گرایی‌ها در داخل شهرها نشان می‌داد، مثلاً در کوشش یک فرد برای تحمیل خود به عنوان جبّار(2) ؛ لیکن این فردگرایی شورش و طغیانی بر ضدّ جامعه نبود - بلکه جامعه به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده از پیش مفروض بود.) بنابراین برای فیلسوفی نظیر افلاطون که به سعادت انسان و به زندگی حقیقتاً خوب برای انسان علاقمند بود، ضروری و الزام آور بود که ماهیت حقیقی

و کار ویژه‌ی دولت را معین کند. اگر همه‌ی شهروندان اخلاقاً انسان‌های بد باشند، در واقع غیر ممکن خواهد بود که یک دولتشهر خوب برای خود ترتیب دهند؛ اما، برعکس، اگر کشور بد باشد، شهروندان خود را قادر نمی‌بیند که زندگی خوب را چنانکه شاید و باید اداره و رهبری کنند.

افلاطون مردی نبود که این اندیشه و نظر را بپذیرد که یک اخلاق برای فرد و اخلاقی دیگر برای کشور وجود دارد. کشور مرکب از افراد آدمی است، و وجود دارد برای اینکه زندگی خوب را رهبری کند. قوانین اخلاقی مطلقی وجود داردکه بر همه‌ی آدمیان و همه‌ی کشورها فرمانروایی دارد : مصلحت فردی باید در برابر " حق " سر تسلیم فرود آورد . افلاطون کشور را به عنوان یک شخصیت یا سازمان زنده (اُرگانسیم) که بتواند یا بخواهد آزادانه و بدون توجه به " قانون اخلاقی " توسعه یابد نمی‌نگرد : دولتشهر داور حق و باطل و صحیح و خطا و مبدأ قواعد اخلاقی خودش و نیز توجیه گر مطلق خودش، صرف نظر از چگونگی آن‌ها نیست. این حقیقت در جمهوری با بیانی روشن آمده است. گفتگو کنندگان به تعیین ماهیت عدالت می‌پردازند، لیکن **سقراط** در پایان کتاب اول، اعلام می کند که " **من نمی‌دانم عدالت چیست** " . وی سپس در کتاب دوم پیشنهاد می‌کند که اگر کشور را مورد ملاحظه قرار دهند همان حروف را در " نوشتار درشت تر و با مقیاسی بزرگتر " خواهند دید، زیرا عدالت در کشور " بزرگتر و آسانتر قابل تشخیص خواهد بود " بنابراین او پیشنهاد می‌کند که " اول تحقیق کنیم که عدالت و بی عدالتی چنانکه در کشور پدیدار می‌شود چیست وثانیاً در فرد، بدین محو که از بزرگتر به کوچکتر و با مقایسه‌ی آن‌ها پیش برویم " . لازمه‌ی بدیهی این

پژوهش آن است که اصول عدالت برای فرد و کشور یکسان باشد. اگر فرد در زندگی خود به عنوان عضوی از دولتشهر به سر می برد و اگر عدالت مثالی (ایدئال) عدالت یک فرد را همچون عدالت فرد دیگر معین کرده است، در آن صورت آشکار است که نه فرد می تواند از قانون جاویدان عدالت آزاد و رها باشد و نه جامعه .

بسوی حکومت ایده آل

-کاملاً بدیهی است که هیچ قانون اساسی واقعی یا هیچ حکومتی تجسم اصلی مثالی " عدالت " نیست؛ اما افلاطون علاقمند نبود که تعیین کند که کشورهای تجربی چه هستند بلکه علاقمند بود که تعیین کند که چگونه باید باشند و بنابراین در جمهوری به کشف مدینه‌ی فاضله (شهر ایدئال) دست زد، نمونه و الگویی که هر کشور واقعی می‌بایستی خود را تا آنجا که ممکن است با آن منطبق و سازگار سازد. درست است که دراثر دوران سالخوردگی خود، یعنی قوانین، امتیازاتی به جنبه‌ی عملی بودن و قابلیت اجرا می‌دهد؛ لیکن غرض و مقصود کلّی وی یعنی طرح و رسم قاعده یا ایدئال همچنان باقی مانده است و اگر کشورهای تجربی با مثال منطبق و سازگار نشوند ، پس بدا به حال آنها . افلاطون عمیقاً عقیده داشت که دولتمردی (سیاست) یک علم است یا باید باشد؛ دولتمرد، اگر حقیقةً دولتمرد باشد، باید بداند که کشور چیست و زندگی آن چگونه باید باشد؛ و الّا کشور و شهروندانش را به خطر غرق شدن می‌اندازد و ثابت می‌کند که دولتمرد نیست بلکه "سیاست باز "ی ناشی است. تجربه به او آموخته بود که کشورهای موجود بالفعل ناقص و معیوب‌اند و او به زندگی سیاسی عملی پشت کرد بی‌آنکه امید افشاندن بذر دولتمردی راستین را در کسانی که خود را به توجه و

عنایت او می‌سپردند از دست بدهد. افلاطون در نامه‌ی هفتم از تجربه‌ی غم‌انگیز خود، ابتدا با الیگارشی (حکومت متنفّذین) 404 و سپس با دموکراسی مُجدّد سخن می گوید و چنین اضافه می‌کند : " نتیجه این بود که من، که در آغاز پُر اشتیاق برای کارهای عمومی و دولتی بودم، چون به گرداب زندگی عامّه نگریستم و حرکت پی در پی جریان‌های حیله‌گری را دیدم، بالاخره احساس گیجی و دوار کردم . . . و سرانجام با توجه به همه کشورهایی که اکنون موجودند بوضوح مشاهده کردم که بدون استثنا نظام حکومت آن‌ها بد است. قوانین اساسی آن‌ها تقریباً فاقد رستگاری است، مگر آنکه طرح اعجازآمیزی که با اقبال و بخت نیک همراه باشد برای آن‌ها ریخته شود.

از این رو ناگزیرم در ستایش فلسفه‌ی صحیح بگویم که موضع مساعدی فراهم می‌کند که به کمک آن‌ها می‌توانیم در همه‌ی موارد آنچه را برای جوامع و برای افراد عادلانه است تشخیص دهیم؛ و بنابراین نوع انسان از شرور و مفاسد رهایی نخواهد یافت مگر اینکه یا سر سلسله‌ی کسانی که بحق و براستی از فلسفه پیروی می‌کنند و اقتدار سیاسی به دست آورند، یا طبقه‌ای که در جامعه‌ها قدرت را در دست دارند به مشیت و عنایت الهی فیلسوفان حقیقی گردند " .

روایت کاپلستون از نظریات سیاسی افلاطون

من (کارپلستون) نظریه‌ی سیاسی افلاطون را، ابتدا چنانکه در جمهوری دیده می‌شود و سپس چنانکه در دولتمرد (سیاستمدار، مردی سیاسی) و قوانین نمودار است مطرح می‌کنم. کشور و دولت برای این وجود دارد که در خدمت نیازهای آدمیان باشد. آدمیان از یکدیگر بی‌نیاز نیستند، بلکه در تولید و فرآوردن لوازم و مایحتاج زندگی به کمک و همکاری دیگران

نیازمندند. از این رو یاران و یاوران در یک مرکز و محل سکونت گرد می‌آیند " و به این محل تجمع نام شهر می دهند ". بنابراین غایت اصلی و اولیه‌ی شهر غایتی اقتصادی است و اصل تقسیم کار و تخصص از اینجا ناشی می‌شود. مردمان مختلف مواهب و استعدادهای گوناگون دارند و به فراخور حال به طریق متفاوت به جامعه خدمت می‌کنند: به علاوه، کار یک انسان چنانچه بر طبق مواهب و استعدادهای طبیعی خود تنها به یک شغل بپردازد در کیفیت و همچنین در کمّیت برتر خواهد بود . کارگر کشاورزی گاوآهن و کلنگ خود را خود تولید نمی‌کند، بلکه دیگران یعنی کسانی که در تولید چنین آلات و ابزاری تخصص دارند برای او تولید خواهند کرد. بدین گونه وجود دولتشهر که اکنون از لحاظ اقتصادی ملاحظه شد، مستلزم وجود کشاورزان، بافندگان، کفشگران، نجاران، آهنگران، چوپانان، بازرگانان، پیشه‌وران خُرده قورش، کارگران مزدور و غیره است. لیکن این نوع زندگی که توسط این مردم رهبری و اداره شود بسیار وحشی و خشن خواهد بود. اگر یک شهر " با تنعّم و تجمّل " باید موجود باشد، چیزهای بیشتری مورد نیاز است، و موسیقیدانان، شعرا، معلمان، پرستاران، آرایشگران، آشپزان، قنادان و غیره پدیدار خواهند شد. اما با افزایش جمعیت که نتیجه‌ی تجمل و خوشگذرانی شهری است، دیگر آن سرزمین برای نیازهای شهر کافی نخواهد بود، و قسمتی از خاک همسایه باید ملحق و ضمیمه شود. بدین‌سان افلاطون مبدأ جنگ را در یک علت اقتصادی می‌یابد. (نیازی به گفتن نیست که ملاحظات افلاطون را نباید توجیهی برای جنگ تجاوزکارانه به شمارآورد : برای نظریات او درباره‌ی این موضوع نگاه کنید به بخش مربوط به " جنگ "تحت عنوان قوانین. اما اگر باید جنگ پیگیری شود، در آن صورت،

بنابر اصل تقسیم‌کار و تخصص، باید طبقه‌ی خاصی از پاسداران کشور وجود داشته باشند که خود را منحصراً به کار جنگ اختصاص دهند. این پاسداران باید دلیر، و برخوردار از موهبت عنصر "ثیمو آیدس " (دلیری و دلاوری) باشند؛ اما آنان باید فلسفی نیز باشند، یعنی بدانند که دشمنان حقیقی کشور چه کسانی هستند. اما اگر اجرای کار پاسداری آنان باید مبتنی بر معرفت باشد، پس باید دوره‌ای از آموزش و پرورش را تحمل کنند. این دوره با موسیقی، به ضمیمه‌ی نقل داستان‌ها، آغاز خواهد شد. لیکن، افلاطون می‌گوید، ما به ندرت اجازه خواهیم داد که کودکان کشور در تأثیر پذیرترین سنّ، عقایدی مخالف آنچه در بزرگی باید داشته باشند به ذهن خود راه دهند(6) . بنابراین نتیجه می‌شود که افسانه‌های مربوط به خدایان، آن‌گونه که هزیود و همر نقل کرده‌اند به کودکان آموخته نخواهد شد یا در واقع در کشور پذیرفته نخواهد شد، زیرا آن داستان‌ها خدایان را چنین تصویر می‌کنند که به امور غیراخلاقی ناهنجار می‌پردازند و صور مختلف به خود می‌گیرند. همچنین، این ادعا که زیر پا نهادن سوگندها و شکستن پیمانها را خدایان پدید آورده اند تحمل ناپذیر است و نباید آن را پذیرفت. خدا را باید نه به عنوان پدید آورنده‌ی همه چیز اعّم از خوب یا بد، بلکه فقط به عنوان پدیدآورنده‌ی چیزهای خوب معرفی کرد. باید توجه کرد که، با اینکه سقراط بحث را با این امر آغاز می‌کند که او منشأ کشور را در نیاز به برآوردن حاجات طبیعی گوناگون انسان می‌داند و منشأ اقتصادی کشور را به اثبات می‌رساند، با این همه باید دید که چگونه این علاقه بزودی به مسأله‌ی تعلیم و تربیت متوجه می‌شود. کشور صرفاً برای این وجود ندارد که حاجات اقتصادی آدمیان را برآورد، زیرا انسان صرفاً " انسان اقتصادی " نیست، بلکه برای

سعادت آنان و برای پروردن آن‌ها در زندگی خوب و بر طبق اصل عدالت وجود دارد. این مطلب تعلیم و تربیت را ضروری می‌گرداند، زیرا اعضاء کشور موجوداتی عقلانی‌اند. اما هر نوع تعلیم و تربیتی کافی نیست، بلکه تنها تعلیم و تربیت حقیقی و متضمن خیر مورد نیاز است. کسانی که زندگی کشور را تنظیم و اداره می‌کنند، کسانی که اصول تعلیم و تربیت را معین می‌کنند و کارها و مشاغل مختلف موجود در کشور را به اعضاء مختلف آن تشخیص می‌دهند، باید به آنچه حقیقی و خیر است معرفت داشته باشند – به عبارت دیگر باید فیلسوف باشند. این تأکید افلاطون بر حقیقت است که، آن‌طور که به نظرما می‌رسد، او را به طرح تقریباً فوق العاده‌ای برای طرد شاعران حماسی و نمایشنامه‌نویسها از مدینه‌ی فاضله (شهر ایدئال) رهنمون می‌شود. چنین نیست که افلاطون چشم از زیبایی‌های همر یا سوفوکلس بپوشد : برعکس، درست همین امر که شاعران سخنان زیبا و صنایع بدیع به کار می‌برند آنان را آن‌قدر در چشم افلاطون خطرناک نموده است. زیبایی و فریبایی سخن آنان گویی قندی است که زهری را که ساده‌دلان می‌نوشند در خود پنهان دارد. علاقه‌ی افلاطون اصلاً و اولاً اخلاقی است: او به نحوه‌ی سخن گفتن شاعران درباره‌ی خدایان و به نحوه‌ی توصیف آن‌ها از خصوصیات غیراخلاقی و غیره معترض است. تا آنجایی که شاعران اصلاً در مدینه فاضله مورد قبولند، باید به پدید آوردن نمونه‌های خصال نیکوی اخلاقی بپردازند، اما به طور کلی شعر حماسی و نمایشی (دراماتیک) از کشور دور خواهد بود و حال آنکه شعر غنایی تنها تحت نظارت دقیق اولیاء کشور مُجاز است. برخی آهنگ‌ها و آوازها (ایونیائی و لودیائی) به عنوان مخالف روح مردانگی و در خور مجلس باده نوشی و اهل کیف مطرودند. (ممکن است

فکر کنیم که افلاطون در نتایجی که بر قبول آثار مهم ادبیات یونانی مترتّب است مبالغه کرده است، لیکن اصلی که وی را برانگیخته است باید مورد قبول همه کسانی باشد که جداً به یک قانون اخلاقی عینی معتقدند، ولو اینکه با کاربردهای خاص آن اصل توافق نداشته باشند. زیرا با فرض هستی نفس و یک قانون اخلاقی مطلق، وظیفه‌ی اولیاء امور عمومی است که تا آنجا که می‌توانند و تا آنجا که اعمال خاصی که برای جلوگیری به کار گرفته می‌شود آسیب بزرگتری ایجاد نکند، از تباهی اخلاق اعضاء کشور جلوگیری کنند. سخن گفتن از حقوق مطلق " هنر " مطلقاً بی‌معنی است و افلاطون در این که نمی‌گذاشت با چنین ملاحظات بی‌ارزشی آشفته و مشوّش شود کاملاً موجه بود. علاوه بر موسیقی، ورزش بدنی در تعلیم و تربیت شهروندان جوان نقشی ایفا خواهد کرد. این توجه و مواظبت بدن، در مورد کسانی که می‌خواند پاسداران کشور و پهلوانان جنگ باشند، دارای خصیصه‌ی ریاضت‌کشی خواهد بود، یک " نظام ساده و معتدل " نه برای به وجود آوردن پهلوانان تنبل که " همه‌ی عمر به خواب می‌گذرانند و اگر کمی از روش و عادت معمولی خود انحراف جویند دچار خطرناکترین بیماری‌ها می‌شوند " بلکه " این مردان جنگی باید مانند سگ‌های همیشه بیدار باشند و با بالترین حدّ تیزهوشی و حسّاسیت چشم و گوششان باز باشد ". در این طرح‌ها و پیشنهادها برای تعلیم و تربیت مدنی جوانان، هم از لحاظ جسمانی و هم از حیث روانی، افلاطون آنچه را ما به مقیاس زیاد متحقق و دارای واقعیت دیده ایم و تصدیق می‌کنیم که ممکن است برای غایات بد علاوه بر غایات خوب به کار رود، پیش‌بینی می‌کند. لیکن روی هم رفته، این سرنوشت اغلب طرح‌های عملی در قلمرو سیاسی است، که در حالی که ممکن است به سود

واقعی کشور به کار روند، ممکن است مورد سوء استفاده نیز قرار گیرند و در راهی به کار روند که جز آسیب رساندن به کشور ثمری نداشته باشد. افلاطون این نکته را به خوبی می‌دانست و انتخاب فرمانروایان کشور موضوع مهم مورد علاقه ی او بود .

بنابراین ما تا اینجا دو طبقه‌ی مهم در کشور داریم – طبقه‌ی فروتر صنعتگران و پیشه وران و طبقه‌ی برتر پاسداران. اکنون این سوال مطرح می‌شود که فرمانروایان کشور چه کسانی هستند. افلاطون می‌گوید آنان به دقت از طبقه پاسداران انتخاب می‌شوند. اینان نباید جوان باشند: باید بهترین مردان طبقه‌ی خود و تیزهوش و نیرومند و مواظب و عاشق کشور باشند و منافع و مصالح کشور را منافع و مصالح خود بدانند – نیازی نیست که گفته شود که معنی این جمله پیگیری منافع و مصالح حقیقی کشور است بدون اندیشه‌ی سود و زیان شخصی خودشان. بنابراین کسانی که از کودکی این معنی در آن‌ها مشهود بوده است که آنچه را برای کشور بهترین است انجام می‌دهند و هرگز از این خطّ مشی انحراف نجسته اند به زمامداری کشور انتخاب می‌شوند. آنان پاسداران کامل و در واقع تنها مردمی خواهند بود که بحق سزاوار نام " پاسدار " هستند : دیگران، که تا کنون پاسداران نامیده شده اند، " مددکاران " خوانده می‌شوند، و کار آن‌ها حمایت از تصمیمات فرمانروایان است. درباره‌ی تعلیم و تربیت فرمانروایان بزودی بحث خواهم کرد. بنابراین، نتیجه این است که کشور آرمانی و ایدئال (مدینه فاضله) شامل سه طبقه بزرگ است (به استثنای طبقه ی بردگان، که درباره‌ی آن‌ها بعداً بیشتر سخن خواهد رفت)، صنعتگران و پیشه‌وران در پایین، مددکاران با طبقه‌ی سپاهیان بالاتر از آن‌ها، و پاسداران یا پاسدار در رأس. معذلک، هر چند مددکاران وضع برتری از

وضع پیشه‌وران دارند، حیوانات وحشی نیستند که زیردستان خود را شکار کنند و آسیب برسانند، بلکه ولو اینکه نیرومندتر از همشهریان خودند، دوست و متحد آنان خواهند بود و بدین‌سان ضروری‌ترین کار این است که مراقبت کنند که آن‌ها تعلیم و تربیت صحیح و روش درست زندگانی داشته باشند. افلاطون می‌گوید که آنان نباید از خود دارایی شخصی و خصوصی داشته باشند، بلکه باید تمام ضروریات خود را از همشهریان خود دریافت کنند. باید خوراک مشترکی داشته باشند و همه با هم مانند سربازانی که در یک اردو هستند زندگی کنند: با زر و سیم نه معامله کنند و نه دست به آن بزنند . " و این طریق رستگاری آنان و رستگاری کشور خواهد بود ". اما همینکه شروع به اندوختن ثروت کنند، خیلی زود به جبارانی مبدّل می‌شوند. باید به یاد آورد که افلاطون در آغاز این محاوره به تعیین ماهیت عدالت مبادرت کرد، و چون این کار دشوار یافته شد، پیشنهاد شد که اگر آن (عدالت) را آن طور که درکشور (مدینه) وجود دارد مطالعه کنند، ممکن است بتوانند واضحتر دریابند که عدالت چیست. در مرحله‌ی کنونی بحث وقتی طبقات مختلف کشور مطرح شد، مشاهده‌ی عدالت در کشور ممکن می شود. حکمت مدینه در طبقه‌ی کوچک فرمانروایان یا پاسداران قرار دارد، شجاعت مدینه در مددکاران و اعتدال مدینه عبارت است از تبعیت لازم و مقتضی فرمانبرداران از فرمانروایان، عدالت مدینه در این است که هر کسی بدون دخالت در کار دیگران مواظب و متوجه کار خود باشد. همان‌گونه که فرد وقتی عادل است که تمام عناصر نفس او به نحو شایسته و هماهنگ کار ویژه‌ی خود را انجام دهند و پایین‌تر نسبت به بالاتر تبعیت لازم را داشته باشد، همین‌طور مدینه وقتی عادل یا درستکار است که تمام طبقات و

افرادی که طبقات از آن‌ها ترکیب و تألیف شده است، وظایف مربوط به خود را به طریقی شایسته و صحیح انجام دهند. از سوی دیگر، بی‌عدالتی سیاسی عبارت است از روحیه‌ی ناآرامی و بیقراری و دخالت در کار دیگران، که منجر به طبقه‌ای می‌شود که در کار طبقه‌ی دیگر مداخله می‌کند. افلاطون در کتاب پنجم جمهوری درباره‌ی طرح مشهور در خصوص " اشتراک " زنان و فرزندان بحث می کند. زنان باید مانند مردان تربیت شوند: در مدینه‌ی فاضله زنان صرفاً در خانه نمی‌مانند تا از کودک مراقبت کنند، بلکه در موسیقی و ورزش و انضباط نظامی همچون مردان پرورش داده خواهند شد. توجیه این نظر در این امر است که مردان و زنان صرفاً از جهت نقشی که در زاد و ولد و تکثیر نوع ایفا می‌کنند اختلاف دارند. درست است که زن ضعیفتر از مرد است، لیکن مواهب طبیعی در هر دو جنس یکسان است و زن تا آنجا که به طبیعت او مربوط است، در تمام پیشه‌ها و حرفه‌هایی که به روی مرد گشوده است، حتی جنگ، پذیرفتنی است. زنانی که تربیت شایسته یافته‌اند برای مشارکت در زندگی و وظایف رسمی پاسداران مدینه انتخاب خواهند شد. درباره‌ی اصول به نژادی افلاطون فکر می‌کند که روابط زناشویی شهروندان، بخصوص طبقات بالاتر مدینه، باید تحت نظارت دولت باشد. بدین‌گونه ازدواج‌های پاسداران یا مددکاران تحت نظارت مقامات قضائی خواهد بود، نه تنها به منظور ادای مؤثر و کافی وظایف رسمی‌شان بلکه همچنین برای به دست آوردن بهترین فرزندان که در پرورشگاه دولتی پرورش خواهند یافت. لیکن باید توجه کرد که افلاطون هرگونه اشتراک کامل زنان به معنی عشق آزاد بی‌بند و بار را پیشنهاد نمی‌کند. طبقه پیشه‌وران و صنعتگران خانواده و اموال خصوصی خود را حفظ می‌کنند : فقط در دو طبقه ی

بالاتر است که مالکیت خصوصی و زندگی خانوادگی باید حذف شود، و این شیوه برای خیر کشور است. به علاوه ازدواج پاسداران و مددکاران باید به دقت بسیار ترتیب یابد: آنان با زنانی که توسط مقامات صلاحیت‌دار قضائی برایشان تجویز شده است ازدواج خواهند کرد و در زمان‌های مقرّر آمیزش خواهند داشت و فرزند خواهند آورد و نه خارج از آن زمان‌ها. اگر آنان روابطی با زنان خارج از حدود مقرر داشته باشند و از این روابط فرزندانی حاصل شوند، دست کم به اشاره گفته شده است که چنین فرزندانی باید به طور نهانی از میان برده شوند. کودکان طبقات بالاتر، که برای زندگی آن طبقات مناسب نیستند، اما به طور مشروع و قانونی متولد شده‌اند به طبقه‌ی پیشه‌وران تنزّل خواند یافت. طرح‌ها و پیشنهادهای افلاطون در این موضوع برای همه‌ی مسیحیان راستین تنفّر آور و شنیع است. البته نیات و مقاصد او عالی بود. زیرا بزرگترین بهبود ممکن نژاد انسانی را آرزو می‌کرد؛ لیکن نیات خوب او وی را به پیشنهاد اقداماتی کشانید که برای همه‌ی کسانی که مؤمن به اصول مسیحی در باب ارزش‌های شخصیت انسان و تقدّس حیات انسانی‌اند ناگزیر غیرقابل‌قبول است. به علاوه به هیچ وجه دلیل نمی‌شود که آنچه در پرورش نژاد حیوانات موفقیت‌آمیز است، هنگامی‌که در مورد نژاد انسان به کار رود همچنان موفقیت آمیز از کار در خواهد آمد، زیرا انسان نفس ناطقه (عاقله) ای دارد که ذاتاً وابسته به ماده نیست بلکه مستقیماً مخلوق خداوند قادر مطلق است. مگر یک نفس زیبا همیشه با یک تن زیبا، یا یک خصلت نیک با یک بدن نیرومند همراه است ؟ همچنین اگر چنین اقداماتی در مورد نژاد انسان موفق باشد – و " موفق " در این مورد به چه معنی است؟ این دلیل آن نمی‌شود که حکومت حق دارد که چنین اقداماتی

را به کار ببرد. کسانی که امروز از افلاطون پیروی می‌کنند، یا دوست دارند که به او تأسّی جویند و مثلاً از سترون‌سازی اجباری نامناسب‌ها حمایت می‌کنند باید به خاطر داشت که عذر افلاطون را ندارند که وی در دوره‌ای پیش از ظهور اصول و ایدئال‌های مسیحی می‌زیست. در پاسخ این اعتراض که هیچ شهری عملاً نمی‌تواند بر طبق طرح‌های پیشنهاد شده سازمان داده شود، " سقراط " جواب می‌دهد که نباید انتظار داشت که یک ایدئال در عمل با دقت و صحت کامل تحقق یابد. با وجود این، وی می‌پرسد، کوچکترین تغییری که یک شهر را توانا می‌سازد که این صورت و طرح اساسی تأسیس مدینه را بپذیرد چیست؟ و وی به ذکر یک تغییر مبادرت می‌کند – که نه کوچک است و نه آسان – یعنی اینکه اختیار قدرت در دست فیلسوف – پادشاه باشد. اصل دموکراتیک حکومت بنابر نظر افلاطون بی‌معنی و باطل است: حاکم باید موافق معرفت حکومت کند و این معرفت باید معرفت حقیقت باشد. انسانی که حقیقت را می‌شناسد فیلسوف حقیقی و اصیل است. افلاطون برای تفهیم مطلب مثالی از یک کشتی، ناخدا و کارکنان آن می‌آورد. از ما می‌خواهد که کشتی تصور کنیم " که در آن ناخدایی هست که از دیگر سرنشینان کشتی بلندتر و قویتر است، لیکن کمی کر و نزدیک‌بین است و شناخت او از دریانوردی چندان بهتر از این نیست. " کارکنان کشتی سر به شورش بر می‌دارند، سکّان کشتی را به دست می‌گیرند، " باده نوشی و عیاشی می‌کنند و به مسافرت خود آن‌طور که از چنین ملّاحانی انتظار می‌رود ادامه می‌دهند " . اما اینان نمی‌دانند کشتیرانی حقیقی چیست و در اندیشه‌ی فراگرفتن فنّ کشتیرانی هم نیستند. بدین‌گونه اعتراض افلاطون به دموکراسی (حکومت عامه) از سنخ آنتی این است که این سیاستمداران

واقعاً از کار و شغل خود اصلاً شناخت ندارند، و وقتی مردم هوس کنند از سیاستمدارانی که بر سر کارند خلاص و آسوده می‌شوند و چنان به راه خود ادامه می‌دهند که گویی هیچ معرفت خاصی برای هدایت و رهبری صحیح کشتی شهر لازم نیست. وی به جای این شیوه بیخبرانه و لاابالیگرانه رهبری پیشنهاد می‌کند که حکومت به فیلسوف–پادشاه سپرده شود، یعنی مردی که معرفت واقعی از مسیری که کشتی باید در پیش گیرد دارد، و می‌تواند کمک کند که کشتی از طوفان‌ها به سلامت بگذرد و بر مشکلاتی که در سفر با آن‌ها روبروست غالب آید.

فیلسوف عالی‌ترین ثمره‌ی تعلیم و تربیتی خواهد بود که کشور به بار آورده است : او، و تنها او، می‌تواند به اصلاح طرح واقعی مدینه فاضله را ترسیم و آن طرح را تکمیل کند، زیرا با عالم "صور " آشنایی دارد و می‌تواند آن‌ها را در تشکیل واقعی سرمشق خود قرار دهد. کسانی که به عنوان نامزدان یا حاکمان احتمالی انتخاب می‌شوند نه تنها در موسیقی و ورزش، بلکه در ریاضیات و نجوم نیز، تعلیم و تربیت یافته خواهند بود. اما آن ریاضیات را صرفاً به این منظور فرا نخواهند گرفت که در انجام محاسبات که هر کسی برای اجرا باید آن را بیابد توانا شوند، بلکه بیشتر به این منظور فرا خواهند گرفت که در درک معقولات توانا شوند– نه با "روحیه‌ی بازرگانی و پیشه‌وران، به منظور خرید و فروش "، و نه فقط برای کاربردی که در امور نظامی دارد، بلکه اصولاً برای اینکه بتوانند "از عالم صیرورت بگذرند و به جهان حقیقت و وجود برسند "، و بتوانند به سوی حقیقت کشانده شوند و روح فلسفی کسب کنند(16). اما این همه صرفاً مقدمه ای خواهد بود برای دیالکتیک(17)، که بدان وسیله آدمی فقط با نور عقل و بدون مدد حواس به کشف وجود مطلق آغاز می‌کند، تا اینکه "سرانجام به

وسیله‌ی مشاهده‌ی عقلانی به خیر مطلق نائل می‌شود و در آنجا به سر حد عالم معقولات می‌رسد ". و بدین گونه به تمام مراحل و مراتب "خط " ارتقاء خواهد یافت. بنابراین حاکمان منتخب شهر یا بهتر بگوییم کسانی که به عنوان نامزد برای مقام پاسداری انتخاب شده‌اند، کسانی که "تن و روان سالم " دارند و دارای فضیلتند، بتدریج مورد این تعلیم و تربیت قرار می‌گیرند، کسانی که در سی سالگی رضایت بخش بودن رفتار خود را به ثبوت رسانیده‌اند مخصوصاً برای پرورش در دیالکتیک برگزیده می‌شوند. آنان بعد از پنج سال که در این دوره‌ی تحصیل و مطالعه صرف کردند، "دوباره به درون غار فرستاده خواهند شد و مجبورند به خدمات نظامی یا دیگر کارهای مخصوص جوانان بپردازند ". تا بتوانند تجربه لازم زندگی را کسب کنند و نشان دهند که آیا، وقتی با وسوسه‌های گوناگون روبرو می‌شوند، "استقامت می‌ورزند یا تسلیم می‌شوند ". پس از گذشت پانزده سال از چنین دوره‌ی آزمایش و کارآموزی، کسانی که خود را ممتاز نشان داده اند(و در این هنگام پنجاه ساله خواهند بود) به مرحله‌ای خواهند رسید "که باید دیده نفس را به نور کلی که همه‌ی اشیاء را روشن می‌کند بگشایند، و خیر مطلق را مشاهده کنند؛ زیرا خیر مطلق الگو و نمونه‌ای است که آنان بر طبق آن شهر و زندگی افراد، و باقی‌مانده زندگی خویشتن را نیز، انتظام می‌بخشند، و فلسفه را وجهه نظر اصلی خویش قرار می‌دهند؛ اما وقتی نوبت آنان فرا رسید، رنج کارهای سیاسی را بر خود هموار می‌کنند، و برای خیر و مصلحت عامه حکومت را بر عهده می‌گیرند، نه به این عنوان که گویی کار بزرگی انجام می‌دهند، بلکه به ضرورت [اجرای تکلیف]؛ و وقتی دیگران را مانند خود پرورش دادند و آنان را به جای خویشتن برای اینکه حاکمان شهر باشند

گماردند، آنگاه به "جزایر سعادت " عزیمت خواهند کرد و در آنجا ماوی خواهند گرفت؛ و شهر برای آنان بناهای یادبود و آیین قربانی به پا خواهد ساخت، و اگر سروش غیبی معبد دلفی موافقت کند، از آن‌ها به عنوان نیمه خدایان، و به هر حال به عنوان نفوس سعادتمند و ملکوتی، تجلیل خواهد کرد".

افلاطون در کتاب‌های هشتم و نهم جمهوری نوعی فلسفه تاریخ می‌پروراند. شهر کامل شهر اشرافی (اریستوکراتیک) است؛ اما وقتی دو طبقه بالاتر برای تقسیم دارایی دیگر شهروندان متحد می‌شوند و آنان را عملاً به بردگان تبدیل می‌کنند، حکومت اشرافی به صورت حکومت متفاخران (تیموکراسی) در می‌آید. که غلبه و تفوق عنصر همت و اراده را نشان می‌دهد. بعد حُبّ مال و ثروت افزایش می‌یابد، تا اینکه تیموکراسی به الیگارشی (حکومت متنفذین و توانگران) مبدل می‌شد، و قدرت سیاسی می‌رود که به شرایط مالی وابسته و متکی شود. بدین‌گونه یک طبقه‌ی مسکین تحت حکومت متنفذان و متمولان پدید می‌آید، و در پایان بینوایان توانگران را از صحنه خارج می‌کنند و حکومت عامه (دموکراسی) برقرار می‌شود. اما عشق مفرط و نامعقول آزادی، که خصیصه‌ی دموکراسی است، بر سبیل عکس‌العمل به حکومت جباران منجر می‌شود. در آغاز قهرمان توده مردم به بهانه‌های موجه نما دارای نگهبان شخصی می‌شود، سپس بهانه را دور می‌افکند، که در او عقل حاکم است، نیکبخت‌ترین مردم است، همین‌طور دولت اشرافی بهترین و نیکبخت‌ترین دولت‌هاست؛ و درست همان‌گونه که جبار ستمگر، اسیر جاه‌طلبی و شهوت بدترین و بدبخت‌ترین آدمیان است، همین‌گونه شهری که جبار حاکم آن باشد بدترین و بدبخت‌ترین شهرهاست.

دولتمرد (مرد سیاسی)

مقارن پایان رساله‌ی سیاسی (مرد سیاسی، دولتمرد)، افلاطون نشان می‌دهد که علم سیاست، یا علم شهریاری و شاهانه، را نمی‌توان با مثلاً هنر سرلشکر یا هنر قاضی یکی گرفت، زیرا این هنرها جنبه‌ی کمک‌کننده و تأیید اجرایی دارد، سرلشکر به عنوان وزیر (مددکار) فرمانروا عمل می‌کند، قاضی بر طبق قوانینی که مقنن وضع کرده است رأی می‌دهد. بنابراین علم شهریاری باید نسبت به تمام این هنرها و علوم خاص برتر باشد. و آن را می‌توان چنین تعریف کرد: "آن علم عام که فوق همه آن هنرهاست، و قوانین را پاسداری می‌کند و همه‌ی امور دولت را سامان می‌بخشد و تاروپود همه‌ی آن‌ها را با هم به راستی و درستی می‌پیوندد " . وی این علم شهریار یا فرمانروا را از حکومت خود کامه ستمگر متمایز می‌داند، به این نحو که حکومت استبدادی صرفاً متکی بر زور و جبر است، در صورتی که حکومت دولتمرد یا پادشاه حقیقی "اداره ارادی دوپا داران مختار " است.

"عده‌ی کثیری از مردم، از هرگونه که باشند، نمی‌توانند معرفت سیاسی داشته باشند یا کشور را خردمندانه اداره و رهبری کنند "، بلکه "حکومت حقیقی در عده قلیلی، یا در یک فرد، یافت می‌شود "، و کمال مطلوب این است که حاکم (یا حاکمان) برای موارد فردی قانون وضع کنند. افلاطون اصرار می‌ورزد که قوانین باید تغییر کنند یا چنانکه اوضاع و احوال اقتضا می کند اصلاح و دگرگون شوند، و هیچ احترام موهومی برای سنت گذشته نباید مانع تقاضای روشن‌بینانه در مورد شرایط متغیر امور ونیازهای تازه باشد. درست همان‌گونه که بی‌معنی است که یک طبیب در مورد بیمار خود، وقتی به سبب شرایط متغیر سلامتش دستور غذایی

جدیدی لازم است، به حفظ دستور غذایی یکسانی اصرار ورزد، همین‌طور نامعقول خواهد بود که علی رغم اوضاع و احوال جدید به قوانین کهنه و منسوخ بچسبند. اما چون این، بیش از شناخت و شایستگی انسانی، مستلزم معرفت و صلاحیت الهی است، ما باید با چیزی که در مرتبه‌ی دوم قرار دارد، یعنی حکومت قانون، خرسند باشیم. حاکم، کشور را بر طبق " قانون " ثابت اداره می‌کند" . قانون " باید اقتدار مطلق داشته باشد، و هر کس که از قانون تخلف و تجاوز کند باید به مرگ محکوم شود.

حکومت می‌تواند حکومت یک تن یا تنی چند یا اشخاص بسیار (عامه مردم) باشد. اگر ما از حکومت‌های با نظم و اداره‌ی نیکو سخن بگوییم، در این صورت حکومت یک تن یعنی حکومت پادشاهی بهترین است (صرف نظر از صورت کمال مطلوب، که در آن پادشاه برای موارد فردی وضع قانون می‌کند). حکومت تنی چند در مرتبه‌ی دوم بهترین نوع حکومت است، و حکومت افراد کثیر بدترین نوع حکومت است. اما اگر از حکوت‌های بی‌قانون سخن بگوییم، دراین صورت بدترین حکومت، حکومت فردی است یعنی حکومت خودکامه ستمگر (زیرا می‌تواند بیشترین آسیب‌ها را بزند)، و بعد از آن حکومت عده‌ی قلیل است، و کمترین بدی را حکومت عامه (افراد کثیر) دارد. بدین‌سان دموکراسی، بنابر نظر افلاطون "از همه‌ی حکومت‌های قانونمند بدتر است، و از همه‌ی حکومت‌های بی‌قانون بهتر است "، "حکومت عامه از هر جهت ضعیف است و وقتی با دیگر حکومت‌ها مقایسه شود نمی‌تواند هیچ خیر بزرگ یا شر بزرگی برساند، زیرا در چنین دولتی کارها و اداره‌ی امور در میان عده‌ی کثیری از مردم تقسیم شده است ". از اظهارنظرهای افلاطون در مورد جباران ستمگر و نیز از

ملاحظات او در باب سیاستمداران که از معرفت احتراز می‌کنند و کسانی‌که "هواخواهان حزبی " نامیده می‌شوند پیداست که او درباره‌ی خودکامگان عوام‌فریب چه فکر می‌کند. این‌ها "حامیان بزرگترین بتها و خود نیز بت هستند؛ و در حالی‌که بزرگترین مقلدان و جادوگرانند، سوفسطایی به تمام معنی نیز هستند ".

قوانین

افلاطون در تصنیف قوانین ظاهراً تحت تاثیر تجربه شخصی بوده است. بدین‌سان می‌گوید که اگر دولتمرد روشنفکر با یک جبار یا شهریار روشنفکر و نیکخواه برخورد کند شاید بهترین شرایط برای تأسیس قانون اساسی مطلوب وجود خواهد داشت، زیرا حاکم مطلق العنان در وضعی خواهد بود که اصلاحات پیشنهاد شده را به موقع عمل می‌گذارد(31). تجربه‌ی (ناخوشایند) افلاطون در سیراکوز لااقل به او نشان داد که امید تحقق اصلاحات اساسی مطلوب در شهری که یک شخص بر آن حکومت می‌کند بهتر است تا در حکومت عامه‌ای نظیر دموکراسی آتن. همچنین افلاطون به وضوح تحت تأثیر تاریخ آتن، پیشرفتش به وضع یک امپراتوری بازرگانی و دریایی، و سقوطش در جنگ پلوپنزی، بود. زیرا در کتاب چهارم قوانین تصریح می‌کند که شهر در حدود هشتاد استادیوم (32) از دریا فاصله خواهد داشت– اگرچه حتی این فاصله خیلی نزدیک است– یعنی مدینه باید یک مدینه کشاورزی باشد، و نه یک مدینه بازرگانی، یک جامعه‌ی تولید کننده، و نه واردکننده. تعصب و تنفر یونانی در مخالفت با دادوستد وتجارب در این کلام وی آشکار می‌شود که "دریا همچون یک همدم روزانه خوشایند است، لیکن کیفیت تلخ و شوری دارد؛ زیرا معابر را از سوداگران و دکانداران

پر می‌کند. و در نفوس آدمیان سیرت‌های عهدشکنانه نااستواری پدید می‌آورد- مدینه را هم نسبت به شهروندان خود و هم نسبت به بقیه آدمیان بی وفا و غیردوستانه می سازد " .

دولت باید یک طرز حکومت حقیقی باشد. حکومت عامه (دموکراسی)، حکومت متنفذین (الیگارشی) و حکومت استبدادی (خودکامه ستمگر) نامطلوب است، زیرا اینها دولت‌های طبقه‌ای هستند و قوانینشان برای خیر و سود طبقات خاص وضع می شود و نه برای خیر و مصلحت کل جامعه دولت‌هایی که دارای چنین قوانینی هستند حکومت‌های واقعی نیستند بلکه حزب‌ها و دسته‌بندی‌هایی هستند و دعوی آن‌ها درباره‌ی عدالت لاف و گزافی بیش نیست.

حکومت نباید به کسی به دلیل ملاحظات تبار و نسب یا ثروت واگذار شود، بلکه به دلیل شخصیت و اهلیت و شایستگی برای فرمانروایی حکومت را باید به وی سپرد. و فرمانروایان باید مطیع قانون باشند. "جامعه ای که در آن قانون فوق حاکمان است، و فرمانروایان فروتر از قانونند، دارای رستگاری و هر برکت و نعمتی است که خدایان می‌توانند ببخشند ". افلاطون در اینجا دوباره بر آنچه قبلاً در رساله‌ی سیاسی گفته است تأکید می‌کند.

پس دولت نه برای خیر طبقه معینی از آدمیان، بلکه برای هدایت و رهبری زندگی نیکو، وجود دارد، و افلاطون در قوانین عقیده راسخ خود را درباره‌ی اهمیت نفس و توجه و مراقبت نفس دوباره با الفاظ روشن اظهار می‌کند. "پس از خدایان، الهی‌ترین چیزی که آدمی‌دار است نفس اوست که به راستی بیش از همه چیز متعلق به اوست "، و "همه‌ی طلایی که زیر زمین یا روی زمین است در مبادله با فضیلت کافی نیست ".

افلاطون مدینه‌های بزرگ را چندان خوش نداشت، و شمار شهروندان را در تعداد 5040 تعیین می‌کند، که می‌تواند قابل قسمت به پنجاه و نه عدد باشد و "تعداد لازم را هنگام جنگ و در زمان صلح و برای تنظیم قرار دادها و معاملات، به ضمیمه مالیات‌ها و بخش های شهری ارائه می دهد "(36). اما اگر چه افلاطون از 5040 شهروند سخن می‌گوید، از 5040 خانه نیز سخن می گوید،که مستلزم شهری است دارای5040 خانواده نه 5040 نفر. به هر صورت که باشد، شهروندان دارای خانه و زمین خواهند بود. زیرا، هر چند افلاطون صریحاً به کمونیسم (مرام اشتراکی) به عنوان کمال مطلوب می چسبد، در رساله قوانین برای بهترین نظام بندی که عملی تر است وضع قانون می کند. وی در عین حال برای جلوگیری از رشد یک جامعه ثروتمند و تجاری شرط و قیودی می اندیشد. مثلاً شهروندان باید پولی که تنها در میان خودشان رایج باشد و بقیه بشر آن را نپذیرند داشته باشند.

افلاطون نحوه تعیین و نصب و وظایف مقامات دولتی و قضایی را به تفصیل مورد بحث قرار می دهد: من به ذکر یک یا دو مطلب اکتفا خواهم کرد. مثلاً سی‌وهفت پاسدار قانون (نوموفیلاکس) وجود خواهند داشت، که هنگام انتخاب کمتر از پنجاه سال سن ندارند و منصب خود را حداکثر تا هفتاد سالگی حفظ خواهند کرد" . همه‌ی کسانی که سوار یا پیاده خدمت سربازی می‌کنند یا در دوره‌ی خدمت نظامی در جنگ شرکت داشته‌اند، در انتخابات مقامات دولت سهم خواهند داشت ". همچنین شورای شهر با 360 عضو انتخابی از هر طبقه مشخص جامعه نود نفر، تشکیل خواهد شد، رأی‌گیری ظاهراً به نحوی تعیین شده که انتخاب پیروان و طرفداران عقاید اقراطی را نامتحمل می‌سازد. تعدادی وزیر خواهند بود، مانند وزیرانی که

سرپرست و ناظرموسیقی و ورزش‌اند (دو وزیر برای هر یک، یکی برای تعلیم و تربیت، دیگری برای اداره‌ی مسابقات). اما مهمترین وزراء وزیر آموزش و پرورش خواهد بود که از جوانان، چه مرد و چه زن، سرپرستی خواهد کرد و باید دست کم پنجاه سال داشته باشد، "پدر فرزندانی که به طور قانونی به وجود آمده‌اند، هم پسر و هم دختر، یا به هر حال از یک جنس. کسی که انتخاب شده است و کسی که انتخاب‌کننده است باید در نظر بگیرد که این مقام از همه‌ی مقامات کشور مهمتر است "؛ قانونگذار نباید اجازه دهد که تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان کاری ثانوی و فرعی یا کیف ما اتفق شود.

هیئتی از زنان برای نظارت کردن بر زوجین به مدت ده سال بعد از ازدواج وجود خواهد داشت. اگر زن و شوهری در مدت یک دوره‌ی ده ساله فرزندانی پدید نیاوردند، باید درصدد جدایی و طلاق برآیند. مردان باید بین سنین سی و سی‌وپنج و دختران بین شانزده و بیست (بعداً هجده) ازدواج کنند. نقض وفاداری زناشویی سزاوار کیفر خواهد بود. مردان خدمت سربازی را بین بیست و شصت سالگی انجام خواهند داد، و زنان بعد از بچه آوردن و پیش از پنجاه سالگی. هیچ مردی پیش از سی سالگی و هیچ زنی پیش از چهل سالگی به امور دولتی منصوب نخواهد شد. قیود مربوط به نظارت دولت بر روابط زناشویی برای ما بسختی پذیرفتنی است، اما افلاطون بی شک آن‌ها را نتیجه منطقی این عقیده استوار خود می‌دانست که "عروس و داماد باید در این اندیشه باشند که برای جامعه بهترین و زیباترین نمونه‌های کودکانی را که می‌توانند به بار آورند."

افلاطون در کتاب هفتم از موضوع تعلیم و تربیت و روش‌های آن سخن می‌گوید. وی آن را حتی در مورد کودکان به کار می‌برد بدین معنی که کودکان باید غالباً در جنبش باشند، چه این کار اضطراب و هیجانات را در نفس خنثی و بی‌اثر می‌کند و "آسودگی و آرامش در نفس "(41) پدید می‌آورد. پسران و دختران از سه تا شش سالگی با هم در معابد تحت سرپرستی و نظارت بانوان بازی می‌کنند، اما در شش سالگی جدا خواهند بود. و تعلیم و تربیت دو جنس به طور جداگانه رهبری وهدایت می‌شود، هر چند افلاطون این نظر را ترک نمی‌کند که دختران باید بیش و کم از همان تعلیم و تربیت پسران برخوردار باشند. آنان در ورزش و موسیقی تعلیم و تربیت خواهند دید، اما موسیقی باید به دقت مورد مراقبت باشد، و گلچینی از اشعار توسط دولت فراهم خواهد شد. باید مدارسی ساخته شود و آموزگاران مزد بگیر (از میان بیگانگان) استخدام خواهند شد: کودکان و نوجوانان هر روز در مدارس حاضر خواهند شد، که در آن مدارس گذشته از موسیقی و ورزش به فراگرفتن حساب مقدماتی و نجوم و غیره خواهند پرداخت.

افلاطون برای جشن‌های دینی شهر (مدینه) وضع قانون می‌کند. در هر روزی "یک مقام دولتی دست کم یک قربانی به نام شهر و شهروندان و دارایی آنان به یکی از خدایان یا نیمه‌خدایان تقدیم خواهد کرد ". وی همچنین در موضوع کشاورزی و درباره‌ی آیین کیفری وضع قانون می‌کند. درباره‌ی موضوع اخیر افلاطون اصرار دارد که نسبت به وضع روانی زندانی باید توجه و بررسی به عمل آید. تمایزی که او بین آسیب (بلابه) و جور و ستم (آدیکیا) قائل می

شود(43) به فرقی که ما میان یک عمل عرفی و یک عمل جنایی قائل می شویم تقریباً شبیه است.

در کتاب دهم، افلاطون پیشنهادهای مشهور خود را برای مجازات انکار خدا و ارتداد و خلاف دین مطرح می‌کند. قول به اینکه جهان محصول حرکات عناصر جسمانی، فاقد عقل و ادارک، است الحاد و انکار خداست. برضد این موضع افلاطون استدلال می‌کند که حرکت باید منشأ داشته باشد، و در نهایت ما باید اصلی که به خود متحرک است داشته باشیم، که نفس یا روح است. (افلاطون اعلام می‌کند که باید بیش از یک نفس علت و عهده‌دار امور جهان باشد، چنانکه علاوه بر نظم بی‌نظمی و آشفتگی وجود دارد، لیکن ممکن است بیش از دو نفس وجود داشته باشد.

یک عقیده خلاف دین و کفرآمیز زیان‌آور این است که خدایان را به انسان کاری و اعتنائی نیست(44). افلاطون بر ضد این عقیده چنین استدلال می‌کند :

- ✓ خدایان نمی‌توانند فاقد نیروی رسیدگی و مراقبت نسبت به امور کوچک باشند.
- ✓ خدا نمی‌تواند نسبت به جزئیات بی‌مبالات یا خیلی سخت‌گیر باشد. حتی یک مخترع و صنعتکار انسانی به امور جزئی توجه و عنایت دارد.
- ✓ مشیت و عنایت الهی مستلزم "دخالت " در قانون نیست. عدالت الهی به هر حال در توالی زندگی‌ها تحقق خواهد یافت.

یک عقیده‌ی خلاف دین که مضرتر است این است که خدایان رشوه ستانند، یعنی می‌توان آنان را به وسیله‌ی تقدیم رشوه‌ها (هدایا) وادار کرد که ستمگری و بیداد را اغماض کنند. در

مخالفت با این عقیده افلاطون استدلال می‌کند که ما نمی‌توانیم فرض کنیم که خدایان مانند ناخدایند که به وسیله‌ی شراب می‌توان وادارشان کرد که از وظیفه خود غفلت کنند و کشتی و دریانوردان را به تباهی و هلاکت بکشانند، یا مانند ارابه رانی که [در مسابقه ها] می‌توان به آن‌ها رشوه داد تا پیروزی را به دیگر ارابه رانان تسلیم کنند، یا مانند شبانانی که اجازه می‌دهند گله مورد دستبرد قرار گیرد به این شرط که آن‌ها در تاراج سهمی داشته باشند. فرض هر یک از این امور، در حکم ارتکاب عمل کفرآمیز است. افلاطون مجازات‌هایی پیشنهاد می‌کند که بر کسانی تحمیل می‌شود که ثابت شده باشد که مرتکب گناه کفر و الحاد شده‌اند. یک مرتد اخلاقاً بی‌آزار با دست کم پنج سال بازداشت در دارالتادیب مجازات می‌شود، و در اینجا اعضاء "شورای شبانه "، به دیدار او خواهند رفت و با او درباره‌ی خطای راه و روشش گفتگو خواهند کرد(به احتمال قوی کسانی که مرتکب دو گناه مهمتر و خطرناک‌تر باشند مدت طولانی‌تری در حبس خواهند ماند). مجازات محکومیت ثانوی مرگ است. اما بیدینانی نیز که بر سر خرافات دیگران به منظور منافع خودشان معامله و سوداگری می کنند، یا کسانی که فرقه‌های غیراخلاقی بنیاد می‌نهند، در تمام عمر در یک بخش بسیار دور و جدا از شهر زندانی می‌شوند و هنگام مرگ جسد آنان را به گور نخواهند سپرد و دور خواهند افکند، و با خانواده‌های آنان محجوران و صغیران شهر که باید تحت قیمومت و سرپرستی قرار گیرند رفتار خواهد شد. به عنوان معیار سلامت و امنیت، افلاطون مقرر می دارد که هیچ پرستشگاه خصوصی یا مراسم ویژه‌ای مجاز نخواهد بود. به عقیده‌ی افلاطون پیش از اقدام برای تعقیب به علت بدبینی، پاسداران قانون باید تعیین کنند که "آیا آن عمل به طور جدی انجام شده

است یا تنها از روی نادانی ورفتار سبک کودکانه". در میان مطالب مربوط به قانون که در کتاب‌های یازدهم ودوازدهم مفصلاً بحث شده است می توانیم نکات ذیل را به عنوان نکات سودمند ذکر کنیم :

– افلاطون می‌گوید که امری خارق العاده است اگر در "شهری که حکومت و سازمان نسبتاً منظم و خوبی دارد " آزادمردی یا بنده‌ی نیک‌رفتاری به منتهای بینوایی و فقر بیفتد. بنابراین حکمی علیه گدایان صادر خواهد شد، و گدای حرفه‌ای را از کشور بیرون می‌رانند، "تا کشور ما از این‌گونه حیوانات پاک بماند. "

– مرافعه‌جویی یا عمل تنظیم و رهبری مرافعات و دعاوی به منظور کسب سود، و همین‌طور کوشش برای ترغیب دادرسان به بی‌عدالتی، مستوجب مجازات مرگ خواهد بود.

– در مورد اختلاس از صندوق و دارایی عمومی، اگر متخلف یک شهروند باشد به وسیله‌ی مرگ مجازات خواهد شد، زیرا اگر مردی که از تعلیم و تربیت مدنی برخوردار بوده است چنین رفتار کند، علاج ناپذیر است. اما اگر متخلف بیگانه یا برده‌ای باشد، هیئت دادرسان با در نظر گرفتن این امر که وی احتمالاً علاج ناپذیر نیست (50) برایش تعیین مجازات خواهد کرد.

–هیئتی از داوران کارگزاران دولت (اویثینوی) تعیین و نصب خواهد شد تا حساب‌های مقامات دولتی را در پایان مدت کارشان مورد رسیدگی و ممیزی قرار دهد.

" شورای شبانه " (که صبح زود پیش از کار روزانه تشکیل می‌شود) مرکب خواهد بود از ده پاسدار قانون (نوموفیلاکس) که ارشد و بزرگترند، وزیر و وزرای سابق آموزش و پرورش، و

ده مرد منتخب میان سنین سی و چهل. این شورا شامل مردانی خواهد بود که چنان پرورش یافته‌اند که می‌توانند وحدت و کثرت را مشاهده کنند، و می‌دانند که فضیلت یکی است (یعنی مردانی که تربیت دیالکتیکی دارند) و همچنین تعلیم و تربیت لازم را در ریاضیات و نجوم دیده‌اند و می‌توانند عقیده‌ای راسخ درباره‌ی عمل عقل الهی در جهان داشته باشند. بدین ترتب این شورا، که مرکب از مردانی است که به خدا و نمونه ایدئال خیر معرفت دارند، قادر خواهد بود که بر قانون اساسی مراقبت کند و "منجی حکومت ما و قوانین ما باشد ".

–برای اجتناب از آشفتگی و بدعت‌ها و بی‌ثباتی، کسی مجاز نخواهد بود که بدون تصویب و تجویز دولت به خارج سفر کند، وآن هم تنها وقتی مجاز خواهد بود که بیش از چهل سال داشته باشد (البته بجز در موارد لشکرکشی و مأموریت نظامی). کسانی که به خارج می‌روند در بازگشت "به جوانان می‌آموزند که مؤسسات دیگر دولت‌ها نسبت به نهادهای خودشان فروترند ". مع ذلک، دولت "ناظران " ی به خارج می‌فرستد تا ببینند آیا چیز قابل تحسینی در خارج هست که اقتباس آن بتواند در وطن مفید باشد. این مردان نباید کمتر از پنجاه یا بیش از شصت سال داشته باشند، و در بازگشت باید گزارشی به "شورای شبانه " بدهند. نه تنها دیدارهای شهروندان از کشورهای خارج، بلکه دیدارهای مسافران خارجی نیز، تحت نظارت و سرپرستی دولت خواهد بود. کسانی که صرفاً به دلائل بازرگانی به کشور می‌آیند تشویق و ترغیب نخواهند شد که با شهروندان درآمیزند، و حال آنکه با کسانی که برای مقاصدی که حکومت تصویب کرده است می آیند به عنوان میهمانان دولت رفتاری محترمانه به عمل خواهد آمد.

– بردگی : از قوانین کاملاً روشن است که افلاطون نظام بردگی را پذیرفته است؛ او معتقد است که برده دارایی خداوند خویش است، و این دارایی قابل انتقال به دیگری است. به علاوه، در حالی‌که در آتن عصر او کودکان حاصل ازدواج میان یک کنیز و یک آزاد مرد ظاهراً آزاد شناخته می‌شدند، افلاطون حکم می‌کند که کودکان همیشه متعلق‌اند به مالک کنیز، اعم از اینکه ازدواج با یک آزاد مرد باشد یا یک بنده آزاد شده. در بعضی جهات دیگر افلاطون خود را سختگیرتر از عرف معمول آتنی معاصر خود نشان می‌دهد. و از حمایت بردگان که قانون آتنی با آن موافقت کرده بود سرباز می‌زند، درست است که او برای حمایت از برده حقوق و اعتبار عمومی مقرر می‌دارد (مثلاً هر کس برده‌ای را بکشد تا مانع شود که وی اطلاعی درباره‌ی تخلفی در مقابل قانون بدهد، با او همان رفتار خواهد شد که گویی یک شهروند را کشته است. و به او اجازه می‌دهد که در موارد وقوع جنایت آگاهی خود را بدون اینکه تسلیم شکنجه شود ارائه دهد؛ لیکن درباره‌ی اجازه برای اقامه‌ی دعوی و پیگرد عمومی علیه مردی که نسبت به برده خود مرتکب زیاده‌روی و انحراف از عدالت(هیبریس) شده است، و قانون آتنی آن را اجازه داده بود، هیچ ذکر صریحی وجود ندارد. اینکه افلاطون از روش دور از تفکر تکلفی که در رفتار با بردگان در آتن دموکراتیک به کار می‌رفت ناخشنود بود از جمهوری آشکار است، لیکن یقیناً نمی‌خواست که از رفتار خشونت‌آمیز نسبت به برده حمایت کند. بدینگونه در قوانین، هر چند وی اعلام می‌کرد که "بردگان باید چنانکه سزاوارند تنبیه و مجازات شوند، و نه اینکه به پند و اندرز دادن اکتفا شود که گویی آزاد مردند، که این کار فقط آنان را مغرور می‌کند "، و "زبانی که برای یک خدمتکار به کار برده می‌شود باید با

لحن امر و فرمان باشد، و ما نباید با آنان مزاح کنیم، اعم از اینکه زن باشند یا مرد "؛ **وی صریحاً می‌گوید** که "ما باید از آن‌ها به دقت مواظبت و نگهداری کنیم، نه تنها به خاطر آنان، بلکه بیشتر به خاطر خودمان. و رفتار درست و مناسب در مورد بردگان این است که با آن‌ها بدرفتاری نکنیم، و اگر ممکن باشد حتی نسبت به آنان بیشتر عدالت کنیم تا با کسانی که با ما برابرند]افراد آزاد[؛ زیرا کسی که واقعاً و طبیعتاً عدالت را محترم می‌شمارد و حقیقتاً از ظلم بیزار و متنفر است، در معامله و رفتار خود با آن طبقه از آدمیان که نسبت به آنان به آسانی می‌تواند ستمکار باشد شناخته می شود " . بنابراین ما باید نتیجه بگیریم که افلاطون نظام بردگی را مطلقاً پذیرفته است و در مورد رفتار با بردگان، نه آسان‌گیری و نرمی آتنی را می‌پسندیده است و نه بیرحمی و خشونت اسپارتی را .

– جنگ: در نخستین کتاب قوانین، کلینیاس کرتی اظهارنظر می‌کند که مقررات کرت را قانونگذار با توجه به جنگ تنظیم و تعیین کرده است. هر شهری طبیعتاً در حال جنگ با هر شهر دیگر است، "نه اینکه در واقع کسانی آن را اعلام کرده باشند بلکه حالتی است دائمی ". **مگیلوس، اهل لاکدمون**، با او موافق است. اما بیگانه آتنی خاطر نشان می کند (الف) در مورد جنگ مدنی یا داخلی، بهترین قانونگذار سعی می‌کند که از وقوع جنگ در کشور خود جلوگیری کند، یا، اگر جنگی آغاز شد خواهد کوشید تا دسته های متخاصم را در یک دوستی پایدار و صلح و آشتی دهد، و ب) درباره‌ی جنگ داخلی یا بین‌المللی، دولتمرد حقیقی نحوه‌ی عمل را هدف قرار خواهد داد. و اما نیکبخت کشور، که در صلح و حسن نیت تأمین می‌شود، بهترین چیز است. بنابراین هیچ قانونگذاری صلح را برای جنگ ترتیب نمی‌دهد بلکه جنگی

را که تجویز می‌کند برای صلح است. بدین‌سان افلاطون هرگز دارای این عقیده نیست که خط‌مشی سیاسی برای جنگ است، و با هواخواهان تند و کینه‌توز سیاست نظامی در زمان‌های جدید همدمی و همفکری ندارد. وی خاطر نشان می‌کند که "بسا پیروزی که برای صاحبانش زیان آور است، اما تربیت هیچگاه زیان آور نیست."

نکات دیگر درباره‌ی نظریات سیاسی افلاطون

-وقتی که آدمی درباره‌ی حیات انسانی، درباره‌ی خیر ودرباره‌ی زندگی نیکو می‌اندیشد، چنانکه افلاطون اندیشید، آشکار است که نمی تواند روابط اجتماعی را نادیده بگیرد. آدمی در یک جامعه، نه تنها در اجتماع خانواده بلکه همچنین در اجتماعی وسیعتر، متولد می‌شود و در این جامعه است که باید خوب زندگی کند و به هدف و غایت خود نائل شود. او نمی‌تواند چنان رفتار کند که گویی یک واحد جداست که تنها برای خود زندگی می‌کند. معهذا، اگر چه هر متفکری که به دیدگاه انسان‌گرایانه و مقام و سرنوشت انسان علاقه‌مند است باید برای خودش نظریه‌ای درباره‌ی روابط اجتماعی انسان خود را به عنوان یک عضو غیرفعال قدرت مطلقاً بزرگی- مثلاً امپراتوری ایران- احساس کند که در آن از وی خواسته نمی‌شود که نقش فعالی ایفا کند، مگر به عنوان مودی مالیاتی یا سرباز، آگاهی سیاسی وی به ندرت تحریک و بیدار می‌شود: برای او این مطلق‌العنان یا آن دیگری، این امپراتوری یا آن دیگری، ایرانی یا بابلی، چندان تفاوتی نمی‌کند. اما وقتی که انسانی متعلق به جامعه‌ای سیاسی باشد که در آن از او خواسته شود که بار مسئولیت خود را به دوش بگیرد، و در آن جامعه نه تنها وظایف بلکه حقوق و فعالیت‌هایی نیز داشته باشد، در آن صورت از لحاظ سیاسی آگاه و هوشیار بار

می‌آید. برای انسانی که از لحاظ سیاسی ناآگاه است دولت ممکن است به عنوان چیزی به نظر آید که در مقابل او قرار دارد، بیگانه اگر نه سرکوبگر، و به این تصور متمایل خواهد شد که راه نجاتش گویی از طریق فعالیت فردی و شاید از طریق همکاری با دیگر جوامع است تا با قدرت اداری حاکم :

– او مستقیماً برانگیخته نخواهد شد که نظریه ای از دولت در ذهن خود بسازد. از سوی دیگر، برای انسانی که از لحاظ سیاسی آگاه است، دولت، همچون هیئتی به نظر می‌آید که وی در آن سهم و نقشی دارد، و آن را به گونه ای ادامه خویشتن می‌انگارد، و بدین ترتیب برانگیخته خواهد شد تا به عنوان صاحب اندیشه ای ژرف بین نظریه ای از دولت در ذهن خود بسازد.

– یونانیان این آگاهی سیاسی را در درجه‌ای بسیار پیشرفته داشتند: زندگی خوب برای آنان جدا از مدینه یا دولتشهر (پلیس) غیر قابل تصور بود. پس چه چیز طبیعی تر از اینکه افلاطون، که درباره‌ی زندگی خوب به طور کلی، یعنی زندگی خوب انسان از این حیث که انسان است، می‌اندیشید، درباره‌ی کشور نیز از این حیث که کشور است، یعنی دولت شهر ایدئال(مدینه فاضله) بیندیشد؟ وی فیلسوف بود و به اندازه‌ای که به شهر ایدئال (مدینه فاضله)، یعنی "صورت " یا مثالی که علاقه‌مند نبود. البته این سخن به معنی انکار آن نیست که تصور افلاطون درباره‌ی دولتشهر تا اندازه‌ی زیادی تحت تأثیر طرز عمل دولتشهر یونانی معاصر او بود– طور دیگری نمی‌توانست باشد؛ اما وی اصولی را کشف کرد که در اساس حیات سیاسی قرار دارد، و بنابراین می‌توان به نحو حقیقی گفت که بنیاد نظریه‌ی فلسفی "دولت " را نهاده است. می‌گوییم یک نظریه‌ی فلسفی دولت، زیرا یک نظریه اصلاح مستقیم کلی و عام نیست،

در صورتی که بیان افلاطون درباره‌ی دولت مبتنی بر طبیعت دولت من حیث هی است، و بنابراین برای کلی بودن مطرح شده است، یعنی خصیصه‌ای که برای یک نظریه‌ی فلسفی دولت اساسی است. کاملاً درست است که افلاطون اصلاحاتی را مورد بحث قرار داده است که فکر می‌کرد به علت شرایط واقعی دولت‌های یونانی ضرورت دارد، و نظریه‌ی او بر زمینه‌ی دولتشهر (پلیس) یونانی طرح‌ریزی شده بود؛ لیکن از آنجا که وی عام و کلی بودن را در نظر داشت، که پاسخگوی همان طبیعت حیات سیاسی باشد، باید مجاز باشد که طرح نظریه‌ای فلسفی درباره دولت را بریزد.

– نظریه‌ی سیاسی افلاطون و ارسطو در واقع بیان تفکر ثمربخش بعدی درباره‌ی طبیعت و خصائص دولت را فراهم کرده است. بسیاری از جزئیات جمهوری افلاطون ممکن است در عمل غیر قابل تحقق و حتی در صورت عملی بودن نامطلوب نیز باشد، لیکن فکر بزرگ وی درباره‌ی دولت این است که دولت زندگی نیکوی آدمی را ممکن می‌سازد وآن را ترفیع می‌بخشد و به هدف دنیوی و رفاه و آسایش انسان کمک می‌کند. این نظر یونانی درباره‌ی دولت، که نظر سن‌توماس نیز هست، برتر از نظری است که می‌توان آن را به عنوان اندیشه آزادیخواه (لیبرال) درباره‌ی دولت شناخت، یعنی این نظر که دولت را نهادی می‌داند که وظیفه‌ی آن حفظ دارایی خصوصی و، به طور کلی، نشان دادن رفتار و روشی منفی نسبت به اعضاء دولت است. البته در عمل حتی طرفداران این نوع نظر راجع به دولت ناگزیر بوده‌اند که سیاست **"لسه فر"** را رها کنند، لیکن نظریه آنان در مقایسه یونانیان بی‌حاصل و تهی و منفی است.

– با وجود این، به اغلب احتمال فردیت به قدر کافی توسط یونانیان مورد تاکید واقع نشده است، چنانکه حتی هگل توجه کرده است. "افلاطون در جمهوری خود اجازه می‌دهد که حکام افراد را در طبقه خاصشان قرار دهند، و کارها و مشاغل خاصی را برای آنان معین کنند. در تمام این روابط فقدان اصل آزادی شخصی وجود دارد. " همچنین نزد افلاطون "حق اصل آزادی شخصی ادا نمی شود " . نظریه‌پردازان عصر جدید که بر نظریه "قرار داد اجتماعی " تأکید کرده‌اند بر این مطلب پرتو روشنی افکنده‌اند. در نظر آنان آدمیان طبیعتاً اتم‌هایی هستند که اگر در رقابت متقابل نباشند جدا و غیر متحدند، و دولت صرفاً شیوه و تدبیری است برای اینکه آنان را حتی‌الامکان در این وضع نگاه دارد و در عین حال مراقب نگاهداشت صلح وامنیت دارایی خصوصی باشد. این نظر یقیناً متضمن حقیقت و ارزشی است به طوری که فردگرایی متفکرانی **مانند لاک**. باید با نظریه جمع‌گراتر دولت که فلاسفه‌ی بزرگ یونانی تصدیق و تأیید کرده‌اند ترکیب شود. به علاوه، دولتی که هر دو جنبه حیات انسانی را با هم ترکیب می‌کند باید موضع و حقوق جامعه فوق طبیعی، یعنی کلیسا را تصدیق کند. معهذا باید متوجه باشیم که اجازه ندهیم اصرار بر حقوق کلیسا و اهمیت غایت فوق طبیعی انسان ما را

مفهوم مرکزی فلسفه افلاطونی در نظر گرفتن تفکیک بین دو نوع از واقعیت است:
واقعیتی که محسوس است، ولی پیچیده و نامفهوم است و واقعیتی که غیر قابل مشاهده و نامحسوس است، ولی معقول، روشن و قابل فهم است. در نظر گرفتن این مفهوم، برای نظریه اشکال، اساسی و ضروری است.

ب) دیدگاه ارسطو

از نظر ارسطو نیز دولت وظیفه دارد علاوه بر تأمین نیازهای مادی شهروندان، بستر رشد اخلاقی و معنوی آنان را فراهم سازد، بلکه دستیابی به خیر اخلاقی هدف و غایت اصلی

تشکیل مدینه و دولت شهر است. **به نظر ارسطو، سه نوع نیک‌بختی و سعادتمندی برای انسان متصور است.**

- خوبی‌های خارجی که عبارت است از یاران، خانواده و رفاه مادی و برخورداری از امکانات مورد نیاز زندگی همراه با آسایش.
- خوبی‌های جسمی، یعنی سلامتی و کامیابی‌های جسمانی.
- خوبی‌های روح و فضایل اخلاقی.

از این سه نوع سعادتمندی و خوبی، فضایل اخلاقی مهمتر است؛ زیرا دو نوع اول زمانی مفید و ثمر بخش‌اند که بستر خوبی‌ها و فضایل روحی فراهم گردیده باشد.

همچنین در تاریخ فلسفه‌ی کاپلستون، نظریه‌ی ارسطو درباره‌ی غایت حکومت اینگونه تقریر شده است: «مدینه، [دولت شهر یونانی]، مانند هر اجتماع دیگری برای غایتی وجود دارد. این غایت در مورد مدینه خیراعلای انسانی، یعنی زندگی اخلاقی و زندگی عقلانی است.

بنابراین، بهترین دولت از نظر ارسطو، دولتی است که شهروندان را در رسیدن به زندگی خوب مدد رساند. این هدف به نظر وی از طریق تربیت، تغییر عادات و تقویت نیروی استدلال و توانایی عقلی آنان، قابل تحقق است. گرچه نظریه‌ی سیاسی افلاطون و ارسطو تفاوت‌هایی دارند که مجال بیان آن نیست، اما به نظر هردو اساساً، دولت نهاد تربیتی است و باید تربیت و هدایت جوانان را به عهده بگیرد. به اعتقاد آنان، گرچه مدینه برای غایات ساده زندگی (عمدتاً نیازهای اقتصادی) به وجود می‌آید، اما بقای آن برای تأمین زندگی نیک، یعنی زندگی همراه با فضیلت و مقرون به سعادت است. از نظر آنان، اساساً دولت نهاد تربیتی است.

لازم به یادآوری این است که توجه و تأکید فیلسوفان یونان بیشتر بر سعادت و فضیلت دنیوی است و درباره‌ی حقیقت سعادت اخروی، راه رسیدن به آن و وظیفه‌ی دولت در قبال آن دیدگاه روشن و صریحی ارائه نکرده‌اند.

ارسطو می‌گوید : دولت به خاطر زیستم بوجود می‌آید و به خاطر خوب زیستن ادامه می‌یابد. از نظر برخی از متفکران اخلاقی نیز دولت باید خوب رفتار کردن را بی‌وقفه پرورش دهد، زندگی اخلاقی مردم را اصلاح و کنترل کند و آب وخاک را برای انسان قابل زیست وراحت گرداند. در سده های 18 و 19 میلادی دولت حکومت یک پلیس بود. فردگرایی درحد کامل وجود داشت و اجازه نمی‌داد دولت یا حکومت کمترین دخالتی درکارها بکند. در سده‌ی 20 دولت به یک نوع تعاونی خدمات اجتماعی تبدیل شد. و درعصر حاضر دولت رفاه شعار اصلی سیاستمداران شده است.

ج) فارابی

فارابی دراین‌باره دولت می‌نویسد:

حاکم حقیقی کسی است که هدف و مقصود او از فن حکومت، که عهده‌دار تدبیر شهرها است، این باشد که خود و اهل مدینه را به سعادت حقیقی برساند. غایت و هدف حکومت نیز همین است. لازمه‌ی این هدف، آن است که حاکم مدینه‌ی فاضله به بالاترین مرتبه سعادت رسیده باشد؛ زیرا او سبب سعادت اهل مدینه است.

وی اغراض دیگر از جمله مجد و بزرگی، رفاه اقتصادی، لذت و قدرت را غایت، هدف حکومت و تدبیر مدینه نمی‌داند. فارابی براساس باورهای اسلامی، افزون بر نقش حکومت

در دستیابی به فضیلت و سعادت‌مندی دنیوی، کامیابی اخروی را نیز در نظر دارد و حیات دنیوی را مقدمه و وسیله‌ای برای سعادتمندی اخروی می‌داند. از این‌رو، حکومت را موظف به هدایت افراد به سوی سعادت اخروی می‌داند.

دیدگاه فیلسوفان مدرن و معاصر غرب

در مقابل دیدگاه سنتی و کلاسیک، در دوره‌ی مدرن، دیدگاه‌های دیگری در این موضوع پدید آمد. در میان نظریه‌پردازان سیاسی غرب، بعد از عصر نوزایی، دو نظریه‌ی عمده در باب وظایف، حدود اختیارات حکومت و قلمرو دخالت حکومت در زندگی شهروندان وجود دارد. این دو نظریه، از جهت نوع موضع‌گیری در باب تعیین اهداف و وظایف حکومت در دو قطب مقابل قرار دارند. یک نظریه، وظیفه‌ی حکومت را تأمین خیر و صلاح شهروندان البته در محدوده‌ی حفظ نظم و امنیت می‌داند و دیگری، وظیفه آن را تأمین منافع حاکم و حفظ قدرت از هر طریق ممکن اعلام می‌کند. نظریه‌ی دوم، که به ماکیاولیسم معروف است، پیش از دیدگاه دولت آزادی خواه و لیبرال مآب تبیین می‌شود.

الف) دیدگاه ماکیاول

نیکولوماکیاول نظریه پرداز سیاسی ایتالیایی (1527–1469)، بر اساس دیدگاه خاصی که درباره‌ی طبیعت و سرشت انسان دارد و به لحاظ مبنای الحادی و ماده‌گرایی، در ارایه‌ی دیدگاه سیاسی خود به هیچ وجه پیروی ازحق، عدالت و رعایت اصول اخلاقی در نظر نمی‌گیرد. وی معتقد است که شهریار باید از آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها دست بردارد و به واقعیات

توجه کند. به لحاظ واقعیت انسان حیوانی است که از دیگر حیوانات کمی مکارتر است، ولی مانند دیگر حیوانات دَدْمَنش است. این نظریه، همان مکتب ماکیاولیسم است که عنصر متعالی و الهی انسان را انکار می‌کند. بر این اساس، هدف حکومت برآوردن خواسته‌های فرمانروایان وخدمت به او است. حکومت هیچ وظیفه‌ای جز حفظ و تحکیم قدرت ندارد. طبق دیدگاه او، بر شهریار لازم است به اقتضای موقعیت از حیله و زور استفاده کند و در آنِ واحد، مظهر روباه و شیر باشد.

ب) دیدگاه هابز

طبق رویکرد برخی از فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی از جمله توماس‌هابز هدف اصلی از تشکیل حکومت، ایجاد نظم و امنیت است، اگرچه این هدف با ظلم و سلب آزادی‌های فردی به دست آید. توماس هابز از فیلسوفان انگلیسی بعد از رنسانس نیز وظیفه‌ی دولت را حفظ نظم و امنیت می‌داند. به نظر وی حاکم که از طریق قرارداد و واگذاری قدرت از سوی مردم حاکمیت می‌یابد، در تأمین اهداف خود مطلق العنان است.

«غایت آن عهد و میثاق [که از طریق آن حاکمیت به فرد یا گروهی واگذار می‌شود] این است که آدمیان در بین خود به صلح و آرامش زندگی کنند و از گزند دیگران مصون بمانند». به اقتضای این دیدگاه امنیت محور، که بر انسان‌شناسی خاص وی مبتنی است، خود خواهی، بد سرشتی و گرگ‌سانی انسان در آن مفروض است. هابز هیچگاه مخالفت با حاکم و نقض میثاقی را که منجر به سلطه‌ی مطلقه حاکم می‌شود، روا نمی‌داند. وی معتقد است که حق داوری و تشخیص مصالح از وظایف اختصاصی حاکم است، ارتکاب ظلم و ستم از سوی

حاکم نسبت به افراد نارواست؛ زیرا از این جهت که مردم حق حاکمیت را به او واگذار نموده، اعمال حاکم، به منزله‌ی اعمال خود مردم است، پس حاکم در اعمال حاکمیت به منظور حفظ قدرت و امنیت مطلق‌العنان است. از این‌رو، حاکم در برابر مردم پاسخ‌گوی اعمال خود نیست. در نتیجه، مردم حق شورش بر ضد حکومت یا مجازات حاکم را ندارند. از دیدگاه هابز، هیچ قدرتی بالاتر از قدرت حاکم یا در عرض آن نیست. از این‌رو، قدرت حاکم عرفی از قدرت روحانی نیز برتر است و صاحبان مقامات روحانی باید از سوی حاکم منصوب شوند و تابع او باشند. اشتراک نظر دارند. تفاوت دیدگاه هابز با نظریه ماکیاول در این است که ماکیاول در نظریه خود در پی حفظ منافع حاکم و تحکیم قدرت او است، ولی هابز مطلق‌العنان بودن حاکم را برآمده از مبنای مشروعیت حکومت، که نظریه حق طبیعی و واگذاری قدرت به حاکم است، در راستای حفظ منافع افراد مطرح نموده است.

ج) لیبرال دموکراسی

در روزگار ما نظریه‌ی رایج در غرب، لیبرال دموکراسی است که هواخواه دولت حداقلی است. لیبرالیست‌ها به جای عدالت، بیشتر بر آزادی افراد در سه عرصه‌ی اصلی، یعنی فرهنگ، سیاست و اقتصاد تأکید دارند. معنای مورد نظر از آزادی معنای سلبی، یعنی نبودن فشار و اجبار و تحمیل بیرونی است که بر این اساس، افراد در تصمیم‌گیری‌های خود مستقل باشند و دخالت دولت و نهادهای وابسته به آن باید به کمترین میزان ممکن برسد. به اعتقاد آنان، دولت باید در حوزه‌ی اقتصاد دخالت نکند؛ زیرا با دخالت دولت در این حوزه، نظم طبیعی از بین می‌رود. در حالی‌که، ساز و کار بازار آزاد، بهترین شیوه برای پیشرفت اقتصادی است.

حوزه‌ی فرهنگی و ارزشی نیز باید از دخالت دولت مصون باشد و امور اعتقادی و دینی نیز به عنوان حریم و حوزه‌ی خصوصی اشخاص از قلمرو دخل و تصرف حکومت معزول است.

جین‌همپتن می‌نویسد:

یک حوزه اتفاق نظر میان لیبرال‌ها این است که حکومت باید پایبند به تساهل و تسامح در قبال دیدگاه‌ها و نظرها و فرهنگ‌های متفاوت مردمش باشد. در کل، خود را به هیچ وجه وارد حوزه‌ی تصمیمات افراد در مورد بهترین راه برای هدایت زندگی شان نکند.

این دیدگاه در برابر مقوله‌ی عدالت بی‌تفاوت نیست، اما تفسیر خاصی از عدالت دارد. از نظر آنان عدالت به معنای فراهم آوردن شرایط و ساختار اجتماعی خاصی است که افراد بتوانند آزادانه فعالیت کنند و با اتکا به استعداد و تلاش‌های خود، مالک محصول و درآمد خود باشند. در این دیدگاه نتایج اهمیتی ندارد؛ یعنی اگر نتیجه‌ی ساختار اجتماعی رقابتی و آزاد، انباشت ثروت در دست عده‌ای اندک و فقر مفرط اکثریت باشد، بازهم عدالت خدشه‌دار نشده است؛ زیرا این نتیجه در اثر رقابت آزاد در چارچوب قانون به دست آمده است. این دیدگاه را عدالت مبادله‌ای می‌نامند. طبق این دیدگاه، دولت به بهانه‌ی فقرزدایی یا حمایت از بیکاران حق دخالت و گرفتن دارایی‌های مردم و وضع قوانین محدود کننده ندارد؛ زیرا این دخالت سلب آزادی و خلاف عدالت است. در این دیدگاه دخالت دولت باید به حداقل برسد و دولت حق ندارد نتایج برآمده از این ساختار را تعدیل کند.

د) دیدگاه جان رالز

برخی دیگر از لیبرالیست‌ها، ساختار سیاسی – اجتماعی و نظام حقوق و وظایف را زمانی عادلانه می‌دانند که به توزیع عادلانه ثروت، و امکانات و خیرات در جامعه کمک کند. نظریه‌پرداز سیاسی معاصر، جان رالز از این دسته از نظریه‌پردازان و عالمان سیاسی است. این تلقی از عدالت، به عدالت توزیعی موسوم است. نظر سوسیال دموکرات‌ها نیز در برخی جهات با دیدگاه عدالت توزیعی مشابهت دارد.

اشتراک موضع نظریه‌پردازان لیبرال مسلک، اعم از مدرن و معاصر غرب، در این باب است که حکومت‌ها در حوزه‌ی دین، معنویت و ارزش‌ها حق دخالت به صورت ایجابی یا سلبی را ندارد. هدایت و سعادت افراد مربوط به حوزه و حریم خصوصی افراد است و از قلمرو دخالت دولت خارج است. در نگرش نظریه‌پردازان مدرن و معاصر، آنچه اولویت دارد، تأمین امنیت، صیانت از آزادی‌ها، فراهم نمودن شرایط برای فعالیت‌های آزاد اقتصادی و تأمین زندگی مطلوب شهروندان از نظر مادی است.

در اندیشه‌ی لیبرال، آزادی اهمیت محوری دارد. از این‌رو، آزادی و استقلال فردی هیچ قید و شرطی ندارد. هرکس مجاز است، خودش از خیر و سعادت، و غایت زندگی تعریف خاص خودش را داشته باشد. هیچ کس حق ندارد، به بهانه‌ی حق، خیر و سعادت، دیگران را مجبور یا ترغیب به انتخاب مدل خاصی از زندگی کند؛ زیرا این کار محدود ساختن استقلال فردی است.

مبنای این نظریه آن است که هیچ انتخاب و تصمیمی بر انتخاب و تصمیم دیگر برتری ندارد. همه‌ی انتخاب‌ها و تصمیمات در حوزه‌ی ارزش‌ها برابراند. معیار معقول‌تر بودن یا برتر بودن

برخی مبانی «خیر» بر دیگری، دلیل دخالت در حریم و قلمرو خصوصی افراد نمی‌شود. اصولاً نظریات مدرن در باب حکومت، محصول نگاه مادی نگر به انسان و جهان از یک سو و شکاکیت و نسبیت در معرفت از سوی دیگر است. در حقیقت، براساس این دیدگاه‌ها خیر و سعادتی جز لذت‌های مادی و اشباع امیال حیوانی وجود ندارد. حداکثر این دیدگاه‌ها معتقداند که تعیین خیر و سعادت قابل شناخت قطعی و یقینی نیست. از این‌رو باید از جزمیت و نوشتن نسخه‌ی واحد در این مقوله‌ها صرف نظر کرد و تعریف خیر و سعادت و انتخاب آن را به عهده افراد گذاشت. حکومت‌ها نباید از هیچ یک از تعریف‌های رایج طرفداری کند، بلکه در این مسئله کاملاً بی‌طرف باشد.

اصول و عناصر ذیل از مهمترین مبانی دیدگاه‌های مدرن درباب سیاست و حکومت است.

1.ماتریالیسم: طبق دیدگاه فیلسوفان مدرن، هستی منحصر در عالم ماده است و ابعاد روحی و فرامادی انسان انسان نفی می‌شود. از این جهت، اهداف زندگی انسان در امور مادی و کامیابی‌های جسمانی محدود می‌گردد.

2. الحاد: در اندیشه‌ی سیاسی جدید نقشی برای اراده‌ی تکوینی و تشریعی خدا تعیین نمی‌شود. بشر خود بنیاد و مستقل است و از تبعیت هر گونه حکم و فرمان بیرونی رها و آزاد است.

3. اومانیسم: در این دیدگاه محور همه قوانین و برنامه‌ها توجه به خواست‌ها و گرایش‌های مادی انسان است؛ زیرا انسان خود ارزش‌ها را تعیین می‌کند و به عالم معنا می‌بخشد. براساس این دیدگاه، هیچ ارزش و غایت معقول و فرابشری نیست که انسان مقید به آن باشد.

4.شک‌گرایی: دیدگاه‌های جدید صریحاً یا تلویحاً اذعان دارند که شناخت حقیقت و فهم کمال و خیر اعلی برای انسان مقدرو نیست. از این‌رو، معقول نیست که دیگران را وادار به پذیرش اندیشه‌ها و ارزش‌های خاص نمود. هرکس مجاز است تفسیر خاص خود را از زندگی داشته باشد و سمت و سوی زندگی خود را مشخص نماید.

5. لیبرالیسم: براساس اندیشه‌ی لیبرال در عرصه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ باید آزادی افراد محفوظ باشد. عدالت‌خواهی، کمال‌گرایی، دین باوری و هیچ امری دیگر نمی‌تواند محدود کننده‌ی انسان باشد. تنها چیزی که می‌تواند انسان را محدود کند، آزادی دیگران است. از این‌رو، فقط رفتاری غیرمجاز است که تعدّی به حقوق دیگران باشد و آزادی افراد دیگر محدود سازد.

یادآوری می‌شود دیدگاه هابز و ماکیاول را با لیبرالیسم در تضاد است. نگرش لیبرال نوعی نگاه خوش‌بینانه به انسان دارد. اما نگرش هابز و ماکیاول برگرفته از تلقی ددمنشانه از طبیعت انسان و منتنی برید سرشتی آدمیان است.

حاصل آنکه دیدگاه‌های ظهور یافته در غرب پس از رنسانس در باب حکومت، بر ماده‌گرایی، اومانیسم، شک‌گرایی و پلورالیسم معرفتی و ارزشی مبتنی است. از این‌رو، شناخت حقیقی از مصالح و خیرات امکان ندارد تا بتواند معیاری کلی و الزامی برای تنظیم و کنترل رفتار ما باشد. هیچ نظام اخلاقی و معرفتی خارج از خواست و اراده‌ی ما دارای اعتبار نیست تا خواست و اراده‌ی ما را کنترل کند. طبق این مبنا، تنها آزادی است که مجاز است *آزادی* فرد

را کنترل کند؛ یعنی تنها انجام کاری به لحاظ قانون غیرمجاز است که به آزادی دیگران آسیب برساند.

از این‌رو، این دیدگاه‌ها برای کسانی که حقیقت انسان را روح غیرمادی و غرض از آفرینش و حیات انسان را به دست آوردن کمال معنوی انسان در سایهٔ قرب الهی می‌دانند، سزاوار پذیرش نیست. لیبرال دموکراسی با مبانی پیش گفته با خدامحوری و کمال‌جویی تنافی دارد. ولی مردم‌سالاری دینی به معنای آزادی‌های سیاسی، مدنی، اقتصادی و آزادی بیان در چارچوب دین و با حفظ اهداف و مبانی دینی امری سازگار با شرع بلکه مطلوب دین است. شک‌گرایی نیز به مثابه امری بر آمده از روش پوزیتویستی معرفت مردود است؛ زیرا عقل می‌تواند با استناد به بدیهیات و استمداد از وحی، حد نصاب سعادت و نجات را برای عموم مردم فراهم سازد. عقل گرچه به تنهایی نمی‌تواند به همه راهکارها و روش‌های وصول به سعادت انسان دست یابد، اما با مدد وحی این توانایی را دارد.

حکومت دینی در عین مدارا و برخورد همراه با احترام با مردم و حتی مخالفان سیاسی و عقیدتی، هدایت‌مدار و سعادت جو است. بی تفاوتی و داشتن موضع تهی در برابر امور ارزشی و مسایل مرتبط با کمال و سعادت حقیقی، با اصول و مبانی اسلام سازگار نیست.

6-زمامداری از دیدگاه نهج‌البلاغه

از آنجایی که حکومت مطلوب و حکومت غیر مطلوب از دیدگاه امیرمؤمنان، علی به هدف و انگیزه‌ی حکومت بستگی دارد، در نهج‌البلاغه شاهد دو دیدگاه مثبت و غیر مثبت هستیم.

دیدگاه مثبت زمانی است که رهبر و حاکم جامعه هدایت مردم را برعهده بگیرد و کمال و معنویت انسان‌ها را هدف قرار دهد، در عین اینکه رفاه مادی و دنیایی آنان را نیز به عنوان یک اصل از نظر دور نسازد. بنابراین، اگر با این نگرش به حکومت بنگریم، حکومت، مطلوب و مورد امضا و رضای امام علی است.

عبدالله‌بن‌عباس می‌گوید پس از بازگشت آن حضرت از جنگ صفین، در ذی‌قار بر آن حضرت وارد شدم، دیدم کفش خود را وصله می‌کند. وقتی کار کفش تمام شد، به من فرمود: «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ وَ اللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلاً؛ این کفش چه قدر ارزش دارد؟ گفتم قیمتی ندارد. فرمود: به خدا قسم! این کفش فرسوده وصله‌دار، از امارت بر شما را دوست‌تر دارم، مگر اینکه بتوانم در سایه آن، حقی را برقرار و باطلی را دفع کنم».

حضرت علی با بیان دو نمونه از زمامداران، می‌فرماید:

زرعو الفجور و سقوهُ الغرور و حصد و الثبور. اینان بذر نافرمانی خدا را در سرزمین دل‌ها کاشته‌اند و به فریب و غفلت آن را آبیاری کرده‌اند و هلاکت و شقاوت را درو کرده‌اند، سپس سعادت دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. این، حکومت‌های باطل و نامطلوبند که بذر نفاق و دورویی و نافرمانی خدا را در سرزمین دل‌ها می‌کارند.

درباره‌ی رهبران صالح نیز می‌فرماید:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ. (نهج‌البلاغه: خطبه 2)

هیچ‌کس از افراد این امت به آل محمد طرف مقایسه قرار نمی‌گیرد و کسانی که همیشه از بخشش ایشان بهره برده‌اند، برابر نیستند. پس چگونه خود را بر آنان ترجیح می‌دهند و مردم را به‌سوی خود دعوت می‌کنند، درحالی‌که آل محمد علیهم السلام اساس دین و پایه و ستون ایمان و یقین هستند. آنان کسانی هستند که دورافتادگان از راه حق به آنان مراجعه می‌کنند و عقب‌افتادگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصایص و ویژگی‌های رهبری امت در آنها جمع شده و حق ایشان است و وصیت پیامبر درباره‌ی ایشان ثابت شده است و مراد امام از جمله الیهم یفئی الغالی این است که تندروها و کسانی که در حد تجاوز کردند به آل محمد که رهبران حق می‌باشند، برمی‌گردید و مراد از جمله و ینهم تلحق التالی این است که کسانی که کوتاهی کردند و عقب ماندند یا در خودشان را به آل محمد برسانند فی ضلال.

نتیجه اینکه چون حکومت اسلامی بر پایه ولایت استوار شده است، بر دیگر حکومت‌هایی که در گذشته یا در زمان ما رایج است، برتری دارد و با هیچ‌یک از آنان قابل مقایسه نیست. از این رو، ما نباید از تفاوت‌های اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های غیراسلامی غفلت ورزیم و برخی از ویژگی‌های حکومت‌های غرب را در نظر بگیریم و با حکومت دینی ترکیب کنیم، به‌گونه‌ای که با تلفیق آن‌ها بخواهیم دشمن را از خود خرسند سازیم که البته به یقین راضی نمی‌شود.

قرآن در توصیف مؤمنان می‌فرماید:**آنان (مومنان) کسانی‌اند که اگر آنان در زمین مستقر سازیم، نماز را به پا می‌دارند، زکات می‌پردازند، به کار شایسته فرمان می‌دهند و از ناشایستی‌ها نهی می‌کنند.**

و نیز این کتاب هدایت بخش می‌فرماید: «بایدگروهی از شما، گروهی { موظف} باشند که به نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند».(آل‌عمران: 104)

امیرالمؤمنین(ع) در عهدنامه‌ی خود به مالک اشتر درباره‌ی رعایت حال بیچارگان اینگونه تأکید دارد:

از خدا بپرهیزید، از خدا پرهیزید درباره‌ی طبقه فرودست جامعه، که دستشان از هرگونه چاره‌سازی کوتاه است، از بینوایان، نیازمندان رنجدیدگان و آنان که به خاطر بیماری طولانی زمین‌گیراند. در این طبقه افراد قانع و مستحقی وجود دارند ولی نیازشان را به روی خود نمی‌آورند. برای خدا حقی را که خداوند نگهبانی آن را به تو سپرده است، حفظ کن و بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های خالصه را در هرشهری به آنان بسپار که برای دوردست‌ترین آنان همان اندازه حق دارند که نزدیک‌ترین مستحق آن است.

همچنین در نامه‌ای که امام علی(ع) به قُثم بن عباس، کار گزار خود در مکه نوشته است، اینگونه درباره‌ی صرف امکانات عمومی جامعه برای کسانی که در فقر مطلق به سر می‌برند، توصیه می‌کند:

در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عیال‌مندان و گرسنگان و آنان که مستمنداند و سخت نیازمند می‌باشند، مصرف کن. مانده را در نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند قسمت کنیم.

در این نگرش مالیاتی، اموال که حکومت گردآوری می‌کند، متعلق به خدا است که باید برای نیازمندان از خلق خدا مصرف شود، نه اموال اختصاصی حاکمان. در حکومت اسلامی نیازمندان برای این کار اولویت دارند، بر خلاف آن چه امروزه مشاهده می‌شود که حتی در دولت‌های رفاه گستر، بیشترین بهره را از امکانات عمومی و یارانه‌های دولتی ثروت‌مندان می‌برند.

نامه 53 نهج البلاغه : نامه حکومتی امام علی (ع) به مالک اشتر

(نامه به مالک اشتر، در سال 38 هجری هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، آن هنگام که اوضاع محمد بن ابی بکر متزلزل شد، و از طولانی‌ترین نامه‌هاست که زیبایی‌های تمام نامه‌ها را دارد).

به نام خداوند بخشنده و مهربان، این فرمان بنده‌ی خدا علی امیرمؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث‌است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می‌گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح، و شهرهای مصر را آباد سازد.

1- ضرورت خود سازی

او را به ترس از خدا فرمان می‌دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدّم دارد، و آنچه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنّت‌ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید. به او فرمان می‌دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد، و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد. و به او فرمان می‌دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش کند، که: «همانا نفس همواره به بدی وا می‌دارد جز آن که خدا رحمت آورد» پس ای مالک بدان من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند، و مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می‌نگری، و درباره‌ی تو آن می‌گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می‌گویی، و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد، هوای نفس را در اختیار گیر، و از آنچه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آنچه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی.

2- اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای

برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. اگر گناهی از آنان سر می‌زند یا علّت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله‌ی آزمودن تو قرار داده است. هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی‌نیاز نخواهی بود. بر بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش. به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود، که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمت‌هاست. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبّر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد، و تند روی تو را فرو می‌نشاند، و عقل و اندیشه‌ات را به جایگاه اصلی باز می‌گرداند.

3- پرهیز از غرور و خود پسندی

بپرهیز که خود را در بزرگی همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می‌سازد، و هر خود پسندی را بی‌ارزش می‌کند. با خدا و

با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیّت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.

4- مردم گرایی، حق گرایی

دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می‌برد، امّا خشم خواص را خشنودی همگان بی‌أثر می‌کند. خواصّ جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر، و در خواسته‌هایشان پافشارتر، و در عطا و بخشش‌ها کم سپاس‌تر، و به هنگام منع خواسته‌ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می‌باشند، پس به آن‌ها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

5- ضرورت راز داری

از رعیّت، آنان را که عیب جوترند از خود دور کن ، زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امّت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آنچه بر تو پنهان است آشکار گردانی، و

آنچه که هویداست بپوشانی، که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان می‌باشد، پس چندان که می‌توانی زشتی‌ها را بپوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیّت پوشیده ماند خدا بر تو بپوشاند، گره هر کینه‌ای را در مردم بگشای، و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن، و از آنچه که در نظر روشن نیست کناره گیر. در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می‌شود امّا خیانتکار است.

6- جایگاه صحیح مشورت

بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می‌دارد، و از تنگدستی می‌ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیّه تو را سست می‌کند. حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می‌دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونی هستند که ریشه‌ی آن‌ها بدگمانی به خدای بزرگ است. بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده، و در گناهان آنان شرکت داشته، پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان ستمکارانند. تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنها را داشته، امّا گناهان و کردار زشت آن‌ها را نداشته باشند: کسانی که ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده، و گناه کاری را در گناهی کمک نرسانده باشند. هزینه این گونه از افراد بر تو سبک‌تر، و یاریشان بهتر، و مهربانیشان بیشتر، و دوستی آنان با غیر تو کمتر است. آنان را از خواص، و دوستان نزدیک، و راز داران خود قرار ده، سپس از میان

آنان افرادی را که در حق‌گویی از همه صریح‌ترند، و در آنچه را که خدا برای دوستانش نمی‌پسندد تو را مدد کار نباشند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد یا ناخوشایند.

7- اصول روابط اجتماعی رهبران

تا می‌توانی با پرهیزکاران و راستگویان بپیوند، و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده‌ای تشویق نکنند، که ستایش بی‌اندازه، خود پسندی می‌آورد، و انسان را به سرکشی وا می‌دارد. هرگز نیکو کار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی‌رغبت، و بدکاران در بد کاری تشویق می‌گردند، پس هر کدام از آنان را بر أساس کردارشان پاداش ده. بدان ای مالک هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیّت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیّت، خوشبین شوی، که این خوشبینی رنج طولانی مشکلات را از تو بر می‌دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان‌تر باش. و آداب پسندیده‌ای را که بزرگان این امّت به آن عمل کردند، و ملّت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیّت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابی که به سنّت‌های خوب گذشته زیان وارد می‌کند، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنّت، و کیفر آن برای تو باشد که آن‌ها را در هم شکستی. با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه‌ی آبادانی و اصلاح شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.

8- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی

ای مالک بدان مردم از گروه‌های گوناگونی می‌باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروه‌ها از گروه دیگر بی‌نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه‌وران، و نیز طبقه‌ی پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان می‌باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرّر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیّت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه‌های تحقّق امنیّت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیّت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیّه کنند، و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی‌توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می‌کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می‌آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه‌های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می‌آورند، و در بازارها عرضه می‌کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است. قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آن‌ها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری‌که

امورشان اصلاح شود بر زمامدار، حقّی مشخصّ دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب کرده است نمی‌تواند موفّق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.

اوّل سیمای نظامیان

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امام تو بیشتر، و دامن او پاک‌تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد. سپس در نظامیان با خانواده‌های ریشه‌دار، دارای شخصیّت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک بر قرار کن، آنان همه‌ی بزرگواری را در خود جمع کرده، و نیکی‌ها را در خود گرد آورده‌اند. پس در کارهای آنان به گونه‌ای بیندیش که پدری مهربان درباره‌ی فرزندش می‌اندیشد، و مبادا آنچه را که آنان را بدان نیرومند می‌کنی در نظرت بزرگ جلوه کند، و نیکوکاری تو نسبت به آنان- هر چند اندک باشد- خوار مپندار، زیرا نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند، و رسیدگی به امور کوچک آنان را به خاطر رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا از نیکی اندک تو سود می‌برند، و به نیکی‌های بزرگ تو بی‌نیاز نیستند. برگزیده‌ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه‌ای که خانواده‌هایشان در پشت جبهه،

و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند. همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل‌هایشان را به تو می‌کشاند، و همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبّت مردم نسبت به رهبر است، که محبّت دلهای رعیّت جز با پاکی قلب‌ها پدید نمی‌آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیّت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملّت ناگوار نباشد. پس آرزوهای سپاهیان را بر آور، و همواره از آنان ستایش کن، و کارهای مهمّی که انجام داده‌اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می‌انگیزاند، و ترسوها را به تلاش وامی‌دارد، انشاء اللّه. و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذاشته، و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ بشماری، یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی. مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می‌آید، و اموری که برای تو شبهه‌ناکند، به خدا، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باز گردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشته هدایتشان کند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و رسول و امامانی که از شما هستند اطاعت کنید، و اگر در چیزی نزاع دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید» پس باز گرداندن چیزی به خدا، یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یعنی عمل کردن به سنّت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

دوّم سیمای قضات و داوران

سپس از میان مردم، برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه قراوان، آن‌ها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه‌ی پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد، کسی که ستایش قراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند. پس از انتخاب قاضی، هر چه بیشتر در قضاوت‌های او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان تو، به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه‌ی آنان در نزد تو در أمان باشد. در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هوا پرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می‌آوردند.

سوّم سیمای کارگزاران دولتی

سپس در امور کارمندانت بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا،از خاندان‌های پاکیزه و با تقوی،

که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع و روزی‌شان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است. سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می‌کوشند، و با بی‌نیازی، دست به اموال بیت المال نمی‌زنند، و اتمام حجّتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند. سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه بر آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و مهربانی با رعیّت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار، و خیانتکار بشمار، و طوق بد نامی به گردنش بیفکن.

چهارم سیمای مالیات‌دهندگان

مالیات و بیت‌المال را به گونه‌ای وارسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات‌دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می‌باشد، و تا امور مالیات‌دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت زیرا همه مردم نان‌خور مالیات و مالیات‌دهندگانند. باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع‌آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدّتی دوام

نیاورد. پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه‌ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب‌ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد زیرا آن، اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرهای تو، و آراستن ولایت‌های تو نقش دارد، و رعیّت تو را می‌ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوّت آنان تکیّه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیّت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده‌شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمّل مردم را زیاد می‌کند. همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است، و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند، و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی‌گیرند.

پنجم سیمای نویسندگان و منشیان

سپس در امور نویسندگان و منشیان به درستی بیندیش، و کارهایت را به بهترین آنان واگذار، و نامه‌های محرمانه، که در بردارنده‌ی سیاست‌ها و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح‌تر از دیگران باشد، کسی که گرامی داشتن، او را به سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند، و در رساندن نامه کار گزارانت به تو، یا رساندن پاسخ‌های تو به آنان کوتاهی نکند، و در آنچه برای تو می‌ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می‌دهد، فراموش کار نباشد. و در تنظیم هیچ قراردادی سستی نورزد، و در برهم

زدن قراردادی که به زیان توست کوتاهی نکند، و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل‌تر است. مبادا در گزینش نویسندگان و منشیان، بر تیز هوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به خود جلب می‌نمایند، که در پس این ظاهر سازی‌ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت‌داری نشانی یافت می‌شود لکن آن‌ها را با خدماتی که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده‌اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانت داری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی. برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد، و فراوانی کار او را در مانده نسازد، و بدان که هر گاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تو بی‌خبر باشی خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

ششم سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آن‌ها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می‌باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می‌کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند، از بیابان‌ها و دریاها، و دشت‌ها و کوهستان‌ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند،

یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی‌طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند. در کار آن‌ها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر می‌بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آنچه که تذکر دادم. این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ‌نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده‌اند، که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سود جویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است. پس، از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آن جلوگیری می‌کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ‌هایی که بر فروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود، امّا در کیفر او اسراف نکن.

هفتم سیمای محرومان و مستضعفان

سپس خدا را خدا را در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، [و عبارتند] از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند، پس برای خدا پاسدار حقّی باش که خداوند برای این طبقه معیّن فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غلّه‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می‌باشی. مبادا سر مستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و

مهم عذری برای ترک مسئولیّت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیّت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را به گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره‌ای ندارند. و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیّتی سنگین بر دوش زمامداران است، اگر چه حق، تمامش سنگین است امّا خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به وعده‌های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند.من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملّتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ‌خویی و خود بزرگ‌بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید، آنچه به مردم می‌بخشی

بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

9- اخلاق اختصاصی رهبری

بخشی از کارها به گونه‌ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که منشیان تو از پاسخ دادن به آن‌ها درمانده‌اند، و دیگر، بر آوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می‌دارند، و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند، کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد. نیکوترین وقت‌ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، اگر نیّت درست و رعیّت در آسایش قرار داشته باشد. از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه‌ی پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده، و آنچه تو را به خدا نزدیک می‌کند بی‌عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی. هنگامی که نماز به جماعت می‌خوانی، نه با طولانی کردن نماز، مردم را بپراکن و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد. آنگاه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا به یمن می‌فرستاد از او پرسیدم، با مردم چگونه نماز بخوانم فرمود: «در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش» هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن رهبران، نمونه‌ای از تنگ خویی و کم اطّلاعی در امور جامعه می‌باشد. نهان شدن از رعیّت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می‌دارد، پس کار

بزرگ، اندک، و کار اندک بزرگ جلوه می‌کند، زیبا زشت، و زشت زیبا می‌نماید، و باطل به لباس حق در آید. همانا زمامدار، آنچه را که مردم از او پوشیده دارند نمی‌داند، و حق را نیز نشانه‌ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می‌باشی: یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده‌ای که در این حال، نسبت به حقّ واجبی که باید بپردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می‌داری و یا مردی بخیل و تنگ نظری، که در این صورت نیز مردم چون تو را بنگرند مأیوس شده از درخواست کردن باز مانند. با اینکه بسیاری از نیازمندی‌های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.

10- اخلاق رهبری با خویشاوندان

همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه‌ی ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندانت زمین را واگذار مکن، و به گونه‌ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند. حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، بپرداز، و در این کار شکیبا باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمّل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز.

و هر گاه رعیّت بر تو بد گمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار، و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خود سازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیّت است، و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وامی‌دارد.

11- روش برخورد با دشمن

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان، و آرامش فکری تو، و امنیّت کشور در صلح تأمین می‌گردد.

لکن زنهار زنهار از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می‌شود تا غافلگیر کند، پس دور اندیش باش، و خوشبینی خود را متّهم کن. حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا دار باش، و بر آنچه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست. که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتّفاق نظر داشته باشند. تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیّت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند. پس هرگز پیمان‌شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی‌دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد با رحمت خود مایه‌ی آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم أمن آن روی بیاورند. پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد. مبادا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلکاری و فریب راه‌هایی وجود

دارد، و پس از محکم کاری و دقّت در قرار داد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبادا مشکلات پیمانی که بر عهده‌ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وا دارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمان‌ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می‌ترسی، و در دنیا و آخرت نمی‌توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

12- هشدارها

اوّل- هشدار از خون ناحق

از خونریزی بپرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک مجازات را بزرگ نمی‌کند، و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سست، و پست می‌کند و بنیاد آن را بر کنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تند روی شد،- که گاه مشتی سبب کشتن کسی می‌گردد، چه رسد به بیش از آن- مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد.

دوّم- هشدار از خود پسندی

مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی و به خوبی‌های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد.

سوّم- هشدار از منّت گذاری

مبادا هرگز با خدمت‌هایی که انجام دادی بر مردم منّت گذاری، یا آنچه را انجام داده‌ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده‌ای داده، سپس خلف‌وعده نمایی منّت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می‌انگیزاند که خدای بزرگ فرمود: «دشمنی بزرگ نزد خدا آن که بگویید و عمل نکنید»

چهارم- هشدار از شتابزدگی

مبادا هرگز در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی، و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی تلاش کن تا هر کاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی.

پنجم- هشدار از امتیاز خواهی

مبادا هرگز در آنچه که با مردم مساوی هستی امتیازی خواهی از اموری که بر همه روشن است، غفلت کنی، زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی، و به زودی پرده از کارها یک سو رود، و انتقام ستمدیده را از تو باز می‌گیرند. باد غرورت، جوشش خشمت، تجاوز دستت، تندی زبانت را در اختیار خود گیر، و با پرهیز از شتابزدگی، و فروخوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و اختیار نفس در دست تو باشد. و تو بر نفس مسلّط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت، و بازگشت به سوی خدا. آنچه بر تو لازم است آن که حکومت‌های دادگستر پیشین، سنّت‌های با ارزش گذشتگان، روش‌های پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آنچه ما عمل کرده‌ایم پیروی کنی، و برای پیروی از فرامین این عهدنامه‌ای که برای تو نوشته‌ام، و با آن حجّت را بر تو تمام کرده‌ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشی کرد و بر تو چیره شد عذری نزد من نداشته باشی. از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته‌ها، درخواست می‌کنیم که به آنچه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفّق فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت‌ها، و کرامت‌ها بوده، و اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می‌گردیم. با درود به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت پاکیزه و پاک او، درودی فراوان و پیوسته. با درود.

نتیجه‌گیری

نتایج مباحثی که تاکنون به آن پرداخته‌ایم را می‌توان در چند بند خلاصه کرد:

1. ضرورت حکومت برای زندگی فردی و اجتماعی انسان برای کسی قابل‌انکار نیست، به‌گونه‌ای که همه به آن اعتراف دارند؛ زیرا این موضوع در فطرت انسان به ودیعت نهاده شده و اسلام هم که دین فطرت است، به آن جواب مثبت داده و پس از درگذشت رسول خدا، امام و حاکم برای مردم تعیین کرده است. در زمان غیبت امام معصوم نیز فقیهان جامع‌الشرایط به‌عنوان حاکم اسلامی از سوی امام زمان (ارواحنا فداه) به اذن عام منصوب شده‌اند.

2. گروهی جاهل و کج‌اندیش به نام خوارج که اغراض سیاسی داشتند، با شعار انحرافی خود، در ضرورت حکومت تردید کردند و شعار نفی حکومت را سر دارند. هنگامی که این خبر به گوش حضرت علی رسید، فرمود: این گفتار حقی است که از آن اراده باطل کردند. سپس با بیان آثار و فواید و برکات حکومت، گفتار آنها را باطل اعلام داشت.

3. شیوه‌ی حکومت در اسلام، شیوه‌ی حکومت ولایی است که ریشه در جهان‌بینی ما دارد؛ چرا که ما معتقدیم این شیوه حکومت، ریشه در لطف الهی یا حکمت الهی دارد که هر دو از صفات فعل الهی هستند. ازاین‌رو، پایه و اساس این نوع حکومت، همان ولایت مطلقه الهی است. ریشه‌ی اختلاف حکومت‌ها با حکومت ولایی نیز از همین موضوع نشأت می‌گیرد.

4. **حکومت ولایی با دیگر حکومت‌ها دو تفاوت اساسی دارد: 1. در حکومت ولایی باید حاکم آن از سوی خدا تعیین شود یا به نصب خاص مانند امامان معصوم و یا به نصب عام مانند نصب فقیهان عادل از ناحیه امام زمان، ولی در حکومت‌های رایج در دنیا، حاکم به وسیله آرای عمومی**

مردم تعیین می‌شود. البته اگر در جمهوری اسلامی به امر انتخاب و آرای مردم اهمیت داده شده است، حتی انتخاب مقام والای رهبری هم به آرای مردم واگذار شده است.

2. هدف این حکومت، رسانیدن انسان‌ها به کمال نهایی و سعادت حقیقی یا همان قرب الی‌الله است، برخلاف حکومت‌های رایج زمان ما که هدف آن‌ها، قدرت و ریاست و کسب امتیازات مادی است و هیچ توجهی به معنویات مردم ندارند. علت این امر هم بدان جهت است که حاکم در حکومت ولایی به مردم بسیار نزدیک است و مانند پدری مهربان برای سعادت و کمال آن‌ها می‌کوشد؛ چراکه حکومت و زمامداری را مقدمه و زمینه‌ساز کمال و سعادت دنیا و آخرت مردم می‌داند، نه هدف نهایی.

5. ازآنجایی‌که حکومت مطلوب و غیرمطلوب از دیدگاه امیرمؤمنان علی به انگیزه حکومت بستگی دارد، در نهج‌البلاغه به دو شکل به حکومت نگریسته شده است که با بیان هشت مورد از کلام آن حضرت درباره‌ی سیمای حکومت مطلوب و حکومت غیرمطلوب، به بررسی آن پرداخته شد.

6. از دیدگاه ما شیعیان، دین و حکومت رابطه‌ی مستقیم و تنگاتنگی با یکدیگر دارند که پس از بیان معانی حکومت دینی، رابطه‌ی آن‌ها در دو منطقه اصول دین و فروع دین روشن گردید.

7. از دیدگاه مولای متقیان، علی، حکومت و رهبری تنها یک مسئولیت الهی بیش نیست و انگیزه پذیرفتن آن، مسئولیت برقراری عدالت اجتماعی، دفاع از مظلومان و مبارزه با فساد و تبعیض در جامعه‌ی اسلامی است، نه به‌دست آوردن قدرت و کسب امتیازات مادی. ازاین‌رو، با بیان مواردی از کلام حضرت علی، وظایف حاکم اسلامی بیان شد.

9. بر مردم واجب است که هم حکومت دینی و زمامداری حاکمان الهی را بپذیرند و هم در تشکیل این حکومت، چه در زمان امام معصوم و چه در زمان غیبت، آن‌ها را یاری کنند؛ **زیرا اگر به این وظیفه مهم عمل نکنند، در حقیقت ولایت و حاکمیت خدا و رسول و امامان معصوم را نپذیرفته‌اند.** (موسوی خمینی: ج1، 460)

نظر امام خمینی(ره):

«حفظ نظام یکی از واجبات شرعیه و عقلیه است که نظام باید محفوظ باشد. آن‌هایی که می‌گویند: نظام به این معنا نمی‌خواهیم و همه‌مان یک جور، همه مان بدون این که ضابطه‌ای در کار باشد عمل بکنیم، خلاف قرآن عمل می کنند، خلاف اسلام عمل می کنند، خلاف مصالح مملکت دارند عمل می‌کنند.»

کارآمدی و ناکارآمدی اداری

در این‌جا کوششی می‌شود در جهت فهم دلایل و پیامدهای ناکارآمدی مهمترین ابزار دولت‌ها در تحقق اهداف و منافع ملی: نظام اداری. ناکارآمدی نظام اداری، در دو سطح درون سازمانی و برون سازمانی بررسی شده است. دلایل درون سازمانی ناکارآمدی نظام اداری شامل ساختارهای تشکیلاتی، روش‌های انجام کار، قوانین و مقررات و نیروی انسانی است. دلایل برون سازمانی ناکارآمدی نظام اداری عبارتند از وضعیت نظام های سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی - اجتماعی جامعه و پیامدهای آن را نیز باید در حوزه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی- اجتماعی جستجو کرد.

1- نظام اداری و تفاوت کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه

به‌طور کلی، نظام اداری مدرن در کشورهای صنعتی که زادگاه این مدل از نظام اداره‌ی عمومی است، برآیند شرایط سه انقلاب کشاورزی، تجاری و صنعتی بوده است. از اینرو، در این نظام بنیان‌های مطلوب سازمان اداری کارآمد، نهادینه و از لوازم اصلی و مطلوب ساخت‌های سیاسی- اجتماعی- فرهنگی آن جوامع محسوب می‌شود.

در مقابل، جوامعی که گذار اقتصادی، صنعتی و تطوّر تاریخی را سپری نکردند، نتوانستند ساختار بوروکراتیک مناسبی را پایه‌گذاری کنند. در این جوامع، ساختار اداری در محیط اجتماعی‌ای شکل گرفت که زیرساخت آن، تکامل بنگاه‌های صنعتی و سازمان‌های مولد اقتصادی نبوده است. توسعه‌ی ناموزون ساختاری در کشورهای در حال توسعه، سبب شد که ساختار اداری آن‌ها نیز از ناکارآمدی فسادآوری رنج ببرد. به نظر می‌رسد که مهمترین رسالت نظام اداری در این گونه کشورها، نه پیشبرد توسعه‌ی کشور بلکه تأمین فرامین نخبگان ابزاری حاکم در جهت حفظ قدرت است.

2-چرایی ناکارآمدی نظام اداری در کشورهای در حال توسعه

برای بررسی چرایی عدم کارآمدی بوروکراسی بهتر است تا به روندهایی بپردازیم که در دو سطح درون سازمانی و برون سازمانی، بوروکراسی در کلیت خود را ناکارآمد می‌کنند. به عبارت دیگر، دو دسته از عوامل باعث می‌شوند تا نظام اداری، از کارایی لازم برای انجام

کارویژه‌های توسعه‌ای خود برخوردار نباشد: عواملی که در درون نظام اداری و تشکیلات تابعه آن قرار دارند و عواملی که در سطح محیط پیرامون نظام اداری، در ناکارآمدی آن نقش دارند.

3-دلایل درون‌سازمانی ناکارآمدی نظام اداری

به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین دلایل ناکارآمدی نظام اداری، روندهایی است که در درون این نظام به وقوع پیوست و در گذر زمان نهادینه شده‌اند.

به طور کلی، نظام اداری در عصر حاضر دارای چهار بخش اصلی است: ساختار تشکیلاتی، روش‌های انجام کار، قوانین و مقررات حاکم و نیروی انسانی. طبیعی است که هنگامی که از عوامل درون‌سازمانی ناکارآمدی نظام اداری سخن گفته می‌شود، ناکارآمدی را باید در چهار بخش پیش گفته جست‌وجو کرد.

3-1ساختار تشکیلاتی: ساختار تشکیلاتی، نوع ارتباط میان سطوح مختلف سازمانی است. به عبارت دیگر، ارتباط میان سطوح مختلف سلسله مراتب موجود در نظام اداری، کیفیت ارتباط (عمودی و یک‌جانبه، افقی و دو سویه میان رده‌های بالا با سطوح پایین سازمانی) و نوع تشکیلاتی که نقش واسط میان رده‌های مدیریت کل با کارمندان را به‌عهده دارند، ساختار تشکیلاتی نظام اداری محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، اجزاء تشکیل دهنده‌ی نظام اداری

سازوکارها، روابط، معیارها و ضوابط حاکم بر رفتار اجزاء و ارتباطات میان آن‌ها، ساختار نظام اداری نامیده می‌شود.

به میزانی که ارتباط میان سطوح سلسله مراتب نظام اداری به‌گونه‌ای مؤثر و با صرف کمترین زمان و هزینه ممکن صورت گیرد، ارتباط تشکیلاتی از نوع افقی و دو سویه باشد و مدیران کل از نظرات سطوح میانی و پایین سازمانی در جهت اصلاح امور و تجدید مؤثر سازمانی بهره‌گیرند و تشکیلات مؤثر و کارآمدی وجود داشته باشند که بتوانند نظرات و انتظارات رده‌های پایین سازمانی را به سطوح عالی و اهداف سطوح بالا را به لایه‌های پایین انتقال دهند و نظام ارزشیابی مؤثری را به وجود آورند، ساختار تشکیلاتی نظام اداری واجد صفت کارآمدی خواهد بود .

در این‌جا می‌توان به چند مورد از موارد موجود در سطوح ساختار تشکیلاتی که باعث عدم کارآمدی نظام اداری می‌شوند اشاره داشت: عدم تناسب تشکیلات اداری با واقعیت‌ها و نیازهای موجود، عدم توانایی نظام اداری در به‌کارگیری منابع در جهت اهداف، تداخل، توازی، دوباره‌کاری و عدم شفافیت حدود وظایف دستگاه‌ها و فقدان نظام برنامه‌ریزی نظارتی متمرکز کارآمد برای ساماندهی امور، عدم اعمال نظارت و کنترل مستمر و همه جانبه درون‌سازمانی یا نبود نظام نظارت و کنترل اثربخشی بر گردش امور مالی، استمرار در عدم ارتباط موثر میان سه سطح پایین، میانی و بالای نظام اداری، ارتباط عمودی و یکجانبه میان مدیریت و کارمندان و تضعیف حس همبستگی کارمندان با اهداف سازمانی و..

2-3.روش‌های انجام کار: روش‌های انجام کار در نظام اداری، به آن‌گونه فعالیت‌هایی اشاره دارد که نیروی انسانی درون نظام، برای دستیابی به اهداف سازمان موظف به انجام آن است. به‌عبارت دیگر، روش‌های انجام کار، معرف طرق فعالیت نیروهای درون سازمانی است که در راستای وظایف مشخص شده خود به انجام می‌رسانند. بر این مبنا، بخشی از ناکارایی سازمان اداری، ناشی از اتخاذ روش‌های غیراصولی توسط نیروهای درون‌سازمانی است که در آن، نه تنها اهداف سازمان محقق نمی‌شود بلکه باعث اتلاف منابع و بروز پدیده‌ی فساد در سازمان می‌شود.

به نظر می‌رسد که روند توسعه در کشورهای در حال توسعه، گرفتار ناکارآیی این بخش از نظام اداری است. در این گونه از کشورها، در حالی که نیاز به سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی گسترده به شدت احساس می‌شود، روش‌های نامناسب اداری و ظهور و گسترش فزاینده فساد باعث می‌شود تا یکی از مهمترین کارویژه‌های سازمان‌های اداری که همان تسهیل در روند و توسعه کشور است، به‌گونه‌ای مختل می‌شود.

در این کشورها، سرمایه‌گذار مجبور است تا در روند پرپیچ و خم اداری، پس از ماه‌ها اتلاف وقت و پرداخت رشوه به سطوح مختلف نظام اداری، در فضایی از ترس ناشی از عدم بازگشت سرمایه و تحمیل زیان، به فعالیت اقتصادی بپردازد. طبیعی است که در چنین فضایی، سرمایه‌گذاری به حداقل ممکن تنزل می‌یابد. عدم تناسب (سرعت، هزینه، دقت و صحت) روش‌ها و رویه‌های مورد عمل در جهت حضور مؤثر در فرآیند توسعه‌ی کشور و تسهیل روند آن، باعث ادامه‌ی توسعه نیافتگی این‌گونه کشورها می‌شود .

بررسی‌های انجام شده مؤید این واقعیت است که کشورهایی موفق به دستیابی به توسعه شده‌اند که توانسته‌اند روش‌های انجام کار در نظام اداری خود را به گونه‌ای اصلاح کنند تا نظام اداری عاری از فساد سازمان یافته و در نهایت، تسهیل‌گر امور شود. برای مثال، دولت مالزی در دهه‌ی گذشته به این واقعیت پی برد که تنها در صورتی می‌تواند به اهداف خود نایل آید که روش‌های انجام کار در نظام کلان اداری خود را اصلاح کرده و به فساد سازمان یافته در کشور پایان دهد. از اینرو، واحد برنامه‌ریزی مدیریت و مدرنیزاسیون اداری مالزی (MAMPU) با کمک مؤسسه‌ی ضد فساد مالزی و دفتر شکایات مردمی، مسئولیت این کار را بر عهده گرفت. دولت مالزی پس از پنج سال برنامه‌ریزی و اجرا در این زمینه، موفق شد تا میزان سرمایه‌گذاری در کشور خود را افزایش داده و تولید ملی را در روندی از رشد مداوم قرار دهد .

3-3. قوانین و مقررات: قوانین و مقررات اداری، ساختار حقوقی نظام اداری را تشکیل می‌دهند. از اینرو، برای تحقق کارآمدی در نظام اداری، توجه به مقررات و قواعدی که افراد درون سازمان با ارجاع به آنها، عملکرد خود را توجیه می‌کنند، ضروری است. قوانین سازمانی، هم بازگوکننده‌ی نیازهای جامعه و هم معرف اهداف نظام اداری در کلیت آن است. از اینرو، به میزانی که این بندهای حقوقی، به نیازهای واقعی موجود در جامعه و اهداف نظام اداری نزدیک‌تر باشند، کارایی سازمان مربوطه به طور اخص و ناظم اداری به‌طور عام افزایش می‌یابد.

به‌نظر می‌رسد که به دلیل گرته‌برداری صرف نظام بوروکراسی از جوامعی که سطح توسعه و ساختار اجتماعی متفاوت از کشورهای در حال توسعه داشتند و استحکام ساختارهای ضد توسعه‌ای موجود در درون جوامع کشورهای در حال توسعه، قوانین و مقرراتی بر نظام اداری این جوامع تحمیل شده است که یا چندان تناسبی با واقعیت‌ها و نیازهای جامعه ندارد و یا اینکه، حتی در صورت انطباق با نیازهای جامعه، در حوزه‌ی پایبندی افراد به آن‌ها تعلل فراوانی صورت می‌گیرد و چندان عملیاتی نمی‌شود. از اینرو شاید بتوان گفت که کشورهای در حال توسعه، دچار بیماری دوسویه‌ای در این حوزه هستند: نارسایی قوانین و مقررات و عدم انطباق با واقعیت‌ها، و رعایت نشدن قوانین موجود.

تجربه‌ی کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه نشانگر این امر است که تنها قوانین و مقرراتی پایدار می‌مانند که اجرای عدالت، امنیت، آزادی، نظم، آسایش و کرامت افراد را مورد توجه قرار داده‌اند. از اینرو، یکی از مهمترین دلایل عدم کارآمدی بوروکراسی در کشورهای در حال توسعه، وجود قوانین و مقرراتی است که اهداف پیش‌گفته را به‌گونه‌ای فعال، نقض می‌کنند و یا چندان توجهی به آن ندارند. بر این مبنا، وجود سه مشکل در این زمینه قابل شناسایی است:

- فقدان روحیه‌ی قانونمداری؛
- وجود قوانین متعدد، ناسخ و منسوخ و عدم شفافیت آن‌ها؛ و
- عدم قابلیت انعطاف و تطابق قوانین و مقررات با تغییرات و تحولات برنامه‌های توسعه.

3-4.نیروی انسانی نیروهای انسانی، چهارمین بخش نظام اداری را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، آنچه که به ساختار تشکیلاتی، روش‌های انجام کار و قوانین و مقررات حاکم جنبه‌ی عملیاتی می‌دهد و یا آن را طراحی کرده و یا میراث گذشته را ادامه می‌دهد، نیروهای انسانی موجود در سازمان اداری است. نیروی انسانی، طیف نیروهایی را در برمی‌گیرد که از پایین‌ترین رده‌ی سازمانی تا مدیران کل نظام اداری را شامل می‌شود. کیفیت این نیروها، تأثیر بسزایی بر کارایی یا عدم کارایی نظام اداری برجای می‌گذارد .

در این میان می‌توان به مواردی اشاره داشت که در بخش نیروهای انسانی نظام اداری، باعث ناکارآمدی نظام اداری می‌شوند: پایین بودن توانایی‌ها و مهارت‌های فنی و شغلی کارکنان، عدم تناسب مشاغل با تخصص‌ها و تجارب کارکنان، ضعف مدیریت به‌دلیل نبود دانش شغلی و تخصصی، ضعف در به‌کارگیری دانش و مهارت‌های مدیریتی در سطوح مختلف تصمیم‌گیری‌ها، هدایت و نظارت، عدم احساس مسئولیت در سطوح مختلف نیروهای سازمانی، اعمال سلیقه و برداشت شخصی از ضوابط توسط مدیران، عدم توازن و تعادل میان حقوق و دستمزد کارکنان با وظایف آن‌ها، عدم کارایی نظام پرداخت و جبران خدمت و فقدان نظام تشویق و تنبیه و نظام مشارکت‌جویی و افزایش انگیزش، عدم وجود انگیزه‌ی کافی در مدیران برای تسهیل در فرایند دستیابی به اهداف کلان نظام اداری .

در این مورد می‌توان گفت که برای آن که مدیریت یک مجموعه به سطح بالایی از کارایی برسد و بالطبع نظام اداری را به تحرک وا دارد، باید تصمیم بگیرد که به اهداف سازمانی دست یابد (انگیزش). این نیروی نخبه، باید از لحاظ توانایی‌های فنی و دانش مدیریتی نیز غنی

باشد و یا از مشاوران قوی و با دانشی استفاده کند (توانایی). و در نهایت، مجموعه‌ی مدیریت نظام اداری بایستی بهره‌مند از وسایل لازم و محیطی مناسب برای انجام کار باشد (آمادگی محیطی). نبود یا ضعف در هر کدام از این سه مؤلفه، ناکارایی نیروی انسانی و از آنرو، ناکارایی سازمان اداری را در پی خواهد داشت.

4- دلایل برون سازمانی ناکارآیی نظام اداری

دلایل برون سازمانی که باعث ناکارآمدی نظام اداری می‌شود به عواملی راجع است که در خارج از فضای عینی نظام اداری قرار دارند. به عبارت دیگر، در خارج از نظام اداری، دو سطح از واقعیت موجود است که تاثیرات فراوانی بر نظام اداری بر جای می‌گذارد: نظام عینی بیرون از سازمان شامل نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و نظام ذهنی بیرون از سازمان شامل نظام فرهنگی. به عبارت دیگر، نظام اداری خرده نظامی است در درون یک نظام بزرگ‌تر که با خرده‌نظام‌های دیگر در تعامل است و پیوسته با آن‌ها در تأثیر و تأثر متقابل قرار دارد. زیرمجموعه‌ی برخی از خرده‌نظام‌های در حال تعادل با نظام اداری عبارتند است: نظام سیاسی، نظام اقتصادی و نظام فرهنگی- اجتماعی .نظام اداری به مثابه شیئی است که در درون نظام فرهنگی- اقتصادی- سیاسی -اجتماعی قرار دارد. منطق حاکم بر این حوزه‌ها، به‌گونه‌ای تعیین‌کننده‌ی تحولاتی است که در نظام اداری رخ می‌دهد.

از سوی دیگر، به دلایل گستردگی نظام اداری در شئون مختلف جامعه و اهمیت کارویژه‌هایی که بر عهده دارد، تحولات این نظام، تأثیر فراوانی بر نوع و جهت روی‌دادهایی دارد که در نظام‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اتفاق می‌افتد. منطق ارتباط و دیالکتیکی میان نظام اداری و نظام‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، تمام آن چیزی است که می‌تواند توسعه و طرح‌های توسعه‌گرایانه را موفق کند یا با شکست مواجه سازد. در این نوشتار، به سویه های مربوط به نظام سیاسی، نظام اقتصادی و نظام فرهنگی- اجتماعی می‌پردازیم.

- نظام سیاسی: نوع نظام سیاسی و ساخت دولت نیز بر کارکرد نظام اداری تاثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، بسته به اینکه نظام سیاسی دارای ساختی بسته یا باز (به معنای نسبی کلمه) باشد، کارکرد نظام اداری متفاوت می‌شود. در ادبیات مربوط به نظریه‌های دولت گفته می‌شود که از ویژگی‌های اساسی نظام‌های سیاسی مطلقه (مخصوصاً در کشورهای عربی خاورمیانه)، وابسته بودن نظام اداری به شخص حاکم است. دولت‌های مطلقه در جهت انباشت بیشتر قدرت (و نه انباشت ثروت در جامعه)، نظام اداری را دربست در اختیار می‌گیرند و مانع از استقلال آن می‌گردند. بر این مبنا، با وابستگی و انفعال بیشتر نظام اداری، غیر رسمی شدن فرایندهای اداری، تبعیت مدیران از دستورات تصمیم‌گیران مستقر در رأس هرم سیاسی و مواردی از این دست، فرایند انباشت و تمرکز فسادآور قدرت فراهم می‌آید. در اینجا، نظام اداری نخواهد توانست کارویژه یک نهاد فنی (نهادی که ابزاری مناسب برای توسعه‌ی کشور محسوب می‌شود) را به انجام برساند.

عوامل سیاسی نامطلوب، نظام اداری را از مهم‌ترین ویژگی‌های عقلانی- فنی خود تهی کرده و کارایی آنرا کاهش می‌دهند. تسلط سیاست بر نظام اداری منجر به پدیده‌ای می‌شود که از آن به‌عنوان «سیاست‌زدگی بوروکراسی» یاد می‌شود. در اینجا، تصمیمات و سیاست‌های نظام اداری، به جای اتکا به شاخص‌های فنی، متکی به مفروضات سیاسی و ملاحظات گروه‌ها و باندهای سیاسی می‌شود. از اینرو، نظام اداری در میان‌مدت و بلندمدت، کارایی خود را از دست داده و به آلت دست گروه‌های مختلف سیاسی تبدیل می‌شود. به‌عبارت دیگر، نظام سیاسی (به‌خصوص قوه‌ی مجریه) از آنجا که در انتخاب و جابجایی مدیران نظام اداری نقش اصلی را بر عهده دارند، می‌تواند باعث کارایی یا ناکارایی نظام اداری شود. وجود مدیرانی از جناح‌های خاص سیاسی و ارادهٔ این مدیران برای سوء استفاده از امکانات دولتی و عمومی در جهت منافع فردی- جناحی (فساد سیاسی) می‌تواند نظام اداری را از اهداف ملی دور سازد. در این فضا، اهمیت تخصص و برنامه‌ریزی راهبردی در جهت توسع، ملی در پای منافع کوتاه‌مدت فردی- جناحی فدا می‌شود.

از سوی دیگر، وجود مدیران ناپخته و چند شغله با گرایش‌های غیرتوسعه‌ای (یا ضد توسعه‌ای) که در چنین فضایی رشد می‌کنند، خسارات جبران‌ناپذیری را بر منابع مالی و انسانی نظام اداری وارد کرده و فرصت‌های مناسب برای اجرایی کردن سیاست‌های توسعه‌ی ملی و دستیابی به اهداف کلان ملی را از دست می‌دهند. در زیر به برخی از آثار نظام سیاسی بر نظام اداری اشاره می کنیم:

- انتصاب مدیران؛

- جابجایی مدیران؛
- گسترش حجم نیروی انسانی؛
- تحمیل جناح بندی های سیاسی؛
- ایجاد هدف های فرعی و ثانویه (با توجه به منافع کوتاه مدت سیاستمداران) و اولویت دادن آنها بر اهداف اصلی- کلان کشور؛
- ایجاد دستگاه های موازی؛
- تحمیل تصمیمات غیرکارشناسی بر بدنه نظام اداری؛...

2-4 نظام اقتصادی: نوع نظام اقتصادی و کارویژه‌هایی که قادر است در پهنه‌ی ملی- منطقه‌ای- محلی به انجام برساند نیز بر کارکرد نظام اداری تأثیر می‌گذارد. در شرایطی که زمینه‌های اشتغال در بخش‌های تولیدی جامعه کاهش یابد، سیل نیروهای جویای کار و خواستار اطمینان از آینده‌ی شغلی خود، به سمت نظام اداری سرازی می‌شوند. این ویژگی به خصوص در کشورهای متکی به نفت که دارای اقتصاد تک محصولی هستند، اثرات ناگوار مضاعفی بر جای می‌گذارد .به عبارت دیگر، در شرایطی که دولت خود را واجد کارویژه‌های گسترده‌ی عمومی می‌داند و اقتصاد تولیدی نیز از ظرفیت‌های لازم برای جذب نیروی کار برخوردار نباشد (به دلیل سرمایه بر بودن صنایع تولیدی یا به علل دیگر)، این تنها نظام اداری جامعه است که بار استخدام نیروهای جویای کار را بر عهده می‌گیرد. منافع کوتاه مدت و حزبی جناح‌های سیاسی نیر در گسترش این روند بسیار مؤثر است.

در این فضا، نظام اداری نه تنها از چابکی و کوچک بودن (که از ویژگی‌های یک نظام اداری کارآمد است) فاصله می‌گیرد بلکه در میان مدت و بلند مدت، تبدیل به هیولای گسترده‌ای از افراد و نهادهای موازی و بی‌فایده می‌شود که هدف اصلی خود در روند توسعه‌ی ملی را نیز نه تنها فراموش می‌کند بلکه به گونه‌ای، سد توسعه‌ی ملی می‌شود. نظام پرداخت‌های غیرمنصفانه و ناعادلانه در درون نظام اداری نیز باعث کاهش انگیزش و بهره‌وری نیروی انسانی و بروز فساد در ارکان مختلف آن خواهد شد؛ نظام پرداختی که کاملاً وابسته به الگوهای خاص نظام اقتصادی و ویژگی‌های حقوقی این نظام (قانون کار و ...) است.

3-4 نظام فرهنگی- اجتماعی: نظام فرهنگی هر جامعه، از آن حیث که معنا بخش نوع ارتباطی است که میان افراد برقرار می‌شود و هویت‌بخش به جهانی است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند، و نظام اجتماعی، از آن روی که محیط کنش افراد را مشخص می‌کند تأثیر فراوانی به کارکرد نظام اداری دارد. از آنجا که در نظام اداری، روابط میان افراد (مدیر- کارمند، کارمند- کارمند، مدیر- مدیر، کارمند- مشتری و مدیر- مشتری) ساختارهای درون سازمانی را تشکیل می‌دهد و این ساختار درون سازمانی در بطن محیط خاص اجتماعی به تولد و استمرار می‌یابد، نظام فرهنگی -اجتماعی نیز از طریق این مکانیزم، قالب خاصی به ساختارهای اداری می‌دهد. مثلاً غلبه‌ی فرهنگ فرد محوری منفی در ایران در کنار شکاف‌های گسترده و فعال اجتماعی باعث شده است تا نظام اداری نتواند به گونه‌ای مدرن، نظام ضوابط را جایگزین منطق روابط سنتی کند.

از اینرو، فساد اداری، باند بازی و هر آنچه که از کنار گذاشتن ضوابط اداری حاصل می‌شود، امکان وقوع پیدا می‌کند. تجربه نشان داده است که در جوامعی که نظام اداری در هاله‌ای از فرهنگ فردمحوری منفی احاطه شده است، تقابل شهروندان، مردم، ارباب‌رجوع و یا مشتری با نهادهای مختلف نظام اداری افزایش یافته و در نهایت، نظام اداری به‌عنوان پدیده‌ای بریده از فلسفهٔ وجودی خود (نظم و دستیابی به اهداف) به یکی از مشکلات اساسی آن جامعه در مسیر حرکت به سوی توسعه تبدیل خواهد شد.

پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهند که عوامل فرهنگی- اجتماعی، هم بر نظام اداری تأثیر می‌گذارند و هم در بلندمدت به‌گونه‌ای از آن متأثر می‌شوند. از این روی، چنانچه در جامعه‌ای، نظام اداری به عنوان عامل اخذ مالیات‌های غیرمنصفانه و زورگویی به مردم شناخته شود، آن نظام اداری در ورقه‌ی ناکارآمدی نهادی فرو می‌غلتد. به‌عبارت دیگر، نامطلوب پنداشتن نظام اداری به دلایل فرهنگی- اجتماعی، خود مانع از کارآمدی آن می‌شود. شاید این واقعیت، جواب مناسبی برای این سئوال باشد که چرا در جوامعی که نظام اداری به عنوان پدیده‌ای منفی شناخته می‌شود، اجرای طرح‌های اصلاح نظام اداری و تشکیلات کشوری سخت‌تر از جوامعی است که نظام اداری آن علیرغم ناکارا بودن، عنصری به شدت نامطلوب پنداشته نمی‌شود. حال که دلایل ناکارآمدی نظام اداری را مورد بررسی قرار دادیم به این بحث خواهیم پرداخت که در صورتی که نظام اداری واجد صفت ناکارآمدی باشد، چه پیامدها و تبعاتی را بر جای می‌گذارد؟

منشأ فساد از طماعی است

5- پیامدهای عدم کارایی نظام اداری

در وضعیتی که نظام اداری گرفتار ناکارآمدی است، تبعات منفی‌ای را برای شئون مختلف جامعه به بار می‌آورد. در این بخش به پیامدهای ناکارآمدی نظام اداری در حوزه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی- اجتماعی می پردازیم.

5-1 پیامدهای سیاسی: به نظر ماکس وبر، مهم‌ترین نظریه‌پردازد کلاسیک نظام اداری، در صورت ناکارآمدی نظام اداری (که به نظر او، انسان‌ها را در قفس‌آهنین محبوس می‌کند)، مسیر توسعه‌ی سیاسی مسدود می‌شود. در این وضعیت، گردش نخبگان کاهش یافته و نهادهای مدنی و مشارکتی رو به اضمحلال می‌گذارند. ناکارایی نظام اداری، از درجه‌ی مشروعیت و اثربخشی دولت‌ها می‌کاهد تا آن اندازه که می‌تواند دولت‌ها و نظام‌های سیاسی را با بحران مشروعیت و مقبولیت مواجه سازد. ناکارآمدی نظام اداری، از آن رو که در انجام وظایف و کارویژه‌های دولت اخلال ایجاد می‌کند، ثبات و امنیت جوامع را به خطر انداخته و تهدیدی جدی علیه امنیت ملی محسوب می‌شود.

دکتر حسین عظیمی معتقد است که چنانچه ناکارآمدی نظام اداری مستمر و نهادینه شود، فضا برای ایجاد دیکتاتوری فراهم می‌آید: در شرایط فروپاشی نظام اداری، به دلیل ناکارایی نهادهای اقتصادی، فقر تشدید می‌شود. فقر منجر به ناامنی و بی‌ثباتی می‌شود و در شرایط تشدید فقر و ناامنی، زمینه‌های لازم برای ظهور دیکتاتوری فراهم می‌آید.

به نظر می‌رسد که «نهادینه شدن» نفوذ غیر قانونی گروه‌های سیاسی و فساد منتج از آن نیز از پیامدهای ناکارایی نظام اداری باشد. به عبارت دیگر، نفوذ غیرقانونی و فسادآور گروه‌های سیاسی باعث ناکارآمدی نظام اداری می‌شود .این ناکارآمدی چنانچه استمرار یابد خود باعث نهادینه شدن این نفوذ غیرقانونی و بروز پدیده‌ی فساد سازمان‌یافته می‌شود. بر این مبنا، تنها در یک نظام اداری علیل و ناکارآمد است که گروه‌های فشار، مسیرهای غیرقانونی نهادنیه شده را بهترین راه برای دست‌یابی به اهداف خود تلقی می‌کنند.

2-5 پیامدهای اقتصادی: در صورت ناکارایی نظام اداری، زمان به انجام رسیدن طرح‌های اقتصادی افزایش یافته و از آن رو، هزینه‌ی تولید افزایش می‌یابد. بخشی از ناکارایی نظام اداری، همچنانکه در بخش قبل اشاره شد، ناشی از قوانین و مقرراتی است که تعدد آن‌ها، به سرعت تغییر می‌کنند. تغییر بی‌وقفه و مداوم در ضوابط و مقررات و دستورالعمل‌ها، یکی از عوامل عمده‌ی تضعیف «امنیت اقتصادی» است که در صورت همراه بودن با تصمیم‌های مغایر و ناهماهنگ و قانون‌گریزی و رعایت نکردن قوانین و مقررات، نوعی بی‌اطمینانی و بی‌اعتمادی مفرط را در سرمایه‌گذاران ایجاد می‌کند. در این صورت، هزینه‌ی زندگی برای شهروندان افزایش می‌یابد و فقر گسترده، به گونه‌ای گسترده در میان مردم توزیع می‌شود.

ناکارایی نظام اداری، از طریق ایجاد سازوکارهای معیوب، مسیر فساد را هموار کرده و باعث افزایش پدیده‌ی درآمدهای نامشروع و بروز فساد سازمان‌یافته اقتصادی می‌شود. در این وضعیت، توسعه‌ی اقتصادی به روندی عقیم شده تبدیل می‌شود و شرایط برای رقابت سالم اقتصادی و تقویت بازار آزاد کالا و خدمات از بین می‌رود. از اینرو، ناکارایی نظام اداری از

طریق کاهش سطح و کیفیت خدمات عمومی، باعث افزایش نابرابری‌های اقتصادی- اجتماعی و بروز اخلال در وضعیت اقتصاد جامعه می‌شود.

از سوی دیگر، برای ترویج توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی پایدار، اصلاح نظام اداری با هدف تقویت ظرفیت‌های اجرایی در اجرای کارکردهای اصلی دولت و افزایش کیفیت خدمات به مردم ضروری است. اصلاح نظام اداری و کارآمد کردن آن، می‌تواند از طریق احیای ثبات بودجه، تقویت مجموعه درآمدها، مدیریت کارآمد کمک‌های خارجی و بهبود عملکرد توسعه‌ای از طریق اجرای شایسته و مناسب چارچوب‌های کارآمد و بهینه‌ی سرمایه‌گذاری و مدیریت دقیق طرح‌ها و برنامه‌های دولتی، در باثبات‌سازی اقتصاد کلان سهیم شود.

به‌همین ترتیب، اصلاحات دستگاه اداری می‌تواند در طراحی و اجرای برنامه‌های توسعه‌ی اجتماعی نیز سهیم گردد. بهبود ظرفیت‌های کارمندان دستگاه اداری و تقویت روحیه‌ی آن‌ها (بخش مهمی از کارآمدی نظام اداری) می‌تواند به تدوین و طراحی بهتر سیاست‌ها و برنامه‌ها و نیز نظم بیشتر و ارائه کار مؤثر خدمات به وسیله‌ی ایشان منتهی شود. از این روی، در صورت کارآمدی نظام اداری، فرآیند توسعه‌ی اجتماعی- اقتصادی با موفقیت بیشتری همراه خواهد بود.

3-5 پیامدهای فرهنگی- اجتماعی : ناکارایی نظام اداری از طریق کاهش احساس مسئولیت در نیروهای انسانی درون‌سازمان، افزایش اعمال سلیقه و برداشت‌های شخصی از ضوابط توسط مدیران و مواردی از این دست، باعث کاهش اعتماد شهروندان به نهادهای عمومی و در صورت استمرار، باعث نهاینه شدن بی‌اعتمادی میان سازمان‌ها و شهروندان می‌شود .در

این فضا، نظام اداری از طریق تضعیف احساس مسئولیت افراد و گسترش بی‌کفایتی در انجام امور، اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی- فرهنگی افراد جامعه را تضعیف می‌کند.

تجربیات و پژوهش‌های مختلف مؤید این حقیقت است که فساد و ناکارایی نظام اداری یک جامعه، تضعیف‌کننده‌ی بنیان‌های اخلاقی آن جامعه و ایجادگر انواع فساد اخلاقی- اجتماعی در جامعه محسوب می‌شود. در آن هستی اجتماعی که انجام امور اداری بدون تقلب، رشوه، دروغ و پارتی‌بازی ناممکن باشد، افراد برای تسهیل در انجام امور خود و جلوگیری از هزینه‌های بیشتر، به پیروی از قواعد فسادآور موجود روی می‌آورند.

از آنجا که نظام اداری، گسترده‌ترین نظام موجود در جامعه محسوب می‌شود، تداوم پیروی افراد از قواعد این نظام همه‌جا موجود، به تدریج نهادینگی این قواعد در سطوح کلی جامعه را در پی دارد. بخشی از گستردگی و عمق پدیده‌هایی چون دروغ، ریا، خودمحوری منفی و ... در جامعه‌ی ما نتیجه‌ی فساد و ناکارایی نظام اداری است که این اخلاق را بر مردم تحمیل کرده است. طبیعی است که بروز این اخلاقیات در جامعه (به دلایل دیگر نیز) می‌تواند ناکارآیی نظام اداری را تشدید کند.

- نتیجه گیری

در مجموع، تمام پیامدهای ناکاریی نظام اداری به یک نقطه ختم می‌شوند: توسعه‌نیافتگی. این گزاره به گونه‌ای وسیع توسط اغلب صاحب نظران، کارشناسان و اساتید حوزه مسائل توسعه پذیرفته شده است که به دلیل شرایط خاص کشورهای در حال توسعه، نقش کارگزاری توسعه به عهده‌ی دولت است. بر این مبنا، شرایط و وضعیت دولت مؤید زمینه‌ی مساعد یا

نامساعد برای حرکت به سوی توسعه است. به نظر می‌رسد که تمام پیامدهای ناکارآمدی نظام اداری به گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم باعث ناکارآمدی دولت می‌شوند. به نظر پیترایوانز، سازمان عقلانی کار در قالب نظام اداری خود به عنوان ساختار درونی دولت، درحالی‌که می‌بایست محرک کارایی دولت و توسعه‌ی جامعه باشد، به دلیل ضعف‌های ساختاری و نهادی در کشورهای در حال توسعه، نه تنها عامل توسعه نشده است بلکه یکی از موانع توسعه قلمداد می‌شود. بر این مبنا، آمسون و وید، با ذکر مثال‌های متعددی از کشورهای تایوان، کره‌ی جنوبی، سنگاپور و ...، نقش نظام اداری کارآمد بر کارآمدی دولت و از آن رو، به تحولات صنعتی و توسعه‌ی آن‌ها، مهمترین عامل می‌دانند. دلایلی که نوشتار برای ناکارآمدی نظام اداری برشمرد و پیامدهایی که این ناکارآمدی در حوزه‌های مختلف به بار می‌آورد همه و همه نشان از اهمیت خرده سیستمی است که این نوشتار آنرا ابزار دولت برای حرکت به سوی توسعه می‌خواند.

حکومت در بر دارنده‌ی چهار عنصر مانند جمعیت، قلمرو، دولت و حاکمیت است.

دولت یک مفهوم محدود و یکی از عناصر حکومت است.

دموکراسی حکومت مردم بر مردم نیست؟

چون این حکومت همان حکومت اکثریت بر سایرین است.

دموکراسی آزادی بیان و..... نیست؟

چون اگر اصل دموکراسی فهم عام و اجرا شود فی‌الذاته خود آزادی است.

اصل دموکراسی عبارت است از:

"هیچ انسانی حق ندارد به انسان دیگر و محیط خود و سایرین آزاری برساند"

فصل چهارم

پارلمان؛ وظایف، مسئولیت ها و امتیازات

اصل تفکیک قوا و پیدایش نظریه به وجود آمدن پارلمان

حکومت به مثابه یکی از عناصر تشکیل‌دهنده و تجلی بیرونی و نماد اقتدار دولت– کشور در برگیرنده‌ی مجموعه‌ای نهادهای فرمانروایی است که هرکدام به وظایف خاصی می‌پردازند. در تقسیم‌بندی ارگانیک حکومت **سه بخش عمده** و اساسی به چشم می‌خورد: 1. قوه‌ی مقننه 2. قوه‌ی اجراییه و 3 .قوه‌ی قضاییه.

قوه‌ی‌مقننه در این تقسیم‌بندی به قانونگذاری می‌پردازد، **قوه‌ی اجراییه** به تطبیق و عملی ساختن قانون اقدام می‌کند و **قوه‌ی قضاییه** با تفسیر قانون به داوری می‌نشیند.

برای پی بردن به ریشه های تاریخی این تفکیک در تقسیم‌بندی ارگانیک حکومت که منجر به ظهور پارلمان گردید، ناگزیریم سری به تاریخ و گذشته بزنیم.

دانشمندان، فلاسفه و انسان‌ها از آغاز درصدد بوده‌اند راه‌های بهتری برای حکومت کردن جستجوکنند تا سعادت فردی و جمعی در سایه‌ی آن تأمین و تضمین گردد. فلاسفه‌ی یونان باستان به خصوص افلاطون و ارسطو از پیشگامان حرکت به سوی بحث در مسایل مربوط به حکومت به شمار می‌روند و این روند بعد از آنان در ادوار مختلف پیگیری شده است. ولی تفکیک قوا به معنای معاصرش ثمره‌ی تفکر و اندیشه‌ی فلاسفه‌ی قرن هجدهم است

..."نویسندگان و فلاسفه‌ی قرن هجدهم و همچنین حقوقدانان دیروز و امروز با تکیه بر مسئله‌ی تفکیک قوا، **درجهت رفع هراسی** کوشیده‌اند که از تمرکز فسادانگیز و خودکامه‌زای قوا در یک شخص یا یک گروه عاید می‌شود. ***چراکه برحسب طبیعت اشیاء و احوال و اقتضای مزاج مرکزگرایی، کسی که قدرت را به دست دارد، پیوسته در وسوسه‌ی سوء استفاده از آن است.*** قدرت بی حد و مرز، خودسری می آورد، زیرا به گفته **لرد آکتن** که به صورت مثل سایره در آمده است: **قدرت فاسد می‌کند و قدرت مطلق مطلقاً فاسد می‌کند."** با توجه به همین نکته امروز نظریه‌ی تفکیک مطلق یا نسبی قوا به خاطر مراعات عدالت و **جلوگیری** از استبداد و خودکامگی به عنوان یک اصل در جهان پذیرفته شده است.

اگر به طور خیلی فشرده بخواهیم، از متفکران و فلاسفه‌ای که در طول زمان از پدیده تفکیک قوا صحبت نموده و فرایند دیدگاه‌هایشان، ایجاد پارلمان و تفکیک قوا بوده است، تذکر به عمل آوریم، درمی‌یابیم که **ارسطو** (386-455 قبل از میلاد) اولین فیلسوفی است که از این تقسیم‌بندی چنین سخن به میان آورده است: **"هر حکومت دارای سه قدرت است** ... نخستین این سه قدرت، هیأتی است که کارش بحث و مشورت درباره مصالح عام است. دومین آن‌ها به فرمانروایان و مشخصات و حدود صلاحیت و شیوه‌ی انتخاب آنان مربوط می‌شود و سومین قدرت، کارهای دادرسی را در برمی‌گیرد".

کاوش و ابراز نظر در این زمینه توسط **جین بدن**(Jean Bodin) ، **اولیورل کرمول** (Olivier Cromwell) نظامی، فاتح و سیاستمدار انگلیسی که مجسمه‌اش هنوز هم به عنوان مدافع پارلمان در مقرپارلمان بریتانیا در "ویست منستر"، به چشم می‌خورد، ادامه یافت. کرمول

در عمل به جدایی قوا در ساختار حکومتی انگلستان پرداخت، قوه‌ی اجراییه را از مقننه جدا ساخت و به قوه‌ی قضاییه صلاحیت بیشتر بخشید.

این تئوری بعد **توسط جان لاک** (John Locke) فیلسوف مشهور انگلیسی در رساله‌اش به نام "درباب حکومت مدنی" رشد بیشتر یافت، و او از سه قوه‌ی مقننه، اجراییه و متحده نام برد، که وظیفه این سومی‌اش حق اعلان جنگ، صلح و عقد قراردادهای بین‌المللی است. در نوشته‌های لاک قوه‌ی قضاییه به فراموشی سپرده شده و در عوض از قوه‌ی متحده نامبرده شده است.

تا اینکه نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسوی **منتسکیو** (Montesquieu) با تقدیم کتاب مشهورش "روح‌القوانین" پا در این عرص گذاشت. منتسکیو به مثابه یکی از باورمندان به آزادی‌های فردی و حمایت از حدود و ثغور این آزادی‌ها، با ارایه‌ی اصل تفکیک قوا یا ایجاد توازن و تعادل در قوا، از برجسته‌ترین فلاسفه‌ی قرن هجدهم است، که دیدگاه‌ها و نظریاتش به عنوان اصل در تفکیک قوا از سوی همه حقوقدانان و قوانین موضوعه غرب پذیرفته شده و بر روند شکل‌گیری قوانین اساسی و چگونگی روابط میان قوا، تا امروز نقش اساسی و برازنده داشته است. **وی معتقد بود در هر دولت–کشوری سه قدرت وجود دارد:** قدرت تقنینی، قدرت اجرایی و قدرت قضایی. وی در مورد توجیه این تقسیم‌بندی‌اش، با الهام از دیدگاه‌های جان‌لاک فیلسوف انگلیسی و نظام موجود در انگلستان ولی در یک قالب تازه، چنین می‌گوید: **"هنگامی‌که در یک شخص یا یک دستگاه حاکم، قدرت تقنین با قدرت اجرایی جمع گردد، دیگر از آزادی اثری نیست، زیرا بیم آن است که همان شهریار**

یا همان سنا، قوانین خودکامه‌ای وضع کنند و با خودکامگی به موقع اجرا گذارند. اگر قدرت قضاوت از قدرت قانونگذاری و اجرایی جدا نباشد، بازهم از آزادی نشانی نخواهد بود. در صورتی که قدرت قضاوت، به قدرت تقنینی منضم باشد، نیروی خود سرانه‌ای بر زندگی و آزادی شهروندان مسلط خواهد شد، زیرا قاضی قانونگذار است. در صورتی که این قدرت با قدرت اجرایی جمع آید، قاضی نیروی یک ستمگر را دارا خواهد بود" . وی ادامه می‌دهد: "برای آن که نتوان از قدرت سوء استفاده کرد، باید دستگاه‌ها طوری تنظیم شوند که قدرت، قدرت را متوقف کند".

بعد از منتسکیو **ژان ژاک روسو** (Jean-Jacques Rousseau) فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی با ارایه‌ی کتاب **قرارداد اجتماعی‌اش** به رشد و انکشاف این تئوری با اصل قرادادن رأی مردم به مثابه ریشه و اصل **حاکمیت ملی پرداخت** و قوه‌ی مقننه را اصل و مجریه را فرع آن قرار داد. در پی همین دیدگاه‌های فلسفی و تطبیق عملی در انگلستان، وقتی نهضت پایه‌ریزی قوانین اساسی در کشورهای مختلف غربی به راه افتاد، اصل تفکیک قوا، یا به صورت مطلق چون قانون اساسی ایالات متحده امریکا در سال 1787 یا به صورت نسبی در سراسر اروپا و بالتبع در بقیه قاره‌های جهان پذیرفته شد.

از اصل **تفکیک مطلق** قوا نظام های ریاستی با داشتن نظام "رقابت و توازن" یا "Checks and Balances" به وجود آمد و از اصل **تفکیک نسبی** قوا، نظام‌های پارلمانی و از **اختلاط هر دو**، نظام های شبه ریاستی. **در نظام ریاستی** "حاکمیت ملی در دونوبت تجلی می‌کند،

یکی برای انتخاب متصدی اصلی قوه‌ی مجریه و **دیگری** برای انتخاب نمایندگان قوه‌ی مقننه. **دو قوه نظراً** در یک سطح قرار دارند و دارای پشتوانه مساوی هستند".

در نظام پارلمانی که بر اصل تفکیک نسبی قوا استوار است "اراده‌ی عمومی یکباره ولی به درجات ظاهر می‌شود و از دستگاه منتخب نخستین، به دستگاه یا اشخاص دیگر انتقال می‌یابد و در نهادها مستقر می‌گردد". **و در نظام شبه ریاستی** که ترکیبی از نظام ریاستی و پارلمانی است، رییس‌جمهور به صورت مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شود، **و صدر اعظم یا نخست وزیر** از طریق پارلمان و در همکاری مستقیم با پارلمان گزیده می‌شود. در این نظام‌ها رییس دولت در مقایسه با نخست وزیر از صلاحیت بیشتر برخوردار است که نمونه‌اش را می‌توان در نظام کنونی کشور **فرانسه** مشاهده نمود. بدون مراعات این تقسیم‌بندی و تکیه بر اختلاط قوا، نتیجه‌ی همان رژیم‌های اقتدارگرا، مطلق‌العنان، دیکتاتوری، پادشاهی، مستبد و خودکامه است.

حالا اگر بعد از بررسی و ارایه‌ی مختصر پایه‌های فکری ایجاد پارلمان، از یک دید عملی و تاریخی به پارلمان نگاه نماییم، درمی‌یابیم که نخستین تحول به سوی ایجاد پارلمان در کشور انگلستان آغاز شده است. با این سیر مختصر و گذرا درباره‌ی اصل تفکیک قوا و به وجود آمدن پارلمان یا قوه‌ی قانونگذار، نتیجه می‌گیریم: یکی از قوت‌هایی که به صورت مستقل در اصل تفکیک قوا مطرح است، قوه‌ی مقننه یا قوه‌ی قانونگذار می‌باشد، که در این نوشته مورد بحث ماست و در ذیل به بررسی آن می‌پردازیم.

درجهان امروز دموکراسی به عنوان اصلی برای بهتر حکومت کردن پذیرفته شده است. یکی از اصول بنیادی و اساسی دموکراسی، مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان به صورت مستقیم یا بالواسطه است. در نظامی که انسان از استقلال، آزادی و حمایت قانون برخورداراست، باید خود در تعیین سرنوشتش سهم بگیرد. این سهم‌گیری باید به صورت مستقیم تجلی یابد ولی به سبب کثرت جمعیت و نبود امکان مشارکت مستقیم آحاد جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و ... اصل نمایندگی یا مشارکت بالواسطه به عنوان مناسب‌ترین راه مشارکت در تصمیم‌گیری‌های ملی پذیرفته شده است. به این معنی که کشوری به حوزه‌های متعدد با توجه به نفوس تقسیم می‌گردد و مردم با انتخاب نماینده‌ای برای پارلمان، شورای ولایتی یا محلی حق مشارکت خویش را از طریق نماینده‌ی منتخب خود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی اداء می‌نمایند.

به همین اساس در هر کشور دموکراتیک یا حتی توتالیتر پارلمان دو مجلسی یا تک‌مجلسی منتخب یا انتصابی وجود دارد و اصل نمایندگی از مردم و حاکمیت ملی را به نحوی از آنجا به نمایش می گذارد.

این نهاد در کشورهای مختلف نام‌های متنوع به خود گرفته است. **کانگرس** (Congress) در ایالات متحده‌ی آمریکا، شورای ملی (National Assembly) در فرانسه، مجلس نمایندگان (House of Representatives) درجاپان، پارلمان (Parliament) در انگلستان و سنگاپور، مجلس شورای اسلامی درایران و شورای ملی در افغانستان. البته نام مجلس اول و دوم در هریک از کشورها فرق می‌کند و نام‌هایی که در بالا تذکر داده شد، دربرگیرنده‌ی هردو مجلس است.

با توجه به اینکه اصطلاح پارلمان در عنوان این بحث به کار برده شده است، یاد آور می شویم که پارلمان به زبان فرانسوی محل گفتگو و مشاوره را می‌گویند، و اصل کلمه (Parliament) از (Parler) فرانسوی گرفته شده است که سخن گفتن را افاده می‌کند، چون پارلمان محلی است که می‌توان در آن به آزادی و صراحت صحبت نمود و به تحلیل و بحث و تقنین پرداخت.

قابل تذکر است که برای اولین بار در تاریخ بشر، همه‌ی کشورهای جهان به استثنای چندین پادشاه‌نشین در شبه‌جزیره‌ی عرب، از پارلمان‌های منتخب برخوردارند. تعداد دقیق و مشخص پارلمان‌ها از یک سال تا دیگری به خاطر وقوع کودتاها در نوسان است، ولی در سال 1994 تعداد مجموعی پارلمان‌ها در 182 کشورجهان به 170 پارلمان می‌رسید که خودگویایی برگشت مردم به دموکراسی و احترام به اراده ملت هاست. پارلمان یا شورای ملی، به مثابه عالی‌ترین مظهر اراده‌ی مردم و حاکمیت ملی نیروی است که "به وضع قواعد و مقررات به منظور جهت بخشیدن به روابط اجتماعی و زیرقالب کشیدن و حد و مرزگذاردن آن‌ها می‌پردازد و حق و تکلیف افراد و گروه‌ها را به گونه‌ی منجز و روشن رسم می کند".

پارلمان در جهان معاصر به انجام وظایف و کارکردهای ذیل می پردازد:

- قانونگذاری
- نمایندگی
- بررسی و نظارت
- استخدام سیاسی یا تربیه/ پرورده سیاستمداران

- مشروعیت بخشیدن
- وارسی در کار قوه‌ی اجراییه
- و بحث در موضوعات مهم.

با توجه به اهمیت این مسایل و نقش حیاتی پارلمان در روند دموکراسی و زندگی سیاسی هرکشور و جامعه‌ای، در مباحث ذیل پارلمان را از زاویه‌ی ترکیب، ساختار و وظیفه مورد ارزیابی قرار می دهیم.

ترکیب پارلمان؛ یک مجلسی یا دومجلسی

بحث پارلمان را، از ترکیب آن آغاز می‌کنیم. به رغم اینکه یوگوسلاویای سابق پنج مجلس داشت و آفریقای جنوبی از 1984 تا 1994 سه مجلس، اکثر پارلمان‌های جهان دونوع ترکیب دارند. دومجلسی یا تک مجلسی. اینکه قانونگذاری به عهده‌ی یک مجلس باشد یا دو مجلس مورد بحث و جدل‌های زیادی میان حقوقدانان است. قاعده‌ای که اکثر بر آن توافق دارند این است که: *نظام دومجلسی برای نظام‌های فدرال به عنوان اصل برابری و تساوی دولت‌های تشکیل‌دهنده‌ی نظام فدرال مورد توجیه است ولی در نظام‌های بسیط و یکپارچه این دوگانگی مربوط به تحول پارلمان در نظام انگلستان با توجه به شرایط خاص اجتماعی- سیاسی آن کشور است، و لزومی ندارد این اصل در بقیه نظام‌های یکپارچه و بسیط به منصه اجرا گذاشته شود.* **بعد از جنگ جهانی دوم** حرکتی درجهت از بین بردن مجلس اعیان یا سنا دربرخی از کشورهای یکپارچه که نظام دو مجلسی داشتند به راه افتاد و کشور نیوزیلاند در سال 1950، دانمارک در سال 1954 و سوئد در سال 1970 مجلس

دوم را ملغی قرار دادند. اما به آن هم دلایلی نظری مطرح است که هنوز هم وجود دومجلس در نظام های یکپارچه و بسیط را توجیه می‌کند.

1. نظام دومجلسی اصلی در کشورهای فدرال

در نظام‌های فدرال به سبب اینکه دولت‌های مستقل می‌خواهند در سایه‌ی یک نظام فدرال امور خویش را انتظام بخشند، باید راهی جستجو شود که اصل شخصیت حقوقی و مستقل هریک از دولت‌های تشکیل‌دهنده فدرال بدون در نظرداشت نفوس در نظر گرفته شود. این امر اولین بار در کنوانسیون فیلادلفیا در سال 1787 مطرح شد که 13 دولت آمریکایی می‌خواستند قانون اساسی مشترک و دولت-کشور فدرال تشکیل دهند. طبیعی است که نفوس و حجم هریک از این کشورها از یکدیگر فرق می‌کرد. تعدادی با جمعیت بیشتر استدلال داشتند که باید یک مجلس به میان بیاید و اعضای آن به اساس نفوس و بدون در نظرداشت شخصیت حقوقی دولت‌های عضو فدرال مشخص شود. این بدان معنی بود که چند دولت با نفوس بالا می‌توانستند، با ارسال نمایندگان بیشتر همه چیز را به نفع خویش تغییر دهند. در مقابل کشورهای با جمعیت کمتر استدلال داشتند، تا با توجه به اصل شخصیت حقوقی مستقل هر کشور، نمایندگان مساوی از دولت های عضو به مجلس راه یابند، که این به ضرر دولت های با نفوس بیشتر تمام می‌شد. در فرجام هیأت‌های شرکت‌کننده در کنفوانسیون به این نتیجه رسیدند تا دو مجلس به وجود بیاید، یکی مجلس نمایندگان به اساس نفوس که هر شهروند بدون توجه به حجم و نفوس دولت متبوع‌اش بتواند در یک حوزه‌ی معین برای انتخاب نماینده اش رأی بدهد و دومی مجلسی سنا که ازهرایالت عضو

فدرال دو نماینده به آن بدون در نظرداشت نفوس راه یابند و این دو مجلس با تفاهم و همکاری به امورات محوله بپردازند. یکی ممثل نفوس و دومی ممثل ایالت‌ها. هردو مجلس از صلاحیت‌های مساوی برخوردار باشند جز در موارد مالیاتی که از حق مجلس نمایندگان باشد. البته قابل تذکر است که برخلاف همه‌ی مجالس دوم کشورها، سنا در آمریکا از قدرتمندترین مجالس در جهان به شمار می‌رود.

بعد از این رویداد تاریخی نظام دومجلسی، البته با صلاحیت‌ها و تشکیلات متفاوت، در همه نظام‌های فدرال مراعات گردید. و نظام آمریکا و سویس به عنوان الگوی اصل دومجلسی در نظام فدرال مورد پذیرش قرارگرفتند.

ایالات متحده آمریکا، سویس، استرالیا، جمهوری فدرال آلمان، اتریش و هندوستان از نمونه‌های بارز نظام دومجلسی در نظام فدرال به حساب می‌روند. به استثنای ایالات متحده آمریکا و سویس در دیگر نظام ها قدرت مجلس نمایندگان بر مجلس فدرال افزونی دارد و نحوه‌ی انتخاب آنان نیز متفاوت است.

2.نظام دومجلسی در نظام‌های بسیط و یکپارچه

وجود دو مجلس درنظام‌های بیسط و یکپارچه بیشتر مورد مناقشه حقوقدانان است، که آیا ضرورتی به مجلس دوم درکنار مجلس نمایندگان در این نظام ها احساس می شود یاخیر؟ اولین توجیه‌کننده نظریه‌ی موجودیت دومجلس مرکب از اشراف و عام جامعه منتسکیو است، که با توجه به واقعیت‌های زمان خود و نظام انگلستان براین اصل تأکید داشت و تاحدی نظریات وی مورد قبول واقع شد.

همانطوری که متذکر شدیم، نظام دومجلسی در نظام پارلمانی انگلستان زاده‌ی شرایط و اوضاع خاص آن کشور بود، و بعدها با مرور زمان این سوال مطرح شد که دیگر نیازی به مجلس دوم با موجودیت مجلس نمایندگان هست یاخیر؟

برخی با الهام از دیدگاه‌های فلاسفه‌ی قرن هجدهم به ویژه منتسکیو در شرایط معاصر با اصل قرار دادن "نظارت و توازن" و رویاروی قراردادن قوا درمقابل یکدیگر، به طرح این نظریه پرداختند که وجود مجلس دومی برای مهار کردن و اصلاح دیدگاه ها و نظریات مجلس اول ضروری می‌نماید.

"بدین معنی که در برابر مجلس اول که نمودار نوجویی و تحول و تحرک و دگرگون کنندگی است مجلس دومی به وجود آید تا عقل و تدبیر و محافظه کاری وارد معامله شود. بنابرین مجلس دوم مظهر تعقل در برابر شتابزدگی، نخبگان در برابر عوام‌الناس و رأی پیروان در برابر بخت جوانان تلقی شد. پس طبعاً ترکیب اعضای دومجلس باید باهم متفاوت باشد. شرایط گزینش آن‌ها فرق کند و نحوه‌ی توزیع اختیارات قانونگذاری یا سیاسی به صورتی سامان یابد که دو مجلس هم جلو زیاده‌روی‌های یکدیگر را متقابلاً بگیرند و هم تصمیمات در سطح بهتر و فنی‌تری اتخاذ شود".

به علاوه می‌توان از فواید زیرین دو مجلس در نظام‌های بسیط متذکرشد که هرکدام در بعد نظری موضع طرفداران دومجلس را تقویت می‌بخشد.

•مجلس دوم می‌تواند با رقابت و نظارت، قدرت و زیاده‌روی‌های مجلس اول را مهار سازد.

•نظام دومجلسی می‌تواند به خوبی به بررسی و مداقه‌ی قوه‌ی اجراییه بپردازد و خلأهای حکومت را برملا سازد.

• وجود دومجلس اصل نمایندگی را درجامعه وسعت بیشتر می‌بخشد و نمایندگان می‌توانند از دیدگاه‌های مختلف به بررسی و قضاوت بپردازند.

•وجود دو مجلس در امر دقت به روند قانونگذاری می‌افزاید و هردو مجلس می‌توانند اشتباهات و اغلاط یکدیگر را اصلاح کنند.

•وجود مجلس دوم می‌تواند از شتابزدگی و تصویب قوانین جنجال برانگیز جلوگیری به عمل آورد.

ساختار مجلس نمایندگان یا اول، آنقدر قابل بحث نیست، چون در قوانین اساسی کشورها شرایطی چون سن معین، تابعیت کشور برای یک مدت زمانی مشخص، عدم محکومیت به محرومیت از حقوق اجتماعی و مدنی یا محکومیت به جرم از سوی دادگاه، نحوه‌ی انتخاب، تعداد اعضا و حوزه‌ی صلاحیت‌ها نشان‌داده شده است. ولی ساختار مجلس دوم از نگاه شرایط و انتخاب و حتی صلاحیت ها پیچیده تر از مجلس اول است.

مجلس دوم در این نظام‌ها بیشتر سیمای اشرافی داشته و عضویت در آن یا موروثی است، یا انتصابی، یا مادام‌العمر، یا استحقاقی و یا عده‌ای از سوی مردم انتخاب می‌شوند که انتخاب آنان نیز با روش‌های متفاوت، چون از طریق شوراهای محلی و درجه‌ای و با شرایط متفاوت چون بالابودن سن و تجربه صورت می‌گیرد.

اما در برخی از کشورها باتوجه به انکشافات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نحوه گزینش مجلس دوم نیز تغییر کرده و بیشتر جنبه‌ی انتخابی به خود گرفته است که در این راستا از کشورهای هالند، ایسلند و ناروژ می‌توان نام برد.

بریتانیا و تعداد زیادی از کشورهای جهان با داشتن نظام بسیط و یکپارچه از نظام دومجلسی با ترکیب متنوع برخوردارند.

3. نظام های تک‌مجلسی

همانطوری که در بالا متذکرشدیم، سؤالی به میان آمد که نیازی به مجلس دوم در نظام‌های بسیط دیگر احساس نمی‌شود و سرشت دموکراسی و انتخابات با نظام تک‌مجلسی بیشتر سازگار است، مردم یکبار در انتخابات شرکت می‌کنند و نمایندگان خویش را انتخاب کرده به مثابه مظهر تجلی اراده‌ی حاکمیت ملی به مجلس می‌فرستند، و این مجلس به نمایندگی از آنان در سطح ملی تصمیم می‌گیرد.

طرفداران این نظریه بر این باورند که:

- یک مجلس می‌تواند موثرتر و فعال‌تر به تصویب قوانین و امورات محوله‌ی پارلمان بپردازد. چون موجودیت مجلس دوم عملیه‌ی قانونگذاری را طولانی ساخته و باعث ضیاع بیش از حد وقت می‌گردد.
- مجالس دوم گاهی به مثابه نیروی بازدارنده علیه دموکراسی و اراده مردم عمل می‌کنند، چون اکثر اعضایشان غیرمنتخب است و در برابر کسانی موضع‌گیری می‌کنند که از سوی مردم به صورت مستقیم انتخاب شده‌اند.

- موجودیت دو مجلس بیشتر باعث نزاع و درگیری میان مجلسین می‌شود.
- گاهی مجلس دوم با دیدگاه‌های محافظه‌کارانه باعث جلوگیری رشد و ترقی اجتماعی می‌شود.
- با توجه به همین دیدگاه، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم همانطوری که در بالا متذکر شدیم، برخی از کشورهای اروپایی، آفریقایی و آسیایی به سوی نظام تک‌مجلسی روی آوردند، که می‌توان از یونان، لوکزامبورگ، لبنان، مصر، سوریه، اریتریا، غنا، سنگال و جمهوری اسلامی ایران در این راستا نامبرد.
- اکثر پارلمان‌ها برای یک دوره‌ی تقنینی چهار تا پنج ساله انتخاب می‌شوند و بعد از انقضای مدت معین دوباره انتخابات برگزار می‌شود. در نظام‌های ریاستی به سبب تفکیک مطلق قوا، پارلمان از عمر مداوم برخورداراست و کسی نمی‌تواند به منحل ساختن آن اقدام نماید، در حالیکه در نظام‌هایی که تفکیک نسبی قوا حاکم است و نظام پارلمانی یا شبه‌ریاستی رایج، پارلمان از سوی قوه‌ی اجراییه که برخاسته از متن پارلمان یا بیرون از است، می تواند منحل اعلان شود.

4.پارلمان با توجه به تعداد اعضا و حجم آن

یکی از بحث‌های که در مورد عملکرد پارلمان مطرح است، تعداد اعضا و حجم آن می‌باشد. پارلمان‌های با اعضای زیاد، که گاهی برای برخی از اعضای آن حتی مجال صحبت کردن در یک سال هم نمی رسد، ضعیف‌تر و غیرفعال‌تر از پارلمان‌هایی عمل می‌کنند که تعداد اعضایشان کمتر است.

کم بودن اعضای پارلمان بدون تردید نقش به سزایی در موثریت عملکرد آن دارد. ولی این انتخاب نه اختیاری که بیشتر به تعداد نفوس کشورها برمی‌گردد. در نتیجه ما یک نماینده از یک ملیون نفوس در هندوستان، یک نماینده از نیم ملیون نفوس در آمریکا و یک سناتور از دوملیون نفوس این کشور، یک نماینده از 250000 در فدراسیون روسیه، یک نماینده از 100000 نفوس در پارلمان‌های بریتانیا، فرانسه، جرمنی و ایتالیا، یک نماینده از 50000 نفوس در بلژیک، یک نماینده از 25000 در سویس و سویدن و یک نماینده از 20000 در آیرلند و ناروی داریم.

اصول و بنیادها در این بخش به بررسی و تشریح اصول و بنیادهای می‌پردازیم که بدون فراهم بودن آن‌ها، نه پارلمان از استقلال عمل برخوردار می‌باشد و نه هم زمینه‌ی فعالیت به اعضای آن مساعد. درگذشته‌ها، پارلمان‌ها و شوری‌ها به خواست قوه‌ی اجراییه یا شخص پادشاه یا رییس دولت تعیین شده و طبق هدایت آنان به شکل فرمایشی به کار و فعالیت می‌پرداختند. این قوه‌ی اجراییه بود که مجلس را دعوت به نشست می‌کرد، برایش نظامنامه می‌ساخت و دستور جلسات معین می‌ساخت. از مصونیت‌های پارلمانی و آزادی اعضای پارلمان خبری نبود و اعضا به خاطر ابراز نظر و موضع‌گیرهای خویش ممکن بود مورد تعقیب و پیگیرد قرار گیرند. اعضای پارلمان در بدل کارخود معاش معینی دریافت نمی‌کردند و می‌توانستند درعین حال مشاغل دولتی دیگری نیز داشته باشند.

ولی درپی مبارزات طولانی به ویژه در قرن نوزدهم و قرن بیستم استقلال و آزادی پارلمان و اعضای پارلمان تأمین شد و نمایندگان به مثابه کسانی که از سوی مردم انتخاب شده و

پشتوانه مردمی را با خود دارند با استقلال و آزادی بیشتر و بدون دغدغه خاطر به فعالیت پرداختند.

در این باب تضمین‌های در قوانین اساسی کشورها و نظامنامه‌های داخلی پارلمان درج گردید، که استقلال عمل، نظر، استغنای مالی و سیاسی پارلمان و اعضای پارلمان را تأمین می‌کند، تا نماینده خود را جز در مقابل ملت و شهروندان و حوزه‌ی انتخابی‌اش نزد دیگری مسئول و درمانده احساس نکند.

5. استقلال پارلمان

استقلال پارلمان یکی از اساسی‌ترین بحث‌هاییست که در زمینه‌ی تقنین و مؤثریت قوه‌ی مقننه مطرح می‌باشد. اگر پارلمان نتواند با استفاده از راه‌های مناسب استقلال خویش را حفظ نماید، بدون تردید، تحت‌تأثیر قوه‌ی اجراییه به کار و فعالیت خواهد پرداخت. اگرچه احزاب سیاسی در اکثر کشورها اکنون با شیوه‌های متعددی عملکرد پارلمان را تحت کنترل دارند، به آن هم استقلال پارلمان در صورتی محقق می‌شود که در سه مورد ذیل از استقلال برخورداباشد.

- **استقلال اداری** شخصیت مستقل حقوقی پارلمان، نوعیت وظایف و امور اداری آن ایجاب می کند، پارلمان از تشکیلات اداری مستقلی برخوردار باشد. تشکیلات اداری پارلمان مستقل از تشکیلات اداری قوه‌ی اجراییه است و باید تحت‌نظر مستقیم هیأت رییسه یا رییس پارلمان به فعالیت بپردازد. به این معنی که این تشکیلات اداری، همیشه از هیئت رییسه پارلمان هدایت می‌گیرد، نه از حکومت یا

بخش دیگری از قوه‌ی اجراییه. با توجه به این اصل، مقررات اداری، نحوه‌ی استخدام، حقوق و امتیازات کارمندان اداری پارلمان از دیگر ارگان‌های اداری فرق می‌کند. با این موضوع در کشورهای مختلف برخورد متنوع صورت گرفته و در قوانین اساسی روش‌های مختلفی در این مورد در نظر گرفته شده است، نظیر استقلال کامل اداری، چون کشورهای بلژیک، دانمارک، برزیل، اسپانیا، یونان و ایتالیا که کارمندان بخش تقنینی از بخش اجرایی کاملاً متمایزاند. در بخشی از کشورها کارمندان به صورت قراردادی استخدام می‌شوند و در زمره‌ی کارمندان رسمی دولت به شمار نمی‌روند و در برخی از کشورها چون هندوستان و کانادا کارمندان پارلمان با کمی تفاوت جزء کارمندان رسمی دولت به شمار می‌روند. همانطوری که متذکرشدیم، هدف از این استقلال اداری، نه یک امتیاز، که جلوگیری از وابستگی پارلمان به ارگان‌های دیگر است.

- **استقلال مالی** صاحب‌نظران در مسایل حقوق عمومی اتفاق نظر دارند که پارلمان باید در تصویب و اجرای بودجه خویش مستقل باشد. هریک از مجالس در کشورهای دومجلسی و مجلس در نظام‌های تک‌مجلسی حق دارند بودجه‌ی خویش را به صورت مستقل تعیین و برای اجرا به ارگان مربوطه در حکومت تقدیم نمایند و خود بر مصارف آن نظارت کنند. البته ارگان‌های بیرون از پارلمان بر نحوه‌ی مصرف بودجه پارلمان و زیر ذره بین قراردادن آن نقش بیشتری دارند.

کشورها در این مورد در قوانین اساسی خویش راه‌های متعددی در پیش گرفته‌اند، ولی در مجموع به نحوی از انحا استقلال مالی پارلمان در نظر گرفته شده است. همچنان در بخش نظارت بر مصارف بودجه پارلمان راه‌های متعددی در نظر گرفته شده است، یا ازطریق خود پارلمان یا از طریق دیوان محاسبات که اعضای آن در پاره‌ای از کشورها از سوی پارلمان تعیین می‌شود یا از سوی ارگان مستقل دیگری.

- **استقلال نظام نامه‌ای یا آیین نامه‌ای** سومین و آخرین عنصر در تضمین و تأمین استقلال پارلمان، تدوین و تصویب نظامنامه یا آیین‌نامه داخلی مجلس از سوی خود مجلس و به ابتکار خود مجلس است که در اولین روزهای کار مجلس تدوین و از سوی مجلس به تصویب می‌رسد. برخی از این نظامنامه‌ها در برخی از کشورها برای دوره‌های مختلف تقنینی استفاده می‌شود و برخی برای یک دوره تقنینی. نحوه‌ی جلسات و کارکرد پارلمان، حفظ آزادی نمایندگان در گفت و شنود و نحوه‌ی کارکرد پارلمان درکل، بدون تردید از مهم ترین مسایلی مورد بحث در عملکرد قوه‌ی مقننه به حساب می‌رود، و آیین‌نامه به ترتیب و تنظیم عملکرد این ارگان به صورت دقیق و حساب شده می‌پردازد.

از لحظه‌ی تصویب نظامنامه توسط پارلمان اجرای آن بر همه بخش‌های پارلمان و اعضای آن الزامی است و رییس پارلمان موظف است به صورت بیطرفانه بر اجرای آن نظارت نماید. در برخی از کشورها، به خاطر اهمیت به سزای این نظامنامه در کارکرد پارلمان و جلوگیری از خود سری پارلمان پاره‌ای از این مقررات در قوانین اساسی درج گردیده است.

سازمان داخلی و تشکیلات هر پارلمان از تشکیلات و سازمان داخلی برای پشبرد کارهای اداری و فنی برخوردار است. این اداره و تشکیلات از کشوری تا کشوری فرق می‌کند. ولی در مجموع بخش‌های ذیل که به اختصار به بحث گرفته می‌شوند، در هر پارلمان موجودند:

1. **رییس و هیأت رییسه** رییس و هیأت رییسه در پارلمان بخش اصلی اداره کننده‌ی امور به حساب می‌روند. هریک از مجالس در نظام‌های دومجلسی از رییس و هیأت رییسه‌ی جداگانه برخوردارند. در برخی از کشورها رییس مجلس با نائب یا نائب‌ها و منشی‌هایش انتخابی‌اند که ازسوی خود مجلس برای یک دوره‌ی تقنینی انتخاب می‌شوند و در برخی از کشورها رییس مجلس از سوی شاه یا رییس دولت انتصاب می‌گردد. این انتصاب بیشتر در مجلس سنا صورت می‌گیرد و مجلس نمایندگان بیشتر کشورها رییس انتخابی دارند. عنوان رسمی رییس هم در کشورهای مختلف فرق می‌کند، در بریتانیا عنوان رسمی رییس مجلس عوام سخنگوست و در برخی از کشوهای دیگر از وی به عنوان رییس مجلس نام برند. این پست به خاطر موقعیت حساسی که دارد در سالیان اخیر از اهمیت بیشتری برخوردار شده و در صحنه‌ی سیاسی و بین‌المللی رییس پارلمان از جایگاه بلندی برخوردار است. رییس مجلس در برخی از کشورها چون انگلستان بی‌طرف می‌باشد و در برخی دیگر عضو حزب اکثریت یا عضو یکی از جناح‌هایی سیاسی به حساب می‌رود. در برخی از کشورها ریاست مجلس سنا، چون ایالات متحده آمریکا و آرژانتین، به عهده‌ی معاون رییس جمهور است. هیئت رییسه، چون نایب

رییس و منشی‌ها، که به منظور همکاری و کمک رییس از سوی پارلمان انتخاب می‌شوند، و تعداد آنان از کشوری تا کشوری فرق می‌کند، رییس‌مجلس را در اداره و پیشبرد کارهای پارلمان یاری می‌رسانند. نحوه‌ی انتخاب رییس و نواب و منشی‌ها بیشتر با رأی مستقیم و سری و با اکثریت آراء صورت می‌گیرد. مدت کار آنان نیز در اکثر کشورها یک دوره‌ی تقنینی در نظرگرفته شده است. دربرخی از کشورها مدت انتخاب نواب و منشی از رییس فرق می‌کند. در بیشتر کشورها در صورت فوت یا استعفای رییس دولت، رییس مجلس تا برگزاری انتخابات این مقام را به عهده می‌گیرد. به این دلیل و به سبب مهم بودن این سمت، در انتخاب این مقام دقت بیشتر به خرج داده می‌شود تا یک شخص با درایت، قوی، عالم و نرمخوی به این پست گزیده شود.

رییس و هیئت رییسه باید بی‌طرفی خویش را در کشورهای که بی‌طرف نیستند، تاحد ممکن در اداره جلسات و امورپارلمان حفظ نمایند.

2. **بخش اداری** هر اداره، کمپنی یا ارگان دیگری برای ادامه کار و فعالیت به مأمورین دایمی نیازدارد، تا کارهای روزانه و دیگر ضرورت های اداری، مالی، نشراتی و ... آن سازمان را برآورده سازند. پارلمان نیز به بخش اداری و مأمورین دایمی نیاز دارد تا امورات آن را در بخش‌های مختلف به پیش برند.

تشکیلات اداری پارلمان و نحوه‌ی تعیین رییس اداری و رییس بخش‌های آن از کشوری تا دیگری فرق می‌کند. ولی رییس اداری پارلمان و روسای بخش‌های

متعدد آن باید درهمکاری و هماهنگی کامل با رییس پارلمان و هیأت رییسه به کار و فعالیت بپردازند. به طور نمونه می‌توان از ایجاد و ضرورت بخش‌های ذیل درهر پارلمانی تذکر به عمل آورد: بخش اداری، مالی، تکنالوژی، محاسبه، حمل‌ونقل، مطبوعات و انتشارات، ترجمه وتألیف، پست‌خانه، تحقیقات و کتابخانه، یا بخش‌های که ازسوی مجلس لازم دیده شود و در تسهیل کار مجلس ممد واقع گردد. دربرخی از کشورها جریان جلسات در صورت ضرورت به چندین زبان ترجمه می‌شود تا همه‌ی نمایندگان از محتوای سخنرانی‌ها آگاه شوند. بخش اداری در تهیه‌ی برنامه و دستورکار جلسات، فراهم‌آوری معلومات به همه‌ی اعضای پارلمان در همکاری با هیأت رییسه نقش اساسی ایفا می‌کند. تعداد مأمورین در هرکشوری درپارلمان فرق می‌کند، به طور نمونه تعداد مجموعی مأمورین مجلس عوام در بریتانیا در سال 1997 به 1373 تن می‌رسید.

3. **کمیسیون ها** یا (Committees) یکی از عمده‌ترین بخش‌های کاری پارلمان در جهان به حساب می‌روند. کمیسیون‌ها عبارتند از مجموعه منتخب از جمع اعضای پارلمان برای انجام یک کار مشخص. هر پارلمانی در جهان دارایی کمیسیون‌هایی است که در بخش‌های مختلف به کمک و یاری مجلس می‌شتابند. دلیل تقسیم مجلس به کمیسیون به جلوگیری از اتلاف وقت، تخصص و تسهیل امورات مجلس برمی‌گردد. به همین خاطر است که گفته‌اند مجلس در عموم جای سخنرانی و کمیسیون‌ها جای کار است. قدرتمندترین و مؤثرترین پارلمان‌ها همان‌هایی‌اند که از بهترین

کمیسیون‌ها برخوردارند. کانگرس آمریکا با داشتن قوی‌ترین و فعالترین کمیسیون‌ها، بهترین نمونه این ساختار است. درسال 1994 تنها مجلس سنا 20 کمیسیون دایمی و 87 کمیسیون فرعی داشت و هردو مجلس 3500 تحلیلگر امور پالیسی را مورد استخدام قرارداده بودند. 17 زیرا کار به صورت دسته جمعی و به اشتراک همه اعضای پارلمان با توجه به تخصصی بودن برخی از مسایل ناممکن به نظر می‌رسد. در ذیل تلاش می‌کنیم به صورت خیلی فشرده تقسیمات و شرحی از کمیسیون‌ها ارایه نماییم.

تقسیم‌بندی کمیسیون‌ها: کمیسیون‌ها را به دو بخش عمده تقسیم می‌کنیم:

1. کمیسیون‌های عادی
2. کمیسیون‌های تخصصی

1. کمیسیون‌های عادی کمیسیون‌های عادی عبارت از کمیسیون‌هایی‌اند که بدون در نظرداشت تخصص یا گرایش‌های سیاسی و حزبی در داخل پارلمان، برای سهم‌گیری در مسایلی که درپارلمان مطرح می‌شود، تعیین و همه‌ی اعضای پارلمان در این کمیسیون‌ها سهم می‌گیرند. در برخی از کشورها مجلس را به گروه‌های کاری متعدد که به نام "شعبه" یاد می‌شود، تقسیم می‌کنند تا در مورد مشخصی که مطرح بحث است به صورت کل به کار بپردازد. نتایج کار شعب مختلف یا به هیأت رییسه یا به کمیسیون مشخصی ارسال می‌گردد تا نظرات هماهنگ گردیده و به جلسه‌ی علنی مجلس تقدیم گردد. اعضای شعب بر اساس قرعه کشی و تعداد اعضا به صورت مساوی برگزیده می‌شوند. نمونه‌ی دیگر این نوع

کمیسیون‌ها "کمیسیون کامل مجلس (The Committee of the Whole House) "است که درنظام پارلمانی انگلستان معروف است. مجلس به صورت کل در صورت طرح مسایل بودجه و مالی، طرح لوایحی که موجب هزینه‌ی مالی گردد و طرح لوایح قانونی پیچیده به طور غیررسمی به مثابه یک کمیسیون به تشکیل جلسه و کار می‌پردازد. سخنگوی مجلس عوام از کرسی‌اش کنار می‌رود و ریاست به عهده‌ی یکی از نمایندگان که از قبل تعیین شده سپرده می‌شود. نمایندگان حق دارند در این جلسه که غیررسمی و فاقد قدرت تصمیم‌گیری است به سخنرانی و ابراز نظر بپردازند. بعد از ختم کار، رییس کمیسیون از کرسی کنار می‌رود و سخنگوی مجلس درجایش قرار می‌گیرد و رییس کمیسیون جریان کار را به جلسه علنی گزارش می دهد.

2. کمیسیون‌های تخصصی همانطوری که در بالا ملاحظه شد، کمیسیون‌های عادی به کارهای شکلی، **غیر تخصصی و عادی می‌پردازند و اصل تخصص و علم و فن در این گونه کمیسیون‌ها کمتر مورد نظر است.**

عمده‌ترین کمیسیون‌ها درپارلمان‌های جهان، کمیسیون‌های تخصصی‌اند که در بخش‌های متنوع و تخصصی با داشتن امکانات لازم به کار و فعالیت می‌پردازند. تعداد، کمیت و کیفیت همین کمیسیون‌هاست که کمیت و کیفیت کاری یک پارلمان را به نمایش می‌گذارد. کمیسیون‌ها به صورت عموم به تجزیه و تحلیل قانونگذاری، مداقه بخش‌های اجرایی حکومت و تحقیق و بررسی می‌پردازند.

کمیسیون‌های تخصصی به نوبه خود به دو بخش تقسیم می‌گردند:

1- کمیسیون‌های دایمی 2- کمیسیون‌های موقت

1.کمیسیون‌های دایمی کمیسیون‌های دایمی به آن دسته کمیسیون‌هایی گفته می‌شود که اعضای آن برای یک دوره‌ی تقنینیه یا یک دوره‌ی اجلاس مجلس تعیین می‌شوند و وجود آن‌ها در آیین نامه مجلس یا در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. کمیسیون‌های دایمی در بیشتر از کشورها جزء ساختار پارلمان به حساب می‌روند. این کمیسیون‌ها تخصصی‌اند و اعضای آن‌ها نیز باید در زمینه از تخصص لازم بهره مند باشند، چون موضوعاتی که به این کمیسیون‌ها ارجاع می‌شود تخصصی‌اند. کمیسیون‌های روابط خارجی مجلس، دفاع، بوجه، مالیات، آموزش و پرورش و امور داخله از رایج ترین کمیسیون‌ها در پارلمان‌های جهان به حساب می‌روند. در کشورهای مختلف راه‌های متعددی برای این کار در نظر گرفته شده است. برخی از پارلمان‌ها تعداد مشخص کمیسیون دایمی دارند که به مسایل متعدد می‌پردازند. برخی از کشورها در ضمن داشتن شماری از کمیسیون‌های دایمی، به تعداد وزارتخانه‌های حکومت در مجلس کمیسیون دایمی دارند که هریک از این کمیسیون‌ها به کار و امور مربوط به همان وزارت می‌پردازد.

ردیف	نام کمیسیون	وزارت مربوطه

ولی این قاعده همانطوری که گفته آمد، همیشه مراعات نمی‌شود، چون فعالیت یک کمیسیون می‌تواند چندین وزارتخانه را تحت پوشش قرار دهد. این کمیسیون‌ها حق دارند در صورت

ضرورت به تشکیل کمیسیون‌های فرعی نیز اقدام نمایند. نحوه‌ی گزینش و انتخاب اعضای این کمیسیون‌ها طوری در نظر گرفته شده است تا تناسب نفوس احزاب و جریان‌های مختلف در پارلمان را منعکس ساخته و اصل تخصص را مراعات نماید. نحوه‌ی تعیین اعضا و رییس این کمیسیون‌ها در کشورهای مختلف از هم متفاوتند. دربرخی از کشورها توسط رییس، دربرخی دیگر توسط رأی نمایندگان و در پاره‌ای هم توسط کمیسیون مخصوص برگزیده می‌شوند. ریاست هم گاهی با انتخاب و گاهی به مسن‌ترین عضو یا قدیمی ترین عضو پارلمان تعلق می‌گیرد.

2. کمیسیون‌های موقت کمیسیون‌های موقت، به آن دسته از کمیسیون‌ها اطلاق می‌شود که به اثر نیاز مشخص برای بررسی یک موضوع از اعضای متخصص و عالم در همان موضوع تشکیل می‌شوند و با اتمام کار و ارایه‌ی راپورت به مجلس کارشان پایان می‌یابد. اعضای این کمیسیون‌ها توسط هیأت رییسه یا دیگر بخش‌های پارلمان با در نظرداشت گرایش‌های مختلف پارلمان تعیین می‌گردد و کار این نوع کمیسیون‌ها با اتمام گزارش پایان می‌یابد. نوع دیگر کمیسیون‌ها، در پاره‌ای از کشورها کمیسیون‌های بررسی و تحقیق است که در بیشتر موارد به رسیدگی به اتهام علیه نمایندگان می‌پردازد. نوع دیگر کمیسیون هم کمیسیون‌های مشترک از هردومجلس است که در صورت اختلاف در تقنین میان دو مجلس به حل این موضوع می‌پردازد که در بخش قانونگذاری به آن خواهیم پرداخت.

وظایف پارلمان

پارلمان به مثابه یکی از عمده‌ترین نهادهای دموکراتیک، وظایف و مسئولیت‌های دارد که باید هریک جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. عده‌ای از نویسندگان بر این تأکید دارند که عمده‌ترین وظیفه‌ی پارلمان قانونگذاری است و نمایندگان به صورت عمده باید به انجام همین وظیفه بپردازند.

ولی پارلمان در جهان معاصر در پهلوی قانونگذاری که از عمده‌ترین وظایف این نهاد به شمار می‌رود، وظایف دیگری هم دارد که در اهمیت خود کمتر از قانونگذاری نیستند. در مجموع بررسی و تشریح این وظایف است که می‌تواند تصویر کامل‌تر و خواناتری از پارلمان، اهمیت و نقش آن در دنیای معاصر ارایه نماید که در ذیل به تشریح پاره‌ای از این وظایف می‌پردازیم:

1. قانونگذاری

قانونگذاری یکی از عمده‌ترین وظایف پارلمان به حساب می‌رود. قوانین همیشه در پارلمان مطرح می‌شود، مورد بحث و ارزیابی قرارمی‌گیرد و با کسب مشروعیت از سوی نمایندگان مردم با طی مراحل خاص مورد تصویب قرار می‌گیرد. نقش پارلمان‌ها در زمینه‌ی قانونگذاری با توجه به نقش قوه‌ی اجراییه و نقش اساسی احزاب تا حدی در برخی از کشورها کمرنگ شده است، ولی به رغم آن، از نقش پارلمان در روند قانونگذاری با توجه به قدرت اصلاح لوایح پیشنهادی حکومت، ابتکار، مداقه، بحث و بررسی یا لغو و تأخیر لوایح و طرح‌های قانونی نمی‌توان چشم پوشید. این بحث خیلی کوتاه در مورد قانونگذاری را با اشاره‌های مختصر به پاره‌ای از موارد مهم روند قانونگذاری چون حاکمیت قوه‌ی مقننه،

محدویت صلاحیت قانونگذاری و بالاخره ارایه تصویری از شکل‌گیری قانون در پارلمان پی می‌گیریم.

•حاکمیت قوه‌ی مقننه

در بحث تفکیک قوا ملاحظه نمودیم، که وظیفه‌ی قانونگذاری از وظیفه‌ی اجراییه و قضاییه متمایز است و اعمال اجراییه و قضاییه باید در قالب قانونگذاری قوه‌ی مقننه شکل و قالب بگیرد.

پارلمان به عنوان رکن اساسی نظام‌های دموکراتیک و نماینده حاکمیت ملی وظیفه قانونگذاری را به عهده دارد. در مورد اینکه قانون چی را گویند اشکالاتی وجود دارد که نمی‌توان در این خلاصه به آن پرداخت، ولی در برخی "از آثار و رسالات حقوق اساسی و علم سیاست، قانون را نتیجه و ماحصل کار قوه مقننه دانسته‌اند. قانونگذاری براین اساس، اعمالی است که مجالس مقننه، برای وضع قواعد عمومی و غیرشخصی انجام می‌دهند."

ولی با توجه به موارد قانونگذاری توسط قوه‌ی اجراییه، وضع آیین نامه‌ها توسط کابینه، تصمیم مجالس مؤسسان، وضع قوانین توسط همه‌پرسی یا وضع قوانین در حالت اضطرار، نمی‌توان، قانونگذاری را تنها در حیطه صلاحیت پارلمان خلاصه نمود.

کشورهای که قانون اساسی مدون دارند، محدوده صلاحیت و حاکمیت پارلمان را در عرصه‌ی تقینین روشن ساخته‌اند. به این معنی که پارلمان در چه مواردی می‌تواند قانون وضع کند، کدام موارد را می‌تواند اصلاح کند و از چه محدوده‌های نمی‌تواند پا فراترگذارد. در این کشورها پارلمان صلاحیت و محدوده حاکمیت خود را از قانون اساسی می‌گیرد.

درکشورهای که قانون اساسی مدون ندارند اصل برحاکمیت قوه‌ی مقننه استوار است و پارلمان بدون هیچ محدودیتی می تواند به وضع یا ابطال هر قانونی اقدام نماید و سایر بخش‌ها ملزم به اجرای قوانینی‌اند که از سوی پارلمان وضع می‌شود و هیچ ارگان حق ابطال یا وضع قوانین مخالف قوانین پارلمان را ندارد.

•محدوده صلاحیت قانونگذاری

همانطوری که در بالا متذکر شدیم، در نظام‌های که قانون اساسی مدون دارند، صلاحیت‌های پارلمان در عرصه‌ی تقنین در پاره‌ای موارد محدود ساخته شده است. پیشنهاد علمای حقوق اساسی هم برای بیرون رفت از این معضل این است تا فهرستی از وظایف پارلمانی که اقتضای وضع قوانین دارد تهیه و دیگر مسایل به قوه اجراییه واگذارده شود. مطابقت قوانین با اساسات دین مقدس اسلام در قوانین اساسی کشورهای اسلامی، مراعات حقوق بشر و میثاق های بین‌المللی، حقوق سازمان‌های بین‌المللی و منطقه همه محدودیت‌هایی است که در قوانین اساسی کشورها در عرصه‌ی تقنین در نظر گرفته شده است و پارلمان باید این محدودیت ها را مراعات نماید.

1. طرح قانون یا ابتکار پیشنهاد قانون

قانون از سوی کی و کدام مرجع پیشنهاد می‌شود، یا کدام مرجع حق ابتکار پیشنهاد قانون را دارد؟ این اولین سؤالی است که در روند قانونگذاری به مثابه نخستین گام مطرح می‌شود. پیشنهاد قانون همان متن یا چارچوب اساسی قانون است که از سوی یک مرجع مطرح می‌شود تا با طی مراحل به قانون تبدیل شود. کشورهای مختلف در زمینه پیشنهاد قانون

روش‌های متعدد در پیش دارند، ولی رایج‌ترین روش معمول در این زمینه این است که پیشنهاد قانون از دو مرجع منشأ می‌گیرد.1- از سوی نمایندگان پارلمان2- از سوی قوه‌ی اجراییه

1. **طرح قانون از سوی نمایندگان** نمایندگان پارلمان به صورت انفرادی و جمعی حق پیشنهاد طرح قانون را دارند. پیشنهادی که از سوی نماینده یا نمایندگان پارلمان مطرح می‌شود، به نام طرح قانون یا (Private Member Bill) یاد می‌شود. کشورهای مختلف در این زمینه روش‌های متعدد دارند، به طور نمونه در أمریکا طرح را باید نماینده به صورت انفرادی و به نام خود تقدیم کند، در بریتانیا نیز نماینده حق دارد طرح را به نام خود در یکی از مجالس ثبت و تقدیم کند. در برخی از کشورها ابتکار فردی قابل قبول نیست و باید طرح پیشنهادی را تعداد مشخصی از نمایندگان امضاء و تأیید کنند تا به مجلس راه یابد.

در نظام‌های دومجلسی حق ابتکار تاحدی با توجه به قوانین کشورها پیچیده به نظر می‌رسد. در عده‌ای از نظام‌ها هر دو مجلس از حق مساوی در تقدیم طرح برخوردارند و در برخی چنین نیست. در مورد ابتکار قوانینی که پیامد مالی داشته باشد صلاحیت به عهده‌ی مجلس اول یا مجلس نمایندگان است و مجلس دوم در این زمینه در اکثر کشورها صلاحیت ندارد.

2. **تقدیم لایحه از سوی قوه‌ی اجراییه** تقدیم طرح قانون تنها به نمایندگان پارلمان محصور نیست، بلکه قوه‌ی اجراییه، وزارتخانه‌ها و کابینه در همه نظام‌ها چه ریاستی، چه پارلمانی و یا شبه ریاستی به تقدیم طرح قانون اقدام می‌نمایند .

متن تهیه شده از سوی قوه‌ی اجراییه به پارلمان را لایحه قانون می‌گویند. قوه‌ی اجراییه با توجه به اینکه امورات روزانه نظام را به پیش می‌برد و از امکانات فنی فوق‌العاده چشمگیر درعرصه‌های مختلف فنی و کاری برخوردار است، می‌تواند در عرصه‌ی تقدیم لایحه قانون گام‌های ارزنده و مثبت بردارد.

با در نظرداشت نظام حزبی و اکثریت حزب حاکم در پارلمان، قوه‌ی اجراییه در زمینه‌ی تقنین بیشترین ابتکار را به دست دارد و کمتر اتفاق می‌افتد لوایح تقدیم شده قوه‌ی اجراییه از سوی پارلمان رد گردد. ولی این به این معنی نیست که تمام لوایح حکومت بدون بحث و تنقیح تصویب می‌شوند.

در اکثر کشورها رییس دولت در پیام سالانه‌اش یا درجریان افتتاح پارلمان جدید اولویت‌ها و فهرست قوانین پیشنهادی حکومت را به پارلمان عرضه می‌کند و پارلمان در زمینه اقدام می‌نماید. به طور نمونه در انگلستان ملکه هنگام افتتاح پارلمان جدید فهرستی از قوانینی را که باید تصویب شود متذکر می‌شود و پارلمان در پاسخ به تهیه طرح و جوابیه اقدام می‌کند. در مورد اینکه آیا کمیسیون‌های دایمی مجلس حق تقدیم طرح یا ابتکار تقدیم طرح قانون را دارند یاخیر؟ از کشور تا کشوری فرق می‌کند، دربرخی از کشورها کمیسیون ها این حق را دارند و در برخی دیگر ندارند.

•**چگونگی تصویب قوانین** بعد از برداشتن گام‌های نخستین در عرصه‌ی تقنین، نوبت چگونگی تصویب فرا می‌رسد. در ذیل تلاش می‌کنیم یک تصویر عمومی از نحوه‌ی تصویب قانون در پارلمان‌های دنیا ارایه نماییم. البته باید توجه داشت که این عملیه در کشورهای مختلف درجزئیات از هم فرق می‌کنند.

تذکر چند موضوع که قبل از تصویب و یا درجریان تصویب قانون در اکثر پارلمان ها و با شیوه های مختلف مراعات می گردد، پیش از پرداختن به عمیله تصویب قانون ضروری به نظر می رسد، که عبارت اند از:

1.مشوره‌های بیرون از پارلمان این مشوره‌ها ممکن است قبل از تقدیم لایحه یا طرح صورت بگیرد و ممکن است در مرحله تقدیم به کمیسیون با اشخاص حقیقی و حقوقی انجام شود. کمیسیون‌ها می‌توانند با احضار افراد و نمایندگان نهادها و مؤسسات مختلف دیدگاه‌های آنان را در زمینه بشنوند و این روند بر شکل‌گیری قانون تاثیر به سزا دارد.

2.دستورکار جلسات پارلمان یکی از عمده‌ترین مسایل تهیه و تنظیم دستورکار جلسات پارلمان است. دستورکار مجلس که در نظامنامه مشخص می‌شود یا توسط هیأت رییسه، یا قوه‌ی اجراییه یا طبق در خواست مجلس یا به اشتراک نمایندگان حزب بر سراقتدار و احزاب اقلیت سازماندهی می‌شود. قرار دادن طرح ها و لوایح در دستور کار مجلس و انتخاب زمان از مهم‌ترین اقداماتی است که می تواند در زمینه تصویب یا عدم تصویب قانون نقش بازی کند. **حکومت در این زمینه به ویژه در نظام‌های که اصل برهمکاری قوا قراردارد، دست بالایی دارد.**

3. حد نصاب، اکثریت ساده یا مطلق درپارلمان باید تصامیم به اکثریت آراء گرفته شود. نمایندگان باید خود حضور داشته باشند و رأی بدهند. با توجه به همین اصل حداقل لازمی برای حضور نمایندگان در نظرگرفته شده است تا جلسه از قانونیت برخوردار شود. در کشورهایی چون آرژانتین، بلژیک حضور نصف جمع یک ضروری است. در اتریش، استرالیا و یونان حضور یک سوم کل نمایندگان لازمی است و در انگلستان و آیرلند حضور چهل نماینده برای اتخاذ تصمیم لازم است. همانطوری که ملاحظه شد حد نصاب برای تصویب قانون در کشورهای مختلف از هم فرق می کند. ولی دربرخی موارد مهم چون تعدیل قانون اساسی، یا تشکیل نهاد، مسایل مالی و قراردادهای بین المللی حضور تعداد معینی از کل نمایندگان مجلس برای تصویب قانون لازمی است.

4.نحوه رأی‌گیری از مسایل مهم دیگر در روند قانونگذاری و کارهای مجلس نحوه رأی‌گیری است. بعد از بررسی مسایل در پارلمان و بروز اختلافات میان نمایندگان، راه حل عادلانه و دموکراتیک مسئله رأی‌گیری است تا موضوع به نتیجه برسد. رأی‌گیری در پارلمان‌ها جز در مورد تعیینات هیأت رییسه یا برخی از امورات خاص، به صورت علنی انجام می گیرد. در ذیل تعدادی از روش های معمول رأی‌دهی در کشورهای متعدد را بر می شمریم، تا تصویری از این موضوع برای خواننده ارایه نماییم:

- بلند کردن دست: کسانی که موافق اند یکبار دست بلند می کنند و کسانی مخالف اند بار دیگر یا در همان یکبار معلوم می شود.
- شفاهی: با گفتن بلی یا نخیر.

- با ایستادن و نشستن: ایستادن برای تصویب و نشستن برای رد.
- تقسیم به مخالف و موافق: موافقان چون انگلستان از طرف راست رییس مجلس بیرون می‌شوند و مخالفان از سمت چپ رییس و کارمندان پارلمان نام‌های آنان را یادداشت می‌کنند.
- انداختن رأی در صندوق: صندوق‌هایی را درپارلمان دور می‌دهند و نمایندگان رأی خویش را در آن می‌ریزند، معمولاً از رنگ سفید برای موافقت و از رنگ سیاه برای مخالفت استفاده می‌شود.
- رأی‌دهی الکترونیکی: این روش با فشار دادن دکمه‌ای انجام می‌گیرد و نتایج به سرعت به نمایش گذاشته می‌شود. این شیوه در اکثر پارلمان‌ها مورد استفاده است.

قانون اساسی:

قانون اساسی Constitution ، قانونی است که

اصول و مقررات نظام حکومتی، چگونگی حکومت و حدود و اختیارات آن، اساس قوای اداره کننده کشور و حقوق و وظایف افراد را معین می‌سازد.

مقایسه برخی نظام های سیاسی با جمهوری اسلامی ایران

انتخاب سه کشور انگلستان، فرانسه و آمریکا از آن جهت است که هریک نمونه ای از انواع نظام‌های رایج در دنیا می‌باشند. انگلستان نمونه رژیم پارلمانی، آمریکا نمونه رژیم ریاستی و فرانسه نمونه رژیم ریاستی– پارلمانی است و بقیه کشورها اصولاً از این سه نظام الگو گرفته اند.

جدول 1حاکمیت و عوامل تأثیرگذار بر قدرت سیاسی در کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا

ردیف	نام کشورها عناوین	جمهوری اسلامی ایران	پادشاهی انگلستان	جمهوری فرانسه	جمهوری آمریکا
1	مشروعیت حاکمیت	الهی یا مقبولیت مردمی	موروثی – مردمی	مردمی	مردمی
2	مراجعه به آرای عمومی	بیشتر از نظام های دیگر (به طور متوسط هر سال یک بار)	کمتر از سه نظام دیگر (با توجه به رژیم پارلمانی)	کمتر از آمریکا	بیشتر از انگلستان و فرانسه
3	رابطه دین با دولت	عدم جدایی دین از دولت	جدایی دین از دولت	جدایی دین از دولت	جدایی دین از دولت
4	احزاب سیاسی	چند حزبی با تنوع زیاد	دو حزبی	چند حزبی	دو حزبی
5	کثرت گرایی	نامحدود در چارچوب موازین اسلامی	محدود	نامحدود	محدود

جدول 2نحوه و شرایط انتخاب مقامات عالی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا

ردیف	نام کشورها و مقامات اجرایی عناوین	جمهوری اسلامی ایران		پادشاه انگلستان	رئیس جمهور فرانسه	رئیس جمهور آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور			
1	شرایط انتخاب شدن	1- صلاحیت لازم برای افتادر ابواب مختلف فقه 2- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام 3- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری	1- ایرانی الاصل 2- تابعیت ایران 3- مدیر و مدبر 4- دارای حسن سابقه و امانت و تقوا 5- مؤمن و معتقد به مذهب رسمی کشور	موروثی	معرفی به شورای قانون اساسی از طرف حداقل پانصد نفر از شهروندان	1- تابعیت کشور ایالات متحده آمریکا 2- دارا بودن حداقل 35 سال سن 3- چهارده سال اقامت متوالی
2	نحوه انتخاب شدن	دو مرحله‌ای توسط خبرگان منتخب مردم	رأی مستقیم مردم	موروثی	رأی مستقیم مردم	دو مرحله‌ای، توسط هیئت انتخاب‌کنندگان
3	موقعیت و جایگاه	عالیترین مقام رسمی	بعد از ولی فقیه عالیترین مقام رسمی	عالی‌ترین مقام رسمی	عالی‌ترین مقام رسمی	عالی‌ترین مقام رسمی
4	مسئولیت	دارد	دارد	ندارد	اصل بر عدم مسئولیت جز در مورد ارتکاب خیانت سنگین	دارد
5	مدت دوره تصدی	نامحدود ولی قابل عزل	چهار سال	مادام العمر	هفت سال	چهار سال
6	انتخاب مجدد	-	دو دوره متوالی	-	محدودیتی ندارد	دو دوره متوالی

جدول 3نحوه و شرایط عزل و استعفای مقامات عالی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا

ردیف	نام کشورها و مقامات اجرایی عناوین	جمهوری اسلامی ایران		پادشاه انگلستان	رئیس جمهور فرانسه	رئیس جمهور آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور			
1	آیا عالیترین مقام رسمی قابل عزل است؟	بلی	بلی	خیر	بلی	بلی
2	شرایط عزل	1- ناتوانی رهبر از انجام وظایف قانونی خود 2- از دست دادن یکی از شرایط رهبری 3- فاقد بودن یکی از شرایط از ابتدا	1- حکم دیوان‌عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانون و تصویب نهایی ولی فقیه 2- رأی مجلس به عدم کفایت وی و تصویب نهایی ولی فقیه	-	درخواست دولت از شورای قانون اساسی و رای اکثریت مطلق اعضای این شورا	محکومیت رئیس جمهور با رأی دو سوم اعضای سنا
3	نهاد صلاحیت دار برای عزل عالیترین مقام رسمی	مجلس خبرگان	ولی فقیه	-	شورای قانون اساسی	مجلس سنا
4	حق استعفا	دارد	دارد	دارد	دارد	دارد
5	مسئله جانشینی	شورای مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان	معاون اول رئیس جمهور	ولیعهد	رئیس مجلس سنا	معاون رئیس جمهور

جدول 4عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینه اجرایی

ردیف	نام کشورها و مقامات عالیه اجرایی عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست وزیر	رئیس جمهور	نخست وزیر	رئیس جمهور
1	ریاست قوه مجریه	–	*	–	*	*	–	*
2	مسئولیت اجرای قانون اساسی	–	*	–	–	*	–	–
3	انتخاب نخست وزیر یا معاون	–	*	*	–	*	–	–
4	عزل و نصب وزراء و قبول استعفای آن‌ها	–	*	–	*	*	–	*
5	ریاست هیأت وزیران	–	*	–	*	*	–	*
6	عزل و نصب مقامات عمده قوه مجریه	–	*	–	*	*	–	*
7	تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک	–	*	–	*	*	–	*
8	پذیرش استوارنامه‌های سفرا و نمایندگان کشورهای خارجی	–	*	*	–	*	–	*

جدول 5عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینه نظامی و قضایی

ردیف	نام کشورها و مقامات عالیه اجرایی عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	یادشاه	نخست وزیر	رئیس جمهور	نخست وزیر	رئیس جمهور
1	فرماندهی کل نیروهای مسلح	*	-	*	-	*	-	*
2	اعلان جنگ و صلح	*	-	*	-	*	-	*
3	عزل و نصب مقامات عالی رتبه کشوری و لشگری	*	-	*	-	*	-	*
4	ریاست شورای عالی دفاع یا شورای عالی امنیت ملی	-	*	-	*	*	-	*
5	تعیین عالیترین مقام قضایی	*	-	*	-	*	-	*
6	عفو و تخفیف مجازات محکومین	*	-	*	-	*	-	*

جدول 6عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینه قانون گذاری

ردیف	نام کشورها و مقامات عالیه اجرایی عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست وزیر	رئیس جمهور	نخست وزیر	رئیس جمهور
1	وتوی تعلیقی	–	–	*	–	*	–	*
2	امضای قوانین، آئین نامه ها، عهدنامه ها و قراردادهای بین المللی	–	*	–	*	*	–	*
3	ارسال پیام به پارلمان و یا تقاضای تشکیل جلسات پارلمان	–	*	*	–	*	–	*
4	مذاکره مستقیم با نمایندگان	–	*	–	*	*	–	*
5	انحلال پارلمان	–	–	*	–	*	–	–
6	پیشنهاد تجدید نظر در قانون اساسی	*	–	–	–	*	–	–

جدول7 سایر وظایف و اختیارات مقامات عالیه اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا

ردیف	نام کشورها و مقامات عالیه اجرایی عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست وزیر	رئیس جمهور	نخست وزیر	رئیس جمهور
1	تعیین سیاست‌های کلی کشور	*	-	-	*	*	-	*
2	اظهار نظر در سیاست داخلی کشور	*	*	-	*	*	*	*
3	تعیین خط مشی و سیاست کلی هیأت دولت	-	*	-	*	-	*	*
4	تضمین استقلال و تمامیت ارضی و اتخاذ تدابیر مقتضی در مورد اضطراری	*	-	*	-	*	-	*
5	شناسایی دولت‌ها	-	*	*	-	*	-	*
6	رجوع به آرای عمومی یا دستور همه‌پرسی	*	-	-	-	*	-	-
7	تنظیم روابط قوای سه‌گانه	*	-	-	-	*	-	-
8	اعطای نشان‌های دولتی	-	*	*	-	*	-	*
9	توزیع عناوین و مدال‌های نظامی	*	-	*	-	*	-	*

جدول 8حاکمیت و عوامل تأثیرگذار بر قدرت سیاسی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا

ردیف	نام کشورها عناوین	جمهوری اسلامی ایران	انگلستان	فرانسه	آمریکا
1	ترکیب قوه مقننه	یک مجلسی دو رکنی: مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان	دو مجلسی: عوام و اعیان یا لردها	دو مجلسی: سنا و ملی	دو مجلسی: نمایندگان و سنا
2	دوره نمایندگی	چهار سال	مجلس عوام: پنج سال مجلس اعیان: نامحدود	مجلس ملی: پنج سال مجلس سنا : نه سال	مجلس نمایندگان: دو سال مجلس سنا : شش سال
3	شرایط انتخاب شوندگان	تابعیت ایران، اعتقاد به اسلام و نظام جمهوری اسلامی، وفاداری به قانون اساسی و ولایت فقیه، حداقل مدرک فوق دیپلم حداقل سن 30 سال و حداکثر سن 75 سال	تابعیت انگلستان	مجلس ملی: حداقل سن 23 سال مجلس سنا : حداقل سن 35 سال	مجلس نمایندگان: حداقل 25 سال، هفت سال تابعیت ممتد و سابقه اقامت در حوزه انتخابیه مجلس سنا: حداقل 30 سال ، نه سال تابعیت و سابقه اقامت در حوزه انتخابیه
4	شرایط انتخاب کنندگان	تابعیت ایران، پانزده سال سن و عاقل بودن	تابعیت انگلستان حداقل سن 21 سال	تابعیت فرانسه	تابعیت آمریکا، حداقل سن 21 سال
5	نحوه انتخاب	مستقیم	مجلس عوام: مستقیم مجلس اعیان: انتصابی	مجلس ملی: مستقیم مجلس سنا: غیرمستقیم	مجلس نمایندگان: مستقیم مجلس سنا: مستقیم
6	وظایف و اختیارات	قانون گذاری و نظارت بر قوه مجریه	قانون گذاری و نظارت بر قوه مجریه	قانون گذاری و نظارت بر قوه مجریه	قانون گذاری و تجدید نظر در قانون اساسی و نظارت بر قوه مجریه

بررسی تطبیقی اختیارات رؤسای حکومت در ایران با نظام‌های لیبرال دموکراسی

شرایط رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با شرایط رهبران کشورهای آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا به مراتب دقیق‌تر و متناسب با مسئولیت سنگین رهبری و مدیریت یک نظام سیاسی است.

تکیه و تصریح بر عدالت و علم به همراه شروطی همچون بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری که در اصل 109 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است در هیچ یک از قوانین اساسی کشورهای غربی مورد لحاظ قرار نگرفته است. بدین ترتیب در نظام های سیاسی حاکم بر کشورهایی همچون آلمان، فرانسه و آمریکا هر فرد عامی صرف نظر از صلاحیت علمی، بینش سیاسی و قدرت مدیریت کافی می تواند تصدی ریاست جمهوری و رهبری سیاسی این کشورها مشروط به کسب اکثریت آراء به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم را به دست آورد.

به نظر می‌رسد لحاظ شرایط دقیق و متناسب با وظیفه رهبری یک نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران راه را برای احراز مقام رهبری توسط افراد غیرشایسته که صلاحیت علمی و بینش سیاسی و اجتماعی ندارند در امر حکومت داری فاقد شرط تدبیر و کیاست می باشند مسدود خواهد کرد و رهبری را مصون از لغزش های انسانی که از افراد ناآشنا به علم به احکام اسلامی و درک صحیح اجتماعی- سیاسی ناشی می گردد، خواهد نمود.

برخلاف نظام سیاسی حاکم بر انگلستان که پادشاهی به شکل موروثی و مادام‌العمر می‌باشد، در حقوق اساسی جمهوری اسلامی نظام رهبری نه موروثی است و نه مادام‌العمر. در جمهوری اسلامی ایران مطابق با مفاد اصل 111 قانون اساسی زمانی که رهبر از اداره کشور ناتوان گردد و فاقد شرایط مطرح در اصل 109 قانون اساسی شود عزل و برکنار خواهد شد یعنی مادام‌الوصفی است.

همچنین در انگلستان هیچ مرجعی ناظر بر اعمال و اختیارات ملکه وجود ندارد. به عبارت دیگر مرجعی برای عزل و رسیدگی به تخلفات پادشاهی این کشور در حقوق اساسی انگلستان پیش‌بینی نشده است. حال آنکه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مجلس خبرگان مرجع تشخیص دهنده‌ی تخلفات رهبری و عزل رهبری از مقام ولایت امر است.

در حقوق اساسی جمهوری فرانسه، پادشاهی انگلستان و جمهوری فدرال آلمان انحلال مجلس قانونگذاری پیش‌بینی شده است. در جمهوری فرانسه رئیس جمهوری فرانسه در مشورت با رؤسای دو مجلس ملی و سنای این کشور می تواند هر بار که مقتضی بداند مجلس ملی این کشور را منحل کند. پادشاه انگلستان نیز با پیشنهاد نخست وزیر این کشور می‌تواند فرمان انحلال مجلس عوام و مجلس لردها را صادر نماید و حتی این اختیار بدون پیشنهاد نخست وزیر نیز می‌تواند اعمال گردد. در جمهوری فدرال آلمان نیز رئیس‌جمهوری این کشور می‌تواند به پیشنهاد صدر اعظم آلمان، مجلس فدرال این جمهوری را منحل نماید. حال آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انحلال مجلس توسط رهبری پیش‌بینی نشده است.

بنابراین در حوزه‌ی اختیارات رهبری در انحلال مجلس و قوه‌ی مقننه چنین وجه تمایزی مشهود می‌باشد.

اعطای حقوق مردم، یکی از اصلی‌ترین انگیزههای تشکیل حکومت اسلامی محسوب می‌گردد که قانون اساسی به عنوان میثاق ملی، متکفل اعطاء و به رسمیت شناختن این آزادی‌ها می‌باشد.

نگاهی به قوانین اساسی کشورهای ایران، فرانسه، انگلیس و آمریکا

قانون اساسی ایران

تجربه‌ی ایران در مورد قانون اساسی، قریب نود سال می‌باشد. پیش از آن، در دورانی طولانی حکومت ایران در اختیار شاهان مستبد بود و اداره‌ی مملکت با روش دیکتاتوری انجام می‌گرفت. چون مذهب در میان مردم ریشه‌ای عمیق داشت، شاه برای تسلط بیش‌تر و موجه بودن در نزد مردم، به خود لقب ظل‌الله (سایه خدا) می‌داد و همه چیز در اختیار او و دیگر شاهزادگان و امیران و سرداران ظالم و ستمکار بود و در واقع آنان مالک مملکت و مردم بودند. تا اینکه در زمان حکومت قاجاریه با مبارزات و روشنگری‌های علما و تلاش مردم، اختیارات شاهان محدود شد و پیشنهاد برقراری نظام و حکومت قانون مطرح گردید. ابتدا کمیسیونی از علما، اعیان، اشراف و تجار و وزرا معین شد تا نظام‌نامه انتخابات مجلس را بنویسند. این مهم در 19 رجب 1324 قمری انجام گرفت و به امضای مظفرالدین شاه رسید. پس از انتخابات نمایندگان تهران، طبق نظام‌نامه، در 18 شعبان همان‌سال مجلس شورای

ملی در عمارت گلستان افتتاح شد. سپس این مجلس هیأتی را مامور تدوین قانون‌اساسی نمود و برای اولین بار در ایران در سال 1285 شمسی (1324 ق.) یعنی شش ماه پس از شکست استبداد، قانون اساسی تدوین شد و به امضای شاه رسید، در این قانون اساسی، سلطنت‌شاهان نفی نگردید، بلکه تثبیت‌شد ولی مشروط به رعایت قانون گردید.

قانون اساسی مشروطیت بارها مورد تغییر و تبدیل و اصلاح قرار گرفت و آخرین تغییرات اولین قانون اساسی در سال 1346 شمسی در زمان سلطنت پهلوی دوم صورت گرفت و مادر ولیعهد، در قانون اساسی، عنوان نایب‌السلطنه پیدا کرد.

بنابراین، ما از جمله کشورهایی نیستیم که سابقه‌ی تجربه‌ی طولانی در خصوص قانون‌اساسی داشته باشیم. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، طومار رژیم سلطنتی و قانون اساسی شاهنشاهی درهم پیچیده شد و پس از دوازدهم فروردین 1358 شمسی که مردم نوع حکومت موردنظر خود را «جمهوری اسلامی» انتخاب کردند، مجلس خبرگان برای تدوین نهایی قانون اساسی جدید در تاریخ 28 مرداد 1358 شمسی افتتاح گردید و در 24 آبان 1358 پس از انجام بحث‌ها در 68 جلسه عمومی علنی، اصول آن تهیه و تنظیم شد و بدین ترتیب دومین قانون اساسی کشور ایران در تاریخ آذرماه 1358 از طریق همه‌پرسی از عموم مردم ایران، به تایید ملت رسید.

اولین بازنگری قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران: در چهاردهم اردیبهشت 1368 شمسی، امام خمینی‌قدس سره رهبر معظم انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران، نامه‌ای خطاب به رئیس‌جمهور وقت مرقوم داشتند که در آن دلایل لزوم بازنگری، موارد و حدود

آن، اشخاصی که باید در این بازنگری شرکت کنند و مدتی که باید این کار انجام گیرد ذکر شده بود.

محورها و مسائل مورد بازنگری قانون اساسی عبارت بودند از: 1. رهبری 2. تمرکز در مدیریت قوه‌ی مجریه 3. تمرکز در مدیریت قوه‌ی قضاییه 4. تمرکز در مدیریت صدا و سیما 5. تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی 6. مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشورت با رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد. 7. راه بازنگری در قانون اساسی 8. تغییر نام مجلس شورای ملی به شورای اسلامی.

بدین ترتیب اولین بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انجام گرفت و از طریق همه‌پرسی به تأیید ملت ایران رسید. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارای چهارده فصل و 177 اصل می‌باشد.

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا

تا سال 1776 تمام ممالک متحده آمریکای شمالی (13 ایالت) جزو مستعمرات انگلستان به شمار می‌رفتند. ایالات مزبور اگرچه در امور داخلی خود آزاد و مستقل بودند، اما در واقع تصمیمات کلی به عهده پارلمان انگلستان بود.

درسال 1775 میلادی کنگره‌ای در فیلادلفیا برگزار شد و طی آن جورج واشنگتن به فرماندهی ارتش انقلابی وقت منصوب گردید. این کنگره در سال 1776 استقلال 13 مستعمره‌ی آمریکایی انگلستان را اعلام کرد. پس از مدت‌ها بحث و مناظره بین سران ممالک، سرانجام کنگره فیلادلفیا در 17 سپتامبر 1787 دولت متحد را تأسیس نمود و قانون‌اساسی

دولت جدید را پس از تصویب در پارلمان‌های ممالک، تایید کرد. از سال 1791 تا 2000، 37 ایالت دیگر به عضویت دولت متحده درآمدند. قانون اساسی آمریکا در حال حاضر، دارای هفت اصل و بیست و شش اصلاحیه می‌باشد.

قانون اساسی انگلستان

قانون اساسی انگلستان عمدتاً قانونی غیرمدون است و قسمت عمده این قانون به صورت سوابق، عرف‌ها و عاداتی است که به تدریج به وجود آمده و از نسلی به نسل بعدی انتقال یافته و در طول زمان، مؤسسات سیاسی این کشور را به شکل امروزی درآورده است. بعضی از مصوبات پارلمان نیز جزء قانون اساسی هستند، اما تعداد آن‌ها زیاد نیست. البته این قوانین مکتوب نیز، در یک زمان و یک تاریخ از طرف پارلمان تصویب نشده‌اند، ولی فعلا به صورت پراکنده در دستگاه حقوقی انگلستان حضور دارند. مردم انگلیس هرگز در طول تاریخ نظام سیاسی خود را یک جا طرح‌ریزی و به شکل یک قانون اساسی تدوین و تصویب نکرده‌اند. شکل گرفتن قانون اساسی و نهادهای سیاسی در این کشور چنین بوده است که مثلاً در یک زمان مردم از پادشاه در زمینه‌ی اداره‌ی امور خود، اختیاراتی مطالبه کرده‌اند و پادشاه درمقابل مردم گامی به عقب برداشته، تسلیم خواست ملت شده است و در نتیجه فرمانی صادر کرده و به موجب آن قسمتی از اقتدارات حکمرانی خود را به ملت تفویض نموده است. این قبیل مطالبات از طرف مردم و عقب‌نشینی پادشاهان، در طول تاریخ انگلستان و در زمان‌های

مختلف، به دفعات رخ داده است. این فرامین و سوابق هم‌اکنون قسمتی از قانون اساسی این کشور محسوب می‌شود.

از طرفی در کشور انگلستان، قوه‌ی قضاییه در طول زمان، ضمن حل و فصل دعاوی مردم، نظرات قضایی ذی‌قیمتی درزمینه‌های مختلف حقوقی ابراز داشته است. این نظرات قضایی نیز مجموعاً به عنوان «قانون ساخت قاضی» در نظام حقوقی انگلستان اعتبار قانونی دارند. قسمتی از این تصمیمات قضایی که مربوط به روابط مردم و حکومت و حقوق بنیادی و آزادی‌ها است، جزء قانون اساسی انگلستان می‌باشد.

در کنار فرامین پادشاهان و رویه قضایی و مصوبات عادی پارلمان، سنت‌های حقوقی – سیاسی نیز که در طی یک دوران طولانی در انگلستان شکل گرفته‌اند، ستون فقرات دموکراسی و حقوق اساسی این کشور را تشکیل می‌دهند. این سنت‌ها که به آن‌ها کنوانسیون، (Convention) می‌گویند، هیچ‌گاه و در هیچ‌جا تدوین نشده‌اند. مضافا شکل گرفتن آن‌ها نتیجه تدبیر و اندیشه شخص یا هیات بخصوصی نیست، بلکه پیش‌آمدها و اتفاقات سیاسی موجب پیدایش و قوام آن‌ها شده است. بدین جهات است که گفته می‌شود قانون اساسی انگلستان از ازدواج عقل و اتفاق متولد شده و فرزند این دواست.

قانون اساسی فرانسه

رژیم فرانسه تا سال 1789 میلادی سلطنتی و اختیارات سلطنت نیز بسیار وسیع و نامحدود بود، به‌گونه‌ای که تمام قدرت و اختیارات و اقتدار در دست پادشاهان مطلق قرار داشت و سلاطین وقت معتقد بودند این قدرت را خداوند به آن‌ها اعطا کرده است تا این‌که:

الف) در سال 1789، با وقوع انقلاب در فرانسه، اولین قانون اساسی در 15 سپتامبر سال 1791 م. سلطنت مطلقه را به سلطنت مشروطه تبدیل نمود و قدرت تقنین به عهده‌ی یک هیأت مقننه قرار گرفت و پادشاه حق انحلال و تعطیل این مجلس را نداشت.

ب) قانون اساسی مصوب 24 ژوئن 1793، حکومت‌سلطنتی را به حکومت جمهوری تبدیل کرد.

ج) قانون اساسی سال سوم جمهوری در 1795، شرایط، شکل، تعداد و چگونگی انتخابات مجلس و وظایف قوه‌ی مجریه را تغییر داد و قوانین جدیدی را وضع نمود.

د) در سال هفتم جمهوری (1799) ناپلئون با کودتای خود قانون اساسی جدیدی را وضع کرد که یکی از خصوصیات آن تشکیل چهار مجلس (شورای دولتی، تریبون‌ها، هیات تقنینیه و مجلس سنای حافظ یا نگهبان) بود.

ه.) قانون‌اساسی مصوب سال 1802، حکومت جمهوری را به حکومت امپراتوری تبدیل نموده و ناپلئون به سمت امپراتور انتخاب شد.

و) پس از سقوط ناپلئون، حکومت فرانسه به لوئی هجدهم منتقل شد و قانون‌اساسی 1814، قوه‌ی مقننه را به مجلس مبعوثان و مجلس اعیان واگذار نمود.

ز) در اول مارس 1815، ناپلئون جزیره‌ی الب را ترک کرد و عازم فرانسه شد و پس از ورود به شهر لیون خود را مجددا امپراتور فرانسه معرفی نمود و در تاریخ 20 مارس وارد پاریس شد و در 12 آوریل قانون اساسی جدیدی تحت عنوان سندالحاقی ابلاغ نمود.

ح) مجلس مؤسسان فرانسه در سال 1848 قانون اساسی جدیدی تصویب و ابلاغ کرد و هیأت مقننه را مجلس واحدی نمود.

ط) با کودتای لوئی ناپلئون، قانون اساسی 1848 ملغی و قانون اساسی جدیدی وضع شد.

ی) در سال 1852 حکومت جمهوری ملغی و ناپلئون به سمت امپراتور تعیین شد و سپس با شکست او در سال 1870، مجددا حکومت فرانسه جمهوری گردید.

ک) در سال 1875 قانون اساسی دیگری در فرانسه تصویب و به مورد اجرا گذاشته شد.

ل) سرانجام در 13 اکتبر سال 1946 پس از تخلیه‌ی فرانسه از نیروهای نظامی آلمان، «ژنرال دو گل» با انجام رفراندوم، قانون اساسی 1875 را ملغی و قانون اساسی جدید را معرفی و برای اجرا اعلام نمود. قانون اساسی فرانسه هم‌اکنون از هفده فصل و یکصد و هشتاد و نه اصل تشکیل شده است.

سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا برای انتخاب رئیس قوه‌ی مجریه، یعنی رئیس‌جمهور، شرایطی را مشخص نموده‌اند و در ایران علاوه بر آن، برای انتخاب ولی‌فقیه نیز شرایط خاصی در نظر گرفته شده است. اما در انگلستان با توجه به نظام سلطنتی این کشور، شرایط خاصی برای تعیین پادشاه در نظر گرفته نشده است و سلطنت به صورت موروثی از پادشاه به ولیعهد منتقل می‌گردد، بنابراین، مردم در تعیین پادشاه هیچ نقشی ندارند.

روش انتخاب مقامات عالی کشورها؛ رؤسای‌جمهور ایران و فرانسه با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند (انتخابات یک مرحله‌ای است)، اما رئیس‌جمهور آمریکا و ولی‌فقیه در ایران با روش دو مرحله‌ای انتخاب می‌شوند. در آمریکا در مرحله اول، مردم هر ایالت عده‌ای را

به عنوان هیأت انتخاب‌کنندگان رئیس‌جمهور برمی‌گزینند، سپس هیأت مزبور در هر ایالت تشکیل جلسه داده و از طریق رأی مخفی دو نفر را که حداقل یک نفرشان مقیم ایالت آنان نباشد انتخاب می‌نمایند و آن‌گاه فهرستی از افرادی که به آنان رأی داده شده با مشخص نمودن رای هر یک از آن‌ها تهیه و به مرکز حکومت ایالات متحده و به نام مشخص رئیس سنا، ارسال می‌نمایند. در حضور اعضای سنا و مجلس نمایندگان رأی‌ها شمارش می‌شوند. شخصی که بیش‌ترین رای را برای ریاست جمهوری به دست آورده باشد مشروط بر آن‌که آرای اکثریت کل رأی‌دهندگان تعیین شده را اخذ کرده باشد، به عنوان رئیس‌جمهور معرفی می‌شود.

در ایران نیز برای انتخاب رهبر، مردم هر استان یک نفر را به عنوان نماینده مجلس خبرگان رهبری (در استان‌هایی که بیش از یک میلیون نفر جمعیت دارند، به نسبت هر پانصد هزار نفر یک نماینده افزوده خواهد شد) انتخاب می‌نمایند، سپس مجموع نمایندگان منتخب مردم استان‌ها، مجلس خبرگان رهبری را تشکیل می‌دهند و با توجه به صفات و شرایطی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای رهبر مشخص نموده است ،فردی را که واجد شرایط مذکور در قانون اساسی می‌باشد به عنوان ولی‌فقیه انتخاب می‌نمایند. یکی از تفاوت‌های هیأت انتخاب‌کنندگان رئیس‌جمهور در آمریکا با مجلس خبرگان در ایران، این است که اعضای هیأت انتخاب‌کنندگان هر چهار سال یک بار و صرفاً به منظور انتخاب رئیس‌جمهور در آن دوره انتخاب می‌شوند و پس از تعیین رئیس‌جمهور، وظیفه آن‌ها خاتمه می‌پذیرد، اما اعضای

خبرگان در ایران برای مدت هشت‌سال انتخاب می‌شوند و غیر از تعیین رهبر، وظیفه‌ی نظارت بر اعمال و شرایط او را نیز بر عهده دارند.

در کشورهای آمریکا و فرانسه، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور می‌باشد. در انگلستان، پادشاه این نقش را بر عهده دارد، اما نقش او کاملاً نمادین و تشریفاتی است. در جمهوری اسلامی ایران، عالی‌ترین مقام رسمی کشور ولی‌فقیه و سپس رئیس‌جمهور می‌باشد. ولی‌فقیه و رئیس‌جمهور در ایران و رئیس‌جمهور آمریکا، هر یک در برابر وظایف و اختیارات خود مسئولیت دارند، اما در فرانسه، اصل بر عدم مسئولیت رئیس‌جمهور است، مگر در صورت ارتکاب خیانت به کشور.

مدت دوره‌ی ریاست جمهوری در ایران و آمریکا چهار سال، و در فرانسه هفت‌سال می‌باشد. مدت تصدی مسئولیت ولی‌فقیه مشخص نگردیده و مادام‌الشرایط است. دوام و بقای رهبری منوط به دارا بودن و حفظ شرایط رهبری است؛ یعنی در صورتی که رهبر، شرایط رهبری را از دست بدهد، مجلس خبرگان رهبری که نسبت به اعمال و شرایط رهبر نظارت دارد در مورد برکناری او تصمیم خواهد گرفت. در انگلستان شخص پادشاه به صورت مادام‌العمر به سلطنت می‌پردازد و سلطنت او هیچ نوع محدودیت زمانی ندارد.

انتخاب مجدد رئیس‌جمهور آمریکا، برای دو دوره متوالی امکان‌پذیر است، اما رئیس‌جمهور ایران، پس از دو دوره متوالی، با فاصله یک دوره‌ی مجدداً می‌تواند در صورت احراز شرایط، به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب گردد. در فرانسه هیچ نوع محدودیتی برای انتخاب

رئیس‌جمهور وجود ندارد و رئیس‌جمهور می‌تواند در هر دوره با احراز شرایط لازم، آراء اکثریت را به خود جلب نماید و به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شود.

رؤسای جمهوری در کشورهای ایران، فرانسه و امریکا و همچنین ولی‌فقیه در ایران، تحت شرایطی قابل عزل می‌باشند، اما در انگلستان، هیچ راه قانونی برای برکناری پادشاه وجود ندارد.

شرایط عزل مقامات موردنظر متفاوت است؛ رئیس‌جمهور آمریکا در صورتی که با رأی 23 نمایندگان مجلس سنا محکوم شناخته شود، از سمت‌خود برکنار می‌شود. در فرانسه اگر رئیس‌جمهور مرتکب جرم خیانت به کشور شود، فقط توسط مجلسین (ملی و سنا) با رأی‌گیری علنی اکثریت مطلق اعضای تشکیل‌دهنده‌ی آن‌ها مورد پیگرد قرار می‌گیرد و توسط دیوان عالی عدالت محاکمه می‌گردد و شورای قانون اساسی با اکثریت مطلق‌آراء خود، می‌تواند رئیس‌جمهور را از کار بر کنار نماید.

در جمهوری اسلامی ایران، رهبری در حین انجام وظایفش، تحت نظارت مجلس خبرگان رهبری می‌باشد. مجلس خبرگان می‌تواند با توجه به هر یک از دلایل زیر، رهبر را از سمت‌خود عزل نماید.

1. ناتوانی رهبر از انجام وظایف قانونی خود؛
2. از دست دادن یکی از شرایط رهبری؛
3. فاقد بودن برخی از شرایط رهبری از ابتدا.

همچنین در جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور به دو طریق از کار خود برکنار می‌شود:

1. در صورتی که 23 کل نمایندگان مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت رئیس‌جمهور رأی دهند و رهبری هم رأی آن‌ها را تصویب نماید.

2. در صورتی که دیوان عالی کشور حکم به تخلف رئیس‌جمهور از وظایف قانونی‌اش بدهد و حکم مذکور مورد تصویب رهبری قرار گیرد.

در انگلستان، هیچ مقام و نهادی صلاحیت‌برکناری پادشاه را ندارد.

چنانکه در جدول شماره 3 مشخص گردیده است، در کشورهای ایران، فرانسه و آمریکا، ریاست قوه‌ی مجریه با رئیس‌جمهور و در انگلستان بعهده نخست‌وزیر می‌باشد. البته در ایران، پس از انتخاب رئیس‌جمهور توسط مردم، امضای حکم ریاست جمهور با رهبر می‌باشد.

در کشورهای ایران و فرانسه، مسئولیت اجرای قانون اساسی، با رئیس‌جمهور است. اما در آمریکا نظارت بر اجرای قانون اساسی بر عهده‌ی دیوان عالی‌کشور است ولی قضات دیوان عالی کشور، توسط رئیس‌جمهور انتخاب می‌شوند.[21]

در کشور فرانسه، رئیس‌جمهور فردی را به عنوان نخست‌وزیر برمی‌گزیند. در انگلستان، پادشاه، رهبر حزب اکثریت نمایندگان را به عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌کند. در کشور آمریکا، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، همزمان با انتخاب رئیس‌جمهور، معاون او نیز توسط هیئت انتخاب‌کنندگان تعیین می‌شود. اما در ایران، رئیس‌جمهور شخصاً معاون خود را انتخاب می‌نماید.

در انگلستان عزل و نصب وزرا و یا قبول استعفای آن‌ها، بر عهده نخست‌وزیر است. در آمریکا، رئیس‌جمهور با کسب موافقت کمیته‌های مربوطه در مجلس سنا، وزرا را تعیین

می‌نماید اما در عزل وزرا رئیس‌جمهور شخصاً اقدام می‌نماید. [عرف سیاسی چنین است که همواره مجلس سنا به وزرای پیشنهادی رئیس‌جمهور رای می‌دهد.] در جمهوری اسلامی ایران، وزرا با تعیین رئیس‌جمهور و کسب رای اعتماد مجلس شورای اسلامی منصوب می‌شوند، اما عزل آن‌ها به دو صورت امکان‌پذیر است: 1. مستقیماً توسط رئیس‌جمهور؛ 2. از طریق رای عدم اعتماد نمایندگان مجلس شورای اسلامی. در فرانسه، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر را منصوب می‌نماید و به پیشنهاد نخست‌وزیر، اعضای دیگر دولت [وزرا] را نصب و عزل می‌نماید.

ریاست هیأت وزیران، در ایران، فرانسه و آمریکا بر عهده‌ی رئیس‌جمهور است، ولی در انگلستان بر عهده‌ی نخست‌وزیر می‌باشد. همچنین عزل و نصب مقامات عمده‌ی قوه‌ی مجریه در کشورهای ایران، فرانسه و آمریکا از اختیارات رئیس‌جمهور و در انگلستان از اختیارات نخست‌وزیر می‌باشد.

تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک در کشورهای ایران، فرانسه و آمریکا با رئیس‌جمهور و در انگلستان بر عهده نخست‌وزیر است. پذیرش استوارنامه سفرا و نمایندگان کشورهای خارجی در ایران، فرانسه و آمریکا به عهده‌ی رئیس‌جمهور و در انگلستان از اختیارات پادشاه می‌باشد.

جدول شماره 4، بیانگر آن است که فرماندهی کل نیروهای مسلح و نصب و عزل مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشکری، در کشورهای فرانسه و امریکا با رئیس‌جمهور است و در ایران از اختیارات ولی‌فقیه می‌باشد. اختیارات مذکور در کشور انگلستان متعلق به پادشاه است، اما

نقش پادشاه دراین زمینه مانند سایر موارد، تشریفاتی می‌باشد و عملاً نظرات نخست‌وزیر تعیین‌کننده‌ی خط‌مشی است.

اعلان جنگ و صلح، در کشور ایران از اختیارات ولی‌فقیه است. در فرانسه اعلام جنگ با اجازه پارلمان و در انگلستان با پادشاه می‌باشد و در کشور آمریکا اعلان جنگ و صدور مجوز اقدام مقابله به مثل و وضع قوانین مربوط به متصرفات زمینی و دریایی از اختیارات کنگره می‌باشد.

ریاست‌شورای عالی دفاع و یا شورای عالی امنیت ملی، در ایران، فرانسه و آمریکا بر عهده رئیس‌جمهور و در انگلستان بر عهده‌ی نخست‌وزیر است.

تعیین عالی‌ترین مقام قضایی و یا دیوان عالی کشور و همچنین عفو و تخفیف مجازات محکومان، در کشورهای فرانسه و آمریکا، از اختیارات رئیس‌جمهور و در جمهوری اسلامی ایران متعلق به ولی‌فقیه می‌باشد و در کشور انگلستان در اختیار پادشاه است.

جدول شماره 5 نشانگر آن است که در کشورهای فرانسه و آمریکا، رئیس‌جمهور دارای حق امضای قوانین و وتوی تعلیقی می‌باشد.

[در فرانسه] «رئیس‌جمهور ظرف پانزده روز پس از تقدیم قانون مصوب به دولت، آن را امضا و فرمان اجرای آن را صادر می‌کند. وی قبل از انقضای این مهلت می‌تواند از پارلمان تقاضای تجدیدنظر در مورد کل قانون یا برخی از مواد آن را بنماید. پارلمان نمی‌تواند این تقاضا را رد کند.»

[در آمریکا] «هر لایحه‌ای که به تصویب مجلس نمایندگان و سنا برسد، قبل از این‌که به صورت قانون درآید به رئیس‌جمهور ایالات متحده تقدیم خواهد شد که آن را تأیید و امضا نماید؛ در صورت عدم تایید، [رئیس‌جمهور] آن را با ذکر دلایل مخالفت به مجلسی که لایحه در آن تصویب شده است ارجاع و مجلس مزبور پس از درج موارد مخالفت در نشریه خود، در لایحه‌ی تجدیدنظر خواهد کرد. چنانچه بعد از تجدیدنظر فوق، لایحه‌ای با رأی 23 اعضای آن تصویب شود، همراه با موارد مخالفت به مجلس دیگر ارسال خواهد شد تا به روش مشابه آن را بررسی نماید و در صورتی که 23 اعضای مجلس مزبور نیز آن را تأیید نمایند به صورت قانون درخواهد آمد... هرگونه دستور، تصمیم یا رأی که نیاز به نظر موافق سنا و مجلس نمایندگان داشته باشد (به جز مسأله‌ی تعویق) باید به رئیس‌جمهور ایالات متحده ارائه و قبل از اجرا توسط وی تأیید شود. و در صورت عدم موافقت وی لایحه را می‌توان با رای 23 اعضای سنا و مجلس نمایندگان طبق قوانین و حدودی که در مورد لوایح تعیین شده است دوباره بررسی و تصویب کرد.»

در انگلستان، پادشاه عرفاً حق وتوی تعلیقی را دارد، اما عملاً از چنین اختیاری استفاده نمی‌کند. در ایران چنین حقی برای ولی‌فقیه بر اساس اصل 75 قانون اساسی وجود دارد.

امضای آیین‌نامه‌های داخلی و عهدنامه‌ها و قراردادهای بین‌المللی، در کشورهای ایران، فرانسه و آمریکا با رئیس‌جمهور است ولی در انگلستان به عهده نخست‌وزیر می‌باشد.

ارسال پیام برای پارلمان و تقاضای تشکیل جلسه پارلمان در کشورهای ایران، فرانسه و آمریکا با رئیس‌جمهور و در انگلستان با پادشاه می‌باشد که در عمل، پادشاه پیام دولت را برای پارلمان قرائت می‌کند.

مذاکره مستقیم با نمایندگان مجلس، از اختیارات رؤسای جمهور ایران، آمریکا و فرانسه و نیز نخست‌وزیر فرانسه می‌باشد. این مهم در انگلستان، با نخست‌وزیر است.

انحلال پارلمان درفرانسه، از اختیارات رئیس‌جمهور است و در انگلستان بر عهده‌ی پادشاه می‌باشد که البته پادشاه این امر را صرفاً با تقاضای نخست‌وزیر انجام می‌دهد. در قوانین اساسی ایران و آمریکا، حق انحلال پارلمان برای هیچ مقامی پیش‌بینی نشده است. البته طبق قانون اساسی آمریکا، «... وی [رئیس‌جمهور] می‌تواند در مواقع اضطراری هر دو مجلس یا یکی از آن‌ها را [برای تشکیل جلسه] فرا خواند و در صورت [بروز] اختلاف در مورد دوره فترت، آن‌ها را تا هر زمان دیگری که مناسب بداند تعطیل کند... »

تجدیدنظر در قانون اساسی، در کشور ایران با پیشنهاد ولی‌فقیه و تعیین شورایی مشخص، با شرایط ویژه و سپس همه‌پرسی عمومی انجام می‌گیرد. در فرانسه، بازنگری و تجدیدنظر در قانون اساسی به طور مشترک از آن رئیس‌جمهور (به پیشنهاد نخست‌وزیر) و نمایندگان پارلمان می‌باشد و بازنگری، پس از تایید آن از طریق همه‌پرسی، قطعی خواهد شد. در آمریکا، هر گاه 23 نمایندگان دو مجلس تجدیدنظر در قانون اساسی را ضروری تشخیص دهند، کنگره‌ی اصلاحاتی را برای قانون اساسی پیشنهاد خواهد داد، و یا بنا به درخواست

مجلسین قانون‌گذاری23 ایالت‌های مختلف، خواستار تشکیل مجمعی برای پیشنهاد خواهند گردید.

جدول شماره 6 سایر اختیارات مقامات عالی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا را مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهد. طبق جدول، تعیین سیاست‌های کلی کشور در فرانسه و آمریکا با رئیس‌جمهور و در ایران با ولی‌فقیه است. در انگلستان این وظیفه بر عهده‌ی نخست‌وزیر می‌باشد.

تعیین خط‌مشی و سیاست کلی هیات دولت، در فرانسه، ایران و آمریکا، با رئیس‌جمهور و در انگلستان با نخست‌وزیر می‌باشد.

اظهارنظر درباره‌ی سیاست‌های داخلی کشور، در ایران بر عهده ولی‌فقیه و ریاست‌جمهوری است، در انگلستان بر عهده نخست‌وزیر، در فرانسه برعهده رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و در آمریکا با ریاست‌جمهوری است.

تضمین استقلال و تمامیت ارضی و اتخاذ تدابیر مقتضی در موارد اضطراری، در فرانسه و آمریکا با رئیس‌جمهور، در ایران بر عهده ولی‌فقیه و رئیس‌جمهوری است و در انگلستان با پادشاه می‌باشد. ولی پادشاه انگلستان این امور را از طریق نخست‌وزیر و با نظرات او اعمال می‌کند.

در کشورهای ایران، فرانسه و آمریکا، به رسمیت‌شناختن دولت‌های خارجی، از وظایف رئیس‌جمهور است، و در انگلستان این امور مربوط به پادشاه می‌باشد اما با نظر نخست‌وزیر انجام می‌شود.

رجوع به آراء عمومی یا دستور همه‌پرسی و تنظیم‌قوای سه گانه در جمهوری اسلامی ایران، از اختیارات ولی‌فقیه است و در فرانسه از اختیارات رئیس‌جمهور می‌باشد.

درقانون اساسی آمریکا، برای رئیس‌جمهور، وظایفی درخصوص دستور همه‌پرسی و یا تنظیم قوای سه‌گانه تدوین نشده است.

اعطای نشان‌های دولتی و توزیع عناوین و مدال‌های نظامی، در کشورهای فرانسه و آمریکا با رئیس‌جمهور و در انگلستان با پادشاه است که با نظر نخست‌وزیر انجام می‌پذیرد. در ایران توزیع عناوین و مدال‌های نظامی از اختیارات ولی‌فقیه است و اعطای نشان‌های دولتی از حقوق و اختیارات رئیس‌جمهور می‌باشد.

***** شرایط کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری:**

در کشور آمریکا نیز همانند ایران، هر چهار سال یک بار انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌گردد.

1. آمریکا: به موجب اصل دوم قانون اساسی آمریکا، فردی که نامزد تصدی پست ریاست جمهوری می‌شود، باید شهروند تولدیافته در آمریکا بوده و حداقل 14 سال در این کشور زندگی کرده باشد. رده سنی مجاز نیز حداقل 35 سال است. نامزدهای حزبی، از طریق ثبت‌نام در فهرست‌های حزبی، و نامزدهای مستقل با دادن تقاضا، خود را برای کاندیداتوری معرفی می‌کنند.

2. ایران: به موجب اصل 115 قانون اساسی، رئیس‌جمهور باید شرایط زیر را دارا باشد: ایرانی‌الاصل، دارای تابعیت ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مؤمن و

معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور. هریک از این عبارات، معرف و شاخص روشنی برای سنجش صلاحیت یا عدم صلاحیت کاندیداها، به دست شورای نگهبان می‌دهد. همه کاندیداها (اعم از مستقل و غیرمستقل) موظفند در زمان تعیین شده و شرایط برابر، با حضور در وزارت کشور، نام خود را در لیست کاندیداها ثبت کنند.

***** نحوه برگزاری انتخابات:**

1. آمریکا: از سال 1776 قانونگذاران آمریکایی، سیستم «کالج‌های انتخاباتی» را جهت انتخاب رئیس‌جمهور در این کشور به تصویب رساندند. سازوکار این سیستم با عمری 300 ساله از این قرار است: در مرحله اول، وقتی نامزدهای منتخب از درون احزاب بیرون آمدند، شهروندان هر ایالت، علاوه بر رئیس‌جمهور و معاونش، نمایندگانی به عنوان رأی‌دهنده (Electors) و بر حسب تعداد سناتورهایی که در آن ایالت کنگره دارند را نیز انتخاب می‌کنند. در مرحله دوم، این هیأت‌های نمایندگی (الکترال‌ها) در پایتخت ایالت گردهم می‌آیند و آراء خود را برای انتخاب رئیس‌جمهور آمریکا، به صندوق می‌اندازند.

یکی از انتقاداتی که عادلانه بودن این سیستم انتخاباتی را از سوی صاحبنظران زیرسؤال برده، این است که در نتیجه اعمال این روند، میان "رأی مستقیم مردمی" و رأیی که در نهایت منجر به اعلام رسمی رئیس‌جمهور می‌شود، واسطه‌های مهمی به نام "الکترال کالج" وجود دارد؛ به عبارت دیگر، میزان کسب آراء هیأت‌های انتخاباتی است که سرنوشت انتخابات را رقم می‌زند. مثلاً در سال 2000 "آل‌گور" (Albert Arnold Gore) نامزد حزب دموکرات، از

شمار آرای عمومی بیشتری برخوردار بود اما "جورج بوش" با کسب آراء الکترال کالج‌ها توانست رئیس‌جمهور شود!

طبق قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، در صورتی که هیچ یک از نامزدها موفق نشوند حداقل آراء هیأت‌های انتخاباتی را کسب نمایند، وظیفه انتخاب رئیس‌جمهور به عهده کنگره کاخ سفید گذاشته خواهد شد.

2. ایران: رئیس‌جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم و احراز اکثریت مطلق آراء انتخاب می‌شود. هر گاه در دوره نخست، هیچ یک از نامزدها چنین اکثریتی به دست نیاورد، یک هفته بعد برای بار دوم رأی گرفته می‌شود. در دور دوم تنها دو نفر از نامزدها که در دور نخست، آراء بیشتری داشته‌اند شرکت می‌کنند.

در ایران، بازبینی و ویرایش مفاد قانون اساسی بنا به ضرورت، طبق اصل 177 ("بازنگری در قانون اساسی") پیش‌بینی شده و قوانین انتخاباتی نیز از این قاعده مستثنی نیست. این پیش‌بینی معقول در جهت به‌روز نمودن مفاد قانونی، در مورد قانون انتخاباتی آمریکا صدق نمی‌کند و همان‌گونه که گفته شد، بیش از 300 سال است که علی رغم انتقادات ریشه‌ای صاحبنظران به نحوه انتخابات، هنوز تغییری در راستای مشروعیت و دموکراسی ایجاد نشده است.

*** **احزاب و نامزدهای مستقل:** افراد شناخته‌شده‌ای که تصمیم به نامزدی در انتخابات می‌گیرند، معمولاً از اعضای برجسته احزاب درون کشور هستند.

1. آمریکا: بر طبق قانون اساسی آمریکا، از درون تمامی احزاب رسمی کشور، می‌توانند افرادی برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد شوند. بدین منظور، انجمن‌های حزبی متعدد و مجامع اختصاصی اعضاء حزب، تشکیل می‌شود تا نامزدهای انتخاباتی را از میان خود انتخاب کنند. اما از میان رقبای سرسخت درون یک حزب که باید در سلسله مراتب حزبی ارتقا پیدا کند، گاهی اختلاف بر سر مسائل منطقه‌ای، جغرافیایی، فرهنگی و اقتصادی چنان بالا می‌گیرد که اعضاء، در انتخابات عمومی به نامزدی از حزب رقیب رأی می‌دهند. به طور کلی برای اینکه یک نامزد حزبی بتواند رقبای خود را از صحنه خارج کند، نیازمند توان قدرتمند مالی است.

سیستم مذکور، ایجاب می‌کند که عملاً تنها دو حزب بزرگ ایالات متحده، یعنی "حزب جمهوری‌خواه" و "حزب دموکرات" برای نشستن بر کرسی ریاست جمهوری این کشور شانسی داشته باشند. مثلاً در انتخابات 2012 که رسانه‌های آمریکایی بیش از 99٪ به کاندیداتوری "باراک اوباما" و "میت رامنی" می‌پرداختند، ده‌ها نفر از دیگر احزاب نیز نامزد انتخابات ریاست جمهوری بودند اما زیر فشار تبلیغات گسترده دو نامزد اصلی، به حاشیه رانده شده و کم کم محو شدند.

شانس نامزدهایی که بدون وابستگی به هیچ حزبی، برای تصدی پست ریاست جمهوری در آمریکا کاندید می‌شوند، نزدیک به صفر است. در مورد پذیرش نامزدهای مستقل در عرصه‌ی جدّی انتخابات، به دلیل عدم تعلق آنان به احزاب معتبر (جمهوری‌خواه و دموکرات) ریسک بالایی وجود دارد؛ لذا اگر آنان برنامه‌های سیاسی- اقتصادی خود را به صورت مبسوط تبیین

کنند، باز هم به حاشیه رانده می‌شوند. "ادوارد نونان" (Edward Noonan)، نامزد "حزب مستقل" (American Independent Party) که در هیچ ایالتی امکان نامزدی نیافت

2. ایران: شاید بتوان گفت نامزدهایی که برای تصدی پست ریاست‌جمهوری، خود را وابسته به احزاب شناخته‌شده معرفی می‌کنند، در ایران نیز به تلاش کمتری برای معرفی دیدگاه‌هایشان به مردم نیاز دارند. اما این امر، تاکنون مانعی بر سر راه کاندیداهای "مستقل" و شانس پیروزی آن‌ها قرار نداده است. در هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (سال 80) 3 نفر از 10 نامزد (علی شمخانی، عبدالله جاسبی، علی فلاحیان)، در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (سال 84) 1 نفر از 7 نامزد (محسن مهرعلیزاده)، در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (سال 88) 2 نفر از 4 نامزد (میرحسین موسوی، محسن رضایی)، کاندیداهایی بودند که به صورت مستقل و بدون اعلام عضویت در یک حزب، برای ریاست جمهوری ثبت‌نام کردند.

در انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری نیز عده زیادی به صورت مستقل، نامزد شده بودند.

*** **زنان و انتخابات:** اگرچه در طول تاریخ، این مردان بوده‌اند که همواره اشتیاق و استقبال بیشتری برای تکیه زدن بر کرسی ریاست جمهوری کشورها از خود نشان داده‌اند، اما در دهه‌های گذشته، حضور زنان در عرصه کاندیداتوری با افزایش نسبی مواجه شده است. تا قرن نوزدهم میلادی، حتی ساده‌ترین شکل مشارکت سیاسی که شرکت در انتخابات است، با محدودیت‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی روبرو بود. مثلاً تا پیش از سال 1920، مرد بودن، سفیدپوست بودن و برخورداری از اموال منقول، جزو شروط رأی‌دهی در آمریکا محسوب

می‌شد! (گفتنی‌ست در برخی کشورهای شیخ‌نشین حاشیه خلیج فارس مانند عربستان، هنوز هم رأی‌دهندگان را مطلقاً مردان تشکیل داده و زنان، حق شرکت در انتخابات ندارند، **چه رسد به اینکه بخواهند خودشان برای تصدی این پست، اعلام آمادگی کنند.)**

1. آمریکا: یکی از عرصه‌هایی که محل حرکت‌های ترقی‌خواهانه زنان، پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود، عرصه انتخابات‌هاست. در انتخابات ریاست جمهوری سال 2008، "مک‌کین" از حزب جمهوری‌خواه آمریکا، "سارا پیلین" (Sarah Palin) را به امید جذب آراء زنان و طرفداران هیلاری کلینتون، به عنوان معاون خود انتخاب کرد، اما نتوانست با این بهانه به هدف خود دست یابد.

در انتخابات ریاست جمهوری سال 2012 در آمریکا، "میشل باکمن" از حزب جمهوری‌خواهان، 2 زن از حزب سبز، 1 زن از حزب سوسیالیسم و 2 زن از حزب صلح و آزادی کاندید شده بودند.

2. ایران: حق رأی زنان در ایران، سال 1963 به عنوان یکی از بندهای لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، به تصویب دولت وقت رسید. پس از وقوع انقلاب اسلامی نیز مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان مطابق قوانین اسلام، مطرح گردید.

زنان، علاوه بر حضور پارلمانی و ورود به مجلس، مجازند برای پست ریاست جمهوری کاندید شوند. "اعظم طالقانی" دبیرکل جامعه زنان انقلاب اسلامی، اولین زنی بود که در سال 1376 خود را کاندید ریاست جمهوری کرد. در انتخابات ریاست جمهوری سال 84، 90 زن و سال 88، 2 تن از فعالان سیاسی زن، جهت کاندیداتوری اعلام داوطلبی کردند. در

انتخابات پیش‌رو سال 92 نیز از 686 نفری که برای نامزدی ریاست جمهوری ثبت‌نام کردند، 12 نفر زن بودند.

مشارکت زنان در شهرهای مختلف ایران و انتخابات‌های گوناگون به طبقه‌ی اجتماعی و شهری یا روستایی بودن ایشان بستگی نداشته و آنان همواره شرکت در انتخابات را حق، و در عین حال وظیفه خود می‌دانند.

*** **تبلیغات، شعارهای انتخاباتی و افکارعمومی:** ، رقبا، مردم و رسانه‌ها، سه ضلعی هستند که هر انتخاباتی را تشکیل می‌دهند. رسانه‌ها با تشدید رقابت‌های انتخاباتی، قادرند رأی‌دهندگان بیشتری را برای حضور در پای صندوق‌های رأی ترغیب کنند.

معمولاً نامزدها از طریق شعارهایی که قبل از انتخابات، به طرق گوناگون به گوش مردم می‌رسانند، مواضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را برای افکار عمومی معلوم می‌کنند. اهمیت و اولویت موضوعات گوناگون، بستگی به شرایطی دارد که در آن برحه‌ی خاص انتخابات، بر کشور حاکم است. اما بحث «اقتصاد» و «امنیت» معمولاً همیشه در مواضع اعلامی نامزدها در کشورهای دنیا دیده می‌شود، چرا که با بهره‌گیری از احساس نیاز مردم، می‌تواند عمده‌ترین رأی‌آوری را به خود اختصاص دهد.

1. آمریکا: چنانچه گفته شد، نامزدهای حزبی آمریکا، برای دستیابی به پیروزی، هزینه بالای تبلیغات در 50 ایالت را بر دوش می‌کشند و لذا کاندیدی شانس بهتری در حزب دارد که قدرت مالی بیشتری برای تحت‌پوشش قرار دادن مجموعه ایالت‌ها داراست. مثلاً در انتخابات دور مقدماتی سال 1991 "بیل کلینتون" نامزد حزب دموکرات آمریکا، توانست با صرف

ثروت هنگفت، رأی 198 نفر از هیأت نمایندگان 5 ایالت را از آن خود کرده و دو رقیب دیگر را از عرصه خارج نماید.

هم در انتخابات ریاست جمهوری 2008 و هم 2012 مسئله‌ی خروج آمریکا از بحران اقتصادی و اصلاح معیشت شهروندان، یکی از پررنگ‌ترین موضوعاتی بود که در شعارهای انتخاباتی دیده می‌شد. اصلی‌ترین پیام اوباما از حزب دموکرات، واژه "تغییر" بود و این شعار، در شرایطی بستر پیروزی اوباما در انتخابات را فراهم کرد که مردم آمریکا از اوضاع داخلی و خارجی، همچنین سیاست‌های کاخ سفید در قبال موضوعات جهانی دل خوشی نداشته و لذا به "تغییر" و ساختارشکنی روی آوردند.برگزاری مناظره‌های انتخاباتی تلویزیونی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، از رونق خوبی برخوردار است. در انتخابات سال 2012 مجموعاً 4 مناظره (2 مناظره میان دو کاندیدا و 2 مناظره میان معاونین کاندیداها) برگزار شد.

2. ایران: زمان رسمی تبلیغات برای هرگونه انتخابات در ایران، به مدت دو هفته و تا 24 ساعت قبل از آغاز رأی‌گیری در اختیار نامزدها می‌باشد.

طی ده سال گذشته، عمومی شدن فضای مجازی اینترنت و پیشرفت کیفی و کمی برنامه‌های صدا و سیما، "رسانه"، قبل، حین و بعد از برگزاری انتخابات‌های گوناگون، رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته و در اطلاع‌رسانی مردم و شناساندن کاندیداها به افکارعمومی برای اتخاذ تصمیمی روشن و مبتنی بر آگاهی، نقش مهمی ایفا نموده است. در تمامی انتخابات ریاست جمهوری که بعد از انقلاب در ایران برگزار شد، کاندیداهای تأیید صلاحیت شده،

پشت دوربین‌ها حاضر و در مدت‌زمان‌های مساوی، به معرفی عملکردهای پیشین و برنامه‌های آتی خود پرداختند.

علاوه بر برنامه‌های رادیویی، گفتگوهای خبری و مستندهای تبلیغی، "مناظرات انتخاباتی" نیز روش جدیدی بود که در انتخابات دوره دهم، با استقبال چشمگیری مواجه شده و میلیون‌ها بیننده در داخل و خارج از کشور را به خود جذب کرد.

نقدی ونظری بر دموکراسی‌های غربی نهادها و تأسیسات دموکراسی

طبعاً اصول و اسلوب‌های مشترک در دموکراسی‌های غربی موجد نهادهای مشابه نیز می‌گردد. ولی باید توجه داشت که اگر دموکراسی‌های غربی در اصول اشتراک وجه دارند، در نهادها و مؤسسات حکومتی فقط شباهت دارند و همین نکته مبیّن تفاوت‌هائی است که بین نظام‌های سیاسی کشورهای غربی وجود دارد. عامل این تفاوت‌ها نیز پیشینه‌ی متفاوت تاریخی و تنوّع‌های ملّی است که سنت‌های متنوع اجتماعی، سلیقه‌ها و شیوه‌های متفاوت در زندگی فردی و اجتماعی را به دنبال داشته است. باوجود تمام این احوال، حوادث و خصوصاً غلبه صنعت و سرمایه‌داری از یک طرف و فرهنگی سیاسی نسبتاً مشترک از طرف دیگر سبب شده است که دموکراسی‌های غربی در مجموع صاحب نهادهای مشابهی باشند که ذیلا به بررسی آنها می پردازیم.

1)پارلمان

الف–ساختار:

در اکثر دموکراسی‌های غربی(بجز سوئد و دانمارک)قوه‌ی مقننه از دو مجلس ترکیب شده است که به نام‌های متفاوتی خوانده می‌شوند و هریک از آن‌ها نیز از یک سنّت یا حرکت تاریخی ریشه گرفته‌اند. یکی مجلس سنا (در انگلستان به مجلس لردان معروف است، و در آلمان بوند سرات یعنی مجلس نمایندگان دولت‌های عضو فدرال جای آنرا می‌گیرد) و دیگری مجلس شورای ملی که در بعضی از کشورها بنام اتاق نمایندگان (فرانسه)، مجلس عوام (انگلستان) و غیره نامیده می‌شود. نحوه‌ی تقسیم قدرت پارلمان بین دو مجلس سال‌ها موضوع بحث‌های داغ و طولانی بوده ولی امروزه با کاهش قدرت مجلس سنا این بحث‌ها نیز فرو خوابیده است و حتی در بعضی از کشورها از جمله سوئد و دانمارک تا حذف این مجلس پیش رفته است در حالیکه گمان می‌رفت وجود مجلس سنا یکی از وجوه تفاوت‌های ساختاری بین دموکراسی‌های غربی و دموکراسی‌های خلقی باشد.لازم است به ریشه‌های فکری و تاریخی هریک از این دو مجلس در نظام دموکراسی بپردازیم.

مجلس شورا یا مجلس نمایندگان عامه:

این مجلس که مرکز انعکاس نظریات عامه و اقشار مختلف جامعه به شمار می رود، هسته‌ی اصلی قوه‌ی مقننه و جزء لاینفک رژیم نمایندگی را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل تولّد این مجلس نیز با ظهور رژیم نمایندگی در قرون 17 و 18 مقارن بوده است. بجز در ایتالیا که مجلس سنا هم عرض در عین حال مجلس شورا تلقی می‌شود، در سایر کشورهای اروپای باختری این مجلس به دلیل داشتن خصیصه‌ی نمایندگی عامه و سمبل اراده عمومی بودن، از صلاحیت گسترده و قدرت فوق‌العاده‌ای نسبت به سنا برخوردار است. یقیناً مجلس شورا این

قدرت را یکباره کسب نکرده است. در قرن نوزدهم که هنوز توده‌های مردم حق رأی پیدا نکرده بودند، مجلس شورا، گاه تحت‌الشعاع مجلس سنا و گاه هم‌عرض در عین حال آن قرار می‌گرفت. چنانکه در 2L جمهوری سوم فرانسه مجلس شورا و سنا با قدرت مساوی به انتخاب رئیس جمهور می‌پرداختند. ولی در قرن بیستم به تدریج مجلس شورا قدرت تصمیم‌گیری را در اکثر کشورها در دست خود گرفت. این مجلس در حقیقت تبلور نتیجه‌ی مبارزات سیاسی مردم و رکن رکین نظام‌های دموکراسی به شمار می‌رود. ترکیب اعضای این مجلس از نظر تحرک و موضع‌گیری‌ها بسیار مهم است. علیرغم نظر میخلز(جامعه شناسی احزاب سیاسی) که معتقد به تشکیل دیر یا زود یک طبقه الیگارشی در بالای نظام دموکراسی است، همین که نمایندگانی از اکناف کشور و از سطوح مختلف به مجلس راه می‌یابند به آن تحرک و شور خاصی می‌بخشند. حداقل در سال‌های اول اعتلای نظام‌های دموکراسی چنین بود. با وجود این، مجلس بسته به ترکیب اجتماعی آن، ویژگی خاصی پیدا می‌کند.» مجالسی که از حقوقدانان تشکیل شود به همان شیوه عمل نمی‌کند که مجالس تشکیل شده ازکارگران یا کشاورزان و کارگران...به همین ترتیب، سنّ آنان نیز در موضع‌گیری‌هایشان مؤثر است»1. از اینرو، حالت‌های سیاسی حاکم بر مجلس در طول حیات آن تفاوت‌های فاحشی داشته، زیرا وضع مجلس رابطه‌ی نزدیکی با وضع حق رأی در طول قرن نوزدهم داشته است. به همان میزان که اقشار وسیع‌تری حق رأی می‌یافتند، ترکیب شغلی و اجتماعی و سنّی مجلی نیز دگرگون می‌شد. ترکیب امروزی مجالس شورا بستگی تام به میزان آراء احزاب مختلف یک کشور دارد. زیرا نقش احزاب در انتخابات و ترکیب نمایندگان و سپس حکومت به

اندازه‌ای است که اصل تفکیک قوا را نیز زیر سؤال می برد. حزب پیروز، هم قوه‌ی مقننه هم قوه‌ی مجریه را در دست می‌گیرد.

مجلس سنا

این مجلس به لحاظ پیشینه‌ی تاریخی، بسیار ریشه دارتر از مجلس شوراست، زیرا شروع آزادی‌ها و فعالیت سیاسی مردم با دعوای سلطان و اشراف همراه بود و کسب قدرت اشراف باعث تعدّد مراکز قدرت یعنی همان پدیده‌ای شد که «رابرت دال»آنرا«پلی آرشی» می‌نامد و معتقد است اغلب این پدیده را دموکراسی می‌پندارند، درحالیکه دموکراسی تحقق‌پذیر نسیت و کمال مطلوب، وجود مراکز متعدد قدرت است که باعث فضای باز سیاسی می‌شود. به هر تقدیر، در آغاز این اشراف بودند که حق مشارکت در تصمیمات سیاسی را پیدا کردند و در قالب مشاوران سلطان یا شورای بزرگان و نوعی بر تصمیمات سلطان اثر می‌گذاشتند. ولی با استقرار نظام‌های دموکراسی و رژیم نمایندگی، وجود مجلس اشراف یا یک گروه ممتاز به هر نام که خوانده شود در کنار مجلس نمایندگان عامه، از بعد نظری یعنی مغایرت و چندگانگی در هیأت نمایندگی با یکپارچگی ملی و تفکیک‌ناپذیر بودن اراده عمومی،توجیه محکمی پیدا نمی‌کرد. با وجود این تعارض نظری، پارلمان بیشتر کشورهایی که رژیم نمایندگی را پذیرا شدند از دورن مجلس ترکیب یافت. می‌توان مجالس دوم را از نظر فلسفه وجودی به دو گروه تقسیم کرد. یک گروه، کشورهایی که مجالس دوم آن‌ها از ساختار

*1L اگر دموکراسی‌های غربی در اصول و اسلوب‌ها اشتراک وجه دارند، از لحاظ نهادها و مؤسسات حکومتی تنها به یکدیگر شبیه هستند. سیر حوادث و خصوصا غلبه‌ی صنعت و

سرمایه‌داری از یکسو، و فرهنگ سیاسی نسبتاً مشترک از سوی دیگر، سبب شده است که این دموکراسی‌ها در مجموع صاحب نهادهای مشابه شوند.

*برخلاف نظر«میخلز» که معتقد بود دیر یا زود یک طبقه‌ی الیگارشی در بالای نظام دموکراسی تشکیل خواهد شد، راه یافتن نمایندگان مردم از اکناف کشور و از سطوح گوناگون به مجلس، تحرک و شور خاصّی به دموکراسی می‌بخشد.

*گرچه در طول زمان نقش پارلمان در برابر اقتدار احزاب رو به کاهش نهاده و هرچند در مواردی از همه‌پرسی که یکی از راه‌های کاهش قدرت پارلمان است استفاده، لکن وضع حقوقی پارلمان و پویائی نظام دموکراسی آن را به صورت ستون اصلی نظام‌های سیاسی غربی درآورده است.

فدرال یا منطقه‌ای آن‌ها ناشی می‌شود (مانند بوند سرات آلمان) و گروه دیگر، کشورهایی که بنا به سنت تاریخی و دنباله تاریخ تقنینی کشور خود پذیرای مجلس دوم شدند(مانند فرانسه و انگلستان) 2.از بعد حصول دموکراسی باید گفت حالت و خصیصه‌ی نمایندگی دسته‌ی دوم بسیار اندک است زیرا معمولاً دخالت مردم در انتخاب اعضای آن بسیار کم و شاید هیچ باشد. چنانکه مردم در انتخاب اعضای مجلس لردان در انگلستان هیچ نقشی ندارد،یا اعضای مجلس سنای فرانسه با آراء غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شوند. قدرت این دسته از مجالس سنا هم به تدریج در پایان قرن نوزدهم و قرن بیستم کاهش یافت و بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی پیدا کرد تا آنجا که عده‌ای این مجالس را از نظر تقنینی زاید و از نظر مالی پر خرج توصیف کرده و خواهان حذف آن شدند. در مقابل،عده ای وجود آن‌ها را برای جلوگیری از

افراط‌کاری‌های مجلس اول ضروری می‌دانند و حتی معتقدند به دلیل ترکیب سنّی و اجتماعی و شغلی نمایندگان در مجلس سنا، مسایل مختلف در این مجلس با خبرگی و تعقل بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد و در مقابل هیجانات و احساسات مجلس اوّل نوعی موزانه برقرار می‌شود. به همین دلیل مجالس سنا به مجالس محافظه کار مشهورند. علّت اصلی کاهش قدرت مجالس سنا، دور شدن آن‌ها از منبع اصلی قدرت یعنی رأی مردم است. از اینرو، مجالس سنا در کشورهای فدرال یا در کشورهایی که سنا بنا به سنّت تاریخی وجود دارد ولی اعضاء آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند از قدرت بیشتری، حداقل همعرض مجالس اوّل، برخوردارند. نمونه‌ی آن، مجلس سنای آمریکا، بوند سرات آلمان و سنای ایتالیا (که فدرال نیست ولی اعضای آن با رأی مردم انتخاب می‌شوند) است.

ب-نقش و عملکردپارلمان:

نه تنها بحث رابطه در درون پارلمان یعنی بین دو مجلس یکی از موضوعات داغ سیاسی در قرن نوزدهم بوده بلکه رابطه قدرت بین پارلمان و حکومت یعنی بین قوّه‌ی مجریه نیز یکی از مناقشه‌انگیزترین مباحث تاریخ دموکراسی بوده است. از بعد نظری، قاعدتاً پارلمان به عنوان مرکز تجلّی اراده‌ی همگانی باید مرکز اصلی قدرت و تصمیم‌گیری نیز محسوب شود ولی به دلایلی که ذکر آن رفت (در بحث رژیم نمایندگی) یعنی ایجاد ثبات حکومتی و جلوگیری از تشکیل گروه متنفّذ نمایندگان 2L تمهیداتی چیده شد تا موازنه‌ای بین دو قوه‌ی مقننه و مجریه به وجود آید ولی این موازنه هیچگاه به طور دقیق ایجاد نشد و در بعضی از کشورها قدرت قوه‌ی مقننه و در بعضی دیگر قدرت قوه‌ی مجریه بر قوه‌ی دیگر فزونی گرفت.

و همین امر یکی از وجوه افتراق بین عملکرد نظامهای سیاسی(رژیم)کشورهای مختلف غربی را به وجود می‌آورد تا جایی که بتوان آن‌ها را به نظام ریاستی و نظام پارلمانی تقسیم کرد. ولی این امر خللی به چارچوبه‌ی اصلی دموکراسی یعنی حاکمیت مردم وارد نمی‌سازد. برای مدتی گمان می‌رفت که اقتدار پارلمان نشانه‌ی قوّت دموکراسی و ضعف آن نشانه‌ی ضعف دموکراسی است، ولی از آنجا که حاکمیت از آن مردم است، نهادی که بتواند مستظهر به پشتوانه‌ی آراء مردم باشد جنبه‌ی دموکراتیک پیدا می‌کند. از اینرو اگر رئیس‌جمهور با آراء مستقیم مردم انتخاب شد همانقدر متکی به دموکراسی است که نمایندگان مردم. بدین ترتیب، تغییر میزان قدرت قوه‌ی مقننه نسبت به قوه‌ی مجریه فقط سبب تفاوت‌هایی در ساختار سیاسی کشور می‌گردد و به اصول دموکراسی لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. پارلمان فرانسه در زمان جمهوری سوّم (1940-1871) و جمهوری چهارم(58-1946) به مراتب قوی‌تر از پارلمان در زمان جمهوری پنجم بود ولی این امر علاوه بر آن که هیچ مزیّتی به بار نمی‌آورد موجب عدم ثبات سیاسی نیز می‌شد. امروز فرانسه نمونه‌ی کشوری است که در آن اقتدار سیاسی قوه‌ی مجریه بر قوه‌ی مقننه می‌چربد و انگلستان و ایتالیا نمونه کشورهائی هستند که قدرت قوه‌ی مقننه بر قوه‌ی مجریه فزونی دارد. ولی چنانکه می‌دانیم ایتالیا فاقد ثباتی سیاسی است که امروزه فرانسه از آن برخوردار است. باوجود تمام این احوال این نکته قابل یادآوری است که قدرت نسبی پارلمان در دموکراسی‌های غربی در مقایسه با نقش سمبولیک پارلمان‌ها در دیگر نظام‌های مدعی دموکراسی، قابل تشخیص است. زیرا باوجود آنکه نقش پارلمان تحت‌تأثیر اقتدار احزاب رو به کاهش نهاده و اصولاً به دلایل فنی و روانشناسی جمعی که

«میخلز» نیز در کتاب جامعه‌شناسی احزاب از آن یاد می‌کند و می‌گوید هیچگاه پارلمان‌های قدرتمندی در اروپا شکل نگرفته‌اند که بتوانند برای مدّتی طولانی به طور واقعی اعمال حکومت را زیر نظر بگیرند، و با وجود آنکه اغلب پیشنهادهای دولتی مورد تأکید پارلمان قرار می‌گیرد و کمتر اتفاق می‌افتد که دولت موفق به تصویب برنامه‌های خود نگردد، و همچنین با وجود استفاده‌ی از همه‌پرسی که یکی دیگر از راه‌های کاهش قدرت پارلمان است، وضع حقوقی پارلمان و پویایی نظام دموکراسی آن را به صورت ستون اصلی نظام‌های سیاسی غربی درآورده است. نقش عملی پارلمان را می‌توان از سه زاویه مورد مداقّه قرار داد. یکی از بعد رابطه‌ی وکیلان و موکلان که علیرغم ردّ وکالت امری (اینکه نمایندگان فقط نظرات موکلان خود را منعکس نمایند) رابطه‌ای ضروری است تا اولاً وکلا از نظرات مردم در حوزه‌ی انتخابیه آگاه باشند و نیز موکلان با ابزار حوائج و نظرات خود به نمایندگانشان در خود احساس نوعی رضایت کنند که باعث قوام نظام سیاسی می‌گردد. این نقش پارلمان آن را به صورت حدّ واسطی بین توده‌های مردم و نظام سیاسی در می‌آورد. دوّم، از بعد نظارت و دخالتی که اعضای پارلمان بر تصمیمات دولت داند و نمی‌توانند با یک اقدام گروهی از جریانی پشتیبانی یا جلو آن را سد نمایند. اگر در بعد اول نوعی رابطه‌ی شخصی بین نماینده و رأی‌دهنده مستفاد می‌شد، این قسمت یادآور نوعی رابطه‌ی گروهی بین گروه‌های ذینفوذ و گروه‌های پارلمانی است. کمیسیون‌های مجلس و فراکسیون‌های مختلف نمونه‌های خوبی از این نوع گروه‌های پارلمانی است. و بالاخره از بعد کلّی و عمومی یعنی همان نقشی که در نظریه‌ی دموکراسی مبتنی بر اکثریت و رژیم نمایندگی موردنظر بوده است و آن اینکه پارلمان

به عنوان مظهر اراده‌ی همگانی، سیاست کلّی کشور را تعیین و بر اجرای آن نظارت نماید. اتفاقاً بیشترین ضعف پارلمان در همین قسمت مشهود است.3 اگراز عبارت«رابرت کینگ مرتن» استفاده کنیم، باید فعالیت پارلمان را در بعد سوم، فونکسیون آشکار و در ابعاد اوّل و دوم، فونکسیون پنهان قلمداد کنیم و همانطور که«مرتن» معتقد است.

1. سازمان‌های اجتماعی را بیشتر فونکسیون‌های پنهانشان یعنی عملکردهایی که از آن‌ها انتظار نمی‌رفته است نگه می‌دارد تا فونکسیون‌های آشکار آنها باید اذعان کرد که در موردپارلمان اکثر کشورهای جهان نیز این مطلب مصداق پیدا می‌کند.

2.حکومت و نهادهای اجرایی

قوه‌ی مجریه خود از دو قسمت عمده یعنی حکومت و دستگاه اداری تشکیل می‌شود. درخصوص حکومت به نظر می‌رسد یک توضیح عبارت شناسانه لازم باشد و آن اینکه واژه‌ی دولت مه معادل انگلیسی آن State و معادل فرانسه آن Etat است، در محاورات متداول بجای کلمه Government انگلیسی یا Gouvernement فرانسه که همان حکومت باشد به کار می رود. در حالیکه در زبان علمی، دولت خود مرکب ازسرزمین،مردم،حاکمیت و حکومت(کارگزار حاکمیت)است. از اینرو ما همان واژه‌ی حکومت را که شامل رئیس قوه‌ی مجریه و هیأت وزیران است و در واقع عنصر اصلی یک نظام سیاسی را تشکیل می‌دهد به کار می بریم. در بحث پیرامون حکومت کشورهای غربی دو نکته که معمولاً باعث تفاوت‌هایی در رژیم‌های سیاسی این کشورها گردیده است قابل توجه است:یکی ساختار حکومت و دیگری رابطه آن با پارلمان. نظر به اینکه در بحث مربوط به پارلمان به رابطه‌ی قدرت بین

قوه‌ی مقننه و مجرّیه نیز اشاره شد، در این قسمت به ساختار حکومت و دستگاه دیوانی و دیوانسالاری می پردازیم.

الف-ساختار حکومت:

در بحث ساختار حکومت ابتدا باید به ریاست حکومت و سپس هیأت وزیران و نوع رابطه‌ای که بین اعضای حکومت برقرار است توجه کرد. ریاست حکومت، رهبری یا ریاست حکومت در کشورهای غربی از دو حالت خارج نیست: یا حالت«تک سری»4دارد یعنی رئیس جمهور(یا پادشاه در نظام‌های مشروطه)خود رهبری دولت و حکومت را در دست دارد مثل امریکا،یا حالت«دوسری»5مثل کشورهای اروپای باختری که پادشاه یا رئیس جمهور، رئیس دولت و نخست وزیردر مورد،رئیس حکومت محسوب می‌شود. در این حالت باید دید قدرت کدام بر دیگری می‌چربد.

شاه یا رئیس جمهور(در کشورهایی که رژیم جمهوری را پذیرا شده اند (به عنوان قدرتی سمبولیک در ورای منازعات سیاسی، وحدت کشور را حفظ و پیوستگی و تداوم کار نهادها را تضمین می‌کند. از اینرو رئیس جمهور، و پادشاه در رژیم مشروطه، اغلب نقشی کم وبیش تشریفاتی دارند. ولی در عین حال در مواقع بحرانی که وحدت و کلیّت جامعه در خطر است می‌توانند از تجزیه و گسیختگی کشور جلوگیری کنند یا در منازعات حاّد سیاسی نقش یک حکم را ایفا نموده و مانع بروز حوادث زیانبار شوند. در رژیم‌های جمهوری،گرچه اقتدار

رئیس جمهور در واقع تداوم سنت اقتدار پادشاهی‌های گذشته محسوب می‌شود، ولی میزان نفوذ و قدرت او تا حدّ زیادی به نحوه‌ی انتخاب او بستگی دارد. رؤسای جمهوری که به وسیله‌ی پارلمان (مثل رئیس جمهور در جمهوری سوم فرانسه)یا گروههای محدود دیگر(مثل جمهوری جهارم فرانسه و آلمان فدرال) انتخاب می‌شوند از قدرتی به مراتب کمتر از رؤسای جمهوری منتخب مردم (با آراء عمومی) برخوردارند. نقش رؤسای جمهوری منتخب مردم در امور حکومتی، از تعیین وزراء تا تعیین خطمشی کلّی سیاست کشور قابل توجه است در حالیکه رؤسای جمهوری پارلمان یا گروه‌های دیگر نقشی صرفاً تشریفاتی دارند.

نخست وزیر رسماً بوسیله رییس دولت(پادشاه یا رئیس جمهور) منصوب می‌شود، ولی امکان انتصاب از خودرأیی کامل برخوردار نیست. برای مثال در انگلستان ظاهراً حق انتصاب نخست وزیردر مورد با ملکه این کشور و در فرانسه با رئیس جمهور است، ولی در عمل کار در دست کسی جز رهبر حزبی که در پارلمان حایز اکثریت آراء می‌شود نیست و چنانچه رییس دولت غیراز این عمل او ضدّ دموکراتیک و خودسرانه تلقی و زنگ خطری برای دموکراسی محسوب می‌شود و با عکس‌العمل مردم روبرو خواهد شد مگر آنکه تشتت آراء وضعیتی به وجود آورد که رهبر اکثریت به *2L ترکیب امروزی مجالس شورا در کشورها، بستگی تام به میزان آراء احزاب گوناگون دارد زیرا نقش احزاب در انتخابات و ترکیب نمایندگان و سپس حکومت به اندازه ایست که اصل تفکیک قوا را نیز زیر سؤال می‌برد؛ حزب پیروز، هم قوّه‌ی مقننه و هم قوّه‌ی مجریّه را در دست می‌گیرد.

*برای مدّتی گمان می‌رفت که اقتدار پارلمان نشانه‌ی قدرت دموکراسی و ضعف آن نشانه‌ی دموکراسی است، ولی از آنجا که حاکمیت از آن مردم است، هر نهادی که بتواند مستظهر به پشتوانه‌ی آراء مردم باشد جنبه‌ی دموکراتیک پیدا می‌کند.از اینرو اگر رئیس جمهور با آراء مستقیم مردم انتخاب شد، همانقدر متکّی به دموکراسی است که نمایندگان مردم.

*سازمان‌های اجتماعی را بیشتر«فونکسیون» های پنهانشان، یعنی عملکردهائی که از آن‌ها انتظار نمی‌رفته است، نگه می‌دارد تا فونکسیون‌های آشکار آن‌ها. در مورد پارلمان اکثر کشورهای جهان نیز این مطلب مصداق پیدا می‌کند.

وضوح مشخص نباشد یا وضعیت دیگری حکمفرما باشد. چنانکه جورج پنجم پادشاه انگلستان در سال 1931 فرمان نخست وزیر در موردی«رمزی مک دونالد» لیدر حزب کارگر را صادر کرد که در اقلیت بود، ولی حزب محافظه کار هم با حضور حزب لیبرال توان احراز اکثریت قاطع را نداشت. یا گاه رئیس جمهور ایتالیا با توجه به افکار عمومی و نقش حکمیتی که بر عهده دارد ممکن است نخست وزیر در مورد را بطور استثنایی برخلاف روال معمول انتخاب کند، مثل سال 1981 یا 1983 که نخست‌وزیر در مورد خارج از حزب حاکم انتخاب شد. در غیر حالاتی از این قبیل، رئیس دولت مجبور به انتخاب رهبر اکثریت پارلمانی خواهد بود، حتی اگر شدیداً مخالف شخص مزبور باشد (نمونه:انتخاب ژاک شیراک در سال 1986 بوسیله فرانسوامیتران).هم از اینرو در اکثر کشورهای اروپای باختری از پادشاهی‌های مشروطه تا رژیم‌های جمهوری، اعم از به گونه‌ای اینکه رییس جمهور منتخب پارلمان باشد یا مردم، نقش رئیس دولت در انتخاب نخست‌وزیر در مورد تشریفاتی و قدرت

مانور او محدود و مشروط به اوضاع خاص و استثنایی است. ولی مسئولیت نخست‌وزیر در مورد بسته به رژیم ریاستی یا پارلمانی متفاوت است. در رژیم‌های ریاستی نخست‌وزیر در مورد هم در مقابل رییس‌جمهور مسئول است و هم در مقابل مجلس. لکن در رژیم‌های پارلمانی مسئولیت نخست وزیردر مورد عمدتاً در مقابل پارلمان بوده و در برابر رییس دولت صرفاً از نظر تشریفاتی مسئول محسوب می‌شود. میزان قدرت نخست وزیردر مورد در عمل بسته به سیستم کنترل پارلمان، قدرت احزاب غیر حاکم که گاه منجر به حکومت ائتلافی می‌شود و حتی بسته به ساختار درونی حزب حاکم متفاوت است. قدرت صدر اعظم آلمان که عموماً از طریق ائتلاف قدرت را در دست می‌گیرد، با قدرت نخست وزیردر مورد انگلستان متفاوت است. در انگلستان نیز بسته به اینکه نخست‌وزیر در مورد از حزب کارگر باشد (که سلطهء حزب زیاد است) تا حزب محافظه کار(که قدرت لیدر زاید است)فرق می‌کند.

هیأت وزیران

پیش از آنکه به نحوه‌ی انتخاب وزیران اشاره شود، درخصوص موقعیت اجتماعی آن‌ها ذکر چند نکته ضروری است. اوّلاً، علیرغم ادعای آزادی زنان، اکثر قریب به اتفاق وزیران از میان مردان انتخاب می‌شوند. ثانیاً، بیشتر آنان از اقشار بالای بورژوازی هستند که به مدد ارتباطات اجتماعی و امکانات ترقی به این مناصب دست می‌یابند. در عین حال، راه بر افرادL1 با هوش و با پشت کار طبقه‌ی متوسط هم باز است. چنانکه خانم تاچر خود از طبقه‌ی متوسط بود ولی به ندرت کسی از میان کارگران یا دهقانان و اقشار دیگر به مقام وزارت دست می‌یابد.

ثالثاً، خصوصیت بارزی که نقطه‌ی قوّت حکومت‌های غربی است، حضور اشخاص با سابقه و سیاستمداران حرفه‌ای در پست‌های وزارت است. اعضای حکومت از میان دانشگاهیان برجسته، صاحب منصبان کشوری و لشگری و خصوصاً از میان افراد با سابقه‌ی حزبی انتخاب می‌شوند. سنّ متوسط اغلب آن‌ها بالای چهل است و بدون استثناء دارای سابقه‌ی شغلی (carriere)در فعالیت‌های سیاسی هستند. برعکس آنچه در برخی از کشورهای جهان سوّم مشاهده می‌شود، هرگز اتفاق نمی‌افتد که وزارتخانه‌ای را بدست اشخاص نالایق و ناوارد بسپارند و به همین دلیل نیز تصمیمات از پختگی خاصی برخوردار است:

(گرت مملکت باید آراسته مده کار معظم به نو خاسته)فردوسی.

و این گوشه‌ای از دیوانسالاری عقلایی است. گرچه از نظر اجتماعی وزیران از بین کسانی با خصوصیاتی که در بالا به آن اشاره شد انتخاب می‌شوند، ولی محدودیت و الزمات دیگری نیز در انتخاب وزیران دخیل است. در بعضی از کشورها تعلّقات حزبی و اینکه وزرا، از حزب اکثریت باشند، از اهمیت برخوردار است. این قرینه با نظارت پارلمان بر انتخاب وزیران که در رأی اعتماد مستتر است همخوانی دارد، زیرا نمایندگان حزب اکثریت، وزیران را نیز از میان حزب خود می‌پسندند. مسئله‌ی زمانی پیچیده‌تر می‌شود که حکومت از ائتلاف احزاب تشکیل شود.در مرحله‌ی دقیقتر یعنی تعیین اسمی وزرا باز برحسب اینکه رژیم ریاستی باشد یا پارلمانی، وضع فرق می‌کند. در رژیم‌های ریاستی معمولاً رییس‌جمهور در تعیین وزیران نقش اساسی دارد. برای مثال در نظام آمریکا، وزیران حکم افراد وابسته به رییس‌جمهور را دارند و در نظام نیمه‌ریاستی فرانسه که رییس‌جمهور در تعیین نخست‌وزیر در مورد از

اختیارات زیاد برخوردار است (تنها محدودیت آن اکثریت مجلس است) در تعیین وزرا نیز نقش اساسی دارد. ولی در نظام‌های پارلمانی، نخست‌وزیردر مورد با توجه به شرایط سیاسی کشور و وضعیت نیروهای سیاسی در پارلمان، خود به تعیین وزرا می‌پردازد. معمولاً وزیران هم در مقابل کسی که ایشان را انتخاب می‌کند (رییس دولت یا رییس حکومت) مسئولیت دارند و هم در برابر مجلس که مجبور به کسب رأی اعتماد آنند. ولی میزان نظارت و سلطه‌ی رییس حکومت بر وزیران در همه‌ی کشورها یکسان نیست. چنانکه در ایتالیا وزیران به علّت ترکیب ائتلافی حکومت تقریباً از استقلال کامل برخوردارند. این موضوع را زیر عنوان سلسه‌مراتب حکومتی بررسی می‌کنیم.

سلسه‌مراتب حکومتی:

از نظر رابطه‌ی قدرت در درون حکومت بین نظام‌های ریاستی و نظام‌های پارلمانی تفاوت اساسی وجود دارد. چنانکه ملاحظه شد، حکومت از رییس و وزرا تشکیل شده است ولی بین وزارتخانه‌های مختلف از نظر اهمیت سیاسی و اجتماعی تفاوت فاحشی وجود دارد. شاید بتوان وزیران را از نظر قدرت سیاسی (فونکسیونل و نه شخصی) به سه گروه تقسیم کرد. اول، وزیرانی که وزارتخانه مهّم و حساسی مثل وزارت اقتصاد، وزارت خارجه، و وزارت کشور و دفاع را تصدّی می‌کنند. البته ممکن است در برهه‌ای خاص وزارتخانه‌های عادی هم جز و وزارتخانه‌های مهم قرار گیرند. مثلاً در زمان اعتصابات کارگری وزارت کار و تأمین اجتماعی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند ولی این اهمیت دائمی نیست. دوّم، وزیرانی که

وزارتخانه‌های عادی مثل وزارت معادن، کار و غیره را تصدّی می‌کنند و بالاخره وزیرانی که جنبه‌ی مشاور دارند و در بعضی از کشورها مانند فرانسه به آن‌ها وزیر بی‌کرسی می‌گویند. حال باید دید چه نوع رابطه‌ای قدرتی در درون حکومت برقرار می‌گردد.

از نظر رابطه‌ی قدرت در درون حکومت بین نظام‌های ریاستی و نظامهای پارلمانی تفاوت اساسی وجود دارد. به این عبارت که در نظام‌های پادشاهی 2L مطلقه و ریاستی- معمولاً یک سلسله‌مراتب- قدرت بین رئیس حکومت و وزیران وجود دارد. یعنی وزرا فقط تابع رییس حکومتند. ولی این نوع رابطه در جهان رو به زوال است و حتی در امریکا که نمونه‌ی یک نظام ریاستی است و وزیران زیر نظارت کاخ سفید هستند، ملاحظات دیگری غیر از خواست رییس جمهور، از جمله گرایش کنگره مطرح است. ولی در نظام‌های پارلمانی و نیمه‌ریاستی(فرانسه) که شامل همه‌ی کشورهای اروپای باختری می‌شود، نوعی حالت شورایی و همرأیی وجود دارد که در قالب نظام کابینه ای قابل طرح است.

پایه‌گذار نظام کابینه‌ای، انگلستان بود. این روش به تدریج به سایر کشورهای اروپایی نیز سرایت کرد، از جمله به فرانسه که در آن به نخست‌وزیر در مورد عنوان رییس شورایی وزیران می‌دادند. در این نظام، تصمیمات دولتی به وسیله‌ی شورایی از وزیران اتخاذ می‌شود. این امر مستلزم آنست که وزرا از استقلال رأی برخوردار باشند و بجای سلسله مراتب عمومی، رابطه‌ای افقی بین آن‌ها برقرار باشد و نخست‌وزیر در مورد هم نقش هماهنگ‌کننده را ایفا کند. ولی در این رابطه باید به دو نکته توجه کرد. یکی نقش همیشه برتر رییس حکومت که درهرحال امری گریزناپذیر است. در عین حال،همان طور که اشاره شد، میزان قدرت

نخست‌وزیر در مورد در عمل بسته به سیستم کنترل پارلمان، قدرت احزاب دیگر که گاه حکومت از ائتلاف با آن‌ها شکل می‌گیرد و حتی بسته به ساختار درونی حزب حاکم متفاوت است. چنانکه دیدیم، قدرت صدراعظم آلمان یا نخست‌وزیر در مورد ایتالیا که عموماً از طریق ائتلاف قدرت را به دست می‌گیرد، با قدرت نخست‌وزیر در مورد انگلستان متفاوت است و در انگلستان هم بسته به اینکه نخست وزیردر مورد از حزب کارگر باشد (که سلطهء حزب زیاد است) یا حزب محافظه کار(که قدرت لیدر زیاد است) فرق می‌کند. موارد استثنایی را نیز که اشخاص متنفّذی در رأس حکومت قرار می‌گیرند و بر کلّ تصمیمات اثر قاطعی اعمال می‌کنند نباید از نظر دور داشت (مثل دو گل در فرانسه یا آدناثر در آلمان). دوّم، اینکه در نظام دستجمعی هم مدارج گریزناپذیر وزارتخانه‌ها نسبت به یکدیگر وجود دارد و بر همین اساس ممکن است تمام وزرا در تصمیمات کلّی و تعیین خطمشی سیاسی شرکت نداشته باشند. برای مثال کابینه انگلستان اغلب از نخست‌وزیر در مورد و چند وزیر از وزارتخانه‌های مهّم تشکیل می‌شود. و مهمتر اینکه این رییس حکومت است که تعیین می‌کند کدام وزیران عضو کابینه باشند. بنابراین در سیستم کابینه‌ای فقط نوع تعدیل شده‌ای از سلسله‌مراتب حکومتی وجود دارد، نه سیستم دستجمعی واقعی. درواقع بیشتر باید صحبت از هیأت حکومتی کرد تا سیستم شورایی و دستجمعی که مستلزم مساوات، استقلال رأی و مشارکت تمامی وزیران است.

ب-دستگاه اداری و دیوانسالاری

دستگاه اداری هر کشور در حُکم دستگاه عصبی در بدن انسان است و از آنرو که اجرا کننده‌ی تصمیمات است قوه‌ی اجرائیه واقعی به شمار می‌رود. در حقیقت می‌توان به تشبیه با سازمان نظامی گفت که حکومت از دو بخش «ستاد»و«صف»تشکیل می‌شود. نخست‌وزیردر مورد و هیأت وزیران در حُکم ستادند یعنی جایی که مسائل به شور گذاشته می‌شود و سپس طرح یا تصمیمی به تصویب می‌رسد. این تصمیم یا طرح را«صف» یعنی دستگاه اداری به اجرا می‌گذارد. در همان حال، وزیر بر«صف» نیز نظارت دارد .

1.ویژگی های دیوانسالاری در کشورهای غربی:

درخصوص دستگاه اداری کشورهای صنعتی اروپا یادآوری دو نکته حائز اهمیت است:یکی گسترش کمّی و دیگری تحول کیفی در جهت عقلانی شدن سیستم اداری.اغلب کشورهای غربی در مقایسه با قرن نوزدهم شاهد گسترش بی سابقه‌ی کارمندان اداری خود در قرن بیستم هستند. دستگاه اداری ایتالیا که در پایان قرن نوزدهم حدود پنجاه هزار کارمند اداری داشت امروزه دو میلیون نفر را شامل می‌شود، همچنانکه بیست هزار نفر کارگزاران مرکزی انگلستان امروزه به پانصد هزار نفر بالغ شده اند (بدون احتساب نظامیان و فرهنگیان) و اگر در آلمان غربی سابق این رقم به سیصد هزار نفر محدود می‌شد، علتش تشکیلات اداری«لاندرها» بوده است. این توسعه‌ی کمّی یعنی از دیار نفرات اداری، آن‌ها را به صورت یک وزنه‌ی سیاسی- اجتماعی و حتی اقتصادی بسیار مهم در جوامع غربی درآورده است، به گونه‌ای که می‌توان آن‌ها را جزء گروه‌های ذینفوذ فعّال به حساب آورد. اعضای بالای دستگاه اداری اغلب به پست‌های مهّم سیاسی نیز دست پیدا می‌کنند.

از طرف دیگر،تحولی که در دستگاه دیوانی غرب حاصل شده است سیر عقلانی نظام اداری است که «ماکس وبر» آنرا رکن اصلی توسعه سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کند. زیرا استقلال دستگاه اداری که برای حسن اجرای امور و غیرشخصی شدن مسائل اجتماعی ضرورت دارد در گرو این تحول است. هرچه مسائل اجتماعی پیچیده تر می‌شود، تخصصی شدن که همراه با تنوع ساختاری نظام اداری صورت می‌گیرد، این دستگاه را از وابستگی‌های اجتماعی، قومی و طبقاتی می‌رهاند.

آغاز این تحول در غرب با شکل‌گیری سرمایه‌داری و دولت‌های جدید همراه بود و همانطور که «ماکس وبر»» می‌گوید از دعوای سلطان و اشراف شروع شد.9 این مشی امروزه با برگزاری کنکورهای سخت استخدامی ادامه دارد. کارمند از بدو استخدام سه مرحله را پشت سر می گذارد.10

ابتدا عضوگیری می‌شود و همانطور که اشاره شد این کار از طریق کنکورهای استخدامی که توان علمی و هوشی داوطلب را سنجش می‌کنند صورت می‌گیرد و طبعاً زبده‌ترین اشخاص که از صلاحیت علمی بالایی برخوردار باشند جذب می‌شوند، حتی برای تشکیلات بازار متحد 93 هم پُست‌ها را به سه قسمت A و B و C تقسیم کرده‌اند که هریک از آن‌ها به مدارجی از یک تا ده تقسیم می‌شود.کسی که پُست A1 را اشغال می‌کند (یعنی در حدّ ریاست کمیسیون و غیره) باید دارای عالیترین مدرک و ده سال سابقه کار مهّم سیاسی و از شخصیت‌های برجسته در ردیف سیاست جمهوری و غیره باشد. این امر علاوه بر آنکه بر استحکام دستگاه اداری می‌افزاید سلامت آنرا نیز تضمین می‌کند. زیرا به جای جذب اشخاص

نالایق که دارای روابط اجتماعی یا خویشاوندی متنفذ هستند،افراد شایسته انتخاب می‌شوند و این امر به نوبه‌ی خود در سلامت جامعه نقش مهمی دارد. در عین حال، نباید تصور کرد که ضوابط کاملاً جای روابط را در غرب گرفته است؛ هنوز صاحب‌منصبان پُست‌هایی را به منسوبین خود محول می‌کنند و حتی مواردی از رشوه و اختلاس هم در مسائل استخدامی مشاهده شده است. ولی حتی در همین موارد هم حداقلّی از تخصص اجتناب‌ناپذیر است. مرحله‌ی بعد، آموزش کارمند است. علاوه بر آنکه دانشکده‌ها و مؤسسات آموزشی عمومی وجود دارد که کار آموزش را قبل از استخدام انجام می‌دهد و حتی فارغ‌التحصیلان بعضی از این مراکز مثل پلی تکنیک فرانسه یا مدرسه امور حزبی شوروی سابق از اقبال ویژه‌ای برای جذب شدن در ارگان‌های دولتی برخوردار بوده‌اند. بعد از استخدام نیز کارمندان به فراخور شغل خود آموزش‌های لازم را دریافت می‌کند و برای این منظور نیز مراکز آموزشی خاص مثل مرکز مدیریت دولتی یا مدرسه‌ی دولتی هاردوارد را به وجود آورده‌اند. و بالاخره مرحله‌ی زندگی شغلی یا carriere که فرد بعنوان متخصص، صاحب‌نظر و با تجربه مورد استفاده‌ی دستگاه اداری قرار می‌گیرد. این فرد همانست که «ویلیام وایت»11در کتاب «انسان سازمانی» از او به همین نام یاد می‌کند:یعنی انسانی ماشینی، استانداردشده و آماده‌ی تطبیق با هرگونه شرایط کاری دستگاه دیوانسالاری و این دستگاه دیوانسالاری نیز همانست که«کنت گالبرایت» از آن به عنوان«ساختار تکنیکی» یاد می کند12 که شامل مهندسین، دانشمندان،مدیران،خبرگان و غیره می‌شود. در حقیقت این تحول عمدتاً ناشی از توسعه‌ی صنعت و سلطه‌ی ماشین بر زندگی انسان است که بعد از *2Lدر رژیم‌های جمهوری،گرچه

اقتدار رئیس جمهور در واقع تداوم سنت اقتدار پادشاهان گذشته محسوب می‌شود، لکن میزان نفوذ و قدرت او تا اندازه‌ی زیادی به نحوه‌ی انتخاب شدنش بستگی پیدا می‌کند.

*یکی از تحولاّت عمده‌ی ناشی از توسعه‌ی صنعت و سلطه‌ی ماشین بر زندگی انسان که پس از جنگ جهانی دوّم سرعت بی‌سابقه‌ای یافته، این است که در اداره‌ی امور اجتماعی مدیران جای سیاستمداران و دانشمندان جای روشنفکران را می‌گیرند؛ روندی که به تکنوکراسی شهرت یافته است.

*دستگاه اداری هر کشور در حکم دستگاه عصبی در بدن انسان است و از آن رو که اجرا کننده‌ی تصمیمات است، قوه‌ی اجرائیه‌ی واقعی به شمار می‌رود. تحولی که طی یک قرن اخیر در دستگاه دیوانی کشورهای غربی حاصل گردیده، عقلائی شدن نظام اداری است که «ماکس وبر» آن را رکن اصلی توسعه‌ی سیاسی و اجتماعی تلقّی زیرا استقلال دستگاه اداری که برای حسن اجرای امور و غیرشخصی شدن مسائل اجتماعی ضرورت دارد، در گرو این تحوّل است.

جنگ جهانی دوم سرعت بی‌سابقه‌ای به خود گرفت و همانطور که«بورنهام» در کتاب «انقلاب مدیریت» نشان داده است، از این پس مدیران جای سیاستمداران و دانشمندان جای روشنفکران را در اداره‌ی امور اجتماعی می‌گیرند. و این همانست که به تکنوکراسی شهرت یافته است.

2)ساختار دستگاه اداری در کشورهای غربی:

دستگاه اداری کشورهای اروپایی مانند اغلب کشورهای مدرن دنیا از دو بخش تشکیل می‌شود:یکی بخش مرکزی و دیگری بخش محلی. بخش مرکزی که عبارت است از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرکزی مستقر در پایتخت کشورها، کار اداره‌ی امور در سطح ملّی را برعهده دارد و زیر نظر شخص وزیر یا کابینه‌ی او (کابین(داخلی وزارتخانه‌ها) اداره و هدایت می‌شود. مسئول وزارتخانه شخص وزیر است ولی همیشه معاون و مشاوران وی او را در اتخاذ تصمیمات همراهی می‌کنند. در تمام کشورها اعم از به گونه‌ای فدرال و غیر آن، بخش مرکزی دستگاه اداری هسته‌ی اصلی را تشکیل می‌دهد زیرا تصمیمات اساسی، طرح و بودجه در این قسمت تعیین می‌شود.

بخش محلّی دستگاه اداری در واقع شعبه‌ای از بخش مرکزی است که هم نماینده‌ی حکومت در نقاط مختلف کشور محسوب می‌شود و هم بخشی از فونکسیون حکومت را برعهده دارد. تشکیلات محلّی معمولاً مینیاتوری از تشکیلات مرکزی است و به همین دلیل تفاوت آن‌ها بر سر ابعاد و مقیاس است.

در خصوص رابطه‌ی بخش مرکزی دستگاه اداری و بخش محلی، عمدتاً دو حالت متصوّر است: متمرکز یا سلسله‌مراتبی، و غیرمتمرکز که در اروپای باختری هر دو مدل وجود دارد. البته ممکن است نوعی حالت مساوات هم بین مرکز و پیرامون بوجود آید(آمریکا).

مدل متمرکز: در مدل متمرکز اداری تصمیمات در مرکز اتخاذ و به ولایات ابلاغ می‌شود. خودمختاری ولایات بسیار محدود بوده و جنبه‌ی کلی نخواهد داشت. در اروپای باختری، فرانسه از قدیم نمونه‌ی بارز سیستم متمرکز بوده که در سال‌های دهه 1960 تا حدّی تعدیل

و اندکی به نظام غیرL1 متمرکز نزدیک شده است. یکی از دلایل عمده‌ی وجود این نظام در فرانسه شاید این باشد که براساس نزاع‌های تاریخی موردنظر رکان دعوای مرکز و پیرامون هیچگاه در این کشور به صورت جدّی وجود نداشته است. این مدل با تفاوت‌هایی در بلژیک،ایتالیا و اسپانیا نیز وجود دارد.

مدل غیرمتمرکز:

در مدل غیرمتمرکز بخش‌های محلی دستگاه اداری از اختیارات وسیعی برخوردارند و بسیاری از تصمیمات بجای آنکه در مرکز و بصورت متمرکز و یکسان برای تمامی کشور اتخاذ شود در ولایات و منطبق با مقتضیات آن‌ها اتخاذ می‌شود. این مدل بیشتر الگوی اداری کشورهایی است که شکل‌گیری آن‌ها در گذشته به صورت ترکیبی از ایالات مستقل بوده و این استقلال‌طلبی نسبتاً جزیی از فرهنگ ملی آن‌ها شده است. به عبارت دیگر از نزاع‌های تاریخی مورد نظر ارکان دعوای مرکز و پیرامون از نزاع‌های عمده این کشورها بوده است. غالباً اینگونه کشورها در دوران دموکراسی به نوعی فدرالیسم گرایش پیدا می‌کنند.آلمان فدرال نمونه‌ی بارز سیستم اداری غیرمتمرکز و فدرال است که در آن«لاندها»در امور داخلی از استقلال کامل برخوردارند.نمونهء دیگر نظام غیرمتمرکز اداری انگلستان است که گرچه به شیوه‌ی فدرال نمی‌شود ولی استانها (County) و نواحی (District) در اداره‌ی امور خود مستقلاً عمل

می‌کنند. در عین حال باید در نظر داشت، همان‌طور که در نظام اداری متمرکز نوعی عدم تمرکز هم مشاهده می‌شد در نظام‌های اداری غیرمتمرکز هم نوعی سلسله‌مراتب حفظ می‌شود، یا به عبارتی نظارت مرکز بر ولایات وجود دارد. حداقل در پاره‌ای امور که ذاتاً جنبه‌ی ملّی داشته و نمی‌تواند جزء مسایل محلّی تلقی شود، اختیارعمل در دست بخش مرکزی دستگاه اداری باقی است. از جمله این مسایل سیاست خارجی و امور دفاعی است که همیشه در صلاحیت بخش مرکزی و وزارتخانه‌های مربوط است. حتی در کشورهایی که خودمختاری یک یا چند ایالات را به رسمیت می‌شناسد، در این مورد حقّ تصمیم گیری را مختّص دولت مرکزی می دانند.نکته‌ی دیگر آنکه نقش احزاب در ارتباط بین بخش مرکزی و محلی دستگاه اداری را نباید از یاد برد. حزب اکثریت در انتخابات محلّی ولایتی که حایز اکثریت شده است خودبخود رابطه‌ی مرکز و ولایت را نیز تنظیم می‌کند و در ولایاتی که حایز اکثریت نشده است با توسل به موازین قانونی حداقل ارتباط لازم را حفظ می‌کند.

3)نهادهای قضایی

همانطور که پارلمان تجسّم عینی اراده‌ی مردم تلقی می‌شود و حکومت تبلور عینی حاکمیت و در همان حال مجری اراده‌ی مردم، نهادهایی نیز برای حفظ حقوق مردم و در همان حال برای جلوگیری از انحراف از قانون اساسی و اجحاف احتمالی حکومت به حقوق مردم ضرورت دارد. این مهم بر عهده‌ی محاکم قضایی است که لازمه‌ی انجام وظیفه آن‌ها استقلال است. از همین رو اصل استقلال قوه‌ی قضائیه در دموکراسی غربی جزء لایتجزّای این نظام‌ها قرار گرفته است. با وجود این، در عمل علیرغم استقلال قضات، قوّه‌ی سوم نسبت به دو قوّه‌ی

دیگر از اقتدار کمتری برخوردار بوده است که علت آنرا باید در اصل دموکراسی یعنی حاکمیت ملّی و اصل نمایندگی جستجو کرد.

ولی قصد ما در اینجا بررسی این مطلب یا مبانی قانونگذاری نیست بلکه هدف آشنایی با نهادهای قضایی است که خود کمتر از این پیچیده نیست. زیرا از یک طرف مسئله‌ی استقلال قوه‌ی قضائیه مطرح است و از طرف دیگر تمام این تأسیسات جزئی از تشکیلات دولتی محسوب می‌شود. طبیعی است که سیستم قضایی هر کشور حافظ ارزش‌های نظام حاکم بر آن کشور است و از اینرو از نظام سیاسی به حساب می‌آید. چنانکه قانون‌اساسی و سیستم قضایی جمهوری اسلامی ایران با نظام قضایی رژیم قبل از آن تفاوت است. بر این اساس نظام‌های قضایی کشورهای غربی نیز قاعدتاً حافظ ارزش‌های دموکراسی غربی، یعنی لیبرالیسم و آزادی‌های فردی و اجتماعی است.

2L از نظر نهادهای قضایی در کشورهای غربی باید بین دو نوع محکمه فرق قائل شد.یکی محکمه یا شورای قانون اساسی (مه شبیه شورای نگهبان در جمهوری اسلامی ایران است) و دیگر محاکم عمومی.

شورای قانون اساسی:

این شورا، ارگانی است که احترام و رعایت پاره‌ای از اصول مهّم قانون اساسی را تضمین می‌کند...و قاعدتاً تمام کشورها باید دارای چنین شورایی باشند...ولی چنین نیست...».این شورا عمدتاً در قرن بیستم در کشورهای اروپایی شکل گرفت. در سال‌های بین دو جنگ در کشورهایی مثل پرتغال، اسپانیا و اتریش شورای قانون اساسی با قدرتی محدود به وجود آمد.

بعد از جنگ جهانی دوم با تجربه تلخی که از پایمال شدن حقوق اساسی به دست آمده بود، این شورا خصوصاً در کشورهایی که اسیر فاشیسم بودند موردتوجه قرار گرفت. اتریش در سال 1945 شورای قانون اساسی را مجدّداً برپا ساخت و ایتالیا در سال 1948 آنرا برای اولین بار تأسیس کرد و قانون پایه‌ی 1949 آلمان نیز جایگاه چنین ارگانی را مشخص نمود. در فرانسه که بسال 1946 کمیته‌ی قانون اساسی به وجود آمده بود، برای اولین بار در قانون اساسی جمهوری پنجم بود که به طور واقعی شورای قانون اساسی نظارت بر رعایت انطباق قوانین عادی با قانون اساسی را برعهده گرفت.

این نهادها در سال‌های دهه‌ی 1970 نیز در کشورهای پرتغال(1976)و اسپانیا(1978) و در دهه‌ی1980 در کشورهای سوئد، کانادا و بلژیک (1984) به منصّه‌ی ظهور رسید.در انگلستان نیز که می‌توان گفت وظیفه‌ی این شورا تا اندازه‌ای برعهده‌ی مجلس لردان است، بارها وجود چنین ارگانی مطرح شده است.

گرچه سیستم انتخاب قضات شورای قانون اساسی و نحوهء نظارت آن در کشورهای مختلف متفاوت است، امّا وظیفه‌ی آن‌ها حفاظت از اصول قانون اساسی و مرجعیت آن در تفسیر قوانین اساسی و همچنین استقلال آن از قوه‌ی مقننه و مجریه کم و بیش یکسان است.

محاکم عمومی: طبعاً وقتی دموکراسی‌های غربی را به حکومت قانون تعبیر می‌کنند، این امر مستلزم وجود یک نظام قضایی بسیار کارآمد و قضاوت بسیار ورزیده و عدل گستر است. استقلال قوه‌ی قضائیه، استقلال قضاوت و نحوه‌ی انتخاب آن‌ها از بین کارشناسان ورزیده‌ی حقوقی از یک طرف، و سازماندهی دستگاهای قضایی از طرف دیگر، می‌تواند جوابگوی این

مهم باشد. کشورهای اروپایی دارای نظام قابل قبولی از نظر حقوق اثباتی و آئین دادرسی هستند و به همین دلیل نیز می‌توانند همکاری‌های نزدیکی با یکدیگر داشته باشند .

آیا در کشورهای دارای نظام دموکراتیک، نهاد مشابه شورای نگهبان وجود دارد؟

در اکثر کشورهای دنیا به منظور اعمال نظارت بر انتخابات، مراجعی قانونی وجود دارند. «شورای نگهبان» در جمهوری اسلامی ایران، «دادگاه قانون اساسی» در ترکیه، «شورای قانون اساسی»، «دیوان عالی عدالت» در فرانسه، «دادگاه قانون اساسی» در آلمان،«مجلس نمایندگان» و «سنا» در آمریکا، «مجلس عوام» در انگلستان و «دادگاه قانون اساسی» در روسیه، این نقش نظارتی را ایفا می‌نمایند. بنابراین مشابه شورای نگهبان قانون اساسی ایران، در کشورهای دیگر هم نهادهایی تحت عنوان شورا یا دادگاه وجود دارند که وظیفه‌ی آن‌ها نظارت بر صحت انتخابات است. تنها تفاوتی که وجود دارد آن است که در دیگر کشورها این نظارت در نهایت به دادگاه قانون اساسی، دادگاه عالی عدالت، شورای قانون اساسی، دیوان عالی کشور یا نهاد مشابه دیگری که واپسین تصمیم را گرفته و در برابر این تصمیم به شخص یا نهادی پاسخ‌گو نیست، ختم می‌شود .به عبارت دیگر وجود نهاد نظارتی در دیگر کشورها مورد تردید نیست، تنها ماهیت این نهادها متفاوت است که آن هم به ساختار سیاسی- حقوقی کشورها بستگی دارد. در واقع آن چه که موجب ایجاد شبهه مبنی بر عدم وجود نهاد

نظارتی بر انتخابات می‌شود، صرفاً نشأت گرفته از عدم آگاهی از حقوق اساسی و نظام انتخاباتی دیگر کشورها است. وگرنه نظام انتخاباتی در غرب دارای یک صافی ظریف است که جریان انتخابات را کنترل می‌نماید. به عنوان نمونه در فرانسه برای آن که نامزدی فرد جهت تصدی مقام نمایندگی مردم رسمیت بیابد، لازم است حدود 500 نفر از نمایندگان – اعم از نمایندگان مجلس یا شوراها و...– او را تأیید کرده باشند و به عبارتی پای طومار صلاحیت وی را امضا نمایند. طبق قانون، این 500 نفر باید لااقل از 30 استان مختلف کشور باشند و از هر استان بیش از 50 امضا نمی‌شود، جمع نمود. بنابراین فقط افرادی می‌توانند به عنوان نامزد خود را مطرح سازند که صلاحیت خود را قبلاً در سطح کشوری به نمایش گذارده باشند. فرانسوی‌ها معتقدند این تأیید صلاحیت از ظهور به قول آنان «پارشوتیست‌ها» یعنی افردی که به یک‌باره در میدان سیاست ظاهر شده و رأی مردم را با خود همراه می‌سازند، ممانعت به عمل می‌آورد.در راستای مقایسه‌ی عملکرد شورای نگهبان با نهادهای مشابه در دیگر کشورها می‌بایست به نکات زیر توجه نمود :

- در برخی از کشورها انتخابات به معنای شرکت مردم در امر گزینش نمایندگان پارلمان وجود ندارد. به عنوان نمونه پارلمان آفریقا، 300 عضو دارد که 60 نفر از جانب رییس جمهور انتخاب می‌شود و 240 عضو دیگر از بین تمامی کاندیداهای سراسر کشور که بیش از 10 هزار نفر هستند بر اساس شرایط و به وسیله‌ی یک کمیته‌ی دولتی گزینش می‌شوند. در قانون اساسی کشور عربستان سعودی نیز حضور مردم به صورت انتخابات و شرکت در انتخابات مصداق ندارد تا جایی که در قانون

اساسی این کشور، تعبیر بیعت با پادشاه استفاده شده است. متن ماده‌ی 6 این قانون به این شرح است: «یبایع المواطنون الملک علی کتاب الله تعالی و سنه رسوله و علی السمع و الطاعه فی العسر و الیسر و المنشط و المکره»

- در کتب حقوقی، مجالس قانونگذاری به دو نوع مجالس عالی که تحت عناوینی مثل مجلس سنا، اعیان، لردها و... تشکیل می‌گردند و مجالس عادی که نمایندگان و مبعوثان تمام ملت در آن دور هم جمع می‌شوند، تقسیم گردیده است. برخی از کشورهای جهان مانند ژاپن، مجارستان، مصر، بلژیک، انگلستان، فرانسه، سوئد، نروژ، آمریکا، دانمارک و... دارای سیستم دومجلسی و برخی مانند ایران از سیستم تک‌مجلسی برخوردار می‌باشند. از این رو نحوه‌ی انتخاب نمایندگان مجلس شورای ایران را می‌بایست با نوع دوم مجلس کشورهای دو مجلسی مقایسه نمود، چرا که در ایران مجلس عالی قانونگذاری وجود ندارد.

مراجع اعمال نظارت بر انتخابات در دیگر کشورها به طور کلی نظارت بر انتخابات در کشورهای جهان توسط 5 نهاد زیر انجام می‌پذیرد:

1- دادگاه قانون اساسی

در بسیاری از کشورهای دموکراتیک جهان، نظارت بر صحت انتخابات توسط دادگاه قانون اساسی انجام می‌پذیرد. در این راستا می‌توان به کشورهای زیر اشاره نمود:

- **اتریش:** در کشور اتریش دادگاه قانون اساسی که اعضای آن با پیشنهاد هیأت دولت و با حکم رییس جمهور و دیگران به وسیله‌ی مجلس ملی و شورای فدرال انتخاب می‌شوند، بر صحت انتخابات نظارت دارند.
- **فیلیپین** :درفیلیپین که دارای نظام دو پارلمانی است، هر یک از دو مجلس، دادگاه قانون اساسی مخصوص خود را دارند. هر دادگاه از 9 نفر تشکیل می‌شود. 3 نفر قاضی از دیوان عالی کشور و دیگران از حزب اکثریت و اقلیت هر کدام 3 نفر معرفی می‌کنند. از 3 قاضی هر کدام که سابقه‌ی بیش‌تری دارد به ریاست دادگاه برگزیده می‌شود. دادگاه قانون اساسی وظیفه‌ی نظارت بر انتخابات و مصوبات مجلس را دارد .
- **بلغارستان** : مطابق ماده‌ی 66 قانون اساسی بلغارستان، هرگاه صحت انتخابات مورد تردید باشد، موضوع می‌تواند طبق قانون به دادگاه قانون اساسی احاله گردد.
- **سوریه** :مطابق اصل 62 قانون اساسی سوریه، در صورتی که طبق تحقیق و گزارش دادگاه عالی قانون اساسی، صحت انتخابات مربوط به نماینده‌ای مخدوش باشد، مراتب ظرف یک ماه به وی ابلاغ و از کار برکنار می‌شود.
- **آلمان:** طبق قانون اساسی آلمان، رسیدگی به صحت انتخابات به ویژه از راه تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان، هم‌چنین سلب مصونیت و عزل آن‌ها از سمت نمایندگی از اختیارات مجلس نمایندگان می‌باشد. هر گاه به تصمیم‌های مجلس یاد شده در این موارد، یعنی تأیید یا رد اعتبارنامه‌ی نماینده یا نمایندگانی و یا سلب مصونیت و

عزل وی یا آن‌ها اعتراضی وجود داشته باشد، رسیدگی به آن از اختیارات دادگاه قانون اساسی است. دادگاه قانون اساسی فدرال، **عالی‌ترین دادگاه ویکی از قابل احترام‌ترین و قدرتمندترین نهادهای جمهوری فدرال آلمان است.**

- **قرقیزستان:** طبق بند 3 ماده‌ی 82 قانون اساسی قرقیزستان، قانونی بودن انتخابات ریاست جمهوری را دادگاه قانون اساسی انجام می‌دهد.

2- شورای قانون اساسی

- **فرانسه** :طبق اصل 58 قانون اساسی فرانسه، شورای قانون اساسی بر حسن اجرای قانون انتخابات ریاست جمهوری نظارت می‌کند. این شورا به اعتراض‌ها رسیدگی کرده و نتایج انتخابات را اعلام می‌نماید. در دوره‌های گذشته رسیدگی به شکایت‌ها و اعتراض‌ها در خصوص انتخابات مجلس ملی و مجلس سنا با استفاده از مکانیسم «تصویب اعتبارنامه‌ها» بر عهده‌ی خود این مجالس بوده است. قانون اساسی 1958م. این صلاحیت را به شورای قانون اساسی واگذار کرده است. (اصل 59) شورا پس از بررسی و رسیدگی می‌تواند بر حسب مورد، شکایت را رد کند؛ انتخابات را باطل نماید و یا این که نتایج اعلام شده را اصلاح کند.
- به موجب اصل 58 قانون اساسی، شورای قانون اساسی نظارت بر صحت انتخابات، رسیدگی به اعتراض‌ها و اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری را بر عهده دارد. بنابراین، این نظارت در برگیرنده‌ی تمام مراحل انتخابات از ابتدا تا انتها است و اقدام به آن نیاز به طرح شکایت از طرف افراد ذی‌نفع ندارد، هر چند که از این رهگذر

نیز شورا می‌تواند در موضوع وارد شود. در سیستم حکومتی فرانسه که بیش از همه ادعای دموکراسی دارد، کاندیداتوری منفرد برای حضور در رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری مشروط به ارایه‌ی 1000 امضا از شخصیت‌های معتبر کشور است که در ضمن از چهره‌های حزبی و وابسته به حاکمیت هستند می‌باشد و در مورد کاندیداتوری منفرد برای مجلس، ارایه‌ی 500 امضا کافی است.

3- نظارت توسط خود مجلس

هر چند در بسیاری از کشورها نظارت بر انتخابات توسط خود مجلس انجام می‌پذیرد، اما بر رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان توسط خود مجلس ایراد وارد گشته است که رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان مجلس چه از حیث واجد بودن شرایط انتخابات و چه از نظر مطابقت عملیات انتخاباتی با مقررات قانونی، یک امر قضایی است. از این رو با توجه به اصل تفکیک قوا مجالس مقننه اصولاً صلاحیت این کار را نداشته و فقط مقام‌های قضایی می‌توانند این وظیفه را انجام دهند. با این وجود در اکثر ممالک از جمله کشورهای ایالات متحده‌ی آمریکا، بلژیک و سوییس هر یک از مجالس مقننه، اعتبارنامه‌های اعضای خود را مورد رسیدگی قرار داده، آن‌ها را تصویب یا رد می‌نمایند.

- در **انگلستان** چند نفر از اعضای دیوان عالی که به حکم قرعه انتخاب می‌شوند، اعتبارنامه‌های مجلس عوام را مورد رسیدگی قرار داده، گزارشی دائر بر تصویب یا عدم تصویب آن‌ها به مجلس تقدیم می‌کنند و مجلس نیز گزارش هیأت قضایی را بدون بحث تأیید می‌نماید. اما برخلاف ترتیب معمول در سایر ممالک، در انگلستان

اعتبارنامه‌های نمایندگانی بررسی می‌شود که انتخاب آن‌ها مورد اعتراض است، وگرنه انتخاب شده بدون تصویب اعتبارنامه، نماینده شناخته می‌شود. در آلمان به موجب ماده‌ی 31 قانون اساسی 1919م. رسیدگی به اعتبارنامه‌های اعضای مجلس «رایشتاگ» به یک دادگاه مختلط مرکب از چند نفر نماینده‌ی مجلس رایشتاگ و چند نفر عضو دادگاه اداری واگذار گردیده بود. نمایندگان را خود رایشتاگ برای تمام دوره‌ی تقنینی و قضات را رییس جمهور انتخاب می‌نمودند. برای اخذ تصمیم، موافقت سه نفر نماینده‌ی رایشتاگ و دو نفر قاضی لازم و ضروری بود.

- **ژاپن** : طبق اصل42 قانون اساسی ژاپن، پارلمان کشور از دو مجلس، یعنی مجلس نمایندگان (Chambre des representants) و مجلس مشاوران (Chambre des conseillers) تشکیل یافته است. تأیید انتخابات افراد منتخب و تصویب اعتبارنامه‌ی آن‌ها بر عهده‌ی مجلس مربوطه و با اکثریت ساده‌ی آرای حاضرین می‌باشد. سلب نمایندگی از آنان نیز به همین ترتیب، اما با اکثریت دو سومِ آرای حاضرین امکان‌پذیر است. اصل 55 قانون اساسی ژاپن در این زمینه اذعان دارد: «قضاوت در مورد صلاحیت اعضای هر کدام از مجالس به عهده‌ی همان مجلس خواهد بود. محروم کردن هر یک از نمایندگان از سمت نمایندگی، باید به تصویب حداکثر دو سوم از نمایندگان حاضر در جلسه برسد.»
- **ایتالیا** :پارلمان ایتالیا از دومجلس نمایندگان و مجلس سنا تشکیل یافته است. مطابق اصل 66 قانون اساسی این کشور، هر یک از مجلسین هم در خصوص صحت

اعتبارنامه‌ی اعضای خود و هم در مورد علل مغایرت یا عدم صلاحیت اعضا برای احراز سمت نمایندگی تصمیم‌گیری می‌نمایند.

- **نروژ** :طبق اصل 49 قانون اساسی نروژ، پارلمان یا مجلس بزرگ که مرکب از مجلس اعلی (لاگ تینگLagting) و مجلس سفلی (اودل استینگ Odelsting) می‌باشد. اصل64 نیز تأکید دارد «به نمایندگان منتخبی اعتبارنامه اعطا خواهد شد که توسط مجلس مورد بررسی و تصویب قرار خواهند گرفت.»
- **آمریکا** :مجلس نمایندگان، خود صلاحیت رسیدگی به صحت یا عدم صحت انتخابات نمایندگان و تعیین شرایط انتخاب شدن را دارد.
- **دانمارک:** طبق اصل 33 قانون اساسی دانمارک، مجلس خود، اعتبار انتخاب نمایندگان را تعیین می‌کند و در مورد صلاحیت نمایندگی و از دست دادن صلاحیت مزبور در خصوص هر یک از نمایندگان تصمیم‌گیری می‌نماید.
- **رومانی:** به صراحت اصل 25 قانون اساسی این کشور، دو مجلس با عنوان مجمع بزرگ ملی و شورای خلق وجود دارد. در مورد مرجع نظارت بر انتخابات، اصل 47 قانون اساسی این کشور اظهار می‌نماید: «مجمع بزرگ ملی در صحت یا عدم صحت انتخاب هر نماینده تصمیم می‌گیرد. این مجمع قانونی بودن انتخاب هر نماینده را بررسی می‌نماید و نسبت به صحت یا ابطال انتخاب وی تصمیم می‌گیرد. در مورد ابطال انتخاب یک نماینده، حقوق و وظایف نمایندگی وی از لحظه‌ی ابطال قطع می‌گردد.»

- **مصر:** طبق اصل 89 قانون اساسی مصر، رأی‌گیری با نظارت اعضای یک ارگان قضایی صورت می‌گیرد. برای رسیدگی به اعتبارنامه‌ی نمایندگان، تنها ارگان صالح خود مجلس است.
- **کانادا:** پارلمان کانادا از دو مجلس یعنی مجلس عوام و مجلس سنا تشکیل شده است. از مهم‌ترین اختیارات مجلس عوام کانادا، اختیار تأسیسی یعنی امکان تغییر و اصلاح بخش‌های انعطاف‌پذیر قانون اساسی، تأیید اعتبارنامه‌ی نمایندگان و برکناری آن‌ها می‌باشد.

4- وزارت کشور در برخی از کشورها نیز وزارت کشور وظیفه‌ی نظارت بر انتخابات را بر عهده دارد:

- **انگلستان:** در انگلستان، نخست وزیر، وزیر کشور را تعیین می‌کند و وزارت کشور، طبق قانون، مسئولیت نظارت عالی بر بررسی و تأیید و رد صلاحیت‌های نامزدهای نمایندگی مجلس را بر عهده دارد.
- **نظارت بر انتخاب رییس جمهوری در آمریکا:** بر اساس قانون اساسی ایالات متحده‌ی آمریکا، شخص پس از مبارزه‌ی انتخاباتی در درون احزاب (عملاً دو حزب جمهوری خواه و دموکرات) و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای هیأت نمایندگان، مردم هیأت انتخاب کنندگان رییس جمهوری را برمی‌گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله‌ی وزارت کشور صورت می‌گیرد.

- **فرانسه:** طبق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصلاحات 1962م.، وزارت کشور نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس را بر عهده دارد. کسانی به انتخابات راه می‌یابند که وزارت کشور در نهایت صلاحیت آن‌ها را تأیید کند.

5-شورای عالی انتخابات

در برخی از کشورها نیز شورایی موسوم به شورای عالی انتخابات، نظارت بر حسن اجرای انتخابات را بر عهده دارد. در این راستا می‌توان به کشور ترکیه اشاره نمود :

- **ترکیه:** طبق ماده‌ی 67 قانون اساسی ترکیه، انتخابات و همه‌پرسی‌ها تحت سرپرستی و هدایت قوه‌ی قضاییه و بر اساس آزادی، برابری، مستقیم و مخفی بودن آرا صورت می‌گیرد. ماده‌ی 79 نیز بیان می‌دارد: «انتخابات تحت اداره‌ی عمومی و نظارت ارگان‌های قضایی انجام می‌شوند. شورای عالی انتخابات تمامی اقدام‌های اجرایی را به منظور تضمین برگزاری مناسب و منظم انتخابات از آغاز تا پایان به انجام رسانده، تحقیق و تصمیم درباره‌ی شکایت‌های رسیده در مورد تخلف‌های قبل و بعد از رأی‌گیری و تعیین انتخاب مجدد اعضای مجلس اعلای ملی ترکیه را اتخاذ می‌نماید. هیچ اعتراضی از سوی هیچ مقامی به تصمیم شورای عالی انتخابات وارد نیست. شورای عالی انتخابات مرکب از 7 عضو اصلی و 4 عضو علی البدل است. 7 نفر از اعضای آن توسط مجلس عمومی دادگاه عالی استیناف انتخاب شده

و 5 نفر دیگر توسط مجلس عمومی شورای ایالتی که با رأی مخفی و با داشتن اکثریت مطلق از بین اعضای خود انتخاب می‌گردند.

مقایسه‌ی عملکرد این نهادها با شورای نگهبان

سیستم نظارت بر انتخابات در دیگر کشورها، دائر مدار نظارت استصوابی است؛ نظارتی که می‌تواند علی‌رغم رأی قاطع مردم به نمایندگان، بنا به ملاحظه‌هایی با عدم صدور اعتبارنامه به نماینده‌ی منتخب و یا ابطال نمایندگی وی و حتی ابطال انتخابات به تصمیم‌گیری در انتخابات مبادرت ورزد :

- **استصوابی بودن نظارت :**

اصل 59 قانون اساسی 1958م. فرانسه بدین شرح است :

مطابق این اصل، شورای قانون اساسی در صورت درگیری بر سر مطابقت انتخاب نمایندگان و سناتورها با قانون، تصمیم‌گیری می‌کند. قانون اساسی ایالات متحده آمریکا نیز در بند 5 اصل خود می‌گوید: «هر یک از مجلسین داور انتخابات، نتایج آن و خصوصیات اعضای مربوط به خود می‌باشند. با دقت نظر در عبارات اصل 59 قانون اساسی فرانسه، به خصوص کلمه‌ی «statue» که مصدر آن «statuer» به معنای «امر کردن، فرمان دادن، رأی دادن، با قدرت و تسلط انجام دادن و فرمودن» می‌باشد. چنین استنباط می‌شود که شورای قانون اساسی در تطبیق انتخابات با قانون، نظارتی فراتر از نظارت یک ناظر اطلاعی دارد. در اینجا امر در مقام یک آمر فرمان می‌دهد و تصمیم‌گیری می‌نماید .در بند 5 اصل اول قانون اساسی آمریکا،

کلمه‌ی «Judge» استفاده شده و این لغت در اصطلاح حقوقی به معنای «قضاوت و داوری کردن» است. از منظر حقوقی یکی از خصایص و ویژگی‌های تصمیم‌هایی که توسط قاضی یا داور اتخاذ می‌شود، الزام‌آور بودن و آمریت داشتن آن‌هاست.

از این رو مجلسین ایالات متحده (نمایندگان و سنا) داور انتخابات، نتایج آن، خصوصیات اعضا و صلاحیت نمایندگان هستند و از این حیث دارای نظارتی استصوابی می‌باشند. چرا که اگر غیر از این بود، استعمال الفاظی چون «Judge» و «statue»بی‌مورد و نابه‌جا می‌نمود و ضرورتی در استفاده از آن‌ها نبود. حال آن که کامل‌ترین نوع نظارت، نظارت «استصوابی» است.

مضمون اصل 99 قانون اساسی ایران نیز شبیه اصل 59 قانون اساسی فرانسه می‌باشد و تنها مرجع نظارت، متفاوت است. بنابراین از لحاظ تطبیقی در تفسیر اصل 99 می‌توان به قانون‌اساسی فرانسه رجوع نمود و منظور از ماهیت استصوابی این نظارت را بهتر فهمید. هم‌چنین طبق اصل 64 قانون اساسی نروژ، به نمایندگان منتخب، اعتبارنامه اعطا خواهد شد که توسط مجلس مورد بررسی و تصویب قرار خواهد گرفت. عبارت «تصویب» به طور صریح بر نظارت استصوابی دلالت دارد.

- **قدرت ابطال نمایندگی یا ابطال انتخابات**

با توجه به مواد قانون اساسی کشورهای دیگر نیز به راحتی می‌توان استنتاج نمود که وظیفه‌ی نهاد نظارتی بر انتخابات در آن کشورها نیز یک نظارت استصوابی است که می‌تواند در نهایت نمایندگی و یا جریان انتخابات را باطل اعلام نماید. به عنوان نمونه، اصل 47 قانون اساسی رومانی آشکارا بیان می‌دارد که مجمع بزرگ ملی در

صحت یا عدم صحت انتخاب هر نماینده صلاحیت داشته و نسبت به صحت یا ابطال انتخاب وی تصمیم می‌گیرد. بی‌تردید این نص قانونی بر نظارت استصوابی که قدرت ابطال انتخابات را دارد، تأکید می‌نماید.هم‌چنین اصل 59 قانون اساسی فرانسه اعلام می‌دارد، شورا پس از بررسی و رسیدگی می‌تواند بر حسب مورد شکایت را رد کند؛ انتخابات را باطل نماید و یا این که نتایج اعلام شده را اصلاح کند. در این راستا اصل 55 قانون اساسی ژاپن نیز تصریح دارد: «قضاوت در مورد صلاحیت اعضای هر یک از مجالس به عهده‌ی همان مجلس خواهد بود .

محروم کردن هر یک از نمایندگان از سمت نمایندگی، باید به تصویب حداکثر دو سوم از نمایندگان حاضر در جلسه برسد.» از این رو نهاد نظارتی در ژاپن که خود مجلس است می‌تواند با وجود رأی مردم به نماینده‌ای وی را از این سمت محروم نماید. افزون بر این از مهم‌ترین اختیارات مجلس عوام کانادا نیز مواردی چون تأیید اعتبارنامه‌ی نمایندگان و برکناری آن‌ها می‌باشد. هم‌چنین طبق اصل 62 قانون اساسی سوریه، دادگاه عالی قانون اساسی می‌تواند صحت انتخابات مربوط به نماینده‌ای را مخدوش سازد.

- **عدم پاسخ گویی مرجع نظارتی به هیچ نهادی در مورد تصمیم اتخاذی**

از جمله نتایج نظارت استصوابی، عدم الزام به پاسخ‌گویی به نهادهای دولتی و نیز مردم است. قانون اساسی کشورها آشکارا به این اصل اساسی تأکید دارد .مطابق

ماده‌ی 79 قانون اساسی ترکیه «انتخابات تحت اداره‌ی عمومی و نظارت ارگان‌های قضایی انجام می‌شوند. هیچ اعتراضی از سوی هیچ مقامی به تصمیم شورای عالی انتخابات وارد نیست «.

- **عام و فراگیر بودن نظارت (از ابتدای انتخابات تا پایان آن)**

از دیگر ویژگی‌های نظارت بر انتخابات در دیگر کشورها همانند نظارت شورای نگهبان، فراگیر بودن نظارت است. یعنی این نظارت شامل تمامی مراحل جریان انتخابات می‌باشد. با استناد به اصل 58 قانون اساسی فرانسه، «شورای قانون اساسی نظارت بر صحت انتخابات، رسیدگی به اعتراض‌ها و اعلام نتایج انتخابات را بر عهده دارد. بنابراین، این نظارت در برگیرنده‌ی تمام مراحل انتخابات از ابتدا تا انتها است و اقدام به آن نیاز به طرح شکایت از طرف افراد ذی‌نفع ندارد، هر چند که از این رهگذر نیز شورا می‌تواند در موضوع وارد شود.» هم‌چنین ماده‌ی 79 قانون اساسی ترکیه تصریح دارد که شورای عالی انتخابات تمامی اقدام‌های اجرایی را به منظور تضمین برگزاری مناسب و منظم انتخابات از آغاز تا پایان به انجام رسانده، تحقیق و تصمیم درباره‌ی شکایت‌های رسیده در مورد تخلف‌های قبل و بعد از رأی گیری و تعیین انتخابات مجدد اعضای مجلس اعلای ملی ترکیه را اتخاذ می‌نماید.

پایبندی به قانون اساسی ، اساس زندگی اجتماعی است.

فصل پنجم

ساختار اداری و مدیریت اجرایی کشورها

کشورهای درحال توسعه، جوامع روبه رشد و یا ممالک جنوب، همه عناوینی برای توصیف گروهی از کشورهاست که دارای تشابهات اقتصادی، سیاسی، اداری، اجتماعی، فرهنگی، فنی و تکنولوژیک هستند. این کشورها ضمن تفاوتهای بسیاری که با یکدیگر دارند از جهاتی آن چنان شبیه یکدیگرند که می توان آنها را در یک گروه یا دسته مورد بررسی قرار داد. یکی از جنبه های مشترک بین **کشورهای درحال توسعه** ، خصوصیات نظام اداری حاکم بر این جوامع و مشکلات ناشی از آنهاست؛ خصوصیات مذکور به گونه ای مشابه اند که این کشورها را به نحو بارزی از دیگر ممالک متمایز می سازد. خصوصیات و مشکلات نظام اداری حاکم بر این قبیل کشورها، زیربنایی بوده و از ویژگیهای آن می توان به سیاست واگذاری فعالیتهای اقتصادی به دولت و محدود ساختن بخش خصوصی اشاره کرد. سیاست مذکور بر این مبنای نظری استوار گردیده که چنانچه دولتها وارد فعالیتهای اقتصادی نشوند، نابرابریها گسترش خواهدیافت، و گروهـــــهای آسیب پذیر جامعه هرگز نخواهند توانست به منابعی دست یابند که معیارها و ضوابط متکی بر اصل عدالت اجتماعی ایجاب می کند.

اما تحولات اروپای شرقی و تجارت کشورهای پیشرفته جهان نشان داده است که کناره گیری دولتها از فعالیتهای اقتصادی به ندرت از روی میل صورت گرفته و در بیشتر موارد

سنگینی بار بدهی بخش دولتی و افزایش جبران نـــــاپذیر فساد اداری و اجتماعی و همچنین کسر بودجه دولت سبب گردیده که دولتها از انجام فعالیتهای اقتصادی کناره گیری کنند. با یک نگرش سیستمی به مبادلات بین المللی و معادلات سیاسی و جهت گیری نظم نوین جهانی و اقتصادی و ریشه یابی گرایش دولتهای جهان سوم به دولتی کردن ساختارها و نهادهای موجود که معضلات دیوان سالاری و بوروکراسی دولتی و درنهایت فساد و مخاطرات اداری را به دنبال دارد، متوجه خواهیم شد که یکی از راههای حل بحران عوامل تهدیدکننـــده ساختار اداری این کشورها، واگذاری فعالیتها به بخش خصوصی و کناره گیری دولتها از ایـن قبیل فعالیتهاست. راه حلی که عوامل موثر در بروز ناهنجاریهای اداری را کاهش داده و موجب اصلاح ساختار اداری کشور می گردد .ساختاری که دربـــرگیرنده تلاشی انتظام یافته و یکپارچه است، تا بتوان از این طریق تغییراتی اساسی در نظام اداره عمومی و سلامت آن بـه دست آورد و توان اداره عمومی را برای رسیدن به پیشرفت قابل ملاحظه ملی و اهداف توسعه افزایش داد.در این مورد باید بین اصـــلاح ساختار اداری و بهبود و سلامت نظام اداره عمومی، تفاوت قائل شویم. بهبود و سلامت نظام اداره عمومی نشان دهنده رهیافتی هدف دار است که درجهت حل مسائل موجود گام برمی دارد. درحالی که اصلاح ساختار اداری، فرایندی سیستماتیـــک و مستمر است که مسائل موجود و آتی را در چارچوب چشم اندازها و مسائل زیربنایی جامعه اصلاح و دگرگون می سازد .

تعاریف

دولت :به نهادهایی اطلاق می شود که دارای قدرت مشروع هستند و آن را برای قلمروی مشخص و معین و جمعیتی که به اجتماع معروف است اعمال می کنند.

حکومت: سازمانی است که دارای تشکیلات و نهادهای سیاسی باشد .

تحول: تغییر در شکل ، ساختار یا ماهیت یک چیز.

اداره : بخشی از هر وزارتخانه که وظیفه انجام دادن امور معینی دارد و خود بدایره ها تقسیم می شود.

اهمیت موضوع

کشورهای توسعه نیافته به دلیل ضعفهای گوناگون در رده «نظامهای ناکارآمد» قرار دارند و این از مشخصه‌های مهمی است که وقتی با شرایط دیگری جمع شود و در کنارآنها قرار گیرد عاملی در تثبیت وضعیت توسعه نیافتگی و تشدید آن می شود؛ بنابراین، در نظام اداری ناکارآمد، انواع بی نظمی ها به صور و اشکال گوناگون ظهور می‌کنند: تمرکز زیاد، ابهام در قوانین و در نتیجه تفسیرهای شخصی در اجرای قوانین ، تبعیض و فساد اداری ، نظام اداری ناکارآمد و غیرپاسخگو، اتـــــلاف منابع و بهره برداری گروهی خاص از امکانات عمومی ،ضعف در سیستم های نظارتی و در نتیجه عدم استیفای حقـــوق شهروندان و ... موجب ایجاد بی نظمی و اتلاف منابع و امکانات جامعه و در نتیجه ایجاد نارضایتی عمومی در اجتماع میگردند.در مقابل در یک نظام اداری کارآمد و اثربخش مشارکت مردم در امور باعث پشتیبانی مردم از برنامه های دولت گـردیده و مردم نسبت به نظام اداری حاکم اطمینان و

اعتماد دارند. در این سیستم توجه به نتایج سبب میگردد تا ارزیابـــــــی درستی از وظایف و کارکردهای افراد و دستگاهها بعمل آمده و با اقدامات بهنگام از اتلاف منابع وامکانات جامعه جلوگیـــــری بعمـل آید.در این نظام اداری کارگزاران خدمت به مردم را وظیفه قانونی خود دانسته و طرفین ضمن اطلاع و احترام به قـــــانون از هرگونه تقاضاهای غیر قانونی و نا مشروع خودداری مینمایند. پاسخگویی،مردم سالاری ،دولت کوچک ولی کارآمد،قوانین ومقررات صریح و شفاف ،عدم تمرکز ،بخش خصوصی فعال،اخلاق گرایی و دوری از فساد و تبعیض از دیگر شاخص های یک نظام اداری مطلوب بشمار می آید .

همچنین بایستی توجه داشت تحول اداری بدون اصلاحات در نهادهای سیاسی در شرایط موجود و رابطه‌اش با نظام سیاسی به نتیجه نمی رســـــد زیرا :

1. نهادهای سیاسی در تعیین نوع نظام اداری نقش زیادی می توانند داشته باشند .
2. با توسعه نهادهای سیاسی بهتر می توان نظام سیاسی را که دارای بوروکراسی حاکم مسلط است متوازن و متعادل کرد.
3. تحول اداری بدون توسعه نهادهای سیاسی در حال حاضر موجب افزایش هر چه بیشتر قدرت بوروکـــــراسی شده و در نهایت به احتمال زیاد موجبات عدم تعادل نظام حکومتی را فراهم خواهد کرد.
4. توسعه نیافتگی سیاسی اغلب موجب تغییر زود هنگام و مداوم ساختاردر سطوح بالا و میانی سلسه مراتـــــب سازمانی در بوروکراسی گردیده و تغییرات متناوب و سریع مقامات رسمی و مسئول در نظام اداری را در سطوح مختلف موجـــــــب می شود.بدین

سبب بنظر میرسد در راستای رسیدن به یک نظام کارآمد و توسعه یافته که در آن منافع تمامی آحاد جامعه تامین گردد راه حلی بجز تغییر و تحول در نظام اداری نیست . راه حلی که عوامل موثر در بروز ناهنجاریهای اداری را کاهش داده و موجب اصلاح ساختار اداری کشور گردد. ساختاری که دربرگیرنده تلاشی انتظام یافته و یکپارچه بوده، تا بتواند از ین طریق تغییراتی اساسی در نظام اداره عمومی و سلامت آن ایجاد و توان اداره عمومی را برای رسیدن به پیشرفت قابل ملاحظه ملی و اهداف توسعه افزایش دهد.

تحولات ساختاری و جایگاه سیاستگزاری(رویکرد کشورهای در حال توسعه تغییرات وسیعی که در جهان امروز به وقوع پیوسته و فناوری های جدیدی را به مردم جهان عرضه داشته،روابط و ساختار کشورهای مختلف را به شیوه های متفاوتی تحت تاثیر قرار داده است. کشورهای در حال توسعه در این فرایند، با تحولات زیادی در الگوهای مصرف، شیوه‌های سرمایه‌گذاری، ارتباطات اجتماعی و صدها مساله دیگر روبرو شده‌اندو بدیهی است که انتظار از این تغییرات، همانا زندگی اجتماعی مردم و ارتقای سطح رفاه عمومی است .از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که این پدیده، به صورت یکسانی نظام‌ها را تغییر نداده و مقاومت های متفاوتی را به وجود آورده است. به عنوان مثال، پدیده فساد و ارتشا در کشورهای در حال توسعه به صورت یک معضل بزرگ مطرح شده و برای بهبود شرایط، الگوهای تغییرات ساختاری متفاوتی در پیش روی سیاستمداران قرار گرفته است .ایران نیز تحت تاثیر سیاست‌های تعدیل ساختاری، زمینه تفسیر و اصلاح اصل44 قانون اساسی را در حوزه وظایف دولت و بخش خصوصی قرار داده و می‌رود که«قانون ضد انحصار» را نیز به تصویب رساند. در این

میان،انحلال سازمان مدیریت و برنامه ریزی و انحلال یا ادغام شورای پول و اعتبار هم‌بخشی کوچک از تغییرات پیش روی دولت بشمار می‌روند .

مدل‌ها، ابزارهایی هستند که زمینه تصمیم‌گیری در تحولات ساختاری را فراهم می‌سازند. این مدل‌ها، به شکل‌های مختلفی عرضه می‌شوند. در اساس، **مدل‌ها در تحولات ساختاری سه نوع هستند :**

الف) مدل تصمیم‌گیری سیاسی.

ب) مدل تصمیم‌گیری اقتصادی.

پ) مدل‌های تجمیع.

مدل تصمیم‌گیری سیاسی، تحت تاثیر فرایندهای سیاسی شکل می‌گیرد و محیط سیاسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این مدل، چگونگی تصمیم‌گیری سیاسی را تعیین می‌کندو کلیدی‌ترین مدل در تحولات ساختاری است.

مدل تصمیم‌گیری اقتصادی در مقابل تحت تاثیر سه عامل زیر قرار دارد:

- شرایط مادی.
- امکانات خارجی.
- رویدادهای غیرمنتظره.

این شرایط مهمترین گزینه در شکل‌دهی مدل اقتصادی می‌باشند، اما با وجود این امکانات خارجی مانند تجارت، موقعیت شرکا و متحدان و سازمان‌های وام‌دهنده نیز نقش مهمی‌را در جهت‌یابی مدل اقتصادی بازی می‌کنند. همچنین رویدادهای غیرمنتظره و تکانه‌هایی مانند

وقوع سیل، زلزله توفان و...نیز از جمله عواملی هستند که روند مدل اقتصادی را تغییر می‌دهند و کارایی آن را با پرسش روبرو می‌سازند.

مدل تجمیع (Accumulation) مانند سرمایه‌گذاری یا تحولات فناوری، از جمله مدل‌های دیگری است که ساختار سیاسی به آن متکی است. این مدل‌ها تحت تأثیر انتخاب فناوری قرار دارند و دسترسی کشورهای در حال توسعه به این تکنولوژی‌ها، زمینه‌ساز شکل‌گیری مدل تجمیع است. نمونه این مدل‌ها، شیوه انتخاب فناوری‌ها مانند نانو (Nano) یا بایو (Bio) است که در ساختار فعلی اقتصاد ایران مورد پذیرش قرار گرفته‌اند.

از آنجا که چرخه تحولات ساختاری به اشکال مختلف با این مدل‌ها ارتباط برقرار می‌کند، لذا گرایش و اهمیت دادن به نوع این مدل‌ها حساسیت‌های خاص خود را دارد و نمی‌توان نسبت به شکل‌گیری مدل‌ها بی‌تفاوت بود. اگرچه با صراحت نمی‌توانیم مدعی ضرورت سازگاری بین این مدل‌ها شویم، اما اگر مفروضات ساخت این مدل‌ها متفاوت و متعارض باشند، همسویی بین تحولات ساختاری و سیاستگذاری‌ها محدود خواهد بود.

این مدل‌ها هریک در جایگاهی که قرار دارند، حکم یک برنامه را پیدا می‌کنند و ضمن تاثیرگذاری، تاثیرگذار نیز هستند. از این‌رو، توجه به بافت این مدل‌ها که تجلی آن را در برنامه‌های پنجساله توسعه در برنامه‌های عمرانی و توسعه‌ای، دلیلی بر این مدعا است که مدل‌سازان روند ساخت مدل‌های تصمیم‌گیری را با مفروضات زیربنایی قابل‌قبول دنبال نکرده‌اند. از این‌رو، بروز ناسازگاری و در مواردی هم تضادهای بنیادی در شکل‌گیری

مدل‌ها باعث شده است که یکپارچگی در تحولات ساختاری دیده نشود. این معضل می‌تواند محصول عدم همسویی بین گزینه‌های فناوری و ایده‌های رفتاری باشد.

مدل‌های تصمیم‌گیری، در واقع، شناسه دستگاه‌ها هستند و تبیین هویت نهادها مبتنی بر چرخه‌ی **شکل‌گیری مدل‌ها دستخوش تغییر می‌شود. بنابراین، نباید نسبت به انتخاب نوع مدل بی‌تفاوت بود.**

در این شرایط، جایگاه سیاستگذاری در تحولات ساختاری، موضوع قابل توجه کارشناسان و کارگزاران سیاسی- اقتصادی است. در این زمینه شناخت تصویری کلان از مسائل اقتصادی- سیاسی اهمیت خاصی دارد و لازم است که توجه دولتمردان به این پدیده جلب شود. درک این موضوع ضرورت توجه به نظریه سیستم‌ها و مدل‌ها را بیش از پیش با اهمیت می‌نماید. انتظار می‌رود که محققان و کارشناسان صاحبنظران، توجه خود را به این تحولات معطوف دارند و تلاش خود را در زمینه‌ی دستیابی به راه‌کارهای منطقی را منسجم‌تر سازند. چگونه می‌توان با کمترین هزینه، اصلاحات ساختاری را در کشورهای در حال توسعه نهادینه نمود؟ در شرایط ایران که تحولات ساختاری‌اش در یکصد سال اخیر بسیار زیاد بوده است. بدون تردید آزادسازی نهادها از قید و بند بوروکراسی یک الزام است، اما این مهم با حذف نهادهای ستادی تحقق نمی‌یابد. این موضوعات در چرخه تحولات، بازخوردهای متفاوتی را ایجاد می‌کنند. برای مثال، حذف همزمان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در کنار شورای پول و اعتبار، مسئولیت خطیری را برای نهادهای جایگزین ایجاد می‌کند. در واقع، باید بپذیریم که «بحران‌ها» با حذف نهادها

حل نمی‌شوند، بلکه شیوه‌ی رویارویی با بحران‌ها، به تغییرات جدید ساختاری بستگی دارد .ساده‌اندیشی است اگر فکر کنیم که ساختار دیوانسالاری جامعه دیگری نیاز به خدمات کارشناسی برنامه‌ریزی و تخصیص منابع نخواهد داشت. البته این مهم می‌تواند از طریق «کمیسیون برنامه‌ریزی» در ابعادی کوچکتر جایگزین شود. شکی نیست که ابعاد دولت ایران نسبت به تولید ناخالص ملی بسیار زیاد است، لذا کوچک‌سازی دولت باید به عنوان یک هدف در مدنظر قرار داشته باشد، ولی این مهم باید از طریق اصل جایگزینی دنبال شود.

سلامت و ضعف سازمانی و نظام اداری

سلامت به معنی فقدان بیماری و نارسایی در ارگـــانیسم است. مایلز معتقد است صرف نظـــــر از اشکالاتی که مفهـــــوم ارگانیسم پنداری سازمان و نوع آرمانی بودن مفهوم سلامت کامل به بار می‌آورند. رویکرد سلامت سازمانی از لحاظ فهم پویایی‌های سازمان‌ها و پژوهش و کوشش جهت بهسازی آن‌ها، مزایای علمی قابل ملاحظه‌ای دارد. سلامت سازمانی را مایلز در سال 1969 تعریف کرد و ضمن پیشنهاد طرحی برای سنجش سلامت سازمان‌ها، خاطرنشان کـــرد که سازمان همیشه سالم نخواهد بود. به نظر او سلامت سازمانی به دوام و بقای سازمان در محیط خود و سازگاری با آن و ارتقا و گسترش توانایی خود برای سازش بیشتر اشاره می‌کند.

سلامت سازمانی و اثربخشی

شاین می‌گوید که نظریه‌های قدیمی سازمان عواملی نظیر به حداکثر رساندن سود، فراهم ساختن خدمت مفید، تولید زیاد و روحیه قوی کارکنان را به عنوان معیارهای کافی برای

اثربخشی قبول دارد. لکن آنچه پذیرش دائمی این معیارهـــا را متزلزل کرده دو عامل زیر بوده است:

الف)کشف این واقعیت که هرگاه معیار سنجش تنها سودآوری و خدمت مفید باشد، سازمان‌های ظاهراً معقول دارای روشـــی مؤثر و کارآمد نیستند.

ب) پی بردن به این واقعیت که سازمان‌ها وظایف گوناگونـــی را انجام می‌دهند و هدف‌های جداگانه‌ای دارند که پـــاره‌ای از آن‌ها ممکن است با هم تضاد داشته باشند.

با قبول اینکه هر سیستمی دارای وظایف مختلفی است و در محیطی به حیات خود ادامه می‌دهد که داده‌های غیرقابل پیش‌بینی برای آن فراهم می‌کند، اثربخشی یک سیســـتم را می‌توان برحسب توانایی آن به ادامه حیات خود در موارد بـحرانی، سازش، حفظ خود و رشد و توسعه‌اش بدون توجه به وظایف خاصی که انجام می‌دهد تعریف کرد و از این نوع ایـــــده افرادی مثل آرجریس، تریست، بنیس، رایس و افـــرادی دیگر نیز به طور قاطع پشتیبانی کرده اند. **به عقیده‌ی بنیس** اگر سازمان‌ها را به عنوان ساختمان‌های سازش‌پذیر، حلال مشکلات و ارگانیک موردملاحـــــظه و توجه قرار دهیم، در این صورت اشتباهات مربوط به اثربخشی باید براساس فعل و انفعالاتی صورت گیرد که سازمان با اتخاذ آن‌ها مشکلات را بررسی و حل و فصل می‌کند، نه از اندازه‌گیری‌های جامد و استاتیک بازار کار با ملاحظه روی تعریفی که شاین، بنیس و دیگران از اثربخشی دارند درمی‌یابیم که سلامت سازمـــانی به عنوان معیاری برای تعیین اثربخشی سازمان نیز به کار می‌رود. هر سازمانی برای اینکه اثربخش باشد قبل از هر چیز بایستی بتواند در موارد بحرانی

ضمن انطباق و سازش با محیط متغیر و مقابله با هر مشکلی بهترین منابع خود را به کار گرفته و با نیروهای تهدیدکننده خارجی به طور موفقیت‌آمیزی برخورد کرده و نیروی آن‌ها را در جهت هدف اصلی سازمان هایت کند و همواره با حفظ توانایی‌های بقای خود، آن را رشد و توسعه دهد و به تعبیری دیگر از سلامتی سازمانی برخوردار باشد. در **مدل پیشنهادی پارسونز** نیز، در هر زمانی سیستم اجتماعی برای ادامه حیات خود و یا به عبارتی برای تأمین سلامتی و اثربخشی خود ضروری است که چهار مشکل اساسی یعنی انطباق، نیل به هدف، انسجام و یگانگی، و دوام (فرهنگ و ارزش‌ها) خود را حل کند.

عوامل تهدید کننده‌ی سلامت نظام اداری

الف)عوامل بیرونی (سازمانی)

- عدم تفکیک پست‌های سیاسی از پست‌های اجرایی، که فاقد شایسته سالاری و تخصص و طی سلسله‌مراتب اداری است.
- فقدان نظام انتصاب‌ها بر اساس شایستگی.
- عدم وجود سیستم ارزشیابی عملکردی واحدهای اداری و سیستم پاسخگویی.
- عدم وجود ارتباط ارگانیک و تعریف شده بین سازمان‌ها و نهادهای کشور، علت وجودی و موفقیت هر سازمان به تأمین نیازمندی‌های سایر سازمان‌ها و در نهایت رضایت خاطر آن‌ها بستگی دارد.
- عدم وجود توجیه منطقی حیات بعضی از سازمان‌ها، تنها منافع مدیران و کارکنان است که سازمان را نگه می دارد نـــــه ضرورت و نیاز واقعی به آن سازمان.

- استخدام مادام‌العمر

ب) عوامل درونی (متغیرهای مدیریتی) برنامه‌ریزی - سازماندهی - کنترل و نظارت - مدیریت منابع انسانی - رهبری- فرهنگ سازمانی

ابعاد سلامت سازمانی از نگاه صاحبنظران

الف)سلامت سازمانی از دیدگاه لایدن و کلینگل: لایدن و کلینگل باتوجه به یافته‌های تحقیق آماری که درمورد ارزیابی سلامت سازمانی انجام داده‌اند برای سلامت سازمانی 11 مؤلفه (بعد جداگانه اما مرتبط به هم) ارائه کرده‌اند :

بعد اول) ارتباط: در سازمان سالم ارتباط مستمر میان کارکنان و به همان خوبی میان زیردستان و فرادستان باید تسهیل شود. ارتباط باید دوطرفه باشد و در سطوح مختلف سازمان برقرار باشد. در سازمان سالم، بحث‌های چهره به چهره به همان اندازه اهمیت اسناد و مدارک نوشته شده، مهم است.

بعد دوم) مشارکت و درگیر بودن در سازمان: در یک سازمان سالم کارکنان همه سطوح به طور مناسبی درگیر تصمیم‌گیری‌های سازمان می‌شوند.

بعد سوم) وفاداری و تعهد: در سازمان سالم یک جو اعتماد بالایی میان اشخاص وجود دارد. کارکنان منتظر این هستند که سر کار بیایند و احساس می کنند **شرکت آن‌ها مکان خوبی برای کارکردن است.**

بعد چهارم) اعتبار یا شهرت مؤسسه یا شرکت: یک سازمان سالم ادراکات از اعتبار و شهرت مثبت را به کارکنان منعکس می‌کند، و کارکنان به طور کلی به **شهرت و اعتبار بخش یا حوزه خود ارزش قائلند.**

بعد پنجم) روحیـــــه: روحیه‌ی مناسب در سازمان به وسیله‌ی یک جو دوستانه در جایی که کارکنان عمدتاً همدیگر و شغلشان را دوست دارند و روی‌هم‌رفته هم به طور شخصی و هم به خاطر سازمـــــان برانگیخته می‌شوند، نمایش داده می‌شود.

بعد ششم) اخلاقیات: در یک سازمان سالم عموماً رفتار غیراخلاقی وجود ندارد. کارکنان تمایل دارند بیشتر به اخلاق بـــاطنی ارزش قائل شوند و جایی را برای سیاست در سازمان نبینند.

بعد هفتم) شناسایی یا بازشناسی عملکرد: در یک سازمان سالم کارکنان برای به فعلیت درآوردن استعدادهایشان تشویق می‌شوند و مورد حمایت قرار می‌گیرند، عموماً آن‌ها احساس می‌کنند ارزشمند هستند، آن‌ها به طور مناسبی بـــــرای پیشـــــرفت درون یک جوی از **حق‌شناسی و مراقبت شناسایی می‌شوند.**

بعد هشتم) مسیر هدف: درون یک جو سالم کارکنان می‌توانند تمرکز بالای بخش‌هایشان را تشخیص دهند و اهـــداف را درون سازمان تشخیص دهند چون در تنظیم اهداف مشارکت دارند.

بعد نهم) رهبـــــری: رهبران به عنوان عامل تعیین کننده‌ای بر سوددهی و اثربخشی سازمان به شمار می‌روند و عموماً رفتاری دوستانه دارند و کارکنان به راحتی می توانند با آن‌ها ارتباط برقرار کنند.

بعد دهم) بهبود یا توسعه کارایی کارکنان: در یک محیط سالم سازمانی، اغلب هیأت ویژه‌ای برای حمایت از آموزش و بـــــهبود مستمر نیروهای موجود در سازمان وجود دارد.

بعد یازدهم) کاربرد منابع: کارکنان باید مشاهده کنند که منابع و امکانات به طور شایسته و به طریق سازگار با انتظارات آن‌ها از پیشرفتشان، بین آن‌ها تقسیم شده است.

ب سلامت سازمانی ازدیدگاه مایلز: مایلز ویژگی‌های سازمان سالم را در تأمین سه نیاز اصلی یعنی:

1 – نیازهای وظیفه‌ای سازمان 2 – نیازهای بقا و... 3 – نیازهای رشد و توسعه‌ی سازمان، دانسته و با توجه به این سه نیاز، ابعاد سلامت ســــــازمانی را شامل 10 مورد زیر می‌داند: سازگـــاری، شایستگی حل مسئله، تمرکز بر اهداف، شایستگی ارتباطات، حداکثر برابری قدرت، به کارگیری منابع، انسجام و یـــگانگی، روحیه، استقلال، نوآوری.

سه مـــــورد اول را جزء تأمین نیازهای وظیفه‌ای سازمان هستند و نیازهای بقا شامل سه مورد بعدی می‌شوند و ابعاد نوآوری، استقلال، سازگاری و شایستگی حل مسئله در چارچوب تأمین نیازهای رشد و توسعه قرار می‌گیرند.

ج) سلامت سازمانی از دیدگاه عباس‌زاده

- در مبادله اطلاعات قابل اعتماد است.
- دارای قابلیت انعطاف و خلاقیت برای ایجاد تغییرات لازم برحسب اطلاعات به دست آمده است.

- نسبت به اهداف سازمان دارای یگانگی و تعهد است.
- حمایت داخلی و آزادی از ترس و تهدید را فراهم می‌آورد، زیرا تهدید به ارتباط خوب و سالم آسیب می‌رساند، قابلیت انعطاف را کاهش داده و به جای علاقه به کل نظام، حفاظت از خود را تحریک می‌کند.

د) سلامت سازمانی از دیدگاه ساعتچی: براساس ابعاد و ویژگی‌هایی که مایلز، بنیس، سرجیووانی، آرجریس، پارسونز و دیگران برای سازمان‌های سالم قائلند، ساعتچی ویژگی‌های سازمان سالم را به شرح زیر بیان می‌کند:

- اهداف مؤسسه برای اکثریت کارکنان سازمان روشن است و کلیه‌ی فعالیت‌ها در جهت اهداف انجام می‌پذیرد.
- کارکنان نسبت به سازمان احساس تعلق می‌کنند و علاقه‌مند به اعلام نظرات خود درمورد مشکل هستند؛ زیرا نسبت به حل آن‌ها با خوش‌بینی اقدام می‌شود
- مسائل در چارچوب امکانات موجود به صورت فعال و واقع بینانه برطرف می‌شود. کارکنان در جهت حل مشکلات به صورت غیررسمی و فارغ از عنوان و مقام رسمی با یکدیگر همکاری می‌کنند و درگیر این نیستند که ببینند مدیران سطح بالا چگونه فکر می‌کنند و حتی خواسته‌ها و نظرات رئیس موسسه را مورد سؤال قرار می‌دهند.

- تصمیم گیری برای افزایش کارایی موسسه براساس عواملی از قبیل توانایی، احساس مسئولیت، وجود اطلاعات، حجـــم کار، زمان منـــاسب و تجزیه و تحلیل منطقی صورت می‌گیرد.
- برنامه‌ریزی در مؤسسه براساس واقعیت‌ها، آینده‌نگری، عملکرد و برقراری نظم صورت می‌گیرد و در این مـــورد روحیـــه‌ی همکاری وجود دارد. به عبارت دیگر، قبول مسئولیت توسط مشـــارکت فعال کلیه اعضا به خوبی مشاهده می‌شود.
- قضاوت و خواسته‌های منطقی کارکنان سطوح پایین سازمان مورد توجه و احترام است.
- مسائلی کـــــه در مؤسسه مورد بررسی و حل و فصل قرار می‌گیرند، شامل نیازهای شخصی و روابط انسانی نیز می‌شود
- تشریک مساعی به صورت آزاد و داوطلبانه صورت می‌گیرد. کارکنان آماده برای کمک و همکاری سازنده در جـــهت نیل به اهداف تعیین شـــــده هستند، و در این راستا تلاش زیادی می‌کنند.
- هرگاه بحرانی مؤسسه را تهدید کند، برای رفع آن با یکدیگر متحد شده و خود را موظف به رفع بحران می‌دانـــــــــد.

- تضاد در امر تصمیم‌گیری مهم تلقی می‌شود و به طور مؤثر با همکاران مطرح می‌گردد، کارکنان آنچه را احساس می‌کنند ابراز می‌دارند و از دیگران نیز همین توقع را دارند.
- یادگیری حین انجام کار به مقدار زیادی براساس طریق، و کوشش خود یادگیرنده و راهنمایی و توصیه یاددهنده صورت می‌گیرد. کارکنان یکدیگر را به عنوان یک فرد مستعد و توانا برای یادگیری و توسعه می‌بینند؛ انتقاد گروهی درارتباط با پیشرفت کار به طور عادی انجام می‌گیرد؛ صداقت در رفتار کاملاً مشهود است و کارکنان نسبت به یکدیگر احساس احترام و تعلق دارند و خود را تنها حس نمی‌کنند.
- کارکنان کاملاً متحرک هستند. براساس انتخاب و علاقه در فعالیت‌ها مشارکت می‌کنند و حضور در مؤسسه برایشان مهم و لذت بخش است.
- مدیریت و رهبری به صورت انعطاف‌پذیری در مؤسسه اعمال می‌شود و در مواقع لزوم، مدیریت و سازمان خود را با موقعیت‌ها و تغییرات محیط تطبیق می‌دهد.
- حس اعتماد، آزادی و مسئولیت متقابل در بین همکاران زیاد است. افراد واقف هستند که چه چیزهایی برای سازمان مهم است و چه چیزهایی کم اهمیت است
- قبول ریسک به عنوان یکی از شرایط توسعه و تغییر، مورد قبول مدیریت و کارکنان مؤسسه است.

- مؤسسه معتقد است که افراد باید از اشتباهات گذشته یاد بگیرند که چنین اشتباهاتی اثراتی در کار داشته است.
- عملکرد ضعیف در مؤسسه به فوریت تشخیص داده می‌شود و به طور مناسب و دسته جمعی برای رفع آن اقدام می‌گردد.
- ساخت سازمانی و خط‌مشی‌ها و دستورالعمل‌ها طوری تنظیم شده است که بتواند کارکنان را در انجام وظایف کمک کرده و بقا و سلامت مؤسسه را در بلندمدت تضمین کند. درضمن ساخت سازمانی، دستورالعمل‌ها و خط‌مشی‌های سازمان در موارد لزوم تغییر می‌کند تا مؤسسه بتواند خود را با شرایط محیطی تطبیق دهد.
- در مؤسسه علاوه بر نظم، تحرک سازنده وجود دارد و ابداعات و ابتکارات به مقدار زیادی مشهود است. روش‌های سنتی مورد سوال قرار گرفته و درصورت عدم کارایی کنار گذاشته می‌شود.
- سازمان، سرعت خود را با امکانات و تغییرات بازار که خریدار محصولات و یا خدمات مؤسسه است تطبیق می‌دهد، و کارکنان سعی در پیش‌بینی آینده دارند.
- بین مسئولیت و اختیار تعادل منطقی وجود دارد و امور مؤسسه به دلیل نداشتن بوروکراسی بیمار، به سرعت انجام می‌شود.

ابعاد ضعف سازمانی از نگاه صاحبنظران

ضعف سازمانی از دیدگاه لایدن و کلینگل

1.کاهش سودمندی و منفعت سازمان

2.افزایش غیبت کارکنان

3. فقدان کانال‌های ارتباطی باز

4. اتخاذ همه‌ی تصمیمات در سطوح عالی سازمان

5.فقدان تعهد کارکنان نسبت به سازمان

6. وجود سطوح پایینی از روحیه و انگیزش در کارکنان

7.نادیده انگاشتن اعتبار سازمان توسط کارکنان

8.فقدان وجود رفتارهای اخلاقی در سازمان

9.اهداف منظم و دسته بندی شده

10. فقدان دوستان مجرب و با اطمینان برای کارکنان در سازمان

11. فقدان برنامه‌های آموزشی و توسعه‌ای

12.فقدان اعتماد بین کارکنان سازمان

تحول اداری

مفهوم تحول اداری

هدف از تحول اداری عبارت است از تقویت توانمندی‌های نظام اداری در جهت ایفای کارآمد وظائف و نقش فعـــــــــــــلی دولت و یا به تعبیری دیگر هدف از تحول

اداری، انطباق نقش‌ها، توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظام اداری است که امری حیاتی و برای توسعه ضروری می‌باشد. موضوع نوین‌سازی و ایجاد تحول در نظام اداری متناسب با پیشرفت های تـــــــــکنولوژی در راستای تحقق خواسته‌های جامعه می‌باشد.

تحول اداری فرایندهای متعددی همچون مشارکت عمومی کارکنان، اصلاح ساختارهای اداری، تناسب وظایـــف و اختیارات، توانمندسازی کارکنان و مدیران، پاسخگویی دولتمردان در مقابل شهروندان، نظارت بر نـــــظام اداری و تـــوسعه شیوه‌های اطلاعاتی و ... را دنبال می‌کند. 2

عناصر کلیدی در تحول اداری

الف) ساختار سازمانی: که الگویی از تعاملات و هماهنگی طراحی شده از طرف مدیریت برای مرتبط ساختن وظایف افراد و گروه‌ها به منظور نائل شدن به هدف‌های سازمانی است.

ب) فناوری: شامل دانش، ابزار و وسایل روش‌های انجام کار است که یک سازمان برای تولید محصولات و توزیع خدمات خود به کار می‌گیرد.

ج) نیروی انسانی: منظور ایجاد دگرگونی افراد در محیط کار، اصلاح مهارت‌ها، ادراک‌ها، برداشت‌ها و رفتار مورد لزوم برای انجام وظایف کاری است. به منظور افزایش میزان تأثیر دگرگونی‌های صورت گرفته در دیگر عناصر سازمانی، از قبیل: ساختار سازمانی و فناوری، دگرگونی در بخش نیروی انسانی لازم است.

د) فرهنگ سازمانی: منظور از فرهنگ سازمانی، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، تعهدها و باورهای مشترک می‌باشد که اعضای یک سازمان را به هم پیوند می‌دهد.

هدف‌های تحول اداری

الف) افزایش سازگاری بین ساختار، فرایندها، استراتژی، افراد و فرهنگ سازمان

ب) ایجاد و توسعه‌ی راه‌حل‌های نو و خلاقانه در سازمان

ج) توسعه‌ی توانایی نوسازی سازمان

فرنچ و ندل بیان می‌دارد که بهبود سازمانی تلاشی طولانی مدت برای تقویت توان حل مسئله سازمان و نوسازی فرایندهای آن مبتنی بر مدیریت مؤثر و فرهنگ مشارکت‌پذیری با استفاده از عوامل تغییردهنده (مداخله‌گر) و بهره‌گیری از دانـــــــش رفتاری است.

حکمرانی خوب:

در سالیان اخیر، حکمرانی (حاکمیت) تبدیل به موضوعی داغ در مدیریت بخش دولتی شده است و این به واسط نقش مهمی است که حکمرانی در تعیین سلامت اجتماع ایفا می‌کند. بدین جهت است که دبیر کل سابق سازمان ملل، کوفی عنان ابراز می دارد: حکمرانی خوب، احتمالاً مهمترین عامل در ریشه‌کن کردن فقر و عامل رشد و توسعه است. در اوایل دهه 1980، کمبود بودجه، انگیزه‌ی مهم انجام اصلاحات دولتی در بسیاری از نقاط جهان بود، که این کمبود بودجه ناشی از فشارهای بین‌المللی، (مثل بانک جهانی) و یا ناشی از خود دولت‌های ملی بود. از آن زمان تاکنون، بسیاری از دولت‌های ملی وضعیت بودجه‌ای مناسبتری پیدا کرده‌اند. هر چند که هنوز نیاز است ارائه‌ی خدمات بطور اقتصادی و کارآمد مدیریت شود،

با این‌حال وجود انگیزه‌ی مالی برای انجام اصلاحات مدیریتی، ضعیف‌تر شده است. در حال حاضر، چالش‌های دیگری بروز کرده و انگیزه‌ای برای انجام اصلاحات شده اند. یکی از این چالش‌ها، نحوه‌ی ایجاد و شکل‌دهی حکمرانی خوب است.

از زمان زایش و استقلال رشته‌ی مدیریت دولتی از رشته‌های با پیشینه‌ی طولانی‌تری چون حقوق و علوم سیاسی، نظریات مختلفی جهت نحوه‌ی اداره و مدیریت بخش دولتی و فراهم آوردن رفاه بیشتر برای شهروندان از سوی اندیشمندان ارائه شده است که در چارچوب پارادایم‌های زمان خود، به اظهارنظر و ارائه‌ی راه‌حل پرداخته‌اند. **پارادایم عبارت است از** "یک شیوه دیدن جهان" که میان گروهی از اندیشمندان که در یک جامعه علمی بسر می‌برند، دارای زبان مفهومی یکسانی بوده و نسبت به افراد بیرون از این جامعه که دارای یک حالت سیاسی دفاعی هستند، مشترک است. یکی از شناخته‌شده‌ترین این پارادایم‌ها، پارادایم " مدیریت دولتی سنتی "(PA) یا همان Public Administration است که بوروکراسی وبر جزء لاینفک آن به‌شمار می‌آید. این پارادایم یا جریان فکری تا اوایل دهه 1980، پارادایم مطرح در حوزه‌ی مدیریت بخش دولتی بود. اما با ظاهر شدن ابعاد منفی و نقاط ضعف آن، در همین سال‌ها در کشورهای **انگلیس و آمریکا**، پارادایم دیگری به نام مدیریت دولتی نوین، تولد خود را اعلام داشت و **"خصوصی سازی و پیمانکاری"** را شعار اصلی خود قرار داد. اما وعده وعیدهای این جریان فکری نیز در بسیاری از کشورها حتی در کشورهای مبدع آن، سرابی بیش نبود و بزودی مشخص شدند **این پارادایم** نیز قادر نیست خیر و رفاه مناسب و عادلانه‌ای برای شهروندان فراهم سازد. پس بشر مجدداً در جستجوی پارادایم‌های دیگری

برآمد. ظهور " خدمات عمومی نوین (New Public Services) " و حکمرانی خوب از جمله آن‌هاست. (البته اگر بتوان با توجه به تعریف پارادایم، آن‌ها را پارادایم نامید). در ادامه، با توجه به کمتر شناخته بودن مدیریت دولتی نوین، توضیح مختصری درباره‌ی آن ارائه می‌شود و سپس به مبحث اصلی خود یعنی حکمرانی خوب باز خواهیم گشت.

الگوواره یا پارادایم

الگوواره یا پارادایم، سرمشق و الگوی مسلط و چارچوب فکری و فرهنگی است که مجموعه‌ای از الگوها و نظریه‌ها را برای یک گروه یا یک جامعه شکل داده‌اند. هر گروه یا جامعه، «واقعیات» پیرامون خود را در چارچوب الگوواره‌ای که به آن عادت کرده تحلیل و توصیف می‌کند. الگوواره‌هایی که از زمان‌های قدیم موجود بوده‌اند از طریق آموزش محیط به افراد، برای فرد به صورت چارچوب‌هایی «بدیهی» در می‌آیند.

واژه‌ی **پارادایم** (Paradigm) نخست در سده‌ی پانزدهم و به معنی «الگو و مدل» مورد استفاده قرار گرفت. از سال ۱۹۶۰ کلمه پارادایم به الگوی تفکر در هر رشته علمی یا دیگر متون **شناخت‌شناختی** گفته می‌شود.

لغت‌نامه مریام- وبستر این واژه را چنین تعریف می‌کند: «یک چارچوب فلسفی و نظری از یک رشته یا مکتب علمی در کنار نظریه‌ها، قوانین، کلیات و تجربیات به دست آمده که قاعده‌مند شده‌اند». به طور کلی چارچوب نظری و فلسفی از هر نوع.

بر اساس ایده‌ی کوهن، پارادایم آن چیزی است که اعضای یک جامعه‌ی علمی با هم و هر کدام به تنهایی در آن سهیم هستند. مجموعه‌ای از مفروضات، مفاهیم، ارزش‌ها و تجربیات که

روشی را برای مشاهده واقعیت جامعه‌ای که در آن سهیم هستند (به ویژه در رشته‌های روشنفکرانه) ارائه می‌کند. بر اساس ایده‌ی کوهن، پارادایم اصطلاح فراگیری است که همه پذیرفته‌های کارگزاران یک رشته‌ی علمی را دربرمی‌گیرد و چارچوبی را فراهم می‌سازد که دانشمندان برای حل مسائل علمی در آن محدوده استدلال کنند. کوهن معتقد است پارادایم یک علم تا مدت‌های مدید تغییر نمی‌کند و دانشمندان در چارچوب مفهومی آن سرگرم کار خویش هستند. اما دیر یا زود بحرانی پیش می‌آید که پارادایم را درهم می‌شکند و نگرش علمی به وجود می‌آید که پس از مدتی پارادایم جدیدی به وجود می‌آورد و دوره‌ای جدید از علم آغاز می‌شود.

کوهن تئوری جاری را پارادایم نمی‌نامد، بلکه جهان‌بینی موجود را که آن نظریه در قالب آن شکل گرفته و همه کاربردهایی که از آن حاصل شده‌است را پارادایم می‌نامد.

الگوواره علمی

کوهن (۱۹۶۲) در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، الگوواره علمی را چنین تعریف می‌کند:

- آنچه که مشاهده شده و مورد موشکافی قرار می‌گیرد.
- نوع سؤالاتی که مورد پرسش قرار گرفته و ارتباط جواب‌ها با موضوع بررسی می‌شود.
- چگونگی ساختارمند کردن این سؤالات
- چگونگی تفسیر نتایج تحقیقات علمی

- چگونگی اجرا و هدایت مطالعه تجربی و تجهیزاتی که برای اجرای مطالعه تجربی موجود است.

کوهن در توضیح الگوواره علمی واژه «علوم نرمال» را به کار می‌گیرد. بر این اساس فعالیت‌های روتینی که چالش‌برانگیز نبوده و تلاشی در جهت آزمون مفروضات (انگاره‌های) علم ندارد و در چارچوب هر پارادایم به توسعه و تکمیل آن علم کمک می‌کند، علوم نرمال خوانده می‌شود.

کوهن این شکل از علم را به حل جورچین تشبیه کرده‌است. علمی که مفروضات را به چالش می‌کشد و در واقع از چارچوب قبلی خارج می‌شود، علم دگرشی (انقلابی) یا یک تغییر الگوواره) پارادایم شیفت است.

تغییر الگوواره

این واژه نیز اولین بار در سال ۱۹۶۲ توسط توماس کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، برای توصیف تغییر در مفروضات اساسی در دوره حکمرانی یک نظریه از علم به کار گرفته شد و پس از آن در بسیاری از حوزه‌های تجربیات انسانی مورد استفاده قرار گرفت. تغییر الگوواره، تغییر آرام در روش‌شناسی یا تجربه است و غالباً به تغییر اساسی‌ای در تفکر و برنامه اطلاق می‌گردد که سرانجام روش اجرای پروژه‌ها را تغییر می‌دهد.

بر اساس ایده‌ی کوهن یک انقلاب علمی زمانی شکل می‌گیرد که دانشمندان با منتقدانی مواجه می‌شوند که نمی‌توان به سؤالات آن‌ها در چارچوب پارادایم مورد پذیرش عموم پاسخ داد.

همیشه هر پارادایمی منتقدانی دارد که غالبا کنار زده شده یا نادیده گرفته شده‌اند. هنگامی که تعداد مخالفان به شکل معناداری افزایش یافت، رشته‌های علمی با نوعی از بحران روبرو می‌شود و در خلال دوره بحران، ایده‌های جدید (و بعضاً ایده‌هایی که قبلا ندیده گرفته می‌شدند) مورد توجه قرار می‌گیرند و سرانجام پارادایم جدیدی شکل می‌گیرد که پیروان خود را خواهد داشت و آنگاه نبرد بزرگ بین پیروان ایده جدید و قدیم روی می‌دهد. در این مواجهه طولانی انبوهی از اطلاعات تجربی و استدلالات علمی رد و بدل می‌شود.

کوهن رویارویی ایده ماکسول با اینشتین (درباره‌ی حرکت نور) را به عنوان شاهد ارائه می‌دهد. نهایتاً اینکه شواهد هر ایده توسط افراد الک می‌شود، البته گاهی مواقع زمان منجر به پیروزی یکی از ایده‌ها می‌گردد. کوهن در این مورد جمله‌ای را از ماکس پلانک نقل می‌کند «حقیقت جدید علمی با قانع شدن مخالفان و روشن کردن آنان غلبه نمی‌یابد، بلکه مخالفان سرانجام می‌میرند و نسل جدید نیز با ایده جدید پرورش می‌یابد» این اتفاق انقلاب علمی یا پارادایم شیفت است.

آنچه برای علم فیزیک در اواخر قرن نوزدهم اتفاق افتاد یک پارادایم شیفت بود. لردکلوین فیزیکدان مشهور آن زمان گفت «چیز جدید دیگری برای کشف کردن وجود ندارد و آنچه باقی مانده است تنها اندازه‌گیری دقیق و دقیق‌تر است». تنها پنج سال پس از آن، آلبرت انشتین مقاله‌ی معروف خود را در مورد نظریه نسبیت ارائه کرد که قوانین مکانیک نیوتونی (که بیش از سیصد سال برای توضیح حرکت و نیرو به کار می‌رفتند) را به چالش کشید.

کوهن بر این باور بود که تکامل تدریجی علم به سمت حقیقت نیست، بلکه دستخوش انقلاب‌های دوره‌ای است که او آن را «تغییر الگوواره» می‌نامد.

مهم‌ترین عامل فلج‌کننده تغییر الگوواره، ناتوانی ما در آگاهی از فراسوی الگوی تفکر جاری است. یک وجه مهم الگوواره کوهن این است که پارادایم‌ها مقایسه‌ناپذیرند. الگوواره جدیدی که جایگزین قبلی می‌شود، لزوماً بهتر از قبلی نیست، زیرا معیارهای مقایسه، به هر الگوواره بستگی دارد.

کوهن در مورد ساختار انقلاب‌های علمی می‌گوید «گذار موفقیت‌آمیز از یک پارادایم به دیگری به وسیله انقلاب الگوی معمول توسعه علوم در حال رشد است».

ویژگی علوم اجتماعی

کوهن معتقد بود به کار بردن واژه تغییر الگوواره در علوم اجتماعی صحیح نیست و اصولا به وسیله‌ی این واژه می‌توان علوم اجتماعی را از علوم طبیعی تشخیص داد. با توجه به کثرت آرا در مورد یک موضوع در علوم اجتماعی واحد و همچنین چند مفهومی بودن واژه‌ها، الگوواره‌ای وجود ندارد. متی‌دوگان جامعه‌شناس فرانسوی، در مقاله‌ای این موضوع را دنبال کرده و نمونه‌های زیادی از عدم وجود الگوواره در علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی ارائه داده است.

دولت چیست؟

مفهوم دولت (State) تا سده‌ی شانزدهم رواج سیاسی نیافته بود. نخستین کار برد آن در بحث علمی نیکولو ماکیاولی (1527_1469) نسبت داده می‌شود. برای یونانی‌ها این مفهوم شناخته شده نبود، آن‌ها به جای آن، واژه «پولیس» را به کار می‌بردند که می‌توان آن را «دولت ـ شهر» نامید. آثار شیست‌های فلسفی مانند پرودون (1865_ 1809) و کروپتکین (1921_1842) معتقد بودند دولت شر مطلق است. آن‌ها با بودن دولت مخالفت می‌کردند و آن را تجسم زور و سلطه می‌دانستند و می‌گفتند ممکن است دولت به کسی کمک کرده باشد، امّا به ندرت به سود مردم بوده است. بنابراین هر چه زودتر از بین برده شود، رنج و عذاب انسان کمتر خواهد بود.) توماس هابز در تعریف دولت می‌نویسد: ((دولت در مقام تعریف عبارتست از شخصی که جمع کثیری از آدمیان به موجب عهد و پیمان با یکدیگر خودشان را یک به یک مرجع اعتبار و جواز اعتبار و جواز اعمال او ساخته‌اند تا اینکه او بتواند تمامی قوا و امکانات همه‌ی آن‌ها را چنانکه خود مقتضی می‌بیند، برای حفظ آرامش و امنیت و حراست عمومی به کار ببرد.) بورگس، بلونشلی و وردرو ویلسون تعریف‌های بهتری دارند که عینی‌اند امّا به هیچ وجه کامل نیستند. به عقیده بورگس، دولت بخش خاصی از اجتماع نوع بشر است که به صورت واحدی سازمان یافته دیده می‌شود. از نظر بلونشلی، دولت را مردم سازمان یافته طبق قانون در داخل سرزمین معین تعریف می‌کند. به نظر می‌رسد این متفکران فراموش کرده‌اند که همه واحدهایی را که انسان از لحاظ سیاسی سازمان می‌دهد، حتی اگر در نواحی کاملاً معین بوده باشند، لزوماً دولت نیستند. واحدهای سیاسی در صورتی دولت به شمار می‌روند که از استقلال بهره‌مند باشند. در عصر استعمار سرزمین‌های غیر خودمختاری

وجود داشتند که مردم آن‌ها تحت حکومت‌های سازمان‌یافته در داخل مرزهای مشخص زندگی می‌کردند، امّا دولت نبودند، تعریف گارنر این نقش را ندارد، به عقیده‌ی او دولت اجتماع انسان‌های کم و بیش زیادی است که سرزمینی را در تصرف دائمی دارند، از کنترل خارجی مستقل یا به تقریب مستقل‌اند و حکومت سازمان یافته‌ای دارند که بیشتر ساکنان آن سرزمین به طور عادت از آن اطاعت می‌کنند، دال گفته است که به نظام سیاسی متشکل از ساکنان یک سرزمین و حکومت آن سرزمین، دولت گفته می‌شود.) دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است قدرت، منبع مورد استفاده دولت، حکومت مجموعه‌ی نهادهای لازم برای اجرای حاکمیت و اخذ تصمیم و سیاست، مجموعه‌ی اعمال دولت است. اقتدار دولت به عنوان حاکمیت در درون کشور منحصر به فرد و بی‌نظیر است، تقسیم حاکمیت به معنای تقسیم دولت خواهد بود.) دولت به مفهوم نهاد نهادها، گسترده‌ترین کلیّتی است که هم میدانگاه حقوق اساسی و هم موضوع مورد بررسی آن است. دولت، جامعه سیاسی سازمان‌یافته و نهادبندی‌شده‌ای است که از سایر جوامع متمایز بوده و شخصیت مشخص و متمایزی از عناصر ترکیبی خود دارد، سایر نهادهای سیاسی از آن ناشی شده‌اند و در قالب این مفهوم وسیع جای دارند. قواعد حقوقی، نهادهای مختلف به ویژه نهادهای سیاسی و همچنین رژیم‌ها (حکومت‌ها) همه و همه از عناصر ساختاری این جامعه‌ی سیاسی‌اند.) برای جمع‌بندی از همه‌ی تعریف‌های راجع به دولت باید گفت که روی هم رفته سه‌گونه تعریف از دولت وجود دارد: تعریف **حقوقی**، تعریف **فلسفی** و تعریف **سیاسی**. هر یک از اینها در فهم و درک مفهوم کامل دولت یاری‌رسان است. در تعریف حقوقی گفته می‌شود:

دولت آن واحدی است که ویژگی‌های زیر را دارد: (1): جمعیت (2): حکومت (3): سرزمین (4): حاکمیت (انحصار قدرت). تعریف‌هایی که در بالا به آن اشاره شد به همین ویژگی‌ها توجه داشتند. تعریف فلسفی دولت دارای یک هدف اصلی است، بدین صورت که ویژگی‌های ضروری و بسنده‌ی دولت کمال مطلوب، دولت خوب یا دولت کامل را توصیف می‌کند. از لحاظ فلسفی سه مکتب فکری وجود دارد: (1): دولت برای ایجاد هماهنگی میان اجزای گوناگون و ضروری جامعه وجود دارد، این نظر به فیلسوفانی مانند افلاطون، ارسطو، آباء کلیسا (آکوئیناس، اگوستین) و سیسرو تعلق دارد. (2): دولت در نتیجه یک (قرارداد اجتماعی) به وجود آمد، این نظر به فیلسوفانی مانند هابز، لاک و روسو تعلق دارد. (3): دولت در نتیجه مبارزه‌ی میان نیروهای متضاد اجتماعی پدیدار شده است، مارکس و پیروان او این نظر را ارائه کرده‌اند. در تعریف سیاسی گفته می‌شود که جامعه از صورت بندی‌های بسیار ساده تا بسیار پیچیده، بر پایه تغییرات در نظام تولید، رشد یافته است. هزاران سال گذشت تا اینکه انسان‌ها سرانجام از زندگی حیوانی در آمدند و جامعه انسانی پدیدار شد. هسته‌ی اصلی این سیر تکامل انسان‌ها، کار بوده است که سبب تولید می‌شود. هیچ جامعه‌ای وجود نداشته است که در آن تولید نباشد، زیرا انسان نیازهای اساسی دارد که بدون تولید کردن تأمین نمی‌شود در جریان این تولید، گروه‌ها و طبقات اجتماعی و اقتصادی پدیدار شدند، مارگس و انگلس عقیده داشتند، فطرت روابط تولید در جامعه‌های پیشرفته، مبارزه میان طبقات مختلف برای یافتن موضع مسلط در روند تولیدات و دولت محصول این مبارزه و نیز بیان آن است.)

واژه مدیریت دولتی نوین (NPM) اولین بار توسط **لوئیس گان و کریستوفر هود** در اواسط دهه 1980 مطرح شد. مدیریت دولتی نوین در رکود اقتصادی زاده شد. از آن زمان تاکنون، نقش مدیریت دولتی نوین در بخش دولتی تغییرات چشمگیری یافته است. رویکردهای ناپخته اتخاذ شده به سمت مدیریت دولتی نوین در اواخر دهه 1980و دهه 1990، **که بر** خصوصی‌سازی، بازارهای داخلی، مناقصه‌ی رقابتی، شاخص‌های عملکردی در سطح سازمان و تشویق عملکرد تأکید داشتند، خصوصاً در کشورهایی که این رویکردها را خیلی مشتاقانه و مصرانه استفاده می‌کردند- **نظیر** انگلستان و نیوزلند - بزودی از جریان اصلی خود خارج شدند. با اینحال مدیریت دولتی نوین، موفقیتهای چندی را در برخی کشورهای **انگلوساکسون** بدست آورد . در حال حاضر در بخشهای مختلف جهان اشکال مختلفی از مدیریت عملکرد، اقتصادهای ترکیبی و ساختارهای غیرمتمرکز مدیریتی دیده می‌شود و سبب بهبود تشکیلات دولت و سیستم‌های ارائه‌ی خدمات دولتی در این دسته از کشورها شده است. با این‌حال در همان زمان، نگرانی جدیدی درباره‌ی حکمرانی در جهان غرب شکل گرفت. در بخش خصوصی، این نگرانی برخاسته از تاراج محیط، فساد، سوءاستفاده از قدرت انحصاری و حقوق های بالای پرداختی به مدیران اجرایی و اعضای هیأت مدیره و در بخش دولتی، این نگرانی برخاسته از شناسایی و کشف فساد و فعالیت‌های غیراخلاقی بود. در واقع، دولت‌ها به این واقعیت تلخ آگاهی یافتند که آن‌ها در معرض از دست دادن همان اندک **مشروعیت** باقی مانده خود هستند، زیرا شهروندان، بطور چشمگیری **اعتماد** خود را نسبت به دولت در مفهوم عام و مقامات دولتی در مفهوم خاص از دست داده بودند.

تعریف حکمرانی

حکمرانی را می‌توان **"نفوذ هدایت شده در فرایندهای اجتماعی"** تعریف کرد که مکانیسم‌های مختلفی در آن درگیر هستند، برخی از این مکانیسم‌ها بسیار پیچیده‌اند و فقط از بازیگران بخش دولتی سرچشمه نمی‌گیرند. **پس جای تعجب** نیست که واژه‌ی حکمرانی تبدیل به یک شعار در سالیان اخیر شده و در محیط‌های مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است.

ارائه‌ی تعریفی از حکمرانی، چالشی، ظریف و پیچیده است. به‌نظر می‌رسد اگر بخواهیم با مفهوم حکمرانی بخوبی آشنا شویم باید بفهمیم که حکمرانی، چیست. **حکمرانی مشابه دولت نیست.** حکمرانی موضوعی است درباره‌ی نحوه‌ی تعامل دولت‌ها و سایر سازمان‌های اجتماعی با یکدیگر، نحوه‌ی ارتباط اینها با شهروندان و نحوه‌ی اتخاذ تصمیمات در جهانی پیچیده. حکمرانی فرایندی است که از آن طریق جوامع یا سازمان‌ها تصمیمات مهم خود را اتخاذ و مشخص می‌کنند چه کسانی در این فرایند درگیر شوند و چگونه وظیفه‌ی خود را به انجام برسانند. سیستم حکمرانی، چارچوبی است که فرایند متکی بر آن است. **بدین معنی** که مجموعه‌ای از توافقات، رویه‌ها، قراردادها و سیاست‌ها مشخص می‌کنند که قدرت در دست چه کسی باشد، تصمیمات چگونه اتخاذ کردند و وظایف چگونه انجام و ادا می‌شود.

مفهوم حکمرانی را می‌توان در سطوح مختلفی چون سطح **جهانی، ملی، سازمانی** و جوامع محلی مورد استفاده قرار داد. **چهار بخش اصلی جامعه که** می توانند هر یک به نوبه‌ی خود در انجام امور، انجام وظیفه کنند، عبارتند از: کسب و کار، مؤسسات جامعه مدنی(شامل سازمان‌های داوطلب و بخش غیرانتفاعی)، دولت و رسانه. این بخش‌ها با یکدیگر تداخل

دارند. اندازه‌ی هر یک از این بخش‌ها ممکن است در کشورهای مختلف، متفاوت باشد. مثلاً در کشوری ممکن است **بخش نظامی** و یا یک **حزب سیاسی**، بخش اعظم قضا را اشغال کرده باشد. در این شرایط نقش دولت **کم‌رنگتر** خواهد بود. در بسیاری از کشورها، **قدرت** در سطح مرزهای این بخش‌ها توزیع می‌شود. در بعضی کشورها اندازه‌ی **بخش‌خصوصی** در حال گسترش بوده و برخی از وظایف دولت به کسب و کارهای خصوصی سپرده شده است.

بسیاری از صاحبنظران حکمرانی معتقدند که **این واژه مرتبط با اتخاذ تصمیماتی درباره‌ی جهت و هدایت است.** یکی از تعارف ارائه شده در خصوص حکمرانی آن‌را بدین صورت تعریف می‌کند: حکمرانی، **هنر** هدایت جوامع و سازمان‌هاست. اینکه واژه‌ی **هدایت** کردن واژه مناسبی هست یا نه، پاسخ مناسبی وجود ندارد. اما این نکته مشخص است که حکمرانی شامل تعاملات بین ساختارها، فرایندها و سنت‌هایی می‌شود که نحوه‌ی اعمال قدرت، نحوه‌ی اتخاذ تصمیمات و نحوه‌ی اظهارنظر شهروندان و سایر ذی‌نفعان را مشخص می‌کند. اساساً حکمرانی درباره‌ی قدرت، روابط و پاسخگویی است؛ چه کسی صاحب نفوذ است، چه کسی تصمیم می‌گیرد و تصمیم‌گیران چگونه پاسخگو باقی می‌مانند.

لوئیس‌فرچه دیدگاهی درباره‌ی حکمرانی دولتی ارائه کرده و معتقد است که حکمرانی فرایندی است که از آن طریق مؤسسات، کسب و کارها و گروه‌های شهروندی، علائق خود را بیان می‌کنند، درباره‌ی حقوق و تعهدات خود را اعمال نظر کرده و تفاوت‌های خود را تعدیل می‌کنند.

یکی دیگر از تعاریف حکمرانی عبارت است از: وضع فرایندها، ساختارها و مقررات رسمی و غیررسمی که به تعریف روش‌هایی می‌پردازند که بدان وسیله افراد و سازمان‌ها می‌توانند بر تصمیماتی که بر رفاه و کیفیت زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارند، اعمال قدرت کنند. همانگونه که از این تعریف برمی‌آید، حکمرانی خوب، به چیزی بیشتر از دولت خوب نیازمند است. **سایر بازیگران** نیز نظیر کسب و کارها و رسانه، در بهبود و کیفیت زندگی و رفاه کلی گروه‌های مختلف ذی‌نفعان تأثیرگذارند. در واقع، حکمرانی بطور کلی شامل شش گروه از ذی‌نفعان می‌شود که عبارتند از: شهروندان، سازمان‌های داوطلب، کسب وکار، رسانه، سطوح بالاتر دولت و پارلمان بعلاوه سطوح بین‌المللی و مقامات دولتی.

حکمرانی متوجه نحوه‌ی اعمال قدرت بین بخش‌های مختلف جامعه با منافع مختلف است، به‌گونه‌ای که آزادی‌های مرسوم فراهم شود، تجارت رونق گیرد و فرهنگ و هنرهای مختلف امکان رشد پیدا کنند.

پس، حکمرانی به خودی خود مهم است، زیرا شرایط لازم- برای انجام کارهایی که مردم ارزش فوق‌العاده‌ای برای آن‌ها قائلند فراهم می‌کند، نظیر آزادی فردی (آزادی‌های اجتماعی، مذهبی، کسب و کارها، و...)، حکمرانی قانون و... . در عین حال، حکمرانی کوره‌راهی است برای نیل به پیامدها و شرایط دلخواه. حکمرانی خوب را می‌توان به‌عنوان مدلی از حکمرانی تعریف کرد که منجر به نتایج اقتصادی و اجتماعی دلخواه شهروندان می‌شود. ساختارها و روابط نهادی، نه فقط در درون دولت، بلکه بین دولت‌ها و سایر بخش‌های جامعه، می‌توانند تأثیری تعیین‌کننده روی پیامدها و نتایج داشته باشند. بعلاوه، هر چند که دولت، تأثیر مهمی

روی بسیاری از مسائل مورد توجه جامعه دارد، با این‌حال، دولت تنها یکی از عوامل تأ ثیرگذار است.

دلایل توجه به حکمرانی

دولت‌ها در آغاز قرن 21، با چالش‌های جدیدی مواجه شده‌اند. از جمله:

1) در عصر جهانی شدن، دولت‌ها باید واکنش فعالانه‌ای به فرصت‌های مثبت اقتصادی و واکنش‌های تدافعی نسبت به فشارهای منفی اقتصادی از خود نشان دهند.
2) بروز تغییرات جمعیتی در اکثر کشورها، بر دولت‌ها به‌عنوان کارفرما و فراهم کنند؟ خدمات تأثیر گذاشته است. جمعیت اکثر کشورها، مسن‌تر شده است و این جمعیت مسن، خواهان خدمات اجتماعی بیشتری است. همچنین، سازمان‌های دولتی باید برای استخدام افراد ماهر و با انگیزه با سازمان‌های غیرانتفاعی و کارفرمایان خصوصی رقابت کند. خصوصاً اینکه سطح دستمزدها در بخش دولتی نسبت به بخش خصوصی پایین‌تر است. پس، سازمان‌های دولتی باید مشوق‌های غیرپولی دیگری برای استخدام و حفظ کارکنان با عملکرد بالا شناسایی کنند و این چالشی بزرگ برای آن‌ها خواهد بود.
3) بخش دولتی با انتظارات جدید شهروندان تحصیل کرده روبرو خواهد بود. بدین معنی که شهروندان، انتظار دریافت خدمات با کیفیت بالاتری را خواهند داشت. بنابراین دولت‌ها باید قابلیت‌هایی برای شهروندان و ذی‌نفعان فراهم آورند تا آن‌ها بتوانند در موضوعات عمومی مشارکت فعالتری داشته باشند.

4) و نهایتاً، انتظارات پرسنل سازمان‌ها تغییر کرده است و پاسخگویی به این انتظارات، شرایط جدیدی را می‌طلبد.

پاسخگویی به این چالش‌ها نیازمند برخورداری از حکمرانی صحیح در سطح کلان جامعه است.

تفاوت حاکمیت دولت با حکمرانی خوب

حکمرانی واژه‌ای است که از اوایل دهه 1990 رایج شد و معمولاً مشابه با دولت و به جای آن مورد استفاده قرار گرفته است. فرهنگ فشرده آکسفورد دولت را به‌عنوان مجموعه‌ای از نهادهای تشکیل شده از افراد که، یک اداره و یا وزارتخانه را هدایت و اداره می‌کنند، تعریف می‌کند. این فرهنگ همچنین دولت را به‌عنوان عمل "روش حکومت کردن" تعریف می‌کند. این فرهنگ تعریف بسیار مشابهی برای حکمرانی ارائه می‌دهد که عبارت است از: "عمل، روش، حقیقت و یا وظیفه‌ی حکومت کردن، نفوذ و کنترل". همانگونه که مشاهده می‌شود، **این دو واژه بسیار گمراه کننده و مبهم‌اند.**

اما این ابهام در کاربرد این‌دو واژه، پیامدهای نامناسبی را به‌همراه خواهد داشت. نتیجه آن خواهد بود که مسائل مربوط به خط‌مشی، بی چون و چرا تبدیل به یک مسئله دولتی می‌شود. پیامد منطقی این موضوع، چنین خواهد بود که مسئولیت رسیدگی به این مسئله ضرورتاً بر دوش دولت قرار می‌گیرد و راه‌های دیگر برای پرداختن به مسئله و یا بخش‌های دیگر جامعه که باید در پرداختن به مسئله از خود ابتکاراتی بروز دهند، مد نظر قرار نخواهند گرفت **پس،** یکی دانستن دولت با حکمرانی، روش‌های شناسایی مسئله را محدود خواهد کرد و باعث

گمراه شدن فرد در شناسایی استراتژی‌های مختلفی می‌شوند که برای برطرف کردن مشکل، در دسترس و مناسب خواهند بود. بطور خلاصه، وجود ابهام در واژه‌شناسی مرتبط با حکمرانی می‌تواند پیامدهای اجرایی مهمی در پی داشته باشد. این امر ممکن است بر تعریف مسئله و نحوه‌ی تجزیه و تحلیل خطمشی رفع آن تأثیر بگذارد.

زمانی‌که دولت در نظرشهروندان به‌عنوان نهادی مستقل مطرح می‌شود (به جای اینکه یک فرایند باشد)، نیاز به حکمرانی به‌عنوان مفهومی جدای از دولت خود را آشکار می‌نماید. **گفته می‌شود** که در **آتن** باستان که به‌عنوان مهد دموکراسی شناخته شده است، شهروندان در بازار شهر همدیگر را ملاقات می‌کردند تا به مسائل مورد توجه جامعه و نحوه‌ی رفع آن بپردازند. در چنین شرایطی، دولت فرایندی بود برای پرداختن به مسائل و رفع آن. **با این‌حال**، امروزه دولت **بندرت** به‌عنوان **یک فرایند** تعریف می‌شود، بلکه بعنوان **یک نهاد** و یا مجموعه‌ای از نهادها نگریسته می‌شود و تنها **یکی از چندین بازیگر** اصلی در اجتماع است. زمانی‌که دولت قادر به انجام کاری نباشد، سایر عاملان و بازیگران، ممکن است وارد عمل شوند و آن کار را انجام می‌دهند. مثلاً شهروندان با یکدیگر تصمیم بگیرند تا شهر خود را تمیز کنند.

مشارکت‌هایی که مردم از آن سود می‌برند می‌تواند شهروندان، مقامات دولتی و کسب و کارها را با یکدیگر **هماهنگ** کند، تا به برخی مسائل عمومی بپردازند و آن‌ها را بر طرف کنند. امروز، دولت‌ها اشکال مختلف مشارکت را تجربه می‌کنند که در آن، سیاستمداران یا دولتمردان، با سایر بخش‌های جامعه، قدرت را به اشتراک می‌گذارند. این اشکال مختلف

مشارکت به دلایل مختلف شکل می‌گیرند. جامعه به این نکته پی برده است که هر گروه، سهم و نقش خاصی در برطرف ساختن یک مسئله پیچیده دارد و یا اینکه، دولت‌ها تمایل دارند به سرمایه کسب و کارها، دسترسی یابند. عمومیت یافتن چنین روابطی، این سؤال را پیش آورده است که: چه کسی باید در چه کاری مشارکت داده و درگیر شود؟ به عنوان مثال: برخی این سؤال را مطرح می‌کنند که دولت تا چه اندازه باید با حوزه‌های مختلف در زمینه‌هایی که نفع عمومی مطرح است مثل آموزش و پرورش و یا بهداشت، مشارکت کند؟

پروفسوردونالدکتل در کتاب خود باعنوان تغییر حکمرانی (Transformations of governance) مباحثی را در خصوص **تمایز بین دولت و حکمرانی** ارائه می‌دهد. دولت یک فراساختار نهادی (Institutional superstructure) است که جامعه برای تبدیل سیاست‌ها به خط‌مشی‌ها و قانون مورد استفاده قرار می‌دهد. حکمرانی، پیامد (**نتیجه**) تعامل دولت، خدمات عمومی و شهروندان از طریق فرایند سیاسی، توسعه‌ی خط‌مشی، طراحی برنامه و ارائه‌ی خدمت است.

دولت‌ها، نهادهای خاصی هستند که در حکمرانی مشارکت دارند. دولت‌هایی که **نماینده‌ی** مردمند، در جستجوی حمایت شهروندان هستند. با این‌حال، این دولت‌ها نیازمند مشارکت فعال کارکنان خود هستند. **حکمرانی**، نتیجه سیاست‌ها، خط‌مشی‌ها و برنامه‌هاست. در اصل، مفهوم حکمرانی را می‌توان برای اشکال مختلف **اقدامات اشتراکی** مورد استفاده قرار داد. حکمرانی متوجه ابعاد استراتژیک‌تر هدایت است، یعنی اتخاذ تصمیمات کلان‌تر در خصوص نحوه‌ی هدایت و نقش‌ها. **به‌عبارت دیگر**، حکمرانی فقط متوجه این سوال نیست که" به کجا

برویم" بلکه در پی پاسخگویی به این سؤالات نیز هست: چه کسی باید در تصمیم‌گیری دخیل باشد؟ و با چه ظرفیتی؟

مفهوم حکمرانی در چهارسطح زیر مطرح است:

1- حکمرانی در فضای جهانی، که با مسائل فراتر از حوزه دولت‌های ملی سروکار دارد.

2- حکمرانی در فضای ملی، یعنی درون یک کشور. این سطح خود دارای سطوح زیر است: سطح ملی، استانی، شهری و محلی.

3- حکمرانی در فضای سازمان یا حکمرانی سازمانی. این سطح شامل فعالیت‌های مختلف سازمان‌ها می‌شود که معمولاً باید در برابر هیأت مدیره پاسخگو باشد. برخی از این سازمان‌ها خصوصی‌اند (نظیر شرکت‌های تجاری خصوصی) و برخی دیگر دولتی نظیر (بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، شرکت‌های دولتی و...).

4- حکمرانی در فضای جوامع محلی، که این سطح شامل فعالیت‌هایی در سطح محلی می‌شود.

اصول پنج‌گانه حکمرانی خوب

تعریف اصول حکمرانی خوب، بسیار مشکل است. برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP, 1997) مجموعه‌ای از اصول را تشریح کرده است که با کمی اختلاف، تقریباً در سطح جهانی پذیرفته شده است. باید توجه داشت که این اصول غالباً با یکدیگر تداخل دارند و در بعضی مواقع، با یکدیگر در تضاد هستند. بکارگیری این اصول، بسیار مشکل بوده و کلیه‌ی آن‌ها متوجه نتایج حاصل از قدرت نیستند، بلکه به نحوه‌ی اعمال قدرت نیز توجه دارند.

ساختمان حکمرانی بخش دولتی

سازمان می‌تواند بر اساس مشاوره‌ی کارآمد با ذی‌نفعان درونی و بیرونی، در اختیار داشتن اطلاعات مناسب و پشتیبانی از تصمیم، تشکیلاتی به وجود آورد که او را قادر به برنامه‌ریزی و ارائه‌ی ستاده‌ها و نتایج مورد نیاز پاسخگویی درونی و بیرونی سازد. با این‌حال، این عوامل، عواملی پویا هستند که می توانند بسیار تحت‌تأثیر ابعاد انسانی، رفتار و ارزش‌ها قرار گیرند. اجرا، حفظ و تقویت این عوامل، این شانس را افزایش می‌دهد که سازمان از اعتماد ذی‌نفعان، ارباب رجوع، پرسنل و مدیریت خود برخوردار شده و مشخص شود که سازمان تصمیماتی سالم، آگاهانه و مسئولانه اتخاذ می‌کند که منجر به اقدامات مناسب و کارآمد می‌شود. استفاده از تشکیلات عملیاتی حکمرانی بهتر، سازگاری و عملکرد سازمان را تضمین نمی‌کند، اما این عاملی حیاتی است که شانس و احتمال موفقیت در هر دو زمینه را افزایش می‌دهد. بر عکس، به احتمال خیلی زیاد، سازمانی که توجه کمی به مسائل حکمرانی مبذول می‌دارد، نهایتاً با شکست‌هایی جدی از لحاظ برآوردن حداقل الزامات قانونی و یا انتظارات عملکرد و یا هر دو مواجه خواهد شد. روابطی که بین عناصر مختلف حکمرانی خوب برقرار می‌شوند بسیار مهمند. رهبری، اصول اخلاقی و یک فرهنگ عملکردی، چارچوب را بعنوان یک کل، حمایت کرده و آنرا حفظ می‌کند. بدون آن‌ها، زیر بنایی وجود نخواهد داشت که ساختمان بر آن اساس استوار شود.

- رابطه با ذی‌نفعان: بسیاری از سازمان‌های بخش دولتی، ذی‌نفعان مختلفی دارند که منافع آن‌ها بسیار متنوع بوده و حتی گاهی با یکدیگر در تضاد و تعارض است.

پس، مدیریت ذی‌نفعان یکی از ابعاد کلیدی مدیریت ریسک برای سازمان‌های دولتی است. معمولاً نمی‌توان از کلیه‌ی تعارضات جلوگیری کرد. آن دسته از ذی‌نفعانی که بیشترین منافع را در اختیار سازمان قرار می‌دهند، همان افرادی هستند که بیشترین نفع را از نتایج سازمان می‌برند. همچنین، باید درجه، ماهیت و گستردگی این تعارضات بالقوه را مدنظر قرار داد، طرفین درگیر را نسبت به این تعارضات آگاه نمود و برای کاهش احتمال بروز این تعارضات، قراردادهایی بین طرفین وضع کرد.

- مدیریت ریسک: مدیریت ریسک فرایند شناسایی، تجزیه و تحلیل، نظارت و اعلام ریسک ها را برقرار می‌کند. این ریسک‌ها، ممکن است سازمان را از نیل به اهداف خود باز دارد و یا اینکه فرصت کسب منافع بیشتر را پیش روی سازمان قرار دهد. مدیریت ریسک، کنترل و انعطاف‌پذیری سازمانی را فراهم می‌آورد. مدیریت ریسک، غالباً با نگاهی از بیرون، نقش سازمان را مورد بررسی قرار می‌دهد و آنرا تقویت می‌کند. از این طریق، توجه به مشتریان و ارباب رجوع افزایش می‌یابد و تأکید بیشتری بر نتایج مبذول می شود و بر اولویت‌های منافع و ارزیابی عملکرد به‌عنوان بخشی از تصمیم‌گیری مدیریت تمرکز می‌شود. برای اینکه فرایند مدیریت ریسک کارآمد باشد باید دقیق، ساختارمند و سیستماتیک باشد. مدیریت ریسک کارآمد نیازمند سازمانی است که از فرهنگ ارزیابی ریسک برخوردار باشد.

- پاسخگویی بیرونی: سازمان‌های موفق دولتی در امر پاسخگویی، معمولاً الزام به پاسخگویی را جزء اولین مراحل برنامه‌ریزی، توسعه‌ی خط‌مشی و تصمیم‌گیری خود قرار می‌دهند. امنیت بیرونی عاملی اساسی برای سازمان است تا بتواند خود را بعنوان بخشی از دولت ابقا کند. نیل به پاسخگویی و سازگاری، یکی از معیارهای موفقیت سازمان‌های دولتی است. مراجع متعددی در محیط بیرون سازمان‌های دولتی وجود دارند که این سازمان‌ها باید نسبت به آن‌ها پاسخگو باشند. یکی از مهمترین این مراجع، مجلس‌ها هستند.
- پاسخگویی درونی: تشکیلات پاسخگویی درونی باید ارتباط نزدیکی با تشکیلات پاسخگویی بیرونی داشته باشند. برای نیل به کارآمدی، تشکیلات درونی باید بر اساس انتظارات و استانداردهای گسترده‌تر، بنا شوند. اولین وظیفه‌ی تشکیلات پاسخگویی درونی، تضمین وضوح نقش‌ها و ارتباطات مربوط به تصمیمات و اقدامات است. اینکه این تشکیلات، درونی هستند، بدین معنی نیست که آن‌ها ضرورتاً باید محرمانه باقی بمانند و برای افراد و سازمان‌های بیرون از سازمان ناشناخته باشند.
- برنامه‌ریزی و نظارت بر عملکرد: حکمرانی فقط درباره‌ی سازگاری و برآورده ساختن الزامات رسمی پاسخگویی نیست. حکمرانی فراتر از این‌هاست و بدنبال حصول اطمینان از این نکته است که سازمان نهایت تلاش خود را بعمل آورده است. تا به خط‌مشی و اهداف عملیاتی خود دست یابد.

اطلاعات و پشتیبانی از تصمیم:

در یک محیط عملیاتی بسیار پیچیده و چند بُعدی، سازمان‌های دولتی باید اطلاعات خود را به روش‌هایی پیشرفته‌تر مدیریت کنند. این شامل، حفظ مناسب اسناد، فایل‌ها و سایر اسناد حاوی اطلاعات مختلف می‌شود.

بررسی و ارزیابی تشکیلات حکمرانی:

بررسی و ارزیابی عملکرد سازمان و فعالیت‌های آن، بخشی مهم از وظایف هیأت مدیره و کمیته‌های مختلف سازمان است. در زمان‌های مختلف، اعضای هیأت مدیره و کمیته‌های آن‌ها باید جهت ارزیابی تشکیلات کلان حکمرانی و همچنین عملکرد و نقش‌های خود، سرمایه‌گذاری کنند. این امر می‌تواند به فرایند یادگیری کمک کند، منجر به بهبود شود و به سازمان امکان رویارویی موفقیت‌آمیز با چالش‌های جدید را بدهد.

ارزیابی تشکیلات حکمرانی می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. در انجام ارزیابی، باید نکات زیر را مدنظر قرار داد.

- زمان‌بندی: تشکیلات حکمرانی باید بطور مداوم و مشروح هر سال یا هر دو سال یکبار مورد بررسی قرار گیرند. همچنین، در هر زمان که عاملی مهم بروز کند که بر پاسخگویی سازمان یا تشکیلات مدیریت تأثیر می‌گذارد باید تشکیلات حکمرانی مورد بازبینی قرار گیرند.
- بررسی بیرونی در برابر بررسی درونی: انجام بررسی درونی که از آن طریق مدیر ارشد سازمان ساختارهای حکمرانی سازمان و عملکرد خود را مورد بازبینی قرار

می‌دهد، کافی به‌نظر می‌رسد. با این حال، هر از چندگاهی باید بررسی‌های بیرونی نیز انجام گیرد. این بررسی می تواند اطلاعاتی را برای انجام سیرهای مختلف در طول زمان فراهم سازد.

- قلمرو : بررسی حکمرانی می‌تواند گسترده باشد و تمام بخش‌های سازمان را دربرگیرد و یا اینکه محدود به سطح خاصی شود. با این حال، در هر صورت باید پیروی (نظیر توجه به الزامات قانونی و استاندارد های عام ساختار) و مسائل عملکردی (نظیر کیفیت تصمیم‌گیری، برگزاری جلسات و اثربخشی ابلاغ تصمیمات) مد نظر قرار گیرد.
- حرکت از مدیریت نوین دولتی به سمت حکمرانی، مسائل مورد نظر حکمرانی و مدیریت دولتی نوین را نشان می‌دهد. جهت نیل به حکمرانی خوب باید مسائل مورد نظر این رویکرد رامورد توجه قرار داد. این جدول در این خصوص کمک شایانی می‌کند.

نتیجه گیری

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که حکمرانی، تجویزی نیست. با این حال، برخی اشکال حکمرانی، بدون شک بهتر از سایر اشکال است. در مورد عوامل و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی حکمرانی خوب، اختلاف نظر زیادی وجود ندارد. با این حال، استفاده عملی از ویژگی‌های حکمرانی خوب، اختلاف نظرهایی را به‌وجود می‌آورد، زیرا این ویژگی‌ها با یکدیگر در تعارض هستند و تأکید بیش از حد بر یک ویژگی، ممکن است منجر به بروز نتایج ناخواسته

شود. مشارکت عمومی، اصلی جذاب است، اما افراط در آن منجر به خط‌مشی‌گذاری گروهی و اتخاذ تصمیمات توسط افرادی می‌شود که از دانش کمی برخوردار بوده و التزام به پاسخگویی ندارند. همچنین، وجود رسانه‌های مستقل و مهار نشده، ممکن است توجیه‌ناپذیر جلوه کند. میزان تأکید بر ابعاد مختلف حکمرانی سالم در شرایط مختلف، متفاوت است، زیرا جوامع برای پیامدها و نتایج مختلف ارزش‌های متفاوتی قائلند. بعنوان مثال: فرهنگ‌های سودجوی غربی، برای کارآیی اهمیت بیشتری قائلند. در مقابل، برخی فرهنگ‌ها برای حقوق افراد اهمیت زیادی قائلند و برخی دیگر بر تعهدات گروهی تأکید می‌ورزند. برخی جوامع، هدف اول خود را رشد اقتصادی می‌دانند و برخی دیگر برای تنوع و غنای فرهنگی ارزش قائلند و. ...

تعیین عوامل تشکیل دهنده "حکمرانی خوب "منجر به بحث و مناقشه روی هنجارهای فرهنگی و ارزشی و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی دلخواه می‌شود. این نیز خود منجر به بروز سؤالاتی چون نقش دولت، نحوه‌ی ارتباط دولت‌ها با شهروندان، روابط بین شاخه‌های قانونگذار، اجرایی و قضایی دولت و نقش بخش‌های مختلف می‌شود.

یکی دیگر از سؤالات مرتبط با مفهوم "حکمرانی خوب" این است که چه موقع رویکردهای مختلف نسبت به حکمرانی با مراحل مختلف توسعه سازگاری و تناسب دارند. آنچه که تحت برخی از شرایط تاریخی دلخواه بنظر می‌رسد، ممکن است تحت شرایطی دیگر، دلخواه نباشد. به‌عنوان مثال: بسیاری از منتقدان، سنگاپور را به‌عنوان جامعه‌ای سرکوب‌گر و برخوردار از کنترل زیاد دولتی، تصور می‌کنند. با این حال، توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی سنگاپور در30

سال گذشته موجب پیشی‌گرفتن این کشور از بسیاری از کشورهای در حال توسعه ثروتمند شده است. نخست‌وزیر این کشور، بخش اعظم موفقیت اقتصادی و ثبات اجتماعی سنگاپور را به سیاست‌های حکمرانی نسبت می‌دهد.

بحث درباره‌ی حکمرانی خوب، سؤالاتی درباره‌ی ابزارها و اهداف به وجود می‌آورد. بعنوان مثال: آیا دموکراسی یک ابزار است یا یک هدف.

با این حال، همه چیز نسبی نیست. برخی هنجارها و ارزش‌های جهانی وجود دارند که بین فرهنگ‌های مختلف کاربرد دارند. مثلاً سازمان‌ملل‌متحد سیستمی حاوی ویژگی‌های حکمرانی خوب را منتشر کرده است که شامل بسیاری از هنجارهای مطرح شده نظیر مشارکت، حکمرانی قانون، شفافیت، پاسخگویی، کارآیی و اثربخشی است. درک و شناخت عمیق مفهوم حکمرانی خوب، می‌تواند معیارهای ارزشمندی را فراهم کند که به دولت‌ها و جوامع کمک کند تا درک بهتری از رابطه بین اشکال مختلف نهادی و راه‌های فراهم آوردن سلامت اجتماعی- اقتصادی برای شهروندان به‌دست آورند. درک بهتر حکمرانی خوب می‌تواند یک نقشه‌ی راه یا مبنایی برای قضاوت در خصوص فرایندهای آتی اصلاحات نهادی و تکامل در بخش دولتی فراهم کند. این می‌تواند جایگزینی مناسب برای کاهش اندازه‌ی مؤسسات عمومی باشد که در سالیان اخیر، بعنوان "اصلاحات" از آن یاد شده است.

مقایسه نظام جمهوری اسلامی با سایر نظام‌های سیاسی موجود در جهان

روش‌های اجرایی نظام‌های سکولار و دینی، در پاره‌ای از موارد متفاوت است. تفاوت در اهداف و کار ویژه‌ها، در گزینش شیوه‌ها مؤثر است؛ به عبارت دیگر در نظام های بی‌اعتنا به

دین، انگاره «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری«Instrumental Reason» آخرین مرجع تصمیم‌گیری است. اما در حکومت دینی، استفاده از روش‌های معارض با کرامت الهی و ارزش‌های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست. بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

تفاوت در خاستگاه قانون

در نظام‌های غیر دینی خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته‌ها، هوس‌ها و گرایش‌های آدمیان – اعم از خواسته‌های فرد، گروه و حزب حاکم و یا خواسته‌ها و تمایلات عمومی نیست. اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون «خداوند» است و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی او جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع، سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانونگذاری در چنین نظامی، کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است.

تفاوت در مبانی مشروعیت

هر یک از نظام‌های سیاسی مبتنی بر یکی از منابع رایج مشروعیت (وراثت، قهر و غلبه، قرارداد اجتماعی و...) است؛ اما مبنای مشروعیت ولایت فقیه نصب الهی است. که بر این اساس تنها شایسته‌ترین فرد از نظر علمی، اخلاقی و توانمندی‌های مدیریتی واجد صلاحیت رهبری و اداره جامعه می‌باشد.

تفاوت در زمامداران و کارگزاران

در نظام‌های لائیک و سکولار معمولاً شرایطی برای رهبری اجتماعی، تعیین نشده و اگر شرایطی در کار باشد، عمدتاً بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی نیست. اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که مهم ترین آن، صلاحیت علمی و اخلاقی است. حد اعلای این شرایط عصمت و مرتبه نازل‌تر آن ولایت فقیه است.

ولایت فقیه و حکومت های استبداد

در بررسی این موضوع ابتدا ویژگی‌های حکومت استبدادی را مطرح و آن‌ها را با ویژگی‌های حکومت ولایی فقیه در قانون اساسی، مقایسه می‌نمائیم :

حکومت های استبدادی«Despotism / Absolutism» با همه‌ی تنوعی که دارند، در ویژگی‌های زیر مشترک‌اند:

1. شخص یا طبقه‌ای خاص، بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می‌کند.
2. دامنه‌ی قدرتِ حکومت، فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی‌کند.
3. ساز و کاری برای کنترل حکومت – نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه‌های خاص نظارتی وجود ندارد.

اما در نظام ولایت فقیه هیچ یک از این ویژگی‌ها وجود ندارد. با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌توان آن را تبیین کرد؛

یکم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع 98/2٪ مردم به تصویب رسید. در ادامه نیز هرگونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی‌فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند. همچنین آنان در مجاری قانونگذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری نقش دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، نه تنها در هیچ یک از حکومت‌های استبدادی وجود ندارد؛ بلکه در مردمی ترین نظام‌ها، چنین دخالت و مشارکت گسترده مردم مشاهده نمی‌شود.

دوم. دامنه‌ی قدرت ولی فقیه در قانون اساسی، به دو شکل محدود است که به کلی با قدرت در حکومت های استبدادی متفاوت می‌شود:

1. در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه‌ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد»؛ یعنی، قوانین اسلام اولین محدودکننده‌ی قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق‌تر تعیین کننده‌ی اختیارات او است.

2. ولی‌فقیه در برابر قانون اساسی تعهد داده است. و علاوه بر تعهدالهی خود به اجرای احکام اسلام، با پذیرش منصب ولایت در مجرای قانون اساسی، نسبت به قانون اساسی متعهد است. و از آنجا که این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می‌شود و تخلف او از قانون اساسی، باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می‌گردد. پس اختیارات ولی‌فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است. این محدودیت در نظام های استبدادی وجود ندارد.

بنابراین مطلقه بودن ولایت‌فقیه، به معنای بی‌قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست؛ بلکه بدین معنا است که اختیارات او، محدود به حوزه‌ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آنچه را که یک حکومت با آن درگیر است، دربرمی‌گیرد. اما اعمال قدرت در هر حوزه، باید بر اساس موازین اسلام و قانون باشد.

سوم. حکومت ولایی فقیه از سه جهت نظارت می‌شود؛ که در نظام‌های استبدادی وجود ندارد:

1. نظارت درونی؛ ولی‌فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاهت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می‌کند. «فقاهت» او را از اتکا به غیرقانون الهی باز می‌دارد؛ «عدالت» او را از اعمال خواسته‌های شخصی و نفسانی باز می‌دارد و «درایت» او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می‌کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت‌فقیه است؛ یعنی، اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد، واقعاً ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط در جمهوری اسلامی ایران – چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن مجلس خبرگان است.

2. نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان؛ مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه‌ی انتخاب رهبری – که دارای شرایط سه‌گانه مذکور است وظیفه‌ی نظارت بر استمرار این شرایط و نظارت بر چگونگی اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد.

3. نظارت مردم بر رهبری؛ در جمهوری اسلامی مردم از دو طریق اعمال نظارت می‌کنند:

الف. با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند. ب. آزادی بیان – که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می‌کند نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می‌دهد. هرگاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد؛ می‌تواند این وظیفه را به صورت مستقیم در توجه دادن ولی‌فقیه به خواست مردم و به صورت غیرمستقیم در جهت‌دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به خوبی انجام دهد. *این سه نوع نظارت در حکومت‌های استبدادی وجود ندارد.*

مقایسه‌ی نظام ولی‌فقیه با سایر نظام‌ها

نظام ولایت‌فقیه نظامی کاملاً مترقی است که ضمن داشتن امتیازات فراوان، از ابعاد گوناگون با نظام‌های سیاسی رایج جهان متفاوت است. نوشتار حاضر به مقایسه این نظام با نظام‌های سکولار، استبدادی، فاشیسم، توتالیتر، اریستوکراسی و دموکراسی می‌پردازد:

1-تفاوت ولایت فقیه با نظام‌های سکولار:

حکومت دینی و نظام ولایت فقیه از چند جهت با نظام های سکولار«secular»، لائیک «laic» و بی‌اعتنا به دین تفاوت دارد. پاره‌ای از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

یک. تفاوت در اهداف: رژیم‌های سکولار و مادیگرا اساسی‌ترین هدفشان تأمین نیازمندی‌های دنیایی است و هدفی فراتر از آن در نظر ندارند. اما نظام دینی، خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مدنظر دارد.

دو. تفاوت در کار ویژه‌های دولت: وظایف و کارویژه نظام‌های غیردینی، حداکثر تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه‌ی مادی است. در مقابل حکومت دینی، وظایف بیشتری بر عهده دارد؛ یعنی، علاوه بر لزوم ارائه‌ی خدمات بالا، باید به برنامه‌ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوا همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناناپذیر رهبری کند. به عبارت دیگر حکومت غیردینی، صرفاً نقش اداره‌ی جامعه را برعهده دارد؛ ولی حکومت دینی و ولایی افزون بر آن، نقش تربیت معنوی و دینی را عهده دار است.

سه. تفاوت در روش‌ها: روش‌های اجرایی نظام‌های سکولار و دینی، در پاره‌ای از موارد متفاوت است. تفاوت در اهداف و کارویژه‌ها، در گزینش شیوه‌ها مؤثر است؛ به عبارت دیگر در نظام‌های بی‌اعتنا به دین، انگاره «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری «Instrumental Reason» آخرین مرجع تصمیم‌گیری است. اما در حکومت دینی، استفاده از روش‌های معارض با کرامت الهی و ارزش‌های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست. بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل فرا ابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

چهار. تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام‌های غیردینی خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته‌ها، هوس‌ها و گرایش‌های آدمیان – اعم از خواسته‌های فرد، گروه و حزب حاکم و یا خواسته‌ها و تمایلات عمومی نیست. اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون «خداوند» است و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی او جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی

مورد قبول شارع، سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانونگذاری در چنین نظامی، کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی‌های زمان است.

پنجم. تفاوت در مبانی مشروعیت: هر یک از نظام‌های سیاسی مبتنی بر یکی از منابع رایج مشروعیت (وراثت، قهر و غلبه، قرارداد اجتماعی و...) است؛ اما مبنای مشروعیت ولایت‌فقیه نصب الهی است. که بر این اساس تنها شایسته‌ترین فرد از نظر علمی، اخلاقی و توانمندی‌های مدیریتی واجد صلاحیت رهبری و اداره جامعه می‌باشد.

ششم. تفاوت در زمامداران و کارگزاران: در نظام‌های لائیک و سکولار معمولاً شرایطی برای رهبری اجتماعی، تعیین نشده و اگر شرایطی در کار باشد، عمدتاً بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی نیست. اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که مهم‌ترین آن، صلاحیت علمی و اخلاقی است. حد اعلای این شرایط عصمت و مرتبه نازل‌تر آن ولایت فقیه است.

2-ولایت‌فقیه و حکومت‌های استبدادی

در بررسی این موضوع ابتدا ویژگی‌های حکومت استبدادی را مطرح و آن‌ها را با ویژگی‌های حکومت ولایی فقیه در قانون اساسی، مقایسه می‌نمائیم :

حکومت های استبدادی«Despotism / Absolutism» با همه تنوعی که دارند، در ویژگی‌های زیر مشترک‌اند:

1.شخص یا طبقه‌ای خاص، بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می‌کند.

2. دامنه‌ی قدرتِ حکومت، فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی‌کند.

3. ساز و کاری برای کنترل حکومت – نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه‌های خاص نظارتی وجود ندارد.

اما در نظام ولایت فقیه هیچ یک از این ویژگی‌ها وجود ندارد. با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌توان آن را تبیین کرد؛

یکم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع 98/2٪ مردم به تصویب رسید. در ادامه نیز هر گونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند. همچنین آنان در مجاری قانونگذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری نقش دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، نه تنها در هیچ یک از حکومت‌های استبدادی وجود ندارد؛ بلکه در مردمی‌ترین نظام‌ها، چنین دخالت و مشارکت گسترده مردم مشاهده نمی‌شود.

دوم. دامنه‌ی قدرت ولی‌فقیه در قانون اساسی، به دو شکل محدود است که به کلی با قدرت در حکومت‌های استبدادی متفاوت می‌شود:

1. در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه‌ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد»؛ یعنی، قوانین اسلام اولین محدودکننده قدرت ولی‌فقیه و یا به تعبیر دقیق‌تر تعیین‌کننده‌ی اختیارات او است.

2. . ولی‌فقیه در برابر قانون اساسی تعهد داده است. و علاوه بر تعهدالهی خود به اجرای احکام اسلام، با پذیرش منصب ولایت در مجرای قانون اساسی، نسبت به قانون اساسی متعهد است. و از آنجا که این تعهد، لازم (نه جایز) و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای او محسوب می‌شود و تخلف او از قانون اساسی، باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می‌گردد. پس اختیارات ولی‌فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است. این محدودیت در نظام‌های استبدادی وجود ندارد.

بنابراین مطلقه بودن ولایت فقیه، به معنای بی‌قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست؛ بلکه بدین معنا است که اختیارات او، محدود به حوزه ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آنچه را که یک حکومت با آن درگیر است، دربرمی‌گیرد. اما اعمال قدرت در هر حوزه، باید بر اساس موازین اسلام و قانون باشد.

سوم. حکومت ولایی فقیه از سه جهت نظارت می‌شود؛ که در نظام‌های استبدادی وجود ندارد:

1. نظارت درونی؛ ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاهت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می کند. «فقاهت» او را از اتکا به غیرقانون الهی باز می دارد؛ «عدالت» او را از اعمال خواسته‌های شخصی و نفسانی باز می دارد و «درایت» او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می‌کند.

این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است؛ یعنی، اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد، واقعاً ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط در جمهوری اسلامی ایران – چه در حدوث ولایت و چه در بقای آن مجلس خبرگان است.

3. نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان؛ مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری – که دارای شرایط سه‌گانه مذکور است وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط و نظارت بر چگونگی اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد.

3. نظارت مردم بر رهبری؛ در جمهوری اسلامی مردم از دو طریق اعمال نظارت می‌کنند: الف. با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند. ب. آزادی بیان – که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می‌کند نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می‌دهد. هرگاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد؛ می‌تواند این وظیفه را به صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم و به صورت غیرمستقیم در جهت‌دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به خوبی انجام دهد. این سه نوع نظارت در حکومت های استبدادی وجود ندارد.

3. ولایت‌فقیه و فاشیسم

فاشیسم «Fascism» نام نهضت یا حرکتی است که نخستین‌بار به وسیله موسولینی، دیکتاتور ایتالیا، در سال‌های 1922 تا 1943 در آن کشور به وجود آمد و جریان‌های مشابهی (مانند

نازیسم در آلمان و فالانژیسم در اسپانیا) به دنبال آن در همین خط سیر فکری شکل گرفت. فاشیسم از کلمه «Fasces» گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم‌های فرمانروایان قدیم رومی نقش می‌بست و نماد قدرت آن‌ها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد؛ یک روش حکومت است که بر سه اصل «حکومت فردی قدرت»، «حاکمیت دولت» و «ناسیونالیسم اقراطی» استوار است. در حکومت‌های فاشیستی، فردی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، مافوق قانون است. در این حکومت‌ها سازمان دولت، با تکیه بر قدرت نظامی و گروه‌های فشار سیاسی و وسایل تبلیغاتی – که در اختیار دولت است، آزادی های فردی را محدود می‌سازد و هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می‌کند.

ویژگی‌های فاشیسم عبارت است از:

- عدم اعتماد به عقل؛
- انکار اصل اساسی مساوات بشری؛
- نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت؛
- سیستم تک‌حزبی و حکومت عده‌ای نخبه و قدرت نامحدود؛
- نژادپرستی و ناسیونالیسم اقراطی؛
- ضدیت با حقوق و نظام بین‌المللی؛
- تقدیس رهبر تا حد ممکن؛
- مخالفت با دموکراسی، لیبرالیسم و سوسیالیسم؛

- اعتقاد شدید به قهرمان‌پرستی (هیروئیسم) و رزم‌جویی (میلیتاریسم).

در مقایسه حاکمیت اسلامی با فاشیسم، شاید از این جهت که فاشیسم هم قائل به تقدس رهبری و مردمی بودن رهبر است، شباهتی به نظر آید. اما آنچه شالوده فاشیسم بوده و در ویژگی‌های فوق تبلور یافته است، هرگز در نظام اسلامی راه ندارد؛ چرا که مبنای تقدس به تنهایی مشابهت را نمی‌رساند. به علاوه ولی‌فقیه همیشه در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصلحت جامعه‌ی اسلامی، عمل می‌کند و هیچ‌گونه نظرات شخصی ناشی از جاه‌طلبی، احساس غرور و قدرت و... در او راه ندارد. در حکومت اسلامی، یکی از منابع استنباط احکام اسلامی «عقل» است. از طرف دیگر همه مردم، حتی ولی‌فقیه، به صورت مساوی در برابر قانون مسئول‌اند و هیچ قوم و ملتی بر سایر اقوام، امتیاز و برتری ندارد و تنها ملاک امتیاز «تقوا» است. اخلاق و رعایت اصول انسانی و ارزش‌های الهی، جایگاه ویژه‌ای در برخورد با سایر ملت‌ها و حتی طبیعت دارد. بنا بر توضیحات داده شده مشخص می‌شود که اطلاق اصطلاح «فاشیسم» توسط برخی به حکومت دینی، نوعی شارلاتانیسم تبلیغاتی دشمنان نظام اسلامی در جهت مشوه جلوه دادن چهره حکومت دینی است. این امر به نوبه خود نشان دهنده شکست آنان در مقابله تئوریکی، و اندیشه ای و شکست در صحنه‌های عملی است.

4. ولایت فقیه و نظام‌های توتالیتر

یکم. تعریف توتالیتر: توتالیتر «Totalitaire» از واژه‌ی فرانسوی «توتال» به معنای جامع و کامل گرفته شده است و به آن دسته از رژیم‌های استبدادی گفته می‌شود که کلیه‌ی شئون

جامعه را – از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب، فرهنگ و هنر تحت کنترل و نظارت خود دارند و در جهت ایدئولوژی سیاسی خویش، هدایت می‌کنند. از این نوع رژیم‌ها در تاریخ معاصر، می‌توان حکومت‌های فاشیستی هیتلر و موسولینی و نظام‌های حاکم بر کشورهای کمونیستی را نام برد.

دوم. ویژگی‌های نظام توتالیتر: ویژگی‌های نظام توتالیتر را می‌توان چنین برشمرد :

1. نظارت دولت بر کلیه‌ی شئون فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی؛
2. . قدرت در دست اعضای حزب واحدی است که همه افراد از آن تبعیت می‌کنند؛
3. . حذف همه‌ی اشکال نظارت مردم بر حاکمان؛
4. . توسل به زور و خشونت برای سرکوب مخالفان؛
5. . اعمال قدرت نامحدود و عدم مانعیت هیچ چیز در مقابل آن (از قبیل قانون، احترام به آزادی فرد
6. . تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت.

سوم. تفاوت ولایت‌فقیه با نظام توتالیتر:آنچه احتمال دارد، وجه شباهت نظام اسلامی و شکل حکومت توتالیتر محسوب گردد، بند اول است. در حالی که: اولاً، همه نظام‌های سیاسی با تفاوت‌های چشمگیری که دارند، در مواردی مشابهت هم دارند و تشابه در یک وجه، با یکسانی متفاوت است. ثانیاً، اسلام در مسائل اجتماعی – بر خلاف دولت‌های توتالیتر و یا لیبرال نه دولت را موظف می‌کند که همه نیازمندی‌های جامعه، حتی نیازهای غیرضروری را در انحصار خود درآورد و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز

می‌دارد؛ بلکه سطح دخالت دولت، متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می‌آید و بایستگی دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می‌سازد.

در نگرش اسلام، اصل بر آن است که نیازمندی‌های جامعه، داوطلبانه از سوی خود مردم تأمین شود. اما از آنجا که سود پرستی و افزون طلبی افراد و گروه هایی، منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران می‌شود؛ دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راه‌کارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلّفات اتخاذ کند.

این راهی متعادل است؛ بدان جهت که در عمل ثابت شده که شیوه‌ی متمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت‌های اجتماعی به دولت، به دلایل فراوانی ناصحیح و غیر کارآمد است. مشکل نخست گسترش بخش دولتی، هزینه و بودجه سنگینی است که بر دولت تحمیل می گردد و برای جامعه مشکل آفرین است.

از طرف دیگر اسلام در پی آن است که در بدو امر، انسان ها را تشویق کند با انتخاب و اختیار خود – و نه از طریق زور و فشار – به خودسازی و انجام دادن کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می‌یابد که از راه انتخاب و اراده آزاد سرچشمه بگیرد. اما اگر الزام و اجبار موجب انجام کاری شد، آن تأثیر معنوی و مطلوب، در روح انسان حاصل نخواهد شد و هدف نهایی تحقق نخواهد یافت؛ مگر اینکه مصلحت اجتماعی، اجبار و الزام را ایجاب کند. در این صورت چاره‌ای جز اعمال دخالت دولت نیست.[5] و نکته‌ی آخر این که اسلام دولت حداکثری– مشخصه اساسی رژیم های توتالیتر– را توصیه نمی‌کند ؛ زیرا در این رژیم ها همه چیز در دست دولت است و کمترین آزادی به مردم داده می‌شود. از سوی

دیگر، دولت حداقلی نیز که بیشترین آزادی از آن افراد است و کمترین دخالت برای دولت، مطلوب جامعه دینی نیست؛ بلکه اسلام جامعه ای متعادل را توصیه می‌کند که دخالت دولت، زمینه‌ساز آزادی افزون‌تر و پالایش شده می‌باشد و آزادی آن مناسب شأن انسانی است.

5. نظام ولایت فقیه و نظام‌های اریستوکراسی

یکم. تعریف اریستوکراسی:واژه آریستوکراسی «Aristocracy» از ریشه یونانی «Aristos» به معنی «بهترین» گرفته شده است. معنای اصلی این کلمه، حکومت سرامدان است که برتری ایشان براساس وراثت و شرف خونی است و بنابراین می‌توان آن را «نژادسالاری» یا«مهانسالاری» (حکومت نژادگان و اشراف) ترجمه کرد. در فلسفه‌ی سیاسی یونان «آریستوکراسی» به معنای حکومت کسانی است که به کمال انسانی از همه نزدیکترند. از دیدگاه ارسطو: «حکومتی که صلاح مردم را در نظر داشته باشد...اگر به دست گروهی از مردم اعمال شود، آریستوکراسی خوانده می‌شود، شاید به این دلیل که بهترین مردمان«Aristoi» در آن حکومت می‌کنند و یا شاید به این دلیل که هدف آن تأمین بهترین چیزها «Ariston» برای مملکت و اعضایش است. دراصطلاح، حکومتی را آریستوکرات می‌خوانند که قدرت دولت در آن مطلق و در دست طبقه‌ای ممتاز باشد و آن طبقه، حاکمیت را از راه وراثت و امتیازهای طبقه‌ای در دست گرفته باشد و دیگر طبقات را در آن راه نباشد. نوع کامل این گونه نظام سیاسی را در ایران پیش از اسلام و اروپای قرون وسطی می‌یابیم. در فلسفه‌ی سیاسی چین باستان، بویژه در فلسفه‌ی کنفسیوس، نیز توجه خاص به نوعی بهانسالاری، یعنی حکومت با فضیلت‌ترین مردم، به عنوان بهترین نوع حکومت دیده

می‌شود.[3] بنابراین آریستوکراسی شکلی از حکومت است که حاکمیت در دست طبقه‌ای ممتاز از اشراف و نجباست که خود را متکی به نژاد، خون و اصل و نسب برتر دانسته و در تعین مقامات عمومی و تدوین سیاست‌ها نقش دارند. در این نوع حکومت طبقات دیگر مردم حق رسیدن به مقامات حکومتی را ندارند و فقط طبقه و نژاد و خانواده خاص از چنین حقی برخوردارند.

دوم. تفاوت نظام ولایت‌فقیه با نظام آریستوکراسی:

1. یکی از مهمترین اصول زیر بنایی اندیشه سیاسی اسلام و نظام ولایت‌فقیه، اصل «مساوات و برابری» است، که به عنوان نخستین پایه نظام اجتماعی اسلام محسوب می گردد.از این دیدگاه همه انسان ها در اساس برابرند و هیچ کس و هیچ گروهی بر دیگران امتیازی ندارد مگر به تعهد وتقوا. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم؛ ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را گروه‌های مختلف و قبائل گوناگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به تحقیق گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شماست». چنین نگرشی از یک سو هرگونه تبعیض مبتنی بر قومیت، قبیله، گروه، رنگ، نژاد، ثروت، قدرت و... که در نظام‌های غیرتوحیدی اعم از استبدادی و آریستوکراسی وجود دارد را از از میان می‌برد. و بدین‌وسیله ناهنجاری‌های گوناگون و شکاف‌های اجتماعی معلول این امور را بر طرف می‌سازد و موجب وحدت، همدلی، اتحاد، و تقویت انگیزه‌ها می‌شود. و از سوی دیگر زمینه‌ی رقابت و مسابقه در کسب فضایل و پاکی‌ها را فراهم می‌سازد؛ و چون تقوا فقط به امور فردی

مربوط نیست بلکه هر ساحت و زمینه‌ای اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، عملی و...، تقوای مناسب خود را طلبد می‌کند، قوی‌ترین و بهترین ضامن اجرایی برای اصلاح، مراقبت و پیشرفت فردی و اجتماعی در اسلام محسوب می‌شود.

2. در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با الهام از آموزه‌های اسلامی، همه مسئولین با آحاد ملت در مقابل برابرند و در این زمینه از هیچ نوع امتیاز خاصی برخوردار نیستند؛ براساس اصل نوزدهم قانون اساسی: «مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سسب امتیاز نخواهد بود.» و در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی نیز آمده است: «...رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

3. شرایطی که در نظام ولایت‌فقیه برای ولی فقیه، قوای سه‌گانه و... ، در نظر گرفته شده است به هیچ وجه اختصاص به طبقه یا گروهی خاص با امتیازاتی ویژه از نظر وراثتی، نژاد و اصل و نسب و...نیست، بلکه هر فردی از اقشار و طبقات مختلف جامعه می‌تواند با تلاش و کوشش حائز شرایط قانونی شده و خود را برای تصدی مسئولیت‌های مختلف نظام در عرصه‌ی رهبری، قانونگذاری، قضاوت و اجرا و خدمت به جامعه اسلامی، آماده سازد.

6. ولایت‌فقیه و دموکراسی

در بررسی نسبت دموکراسی با ولایت فقیه، متفکران اسلامی با توجه به تعریفی که از دموکراسی ارائه کرده‌اند، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. از این رو ابتدا به صورت مختصر به تعریف دموکراسی و مهمترین دسته‌بندی‌های آن می‌پردازیم:

یکم – تعریف دموکراسی: واژه دموکراسی «democracy» از ریشه‌ی یونانی «Demokratia» گرفته شده است؛ که خود از دو واژه «Demos» به معنای مردم و «Kratein» به معنای حکومت کردن، ترکیب شده است. از این رو دموکراسی یعنی «حکومت مردمی». و در فارسی لفظ «مردم سالاری» در برابر آن به کار می‌رود. ازدیدگاه برخی اندیشمندان دموکراسی مفهومی نسبی است، از همین روی نمی‌توان حکومتی را به شکل کامل دموکراتیک یا غیردموکراتیک خواند. مهمترین مبانی فکری دموکراسی عبارت است از:

1. اصل رضایت عامه؛ 2. برابری مدنی؛ 3. خومختاری فرد؛ 4. تفکیک قوا؛ 5. قدرتمندی جامعه مدنی؛ 6. قانون و قانونگرایی؛ 7. مدارا؛ 8. شهروندی؛ 9. مشرو عیت مردمی؛ 10؛ حقوق بشر.

حکومت دموکراتیک بر اساس این مبانی فکری دارای اصول و ویژگی‌هایی چند است: حقوق مدنی، اصل نمایندگی، حکومت جمهوری، تفکیک قوا، نظارت قوا بر یکدیگر، پارلمانتاریسم (با ساختار خاص خود)، مسئولیت‌پذیری حکام و مقامات سیاسی، تشکیل دولت و نیز تصمیم‌گیری بر اساس اصول مردم‌سالارانه.

در یک جمع‌بندی، دموکراسی در حوزه‌ی خاص سیاسی، اشاره می‌کند به«فرصت شهروندان کشور برای مشارکت آزادانه در تصمیمات سیاسی» و در مقام فلسفه‌ی سیاسی، مردم را در

تمشیت امور خود و نظارت بر حکومت ذی‌حق و توانا می‌داند و حاکمیت و دولت برخاسته از اراده‌ی عمومی می‌شمارد. هرچند «کارل پوپر» از نظریه‌پردازان دموکراسی، حاکمیت اراده‌ی عمومی را در دموکراسی منکر است و آن را یک مغالطه می‌داند. به عقیده‌ی او دموکراسی تنها یک سازوکار از نظام سیاسی است که بوسیله آن می‌توان حکومت‌های نامطلوب و دیکتاتور را از مسند قدرت به زیر کشید. پس در این نگاه دموکراسی‌ها حاکمیت عامه نیستند؛ بلکه نهادهایی هستند که خود را از خطر دیکتاتوری‌ها حفظ می‌کنند؛ و عامه‌ی مردم از همین رهگذر در سرنوشت سیاسی خود دخالت و نفوذ دارند.

از بررسی مجموع مطالب گسترده‌ای که پیرامون دموکراسی وجود دارد این واقعیت نمایان می‌شود که این اصطلاح همچون بسیاری از مفاهیم، در علوم اجتماعی، تعریفی جامع و مانع ندارد و تعاریف زیاد و معانی متفاوتی از آن ارائه شده است. به طور کلی می‌توان یکی از این تعاریف را در دو دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف – برخی از تعاریف، دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزش‌های خاص استوار است که مهمترین شاخص های آن عبارتند از:

1. نسبی‌گرائی: یکی از ویژگی‌های دموکراسی این است که به حقایقی ثابت و مطلق، به ویژه در امر قانونگذاری ایمان ندارد. در چنین نظامی قوانین ناشی از خواست انسان‌ها و محصول عقل ابزاری است و ارتباطی به ماوراء طبیعت و وحی ندارد. نسبی‌گرائی در دو عرصه‌ی تنوع و چندگانگی عقاید، و تکثر سیاسی نمود پیدا می‌کند.

2.مشروعیت مردمی: در دموکراسی مشروعیت حکومت و قوانین مبتنی برخواست و رضایت مردم است و مردم قدرت و مشروعیت را به دستگاه حکومتی و رئیس حکومت می‌بخشند و فقط قدرتی که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم به فرد واگذار شود مشروعیت دارد و دیگر مسیرهای انتقال قدرت رسمیت ندارد.

ب – گروه دیگر، رویکردها و تعاریفی است که دموکراسی را تنها مشابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می‌دانند. دموکراسی به عنوان روش، در پی به حداقل رساندن خطاهای مدیریت جامعه و به حداکثر رساندن مشارکت مردم و کاهش دادن نقش افراد، به عنوان فرد، در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است.

دوم – دموکراسی و ولایت‌فقیه: ولایت‌فقیه و به طور کلی اسلام با دموکراسی به معنای اول (دموکراسی به معنای ارزشی) سازگاری نداشته و به هیچ وجه قابل جمع نیست. مهمترین محورهای تفاوت میان این دو عبارتند از:

1. در نظام ولایت‌فقیه نسبی‌گرائی معرفتی و عدم اعتقاد به حقایق ثابت و مطلق، پذیرفته نیست زیرا از دیدگاه اسلامی همواره حقایق، اصول و ارزش‌های ثابت و غیرمتغیری وجود دارند که از سوی خداوند متعال به وسیله وحی برای هدایت جامعه انسانی فرستاده شده‌اند. اسلام به استناد آیات قرآن و ادله متعدد عقلی و نقلی خود را تنها دین درست بر حق می‌داند. آیات زیر صراحتاً با مبانی ارزشی دموکراسی تناقض دارد: «ماذا بعد الحق الا الضلال؛ بعد از حق، جز گمراهی چیست؟» و «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه؛ و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد.». در اسلام حقایق ثابت و ازلی فراوان وجود

دارد که به عناصر ثابت و منطبق با فطرت بشری بازگشت می‌کنند. با این وجود به تناسب زمان و مکان احکام متغیر در چارچوب احکام و قواعد ثابت نیز وجود دارد. از سوی دیگر از دیدگاه اسلامی، پلورالیسم و تکثرگرائی سیاسی بدون تقید و پای‌بندی به ارزش‌ها و مبانی اسلامی نیز که برای دستیابی به قدرت اصول اخلاق و هنجارهای جامعه را زیر پا بگذارد، کاملاً مطرود است.

2. در نظام ولایت‌فقیه، مشیت و اراده‌ی الهی و نصب و تعیین او، خاستگاه مشروعیت و قانونی بودن حکومت و رهبری است و این کاملاً با مبانی ارزشی دموکراسی که رأی مردم را پایه و اساس مشروعیت و قانونی بودن دستگاه حکومت و رهبری می‌داند در تضاد است.

3. در نظام اسلامی، نصب و عزل رهبری فقط به دست خداست و آن کسی را که خداوند به عنوان رهبر جامعه برگزیده است (چه بی واسطه و چه با واسطه) مردم حق عزل او را ندارند، بلکه اطاعت از او بر مردم واجب و مخالفت با وی بر آنان حرام است. اما در نظام دموکراسی (ارزشی) نصب و عزل رهبری جامعه، به دست مردم یا نمایندگان آنان است.

4. از دیدگاه دموکراسی (ارزشی) که بر مبنای سکولاریسم و جدایی دین از سیاست استوار است، هر قانونی را که مردم وضع کنند معتبر و لازم‌الاجرا است و باید از سوی همگان محترم شناخته شود هر چند بر امر نامشروعی توافق شده باشد و این قطعاً با اسلام و نظام ولایت‌فقیه سازگار نیست، زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریع مختص به خداست. «ان الحکم الا لله؛ حاکمیت فقط از آن خداست». فقط خداوند متعال است که همه‌ی مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسان‌ها باید در

مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی چون و چرا باشند. زیرا عبودیت خداوند، عالی‌ترین درجه‌ی کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می‌نماید. بنابراین دموکراسی و مردم‌سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارند، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم.

اما اگر دموکراسی را به معنای روش بگیریم که مردم در چارچوب احکام‌الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین چیزی قطعاً با اسلام و نظام ولایت‌فقیه سازگار است، زیرا در نظام اسلامی، رأی مردم و نظر نخبگان، در برنامه‌ریزی و انتخاب ساختار و سازمان و روش اجرای احکام دینی می‌تواند آشکارا نقش بیافریند. مضاف بر اینکه احکام شریعت دارای حوزه‌های مسکوت و دارای «منطقه‌الفراغ» است که از قضا این عرصه‌ها و منطقه‌ها کم هم نیستند که در آن‌ها نیز میزان، رأی ملت و نمایندگان ملت است. پس به طور کلی هم در حوزه برنامه‌ریزی و شیوه‌های اجرای احکام دینی و هم در حوزه‌های مسکوت و هم در انتخاب افراد و گروه‌ها و سلیقه‌ها و... جای کاملاً وسیعی برای قانونگذاری و مشورت و رقابت مردمی وجود دارد.

به این ترتیب اراده‌ی مردم و نمایندگان در محدوده‌ی شرع مقدس، معتبر خواهد بود و این امر بدیع و بی‌سابقه‌ای در نظام‌های سیاسی نیست، چنانکه لیبرالیسم، دموکراسی را مشروط و مقید به آموزه‌ها و ارزش‌های خود می‌خواهد. آموزه‌های فراوانی نیز در منابع و متون اولیه‌ی اسلامی بر عنصر عقل، مشورت، برابری در برابر قانون، عدالت اجتماعی، توضیح و پاسخگوئی

والیان و حاکمان به مردم و نظارت بر قدرت سیاسی و امر به معروف و نهی از منکر و... تأکید دارند که مؤید مطالب فوق است.

جمع‌بندی:

یکم. جامعه‌ی اسلامی نیازمند حکومت است و مدیریت جامعه‌ی اسلامی در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها افزون بر توانایی‌های مدیریتی به اسلام شناسی و فقه‌شناسی نیازمند است.

دوم. ولایت‌فقیه به‌عنوان یک رکن اساسی در حوزه‌ی سیاست اسلامی نظام رهبری حکومت اسلامی در زمان غیبت امام معصوم(ع) را ترسیم می‌نماید.

سوم. معنای ولایت در ولایت فقیه «سرپرستی، حکومت و زمامداری امور جامعه» است.

چهارم. از دیدگاه آموزه‌های اسلامی و اصول قانون اساسی شرایط ولی‌فقیه عبارتند از:

1. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛
2. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛
3. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

پنجم. مشروعیت به معنای قانونی بودن و حقانیت حاکم ناشی از عوامل مختلف است از قبیل: قهر و غلبه، قرارداد اجتماعی، مشروعیت الهی پادشاهان، سنت‌ها و وراثت، و... است. اما مشروعیت در اسلام و نظام ولایت‌فقیه با مشروعیت‌های رایج بشری متفاوت بوده و تنها ناشی از اذن و نصب الهی است.

ششم. علاوه بر مشروعیت، نظام ولایت‌فقیه در مسائل مهمی نظیر: اهداف، کارویژه‌های دولت، روش‌ها، خاستگاه قانونی، شرایط زمامداران و کارگزاران، کنترل و نظارت‌پذیری و... با تمامی نظام‌های بشری از استبدادی، توتالیتر و فاشیسم تا آریستوکراسی تفاوت‌های اساسی دارد.

هفتم. دموکراسی دارای تعاریف و گونه‌های متعددی است، نظام ولایت فقیه با دموکراسی ارزشی که مبتنی بر سکولاریسم، نسبیت‌گرایی معرفتی و مشروعیت مردمی است، قابل جمع نیست. اما دموکراسی به معنای روش قطعاً با اسلام و نظام ولایت‌فقیه سازگار است؛ و رأی مردم و نظر نخبگان، در برنامه‌ریزی و انتخاب ساختار، سازمان و مسئولین اجرایی و نمایندگان و روش اجرای احکام دینی می‌تواند آشکارا نقش بیافرینند.

نظام اداری کشورهای جهان سوم

گروه اول: کشورهای توسعه یافته با نظام سرمایه‌داری که تقریباً نوزده درصد جمعیت جهان و بیست‌وسه درصد مساحت جهان را به خود اختصاص داده‌اند و همگی از توسعه‌ی صنعتی و تکنولوژی قابل توجهی برخوردارند.

گروه دوم: کشورهای سوسیالیستی‌اند که بطور کلی سی‌وسه درصد جمعیت و بیست‌وشش درصد مساحت جهان را دارند و اقتصاد آن‌ها بطور برنامه‌ای و متمرکز اداره می‌شود.

گروه سوم: شامل کشورهای در حال توسعه (جهان سوم) که طبق این تقسیم‌بندی چهل‌وهشت درصد جمعیت جهان و پنجاه و یک درصد مساحت را در اختیار دارند.

کشورهای جهان سوم ضمن تفاوت‌های بسیاری که با یکدیگر دارند از جهاتی آنچنان شبیه یکدیگرند که می‌توان آن‌ها را در یک گروه یا دسته تحت مطالعه و بررسی قرار داد. یکی از جنبه‌های مشترک بین کشورهای جهان سوم خصوصیات نظام اداری حاکم بر این جوامع و مشکلات ناشی از آن‌هاست. خصوصیات مذکور به گونه‌ای مشابه‌اند که این کشورها را به نحو بارزی از دیگر کشورها متمایز می‌سازد. در اینجا سعی بر آن است ویژگی‌های نظام اداری جهان سوم، عوارض و تنگناهای ناشی از آن‌ها توصیف شوند. کشورهایی که در اینجا بطور نمونه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند عبارتند از: مصر، هند، نیجریه، برمه، اندونزی می‌باشند که اساس نقاط تشابهی که از مطالعه بین نظام‌های اداری کشورهای مذکور حاصل شد **خصوصیات 9 گانه‌ای** به عنوان ویژگی‌های نظام اداری جهان سوم بدست آمده است که به ترتیب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

1- تقلیدی بودن ساختارهای سازمانی، تشکیلاتی و مدیریت:

یکی از خصوصیات نظام اداری جهان سوم تقلیدی بودن ساختارهای اداری آن است که موجب مشکلات بسیاری است. الگوی اولیه سازمان‌ها در کشورهای مذکور تقلیدی از کشورهای پیشرفته صنعتی بوده و خود دارای ساختاری اصیل برای سازمان‌ها و مدیریت جامعه نیستند. همه‌ی این کشورها حتی آن‌هایی که تحت سلطه و استعمار نبوده‌اند تلاش کرده‌اند تا به نوعی ساختارهای بیگانه را در نظام اداری خود بکار گیرند. کشورهای مذکور

با ساختاری عاریتی به استقبال توسعه رفته‌اند و اینگونه اندیشیده‌اند که اگر غرب توانسته است با چنین الگویی پیشرفت نماید، آنان نیز به مدد این ساختار شاهد رشد و توسعه خواهند. کشورهای تحت‌سلطه استعمارگران نیز پس از استقلال در ایجاد یک ساختار اصیل برای خویشتن نکوشیدند و همان ساختارهای قبلی را بدون هیچگونه تغییری بنیادین بکار گرفتند. آنان حتی رفتاری الگوبرداری شده از کارمندان خارجی را پیشه خود ساختند.آن‌ها در رفتارها، برخوردها و ارتباطشان درست همانگونه عمل می‌کردند که خارجیان در زمان استعمار عمل می‌نمودند. اگرچه کشورهایی که تحت استعمار انگلیس، آمریکا و فرانسه قرار داشتند با ساختارهای پیشرفته‌تر اداری و ساختاری نسبت به کشورهایی که تحت‌سلطه‌ی پرتغال، اسپانیا و بلژیک بوده‌اند آشنا شدند ولی در هر حال استعمارگران ساختارهایی را به آنان ارزانی نداشتند که با اوضاع و احوال و شرایط فرهنگی و اجتماعی و اقلیمی آن‌ها متناسب و هماهنگ باشد. ساختارهای وارداتی برای حکمرانی سلطه‌گران و استفاده‌ی آنان از منابع کشورهای تحت‌سلطه طراحی شده بود و پاسخگوی نیازهای بومی نبود. غالباً نظام‌های اداری تحمیل شده آمرانه و توأم با استبداد رأی، نامردمی و قیم‌وار هستند. به هر حال چه ساختار اداری از کشورهای استعمارگر به ارث رسیده باشد و چه کشورهای در حال توسعه به پندار پیشرفت، خود آن‌ها را به عاریت گرفته باشند، فقدان اصالت تشکیلات و تقلیدی بودن نظام اداری جهان سوم یکی از مشکلات اساسی آن‌ها بشمار می‌آید.

2- بازدهی کم و نامؤثر بودن نظام اداری:

در مقایسه با میزان اثربخشی و بازدهی نظام اداری جهان سوم نسبت به سایر کشورهای پیشرفته در سطح نازلی بوده و این امر یکی از مشکلات تمامی کشورهای مذکور است. شاید یکی از عمده‌ترین علت‌های این مسئله همانا تقلیدی بودن نظام اداری است. نظامی که برای جامعه اصالت نداشته و با اجزای مختلف آن همخوانی ندارد مسلماً نخواهد توانست در تحقق اهداف خود مؤثر و کارآمد باشد. یکی دیگر از علل بازدهی کم، نارسایی و ضعف در اینگونه ممالک است. نیروی انسانی متخصص بسیار کم بوده و از نیروی تخصصی موجود نیز به درستی و در جای خود استفاده نمی‌شود. بیکاری مزمن و کم کاری در ادارات دولتی بسیار دیده می‌شود. تورم پرسنل در رده‌های پایین سازمان و مشاغلی چون خدمتگزار، نامه‌رسان، کارمندساده و امثال آن کاملاً محسوس است. کمبود کادر متخصص در رده‌های بالای سازمان ناشی از ضعف سیستم آموزش عالی است که قادر نیست پاسخگوی نیازهای جامعه‌ی در حال رشد باشد. اما در برخی از کشورهای جهان سوم چون هند و مصر با وجود اینکه تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در حدّ بالایی است ولی مشکلات کمبود متخصص هنوز مسئله حادی است زیرا اولاً دانشگاها از جهت رشته‌های درسی متناسب با نوع نیازهای جامعه برنامه‌ریزی نشده‌اند. دوم اینکه روحیه‌ی کسب مدرک در دانشگاها عالیتر از روحیه‌ی کسب دانش است و بالاخره جایگزینی و انتصاب افراد در سازمان‌ها کمتر بر اساس رشته‌های تحصیلی و تخصص‌های آنان و بیشتر بر اساس روابط انجام می‌پذیرد. مشکلات آموزشی در سطوح پایینتر از دانشگاها نیز مسئله نارسایی‌های تخصص را تشدید می‌کند. البته برای کشورهای در حال توسعه این امر عارضه‌ای اجتناب‌ناپذیر است زیرا برای رفع آن نیاز به

زمان، سرمایه و تخصص می‌باشد که از این نظر همواره محدودیت‌هایی برای کشورهای مذکور وجود دارد. مسئله بیگانه‌زدایی کشورهای نو استقلال نیز خلأ تخصص را افزون ساخته است. در آغاز استقلال، رهبران سیاسی علاقمند یا مجبور بوده‌اند که متخصصان خارجی را بلافاصله با کادر بومی جایگزین سازند و این مأموریت را با وجود زیان‌های مادی به هر ترتیب انجام دهند. یکی از مدیران سازمان در نیجریه این مرحله را اینطور توصیف کرده است :« تصمیم را رهبران سیاسی می‌گرفتند آن‌ها معتقد بودند مأموران انگلیسی باید بلافاصله با افراد بومی جایگزین گردند، حتی اگر این جابجایی نارسائی‌هایی نیز وجود آورد. به رغم آنان استقلال سیاسی بدون استقلال اداری امکان‌پذیر نبود و از نظر سیاسی در این مرحله هیچ راهی برای همزیستی بین کارشناسان خارجی و بومی در کنار هم وجود نداشت.» کمبود متخصص بعد از استقلال و تغییر کادر سیاسی به گونه دیگری نیز تظاهر می‌نمود در کشورهایی مثل برمه و اندونزی مدیران و رؤسایی که در دوران استعمار به کار اشتغال داشتند پس از اعلام استقلال چندان زمینه‌ی مساعدی برای ادامه‌ی کار نمی‌یافتند. آن‌ها به عنوان ابزار کار استعمارگران و دوستان آنان بشمار می‌آمدند و تمایلی به ادامه کار آن‌ها احساس نمی‌شد که این خود باعث حذف نیروی متخصص و بومی می‌گردد و مسئله کمبود را تشدید می‌کرد. در برخی دیگر از کشورهای جهان سوم وابستگی افراد به طبقه‌ای خاص یا گروه و حزب معینی جزء شرایط احراز اعلام نشده مشاغل بوده و همین باعث می‌گردد تا بسیاری که واجد شرایط تخصصی هستند کنار گذارده شده و کمبود متخصص بوجود آید. فقدان انگیزیش کافی برای کارکنان دولتی و عدم جذابیت سازمان‌های اداری نیز از زمره‌ی عللی است که بازدهی کم

نظام اداری جهان سوم را موجب می‌گردد. کارکنان غالباً انگیزه و علاقه‌ای بکار نداشته و به علت نبودن سیستم‌های مؤثر ارزشیابی، کنترل، حقوق و دستمزد، تشویق و تنبیه و همچنین وجود این تلقی که سازمان دولتی محلی برای امرار و معاش و گذران زندگی است. کم کاری و بیکاری نیروها رایج بوده و نهایتاً بازدهی در سطح نازلی است.

3- جایگزینی هدف‌های فردی به جای اهداف عمومی

در اغلب سازمان‌های اداری جهان سوم مدیران به دنبال اهداف فردی خود بوده و از امکانات و منابع سازمان برای نیل به اهداف شخصی خود بهره می‌گیرند. حفظ مقام و شغل از عمده‌ترین مسائل هر مدیر بوده و او را در ارتباطات و فعالیت‌هایش بیشترین تلاش را در تحقق این هدف داشته و از نظر وی مسائل سازمانی در درجات بعدی اهمیت قرار دارند. وظایفی چون برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و نظارت جنبه‌ی صوری داشته و اهتمام در حفظ مسند مدیریت است. امور سازمانی جنبه سیاسی پیدا کرده و کمتر به مسائل فنی توجه می‌شود. جابجایی هدف‌های فردی و سازمانی مدیران گاهی بصورت احساس مالکیت بر سازمان و مشاغل آن نیز تظاهر می‌کند. بدین ترتیب که مدیران فکر می‌کنند مشاغل و منابع سازمان جزء مایملک آنان بوده و با نظر و سلیقه و قضاوت شخصی آن‌ها قابل تقسیم و توزیع است. بهره‌گیری از سازمان‌های اداری برای مقاصد سیاسی و استفاده از آن‌ها به عنوان سکوی پرتاب به مشاغل بالاتر نیز عارضه‌ی دیگری از جابجایی هدف‌هاست.

4- نظام ناشایستگی در مدیریت نیروی انسانی

در نظام شایستگی هدف آن است که شایسته‌ترین افراد به خدمت سازمان درآمده و طبق ضوابط و مقررات موجود در سازمان بر اساس شایستگی و صلاحیت دقیقاً ارزیابی شده و در صورت استحقاق، ترفیع و ارتقاء یابند. اما در نظام ناشایستگی سازمان‌ها در انتصابات و ارتقاء پایبند ضوابط و مقررات نبوده و عواملی از قبیل خویشاوندی و آشنایی، توصیه‌ی مقامات ذی‌نفوذ، وابستگی به مراتب‌عالی سازمان و روابط شخصی، اساس استخدام قرار می‌گیرید. در چنین شرایط مدیریت نیروی انسانی در سازمان، تابع سلیقه‌های فردی بوده و از حاکمیت ضابطه‌ها خبری نیست. در نظام ناشایستگی اگر هم بر اجرای مقررات استخدامی تأکید شود سعی در اجرای ظاهری مقررات شده و به وسیله‌ی اعلام شرایط احراز خاص (که در مورد افراد معین صدق می‌کند) عدم اطلاع عام و بموقع فرصت‌های استخدامی برای همگان و اعمال نظر در مصاحبه‌ها و آزمون‌ها نظرات شخصی در استخدام مؤثر واقع می‌گردند. گذشته از این حتی در مواردی که تمایل واقعی به اجرای نظام شایستگی است بعلت نداشتن ابزارهای آزمون و سنجش مانند تست‌های استاندارد شده یا آزمون‌های معتبر روانشناسی و علاقه‌سنجی، کار استخدام بدرستی انجام نگرفته و نظام شایستگی تحقق نمی‌یابد. نکته‌ی دیگری که در این زمینه قابل ذکر است نقش مدارک تحصیلی در استخدام‌هاست. در کشورهای جهان سوم مدرک تحصیلی به‌عنوان پروانه‌ای برای ورود به خدمات دولتی تلقی می‌شود و با توجه به اینکه در این کشورها غالباً امکانات تحصیلی برای همگان فراهم نیست و تنها افراد متمکن و ساکن شهرهای بزرگ قلدرند به تحصیلات عالی بپردازند این رویه خود

مانعی برای جذب افراد شایسته به سازمان‌ها شده و در کار تحقق نظام شایستگی مانع می‌آفریند.

5- فساد اداری

یکی از مشکلات نظام اداری جهان سوم فساد اداری یا نادرستی در انجام امور اداری است. فساد اداری را معمولاً به انحراف از شیوه‌های قانونی اطلاق کرده‌اند اما بطور کلی هرگونه استفاده نامشروع از مقام و موقعیت شغلی نوعی فساد بشمار می‌آید به هر تعبیر فساد مسئله‌ای نیست که خاص کشورهای جهان سوم باشد و در کشورهای توسعه‌یافته نیز به گونه‌ای مختلف مشاهده می‌گردد. در جهان سوم فساد اداری گاهی بصورت پرداخت‌های اندک برای تسهیل اجرای قوانین و تسریح امور به مأموران جزء تظاهر می‌کند و گاهی نیز در رده‌های بالاتر برای فرار از قانون صورت می‌پذیرد. پیچیدگی قوانین و بوروکراسی‌های عریض و طویل، ناآگاهی عامه مردم از حقوق خود در برابر قانون، ضعف ایمان، فقر مادی و عدم همپایی حقوق کارکنان با هزینه ها، روحیه‌ی فردگرایی و به دنبال راه حل‌های ساده و سریع بودن از زمره دلایلی است که موجب می‌شود رشوه و فساد به عنوان ابزاری برای فرار از این مشکلات کاری متداول شده و وجود خود را توجیه نماید.

6- فرهنگ سخنگویی بجای عمل

در جهان سوم در مورد مسائل، بیشتر سخن گفته می‌شود تا عمل. در مورد آرمان‌ها و ایده‌ها سخن بسیار رانده می‌شود. اما از عمل خبری نیست. برنامه‌های جامع و کاملی طراحی می‌گردند که هرگز به مرحله عمل نمی‌رسند. قوانین و مقرراتی وضع می‌شوند که از آغاز

مشخص است هیچگاه به اجرا در نخواهد آمد.یک جامعه‌شناس هندی این عارضه را در هند اینگونه توصیف می‌کند: «انسان هندی در قدرت کلام و سخن راه اغراق پیموده و آن را ابزاری برای حل مسائل و مشکلات می‌داند. سایرین از زبان برای ارتباط و بیان مسائل استفاده می‌کنند ولی برای هندیان زبان وسیله حل مشکلات است. کوشش، فداکاری، رشادت همه در الفاظ و شعارها به چشم می‌خورد. کمیته‌ها و کمسیون‌ها مختلف برای تهیه گزارشات تشکیل می‌شوند، اعلانات پرآب و تاب انتخاباتی انتشار می‌یابد، دولت اطلاعیه‌های بلند و بالا پخش می‌کند و همه‌ی اینها نه بخاطر آن است که اجرا شوند (چون همه می‌دانند غیرقابل‌اجرا هستند) بلکه بخاطر آن است که شاید مسائل را حل کنند و راه‌حلی برای مشکلات بیابند و بدین‌ترتیب است که عمل جای خود را به شعار و سخن می‌دهد و بجای آنکه افراد سخت بکوشند و کار کنند شعار سختکوشی سر داده می‌شود و اغلب موارد در قالب الفاظ، زندگی می‌کنند و در دنیای واقعی از آن‌ها خبری نیست. محبت و صفا ستایش می‌شود ولی روابط انسانی خالی از احساس و عاطفه است. در چنین فضایی در سازمان‌های اداری نیز فرهنگ سخنگویی رواج یافته و سخن بسیار و عمل اندک می‌گردد. مدیریت التفاتی به فعالیت و تلاش در راه تحقق هدف‌ها ندارد در نتیجه نظام اداری بصورت گزافه‌گویی بی‌حرکت و باطل در می‌آید.

7- مهارگسیختگی بوروکراسی‌ها

یکی از مشکلات نظام اداری جهان سوم مهار گسیختگی بوروکراسی‌ها و انباشت قدرت در آن‌هاست. بوروکراسی‌ها، نیروها و منابع و امکانات جامعه را انحصاراً به خود اختصاص داده

و بصورت واحدهایی نیرومند و انحصارطلب در جامعه سر می‌افرازند. این سازمان‌های غول‌آسا با بکارگیری تخصص‌های فنی با استفاده از قوانین و مقررات دولتی با اتکا به هدف‌های ضروری و حیاتی خود و با بکارگیری از اهرم‌های سیاسی به قدرت‌نمایی پرداخته و بدین ترتیب سازمان‌هایی که می‌باید در خدمت جامعه باشند جامعه را در خدمت خود می‌گیرند. در جهان سوم قدرتی که بتواند بوروکراسی‌ها را کنترل کند و در موارد لزوم مهار آن‌ها را در دست بگیرد غالباً وجود نداشته و در این خلأ قدرت حاکمه که بوروکراسی‌ها صاحب نفوذی بیش از حد شده و پا را از محدوده فعالیت‌ها و اختیارات خود فراتر گذارده و از حالت خادم بصورت مخدوم در می‌آیند و نظام اداری را بیمار می‌کنند.

8- تشکل‌های غیررسمی در سازمان

فرهنگ مشرق زمین آمیخته با دوستی‌ها، علایق و صمیمیت‌های مفرط بوده و این امر در ایجاد تشکل‌های درون‌سازمان غیررسمی تأثیر بسیار داشته است. در نظام اداری جهان سوم ارتباط غیررسمی که بین گروهای مختلف در سازمان‌ها شکل گرفته@اند در بیشتر اوقات بصورت عاملی بازدارنده درآمده و سد راه تحقق اهداف رسمی سازمان گردیده‌اند. هم مذهب بودن، همزبان بودن، همشهری بودن، هم مسلک بودن و ... باعث گردیده است افراد و اعضای سازمان‌ها جایگاه‌های رسمی خود را فراموش کرده و در قالب‌های غیررسمی با هم ارتباط برقرار کنند و سازمانی پیش‌بینی نشده و متمایز با سازمان رسمی بوجود آورند. در کشورهایی که تنوع و گوناگونی نژاد، مذهب، فرهنگ و زبان وجود دارد تشکل‌های غیررسمی در سازمان‌ها بیشتر و قوی‌تر است. سازمان‌های غیررسمی و شبکه‌های ارتباطی پیش‌بینی نشده

در دل سازمانهای رسمی بوجود آمده و سازمان را بعنوان پوششی برای اهداف و مقاصد خود بکار می‌گیرند. این گروها برای خود اهدافی را معین می‌کنند که اغلب منطبق با اهداف سازمان رسمی نیست و در اینجا است که سازمان‌های غیررسمی به صورت یک مانع در راه نظام اداری عمل کرده و مدیریت‌ها را در تحقق اهداف سازمان دچار مشکل می‌سازد.

9- روحیه تقدیرگرایی

یکی از ویژگی‌های فرهنگی برخی ملل در جهان سوم تقدیرگرایی و اعتقاد به سرنوشت مختوم است که روحیه‌ای انفعالی بوده و در راه انجام وظایف مختلف مدیریت مشکل ایجاد می‌کنند. بعنوان مثال کسی که معتقد است سرنوشت انسان هرچه باشد همان رخ خواهد داد لزومی در تحرک و تلاش نمی‌بیند و با حالتی رخوت زده در انتظار وقوع حوادث می‌ماند چنین فردی سعی در ایجاد تغییر و تحول، بهبود، اصلاح، توسعه و پیشرفت ندارد و برنامه‌ریزی را کاری عبث می‌پندارد زیرا هر آنچه باید بشود خواهد شد و با برنامه‌ریزی آینده را نمی‌توان دگرگون ساخت. با چنین تلقی از آینده انگیزه‌ی تعالی و کمال‌طلبی نیز دچار وقفه می‌گردد. افراد به وضع موجود بسنده می‌کنند و به آنچه رخ می‌دهد رضایت می‌دهند. روحیه تقدیرگرایی در برخی از کشورهای جهان سوم راه پیشرفت و توفیق نظام اداری را سد کرده و تحقق اهداف، توسعه‌ی ملل مذکور را با مشکل مواجه ساخته است.

یکی از مشکلات نظام اداری جهان سوم

مهار گسیختگی بوروکراسی‌ها، مدیریت خودخواهانه، مدیریت فامیلی، مدیریت رودرواسی و انباشت قدرت در آن‌هاست.

راهکار؛ انقلاب مدیریتی مبتنی بر اقدام وعمل بسیجی و جهادی است.

الگوبرداری/تقلیدگرایی

الگوبرداری (Benchmarking) چیست و پیاده‌سازی آن چه مزایا و ضرورت‌هایی دارد ؟

- در جهان امروز و در شرایط رقابتی بازار، کیفیت محصول و بهره‌وری به عنوان دو عامل اساسی و مهم در حفظ و بقای موسسات حرف اول را زده و آن‌هایی که از بهره‌وری و کیفیت بالاتری برخوردار هستند در بازار حضور داشته و ماندگار خواهند ماند. از این رو اطلاع مداوم از وضعیت بازار و کیفیت و کمیت محصولات رقبا و همچنین سیستم‌ها و روش‌های انجام کار آن‌ها برای هر مؤسسه و شرکت رقیب ضروری و اجتناب‌ناپذیر است تا ضمن اینکه از مزیت‌ها و ویژگی‌های برتر رقبا الگوبرداری می‌کنند، خود را به وضعیت بهتری نسبت به آن‌ها برسانند. لذا تنها راهی که سازمان‌ها می‌توانند خود را به سوی بهترین‌ها و پیشرفت و توسعه هدایت کنند این است که چشم‌هایشان را در برابر رقبا و بهترین تجربیات جهانی در تمام زمینه‌های مورد نیاز باز نگه دارند. بر این اساس الگوبرداری (Benchmarking) روشی سیستماتیک است که سازمان‌ها بوسیله‌ی آن می‌توانند فعالیت‌های خود را بر اساس بهترین صنعت یا سازمان اندازه‌گیری و اصلاح کنند؛ این روش با فراهم‌سازی چارچوبی برای سازمان‌ها که بوسیله آن فعالیت‌های بهترین سازمان مشخص گردیده است و تشخیص وجوه تمایز سازمان موجود با بهترین سازمان، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان شکاف‌های موجود را پر کرد. الگوبرداری در واقع ابزاری برای بهبود مستمر است و می‌تواند توسط انواع سازمان‌هـــای تولیدی و خدماتی به کار گرفته شود. ارزیابی مقایسه‌ای، فرایند مستمر اندازه‌گیری و مقایسه

فرایندهای کاری در برابر فرایندهای قابل مقایسه در سازمان‌های پیشرو با هدف کسب اطلاعاتی است که سازمان موردنظر را کمک خواهد کرد تا بهبودها را شناسایی و اجرا کنند. الگوبرداری یک فرایند سیستماتیک و پیوسته از ارزیابی محصولات خدمات و روش‌هاست که در مقایسه با رقبای اصلی و یا شرکت‌هایی که به عنوان پیشگام مطرح هستند انجام می‌پذیرد و در واقع ابزاری موثر در دست مدیران جهت بهبـــود فرایندهای کاری است. الگوبرداری که با نام الگوبرداری از بهترین‌ها نیز معروف است با شناخت سازمان یا سازمان‌هایی به عنوان بهترین، تکنیک‌هایی را معرفی می‌کند که می‌توان با آن شکاف موجود بین یک سازمان تا سازمان پیشرو را پر کرد یا به حداقل رساند. واژه Benchmarking قبل از اینکه در ادبیات مدیریت مطرح شود، در علوم مهندسی ساختمان و نقشه‌برداری به کار گرفته شده است. بدین معنی که Benchmarking شاخصی است که سایر نقاط و موقعیت‌ها، خود را با آن مقایسه کرده و تطبیق می‌دهند؛ در دهه‌ی اخیر بهره‌گیری این واژه در مدیریت و مهندسی نیز کاربرد یافته و تعاریف چندی از آن شده است که همگی مفهوم مشترکی را مطرح می‌کنند؛ از جمله:

1- Benchmarking عبارت است از جستجو برای یافتن بهترین تجربیات صنعت و یا خدمات برای رسیدن به بالاترین سطح عملکرد.

2- Benchmarking عبارت است از توجه بیرونی بر فعالیت‌ها، وظایف تخصصی یا عملیات داخلی یک موسسه به منظور اصلاح و بهبود مستمر.

3- Benchmarking یعنی مقایسه و ارزیابی خود با دیگران به منظور کشف تجربیات برتر آن‌ها و جبران فاصله موجود.

4- Benchmarking عبارت است از یک فرایند پژوهشی دائمی که سازمان را به سمت بهترین شدن در مقایسه با رقبا سوق می‌دهد.

مرکز بهره‌وری و کیفیت آمریکا (APQC) نیز الگوبرداری(Benchmarking) را فرآیند تعریف، تشخیص و تطابق یافتن با اقدامات و فرایندهای سازمان‌های برجسته در سطح دنیا، به‌منظور افزایش عملکرد سازمان خود تعریف می‌کند. استفاده از روش الگوبرداری به‌عنوان ابزار برنامه‌ریزی تاکتیکی در دنیای تجارت و سازمان‌ها نیز بوسیله‌ی شرکت تجاری زیراکس در اواخر دهه 1970 آغاز گردید؛ ژاپنی‌ها تلاش کردند تا با آن دسته از شرکت‌های آمریکایی آشنا شوند که دستگاه کپی را با کیفیت بالاتر اما با هزینه تولید کمتر تولید می‌کردند. Benchmarking هم یک نگرش و تفکر زیربنایی است و هم یک ضرورت که این ضرورت به طور خلاصه ناشی می‌شود از :

1- رقابت جهانی و وجود شرایط رقابتی در بازار کار.

2- پیشرفت‌های سریع و قابل‌توجه در علم و تکنولوژی.

3- پیشرفت‌های سریع در تکنولوژی اطلاعات.

4- پیشرفت‌های قابل توجه و دایم دانش مدیریت.

5- ضرورت رعایت استانداردهای کیفیت و تکامل طبیعی TQM (مدیریت کیفیت فراگیر).

در کل چنین می‌توان گفت که ارزیابی مقایسه‌ای یکی از مؤثرترین شیوه‌ها در جهت بهبود سازمان است. امروزه مدیریت هر سازمان می‌تواند با الگوبرداری از سازمان‌های موفق روش‌های برتر را برای بهبود مستمر کارایی در سازمان خود پیدا کرده و آن‌ها را پیاده‌سازی کند. الگوبرداری نه تنها می‌تواند یک تکنیک تشخیص مشکلات باشد بلکه می‌تواند در روابط طراحی فرایندها نیز کمک شایانی به طراحان کند. الگوگیری به واقع پاسخی برای تنظیم این سؤال است که هنگامی که احتیاج به بهبود تشخیص داده می‌شود استانداردهای عملکرد باید در چه سطحی تنظیم شوند. تشخیص سطوح عملکرد سازمان‌های موفق و فهمیدن چگونگی انجام آن، تشخیص اینکه دیگران چگونه می‌توانند برای تغییر در سازمان ایجاد انگیزه کنند و اشتباهات خود را به حداقل برسانند و تشخیص شکاف‌های موجود بین عملکرد سازمان‌های موفق با دیگر سازمان‌ها و کم کردن فاصله بین آن‌ها همگی می‌توانند از نتایج الگوبرداری به شمار آیند.

مدل‌های گوناگون الگوبرداری (Benchmarking) کدامند؟

مدل‌های مختلفی را می‌توان برای الگوبرداری درنظر گرفت؛ دو مدل متمایزتر، الگوبرداری برمبنای مقایسه چه چیزهایی و الگوبرداری برمبنای مقایسه چه کسانی هستند. **حال به توضیح هریک از موارد ذکر شده می‌پردازیم:**

الف – الگوبرداری برمبنای اینکه چه چیزهایی باهم مقایسه شوند:

این مدل با عنوان چه چیزهایی با هم مقایسه شوند شامل انواع ذیل است:

1- مقایسه براساس عملکرد: در این نوع از الگوبرداری، سازمان‌ها و صنایع معیارهای عملکرد را با هم مقایسه می‌کنند؛ به عنوان مثال یک سازمان در زمینه معیارهای مالی و یا معیارهای عملیاتی خود را با سازمان پیشرو مقایسه می‌کند.

2- مقایسه براساس فرایندهای کاری: در این مدل روش‌ها و فرایندهای کاری سازمان‌ها با یکدیگر مقایسه می‌شوند؛ به عنوان مثال یک سازمان فرایندهای لازم برای تولید یک محصول خاص را با فرایندهای سازمان پیشرو مقایسه می‌کند.

3- مقایسه راهبردی: در این مدل استراتژی سازمان‌ها با یکدیگر مقایسه می‌شوند؛ به عنوان مثال استراتژی فروش سازمان‌ها، استراتژی خرید سازمان‌ها، استراتژی تولید و مواردی از این دست با یکدیگر مقایسه شده و بهترین سازمان از جهت اتخاذ استراتژی مربوطه مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

ب - الگوبرداری برمبنای اینکه چه کسانی با هم مقایسه شوند:

این مدل با عنوان چه کسانی با هم مقایسه شوند شامل موارد ذیل است:

1- الگوبرداری داخلی: کاربرد این مدل از الگوبرداری معمولاً در شرکت‌ها و سازمان‌های بزرگ است؛ از آنجا که یک سازمان بزرگ از زیرمجموعه‌های زیادی تشکیل شده است در این حالت یک بخش یا یک صنعت با بخش یا صنعت دیگر از زیرمجموعه اصلی یا مادر مقایسه می‌شود و به واقع مقایسه داخلی بین بخش‌هـــای مختلف یک سازمان بزرگ انجام می‌پذیرد؛ به عنوان مثال می‌توان به شعبه‌های مختلف IBM در کشورهـــای متعدد اشاره کرد.

2- الگوبرداری رقابتی: در این حالت محصولات مشابـه از دو شرکت رقیب مورد مقایسه قرار می‌گیرند. الگوبرداری رقابتی به واقع تعمیم تجزیه‌وتحلیل رقیب و بخشی از فعالیت‌های تجزیه‌وتحلیل رقیب بشمار می‌رود؛ در این حالت بجای تمرکز بر روی عملکرد متوسط صنعت خود، روی بهترین رقیب تمرکز کرده و او به عنوان بهترین الگو درنظر گرفته می‌شود.

3- الگوبرداری کارکردی: در این حالت بحث روی مقایسه کارکردهای مختلف است؛ به عنوان نمونه فعالیت توزیع یک شرکت با فعالیت توزیع شرکت دیگر مقایسه می‌شود. در این حالت الزامی وجود ندارد که تولیدات دو شرکت حتما یکسان باشند.

4- الگوبرداری ژنریک: در این حالت حد و مرزی برای الگوبرداری وجود ندارد؛ الگوبرداری ژنریک یک حالت ساختگی و تصنعی است. در اینجا با ساخت یک مدل فرضی بهترین الگوبرداری صورت می‌گیرد و تمرکز بر روی فرایندهای کاری ممتاز و عالی است؛ این نوع الگوگیری بسیار موثر ولی درعین‌حال دشوار است.

در طول پروسه الکوبرداری (benchmarking) به چه نکاتی باید توجه نمود؟

یکی از موانع بر سر راه الگوبرداری امتناع از دادن اطلاعات به رقباست. معمولاً سازمان‌های پیشرو از دراختیار گذاشتن اطلاعات خود ممانعت بعمل می‌آورند؛ خودبینی و غرور نیز می‌تواند از پیشبرد اهداف و بکارگیری الگوبرداری جلوگیری کند. نداشتن صبر و حوصله در مراحل مختلف و مخصوصاً مراحل اولیه الگوگیری می‌تواند از آفت‌های آن بشمار آید. باید توجه داشت که الگوبرداری فقط شامل بحث‌های کیفی نیست، الگوگیری شامل تجزیه‌وتحلیل کیفی و کمی است؛ معمولاً کمک گرفتن از مشاوران خوب است ولی نباید بر مشاوران زیاد

تأکید کرد. استفاده از کارشناسان داخلی می‌تواند بسیار ثمربخش‌تر باشد؛ باید توجه داشت که اگر سازمان الگوپذیر، خود در فرایند جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها دخالتی نداشته باشد، الگوبرداری نمی‌تواند برای آن سازمان بهبودی حاصل کند؛ افراد درون سازمان حتماً باید در این امر شرکت کنند؛ ذکر این نکته لازم است که الگوبرداری فقط مقایسه اعداد و ارقام نیست، همچنین یک فعالیت کوتاه و یک مرحله‌ای نیست که یک شبه برای سازمان بهبودی به ارمغان آورد. برای تحقق اهداف نهایی الگوبرداری باید مراحل آنرا با دقت، صبر و حوصله به انجام رسانید.

گام‌های اساسی در پیاده‌سازی الگوبرداری

گام‌های اساسی در الگوبرداری (Benchmarking) کدامند؟

اصولاً فرایند کار در الگوبرداری به فرهنگ و شرایط هر محیط وابسته است اما به طور کلی در هر شرایط پنج مرحله‌ی کلی به شرح زیر حاکمند که الگوی کلی کار را تعریف می‌نمایند:

1- برنامه‌ریزی (Planning):

براساس تجارب، برنامه‌ریزی مهمترین فاز فرایند الگوگیری است؛ در این مرحله انتخاب بخش موردنظر جهت الگوبرداری انجام می‌گیرد. طبعاً این انتخاب بر اساس استراتژی سازمان و مشکلات موجود است؛ پس از آن می‌بایست تیم الگوگیری تشکیل شود. افراد این تیم بر اساس نوع پروژه موردنظر انتخاب می‌شوند و قطعاً این تیم می‌بایست با مدیریت ارشد در ارتباط باشد؛ این ارتباط می‌تواند از طریق یکی از مدیران که عضو تیم است نیز انجام پذیرد. شناخت کامل و مستندسازی کاری که باید الگوگیری شود، همچنین تشخیص مشکلات

و گلوگاه‌ها در این مرحله صورت می‌پذیرد. تعیین معیارهای ارزیابی و شاخص‌های مقایسه نیز جزء این مرحله است. اقدامات لازم در این مرحله به این صورت خلاصه می‌شود:

1- انتخاب فرایندی که بر اساس استراتژی شرکت باید الگوپذیر شود.

2- تشکیل تیم الگوبرداری.

3- درک و مستندسازی فرایندی که الگوپذیر می‌شود.

4- ایجاد معیارهای اندازه‌گیری عملکرد فرایند (کیفیت، زمان، هزینه)

2- جستجو و بررسی (Searching):

شناسایی شرکت‌ها و سازمان‌های پیشرو، جستجو برای بهترین فرایند و جستجو برای پیداکردن سازمان‌هایی که عملکرد بهتری دارند در این مرحله صورت می‌پذیرد. پس از پیداکردن سازمان‌های موردنظر، از بین آن‌ها بهترین انتخاب شده و برقرارکردن ارتباطات اولیه با آن سازمان آغاز می‌شود. اقدامات لازم در این مرحله نیز به این صورت خلاصه می‌شود:

1- طراحی فهرستی از معیارهایی که یک شرکت الگوده مطلوب باید داشته باشد.

2- جستجوی شرکای الگوده مستعد و بالقوه.

3- مقایسه نامزدها و انتخاب بهترین شریک مناسب برای الگوگیری از آن.

4- برقراری تماس با شریک انتخابی و بدست آوردن پذیرش برای شریک شدن در بررسی.

3- مشاهده (Observing):

در این مرحله هدف اصلی شناخت حاصل کردن و مطالعه فرایندهای سازمان پیشرو است که قطعاً نیاز به جمع‌آوری اطلاعات دار؛ اطلاعات موردنظر می‌توانند در سه سطح جمع‌آوری شوند: شناسایی سطح عملکرد سازمان پیشرو، شناخت روش کار و شناخت عوامل ایجادکننده و محرک جهت عملکرد بهتر. در این فاز با شناسایی نیازهای اطلاعاتی، اطلاعات موردنظر جمع‌آوری شده و توسط ابزارهای مختلف به صورت خلاصه شده و جامع درخواهند آمد. اقدامات لازم در این مرحله عبارتند از:

1- تشخیص نیازهای اطلاعاتی.

2- انتخاب روش یا وسیله برای جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها.

3- مشاهده و بسط.

4- تجزیه و تحلیل (Analysis):

هدف اصلی در این فاز تعیین تفاوت و شکاف بین سطح عملکرد موجود و عملکرد مطلوب است. در این مرحله می‌بایستی علل ریشه ای این اختلاف شناسایی شده و عوامل آن مورد بررسی دقیق قرار گیرند. برای این کار می‌بایست اطلاعات را بدرستی دسته‌بندی کرد؛ بیشترین تأکید بر اطلاعات مفید است. پس از آن با پردازش اطلاعات فواصل موجود شناسایی شده و علل اصلی شکافهای موجود تشخیص داده می‌شود. روش انجام کار بدین صورت است:

1- مرتب‌سازی و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات.

2- کنترل کیفیت اطلاعات و داده‌ها.

3- نرمال‌سازی داده‌ها.

4- تشخیص فاصله و شکاف در عملکرد.

5- تشخیص علل فاصله عملکرد.

5- تطبیق (Adapting):

بدان معنا که سیاستی که بر اساس آن عمل الگوبرداری انجام شده است می‌بایستی موردپذیرش قرار گیرد؛ هدف اصلی از این کار ایجاد تحول و بهبود است. بنابراین اطلاعات به دست آمده و روش‌های اجرایی جهت تحقق اهداف می‌بایست مورد توافق و پذیرش کل سازمان باشد. برای این امر می‌بایست نظر دیگران جلب شده و آن‌ها متقاعد شوند؛ پس از آن می‌بایست طرح اجرایی را تهیه و سپس آن را پیاده‌سازی کرد. قطعاً می‌بایست بر میزان پیشرفت نظارت دقیق داشت تا اهداف موردنظر محقق شوند. روند فوق به چرخه الگوبرداری نیز معروف است. روش انجام کار عبارت است از:

1- اطلاع دادن یافته‌های مرحله تحلیل و فراهم کردن زمینه‌ی پذیرش آن‌ها.

2- ایجاد اهداف عملیاتی برای بهبودها.

3- طراحی یک برنامه اجرا برای بهبودها.

4- اجرای برنامه بهبود.

5- نمایش پیشرفت کار.

6- اتمام بررسی با یک گزارش نهایی و بررسی از طریق بازخورد.

الگوبرداری عربستان از اقتصاد سنگاپور

رهبران و مقامات عربستان سعودی درصدد استفاده از مدل اقتصادی سنگاپور برای ایجاد تغییر و تحول در کشورشان می‌باشند. به گفته‌ی لیکوان یو، وزیر امور اقتصادی سنگاپور، رهبران و مقامات عالی رتبه عربستان در پی دیدار های خصوصی متعدد از سنگاپور، تحت‌تأثیر مدل اقتصادی موفق این کشور قرار گرفته و برای استفاده و بهره برداری از این مدل – که ترکیبی از امور مالی، تجارت، توریزم و حمل و نقل می‌باشد – جهت ایجاد تغییر و تحول در اقتصاد شبه‌جزیره ابراز علاقه کرده اند. لازم به ذکر است، در پی دیدار چهار روزه ملک عبدالله، پادشاه عربستان از سنگاپور، وی به شدت تحت‌تأثیر موفقیت این کشور در خصوص جذب سرمایه‌های خارجی برای استفاده در زمینه‌هایی نظیر شهرسازی، آموزش و سیستم‌های پولی و مالی قرار گرفت. آقای لی‌کوان یو در ادامه افزود: یکی از پروژه‌هایی که مقامات بلندپایه عربستان به شدت علاقه‌مند به مشارکت سنگاپور در آن هستند، پروژه‌ی ساخت یک شهر بسیار بزرگ یک تریلیون دلاری در کنار دریای سرخ می‌باشد. این شهر که قرار است نام شهر اقتصادی ملک عبدالله بر روی آن گذاشته شود، در یک پهنه 55 میلیون متر مربعی و در خلال یک دوره‌ی زمانی 10 ساله بنا خواهد شد که در ابتدا جمعیتی بالغ بر 500 هزار نفر را در خود جای خواهد داد. نقشه‌ی اولیه این شهر به منظور ارزیابی نهایی توسط سازمان مدیریت توسعه‌ی شهری عربستان به سنگاپور ارسال شده است.

لازم به ذکر است، بعد از حوادث تروریستی 11 سپتامبر سال 2001، بیشتر کشورهای عربی از جمله عربستان نگاه خود را از غرب به سمت شرق تغییر داده‌اند که ابراز تمایل رهبران

عربستان به استفاده از تجربیات کشور سنگاپور در زمینه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی، نمونه بارز آن می‌باشد.

تاریخچه‌ای درباره‌ی آمریکا

در آغاز دوره‌ی اول امپراتوری بوش دوم، زمامداران اضلاع متحده آمریکا به خاطر بحران اقتصادی و تجمع پروسه سود مازاد سرمایه به نفع شرکت‌های بزرگ، با گرایش‌های سیاسی و مکتبی و مذهبی دست‌راستی، برنامه‌ی زمامداری را در پیش گرفتند. سیاست دولتمداران آمریکا در داخل، با تکیه بر کلیسا، ستم‌گرایی حقوقی، که در این جوامع یک امر طبیعی شناخته می‌شود، پیشه‌ی سیاسی خود ساختند.

در هنگامی که دولت‌های اروپا، بعد از ختم جنگ جهانی دوم به تازگی به نفس کشیدن آغازیدند، ایالات متحده آمریکا طعم شیرین پیروزمندی‌های الحاق شرکت‌های صنعتی اروپا با شرکت‌های آمریکایی را چشید. به خاطر تأمین نیازهای برآمده از توسعه‌ی صنعت، ایالات متحده آمریکا به مثابه امپراتوری نوینی در جهان تبارز کرد. در کوتاه‌ترین فرصت، این امپراتوری به تاراج سرمایه‌های ملی ملت‌ها، گوی سبقت را از تمام کشورهای صنعتی دیگر ربود و در هنگام اقتضا، از همه ابزارهای تهدید وسرکوب در نیل به مازاد سود زیادتر خود بهره‌ها جست.

ایدئولوژی: درنظام بین‌الملل همسو بودن ایدئولوژی یک کشور با سایر بازیگران جهانی به ویژه بازیگران عمده و تأثیرگذار، درجه‌ی قدرت آن کشور را مشخص می‌کند. هرچقدر ایدئولوژی حاکم، متحدان بیشتری درجهان با خود داشته باشد به همان نسبت قدرت ملی آن

کشور افزایش و درمواقع بحران با چالش کمتری روبرو می‌شود. همچنین در بعد داخلی، ایدئولوژی با بالابردن روحیه ملی و افزایش وفاداری و همچنین تجهیز منابع و امکانات در افزایش قدرت ملی مؤثر است. نقش ایدئولوژی با بسط و گسترش حوزه‌ی مشروعیت نظام سیاسی نیز مرتبط است. مشروعیت نیز تنها در صورت درست پنداشتن گفتار و عملکرد نخبگان و دستگاه سیاسی حاکم و با بازده عملکرد آن‌ها حاصل می‌شود. هر چه قدر درجه مشروعیت بالا باشد، قدرت تصمیم‌گیری دولت و زمینه‌ی ایجاد تحولات زیربنایی زودتر برقرار می‌گردد. در غیر اینصورت سبب تهدید قدرت می‌شود. در آمریکا این مشروعیت به دلیل سیاست‌های غلط و نظام اداری فاسد تضعیف شده است. ایدئولوژی درجمهوری اسلامی ایران سبب تقویت روحیه ملی شده است و یک شیوه نگرش نسبت به جهان را که در مردم‌سالاری دینی تجلی می‌یابد به عنوان الگویی جدید به ملل جهان معرفی کرده است. این عنصر تشکیل‌دهنده قدرت معیارها و ضوابط مشخص و معینی را در اختیار سیاستگذاران گذاشته و تصمیم‌گیری‌هایی که در چارچوب این معیارها گرفته می‌شود در روزهای آغازین 2007 با منافع کشور های غرب متضاد، با منافع کشورهای آفریقایی و شرق آسیا در بیشتر موارد متجانس و با کشورهای خاورمیانه، روسیه و منطقه آسیای میانه و قفقاز، حالت بینابین می‌باشد. دولت‌های ایالتی و محلی هم اکنون با چالش‌های بی‌سابقه‌ای روبرو هستند: کسری بودجه، نیروی کار مازاد، زیرساخت‌های رو به زوال، پایه مالیاتی منقبض شونده، مخالفت شهروندان بامالیات های جدید، محدودیت‌های هزینه کردن و تحمیل مالیات بر مالیات‌دهندگان است.

فرایند ادراکی تصمیم‌گیرندگان : نوع تصمیم‌گیری سیاستمداران درسطح داخلی و خارجی برای ایجاد پل ارتباطی محکم با نیازها و منافع سایر بازیگران به منظور برقراری فضایی صلح‌آمیزبرای فعال‌سازی و تحرک پتانسیل‌های رشد و ترقی کشور، ازجمله مؤلفه‌های مهم برای افزایش یا کاهش قدرت محسوب می‌شود. اغلب در اندیشه‌های سیاسی رهنمون شدن رهبران به استفاده از تنش یا همکاری و نوع تعامل آن‌ها با جهان بر اساس منافع و اولویت کشور را از ویژگی‌های روانی و فرایندهای ادراکی رهبران اعلام می‌کنند. بسیاری از اندیشمندان درآمریکا و حتی به تازگی در برخی کشورهای دیگر چنین القاء می‌کنند اگر تصمیم‌گیرندگان بحرانی را با همکاری و گفتگو حل کنند نشانگر ظرفیت‌های بالای رهبران در مدیریت بحران‌ها و نقطه قوت آن‌هاست. در غیراین صورت یعنی جواب بحران با تنش و خشونت نشانه‌ی ضعف این مؤلفه قدرتی درکشور تصمیم‌گیرنده است. در این شرایط است که غربی‌ها درتلاشند نوع تصمیم‌گیری رهبران ایران را به تعامل نکردن با کشورهای دیگر تبلیغ کنند و مواضع حقوقی و قانونی ایران را با کارشکن معرفی کردن آن نقض کنند و مسئولان را به سمت تصمیم‌گیری‌های غیرعقلایی بکشانند.

سیاست آمریکا و ارتباط آن با مؤلفه‌های قدرت ملی ایران

توانمندی درشاخصه‌های قدرت این الزام را به وجود می‌آورد که سایر بازیگران همکاری را مطلوب و سودآور تلقی کنند و جایگاه ویژه‌ای را درمناسبات خارجی برای کشور صاحب قدرت باز کنند. بدیهی است که برخورداری ازچنین وضعیتی، شرایط را برای اعمال نیات خصمانه‌ی نظامی و اقتصادی برای کشور معاند دشوارمی کند. بر همین اساس دولت آمریکا

و حامیان اروپایی‌اش سعی دارند با سنگ‌اندازی در برابر روند پیشرفت جمهوری اسلامی ایران، مؤلفه‌های قدرتی آن را رو به تحلیل ببرند.

در زمینه‌ی ایدئولوژی، میزان موفقیت ایدئولوژی ج. ا. ایران درکسب مشروعیت و بالابردن روحیه‌ی ملی همواره زیر نظر دیده‌بان‌های سیاست خارجی و استراتژیست‌های دولت آمریکا و غرب قرار دارد. به محض آنکه مشاهده کنند گفتار و عملکرد نخبگان با خواست مردم فاصله دارد و سیاست حاکم قادر به درک واقعیت‌های خارجی نیست، سیاست‌های تهاجمی خود را آغاز می‌کنند. دراین بین دولت آمریکا نیز تنها نظاره‌گر صرف نیست و در قالب طرح خاورمیانه و با حضور نظامی در کشورهای همجوار ایران سعی دارد حالت موازنه برابرمنافع ملی با کشورهای خاورمیانه را به سمت موازنه‌ی‌منفی علیه ایران سوق دهند. درباره‌ی روسیه نیز مدتهاست تلاش می‌کنند تا این کشور را متحد محوری خود کند و پیشنهاد طرح غنی‌سازی اورانیوم در خاک روسیه نیز در راستای عملی شدن این اهداف صورت می گیرد.

درزمینه فرایند ادراکی تصمیم‌گیرندگان، دولت آمریکا سعی دارد خطمشی کشورمان را غیرهمسو با منافع بازیگران بین‌المللی قلمداد کند و با سست کردن پل ارتباطی ایران با دیگر کشورهای منطقه و جهان از این مؤلفه قدرتی در جهت ائتلاف و جناح‌بندی بر علیه ایران استفاده کند و در واقع یکی از مؤلفه‌های قدرتی را به نقطه صفر و منفی هدایت کند.

درزمینه‌ی عوامل اجتماعی - انسانی و یکپارچگی ملی که از متغیرهای مهم تشکیل‌دهنده قدرت هستند دولتمردان غربی با ترفندهای مختلف سعی در کاهش ضریب این مؤلفه

قدرتی بوده‌اند، اما موج تبلیغات منفی رسانه‌ای، تهدیدات اقتصادی – نظامی چندان در کاهش ضریب این شاخصه مؤثر نبوده است.

سایرمؤلفه‌های قدرتی همانند **موقعیت جغرافیایی** نیز، ایران را آبستن و درگیر بحران‌های هزینه‌بر کرده است. ازآنجا که بافت حکومتی کشورهای خاورمیانه مورد تأیید آمریکا نیست لذا در قالب طرح خاورمیانه‌ای آمریکا همواره مورد هجمه‌ی فشارهای سیاسی و نظامی واشنگتن است و از این حیث موقعیت ایران در وضعیت حساسی است و دولت آمریکا با تسخیر و یا موافق سازی هیئت های حاکمه کشورهای منطقه سعی دارد این مؤلفه قدرتی ایران را بیش از گذشته بی‌اثر کند.

همچنین **مؤلفه‌ی اقتصادی** نیز درکانون توجه آمریکا و متحدانش قرار دارد. دستیابی ایران به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای، افزایش قیمت نفت و بالا رفتن ذخایر ارزی، رشد اقتصادی قابل توجه و حرکت به سمت دستیابی به تکنولوژی‌های برتر سبب شده که آمریکا از روند این پیشرفت نگران باشد و با فضاسازی منفی سیاسی زمینه را برای تحریم اقتصادی مهیا کند. اما نیاز جهان به انرژی و غالب بودن نگاه مادی در ایدئولوژی قدرت‌های بزرگ، اعمال تحریم‌های بیشتر درجنبه‌های نظامی و تکنولوژی، تجاری و حتی مالی سوق داده خواهد شد و به ویژه ضریب تحریم سیاسی و مالی نسبت به گذشته شدیدتر می‌شود. با توجه به مطالب ذکر شده هرگاه دولت‌های غربی دریابند که مؤلفه‌های ذکر شده به درجه‌ای از نزول رسیده است که جوابگوی مقابله با فشارهای نظامی و اقتصادی غرب نیست؛ درآن صورت تلاش خود را قارچ‌گونه گسترش خواهند داد و این گسترش از نقطه ضعف انتخاب می‌گردد.

برهمین اساس تلاش مقامات در ایران باید بر این نکته متمرکز باشد که با آگاه سازی مردم، دستگاه‌های دولتی و بنگاه‌های خصوصی بر تقویت مؤلفه‌های قدرتی ایران بیش از گذشته اقدام ورزند، تا ضریب قدرتی کشور در جدول محاسباتی کشورهای غربی همچنان با شاخصه‌های افت روبرو نشود؛ تا زمینه‌ی بروز تفکرات تهاجمی مهیا گردد.

متناسب‌سازی:

دولت‌های ایالتی و محلی هم‌اکنون با چالش‌های بی‌سابقه‌ای روبرو هستند: کسری بودجه، نیروی کار مازاد، زیرساخت‌های رو به زوال، پایه مالیاتی منقبض شونده، مخالفت شهروندان بامالیات‌های جدید، محدودیت‌های هزینه کردن و تحمیل مالیات بر مالیات‌دهندگان. گروه جدیدی از مدیران بخش دولتی، که از موفقیت بخش خصوصی آمریکا در کارآمدکردن فعالیت‌های اقتصادی الهام گرفته‌اند، خود را برای مقابله با این چالش‌ها آماده می‌کنند. البته نه با افزایش مالیات‌ها یا مخارج دولت، بلکه با دگرگون کردن اساسی دولت طی فرآیندی موسوم به متناسب‌سازی.

متناسب‌سازی به معنای تنظیم شفاف اولویت‌ها و پرسیدن سؤالاتی است که شرکت‌های موفق معمولاً از خود می‌پرسند، مانند: اگر هنوز این فعالیت را شروع نکرده بودیم, آیا آن را آغاز می‌کردیم؟ آیا این فعالیت با مأموریت و رسالت ما سازگاری دارد؟ اگر قرار بود این سازمان را از نو طراحی کنیم, با توجه به شناختی که از فن‌آوری مدرن داریم, طرح آن چگونه می‌شد؟ هر برنامه‌ای برای متناسب‌سازی دولت باید شامل این شش راهبرد اساسی باشد:

استراتژی دولت آمریکا

1- رقابت: استفان‌گلدسمیت4 شهردار ایندیاناپولیس 5 معتقد است: "بازکردن درهای شهرداری به روی فعالیت‌های رقابتی، باید مهمترین جنبه‌ی تغییرات باشد." گلدسمیت از زمانی که در ژانویه 1992 شهردار شده است، بیش از 50 فعالیت و خدمت دولتی را به بازار برده و مؤسسات خدمات شهری را مجبور نموده برای انجام این خدمات عمومی با بنگاه‌های بخش خصوصی به رقابت برخیزند. در نتیجه این کار سالیانه 28 میلیون دلار در مخارج صرفه جویی شده است.

2- برآورد هزینه بر مبنای فعالیت (ABC): تعداد دولت‌هایی که از میزان هزینه‌ی ارائه‌ی خدمات عمومی آگاه باشند, اندک است. بدون این اطلاعات، دانستن اینکه آیا هزینه‌هایی که برای خدمات شهری قابل رقابت با بازار می‌باشد و یا اینکه بهترین راه تخصیص دلارهای کمیاب (محدود) حاصل از مالیات برای خدمت به شهروندان چیست، تقریباً غیرممکن است. سیستم **ABC**، با مرتبط نمودن هزینه‌های آشکار به هر فعالیت جداگانه و مقایسه‌ی هزینه‌های صورت گرفته با کارآیی و اثربخشی خدمات انجام شده، ابزار مهمی برای کنترل هزینه‌ها و افزایش بهره وری بخش عمومی فراهم می‌کند.

ABC هزینه‌هایی را که قبلاً پنهان بود، آشکار نموده و به مدیران امکان می‌دهد مواردی که نیاز به کاهش هزینه دارند را پیدا کنند. این سیستم همچنین امکان مقایسه‌ی دقیق‌تر، بین هزینه‌های خدماتی که توسط نیروهای درون‌سازمانی انجام می‌شوند و قراردادهایی که توسط دولت‌ها به مناقصه شرکت‌های خارج دولت گذاشته می‌شوند را فراهم می‌کند.

3- بودجه‌ریزی بر مبنای عملکرد و کارآفرینی: دولت‌ها معمولاً به مدیرانشان به خاطر عملکردهای ضعیفشان پاداش می‌دهند: اگر جرایم افزایش یابد، نیروی پلیس بودجه‌ی بیشتری دریافت می‌کند؛ اگر نتایج امتحانات دانش‌آموزان افت کند، پول بیشتری به مدارس اختصاص می‌دهند.

خروجی‌های ضعیفتر بجای آنکه منجر به بهبود فرآیندها شود, باعث افزایش ورودی‌ها می‌شود.

تعدادی از رهبران سیاسی با تجدید نظر در فرایند بودجه‌ریزی, سعی در تغییر این انگیزه‌های نادرست دارند. بودجه‌ی جدید میلواکی، عملکردمحور شده است: موفقیت براساس نتایج و خروجی‌ها اندازه گیری می‌شود، نه ورودی‌ها. مدیران موظف شده‌اند پنج هدف راهبردی مشخص نموده، نسبت به دستیابی به آن‌ها پاسخگو باشند. به‌عنوان مثال عملکرد سازمان نگهداری راه‌ها و جاده‌ها، بجای آنکه براساس تعداد کارگران راه‌سازی اندازه‌گیری شود، با توجه به میزان هموارى خیابان‌ها سنجیده می‌شود.

برای آنکه بودجه‌ریزی عملکردمحور، به درستی عمل کند، فرماندارها و شهردارها باید با تثبیت و محدود کردن بودجه سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها در مقابل افزایش هزینه‌ها مقاومت کنند. محدود کردن رشد هزینه‌ها کمک به ایجاد فرهنگی می‌کند که در آن، مدیران هدف پیش روی خود را بجای افزایش بودجه، حداکثر کردن دستاوردها با استفاده از منابع موجود ببینند.

4-تمرکز بر فعالیت‌های اقتصادی اساسی: دولت‌ها (محلی و ایالتی) در سراسر کشور، انواع و اقسام فعالیت‌ها و برنامه‌هایی را اجرا می‌کنند که مدت‌هاست از زمره‌ی وظایف اصلی دولت خارج شده است.

آیا شهر دالاس واقعاً هنوز نیازمند ایستگاه رادیوی قدیمی اختصاصی می‌باشد؟آیا شهرداری نیویورک باید کماکان سالن‌های شرطبندی را اداره کند؟ برای فراهم آوردن خدمات عمومی با کیفیت، دولت‌ها باید بر انجام تعداد کمتری از کارها، با کیفیتی بهتر تمرکز نمایند.

بعضی از خدمات غیراساسی، مثل باغ وحش‌ها، موزه‌ها، نمایشگاه‌ها، پارک‌ها و بعضی برنامه‌های تفریحی می‌تواند به مؤسسات غیرانتفاعی واگذار شود. دیگر دارایی‌های شهر مثل فرودگاه‌ها، سیستم آب رسانی، خدمات‌رفاهی و پارکینگ‌ها باید به مزایده گذاشته شده و به بالاترین قیمت فروخته شود. در همه جای دنیای اینگونه شرکت‌ها خصوصی شده‌اند. این کار به دولت‌ها امکان می‌دهد سرمایه‌ی فیزیکی خود را به سرمایه‌ی مالی تبدیل کنند.

5- مهندسی مجدد: شرکت‌های بخش خصوصی با تجدیدنظر اساسی و طراحی مجدد فرایندهای کار و تولید، میلیون‌ها دلار در هزینه‌ها صرفه‌جویی نموده و بهره وری خود را افزایش داده‌اند.

این عمل که به آن مهندسی مجدد گفته می‌شود به "یونیون کاریاید"**4** کمک کرد تا تنها طی 3 سال, 400 میلیون دلار از هزینه‌های ثابت خود بکاهد.

مهندسی مجدد، چنانچه جسورانه پیگیری شود، می‌تواند بهره‌وری را در بخش عمومی (دولت) به شکل چشم‌گیری افزایش دهد. بعنوان مثال، نصب فن‌آوری تصویربرداری از اسناد در

دادگستری، مراکز پلیس یا ادارات رفاه می‌تواند نیاز به نگهداری میلیون‌ها ورق کاغذ را حذف کند. انتظار می‌رود با اجرای این سیستم در دالاس، مقدار زیادی در فضا صرفه‌جویی شده و مدیریت اسناد دادگاه‌ها با 10 نفر کارمند کمتر، صورت پذیرد. صرفه‌جویی سالیانه از این راه 250 هزار دلار برآورد شده است.

6- سازماندهی مجدد ساختار کار: ساختارهای سازمانی دولت، سیستم‌های مدیریتی و طبقه‌بندی مشاغل نیز نیاز به بازبینی دارند. دولت‌ها در فرآیند متناسب‌سازی، ساختار سلسله‌مراتبی خشک و انعطاف‌ناپذیر را شکسته و آن را با ساختاری هموارتر، لاغرتر و انعطاف‌پذیرتر جایگزین می‌کنند. آن‌ها با قراردادن کارمندان در گروه‌های کاری خود – مدیریت به مسائل ارباب‌رجوع بیشتر توجه کرده و به کارمندان این قدرت داده می‌شود که بسیاری از تصمیم‌ها را مستقلاً و بدون نیاز به مدیران سازمانی اتخاذ کنند. این راهبردهای متناسب‌سازی توسط پیشگامان نوآوری در بخش عمومی آمریکا برای تغییر اساسی ساختار دولت، بکار برده می‌شود.

خلاصه اجرائی.

درآمریکا، "توسعه دولت" جزء ضروری دستورالعمل پنجگانه مدیریت می‌باشد تا دولت تمرکز بیشتری را بر امور شهروندان و نتایج کار آن‌ها داشته باشد.

در سال 2002، هزینه‌ی فن‌آوری اطلاعات **(IT)** دولت فدرال ایالات متحده از 48 میلیارد دلار، و در سال 2003 از 52 میلیارد دلار فراتر خواهد شد. سطح مخارج فن‌آوری اطلاعات، موقعیت‌های زیادی را برای تبدیل دولت بصورت دولت شهروندگرا ایجاد می‌نماید.

استراتژی(راهبرد)

دولت متعهد است، با حمایت پروژه‌های چندسازمانی که خدمات‌رسانی به شهروندان را بهبود می‌بخشند و منافع اجرائی دارند، استراتژی دولت را ارتقاء دهد. با این هدف، گروه کار تخصصی، دستورالعمل اجرائی حکومت الکترونیک را ترسیم نمود. رئیس دفتر مدیریت و بودجه، آقای میچل‌ای. دانیلز، بمنظور شناسائی برنامه‌ی اجرائی ابتکار دولت رئیس‌جمهور، گروه کار تخصصی دولت بین سازمانی را تشکیل داد

اهداف این گروه تخصصی عبارتند از:

ـ پیشنهاد بهترین ابتکارهای تعامل سازمان‌هائی که قابلیت توسعه سریع دارند؛

ـ شناسائی موانع کلیدی دولت فدرال برای رسیدن به دولت الکترونیک مردم سالار، و انجام اقدامات لازم بمنظور رفع موانع؛

ـ توسعه‌ی چهارچوب فن‌آوری که موجب یکپارچگی اطلاعات و خدمات دولتی گردد.

ارزش دولت الکترونیک

دولت الکترونیک برای بهبود کیفیت خدمات‌رسانی به شهروندان، فرصت‌های خوب زیادی را ایجاد می‌نماید. شهروندان قادرند به جای چند روز یا چند هفته ظرف چند دقیقه یا چند ساعت اطلاعات یا خدمات را دریافت دارند. شهروندان، شرکت‌ها، دولت‌های محلی یا ایالتی می‌توانند بدون استخدام وکلای دادگستری و حسابداران گزارش‌های خواسته شده را دریافت نمایند. کارمندان دولت می‌توانند بسادگی، و بصورت کارآمد و شایسته مانند کارکنان دنیای تجاری، امور خود را انجام دهند.

ـ افراد/ شهروندان: دولت به شهروندان

تسهیل اطلاع‌رسانی، استفاده و دریافت خدمات از یک نقطه که این موجب تسهیل دسترسی به خدمات پرکیفیت دولتی برای شهروندان می‌شود.

ـ شرکت‌ها: دولت به شرکت‌ها

کاهش بار دولتی بر دوش شرکت‌ها از طریق حذف جمع‌آوری داده‌های اضافی و ارتقاء فن‌آوری‌های تجارت الکترونیک برای ارتباطات

ـ بین دولتی: دولت ـ به ـ دولت

تسهیل در گزارش‌دهی ایالت‌ها و منطقه‌ها به دولت فدرال و سهیم کردن آن‌ها به‌عنوان شریک‌های دولت فدرال و امکان سنجش بهتر عملکرد به ویژه برای واگذاری‌های رسمی و امتیازات.

سطوح دیگر دولت نیز شاهد صرفه‌جویی‌های چشمگیری در دولت خواهند بود و قادر خواهند بود به پیشرفت برنامه‌ها کمک کنند زیرا در هر زمان داده‌های دقیق‌تری در اختیار است.

ـ درون دولتی: کارآئی و اثربخشی داخلی

بکارگیری بهتر فن‌آوری مدرن بمنظور کاهش هزینه‌های تمام شده و بهبود کیفیت سازمان‌های مدیریت دولت فدرال، با استفاده از بهترین روش‌های مدیریت بخش خصوصی در زمینه‌هائی از قبیل مدیریت زنجیره‌ای عرضه، مدیریت دانش و مدیریت مالی. سازمان‌ها

قادر خواهند شد با حذف تأخیر در پردازش‌ها و بهبود رضایت و تأمین کارکنان، کارآئی و اثربخشی را نیز بهبود بخشند.

مسئله:

درحالیکه دولت فدرال بزرگترین هزینه‌کننده‌ی فن‌آوری اطلاعات است، در زمینه‌ی بهره‌وری، کیفیت و خدمات‌رسانی به مشتریان پیشرفت‌های مطلوبی کسب ننموده است. در تعداد زیادی از سازمان‌ها، منافع عمده‌ی ناشی از ارتقاء فن‌آوری در تغییر روش‌های کاری قدیمی است. لااقل 4 دلیل اصلی وجود دارد که دولت فدرال نتوانسته است بهره‌وری را افزایش دهد:

ـ ارزش عملکرد برنامه

سازمان‌ها نوعاً سیستم‌های فن‌آوری اطلاعات را براساس نحوه‌ی خدمات‌رسانی خوب دربرآوردن نیازها و پردازش‌های سازمان خود ارزیابی می‌نمایند، نه براساس رفع نیازهای شهروندان. سیستم‌ها اغلب از طریق درصد زمان کار آن‌ها، تا از طریق ارائه‌ی منافع عملکرد درونی و برونی به برنامه‌های مورد حمایت آن‌ها، ارزیابی می‌شوند.

ارزیابی سیستم‌ها اغلب از طریق درصد زمان کارشان صورت می‌گیرد تا از طریق ارائه‌ی منافع عملکرد درونی و بیرونی به برنامه‌های مورد حمایتشان.

ـ ارتقاء فن‌آوری

در دهه 1990، سازمان‌های دولتی، فن‌آوری اطلاعات را بیشتر برای خودکار کردن فرایندهای موجود خود استفاده نمودند به جای اینکه از آن برای ایجاد راه‌حل‌های مؤثرتر و کارآمدتری که اکنون بلحاظ فراگیری درس‌های تجارت الکترونیک امکانپذیرند، استفاده کنند.

ـ سازمان‌های خودمحور

سازمان‌ها معمولاً سیستم‌هائی را می‌خرند که نیازهای داخلی خود را برآورده نمایند، و این سیستم‌ها بندرت می‌توانند با سیستم‌های سازمان‌های دیگر ارتباط برقرار کنند یا همکاری نمایند. در نتیجه، شهروندان ناچارند برای دریافت خدمات به سازمان‌های متعددی مراجعه کنند، شرکت‌ها ناچارند همان اطلاعات را چندین مرتبه تهیه نمایند، و سازمان‌ها نمی‌توانند بسادگی از اطلاعات یکدیگر استفاده کنند. اقدامات سیاستگذاری معمولاً برنامه‌ها و تلاش‌های مبتنی بر قانون را تعیین می‌نماید. عملیات داخلی شامل وظائف اداری می‌شوند از قبیل مدیریت مالی که فعالیت‌های روزمره مورد نیاز اجرای سیاستگذاری، مدیریت برنامه و فعالیت‌های مطابق قانون را پشتیبانی می‌نماید. ابتکارهای دولت الکترونیک، ضمن بهبود کیفیت خدمات با تسهیل پردازش‌ها و ادغام سازمان‌های خودمحور، امور موازی و غیرضروری را حذف می‌نماید.

توصیه‌ها و مروری بر طرح‌های شایسته

شورای مدیریت رئیس‌جمهور، ابتکارات دولت را براساس شناسائی ارزش بالقوه موارد کار اولیه انتخاب نمود.

ساختار یکپارچه امور دولتی

کانال‌های دسترسی							
سرویس وب	تلفن ـ صدا ـ ارتباط تعاملی	سیستم به سیستم الکترونیک	مشارکت‌های خصوصی و عمومی	رو در رو (حضوری)	دورنگار	اطاقک‌ها	پست
رشته‌های کاری							
سیاستگذاری ـ آمادگی مقابله با فاجعه ـ توسعه اقتصادی ـ امنیت ملی ـ ایمنی عمومی ـ تهیه قوانین	**اجرای برنامه** ـ مدیریت سرمایه ـ موقعیت‌های امنیت ملی و دفاعی ـ امور سیاسی ـ مدیریت پاسخگو در برابر بحران ـ تولید انرژی ـ کمکها / وام‌ها ـ بیمه ـ صدور جوازها و گواهینامه‌ها ـ خدمات اجتماعی: ـ منافع پولی، کالائی (بهداشت، تغذیه و مسکن) ـ آموزش ـ منابع تفریحی و طبیعی ـ تحقیق و توسعه و علوم	**پیروی از قانون** ـ ایمنی مصرف‌کننده ـ مدیریت‌محیط‌زیست ـ کار ـ اجرای قانون ـ سایرمواردپیروی‌ازقوانین (به‌عنوان‌مثال‌ارتباطات) ـ جمع آوری مالیات ـ تجارت(واردات/صادرات) ـ حمل و نقل و ترابری					
امور زیربنایی / عملیات داخلی منابع نیروی انسانی ـ مالی (نیروی کار دولتی / حساب‌های پرداختنی / حساب‌های دریافتنی) ـ مسافرت ـ مدیریت زنجیره‌ای عرضه (تهیه ملزومات / موجودی کالا / امور لجستیکی) ـ مدیریت اجرایی							

زیر پردازش‌ها / زنجیره‌های ارزشی

زنجیره ارزشی اطلاعات: اخذ ← ذخیره ← جستجو ← توزیع ← تحلیل ← اجرا ← آموزش

مدیریت زنجیره عرضه: دستور ← اخذ ← اجرا

فرمان و کنترل: در حال تکامل

طرح‌های منتخب، ضمن ایجاد صرفه‌جوئی در هزینه‌ها یا بهبود کارآئی و تأثیرپذیری دولت، بیشترین ارزش را برای شهروندان در نظر می‌گیرد.

نتایج موفقیت‌آمیز این 24 پروژه از طریق تسهیل و یکپارچه‌سازی جریان‌های اطلاعاتی و پردازش‌های کار سازمانی، خدمات‌رسانی به شهروندان بصورت یکجا، و امکان گردآوری اطلاعات بر خط اینترنت بصورت آماده برای یکبار و استفاده مکرر آن، بجای گردآوری مکرر، حاصل گردید.

مدیران همکار در کنار سایر همکاران سازمان برای پیشبرد تلاش‌های جدید انتخاب شدند. حاصل کار بعدی این مدیران و همکاران، ارائه‌ی موارد کار مشروح‌تر و بطورکلی اضافه کردن طرح‌های مرتبط جاری بود. با هدف انجام مورد کار برای هر یک از طرح‌ها ظرف 24 ماه، مدیران همکار پیاده‌سازی**1** اجراء را برای هر طرح در فواصل شش‌ماهه، ضمن راه‌اندازی، نظارت و پیگیری خواهند نمود.

دولت، موانع کلیدی را که امکان جلوگیری اجرای موفقیت‌آمیز هر نوآوری را داشته باشند، شناسائی نمود. موانع تکراری شامل فرهنگ سازمانی، عدم وجود ساختار قدرال، اعتماد،

منابع، و مقاومت سهامداران بود. سپس گروه کار تخصصی برای تعریف اقدامات بمنظور فائق آمدن بر موانع با گروه رهبری همکاری نمود.

ارتباط طرح‌ها با برنامه مدیریت رئیس‌جمهور

طرح‌های گروه کار تخصصی مشروح در این گزارش نه تنها مرتبط به دستورات دولت برنامه مدیریت رئیس‌جمهور است بلکه راهگشای کلیدی سایر طرح‌های اصلاحی رئیس‌جمهور نیز می‌باشد. برنامه‌ی مدیریت رئیس‌جمهور برای سال مالی 2002 را می‌توانید در جایگاه‌های اینترنتی ذیل ملاحظه نمائید:

عوامل کلیدی ابتکارات محرک سایر قسمت‌های برنامه مدیریت عبارتند از:

مدیریت استراتژیک سرمایه انسانی:

ـ تسریع ثبت‌نام و استخدام، همچنین بکارگیری فارغ‌التحصیلان دانشکده بگونه‌ای که با رهیافت شغل‌یابی آن‌ها هماهنگ باشد (استخدام یک مرحله‌ای)

ـ کاهش زمان لازم برای تصمیم‌گیری‌های بهتر (مرتبط به کلیه طرح‌ها، بعنوان مثال آموزش الکترونیکی)

ـ تدوین سیستم‌های فن‌آوری اطلاعاتی بمنظور استفاده از دانش کارکنان بازنشسته (سوابق الکترونیکی)

1-modales

ـ استفاده بهینه از آموزش بمنظور ارتقاء بودجه‌ی کم آموزشی و توسعه‌ی شایستگی دوائر سراسر دولت مرتبط به نیازهای مهارت شغلی

ـ یکپارچه‌سازی بهترین اقدامات تجاری در مدیریت منابع حرفه‌ای **1** مرتبط با نیروی کار (یکپارچه‌سازی منابع انسانی واحد تولیدی، پردازش لیست حقوقی)

ـ جذب فارغ‌التحصیلان دانا در امور اینترنت از مدارس درجه یک و ارائه فضای کاری مدرن با سیستمهای منابع انسانی بگونه‌ای که موجب تسهیل انجام امور محوله به کارکنان گردد (در مورد تمام ابتکارات)

عملکرد مالی بهبود یافته

ـ حذف پرداخت کمک‌های مالی اشتباه (واجد شرایط بودن کمک بر روی خط اینترنت، پویائی الکترونیکی، تلفیق انفورماتیک بهداشتی)

ـ ایجاد اطلاعات مالی یکپارچه، بموقع و درست (یکپارچه‌سازی منابع انسانی حرفه‌ای، پردازش لیست حقوق، محیط اطلاع‌گیری یکپارچه، کمک‌های الکترونیکی)

ـ بهبود مطلوب: تجدید مهندسی فرایند گزارش‌دهی و گسترش کاربردهای پردازشی، تسریع گزارش‌دهی آخر سال؛ تدوین سیستم‌های هماهنگ با توانائی سازمان در برآوردن خواسته‌های دارائی و دفتر مدیریت و بودجه (**یکپارچه‌سازی منابع انسانی حرفه‌ای، گسترش امور مالیاتی برای صاحبان مشاغل**)

ـ پیشبرد سودآوری: یکپارچه‌سازی اطلاعات عملکرد و مالی (یکپارچه‌سازی نیروی انسانی حرفه‌ای)

یکپارچه سازی عملکرد و بودجه

ـ استانداردسازی عملکرد یکپارچه بودجه و سیستم‌های اطلاعاتی حسابداری در سطح برنامه بمنظور ارائه‌ی اطلاع‌رسانی بموقع نتایج به مدیریت و جمع‌آوری تصمیمات و نظرات تمام دوائر دولتی (یکپارچه‌سازی منابع انسانی حرفه‌ای بعنوان یک عامل)

ـ بهبود کانون بهره‌وری برای ابتکارات دولت با ابتکارات جدید شناسائی شده در زمینه کار ساختار فدرال

1-ERP

گروه کار تخصصی، اولویت‌ها را برای کسب بهبودهای استراتژیک 4 زمینه خدمات ذیل شناسائی خواهد نمود:

1ـ خدمت به افراد:

ـ ایجاد مراکز سهل‌الوصول خدمات‌رسانی با یک بار مراجعه برای شهروندان، منجمله مراکز واحد دسترسی آسان به خدمات دولتی با کیفیت عالی؛

2ـ خدمت به صاحبان مشاغل: کاهش بار صاحبان مشاغل از طریق تلفیق تعداد بیشماری از نیازهای گزارشی زائد؛

3ـ امور بین دولتی: تسهیل برآوردن نیازهای گزارشی ایالت‌ها، ضمن ایجاد عملکرد و نتایج بهتر، بویژه برای کمک‌ها؛

4ـ کارآئی و تأثیرپذیری بهتر: بهبود عملکرد و کاهش هزینه های اداری دولت فدرال با استفاده از بهترین اقدامات در زمینه‌هائی از قبیل عرضه مدیریت زنجیره‌ای، مدیریت مالی، و مدیریت دانش.

کمک‌های مالی الکترونیکی

این ابتکار منجر به تولید یک پورتال توزیع اعتبارات بمنظور ساده‌سازی فرآیند درخواست کمک مالی و افزایش اطلاع‌رسانی درخصوص کمک‌های مالی موجود خواهد شد. این ابتکار منجر به کاهش زمان برای آماده‌سازی فرم‌های مربوط و جستجوی کمک‌های مالی و صرفه‌جویی یک میلیارد دلاری در مدیریت اعتبارات کمک‌های مالی دولت فدرال خواهد شد.

یکپارچه‌سازی عملکرد و بودجه

ـ استانداردسازی عملکرد یکپارچه بودجه و سیستم‌های اطلاعاتی حسابداری در سطح برنامه بمنظور ارائه‌ی اطلاع‌رسانی بموقع نتایج به مدیریت و جمع‌آوری تصمیمات و نظرات تمام دوائر دولتی (یکپارچه‌سازی منابع انسانی حرفه‌ای بعنوان یک عامل)

ـ بهبود کانون بهره‌وری برای ابتکارات دولت با ابتکارات جدید شناسائی شده در زمینه کار ساختار فدرال

خدمات آمریکا بر روی خط اینترنت

ـ مدیر همکار پیشنهادشده سازمان: از مدیریت خدمات عمومی

طرح خدمات آمریکا، بهترین اقدامات را در مدیریت روابط مشتریان به‌کار خواهد برد تا شهروندان بتوانند به سرعت از خدمات‌رسانی بر خط اینترنت، ضمن بهبود پاسخگویی و انسجام در کلیه‌ی دستگاه‌های اجرایی دولتی، بهره‌مند شوند. این طرح به شهروندان امکان

می‌دهد تا با تلفیق خدمات دریافتی از سازمان‌ها و از برنامه‌های چندگانه در محیطی حفاظت شده برای امور شخصی خود استفاده نمایند.

فوائد مرتبط به شهروندان: ایجاد خدمات به موقع، مفید و پایدار برای مشتریان در خطوط سراسری برنامه‌های دولتی و ارتباطی.

فوائد مرتبط به دولت: حذف امور موازی در سراسر دستگاه‌های اجرایی و صرفه‌جویی اوقات کارکنان در انجام امور مرتبط به مشتریان با استفاده از ابزار مدیریت روابط مشتریان.

ـ ساده‌سازی پرداخت مالیات

این ابتکار منجر به ایجاد یک روش ساده و مجانی برای شهروندان می شود که از طریق آن تکمیل فرمها و پرداخت مالیات از طریق بر خط۱ **[18]** انجام خواهد گرفت.که در نتیجه باعث کاهش در خطاهای ارسال اطلاعات مالیاتی و بازگشت سریع اضافه مالیات پرداخت شده به شهروندان خواهد شد. در اجرای این ابتکار امنیت بر خط افزایش و خدمت‌رسانی به مشتریان بهتر می‌شود.

دیدگاه استراتژیک

رئیس‌جمهور برای بهینه‌سازی امور دولتی تأکید می‌نماید که دولت در امور خود، یعنی در نحوه **انجام وظائف، خدمات‌رسانی و برخورد با مردم، تجدیدنظر نماید. این دیدگاه از سه اصل پیروی می‌کند:**

ـ شهروند سالاری، به جای دیوان سالاری

1-on-line

ـ نتیجه‌گرائی،

ـ بازارنگری، بگونه‌ای که موجب ارتقاء نوآوری گردد.

ارائه یک مرحله‌ای اطلاعات تطبیقی مشاغل

مدیر همکار پیشنهادشده سازمان: از اداره‌ی مؤسسات کوچک (SBD)

این طرح اطلاعاتی درباره‌ی قوانین و مقررات ارائه می‌کند که به کاربران کمک می‌کند که اطلاعات تطبیقی را درک کنند همچنین کارشناسانی را معرفی می‌نماید و دوره‌های آموزشی را برای کمک به کاربران ارائه می‌دهد تا کاربران متوجه شوند چه قوانینی به آن‌ها مربوط می‌شود و چگونه آن‌ها را پردازش نمایند. و با حداکثر امکان جوازها روی اینترنت تکمیل، تحویل و تصویب می‌گردد.

اقدامات سیاستگذاری معمولاً برنامه‌ها و تلاش‌های مبتنی بر قانون را تعیین می‌نماید.

سیاستگذاران چینی به جای جنگ از طریق بازار به تسخیر ثروت و انتقال فرهنگ شدند،

البته تسخیر ملل همان کارگری بر دولت چین است.

پیوست‌ها

اصطلاحات و واژه‌های مهم فلسفی سیاسی اجتماعی

- ✓ پراگماتیسم: اصالت دادن به عمل در مقابل فکر و عقیده (ضدمتافیزیک)
- ✓ پولیتیک: علم سیاست – تدبیر اندیشیدن
- ✓ پسی‌فیسم: صلح طلب – مخالف جنگ به هر نوع و شکلی که باشد
- ✓ پروونسیالیسم: اعتقاد به عدم‌تمرکز کارها در مرکز کشور و اعتقاد به ناحیه ای شدن
- ✓ تاکتیک : شیوه و فنون عملیات
- ✓ ترور: ایجاد رعب و وحشت و از بین بردن مخالفان
- ✓ توتالیتاریونیسم: اعتقاد به حکومت جمعی و دخالت در کلیه شئون زندگی افراد
- ✓ داینامیسم: اصالت روح وتشکیل جهان از ذرات آن
- ✓ دموکراسی : حکومت مردم بر مردم
- ✓ دگماتیسم : فلسفه جزم و یقین (حقایق ذهنی اند یا عینی؟)
- ✓ دمونستراسیون: تظاهرات بوسیله‌ی سخنرانی و راهپیمایی برای بدست آوردن تقاضاها
- ✓ دیالکتیک: مباحثه و جدل – بررسی و روشن کردن مطلبی بوسیله‌ی روش منطقی
- ✓ دیپلومات: سیاستمدار – سیاسی
- ✓ دیکتاتور: مستبد و خودرای
- ✓ رئالیسم: واقع‌گرایی
- ✓ رادیکالیسم: خواهان تغییر سیستم و نظام اجتماعی

- ✓ راسیونالیسم: اعتقاد به برتری عقل بر همه چیز
- ✓ رفراندوم: مراجعه به آرای عمومی برای دست‌یابی به اکثریت آرا
- ✓ رفرم: تغییرات واصلاحات اساسی بدون استفاده از زور
- ✓ رنسانس: نوزایش – نهضت و تجدید حیات علمی و ادبی
- ✓ رویالیسم: سلطنت طلبی – ترجیح دادن سلطنت به جمهوریت
- ✓ رومانتیسم: جلوه‌گر ساختن به نحو دل‌انگیز و خاطره‌انگیز
- ✓ ریتوآلیسم: اعتقاد به لزوم آداب و رسوم در حد افراط
- ✓ ژئوپولیتیک: رابطه بین علم جغرافیا و محیط زیست وقدرت‌ها
- ✓ سکولاریسم: اعتقاد به اصالت امور دنیوی و رد غیر آن
- ✓ سوسیالیسم: اعتقاد به جمعی بودن جامعه و مالکیت دولت به وسایل تولید
- ✓ سیپتی‌سیسم: مکتب شک در مقابل واقعیت‌ها
- ✓ فاشیسم: هرج و مرج وآشوب طلبی (در زمان موسولینی احیا شد)
- ✓ فئودالیسم: ملوک‌الطوایفی – حکومت مالکیت بر رعایا
- ✓ فاکسیونالیسم: حزب پرستی – اعتقاد شدید به حزب‌گرایی
- ✓ فناتیسم (فاناتیسم): متعصب – تعصب به آداب و رسوم داشتن
- ✓ فرکسیون: گروهی هم‌فکر به صورت حزبی
- ✓ فراماسونری: گروهی سری که فعالیت‌های سیاسی داشته باشند
- ✓ کاپیتالیسم: اعتقاد به سرمایه‌داری و وجود قدرت در دست سرمایه داران

- ✓ کاپیتولاسیون: دادن حق کنسولی و برائت به برخی از نمایندگان دول خارجی در یک کشور
- ✓ کمونیسم: حق مالکیت اشتراکی توده‌ها نسبت به وسایل تولید با نظارت دولت
- ✓ کنفدراسیون: اتحادیه چند کشور و اداره آن بصورت واحد با حفظ استقلال داخلی کشورها
- ✓ کنوانسیون: موافقت نامه بین کشورها در امور اقتصادی و سیاسی
- ✓ کودتا: تغییر ناگهانی رژیم و بدست گرفتن قدرت توسط عده‌ای دیگر
- ✓ کلکتیویسم: اعتقاد به اداره کشور بطور گروهی و تشریک مساعی
- ✓ لیبرالیسم: فلسفه‌ی آزادی طلبی – اعتقاد به اصل آزادی انسان‌ها در جامعه
- ✓ ماتریالیسم: ماده پرستی – توجه به مادیات – اصالت دادن به ماده
- ✓ میتینگ: جمع شدن مردم برای سخنرانی و مذاکره
- ✓ متروپل: کشورهای دارنده مستعمرات
- ✓ مرکانتالیسم: اعتقاد به قدرتمندی کشور وجامعه در افزونی صادرات بر واردات
- ✓ میلیتاریسم: اعتقاد به آماده باش جنگی به عنوان مهمترین وظیفه‌شناسی
- ✓ ناسیونالیسم: ملیت پرستی – اعتقاد به برتری ملت خودی به ملل دیگر
- ✓ ناتورالیسم: گرایش به طبیعت
- ✓ هیومنیسم (اومانیسم): اعتقاد به برتری انسان‌ها و قدرت آن در جامعه

- ابسولوتیسم ;= Absolutisme ابسولو به معنی مطلق و مقصد و از ابسولوتیسم حکومت مطلقه و ریاست یک نفر شخص مطلق‌العنان است بر جامعه. در این آئین حقوق و قدرت زمامدار نامحدود است.
- اپیس‌کوپالیسم ;= Episcopalisme نام مسلکی است که در قرن 16 در اروپا به وجود آمد. این مسلک منسوب به ژان‌کالون تئولوژیست فرانسوی است. او به سلطنت تکیه نداشت و معتقد بود که قدرت روحانی تفوق بر قدرت جسمانی دارد.
- آناشه ;= Attache وابسته سفارتخانه.
- آپتی میسم ;= Optimisme عقیده به خوش‌بینی و حسن‌ظن است. این اصطلاح غالباً ملحق به اصطلاحات حاکی از مرام‌های اصلی سیاسی می گردد.
- اپورتونیسم ;= Opportunisme مسلکی است که طرفدارانش به سرعت برحسب تغییر وضع سیاسی یا تغییر رژیم یا زمامدار بنا به نفع شخصی تغییر عقیده می‌دهند.
- اپولوژیسم ;= Apologisme نام فرقه ای موسوم به اپولوژیست‌ها که در قرن 17 درخلال جنگ‌های داخلی انگلستان برای مردم حق مقاومت در برابر پادشاه قائل بودند. فلاسفه آغاز مسیحیت را که معتقد به استدلال در مقابل مخالفین مسیحیت بودند نیز اپولوژیسم می‌خواندند.
- اتوریتاریانیسم ;= Autoritarianisme مسلک و سیستم حکومتی است، که در آن آزادی فردی تحت الشعاع قدرت دولت قرار می‌گیرد.

- اتوکراسی ;= Autocracy سیستم حکومتی‌ای را گویند که در آن تمام قدرت‌ها در دست زمامدار باشد.
- اریستوکراسی ;= Aristocrasey حکومت اشراقی، سیستم و نوعی حکومت که در آن قدرت و نظارت در دست عده کمی از اشراف باشد.
- اریستوکرات ;= Aristocrate عضو هیأت حاکمه اشراقی. هواخواه حکومت اشراقی.
- اسکولاستیک ;= Schoolastic حکمت و فلسفه‌ی حکمای قرون وسطی را که در مدارس به تدریس اشغال داشتند، اسکولاستیک می‌نامند. فلسفه این حکما که به نام مدرسیون یا اصحاب مدرسه نیز نامیده می‌شدند، بیشتر جنبه‌ی دینی داشت. از فلاسفه‌ی مهم این مکتب آپلار، تامس‌داکن، گیوم‌داکن و سنت‌آنسلم را می‌توان نام برد.
- اسکی بیسم ;= Escapisme به معنی فرار است و مقصود از آن فرار از شرکت در کارهای اجتماعی و امتناع از قبول پست های دولتی و شرکت در امور حکومت.
- اکسپانسیونیست ;= Expansioniste طرفدار توسعه و گسترش اراضی کشور به وسیله فتوحات نظمی یا به وسایل اقتصادی.
- الیگارشی ;= olygarichie روشی در حکومت که توسط چند نفر اداره شود و کلیه قدرت ها در اختیار عده ای معدود باشد.
- امپریال ;= imperial امپراتوری، شاهنشاهی. امپریالیست ;= Imperialiste طرفدار و هواخواه امپراتوری.

- امپریالیسم ;= Imperialisme هواخواه امپراتوری، عقیده و روشی را گویند که هدفش بسط امپراتوری و توسعه قلمرو و حکومت بر دیگران است.
- اگوئیسم ;= Egoisme عقیده به اینکه طبیعت انسان در همه‌جا و همه زمانی اساساً خودخواه است، لذا زمامدار باید انگیزه‌اش اگوئیستیک یعنی خودخواهی و خودپرستی باشد.
- آنارشی ;= Anarechie آشوب، بی‌نظمی و هرج و مرج. در زبان یونانی به معنای «بدون حکومت» است.
- آنارشیست ;= Anarechiste آشوب طلب
- آنارشیسم ;= Anarechisme هرج و مرج خواهی، مسلک آنارشیسم حکومت را تنها موجب بدبختی و مصیبت های اجتماعی می‌داند.
- انترناسیونال ;= International جهانی بین المللی.
- انترناسیونالیسم ;= Internationalisme در مقابل ناسیونالیسم است و عبارت است از اعتقاد به اینکه همکاری و معاونت مابین ملت‌های جهان موجب سعادت و برقراری صلح و آرامش حکومت جهانی است.
- انتلکتوال ;= Intellectual روشنفکر، خردمند.
- انتلکتوالیسم ;= Intellectualisme مکتب اصالت قریحه و هوش و عقیده بر اینکه علم زاده عقل است و عقل منبع دانش و کشف حقیقت، یا علم صحیح به واقعیت تنها از طریق قریحه و هوش و عقل میسر است.

- اندوستریالیسم ;= Industerialisme یعنی صنعتی شدن زندگی انسان و رواج صنعت و کارخانه و ماشین و اهمیت دادن به صنعت.
- اندیویدوالیسم ;= Individualisme یعنی اصالت فرد و طبق این فلسفه باید اجازه داده شود که هرکس به اختیار آزاد برای خود فکر و کار کند.
- اوبژکتیویسم ;= Objectivisme که آن را ایدآلیسم اوبژکتیف نیز می‌نامند، فلسفه‌ای است که حقایق را از نظر حسی نگاه می‌کند.
- اوتارکی ;= Autarky به معنی استقلال اقتصادی است.
- اولترا اندیویدوالیسم ;= Ultra Individualisme عقیده به فردیت افراطی است.
- اولتیماتوم ;= Ultimatum اتمام حجت، آخرین پیشنهادی که دولتی به دولتی می‌دهد و در صورت عدم قبول موجب بروز جنگ می‌شود.
- ایرولاسیونیسم ;= Irolationisme اعتقاد به لزوم تبعیت از یک خطمشی و سیاست و کناره‌گیری علنی یک ملت از همکاری سیاسی و اقتصادی.
- باکونی نیسم ;= Bakuninisme عقیده‌ی سیاسی باکونین پیشوای آنارشیست روسیه و اروپا. وی این مکتب را که اصولش لزوم تخریب دولت و حفظ حقوق فردیت و افکار خداوند است را ابداع کرد.
- بالشویسم ;= Balshewisme شیوه ای خاص از مکتب «مارکسیسم» است، که طبق آن طبقه کارگر باید به وسیله‌ی دستجات محلی که پیرو انضباطی شدید از طرف دولت مرکزی باشند هرچه زودتر قدرت سیاسی را به دست آورند.

- بربریسم ;= Barbarisme وحشی‌گری، توحش و حالت بدوی زندگانی جوامع اولیه و اقوام دور از تمدن.
- بلوک ;= Bloc دسته متحد، گروه هم بسته.
- بورژوا ;= Bourgeois سرمایه دار، دولتمند، شهرنشین ثروتمند.
- بورژوازی ;= Bourgeoisie سرمایه داری، طبقه ثروتمند و سوداگر.
- بنتهامیسم ;= Benthamisme بنتهامیسم به نوعی مخصوصی از لیبرالیسم اطلاق می شود.
- پاتریوت ;= Patriot میهن‌پرست
- پاتریوتیسم ;= Patriatisme به معنی میهن‌پرستی است.
- پارتیکولاریسم ;= Particularisme علاقه شدید هر شهر به حفظ حالت خاص خود.
- پلیتیک ;= Politique علم سیاست، سیاست.
- پارتیزان ;= Partisan سرباز چریک، هواخواه، طرفدار .
- پارلمان ;= Parlement مجلس نمایندگان، مجلس شورا و سنا.
- پارلامانتر ;= Parlementaire عضو پرلمان، مطابق با آداب و رسوم پارلمان.
- پارلمانتریسم ;= Parlementairisme روشی است در حکومت که در آن قوه‌ی مجریه در اعمال خود مسئول قوه‌ی مقننه یعنی پارلمان می‌باشد.

- پاروشیالیسم ;= Parochialisme محدودیت فکر و دلبستگی به انجام کارهای بلوکی و بخشی و محلی .
- پاسی فیسم ;= Pacifisme صلح‌طلبی، مخالفت با جنگ به هر نوع و شکلی که باشد.
- پراگماتیسم ;= Pragmatisme اصالت عمل و نقطه مقابل متافیزیک است. پیشوای این مکتب ویلیام جیمز آمریکایی است.
- پروونسیالیسم ;= Provinclisme نام سیستم حکومتی است که توسط ثروتمندترین افراد یک جامعه اداره شود.
- پلورالیسم ;= Pluralisme به معنی کثرت، به فلسفله سیاسی اطلاق می‌گردد که علاقه فرد نباید منحصر به پیوستگی سیاسی وی با دولت باشد، بلکه علاقه‌های دیگری نیز دارد. مانند علاقه مذهبی و اقتصادی.
- تائوئیسم ;= Taoisme نام مکتب سیاسی است، که بنیانگذار آن لاوتسه (604–501 ق.م) است فلسفه وی یک نوع مذهب لیبرال است.
- تاکتیک ;= tactic فن جنگ و راهنمایی سپاه در نبرد با دشمن.
- تامیسم ;= Thomisme مکتب سیاسی منسوب به تامس داکوین (1225–1274ب.م).

- تئوکراسی ;= Theocratey رژیم و روشی را در حکومت گویند، که رؤسا و فرماندهان درجه اول آن پیشوایان روحانی و ارباب دین باشند، به عبارت دیگر حکومت مذهبی است.
- ترادیسیون ;= Tradition سنت، رسوم اجتماعی.
- ترادیسیونالیسم ;= Traditionalism اعتقاد به اصالت، سنت پرستی.
- تروتسکی ایسم ;= Trotskisme فرقه منشعبی از حزب کمونیسم که بنیان گذارش تروتسکی یکی از پیشوایان انقلاب بلشویکی روسیه بوده.
- ترور ;= Terreur وحشت و هراس، کشتن و از بین بردن مخالفین.
- تروریست ;= Terroriste عامل ترس و وحشت، آدمکش.
- تروریسم ;= Terrorisme عقیده به لزوم آدمکشی.
- تریدیونیون ;= Trade-Union عنوان تشکیلاتی است از کارگران به منظور کوشش در بهبودی احوال ایشان و افزایش مزد و تقلیل ساعات کار و تأمین بیمه بیماری و وسایل بهداشت و ...
- تریدیونیونیسم ;= Trade-Unionism یعنی به یک اتحادیه کارگری گرویدن. لنین بین تریدیونیونیسم و سوسیالیسم فرق گذاشت. کارگران هیچگاه سوسیالیست نمی‌شوند بلکه ابتدا تریدیونیونیست می‌شوند.

- توتالیتاریونیسم ;= Totalitarianisme به معنی حکومت جمعی است و حکومتی است که در کلیه شئون زندگی فرد دخالت می‌کند و آن را تنظیم و برای آن مقررات وضع می‌کند.
- تیرانی ;= Tyrannie به معنی حکومت ستمگری و جور و ظلم است .
- تیرانیسید ;= Tyrannicide به معنی ظالم کشی و اعتقاد به لزوم قتل سری و ترور زمامداران حکومت است .
- تیموکراسی ;= Timocracy این اصطلاح در مورد حکومتی و دولتی به کار برده می شود که زمامدارانش تنها به خاطر شرف و به دست آوردن افتخار کار می کنند. این واژه را افلاطون در کتاب جمهوریت خود به کار گرفته است .
- دپارتمانتالیسم ;= Departmentalisme حکومتی که به ایالات و استان ها و بخش های کشور استقلال در امور داخلی خود دهد.
- دسانترالیسم ;= Decentralisme عبارت است از انتقال نظارت و کنترل از قدرت مرکزی به واحدهای محلی.
- دسپوت ;= Despot مستبد.
- دسپوتیسم ;= Despotisme حکومتی را گویند که پیرو حکومت مطلقه و خودکامگی و به دست زمامداری خودرأی و مستبد اداره شود.
- دماگوژی ;= Demagogie عوام فریبی. دموکرات ;= Democrate آزادی خواه، طرفدار آزادی.

- دموکراتیک ;= Democratique شیوه‌ی همرایی.
- دموکراسی ;= Democracy آزدیخواهی با روشی در سیاست و حکومت که در آن اختیارات در دست مردم و نمایندگان آن‌ها می‌باشد.
- دمونستراسیون ;= Demonstration تظاهر دسته جمعی که در آن فرقه ای یا فرقه‌هایی یا احزاب مختلفی شرکت داشته باشند و به وسیله‌ی سخنرانی و گردش در معابر برای به دست آوردن خواست‌های خود جد و جهد کنند.
- دگماتیسم ;= Dogmatisme فلسفه جزمی، عقیده به اینکه باید کورکورانه از سنت‌ها بدون پرسش پیروی کرد.
- دیالکتیک ;= Dialectique مکالمه، مباحثه و جدل با روشن کردن مطلبی به وسیله مکالمه و تعقل مانند روش منطقی، منطق مکتب «مارکس» که به نام «ماتریالیسم دیالکتیک» مشهور است.
- دیپلومات ;= Diplomate سیاسی، سیاستمدار.
- دیپلوماسی ;= Diplomacy سیاست، علم سیاست، حل و عقد امور میان کشورها و ممالک خارجی.
- دیکتاتور ;= Dictateur مستبد، خودرأی، خودکام.
- رادیکالیسم ;= Radicalisme مکتبی است در سیاست که هواخواهان آن از اوضاع موجود ناراضی بوده و طالب تجدیدنظر و درهم شکستن تمامی قوانین و نظامات می باشند (برای به وجود آوردن مؤسسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نو).

- راسیونالیسم ;= Rationalisme فلسفه اصالت عقل، اعتقاد به برتری و تفوق عقل بر همه چیز.
- رستوراسیون ;= Restauration دوران اعاده‌ی سلطنت به خانواده بوربون که از سال 1814 تا سال 1830 ادامه یافت.
- رفراندوم ;= Referendum مراجعه به آراء عمومی از طرف دولت برای دستیابی به اکثریت آراء مردم.
- رفرم ;= Reforme اصطلاح، تغییرات و اصلاحات سطحی در امور اقتصادی و سیاسی بدون توسل به انقلاب و شورش.
- رفرماسیون ;= Reformation اصلاحات سیاسی و اقتصادی، نهضت اصلاحی.
- رولوسیون ;= Revolution انقلاب، طغیان و شورش.
- رویالیسم ;= Royalisme سلطنت‌طلبی، شیوه‌ی سلطنت‌طلبان در برابر جمهوری‌خواهان.
- ریتوالیسم ;= Ritualisme آداب‌پرستی، اعتقاد به لزوم رعایت آداب مذهبی و آداب و رسوم به حد افراط.
- رویزیونیسم ;= Revsionisme نام مکتب و مسلک ادوارد برنشتاین سیاستمدار، نویسنده سوسیال دموکرات آلمان است هدف این مسلک اصلاح و تعدیل سوسیالیسم انقلابی مارکس بود.

- ژئوپولتیک =; Geo Poltiqoue نام علم جدیدی است که هدفش مطالعه و تحقیق در روابط بین جغرافیا با حیات قدرت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ است.
- ساتیاگراها =; Satyagraha دریافت حقیقت، نهضت سیاسی و مذهبی‌ای که در سال 1919 شروع شد و به وسیله‌ی مقاومت منفی در برابر تجاوزات بیگانگان مبارزه نمود.
- سانترالیسم =; Centralisme اصول تمرکز در روش اداره حکومت یک کشور و تمرکز امور در حکومت مرکزی در پایتخت.
- سزاریسم =; Czarisme حکومت قیصری و به همان مفهوم استبداد واتوکراسی و قدرت مطلقه امپراتور است.
- سکولاریسم =; Secularisme دنیاپرستی، اعتقاد به اصالت امور دنیوی و رد آنچه غیر آن است.
- سنا =; Senat مجلس اعیان، مجلس اشراف، مجلسی که نمایندگان آن از بین طبقات و افراد ممتاز انتخاب می‌شوند.
- سناتور =; Senateur نماینده‌ی مجلس اشراف، مجلسی که نمایندگان آن از بین طبقات و افراد ممتاز انتخاب می‌شوند.
- سندیکا =; Syndicat اتحادیه کارگری. سندیکالیسم =; Syndicalisme مسلکی سیاسی و جنبشی انقلابی است، که هدفش به وسیله اتحادیه‌های کارگری دولت به انجام رسد و دموکراسی پارلمانی را از طریق طغیان و هر نوع انقلابی واژگون کند.

- سوسیالیست ;= Socialiste طرفدار و هواخواه مکتب «سوسیالیسم».
- سوسیالیسم ;= Socialisme مسلکی است که هدفش ایجاد و برپا کردن دسته‌جمعی جامعه است به نفع مردم به وسیله‌ی مالکیت دولت نسبت به کلیه وسایل تولیدی اعم از صنعت و وسایل حمل ونقل و غیره. کنترل آنها از طرف دولت است.
- شووینیسم ;= Chauvnisme ملت بازی، وطن بازی، افراط و مبالغه کورکورانه در میهن پرستی.
- فابیانیسم ;= Fabianisme نام مسلک سیاسی یک سازمان سوسیالیستی در انگلستان است. اینها سعی کردند که سوسیالیسم را در طبقه متوسط معمول سازند.
- فاشیست ;= Fachiste این اصطلاح از کلمه فاشیسمو که به عنوان شعار قدرت در روم قدیم بود گرفته شده و به معنی آشوب طلب و هرج و مرج طلب است.
- فاشیسم ;= Fachisme این مسلک، در زمان حکومت موسولینی احیاء شد. شیوه‌ای در سیاست است که هرج و مرج و آشوب طلبند.

بیست مکتب فلسفی

تعریفی کوتاه از بیست مکتب فلسفی

- هرمنوتیک
- پراگماتیسم
- تجربه‌گرایی
- فمینیسم

- رواقی‌گری
- سوسیالیسم
- آرمان‌گرایی
- رئالیسم
- اثبات‌گرایی
- پدیده‌شناسی
- اردیسم
- نسبی‌گرایی اخلاقی
- اگزیستانسیالیسم
- ماتریالیسم
- تحلیلی
- جبرگرایی
- ساختارگرایی
- پساساختارگرایی
- اومانیسم
- مکتب فرانکفورت
- هرمنوتیک

هرمنوتیک (Herméneutique) به معنای خبردادن و ترجمه کردن و تعبیر کردن، علم

یا نظریه‌ی تأویل است. علمی که مسئله‌ی فهم متون و چگونگی ادراک و فهم و روند آن را بررسی می‌کند. این عنوان از قرنِ هفدهم کاربرد یافته‌است، اما تازه در آغازِ قرنِ نوزدهم است که با تلاشِ فکری فردریک شلایرماخر رواجِ عمومی می‌یابد. یکی از منتقدان سرسخت هرمنوتیک، هانس آلبرت، خردگرای انتقادی آلمانی است.

- پراگماتیسم

پراگماتیسم یا عمل‌گرائی(pragmatism) به معنی فلسفه اصالت عمل است؛ ولی در سیاست بیشتر واقع‌گرایی و مصلحت‌گرایی معنی می‌دهد.

پراگماتیسم روشی در فلسفه مدرن است که با اعتراف به غیرممکن بودن اثبات بعضی مسائل، آن‌ها را با توجّه به کاربردشان در زندگی انسان می‌پذیرد. طرفداران این شیوه، خود را عمل‌گرا و متسامح می‌دانند. مخالفان، این گروه را میانه‌رو یا (محافظه‌کار) و منفعت‌طلب می‌خوانند. از دیدگاه پراگماتیسم، کلیه تصورات، مفاهیم، قضاوت‌ها و نظرات ما قواعدی برای «رفتار» (پراگمای) ما هستند. اما «حقیقت» آن‌ها تنها در سودمندی عملی آن‌ها برای زندگی ما نهفته است. از دیدگاه پراگماتیسم، معیار حقیقت، عبارت است از سودمندی، فایده، نتیجه و نه انطباق با واقعیت عینی. در واقع حقیقت هر چیز بوسیله نتیجه نهائی آن اثبات می‌شود.

دولت‌مردان و سیاست‌مداران «پراگماتیست» به کسانی اطلاق می‌شود که امکانات عملی و مصلحت روز را بر معتقدات خود مقدم می‌شمارند و به عبارت دیگر برای پیش‌رفت مقاصد خود یا ماندن بر مسند قدرت، انعطاف نشان می‌دهند.

- تجربه‌گرایی

تجربه‌گرایی یکی از گرایش‌های اصلی در شناخت‌شناسی و نقطه‌ی مقابل عقل‌گرایی است. بر اساس این دیدگاه همه‌ی معرفت‌های بشری مستقیم یا غیرمستقیم برآمده از تجربه است. تجربه از منظر این دیگاه نه فقط ادراک حسی بلکه دریافت‌هایی مانند حافظه یا گواهی دیگران را هم در بر می‌گیرد.

برمبنای نظریه‌ی مبناگرایی همه‌ی باورهای ما با واسطه‌ی استدلال نهایتاً از منبعی به دست آمده‌اند که آن منبع نیاز به توجیه یا استدلال ندارد. تجربه‌گرایی – که یکی از زیرمجموعه‌های مبناگرایی است – تنها تجربه را به عنوان چنین منبعی بی‌نیاز از توجیه می‌دانند. تجربه‌گرایی با استفاده از حسیات در مقابل عقل‌گرایی می‌باشد. تجربیات عقلی از علم حصولی است و روش اثبات غیرحسی دارد. طبق نظر دکارت اگر همه حواس چندگانه ما از کار بیافتند ولی مغز هنوز بتواند فکر کند حتماً ما وجود داریم پس تجربه‌ی این که ما می‌دانیم که هستیم از حواس چندگانه نیست و علم حصولی است. تجربه‌گرایی در فلسفه علم بر مبنای آزمایش است. عقل‌گرایی گزاره(2*2=4)را یک قانون فلسفی می‌داند و بدیهی. اما تجربه‌گرایی آن را با آزمایش اثبات می‌کند: 2 تا سبد داریم هر یک با 2 تا سیب... با شمردن حس بینایی به ما می‌گوید که 4 تا سیب داریم! این دیدگاه بعد از رنسانس به صورت جدی طرح شد. بارکلی، جان لاک و دیوید هیوم از فیلسوفان تجربه‌گرا هستند. ابوریحان بیرونی در آزمایش عدم سمی بودن الماس؛

تجربه گرایی را بعنوان روش اثبات بکار برد.این کار او را در ردیف اولین فیلسوفان تجربی قرار می‌دهد.

- فمینیسم

فمینیسم باور داشتن به حقوق زنان و برابری سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی زن و مرد است. فمینیسم مباحثه‌ای است که از جنبش‌ها، نظریه‌ها و فلسفه‌های گوناگون تشکیل شده‌است که در ارتباط با تبعیض جنسیتی هستند و از برابری برای زنان دفاع کرده و برای حقوق زنان و مسایل زنان مبارزه می‌کند.

واژه‌ی فمینیسم را نخستین بار شارل فوریه، سوسیالیست قرن نوزدهمی برای دفاع از جنبش حقوق زنان به کار برد. فمینیسم مجموعه‌ی گسترده‌ای از نظریات اجتماعی، جنبش‌های سیاسی، و بینش‌های فلسفی است که عمدتاً به وسیله‌ی زنان برانگیخته شده‌اند یا از آنان الهام گرفته‌اند، مخصوصاً در زمینه‌ی شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن‌ها. به عنوان یک جنبش اجتماعی، فمینیسم بیش‌ترین تمرکز خود را معطوف به تحدید نابرابری‌های جنسیتی و پیشبرد حقوق، علایق و مسایل زنان کرده‌است .

- رواقی‌گری

رواقی (رَ) یا Stoicism مذهبی فلسفی که بوسیله زنون کیتسیونی (Zeno of Citium) تأسیس شد. نام این فلسفه در زبان‌های اروپایی و نیز عنوان رواقی برای آن بدین مناسبت است که حوزه‌ی ایشان در یکی از رواق‌های آتن منعقد می‌شد. مذهب رواقی در قرن 2 میلادی در روم نفوذ یافت و حکمایی مانند سنکا(Seneca)، اپیکتوس (Epictetus) و

مارکوس آورلیوس (Marcus Aurelius) به آن گرویدن. پیروان این فلسفه رواقیون یا رواقیان خوانده می‌شوند. زنون فلسفه را منقسم به طبیعیات، منطق و اخلاق می‌دانست. منطق وی مبتنی بر ارغنون (Organon) ارسطو (Aristotle) اما می‌گفت که هر معرفتی بالمآل به ادراکات حواس باز می‌گردد. نظریه‌ی رواقیون در طبیعیات اساساً مادی بود، در نظر آن‌ها هرچه حقیقت دارد مادی است. توده و ماده یا جسم و جان، حقیقت واحد و بایکدیگر مزج کلی دارند. وجود یکی در تمامی وجود دیگری ساری است. در اخلاق رواقیان فضیلت را مقصود بالذات می‌دانستند و معتقد بودند که زندگی باید سازگار با طبیعت و قوانین آن باشد و می گفتند آزادی واقعی وقتی حاصل می‌شود که انسان شهوات و افکار ناحق را به یکسو نهد و در وارستگی و آزادگی اهتمام ورزد. رواقیان بسبب پیروی از این اصول نزد عامه مردم به لاقیدی معروف بودند.

- سوسیالیسم

سوسیالیسم (Socialism) اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد یک نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می‌کوشد، جامعه‌ای که در آن تمامی قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی داشته باشند.

هدف سوسیالیسم لغو مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و

اداره صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیر مستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع.

- آرمان‌گرایی

ایده یعنی تصورات ذهنی (اعم از حسی، خیالی یا عقلی) و آرمانگرایی یعنی مسلک کسانی که تنها ایده و تصورات ذهنی را واقعی می‌دانند و به وجود خارجی جهان خارج و یا به عبارت دیگر به وجود جهان مستقل از ادراک قائل نیستند.آرمانگرایان به واقعیت‌های خارجی مانند آسمان، زمین، حیوان، اشخاص دیگر و به طور کلی آن چه با حواس درک شود، اعتقاد وجود خارجی ندارند و همه‌ی جهان را خیال و پندار می‌دانند و می‌گویند: ما جز واقعیت وجود خود و یک رشته پندارهای ذهنی به وجود چیز دیگری در جهان اعتقاد نداریم؛ زیرا آنچه را که جهان خارج از خود می‌نامیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم درک کنیم مگر با قوه‌ی ادراک حواسی خود، و قوه‌ی ادراک چیزی بیش از تصورات مختلف در اختیارمان قرار نمی‌دهد. به عبارت دیگر آن‌ها وجود عالم خارج یا این پندارها را صرفاً تولید ذهن خود می‌دانند و نظرشان این است که ما فکر می‌کنیم که واقعیتی به نام درخت وجود دارد، ولی هرگز نمی‌دانیم که آیا در خارج از ذهن چنین واقعیتی هست یا خیر؟

- رئالیسم

واژه رئالیسم از رئل (Real) که به معنای واقع است، مشتق شده و در واقع به معنای مکتب اصالت واقع است.

مکتب رئالیسم نقطه مقابل مکتب ایده آلیسم است؛ یعنی مکتبی که وجود جهان خارجی را نفی کرده و همه چیز را تصورات و خیالات ذهنی می‌داند.

رئالیسم یعنی اصالت واقعیت خارجی. این مکتب به وجود جهان خارج و مستقل از ادراک انسان، قائل است. ایده‌آلیست‌ها همه موجودات و آنچه را که در این جهان درک می‌کنیم، تصورات ذهنی و وابسته به ذهن شخص می‌دانند و معتقدند که اگر من که همه چیز را ادراک می‌کنم نباشم، دیگر نمی‌توانم بگویم که چیزی هست. در حالیکه بنابر نظر و عقیده‌ی رئالیستی، اگر ما انسان‌ها از بین برویم، باز هم جهان خارج وجود خواهد داشت. به طور کلی یک رئالیست، موجودات جهان خارج را واقعی و دارای وجود مستقل از ذهن خود می‌داند. می‌داند.

باید گفت در واقع همه انسان‌ها رئالیست هستند، زیرا همه به وجود دنیای خارج اعتقاد دارند. حتی ایده‌آلیست‌ها نیز در زندگی و رفتار، رئالیست هستند، زیرا باید جهان خارج را موجود دانست تا بتوان کاری کرد و یا حتی سخنی گفت. کلمه‌ی رئالیسم در طول تاریخ به معانی مختلفی غیر از معنایی که گفته شد، استعمال شده‌است. مهمترین این استعمال‌ها و کاربردها، معنایی است که در فلسفه‌ی مدرسی یا اسکولاستیک (Scholastic) رواج داشته‌است. بعدها در رشته‌های مختلف هنر مانند ادبیات نیز سبک‌های رئالیستی و ایده‌آلیسمی به وجود آمد و سبک‌رئالیسم در مقابل سبک ایده‌آلیسم است. سبک رئالیسم یعنی سبک گفتن و نوشتن متکی بر نمودهای واقعی و اجتماعی. اما سبک ایده‌آلیسم عبارت است از سبک متکی به تخیلات شاعرانه گوینده یا نویسنده.

رئالیسم نوعی«واقع گرایی» است در رمان و نمایشنامه که خیال‌پردازی و فردگرایی رومانتیسم را از بین می‌برد و به مشاهده‌ی واقعیت‌های زندگی و تشخیص درست علل و عوامل و بیان تشریح و تجسم آن‌ها می‌پردازد.

هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تأثیر محیط و اجتماع در واقعیت‌های زندگی و تحلیل و شناساندن دقیق تیپ‌هایی است که در اجتماع معینی به وجود آمده است.

- اثبات‌گرایی

اثبات‌گرایی یا (پوزیتیویسم یا تحصل‌گرایی) به هر گونه نگرشِ فلسفی که تنها شکلِ معتبر از اندیشه را متعلق به روش علمی بداند اطلاق می‌گردد.

اثبات‌گرایی اصطلاحی فلسفی است که حداقل به دو معنیِ متفاوت به کار رفته‌است. این اصطلاح در قرنِ هجدهم توسطِ فیلسوف و جامعه‌شناسِ فرانسوی آگوست کنت (Auguste Comte) ساخته و به کار رفته شد. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرشِ دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکل از اندیشه که باقی می‌ماند متعلق به اندیشه‌ی قطعی (positive) و تجربی علم است. در این عصرِ جدیدِ تاریخ نهادهایِ اجتماعیِ مربوط به دین و فلسفه از بین خواهد رفت.

- پدیده‌شناسی

پدیده شناسی یا فنومنولوژی به انگلیسی (Phenomenology):مکتب و روشی است که توسط ادموند هوسرل به هدف نظام بخشیدن به فلسفه و علوم انسانی پایه‌گذاری شده‌است. این مکتب به دنبال پژوهش و آگاهی مستقیم نسبت به تجربیات و مشاهدات، یا به عبارت

دیگر نسبت به پدیدارهایی است که بی واسطه در تجربه ما ظاهر می‌شوند. پدیده‌شناسی یکی از دو سنت بزرگ فلسفی سده بیستم است که با پیروان چون ماکس شلر، مارتین هیدگر، مرلوپونتی، سارتر، گادامر و پل‌ریکور فراسوی فلسفه در حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دیگر علوم انسانی کاربرد دارد.

- اردیسم

اردیسم (Orodism) به معنای ارزشمندی شادی است. این مکتب در مقابل غم دوستی و اندوه پرستی مطرح شد. این فلسفه می‌گوید شادی یک آرزو نیست جهان هدیه‌ایی است برای شاد زیستن است. اردیسم بر اساس افکار ارد بزرگ (Great Orod) در کتاب سرخ بنیان‌گذاری شده است. اردیسم با تکیه بر شرایط و تجربه اجتماعی به تقدم شادی بر هر کُنش ساختاری اشاره دارد و شاد بودن را لازمه و پیش شرط هر رستاخیز و رشد اجتماعی می‌داند در این مکتب تامین آزادی‌های فردی یک اصل می باشد و میهن دوستی یکی از سه شعار اصلی آن است. شعار اردیست‌ها ارزش گذاری بر سه مورد است: شادی، آزادی و میهن. آن‌ها این سه اصل را لازم و ملزوم هم برای رشد و ترقی جوامع می دانند. نسبی‌گرایی اخلاقی نسبی‌گرایی اخلاقی نظریه مخالف خردگرایی اخلاقی است. نسبی‌گرایان اخلاقی معتقدند که انسان با استنتاج و استدلال نمی‌تواند اعتقادهای اخلاقی و سیاسی درست را کشف کند. نسبی‌گرایی اخلاقی اصولاً وجود هرگونه اعتقاد اخلاقی و سیاسی درست را رد می‌کند. بنابر نسبی‌گرایی اخلاقی، چنین نیست که چیزی صرفاً درست یا نادرست باشد؛ بلکه ممکن است چیزی مطابق با جامعه‌ای درست و مطابق با

جامعه‌ای دیگر نادرست باشد. نسبی‌گرایان معتقدند که قضاوت انسان درباره درستی و نادرستی به زمان و مکان و شرطهای دیگری بستگی دارد. پیشوای نسبی‌گرایی اخلاقی در یونان باستان، پروتاگوراس بود.

- اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم (Existentialism) جریانی فلسفی و ادبی است که پایه آن بر آزادی فردی، مسئولیت و نیز نسبیت‌گرایی است. از دیدگاه اگزیستانسیالیستی، هر انسان، وجودی یگانه است که خودش روشن کننده سرنوشت خویش است. اگزیستانسیالیسم از واژه اگزیستانس به معنای وجود بر گرفته می‌شود. سورن کی‌یرکگارد را نخستین اگزیستانسیالیست می‌نامند، میان «اگزیستانسیالیسم بی‌خدایی» و «اگزیستانسیالیسم مسیحی» تفاوت هست. از میان شناخته‌شده‌ترین اگزیستانسیالیست‌های مسیحی می‌توان از سورن کی‌یرکگارد، گابریل مارسل، و کارل یاسپرس نام برد. پس از جنگ جهانی دوم جریان تازه‌ای به راه افتاد که می‌توان آن را اگزیستانسیالیسم ادبی نام نهاد. از نمایندگان این جریان تازه می‌توان سیمون دوبووآر، ژان پل سارتر، آلبر کامو و بوری ویان را نام برد.

- ماتریالیسم

ماتریالیسم به معنای ماده‌گرایی فلسفی است. شاخه‌های مهم آن ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیک می‌باشد .ماتریالیسم مکانیک را فویرباخ بنیان‌گذاری کرد و ماتریالیسم دیالکتیک را مارکس. ماتریالیسم با تکیه بر علوم و تجربه اجتماعی به تقدم

ماده بر شعور باور دارد و ماده را واقعیت موجود خارج از ذهن انسان و مستقل از شعور بی نیاز از آفرینش و جاودانی می‌داند.

- تحلیلی

فلسفه‌ی تحلیلی (Analytic philosophy) فلسفه‌ی آکادمیک حاکم بر دانشگاه‌های کشورهای انگلیسی زبان (آنگلو- ساکسون) است. فلسفه‌ی تحلیلی را در مقابل فلسفه‌ی قاره‌ای یا فلسفه‌ی اروپایی قرار می‌دهند. بنیان‌گزاران اصلی فلسفه تحلیلی فیلسوفان کمبریج برتراند راسل و جرج ادوارد مور بودند. این دو از ریاضیدان و فیلسوف آلمانی گوتلوب فرگه تأثیر پذیرفته بودند. اینگونه فلسفه بر روشن بودن، بامعنی بودن و ریاضی‌وار بودن جستارهای فلسفی تاکید فراوان دارد. و به تفکر مابعدالطبیعی سازنده به دیده‌ی شک یا دشمنی می‌نگرند. معتقدند که روش تحلیل خاصی وجود دارد که فلسفه فقط از آن طریق می‌تواند به نتایج مطمئن دست یابد تا حد زیادی از حل و فصل تدریجی مسائل فلسفی جانبداری می‌کنند. فیلسوفان تحلیلی قرن ۲۰ توجه خود را در اصل نه بر تصورات موجود در ذهن بلکه بر زبانی که اندیشیدن ذهنی از طریق آن بیان می‌شود معطوف داشته‌اند. برتراندراسل و جورج ادواردمور فلسفه‌ی تحلیلی را با به کار انداختن منطق جدید - که راسل سهم زیادی در آن داشته است- به عنوان ابزار تحلیل بنیاد نهادند. منطق و فلسفه‌ی زبان از همان ابتدا از بحث‌های محوری فلسفه تحلیلی بودند. چند تفکر از بحث‌های مربوط به زبان و منطق در فلسفه تحلیلی پدید آمد مانند پوزیتویسم منطقی، تجربه گرایی منطقی، اتمیسم منطقی، منطق‌گرایی و فلسفه‌ی زبان

متعارف. فلسفه تحلیلی بعدها بحث‌های وسیعی را در حوزه‌های زیر مطرح ساخت: فلسفه‌ی اخلاق (هر و مکی)، فلسفه سیاسی (جان رالز)، زیبایی شناسی (ریاچارد ولهایم)، فلسفه دین (الوین پلانتینگا)، فلسفه زبان (ساول کریپکی، هیلری پاتنم، کواین)، فلسفه ذهن (جیگون کیم، دیوید چالمرز، هیلری پاتنم) .متافیزیک تحلیلی نیز اخیراً در کارهای فیلسوفانی همچون دیوید لوئیس و پیتر استراوسن شکل گرفته است.

- جبرگرایی

جبرگرایی، تعین‌گرایی یا دترمینیسم (determinism) یک موضوع فلسفی است که بر طبق آن هر رویدادی از جمله شناخت، رفتار، تصمیمات و کنش‌های آدمی به صورت علی توسط یک زنجیره‌ی پیوسته‌ای از رخدادهای پیشین تعیین شده‌است. جبرگرایی را به شکل دیگری نیز می‌توان تعریف نمود: فرضیه‌ای که بر طبق آن در هر لحظه یک و تنها یک آینده‌ی فیزیکی ممکن و شدنی وجود دارد. در نتیجه‌ی جدال‌های تاریخی بیشماری که بر سر مساله جبرگرایی صورت گرفته‌است دیدگاه‌های فلسفی گوناگونی در این باره وجود دارد.

- ساختارگرایی

ساختارگرایی (Structuralism) یکی از اندیش‌راه‌های رایج در علوم اجتماعی است. بر پایه‌ی این طرز فکر تعدادی ساختار باطنی و ناملموس، چارچوب اصلی در پشت پدیده‌های ظاهری اجتماع را تشکیل می‌دهند. روش ساختارگرایی در نیمه دوم سده‌ی بیستم از سوی تحلیلگران زبان، فرهنگ، فلسفه‌ی ریاضی و جامعه به گونه‌ای گسترده بکار برده می‌شد.

اندیشه‌های فردینان دو سوسور را می‌توان آغازگاه این مکتب دانست. هرچند پس از وی ساختارگرایی تنها به زبان‌شناسی محدود نشد و در راه‌های گوناگونی بکار گرفته شد و مانند دیگر جنبش‌های فرهنگی، اثرگذاری و بالندگی آن بسیار پیچیده است. ساختارگرایی به دنبال راهی است برای شرح و گزارش پیوند درونی‌ای که از طریق آن معنایی در یک فرهنگ ساخته می‌شود. کاربرد دوم آن که به تازگی دیده شده است در فلسفه‌ی ریاضی می‌باشد. بر پایه‌ی اندیشه‌ی ساختارگرا معنا در یک فرهنگ از راه پدیده‌ها و کارکردهای گوناگونی که سامانه معنایی را می‌سازند، بارها پدیدار می‌شود. ساختارگرایی می‌تواند به پژوهش در ساختارهای نشانه‌مندی مانند آیین‌های پرستش، بازی‌ها، نوشتارهای ادبی و غیر ادبی، رسانه‌ها و هر چه که در آن معنایی از درون فرهنگی بدست آید، بپردازد و ساختار آن را بررسی نماید.

- پساساختارگرایی

پساساختارگرایی به مجموعه‌ای از افکار روشنفکرانه فیلسوفان اروپای غربی و جامعه‌شناسانی گفته می‌شود که با گرایشات فرانسوی، مطلب نوشته‌اند. تعریف دقیق این حرکت و تلخیص آن کار دشواری است ولی به شکل عمومی می‌توان گفت که افکار این دانشمندان، توسعه و پاسخ به ساختارگرایی بوده‌است و به همین دلیل پیشوند «پسا» را به آن اضافه کرده‌اند. پساساختارگرایی و پسامدرنیسم بعضاً به جای یکدیگر به‌کار می‌روند. افرادی مانند ژاک دریدا و میشل فوکو از پیشگامان این مکتب فکری هستند که به نظر عده‌ای به شکل تنگاتنگی با پسامدرنیسم و پدیدارشناسی مرتبط است. این ارتباط

تا حدی است که بعضی متفکران مدعی شده‌اند که پساساختارگرایی را می‌توان به شکلی صحیح پسا پدیدارشناسی نامید.

- اومانیسم

انسان‌گرایی (اومانیسم) (Humanism) مکتبی است فکری که بر پایه‌ی آن انسان قادر به انجام هر کاری است و اصل و ریشه هر چیزی به انسان برمی‌گردد. واژه‌ی Humanism نهضت فرهنگی فکری است که در خلال دوران تجدید حیات فرهنگی (رنسانس) به دنبال ایجاد رغبت و تمایل جدید نسبت به آثار برجسته یونانی و رومی پدید آمده است. این واژه از واژه لاتینی Humus به معنی خاک یا زمین اخذ شده و از آغاز در مقابل دو امر قرار داشته است: الف)موجودات خاکی و مادی دیگر غیر از انسان، مانند حیوانات. ب) deus Ldivus) مرتبه دیگر از هستی؛ یعنی مجردات در انتهای دوران باستان و در قرون وسطا، محققان و روحانیون، میان divinitas به معنی حوزه‌هایی از معرفت و فعالیت که از کتاب مقدس نشأت می‌گرفت و humanitas؛ یعنی حوزه‌هایی که به قضایای عملی زندگی دنیوی مربوط می‌شده است، فرق گذاشتند. و از آنجا که حوزه دوم، بخش اعظم الهام و مواد خام خود را از نوشته‌های رومی و به طور فزاینده یونان باستان می گرفت، مترجمان و آموزگاران این آثار که معمولاً ایتالیایی بودند خود را umanisti یا humanists نامیدند. انسان‌گرایی انسان را مالک همه هستی می‌داند و خاستگاه و فرجام همه‌چیز معرفی می‌کند.

- مکتب فرانکفورت

در تاریخ ۲۲،۰۶،۱۹۲۴ در شهر فرانکفورت آلمان (کنار رودخانه ماین)، انستیتوی تحقیقات اجتماعی – فرهنگی مستقل از دانشگاه گشایش یافت. این مؤسسه‌ی تحقیقاتی، اشتهار خود را مدیون جنبش اعتراضی دانشجوئی دهه ۱۹۶۰ میلادی می‌باشد که غیرمستقیم از نظرات مارکس و نگرش انتقادی این مؤسسه (مکتب فرانکفورت) نشأت می‌گرفت. این مؤسسه تحقیقات خود را بر پایه‌ی بینش مارکس و فروید از منظر اجتماعی– فلسفی در جوامع سرمایه‌داری، آغاز و گسترش آن را نقد و بررسی می‌نمود. یکی از معروفترین تألیفات آن به نام «دیالکتیک روشنگری» اثر ماکس‌هورکهایمر که سال‌ها مدیریت مکتب را به عهده داشت و همکارش تئودور آدورنو، می‌باشد. پس از گذشت نه سال از تأسیس، مکتب فرانکفورت به دلیل داشتن عقاید مارکسیستی و اعضای یهودی مذهب آن، مجبور به مهاجرت به ژنو (۱۹۳۴/۱۹۳۳) و سپس به آمریکا شد. در سال ۱۹۵۰ میلادی مجدداً به فرانکفورت نقل مکان کرد. طرفداران نسل اول این مکتب عبارت‌اند از: هورکهایمر- آدورنو - اریک فروم- هربرت مارکوزه- فرانس نویمان – بنیامین. نسل جوانتر مکتب فرانکفورت یورگن‌هابرماس و آلفرد شمیت هستند. این مکتب از آغاز سال‌های دهه ۶۰ میلادی نقش مهمی در زمینه‌ی بررسی و نگرش منقدانه به فرضیه‌های علمی و آموزش و پرورش در چهارچوب نئومارکسیسم داشته‌است.

سیر تاریخی حکومت‌ها در ایران

حکومت‌ها	گسترش افزایش و کاهش فضایی	اختیارات	نوع سازمان
حکومت ماد	از غرب تا خلیج‌فارس، آذربایجان، خوزستان، خراسان و قفقاز	پادشاه	سازمان حکومتی و اداری
هخامنشیان	از ماوراءالنهر تا سند و پنجاب و از شبه جزیره عربستان تا ماورای قفقاز و از شمال آفریقا تا مدیترانه و جنوب شرقی اروپا	فرمانده قوا- دبیر	سازمان دولتی
اشکانی	از شرق آمودریا تا ترکیه و قفقاز و دریای سیاه و بین‌النهرین	مجلسی مرکب از نجبا، خاندان‌های اشرافی و رهبران دینی	سازمان سیاسی- اداری
ساسانی	از بین النهرین تا پنجاب و از قفقاز تا ماوراءالنهر	یادگسپان(نایب‌السلطنه)	سازمان سیاسی- فضایی
اسلامی	از شرق تامنطقه کاشغر	امیران	سازمان قومیت
غزنویان	تا ماوراء النهر، خوارزم، سند و پنجاب، اصفهان، ری و همدان	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
سلجوقیان	از ماوراءالنهر تا بین‌النهرین، آسیای صغیر و سواحل مدیترانه	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
خوارزمشاهیان	تا خلیج‌فارس، هندوستان، ایران و قفقاز گسترش دادند	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
ایلخانان	تا بین‌النهرین، مصر، شام، مدیترانه و قفقاز	امیر یا حاکم	سازمان قومیت
تیموریان و ترکمنان	تا ماوراءالنهر، خراسان، مغولستان، ایران، هندوستان، فارس و آذربایجان	امیر یا حاکم	سازمان قومیت

حکومت‌ها	گسترش افزایش و کاهش فضایی	اختیارات	نوع سازمان
صفویه	تا جنوب و شرق و شمال شرقی و نیز قفقاز	دوایر محلیه	مذهبی
افشاریه	تا آسیای مرکزی و ماوراءالنهر	حاکم	سیاسی
زندیه	نیمه مرکزی و غربی کشور	وکیل الراعیا	سازمان سیاسی- اداری
قاجار	تا خراسان، فارس، بلوچستان، کرمان و قفقاز	ملوک‌الطوایفی	استبدادی
پهلوی	تثبیت فضایی	تشریفات قانونی و اختیارات شاه	استبدادی
جمهوری اسلامی	تثبیت فضایی	تشریفات قانونی	سیاسی- مذهبی

سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق 1404 هجری شمسی

با اتکال به قدرت لایزال الهی و در پرتو ایمان و عزم ملی و کوشش برنامه‌ریزی شده و مدبرانه‌ی جمعی و در مسیر تحقق آرمان‌ها و اصول قانون اساسی، در چشم‌انداز بیست ساله ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل. جامعه‌ی ایرانی در افق این چشم‌انداز چنین ویژگی‌هایی خواهد داشت: توسعه‌یافته،

متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود و متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی، ملی و انقلابی، با تأکید بر مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان‌ها و بهره‌مند از امنیت اجتماعی و قضایی برخوردار از دانش پیشرفته، توانا و تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی امن، مستقل، مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه‌جانبه و پیوستگی مردم و حکومت برخوردار از سلامت، رفاه و امنیت غذایی، تأمین اجتماعی، فرصت‌های برابر، توزیع مناسب نهاد مستحکم خانواده، به دور از فقر، فساد، تبعیض و بهره‌مند از محیط زیست مطلوب فعال، مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، مؤمن، رضایت‌مند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط، روحیه‌ی تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به انقلاب و نظام اسلامی و شکوفایی ایران و مفتخر به ایرانی بودن دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه‌ی آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه)، با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقای نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل الهام‌بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام، با تحکیم الگوی مردم سالاری دینی، توسعه‌ی کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی و پویایی فکری و اجتماعی، تأثیرگذار بر همگرایی اسلامی و منطقه‌ای براساس تعالیم اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) دارای تعامل سازنده و مؤثر با جهان بر اساس اصول عزت، حکمت و مصلحت ملاحظه: در تهیه، تدوین و تصویب برنامه‌های توسعه و بودجه‌های سالیانه، این نکته مورد توجه قرار گیرد که: شاخصهای کمی کلان آن‌ها، از قبیل: نرخ سرمایه‌گذاری، درآمد

سرانه، تولید ناخالص ملی، نرخ اشتغال و تورم، کاهش فاصله درآمد میان دهکهای بالا و پایین جامعه، رشد فرهنگ و آموزش و پژوهش و توانایی‌های دفاعی و امنیتی، باید متناسب با سیاستهای توسعه و اهداف و الزامات چشم‌انداز، تنظیم و تعیین گردد و این سیاست‌ها و هدف‌ها به صورت کامل مراعات شود.

در خصوص پیاده‌سازی چشم‌انداز، دیدگاه‌های مدیریتی مختلفی وجود دارد:

- دیدگاه برنامه ریزان توسعه ایران
- دیدگاه حاکمیت خوب (Good Governance)
- دیدگاه حاکمیت بسنده (Good Enough Governance)
- دیدگاه مدیریت استراتژیک (تدوین، اجرا، ارزیابی)
- دیدگاه مدیریت دولتی نوین (New Public Management)
- دیدگاه مدیریت ارزش همگانی (Public Values Management)

جدول جهت‌گیری‌های توسعه‌ای دولت

برنامه	دوره زمانی	جهت گیری	وظایف کلیدی دولت

برنامه چهارم توسعه	88-1384	دولت قابلیت ساز	1.متوازن نمودن فرصت ها در بخش های مختلف اقتصادی و سطوح کشوری 2.رقابتی کردن و شفاف سازی فعالیت‌های اقتصادی 3.برقراری تعادل در الگوهای مصرف 4.اصلاح نظام اداری و مدیریت کشور 5.پیوند علوم و تحقیقات با توسعه 6.تقویت امنیت عمومی، قانون مندی، و مهار گروه‌های خودسر 7.کاهش تهدیدهای خارجی و بهره گیری بیشتر از فرصت‌های بین‌المللی
برنامه پنجم توسعه	93-1389	دولت انطباق گرا	1.سازگار کردن سطوح از نهادها و مقررات داخلی با نهادها و مقررات بین‌المللی 2.افزایش سهم ملی در ارزش افزوده جهانی، تولید علمی و فناوری جهان 3.تقویت آزادی عمل نهادها و بازیگران اقتصادی و علمی با محیط بین‌الملل 4.تقویت سرمایه اجتماعی
برنامه ششم توسعه	98-1394	دولت رفاه گرا	1.افزایش منابع عمومی از طریق نظام مالیاتی پیشرفته و کارامد 2.برقرار توازن و تعادل در سطح توسعه مناطق مختلف کشور 3.گسترش نظام جامع تأمین اجتماعی 4.تعمیق فرایند دموکراتیک‌سازی دولت (جمع گرایی سیاسی، توزیع قدرت 5.سیاسی و اداری در مناطق و فعال شدن حکومت‌های محلی)
برنامه هفتم توسعه	1403-1399	دولت تعامل گرا	1.تقویت عقلانیت ارتباطی از طریق تعمیق فرهنگ فردی و تعامل آزاد 2.تقویت اخلاق و فضیلت مدنی 3.مشارکت داوطلبانه شهروندان در مسائل محلی، ملی و جهانی

جدول دیدگاه‌های مدیریت دولتی

رویکرد شاخص	اداره امور عمومی سنتی (TPA)	مدیریت دولتی نوین (NPM)	مدیریت ارزش همگانی (PVM)
مبانی نظری	نظریه سیاسی	نظریه اقتصادی	نظریه دموکراسی

عقلائیت حاکم	انسان اداری	انسان اقتصادی	انسان اقتصادی، سیاسی، و سازمانی
مفهوم منافع عمومی	تعریف سیاسی و قانون گرا	تجمیع منافع فردی	ارزش‌های توافقی مشترک
توجه و واکنش به	ارباب رجوع و نمایندگان مجلس	مشتریان	شهروندان
نقش دولت	پاروزنی	هدایت	میانجی گری
سازوکارهای نیل به خط مشی ها	برنامه‌های اداری	نهادهای خصوصی و غیردولتی	ائتلافی از نهادهای دولتی، غیردولتی، و خصوصی
رویکرد پاسخگویی	سلسله مراتبی	مشتریان	چند وجهی
اختیارات اداری	اختیارات محدود اداری	آزادی عمل گسترده	اختیارات پاسخگویانه
ساختار سازمانی مفروض	سازمانهای بوروکراتیک	ساختارهای غیرمتمرکز	ساختارهای شبکه‌ای
مبنای انگیزشی کارکنان	حقوق و مزایا و حمایت های استخدامی	فضای کارآفرینی، و کاهش اندازه دولت	خدمات دولتی، خدمت گزاری به جامعه

بعضی معتقدند که با توجه به ساختار چشم انداز باید مدیریت دولتی نوین رویکرد مورد نظر باشد، بعضی دیگر معتقدند با توجه به ارزش های اسلامی بایستی رویکرد مورد نظر را انتخاب کرد و بعضی دیگر یک نوع دیدگاه تلفیقی را مد نظر دارند.

دکتر رهنورد: در جلسه قبل مقدماتی از دیدگاه‌های مدیریت دولتی مطرح شد. سؤال اساسی مطرح شده عبارت بود از: *اگر قرار باشد مدلی برای مدیریت متناسب با چشم‌انداز اختیار*

شود، آن مدل مدیریت با کدام دیدگاه مدیریت دولتی تناسب دارد؟ و در ادامه بحث به سمت طرح سه حالت پیش رفت که:

1. یکی یا تلفیقی از مدل‌های ارائه شده انتخاب و بومی‌سازی شوند.
2. فارغ از بحث بومی‌سازی، مدل جدیدی با رویکرد اسلامی- ایرانی طراحی گردد.
3. مدل‌های غربی با غربال دین سرند گردند.

در این جلسه سوال اصلی و زمینه را می‌توان اینگونه مطرح کرد:

بر اساس اصل همترازی (alignment) کدامیک از سه الگوی مدیریتی پیشگفته برای پیاده‌سازی چشم‌انداز 1404 در پرتو رویکرد اقتضایی اسلامی- ایرانی سازگارتر است؟ آیا تدوین الگوی بومی ضرورت دارد؟

در پاسخ سؤال فوق و با توجه به حالت‌های پیش‌گفته، راهکارهای زیر قابل ارائه هستند:

الف) رویکرد بومی‌سازی: دیدگاه برنامه‌ریزان توسعه

در این رویکرد نظریه حاکمیت خوب به صورت مبنا در نظر گرفته می‌شود و اصلاحات لازم در آن صورت می‌گیرد. مؤلفه‌ها، ارزش‌ها، ابزارهای ساختاری و کارکردهای الگوی دولت در نظام تدبیر (حکمرانی صالح) به شرح زیر است:

مولفه‌ها	ویژگی‌ها و ارزشها	ابزارهای ساختاری مناسب	کارکردها
دولت دموکراتیک	1. مدیریت دموکراتیک 2. اصول حاکمیت مردم 3. شهروندمداری 4. حاکمیت دولت بجای تصدی‌گری دولت 5. محوریت قانون 6. انتخاب شهروندی	1. عدم تمرکز 2. ساختار دموکاراتیک بجای بوروکراتیک 3. ارتباطات و اطلاعات باز، گسترده و دو سویه 4. قوانین شفاف 5. الگوی انتخاب عقلایی	1. اداره امور عمومی برمبنای خواست اکثریت 2. رسانه‌های آزاد و اطلاع رسانی قوی 3. افزایش آگاهی شهروندان نسبت به حقوق خود 4. فرصت مساوی برای رأی دادن برای فرد 5. جامعه مرکب و دموکراتیک
دولت مشارکتی	1. مدیریت مشارکتی 2. مشارکت آزاد و واقعی 3. تأکید بر نقش نهادهای مدنی 4. اعتماد عمومی 5. جامعه مرکب	1. ساختار مسطح بجای سلسله مراتبی 2. الگوی مشارکتی و مشورتی در روش‌های تصمیم گیری 3. تفویض اختیار و قدرت 4. نظام شراکتی 5. ارتباطات باز و منعطف	1. تعامل و مشارکت شهروندان با دولت 2. همکاری دولت با سایر بخش‌ها 3. افزایش اعتماد عمومی 4. ایجاد هم‌افزایی در نیروهای موجود جامعه 5. فرصت مساوی و واقعی جهت ابراز عقیده
دولت پاسخگو	1. مدیریت پاسخگو 2. پاسخگویی شهروندی 3. همراهی مسئولیت با قدرت 4. ممیزی‌های مالی و برنامه ای 5. نظارت صاحبان و مالکان اصلی (مردم)	1. عدم تمرکز 2. کنترل محلی بر بوروکراسی 3. ساختار حرفه‌ای در بوروکراسی‌ها 4. توازن قدرت با مسئولیت 5. پاسخگویی غیر سلسله‌مراتبی و پاسخگو بودن نسبت به مراکز تعدد قدرت	1. افزایش اعتماد عمومی 2. تقویت سرمایه اجتماعی 3. کاهش فساد اداری 4. تعامل مکرر شهروندان با دولت 5. حسابرسی اجتماعی به منظور ایفای مسئولیت اجتماعی 6. تضمین تأمین منافع مردم

مؤلفه‌ها	ویژگی‌ها و ارزشها	ابزارهای ساختاری مناسب	کارکردها
دولت عدالت محور	1. مشارکت عادلانه 2. دسترسی اقلیت‌ها به ساختار قدرت 3. حق برابری شهروندی 4. مدیریت متکی بر عدالت و انصاف	1. نظام‌های توزیع محلی 2. نظام گزینش برمبنای شایسته سالاری 3. نظام بودجه بندی متعطف 4. الگوی جامعه مرکب	1. توزیع مساوی خدمات دولتی 2. تحقق عدالت اجتماعی 3. تامین حقوق فردی 4. رفع هرگونه تبعیض نژادی، جنسی و مذهبی، عدم پارتی بازی و رشوه خواری
دولت اثربخش	1. مدیر دولتی متعهد 2. فزونی نیروهای تحول آفرین 3. نگرش راهبردی و تعیین دقیق راهبردها 4. کیفیت و توان بالای نیروی انسانی	1. ساختار ارزیابی صحیح 2. تعیین اهداف عملکرد 3. نیروی انسانی حرفه ای 4. مسئولیت اداری اثربخش برنامه‌ها 4. یکپارچگی و هموسیی اهداف	1. رضایت‌مندی شهروندان 2. حاکمیت اخلاق در خدمات دولت 3. بهبود مستمر فعالیت‌ها و عملکرد 4. استفاده اثربخش از منابع کمیاب 5. رسیدگی به مشکل شهروندان

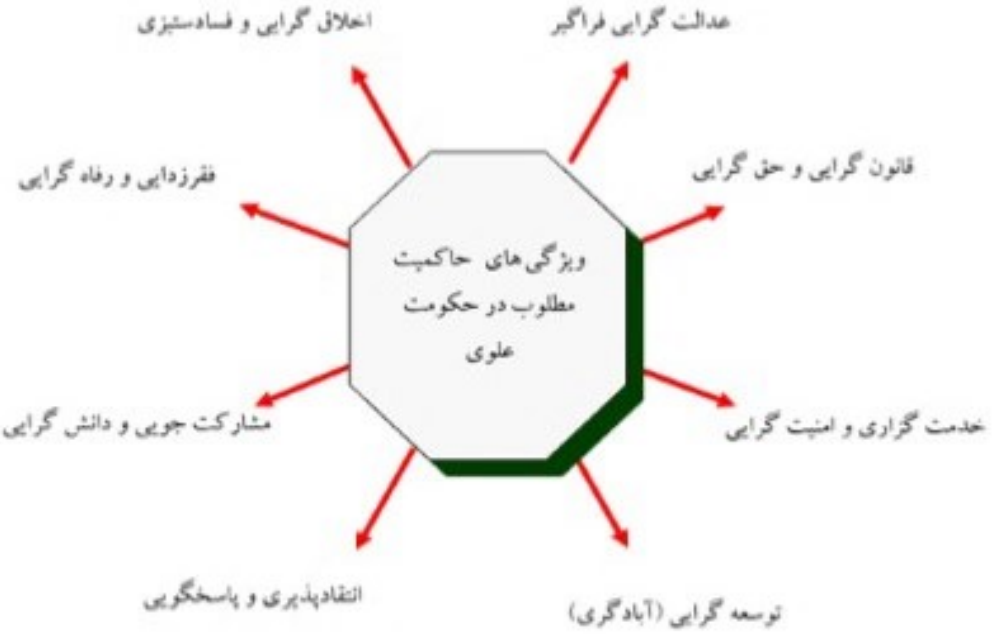
در این رویکرد دولت‌ها در طول یکدیگر قرار دارند و در طول زمان، نقش‌های مختلف را در عین دارا بودن نقش‌های قبلی ایفا می‌کنند. همچنین در این رویکرد تمام ویژگی‌های حکمرانی خوب توصیه شده توسط بانک جهانی انتخاب نشده است.

ب) رویکرد مدل بر مبنای اقتضائات اسلامی: حاکمیت مطلوب اسلامی

در این رویکرد سه الگو به عنوان الگوهای مبنا قابل ارائه هستند، شامل: حاکمیت مطلوب از دیدگاه امام خمینی، بر مبنای دکترین مهدویت و بر مبنای حکومت علوی.

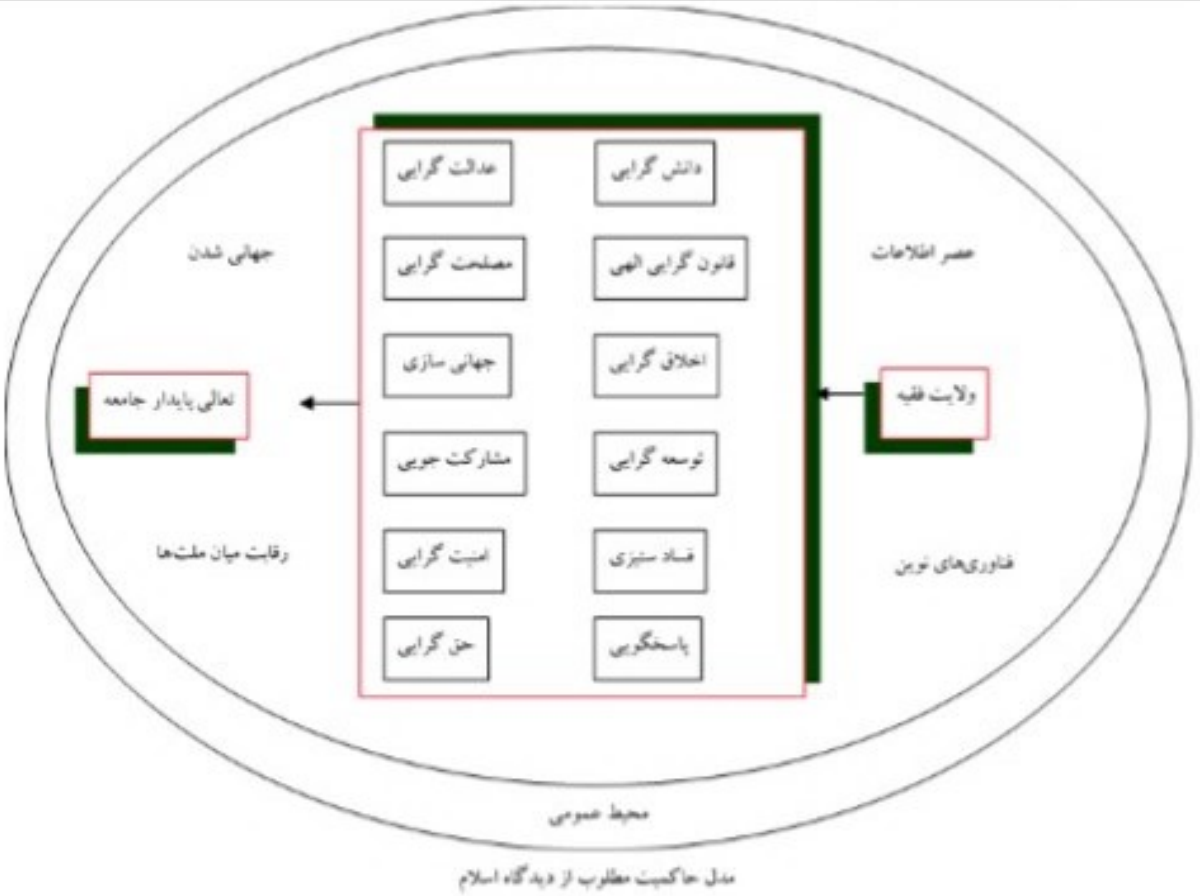

ویژگی‌های حاکمیت
مطلوب از دیدگاه امام
خمینی
نظارت پذیری
مشارکت جویی
اخلاق گرایی
مصلحت گرایی
قانون گرایی الهی
خدمت گزاری
پاسخگویی
عدالت گرایی


ویژگی‌های حاکمیت
مطلوب در دکترین
مهدویت
تعالی جویی (اخلاق گرایی)
جهان گرایی (جهانشمولی)
رفاه گرایی
عدالت گرایی و مساوات
قانون گرایی الهی
امنیت گرایی
دانش گرایی
توسعه گرایی (سازندگی)



اگر این تعریف ساده از حکومت را بپذیریم که دستگاهی که مسئولیت اعمال حاکمیت را دارد، حکومت نامیده می‌شود، باید این پرسش قدیمی را مطرح ساخت که نقش رهبری در چنین سیستمی بر عهده چه کسی باید محول شود؟ در اندیشه‌ی سیاسی شیعه، در غیبت معصوم، برای رهبری حکومت، فقیه فرد واجد شرایط شناخته شده است.

اگر چشم‌انداز 1404 را اولین گام در مسیر تعالی پایدار به حساب بیاوریم، با در نظر گرفتن این نقش ولایت فقیه و جایگاه آن در حکومت اسلامی، مدل حاکمیت مطلوب از دیدگاه اسلام را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه در چارچوب سند چشم انداز بیست ساله (87/10/21)

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در نامه ای به آقای احمدی نژاد رئیس جمهور، سیاستهای کلی برنامه پنجم توسعه را ابلاغ کردند. این سیاست‌های کلی در چارچوب سند چشم انداز بیست ساله و با رویکرد مبنایی پیشرفت و عدالت، ابلاغ شده است. سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه دارای 45 بند و شامل سرفصلهای: امور فرهنگی– امور علمی و فناوری – امور اجتماعی – امور اقتصادی و امور سیاسی، دفاعی و امنیتی است. متن ابلاغیه مقام معظم رهبری به رئیس جمهور که همزمان برای رئیس مجلس، رئیس قوه قضاییه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال شده به این شرح است:

الگوی مدیریتی دولتی مطلوب برای پیاده سازی چشم‌انداز باید با رعایت ویژگی‌های حاکمیت مطلوب اسلامی به عنوان اقتضائات اسلامی (ارزش‌های اسلامی لازم الرعایه در سطح حاکمیت) و با در نظر گرفتن شرایط محیطی طراحی شود. از جمع بندی این اقتضائات و شرایط می‌توان نظریه مدیریت ارزش‌های متعالی (Transcendental Value Management – TVM) را به عنوان مدل مدیریتی متناسب با چشم‌انداز ارائه داد که در ادامه ضمن بیان ویژگی‌های آن، مقایسه‌ای نیز با آخرین مدل مدیریت دولتی انجام شده است:

رویکرد شاخص	مدیریت ارزش‌های متعالی(TVM)	مدیریت ارزش‌های همگانی (PVM)
مبانی نظری	نظریه اخلاقی	نظریه دموکراسی
عقلائیت حاکم	انسان کامل	انسان اقتصادی، سیاسی، و سازمانی
مفهوم منافع عمومی	ارزش‌های الهی	ارزش‌های توافقی مشترک
توجه و واکنش به	ذینفعان	شهروندان
نقش دولت	هدایتگر	میانجی گری
سازوکارهای نیل به خط‌مشی‌ها	مشارکت فراگیر	ائتلافی از نهادهای دولتی، غیردولتی، و خصوصی
رویکرد پاسخگویی	360 درجه ای متعالی (مسئولیت شرعی و پاسخگویی به ذینفعان)	چند وجهی (شهروندان، سیاستمداران و ...)
اختیارات اداری	اختیارات مشروعه	اختیارات پاسخگویانه
ساختار سازمانی مفروض	ساختارهای شبکه ای	ساختارهای شبکه‌ای

مبنای انگیزشی کارکنان	تکلیف دینی	خدمات دولتی، خدمت گزاری به جامعه
اهداف کلیدی سیستم	خدمت گزاری به مردم	نیل به ارزش همگانی
تعریف ارزش همگانی	خواسته‌های مشروع فردی و همگانی	خواسته‌های فردی و همگانی
سیستم ترجیحی ارائه خدمات	بخش‌های اقتصادی متوازن	گزینه‌های انعطاف پذیر و عملی
رویکرد خدمات دولتی	خدمات شبکه ای	خدمات شبکه ای
نقش مدیران	هماهنگی و یکپارچه سازی	ایفای نقش فعال در شبکه‌های راهبردی

در این میان اقتضائات ایرانی مدل مدیریتی مطلوب و متناسب با چشم‌انداز عبارتند از:

1. چند فرهنگی بودن (قومیت‌های فرهنگی)، و غالب بودن فرهنگ فردگرایی (تک‌روی)، قانون گریزی، و عدم آینده‌نگری در میان اکثریت مردم، دین اسلام و زبان فارسی عامل وحدت بخش میان اقوام
2. ساختار اقتصاد دولتی درونگرا، مبتنی بر برنامه ریزی متمرکز 5 ساله و وابستگی به منابع طبیعی، وجود تورم چهار نعله
3. نظام سیاسی "جمهوری اسلامی" مبتنی بر رهبری ولی فقیه، توزیع قدرت میان قوای سه‌گانه و نهادهای خودگردان

4. بهره‌مندی از تنوع اقلیمی، وسعت سرزمین و گونه‌های مختلف گیاهی و جانوری و منابع کشاورزی با تنوع محصولات و منابع ژنتیکی.
5. داشتن موقعیت استثنایی و برتر جغرافیایی و ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک.
6. توزیع نامتعادل جمعیت، و جوان بودن نیروی انسانی
7. برخورداری از ذخایر غنی هیدروکربورها (نفت و گاز) و کانی‌های فلزی و غیر فلزی و منابع طبیعی گسترده و تعیین کننده در رشد کشور.

با در نظر گرفتن اقتضائات فوق، الزامات نظریه مدیریت ارزش‌های متعالی عبارتند از:

1. مشارکت مبتنی بر دیدگاه‌های چند فرهنگی
2. مدیریت مالی و پولی با وریکرد کنترل تورم
3. عدم تمرکز اداری
4. همترازی فرایندهای تصمیم گیری با مدیریت دانش و اطلاعات
5. مدیریت آمایش سرزمین
6. مدیریت منطقه ای مبتنی بر تحلیل شرایط خاورمیانه و کشورهای همسایه
7. مدیریت استراتژیک منابع جمعیتی و انسانی
8. مدیریت زنجیره ارزشی برای تولید محصولات نهایی
9. مدیریت صادرات غیر نفتی
10. اندازه‌سازی دولت از طریق خصوصی‌سازی و برون‌سپاری

سوالات و نظرات مطرح شده در جلسه:

مهدوی: چرا از دیدگاه اسلام در مدل ذکر شده است. آیا این مدل برای تمام مسلمانان قابل استفاده است، برای عراق، ...

زاهدی: برخی از ویژگی‌های ذکر شده متداخلند، مانند حق‌گرایی، عدالت‌گرایی.

هجرتی: برخی اوقات این ویژگی‌ها متضادند، مانند مصلحت‌گرایی و اخلاق‌گرایی.

چرا ورودی مدل، از بحث ولایت فقیه است؟

رهنورد: نقش ولی‌فقیه این است که ویژگی‌های مورد نظر را در حکومت پیاده‌سازی نماید.

مهدوی: آیا نظریه اخلاقی در مقابل نظریه دموکراسی است؟ از کدام منظر به اخلاق نگاه کنیم؟

زاهدی: اخلاق از دیدگاه چه کسی؟ اخلاق بسیار نسبی است. آیا اگر این نظریه اخلاقی است، یعنی بقیه غیراخلاقی هستند؟

رهنورد: نظریه‌های اخلاقی عبارتند از:

- نسبی‌گرایی (Relativism)
- وظیفه‌گرایی (Deontological)
- پیامدگرایی (Consequenstialism)
- خودگرایی (Ethical Egoism)
- شناخت‌گرایی (Cognitivism)
- فرمان الهی (Devine Command Theory)

شهید مطهری، نظریه وجدانی بودن اخلاق را نیز مطرح کرده است.

کلانتری: بحثی که در اینجا مطرح است جامعیت الگو است. یک الگو یا مدل باید در عین جامعیت، مانعیت نیز داشته باشد (جامع و مانع باشد).

درباره‌ی هر یک از اجزاء مدل باید بحث شود، به عنوان مثال منظور از انسان کامل چیست؟ آیا می‌خواهیم جوانب کامل انسان را بررسی کنیم، یا می‌خواهیم انسان را به انسان کامل تبدیل کنیم. یا در جایی دیگر، چرا به جای اختیارت قانونی، اختیارات مشروع جایگزین شده است.

مهدوی: توصیه بانک جهانی برگرفته از تجارب جهانی است. حاکمیت مطلوب ارائه شده برگرفته از چیست؟ برای شاخص‌های آن وصداق عینی در دسترس نداریم. اگر مصداق گرا نباشیم، می‌توانیم بر روی مدل مطرح شده بحث کنیم، اما اگر مصداق گرا باشیم، نمی‌توانیم.

منوریان: به نظر باید این مدل را به عنوان مدل مفهومی (Conceptual Framework) در نظر بگیریم و آن را به آزمایش بگذاریم. باید چکش‌کاری گردد.

هجرتی: تلفیق سه مدل ارائه شده که به عنوان مبنا قرار گرفته‌اند، نتیجه درستی به دست نخواهد داد. چون هر کدام در شرایط زمانی و مکانی خاصی تعریف و بکار گرفته شده و یا خواهند شد. دیدگاه علوی مبتنی بر حاکمیت معصوم، دیدگاه امام خمینی مبتنی بر حاکمیت ولی‌فقیه و دیدگاه دکترین مهدویت مبتنی بر حاکمیت معصوم هستند، ضمن اینکه دیدگاه دکترین مهدویت موکول به چیزی می‌شود که اطلاعات کافی و کاملی از آن در دسترس نیست.

کلانتری: بنابراین باید ملاحظات زیر مدنظر قرار گیرد:

1. تعاریف مشخص شوند.

2. مصادیق آن‌ها روشن شوند.
3. اگر ارزش‌های متعالی است، تعاریف جامع و مانع باشند.
4. سه مبنای اول مبنای کاملی نیستند، زیرا ما ویژگی‌های حکومت در زمان غیرمعصوم را می‌خواهیم، خصوصا در افق چشم‌انداز.
5. برداشت از حکومت‌های علوی و مهدوی وابسته به فرد است. حتی درباره‌ی سیره‌ی عملی امام نیز مباحث مطرح نشده‌ای وجود دارند، به عنوان مثال ایشان دموکراسی به مفهوم همان دموکراسی رایج را قبول داشته اند. جمهوری در چارچوب اسلام.
6. در مدل ارائه شده مسئولیت ایجاد زمینه رشد معنوی جامعه دیده نشده است.
7. اصلی توسط امام مطرح شده است: پذیرش مسئولیت در حد توان

مطالب فوق برگرفته از صورت جلسات نشست های مشورتی کمیته مدیریت و نظام اداری پیرامون حکومت مطلوب برای نیل به اهداف چشم انداز و در افق چشم انداز. (27 مهر 1387) و (11 آبان 1387)

جدول ذیل مهمترین ویژگی‌های یک ساختار سازمانی خوب را نشان می‌دهد

ابعاد	مفاهیم مرتبط	شاخص‌ها
تمرکز	برون‌سپاری	1. واگذاری فعالیت‌ها به تأمین‌کننده بیرونی بر اساس قرارداد؛ 2. واگذاری حق تصمیم‌گیری بر اساس قرارداد.
	انعطاف‌پذیری	1. انعطاف در عمل 2. توانایی تغییر ساختار و سازگاری
	چابکی	1. افزایش ظرفیت اقدام و سرعت عمل؛ 2. پاسخگویی سریع در خط مقدم؛ 3. پاسگویی سریع به نوسانات محیطی

		4. تمرکز روی پیامدها؛ 5. تشخیص تغییرات و عدم اطمینان‌ها و واکنش سریع به آنها؛ 6. ترکیب فناوری سخت و نرم؛ 7. هوشیاری نسبت به تغییرات داخلی و خارجی؛ 8. قابلیت دانش و یادگیری؛ 9. به هنگام بودن.
رسمیت	عدم تمرکز	1. تفویض اختیار و قدرت تصمیم‌گیری؛ 2. ترویج کارآیی، صرفه‌جویی و اثربخشی مدیریت
	همسوسازی	1. تدوین چشم‌انداز نهایی؛ 2. ایجاد سازگاری میان فعالیت‌ها؛ 3. ایجاد سازگاری میان اهداف؛ 4. ایجاد سازگاری میان واحدهای سازمانی
پیچیدگی	متناسب‌سازی	1.تناسب، انسجام و هماهنگی پیکر ساختار؛ 2.بازبردازی ساختار؛ 3.متمایز ساختن کارهای ضروری و غیرضروری 4.کاهش هزینه‌ها و بازطراحی سیستم‌ها؛ 5. تعیین اندازه مناسب نیروی انسانی؛ 6. منطقی‌سازی به اندازه‌سازی در برابر کوچک‌سازی
	کل‌نگری	1. هوشیاری یا رویکرد راهبردی و بصیرت سیستمی؛ 2. اتخاذ دیدگاه جامع و یکپارچه؛ 3. پرهیز از بهینه‌سازی بخشی.
	قانون‌گرایی	انجام فعالیت در چهارچوب قوانین؛ 2. الزام‌آور کردن رعایت قانون؛ 3. عدم تعارض و تضاد با قوانین.

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آقای دکتر احمدی نژاد

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و تحیت

پیش روی بودن دومین پنجسال از سند چشم انداز دوره‌ی بیست ساله کشور و ابلاغ بعضی از سیاستهای کلی اصولی مانند سیاست‌های کلی اصلی 44 از یکطرف و بعضی تحولات جهانی از طرف دیگر اقتضاء می‌کند که هرچه زودترقانون برنامه‌ی پنجساله پنجم کشور با جهت‌گیری دستیابی به اهداف مرحله‌ای متناسب با سند چشم‌انداز بیست‌ساله تهیه گردد. اینک سیاست‌های کلی برنامه پنجم که باید مبنای تهیه و تدوین قانون برنامه‌ی پنجساله پنجم توسعه‌ی جمهوری اسلامی ایران باشد، ابلاغ می‌گردد. انتظار می‌رود این سیاست‌ها که با رویکرد مبنایی پیشرفت و عدالت تنظیم شده، بتواند در جای جای کلیه فعالیت‌های کشور چه در بُعد تقنین و چه در بُعد اجرا ظاهر گردد. بی‌گمان اهتمام و دقت نظر جنابعالی و هیأت محترم دولت و مجلس محترم شورای اسلامی و سایر دستگاههای رئیسی نظام می‌تواند در این‌باره نقش تعیین کننده ایفا کند. انتظار دارم در دوره‌ی پنجساله آینده اقدامات اساسی برای تدوین الگوی توسعه ایرانی ـ اسلامی که رشد و بالندگی انسانها بر مدار حق و عدالت و دستیابی به جامعه‌ای متکی بر ارزش‌های اسلامی و انقلابی و تحقق شاخص‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی در گرو آنست، توسط قوای سه‌گانه‌ی کشور صورت گیرد. مشارکت جدی اندیشه‌وران حوزه و دانشگاه در تبیین مقوله‌ی عدالت و اقتضائات آن نقشی

تعیین کننده در این امر دارد. لازم می‌دانم از مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام و هیأت محترم دولت و دبیرخانه مجمع و نیز کارشناسان فعال و همکار با این مجموعه‌ها که در تنظیم پیشنهادهای مربوط به سیاست‌های کلی برنامه ی پنجم نقش آفرینی کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

نسخه‌ی حاوی مجموعه‌ی سیاست‌ها همزمان برای مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت ارسال می شود.

سیدعلی خامنه ای

سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

ـ امور فرهنگی

1- تکمیل و اجرای طرح مهندسی فرهنگی کشور و تهیه پیوست فرهنگی برای طرح‌های مهم.

2- زنده و نمایان نگه‌داشتن اندیشه‌ی دینی و سیاسی حضرت امام خمینی(ره) و برجسته کردن نقش آن به عنوان یک معیار اساسی در تمام سیاست‌گذاری‌ها و برنامه ریزی‌ها.

3- تقویت قانونگرایی، انضباط اجتماعی، وجدان کاری، خودباوری، روحیه کارجمعی، ابتکار، درستکاری، قناعت، پرهیز از اسراف و اهتمام به ارتقاء کیفیت در تولید.

4- مقابله با جریانات انحرافی در حوزه دین و زدودن خرافات و موهومات.

5- استفاده بهینه از فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی برای تحقق اهداف فرهنگی نظام.

6- ایجاد درک مشترک از چشم انداز بیست ساله و تقویت باور و عزم ملی برای تحقق آن.

ـ امور علمی و فناوری

7- تحول در نظام آموزش عالی و پژوهش در موارد زیر:

7-1 افزایش بودجه تحقیق و پژوهش به 3 درصد تولید ناخالص داخلی تا پایان برنامه‌ی پنجم و افزایش ورود دانش آموختگان دوره کارشناسی به دوره‌های تحصیلات تکمیلی به 20 درصد.

7-2 دستیابی به جایگاه دوم علمی و فناوری در منطقه و تثبیت آن در برنامه پنجم.

7-3 ارتباط مؤثر بین دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی با صنعت و بخش‌های مربوط جامعه.

7-4 توانمندسازی بخش غیردولتی برای مشارکت در تولید علم و فناوری.

7-5 دستیابی به فناوری‌های پیشرفته مورد نیاز.

8- تحول در نظام آموزش و پرورش با هدف ارتقاء کیفی آن بر اساس نیازها و اولویت‌های کشور در سه حوزه‌ی دانش، مهارت و تربیت و نیز افزایش سلامت روحی و جسمی دانش‌آموزان.

9- تحول و ارتقاء علوم انسانی با: تقویت جایگاه و منزلت این علوم، جذب افراد مستعد و با انگیزه، اصلاح و بازنگری در متون و برنامه‌ها و روش‌های آموزشی، ارتقاء کمی و کیفی مراکز و فعالیت‌های پژوهشی و ترویج نظریه‌پردازی، نقد و آزاداندیشی.

10- گسترش حمایت‌های هدفمند مادی و معنوی از نخبگان و نوآوران علمی و فناوری از طریق: ارتقاء منزلت اجتماعی، ارتقاء سطح علمی و مهارتی، رفع دغدغه خطرپذیری مالی در مراحل پژوهشی و آزمایشی نوآوری‌ها، کمک به تجاری سازی دستاوردهای آنان.

11- تکمیل و اجرای نقشه جامع علمی کشور.

- امور اجتماعی

12- تقویت نهاد خانواده و جایگاه زن در آن و در صحنه‌های اجتماعی و استیفای حقوق شرعی و قانونی بانوان در همه عرصه‌ها و توجه ویژه به نقش سازنده آنان.

13- تقویت هویت ملی جوانان متناسب با آرمان‌های انقلاب اسلامی، فراهم کردن محیط رشد فکری و علمی و تلاش در جهت رفع دغدغه‌های شغلی، ازدواج، مسکن و آسیب‌های اجتماعی آنان، توجه به مقتضیات دوره جوانی و نیازها و توانایی‌های آنان.

14- اصلاح نظام اداری و قضایی در جهت: افزایش تحرک و کارآیی، بهبود خدمت رسانی به مردم، تأمین کرامت و معیشت کارکنان، به کارگیری مدیران و قضات لایق و امین و تأمین شغلی آنان، حذف یا ادغام مدیریت‌های موازی، تأکید بر تمرکززدایی در حوزه‌های اداری و اجرایی، پیشگیری از فساد اداری و مبارزه با آن و تنظیم قوانین مورد نیاز.

15- هویت بخشی به سیمای شهر و روستا، باز آفرینی و روزآمد سازی معماری ایرانی - اسلامی، رعایت معیارهای پیشرفته برای ایمنی بناها و استحکام ساخت و سازها.

16- تقویت و کارآمد کردن نظام بازرسی و نظارت، اصلاح قوانین و مقررات در جهت رفع تداخل میان وظایف نهادهای نظارتی و بازرسی.

17- اولویت دادن به ایثارگران انقلاب اسلامی در عرضه منابع مالی و فرصت‌ها و امکانات و مسئولیتهای دولتی در صحنه‌های مختلف فرهنگی و اقتصادی.

18- اهتمام به توسعه ورزش و حمایت از گسترش فعالیت‌های گردشگری با تأکید بر سفرهای زیارتی.

19- تأکید بر رویکرد انسان سالم و سلامت همه جانبه با توجه به:

19-1 یکپارچگی در سیاستگذاری، برنامه ریزی، ارزشیابی، نظارت و تخصیص منابع عمومی.

19-2 ارتقاء شاخص‌های سلامت هوا، امنیت غذا، محیط و بهداشت جسمی و روحی.

19-3 کاهش مخاطرات و آلودگی‌های تهدید کننده سلامت.

19-4 اصلاح الگوی تغذیه جامعه با بهبود ترکیب و سلامت مواد غذایی.

19-5 توسعه‌ی کمی و کیفی بیمه‌های سلامت و کاهش سهم مردم از هزینه‌های سلامت به 30٪ تا پایان برنامه پنجم.

20- ارتقاء امنیت اجتماعی:

20-1 مبارزه همه‌جانبه با مواد مخدر و روانگردان و اهتمام به اجرای سیاست‌های کلی مبارزه با مواد مخدر.

20-2 سامان بخشی مناطق حاشیه‌نشین و پیشگیری وکنترل ناهنجاری‌های عمومی ناشی از آن.

20-3 استفاده از ابزارهای فرهنگی، آموزشی و رسانه‌ها برای پیشگیری و مقابله با ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی.

ـ امور اقتصادی

الف) رشد مناسب اقتصادی با تأکید بر

21- تحقق رشد مستمر و پرشتاب اقتصادی به میزان حداقل 8٪ نرخ رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی با:

21-1 توسعه سرمایه‌گذاری از طریق کاهش شکاف پس انداز - سرمایه گذاری با حفظ نسبت پس‌انداز به تولید ناخالص داخلی حداقل در سطح 40 درصد و جذب منابع و سرمایه‌های خارجی.

21-2 ارتقاء سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی به یک سوم در پایان برنامه.

21-3 بهبود فضای کسب و کار کشور با تأکید بر ثبات محیط اقتصاد کلان، فراهم آوردن زیرساخت‌های ارتباطی، اطلاعاتی، حقوقی، علمی و فناوری مورد نیاز، کاهش خطرپذیری‌های کلان اقتصادی، ارائه مستمر آمار و اطلاعات به صورت شفاف و منظم به جامعه.

21-4 تقویت و توسعه نظام استاندارد ملی.

22- تغییر نگاه به نفت و گاز و درآمدهای حاصل از آن، از منبع تأمین بودجه عمومی به «منابع و سرمایه‌های زاینده اقتصادی» و ایجاد صندوق توسعه ملی با تصویب اساسنامه آن در مجلس شورای اسلامی در سال اول برنامه پنجم و برنامه ریزی برای استفاده از مزیت نسبی نفت و گاز در زنجیره صنعتی و خدماتی و پایین دستی وابسته بدان با رعایت:

22-1 واریز سالانه حداقل 20 درصد از منابع حاصل از صادرات نفت و گاز و فرآورده‌های نفتی به صندوق توسعه ملی.

22-2 ارائه تسهیلات از منابع صندوق توسعه ملی به بخش‌های خصوصی، تعاونی و عمومی غیردولتی با هدف تولید و توسعه سرمایه گذاری در داخل و خارج کشور با در نظر گرفتن شرایط رقابتی و بازدهی مناسب اقتصادی.

22-3 قطع وابستگی هزینه‌های جاری دولت به درآمدهای نفت و گاز تا پایان برنامه.

23- اصلاح ساختار نظام بانکی با اجرای کامل و روزآمد قانون بانکداری بدون ربا و نهادینه کردن نظام‌های قرض‌الحسنه، تأمین اعتبارات خرد و اعتبارات لازم برای سرمایه گذاری‌های بزرگ.

24- ارتقاء کمی و کیفی بازارهای مالی(سرمایه، پول و بیمه) با تأکید بر کارایی، شفافیت و سلامت.

25- تحقق سیاست‌های کلی اصل44 قانون اساسی و الزامات مربوط به هر یک از بندها با تأکید بر:

25-1حمایت از شکل‌گیری بازارهای رقابتی.

25-2 ایجاد ساختارهای مناسب برای ایفای وظایف حاکمیتی(سیاست گذاری، هدایت و نظارت).

25-3 تنظیم سیاست‌های تشویقی در جهت تبدیل فعالیت‌های غیرمتشکل (نهاد خانوار) به فعالیت‌های واحدهای حقوقی.

25-4 ایجاد بازار رقابتی برای ارائه خدمات بیمه درمانی.

26- توجه به ارزش اقتصادی، امنیتی، سیاسی و زیست محیطی آب با تسریع در استحصال، عرضه، نگهداری و مصرف آن و مهار آبهایی که از کشور خارج می‌شود با اولویت استفاده از منابع آبهای مشترک.

27- سرمایه‌گذاری در استحصال و استخراج گاز و نفت و معادن مشترک با کشورهای همسایه با رعایت سیاست‌های کلی اصل 44 قانون اساسی.

28- حفظ ذخایر راهبردی ارزی به مقداری که اطمینان از تأمین نیازهای اساسی کشور در مدت معین (براساس مصوبه شورای عالی امنیت ملی) حاصل گردد.

29- تأکید بر راهبرد توسعه‌ی صادرات به ویژه در بخش خدمات با فناوری بالا به نحوی که کسری تراز بازرگانی بدون نفت کاهش یافته و توازن در تجارت خدمات ایجاد گردد.

30- گسترش همه جانبه همکاری با کشورهای منطقه جنوب غربی آسیا در تجارت، سرمایه‌گذاری و فناوری.

31- ارتقاء و هماهنگی میان اهداف توسعه‌ای: آموزش، بهداشت و اشتغال به طوری که در پایان برنامه پنجم، شاخص توسعه انسانی به سطح کشورهای با توسعه انسانی بالا برسد.

32- تبدیل نظام بودجه ریزی کشور به بودجه ریزی عملیاتی.

33- برقراری ارتباط کمی و کیفی میان برنامه پنج‌ساله و بودجه‌های سالیانه با سند چشم‌انداز با رعایت شفافیت و قابلیت نظارت.

ب) گسترش عدالت اجتماعی با:

34- تنظیم همه فعالیت‌های مربوط به رشد و توسعه اقتصادی بر پایه عدالت اجتماعی و کاهش فاصله میان درآمدهای طبقات و رفع محرومیت از قشرهای کم درآمد با تأکید بر موارد زیر:

34-1 جبران نابرابری‌های غیرموجه درآمدی از طریق سیاستهای مالیاتی، اعطای یارانه‌های هدفمند و ساز و کارهای بیمه‌ای.

34-2 تکمیل بانک اطلاعات مربوط به اقشار دو دهک پایین درآمدی و به هنگام کردن مداوم آن.

34-3 هدفمند کردن یارانه‌های آشکار و اجرای تدریجی هدفمند کردن یارانه‌های غیرآشکار

34-4 تأمین برخورداری آحاد جامعه از اطلاعات اقتصادی.

35- اقدامات لازم برای جبران عقب ماندگی‌های حاصل از دوران‌های تاریخی گذشته با تأکید بر:

35-1 ارتقاء سطح درآمد و زندگی روستاییان و کشاورزان با تهیه طرح‌های توسعه روستایی، گسترش کشاورزی صنعتی، صنایع روستایی و خدمات نوین و اصلاح نظام قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی.

35-2 گسترش فعالیت‌های اقتصادی در مناطق مرزی و سواحل جنوبی و جزایر با استفاده از ظرفیت‌های بازرگانی خارجی کشور.

35-3 کاهش فاصله دو دهک بالا و پایین درآمدی جامعه به طوری که ضریب جینی به حداکثر 0/35 در پایان برنامه برسد.

35-4 انجام اقدامات ضروری برای رساندن نرخ بیکاری در کشور به 7 درصد.

35-5 تأمین بیمه فراگیر و کارآمد و گسترش کمی و کیفی نظام تأمین اجتماعی و خدمات بیمه درمانی.

35-6 توسعه نظام‌های پیشگیری از آسیب‌های فردی و اجتماعی.

35-7 حمایت از اقشار محروم و زنان سرپرست خانوار.

35-8 توسعه بخش تعاون با هدف توانمندسازی اقشار متوسط و کم‌درآمد جامعه به نحوی که تا پایان برنامه پنجم سهم تعاون به 25 درصد برسد.

- امور سیاسی، دفاعی و امنیتی

36- تقویت حضور و مشارکت مردم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی.

37- جهت‌دهی جریانات سیاسی به پایبندی به ارزش‌های اسلامی - انقلابی، دفاع از منافع‌ملی، دشمن‌ستیزی، قانون پذیری و اصول اخلاقی.

38- حمایت از آزادی‌های مشروع و صیانت از حقوق اساسی ملت.

39- اعتلای شأن، موقعیت، اقتدار و نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه و نظام بین‌الملل به‌منظور تحکیم امنیت ملی و پیشبرد منافع ملی با تأکید بر:

39-1 تقویت همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی با اولویت کشورهای همسایه.

39-2 تقویت روابط سازنده با کشورهای غیرمتخاصم.

39-3 بهره‌گیری از روابط برای افزایش توان ملی.

39-4 مقابله با افزون خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی .

39-5 تلاش برای رهایی منطقه از حضور نظامی بیگانگان.

39-6 حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم و مستضعف بویژه ملت فلسطین

39-7 تلاش برای همگرایی بیشتر میان کشورهای اسلامی.

39-8 تلاش برای اصلاح ساختار سازمان ملل.

39-9 سازماندهی تلاش مشترک برای ایجاد مناسبات و نظامات جدید اقتصادی، سیاسی و فرهنگی منطقه‌ای و جهانی با هدف تأمین عدالت، صلح و امنیت جهانی.

40- حضور فعال و هدفمند در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و تلاش برای ایجاد تحول در رویه‌های موجود بر اساس ارزش‌های اسلامی.

41- ارتقاء نقش مدیریتی ایران در توزیع و ترانزیت انرژی، افزایش فرصت‌های صادراتی، جذب سرمایه و فناوری‌های پیشرفته و کمک به استقرار نظام پولی، بانکی و بیمه‌ای مستقل با کمک کشورهای منطقه‌ای و اسلامی و دوست با هدف کاهش وابستگی به سیستم پولی نظام سلطه.

42- تقویت تعامل فرهنگی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی با جهان بویژه حوزه تمدن اسلامی – ایرانی.

43- تقویت هویت اسلامی و ایرانی ایرانیان خارج از کشور، کمک به ترویج خط و زبان فارسی در میان آنان، حمایت از حقوق آنان و تسهیل مشارکت آنان در توسعه ملی.

44- تحکیم و ارتقاء امنیت پایدار، فراگیر و تضمین کننده اهداف و منافع ملی با تأکید بر:

44-1 تقویت نقش مردم و اطلاعات مردمی در پیشگیری از تحرکات ضد امنیتی.

44-2 تقویت و تعامل مؤثر دستگاه‌های اطلاعاتی، انتظامی و قضایی و هماهنگی بین آن‌ها برای تأمین اشراف اطلاعاتی و مقابله با هر نوع اخلال در امنیت عمومی، اقتصادی و اجتماعی و مقابله با تهدیدهای نرم.

44-3 ایجاد سامانه یکپارچه نرم‌افزاری اطلاعاتی، ارتقاء سطح حفاظت از اطلاعات رایانه‌ای، توسعه علوم و فناوری‌های مرتبط با حفظ امنیت سامانه‌های اطلاعاتی و ارتباطی

به منظور صیانت از فضای تبادل اطلاعات، تقویت فنی برای مقابله با تخلفات در فضاهای رایانه‌ای و صیانت از حریم فردی و عمومی.

44-4 تقویت زیر ساخت‌های انسجام و همبستگی ملی برای پیشگیری و مقابله با عوامل بروز گسست‌های هویتی، اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی.

45- ارتقاء توانمندی‌های دفاعی و قدرت بازدارندگی به منظور دفاع از حاکمیت، تمامیت ارضی، منافع و امنیت ملی و مقابله مؤثر با تهدیدهای خارجی و ایجاد توازن منطقه‌ای با تأکید بر:

45-1 کسب دانش و فناوری‌های نو و نرم‌افزارهای پیشرفته دفاعی و نوسازی و بازسازی صنایع دفاعی، افزایش ضریب خودکفایی با توسعه تحقیقات و بهره‌مندی از همه ظرفیت‌های صنعتی کشور.

45-2 اهتمام به حضور نیروهای مردمی در امنیت و دفاع از کشور و انقلاب با تقویت کمی و کیفی بسیج مستضعفان.

45-3 گسترش پدافند غیرعامل.

45-4 امنیت پایدار مناطق مرزی و کنترل مؤثر مرزها.

مفاد 10 برنامه تحول در نظام اداری کشور

سیاست‌های کلی نظام اداری ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری

متن سیاست‌های کلی نظام اداری که به رؤسای قوای سه گانه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ابلاغ شده است

1- نهادینه سازی فرهنگ سازمانی مبتنی بر ارزش های اسلامی و کرامت انسانی و ارج نهادن به سرمایه های انسانی و اجتماعی.

2- عدالت محوری در جذب، تداوم خدمت و ارتقای منابع انسانی.

3- بهبود معیارها و روزآمدی روشهای گزینش منابع انسانی به منظور جذب نیروی انسانی توانمند، متعهد و شایسته و پرهیز از تنگ نظری ها و نگرشهای سلیقه ای و غیرحرفه‌ای.

4- دانش گرایی و شایسته سالاری مبتنی بر اخلاق اسلامی در نصب و ارتقای مدیران.

5- ایجاد زمینه رشد معنوی منابع انسانی و بهسازی و ارتقای سطح دانش، تخصص و مهارتهای آنان.

6- رعایت عدالت در نظام پرداخت و جبران خدمات با تأکید بر عملکرد، توانمندی، جایگاه و ویژگیهای شغل و شاغل و تأمین حداقل معیشت با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی.

7- زمینه سازی جذب و نگهداری نیروهای متخصص در استانهای کمتر توسعه یافته و مناطق محروم.

8- حفظ کرامت و عزت و تأمین معیشت بازنشستگان و مستمری بگیران و بهره گیری از نظرات و تجارب مفید آن‌ها.

9- توجه به استحکام خانواده و ایجاد تعادل بین کار و زندگی افراد در نظام اداری.

10- چابک سازی، متناسب سازی و منطقی ساختن تشکیلات نظام اداری در جهت تحقق اهداف چشم انداز.

11- انعطاف پذیری و عدم تمرکز اداری و سازمانی با رویکرد افزایش اثربخشی، سرعت و کیفیت خدمات کشوری.

12- توجه به اثربخشی و کارآیی در فرآیندها و روشهای اداری به منظور تسریع و تسهیل در ارائه خدمات کشوری.

13- عدالت محوری، شفافیت و روزآمدی در تنظیم و تنقیح قوانین و مقررات اداری.

14- کل نگری، همسوسازی، هماهنگی و تعامل اثربخش دستگاههای اداری به منظور تحقق اهداف فرابخشی و چشم انداز.

15- توسعه نظام اداری الکترونیک و فراهم آوردن الزامات آن به منظور ارائه مطلوب خدمات عمومی.

16- دانش بنیان کردن نظام اداری از طریق بکارگیری اصول مدیریت دانش و یکپارچه سازی اطلاعات، با ابتناء بر ارزش‌های اسلامی.

17- خدمات رسانی برتر، نوین و کیفی به منظور ارتقای سطح رضایتمندی و اعتماد مردم

18- شفاف‌سازی و آگاهی بخشی نسبت به حقوق و تکالیف متقابل مردم و نظام اداری با تأکید بر دسترسی آسان و ضابطه مند مردم به اطلاعات صحیح.

19- زمینه سازی برای جذب و استفاده از ظرفیت های مردمی در نظام اداری.

20- قانونگرایی، اشاعه فرهنگ مسئولیت‌پذیری اداری و اجتماعی، پاسخگویی و تکریم اربابرجوع و شهروندان و اجتناب از برخورد سلیقه ای و فردی در کلیه فعالیت‌ها.

21- نهادینه سازی وجدان کاری، انضباط اجتماعی، فرهنگ خود کنترلی، امانت داری، صرفه جویی، ساده زیستی و حفظ بیت المال.

22- تنظیم روابط و مناسبات اداری بر اساس امنیت روانی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی و نیز رفاه نسبی آحاد جامعه.

23- حفظ حقوق مردم و جبران خسارت‌های وارده بر اشخاص حقیقی و حقوقی در اثر قصور یا تقصیر در تصمیمات و اقدامات خلاف قانون و مقررات در نظام اداری.

24- ارتقای سلامت نظام اداری و رشد ارزش‌های اخلاقی در آن از طریق اصلاح فرآیندهای قانونی و اداری، بهره گیری از امکانات فرهنگی و بکارگیری نظام موثر پیشگیری و برخورد با تخلفات.

25- کارآمد سازی و هماهنگی ساختارها و شیوه های نظارت و کنترل در نظام اداری و یکپارچه سازی اطلاعات.

26- حمایت از روحیه نوآوری و ابتکار و اشاعه فرهنگ و بهبود مستمر به منظور پویایی نظام اداری.

مخاطبان محترم این سیاستها (رؤسای محترم سه قوه، نیروهای مسلح، مسئولان نهادهای غیردولتی) موظفند زمان بندی مشخص برای عملیاتی شدن آن را تهیه و پیشرفت آن را در فواصل زمانی معین گزارش نمایند .

محورهای 10 برنامه تحول در نظام اداری کشور

الف: الزامات تحول

1- ایجاد باور، اعتقاد و انگیزه در مدیران سطوح مختلف

2- آگاهی مدیران به ظرفیت‌ها، قوانین و برنامه‌های تحول

3- بهره‌مندی مدیران از اختیارات و منابع لازم برای اجرای برنامه

4- برقراری نظام مدیریت عملکرد و ایجاد سیستم تشویق و ترغیب

ب : برنامه‌ها

1- برنامه استقرار دولت الکترونیک (موضوع ماده 38 و40 قانون مدیریت خدمات کشوری)

1-1 ارائه و ایجاد پایگاه‌های ارائه خدمات و اطلاعات

1-2 ارتباط و تعامل دو سویه دولت با مردم ومردم با دولت

1-3 رسیدگی به شکایات مردم

1-4 ارزیابی عملکرد فرآیندها و سیستم‌های ارائه‌کننده خدمات

1-5 ایجاد پایگاه ملی اطلاعات ایرانیان

1-6 ایجاد پایگاه اطلاعات وآمار منابع انسانی (مدیران وکارمندان)

1-7 اجرای آیین نامه دورکاری

1-8 راه اندازی پیشخوان دولت الکترونیک در سطح بخش شهرستان واستان

2- برنامه عدالت استخدامی و نظام پرداخت

2-1 برگزاری آزمون در تمامی استخدام‌های دولتی و ایجاد فرصت‌های یکسان

2-2 توزیع و تخصیص مجوزهای استخدامی با اولویت مناطق کمتر توسعه یافته

2-3 استانداردسازی شرایط جذب و تصدی مشاغل

2-4 طراحی طرح طبقه بندی مشاغل

2-5 بهبود نظام پرداخت مبتنی بر عملکرد،توانایی و مهارت.

2-6 اصلاح واستقرار نظام جبران خدمت کارمندان با رویکرد عادلانه شدن پرداخت ها.

3- برنامه ساماندهی نیروی انسانی

3-1 واگذاری تصدی‌های دولت با اولویت واگذاری امور به تعاونی‌ها (موضوع ماده 13 قانون مدیریت خدمات کشوری)

3-3 انتقال کارکنان به بخش غیر دولتی موضوع ماده 18 قانون مدیریت خدمات کشوری

3-3 ساماندهی نیروی انسانی از دستگاه‌های اجرایی پر تراکم به سایر دستگاه‌ها

3-4 انتقال نیرو از کلان شهرها به بخش ها ومناطق محروم

3-5 انتقال نیرو از ستاد دستگاه‌ها به رده‌های عملیاتی

3-6 حمایت از بخش خصوصی ماده 22 و 24 قانون مدیریت خدمات کشوری

3-7 استقرار نظام دور کاری

4- برنامه تمرکز زدایی

4-1 انتقال کارمندان، سازمان‌ها، شرکت‌ها، موسسات آموزش و پژوهشی از تهران به شهرستان ها.

4-2 توجه به مناطق محروم و دورافتاده

3-4 تفویض اختیار امور اداری و استخدامی به استانداران سراسر کشور موضوع بخش‌نامه شماره 65365-44185 مورخ 1389/3/23 ریاست جمهوری

4-4 منع هرگونه استخدام و انتقال به تهران

5-4 واگذاری فعالیت‌ها واختیارات به رده های استانی

6-4 کاهش فرایندهای انجام کار وعدم تمرکز در تصمیم‌گیری

5- برنامه افزایش بهره‌وری و استقرار نظام جامع مدیریت عملکرد (موضوع مواد 81، 82 و 83 قانون مدیریت خدمات کشوری)

1-5 تعیین قیمت تمام شده فعالیت‌ها و خدمات و محصولات (موضوع ماده 13 و 16 قانون مدیریت خدمات کشوری) وتعیین شاخص ها واستانداردهای کیفی ودادن اختیار به مدیران در ارزیابی عملکرد.

2-5 طراحی مدل بهره‌وری نظام اداری وتعیین شاخص بر اساس سیاست‌های ابلاغی ورصد سالیانه شاخص‌ها

3-5 اجرای ماده 82 قانون مدیریت خدمات کشوری موضوع استقرار نظام مدیریت عملکرد در سطح تمامی دستگاه‌های اجرایی.

4-5 تعیین جایگاه و میزان پیشرفت کشور در مقایسه با سایر کشورهای جهان

5-5 برگزاری جشنواره شهید رجایی بر محور عملکرد دستگاه‌ها

6- برنامه سلامت اداری

1-6 تقویت قانون‌گرایی و پاسخگویی یکسان به عموم مراجعین و تکریم آن‌ها

6-2 اعمال نظارت و کنترل و حفظ روابط سالم کارمند در انجام وظایف محوله و جلوگیری از ضرر و زیان دولت و بیت المال (موضوع 90-91-92 قانون مدیریت خدمات کشوری)

6-3 برخورد با افراد حقیقی و حقوقی رشوه‌دهنده به کارکنان دستگاه‌های اجرایی و ارسال پرونده آن‌ها به مراجع قضایی

6-4 فعال کردن هیأت‌های بدوی ،تجدید نظر وهیات عالی نظارت در رسیدگی به شکایات مردم.

6-5 تدوین شاخص های سلامت اداری وسنجش سالیانه آن‌ها.

6-6 توسعه‌ی دولت الکترونیک وشفافا سازی فرآیندهای انجام کار.

7- برنامه اصلاح ساختار و فرآیندها

7-1 ساماندهی، طراحی وتنظیم تشکیلات دستگاه‌های اجرایی (موضوع ماده 33 قانون مدیریت خدمات کشوری)

7-2 کوتاه کردن مراحل انجام کار و سلسله‌مراتب اداری در سطح عمودی و افقی مدیریتی

7-3 اصلاح ساختار تفصیلی دستگاه‌های اجرایی(موضوع ماده 31 قانون مدیریت خدمات کشوری)

7-4 اصلاح فرآیندها و روش‌های انجام کار با رویکرد اتوماسیون اداری (موضوع ماده 36 و 37 قانون مدیریت خدمات کشوری)

8- برنامه توانمندسازی و آموزش فرهنگی و تخصصی منابع انسانی

8-1 متناسب‌سازی دانش، مهارت و نگرش کارکنان دولت باشغل مورد نظر در قالب نظام آموزش جدید (موضوع ماده 58 قانون مدیریت خدمات کشوری)

8-2 ایجاد ارتباط ما بین ارتقا کارمندان و مدیران با آموزش و بهره‌مندی از امتیازات آن

8-3 ساماندهی بورس‌ها و دوره‌های آموزشی داخل و خارج برای کارکنان دولت(موضوع ماده 60 قانون مدیریت خدمات کشوری)

8-4 ارائه آموزش‌های فرهنگی به مدیران وکارشناسان(50000 نفر)

8-5 ارائه‌ی آموزش تخصصی واختصاصی مربوط به مدیران

8-6 ارائه‌ی آموزش‌های کارگاهی و مهارتی به مدیران و کارمندان

9- برنامه تقویت مدیریت و توان کارشناسی کشور و ارتقاء روحیه خود کنترلی در کارها

9-1 ارائه آموزش‌های فرهنگی جهت افزایش ایمان و باورهای خودکنترلی

9-2 اعطای اختیارات لازم به مدیران برای اعمال مدیریت بر واحدهای تحت پوشش براساس حجم فعالیت‌ها، خدمات و قیمت تمام شده آن درقالب ماده 16 قاون مدیریت خدمات کشوری

9-3 استفاده از خدمات مراکز علمی، آموزشی، پژوهشی موسسات دولتی و خصوصی تایید صلاحیت شده برای انجام خدمات مشاوره‌ای

9-4 ایجاد ساز وکار مناسب برای جلب مشارکت کارمندان و بهره‌مندی از فکر و اندیشه و خلاقیت آنان در تصمیم‌گیری‌ها(موضوع ماده 20 قانون مدیریت خدمات کشوری) و معرفی ایده ها و خلاقیت ها در نظام اداری

9-5 اجرای دستورالعمل نظام انتصاب مدیران حرفه‌ای برمبنای تعهد، تخصص، تجربه، توانمندی وارزیابی عملکرد.

9-6 تربیت مدیران کارآمد، ارزش مدار و استقرار نظام شایستگی و ایجاد ثبات در خدمت مدیران(موضوع ماده 54 قانون مدیریت خدمات کشوری)

9-7 ایجاد بانک اطلاعات مدیران و حفظ سرمایه‌های انسانی و شناسایی افراد واجد شرایط (موضوع ماده 55 قانون مدیریت خدمات کشوری)

10- برنامه خدمات‌رسانی به مردم و تکریم ارباب رجوع

10-1 آشنا کردن مردم با حقوق و تکالیف خود به منظور استفاده مناسب از خدمات دستگاه‌های اجرایی

10-2 اجرای برنامه های مختلف رسانه در جهت آسیب شناسی نظام اداری، معرفی حقوق مردم و تکریم ارباب رجوع.

10-3 استانداردسازی خدمات ارائه شده به مردم(موضوع ماده 26 و 27 قانون مدیریت خدمات کشوری)

10-4 تاثیرگذاری رضایت و عدم رضایت مردم از عملکرد کارکنان و مدیران در ارتقاء و انتصاب(موضوع ماده 28 قانون مدیریت خدمات کشوری).

10-5 تشویق وترغیب مدیران وکارکنان خدمتگزار به مردم.

10-6 افزایش سهم عملکرد دستگاه‌ها در اجرای مصوبات سفرهای استانی به عنوان معیار ارزشیابی ارتقاء و تثبیت مدیریت.

ابلاغ سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف از سوی رهبر معظم انقلاب(1389/04/15)

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف را پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام تعیین کردند.

متن سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف که به روسای قوای سه‌گانه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ شده است بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف

1ـ اصلاح فرهنگ مصرف فردی، اجتماعی و سازمانی، ترویج فرهنگ صرفه جویی و قناعت و مقابله با اسراف، تبذیر، تجمل گرایی و مصرف کالای خارجی با استفاده از ظرفیت های فرهنگی، آموزشی و هنری و رسانه ها بویژه رسانه ملی.

2ـ آموزش همگانی الگوی مصرف مطلوب.

3ـ توسعه و ترویج فرهنگ بهره وری با ارائه و تشویق الگوهای موفق در این زمینه و با تأکید بر شاخص‌های کارآمدی، مسئولیت پذیری، انضباط و رضایت‌مندی.

4-آموزش اصول و روشهای بهینه سازی مصرف در کلیه پایه های آموزش عمومی و آموزش های تخصصی دانشگاهی.

5- پیشگامی دولت، شرکت‌های دولتی و نهادهای عمومی در رعایت الگوی مصرف.

6- مقابله با ترویج فرهنگ مصرف گرایی و ابراز حساسیت عملی نسبت به محصولات و مظاهر فرهنگی مروج اسراف و تجمل گرایی.

7- صرفه‌جویی در مصرف انرژی با اعمال مجموعه‌ای متعادل از اقدامات قیمتی و غیرقیمتی به منظور کاهش مستمر «شاخص شدت انرژی» کشور به حداقل دو سوم میزان کنونی تا پایان برنامه پنجم توسعه و به حداقل یک دوم میزان کنونی تا پایان برنامه ششم توسعه با تأکید بر سیاست های زیر:

- اولویت دادن به افزایش بهره وری در تولید، انتقال و مصرف انرژی در ایجاد ظرفیت‌های جدید تولید انرژی.

- انجام مطالعات جامع و یکپارچه سامانه انرژی کشور به منظور بهینه‌سازی عرضه و مصرف انرژی.

- تدوین برنامه ملی بهره‌وری انرژی و اعمال سیاست های تشویقی نظیر حمایت مالی و فراهم کردن تسهیلات بانکی برای

اجرای طرح‌های بهینه‌سازی مصرف و عرضه انرژی و شکل گیری نهادهای مردمی و خصوصی برای ارتقاء کارایی انرژی.

- پایش شاخص های کلان انرژی با ساز و کار مناسب.

– بازنگری و تصویب قوانین و مقررات مربوط به عرضه و مصرف انرژی، تدوین و اعمال استانداردهای اجباری ملی برای تولید و واردات کلیه وسایل و تجهیزات انرژی‌بر و تقویت نظام نظارت بر حسن اجرای آن‌ها و الزام تولیدکنندگان به اصلاح فرآیندهای تولیدی انرژی‌بر.

– اصلاح و تقویت ساختار حمل و نقل عمومی با تأکید بر راه آهن درون شهری و برون شهری به منظور فراهم کردن امکان استفاده سهل و ارزان از وسایل حمل و نقل عمومی.

– افزایش بازدهی نیروگاه‌ها، متنوع‌سازی منابع تولید برق و افزایش سهم انرژی‌های تجدیدپذیر و نوین.

– گسترش تولید برق از نیروگاه‌های تولید پراکنده، کوچک مقیاس و پر بازده برق و تولید همزمان برق و حرارت.

– بهبود روش‌های انتقال حامل‌های انرژی از جمله حداکثر سازی انتقال فرآورده‌های نفتی از طریق خط لوله و راه آهن.

8– ارتقاء بهره‌وری و نهادینه شدن مصرف بهینه آب در تمام بخش‌ها بویژه بخش کشاورزی در چارچوب سیاست‌های زیر:

– طراحی، تدوین و اجرای سند ملی الگوی مصرف آب در بخش‌های مختلف و به هنگام‌سازی آن.

– اعمال سیاست‌های تشویقی و حمایتی از طرح‌های بهینه‌سازی استحصال، نگهداری و مصرف آب.

– تدوین و اعمال استانداردها و ضوابط لازم برای کاهش ضایعات آب، پایش کیفیت منابع آب و جلوگیری از آلودگی آب‌ها.

– اصلاح الگوی کشت و اعمال شیوه‌های آبیاری کارآمدتر، ایجاد سامانه‌های بهینه‌ی تأمین و توزیع آب شرب و بهینه‌سازی

تخصیص و مصرف آب در بخش تولید براساس ارزش راهبردی و اقتصادی بیشتر.

– برنامه‌ریزی برای استفاده مجدد و باز چرخانی آب.

– تدوین و اجرای برنامه‌های عملیاتی مناسب برای ایجاد تعادل بین منابع و مصارف آب بویژه در سفره‌های زیرزمینی دارای تراز منفی و اعمال مدیریت خشکسالی و سیل، سازگار با شرایط اقلیمی

9- اصلاح الگوی مصرف نان کشور از طریق ارتقاء و بهبود شرایط و کیفیت فرآیندهای «تولید و تبدیل گندم به نان» و «مصرف نان» در چارچوب سیاست‌های زیر:

– تمرکز در سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت و تعیین دستگاه متولی تنظیم بازار نان.

– اعمال سیاست‌های حمایتی و تشویقی برای ارتقاء سطح بهداشتی مراکز تولید نان و استفاده از نیروی انسانی ماهر و آموزش دیده در فرآیند تولید نان.

– حفظ ذخیره استراتژیک گندم.

– تنظیم مبادلات تجاری بازار گندم و آرد با هدف تنظیم بازار داخلی.

– اصلاح ساختار تولید و بهبود فرآیند و توسعه تولید انواع نان‌های با کیفیت، بهداشتی و متناسب با ذائقه و فرهنگ مردم از طریق تدوین و اعمال استانداردها و روش‌های تجربه شده و اصول صحیح تولید گندم، آرد و خمیر و پخت نان.

10– ارتقاء بهره‌وری در چارچوب سیاست‌های زیر:

– تحول رویکرد تحقق درآمد ملی به سمت اتکای هرچه بیشتر به منافع حاصل از کسب و کار جامعه.

– افزایش بهره‌وری با تأکید بر استقرار نظام تسهیم منافع حاصل از بهره‌وری از طریق:

– حداکثرسازی ارزش‌افزوده و منافع ناشی از سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و مادی با تأکید بر اقتصاد دانش پایه.

– استقرار ساز و کارهای انگیزشی در نظام پرداخت‌ها در بخش عمومی و بنگاهی.

– استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی و بهبود فرآیند تخصیص منابع کشور براساس منافع اقتصادی و اجتماعی.

– اصلاح ساختارهای ارزیابی و ارزشیابی، اتخاذ رویکرد نتیجه‌گرا و اجرای حسابرسی عملکرد در دستگاه‌های دولتی.

– اصلاح قوانین و مقررات، روش‌ها، ابزارها و فرآیندهای اجرایی.

– اولویت توانمندسازی نیروی کار در کلیه برنامه های حمایتی.

چهار گام برای پویایی فقه حکومتی

ردیف	مراحل پویایی	ملزومات اجرایی شدن	نتیجه
گام اول	فعال شدن کرسی‌های نظریه‌پردازی	حضور برجستگان حوزه در کرسی‌ها	نهادینه شدن نظریه‌پردازی در حوزه
گام دوم	تدریس مباحث بنیادین فلسفی	آموزش مباحثی مانند فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی فقه، فلسفه‌ی اصول فقه، گستره‌ی شریعت و مصالح و مفاسد مندلوژی به حوزویان سطح دو	فراهم شدن مواد و مصالح لازم در حوزویان برای نظریه‌پردازی
گام سوم	تولید متون منبع آموزشی جدید	عدم اکتفا به کتب قدیمی و تولید متون فاخر و قوی در چهارچوب اجتهاد بر مبنای نیازهای جدید حکومت	تولید متون جدید برای پاسخگویی به مسائل جدید حکومتی
گام چهارم	گفتمان‌سازی بحث فقه حکومتی	طی شدن صحیح سه گام فوق	ایجاد حرکت عمومی در حوزه به سمت تولید فقه حکومتی و برداشته شدن فشارهای درون ساختاری بر فعالان این عرصه

منابع:

- پایگاه مطالعات تخصصی اینا
- جان لاک/ رساله‌ای درباره حکومت؛ با مقدمه‌های کاریتر و مکفرسون، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی، 1387 توماس هابز/ لویاتان؛ ویرایش و مقدمه سی بی مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، زهره روحی نقد و بررسی کتاب رساله ای درباره حکومت/ جان لاک،ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشرنی، 1387
- سیر تاریخی اندیشه های سیاسی در غرب (از افلاطون تا نیچه)، دکتر احمد بخشایشی اردستانی، تهران: انتشارات آوای نور، چاپ چهارم ۱۳۸۸.-آثار کلاسیک فلسفه، مترجم مسعود علیا، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲- تاریخ فلسفه اخلاق غرب، لارنس سی. بکر، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸-مبانی اخلاق در فلسفه غرب و در فلسفه اسلامی، حسن معلمی، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰-تاریخ فلسفه سیاسی غرب (از آغاز تا پایان سده های میانه)، دکتر عبدالرحمن عالم، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات، چاپ دوم ۱۳۷۸.روزنامه رسالت (www.resalat news.com) میر عماد اشراقی
- «درباره تقسیم کار اجتماعی» استفاده شده است؛ نوشته امیل دورکیم، ترجمه باقر پرهام، انتشارات کتابسرای بابل ، 1369
- برای نوشتن این مطلب از کتابهای زیر استفاده شده است1. الفاخوری، جر، «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی»، ترجمه عبدالحمید آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، 1386 2.ابن سینا، «رسالة نفس»؛ حواشی و تصحیح موسی عمید، انتشارات انجمن آثار ملی، 1331 3.ابن سینا، «النجاه فی بحر الضلالات» (فارسی ـ عربی) ، ترجمه و شرح یحیی یثربی، ناشر موسسه بوستان کتاب، 1385 پرونده ی «زهره روحی» در انسان شناسی و فرهنگ
- جلد اول مقدمه ابن‌خلدون

- پیرامون جمهوری اسلامی، قم، انتشارات صدرا، 1378 ش، ص 151.
- حمید رجایی. آفرینندگی، تفکر جانبی و باور دینی (درآمدی به تولید علوم انسانی اسلامی). چاپ اول م. اصفهان: انتشارات شهر من، ۱۳۸۹.
- فصلنامه علمی- فرهنگی قلم، 38-39، 1387
- آشنایی با افلاطون، پل استراترن، مسعود علیا (مترجم) ناشر: نشر مرکز
- محمود دهگان، مدیریت استراتژیک پیشرفته، تهران؛ نوآوران دانش 1396
- کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی / فلسفه سیاسی(2)، ج 3، ص
- نهج البلاغه، خطبه
- جهان نیوز
- روزنامه جام جم
- انتقادات در باره کنفرانس گروه هشت، (**2005**) میلادی : بی بی سی ، **9**جون ، لندن
- محیط، مرتضی،(1375) خورشیدی: دموکراسی چیست؟ ، شهروند، سال پنجم، شماره 244 تورنتو
- فورمن، مارک (**1380**) استراتژی دولت الکترونیک آمریکا

- پی‌نوشت‌ها:

[1]. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: 1- ولایت فقیه، جوادی آملی،قم: مرکز نشر اسراء،1378 ' صص 463 - 482. 2- اصول سیاست و حکومت، احمد جهان بزرگی، تهران: کانون اندیشه جوان ' 1377 ' صص 133 - 172.

[2]. ر.ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: نشر علم' 1377 ' ص 625؛ داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید' 1379 ' ص 234.

[3]. ر.ک کاظم: قاضی زاده،، اندیشه های فقهیسیاسی امام خمینی (ره)، تهران : مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری ' ص 145.

[4]. ر.ک : محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی، پیشین ' ص 359.

[5]. برای آگاهی بیشتر ر.ک : کاظم قاضی زاده، پیشین، ص 143 ؛ محمدجواد نوروزی'در آمدی بر نظام سیاسی اسلام قم :موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ' '1379 ' ص 233؛ محمد تقی مصباح یزدی ' نظریه سیاسی اسلام , قم :موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) '1378' ص 64.

[1]. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید، 1384، ص 19؛ عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، 1375، صص281 – 184.

[2]. الف. حمید عنایت' بنیاد اندیشه سیاسی در غرب' تهران: انتشارات فرمند' '1349 ص 82.

ب. سوره حجرات، آیه 13.

[3]. دانشنامه سیاسی، پیشین، ص 20.

[4]. سوره حجرات، آیه 13.

[5]. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه های 152، 192 و 198.

[6]. محمد تقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، قم:موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) 0 1376، ج 1، ص 186؛ عباسعلی عمید زنجانی' فقه سیاسی، تهران: امی کبیر، 1377، ج 1، صص 566 – 570.

[7]. دیوید بیتهام و کوین بویل، دموکراسی چیست؟، ترجمه شهرام نقش تبریزی، صص 18– 19.

[8]. ر. ک:حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، تهران: موسسه نگاه معاصر' 1382، ص 243؛ حسین بشیریه، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران: نشر نی، 1378، ج 2، ص 27.

[9]. ر. ک: تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم' همان، صص 138– 105.

[10]. ر.ک: کارل ریموند پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی، 1369.

[11]. فرهنگ معاصر، عبد الرسول بیات، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، 1381، ص 271.

[12]. ر.ک: فلسفه سیاست، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، 1377، ص137.

[13]. سوره یونس، آیه 32.

[14]. سوره آل عمران، آیه 85.

[15]. ر.ک: جامعه مدنی و حاکمیت دینی، عبد الحسین خردپناه، قم: انتشارات وثوق، چاپ اول.

[16]. سوره یوسف، آیه 67.

[17]. پرسشها و پاسخ‌ها، استاد محمد تقی مصباح یزدی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، 1378، ج1 ص 41.

[18]. فرهنگ واژه ها، پیشین، ص 287.

[19]. ر.ک: دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی؛ نظام سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی؛ فصلنامه کتاب نقد، ش20و21، سید موسی میر مدرس' جامعه برین، قم بوستان کتاب.

- مقایسه نظام ولی فقیه با سایر نظام ها ، علیرضا محمدی ، نشریه الکترونیکی پرسمان ، شماره 47 و 48

محورهای ده برنامه تحول در نظام اداری

- الف: الزامات تحول
- 1- ایجاد باور، اعتقاد و انگیزه در مدیران سطوح مختلف
- 2- آگاهی مدیران به ظرفیت‌ها، قوانین و برنامه‌های تحول
- 3- بهره‌مندی مدیران از اختیارات و منابع لازم برای اجرای برنامه
- 4- برقراری نظام مدیریت عملکرد و ایجاد سیستم تشویق و ترغیب
- ب: برنامه‌ها
- **1**- استقرار دولت الکترونیک(موضوع ماده **38**، **40**، **38** قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 1-1- ارائه و ایجاد پایگاه‌های ارائه خدمات و اطلاعات

- 2-1- ارتباط و تعامل دو سویه دولت با مردم با دولت
- 3-1- رسیدگی به شکایات مردم
- 4-1- ارزیابی عملکرد فرآیندها و سیستم‌های ارائه‌کننده خدمات
- **2- عدالت استخدامی و نظام پرداخت**
- 2-1- برگزاری آزمون در تمامی استخدام‌های دولتی و ایجاد فرصت‌های یکسان
- 2-2- توزیع و تخصیص مجوزهای استخدامی با اولویت مناطق کمتر توسعه یافته
- 2-3- استانداردسازی شرایط جذب و تصدی مشاغل
- **3- ساماندهی نیروی انسانی**
- 3-1- واگذاری تصدی‌های دولت با اولویت واگذاری امور به تعاونی‌ها (موضوع ماده 13 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 3-2- انتقال کارکنان به بخش غیر دولتی موضوع ماده 18 قانون مدیریت خدمات کشوری
- 3-3- انتقال به سایر واحدهای همان دستگاه
- 3-4- بازخرید سنوات خدمت
- 3-5- موافقت با مرخصی بدون حقوق
- 3-6- انتقال به بخش دولتی دارای مشاغل حاکمیتی
- 3-7- انجام وظیفه در بخش غیر دولتی به شکل مامور
- 3-8- حمایت از بخش خصوصی ماده 22 و 24 قانون مدیریت خدمات کشوری
- **4- تمرکز زدایی**
- 4-1- انتقال کارمندان، سازمان‌ها، شرکت‌ها، موسسات آموزش و پژوهشی از تهران به شهرستان‌ها
- 4-2- توجه به مناطق محروم و دورافتاده

- 3-4- تفویض اختیار امور اداری و استخدامی به استانداران سراسر کشور موضوع بخش‌نامه شماره 65365-44185 مورخ 1389/3/23 ریاست جمهوری
- 4-4 منع هرگونه استخدام و انتقال به تهران
- **5- افزایش بهره‌وری و استقرار نظام جامع مدیریت عملکرد (موضوع مواد 81، 82 و 83 قانون مدیریت خدمات کشوری)**
- 5-1- تعیین قیمت تمام شده فعالیت‌ها و خدمات و محصولات (موضوع ماده 13 و 16 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 5-2- تعیین شاخص‌های هدفمند و نتیجه‌گرا و استانداردهای کیفی خدمات
- 5-3- اجرای ماده 82 قانون مدیریت خدمات کشوری موضوع استقرار نظام مدیریت عملکرد در سطح تمامی دستگاه‌های اجرایی
- 5-4- تعیین جایگاه و میزان پیشرفت کشور در مقایسه با سایر کشورهای جهان
- **6- سلامت اداری**
- 6-1- تقویت قانون گرایی و پاسخگویی یکسان به عموم مراجعین و تکریم آن‌ها
- 6-2- اعمال نظارت و کنترل و حفظ روابط سالم کارمند در انجام وظایف محوله و جلوگیری از ضرر و زیان دولت و بیت المال (موضوع 90-91-92 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 6-3- برخورد با افراد حقیقی و حقوقی رشوه‌دهنده به کارکنان دستگاه‌های اجرایی و ارسال پرونده آن‌ها به مراجع قضایی
- **7- اصلاح ساختار و فرآیندها**
- 7-1- ساماندهی، طراحی وتنظیم تشکیلات دستگاه‌های اجرایی (موضوع ماده 33 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 7-2- کوتاه کردن مراحل انجام کار و سلسله مراتب اداری در سطح عمودی و افقی مدیریتی

- 3-7- اصلاح ساختار تفصیلی دستگاه‌های اجرایی(موضوع ماده 31 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 4-7- اصلاح فرآیندها و روش‌های انجام کار با رویکرد اتوماسیون اداری (موضوع ماده 36 و 37 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- **8- توانمندسازی و آموزش فرهنگی و تخصصی منابع انسانی**
- 1-8- متناسب‌سازی دانش، مهارت و نگرش کارکنان دولت باشغل مورد نظر در قالب نظام آموزش جدید (موضوع ماده 58 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 2-8- ایجاد ارتباط ما بین ارتقا کارمندان و مدیران با آموزش و بهره‌مندی از امتیازات آن
- 3-8- ساماندهی بورس‌ها و دوره‌های آموزشی داخل و خارج برای کارکنان دولت(موضوع ماده 60 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 4-8- ارائه آموزش‌های فرهنگی به مدیران وکارشناسان
- **9- تقویت مدیریت و توان کارشناسی کشور و ارتقاء روحیه خود کنترلی در کارها**
- 1-9- اعطای اختیارات لازم به مدیران برای اعمال مدیریت بر واحدهای تحت پوشش براساس حجم فعالیت‌ها، خدمات و قیمت تمام شده آن
- 2-9- استفاده از خدمات مراکز علمی، آموزشی، پژوهشی موسسات دولتی و خصوصی تایید صلاحیت شده برای انجام خدمات مشاوره‌ای
- 3-9- ایجاد ساز وکار مناسب برای جلب مشارکت کارمندان و بهره‌مندی از فکر و اندیشه و خلاقیت آنان.در تصمیم‌گیری‌ها(موضوع ماده 20 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 4-9- تربیت مدیران کارآمد، ارزش مدار و استقرار نظام شایستگی و ایجاد ثبات در خدمت مدیران(موضوع ماده 54 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 5-9- ایجاد بانک اطلاعات مدیران و حفظ سرمایه‌های انسانی و شناسایی افراد واجد شرایط (موضوع ماده 55 قانون مدیریت خدمات کشوری)

- **10**- خدمات‌رسانی به مردم و تکریم ارباب رجوع
- 10-1- آشنا کردن مردم با حقوق و تکالیف خود به منظور استفاده مناسب از خدمات دستگاه‌های اجرایی
- 10-2- استانداردسازی خدمات ارائه شده به مردم(موضوع ماده 26 و 27 قانون مدیریت خدمات کشوری)
- 10-3- تاثیرگذاری رضایت و عدم رضایت مردم از عملکرد کارکنان و مدیران در ارتقا و انتصاب(موضوع ماده 28 قانون مدیریت خدمات کشوری

سایت‌ها

- http://p30city.net/showthread.php?t=11590
- www.classworks.blogfa.com
- http://www.majlesekhobregan.ir/fa/publications/mags/is_gv/magazines/017/06.htm
- http://mhajmohammadi1354.blogfa.com/post-21.aspx
- http://siasi.porsemani.ir/node/1453
- http://www.farsnews.com/13950405000114
- http://manvamanagement.persianblog.ir
- http://behavior1.blogfa.com/post-8.aspx
- http://www.ettelaat.com/etiran/?p=143464
- http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=202764
- http://www.hawzah.net/fa/article/articleview/5301
- http://tebyan-zn.ir/politics.html
- http://siyasi.nashriyat.ir/node/25
- http://www.imamkhomeini.ir
- http://www.bashgah.net
- http://oldarchive.payamemojahed.com
- http://www.mesbaheandishe.blogfa.com/post-10.aspx
- http://www.aviny.com/occasion/enghelab_jang/fajr/86/fajr_81/Vazaief.aspx
- http://www.yjc.ir/fa/news/4422210
- http://www.humanitiesportal.com
- www.qog.pol.gmdu.se/confe
- http://www.knowclub.com/forum/index.php?topic=1095.0
- http://rak.blogfa.com/post-15.aspx
- http://ieir-benchmarking.persianblog.com/
- http://www.iraneconomics.net/fa/articles.asp?id=1940
- http:/www.whitehouse. gov/omb/inforege/egovstratey



قواعد و فرامین عمل و عکس العمل و یا کشیدن و رها کردن بر پایه چهارچوب فکری معماری می شود، که به آن کش و واکش (pull&push) می گویند.
قطار ذهن و افکار به اقدام و عمل انسانها، نیازمند به دو لوکوموتیو در ریل است.
قطار در مسیر نیازمند به سر و ته کردن ندارد.
البته واگن ها قدرت لوکوموتیوها را تعیین می کنند.

زمستان ۱۳۹۶

انتشارات نوآوران دانش

قیمت: ۳۸۰،۰۰۰ ریال